

تاریخ بختیاری



کتاب
تاریخ بختیاری

بسم الله الرحمن الرحیم

خداوندی را پرستش سزاست که تاریخ گذشتگان را تبصرهٔ آیندگان فرموده و اخبار سلف را یادگار خلف و درود فراوان ارمغان آستان خاتم پیغمبران و جانشینان با شوکت و شأنش که هریک سرگذشتشان ما را بهترین اندرز و بوستان ما را ثمری پرنغز است

پس این بندهٔ روسیاه عبدالحسین لسان السلطنه ملک المورخین مینگارد در اینسال خیریت مآل تخاقوی ئیل هزار و سیصد و بیست و هفت که سال سوم مشروطیت مملکت ایرانست بفرموده یگانه وزیر با تدبیر و فرزانه امیر کشورگیر صاحب السیف و القلم و حامی ممالک فرس و دیلم نگاهبان ایران و پشتوان ایرانیان جناب امنع اشرف اقوا ما للعز والاقبال نظاماً للشوکة والاجلال حاج علیقلیخان سردار اسعد وزیر جنگ فرزند مرحوم حسینقلیخان ایلخانی بختیاری مشغول نوشتن تاریخ و جغرافیای بختیاری شده بحمدالله تعالی باین بزرگ خدمت نائل گردیده از لحاظ انور میگذرد

باشد که این ره آورد خود در حضرت آن دستور بزرگ مطبوع و مقبول افتد و این کتاب مستطاب را موسوم بتاریخ بختیاری نمودم تا باینده گی جهان نام این دودمان باقی و برقرار بماند اینده عا از من و جبرئیل امین آمین باد

کتبی که در این مقصود بکار رفت

روضة الصفا جهانگشای نادری تاریخ صفویه مرآت البلدان (؟) المکم قاجاریه تاریخ اتابکان لرستان تاریخ کردستان از شکرالله سنندجی

جغرافیا و مسافرت تکیفر انگلیس مرآة البلدان جلد اول و چهارم

معجم البلدان مراصد الاطلاع جغرافیا چند جلد لاروس بزرگ

گنج دانش میرزا تقی خان ناظم العلوم وصاف تاریخ جنگیز

تاریخ مسعودی تاریخ پسندیده آل تیمور مطلع السعدین تاریخ گزیده

زبدة التواریخ فارس نامه آثار العجم تاریخ شروانات

تاریخ گیلانات عبدالفتاح فومنی تاریخ گیلانات دیگر جام جم فرهاد میرزا

دائرة المعارف تاریخ موسی خورنی تاریخ ارمنستان

کتاب شرفنامه در ذکر حال جمیع قبائل و ایلات و ظهورشان ابن خلدون

سبائک الذهب منتظم ناصری کتب لغات فارسی جغرافیای لاینر

جغرافیای الگلیزه رکلوس ۱۰ جلد تاریخ نادری و سلاطین مغول در هند مترجم ناصر الملک

مطلع الشمس کفایة الجغرافی حاج نجم الدوله بشرل بزرگ تاریخ زندیه



جهانگشای عباسی مؤلف اسکندر بیک منشی ترکمان سفرنامه و جغرافیای لُرد کرزن

تاریخ وِل فیلیکس آ. د. بزبان آلمانی زینة التواریخ میرزا رضی خوش نویس

شرفنامه تاریخ کردستان دو جلد مؤلف شرف خان بن شمس الدین بدلیسی

لیارد انگلیس

کلام هرودوتس

هرودوتس مینویسد بختیاریها از نژاد اصلیه قدیمه ایرانیانند که در انقلاب دوم دنیا که موجب نقل نفوس از نقطه بنقطه دیگر شد در عهد احفاد نوح علیه السلام باطراف عالم پراکنده شده یعنی از محل نزول سفینه که مرتفعات ارمنستان و جبل آرارات (آغری داغ) باشد رو بمشرق حرکت نمودند ارمنستان بعد از طوفان جزؤ ایالت آران شده آران اصل و ریشه ایران است

جماعتی از ایشان بجنوب رود جیحون که حالا بلخش مینامند رسیدند چون ارضی وسیع و بی منازع بود در حقیقت لدی النهرین واقع شده بود یعنی شمالش رود جیحون و در کنار رودخانه اختصاصی آنجا مُسمی به دنماز بود بفال نیک گرفته بخت آرنامیدند برور بخت آر بختیار شد و چون بدو او از طرف باختر که مغرب باشد آمده بودند همجواران سابق آنهارا باختریان گفتند تا رسیدند بزمان تسلط یونانیان باران آنها آنجارا بطرز لسان خود باکتریا و شهر بلخ را باکترا و رود دنماز را باکتروس نامیدند وقتی زرکسیز (افراسیاب) با یونانیان می جنگید چند دسته از

بختیاریان در تحت سرداری هیستاسب والی خودشان در لشکر زرکسیز بودند
در جنگ دارا با اسکندر یونانی که اسباب انقراض سلطنت ایران گشت میسره
لشکر دارا سپرده به بوسس والی بختیاری بود سنجات او کلاه نمد و حربه کوتاه و تیر و کمان
داشتند و بیشتر از دیگران مبارزت بروز میدادند اسکندر بعد از فراغت از ایران
بعزم تسخیر هندوستان افتاد ارتابازوس را که یکی از سرداران نامی و معمر ایرانی
بود بمنصب والی گری بختیاری عز اختصاص داد و قشون ساخلوی آنجا را از
قشون یونانی قرار داد اسکندر هنوز مسافتی نرفته بود که یاغیان مشرقی و جنوبی
بختیاری بیخبر بساخلوی مختصر آنجا حمله آورده آرتابازس را منهزم و خود را مستحکم نمودند
این خبر باسکندر در مسافت شصت فرسنگ رسید در دو روز و دو شب خود را به آنها
رسانید متمردین را به یاسا رسانید چندین قلعه از آنها گرفته و خراب نمود از آنجمله شهر
سروپولیس را که کیخسرو ساخته بود و هم بکار لشکری میخورد و هم حیثیت شهر و کشوری
داشت با خاک یکسان نمود و بجای آن شهر شهری دیگر از نو ساختند مقصودش
این بود که اسم کیخسرو نماند و اسم خودش باقی باشد اینشهر را برای مجروحین یونانی
و معمرین سپاه و غربای اطراف قرار داد و مقصودش این بود که یونانیها در
این شهر جمع شده زاد و ولد نمایند و در موقع بروز طغیان و سرکشی یاغیان عدد
و عدد یونانیان باندازه شود که کمک قشون ساخلو شوند و مانع دشمن باشند و هم
چنین میخواست مردم صحرانشین آن صفحات تأسی بترتیب و مدنیت یونانیان نمایند



دهرو را از عادات وحشیانه بشاهراه عدل و مروت درآید چون آرتابازوس
پیر بود برای او مواجب کافی قرار داد و امین تاسی سردار ایرانی که از مشاهیر
سرداران کاری بود بجای او برقرار میکند و قشون ساخلوی آن ثغور را اضافه
مینماید ده هزار پیاده و سه هزار و پانصد سواره و بالجمع امین تاسی مینماید

در زمان سلوکوس سریانی بختیاری را ضمیمه ممالک خود نمود اما طول نکشید زیرا
بواسطه عدم جنسیت و اختلاف رویه بختیاریها نتوانستند زیر تبعیت او بروند لهذا آ
علم سروری سلوکوس را سرنگون کردند و فیودوتس یونانی را که از اصل کریم بود
بپادشاهی برداشتند و استقلال پیدا کردند و باختلاف خبر یکصد الی دویست
سال سیزده نفر از یونانیان در دو طرف جیحون سلطنت کردند عقیده جناب سردار اسعد
امینست که باختری غیر از بختیاری است

لغت بختیاری

ایل جلیل بختیاری که از ایلهای بزرگ ایرانست و خاکشان مابین چهارمحال و فارس
و لرستان و خوزستان واقع میباشد در تسمیه این اسم اقوال مختلفه است اینکلمه
مرکب است از دو لغت فارسی یکی بخت و یکی یار یاء آخر از برای نسبت است
در جمع الف و نون در آخر اضافه نمایند بختیاریان گویند مورخین یونان اینطور
گفته اند که اینجماعت از نژاد یونانیان باشند وقتی که اسکندر یونانی با لشگر
فراوان به تسخیر ایران آمد بعد از چندی بدرود زندگی گفت در مملکت ایران هرج و مرج
ملوک الطوایف و سلوکیدها روی کار آمدند هر دسته از لشگر اسکندر بطرفی پراکنده شدند

از جمله

از جمله یک عده از یونانیها در جبال و صحاری بختیاری حالیه که معقل حصین
داشت سکنا اختیار کردند و کلنی خود قرار دادند در حقیقت توقفشان در آنجا
بجهت خوبی آب و هوای آنجا بود و گاهی که با اهالی ایران مذاکرات مینمودند ایرانیان
بانها میگفتند که شماها در فتح ایران هنری نکردید بلکه بختیاری کردید و این اسم برای
آنها علم شد موید قول یونانیها اینکه در قیافه و اطوار و شجاعت با الوار اختلاف
دارند دلیل دیگر اینکه ارامنه و گرجی در دهات اطراف بختیاری فراوانست
بقول یکی از یونانیها بعضی از گرجی های آنجا که مسلمان شده اند از یک تا بیست
شماره بزبان یونانیرا میدانند بعد از تتبع از کتب تاریخ این ایل جلیل نسبشان
بملوک بویه که ساسانی الاصلند میرسد و سرسلسله ایشان بختیار عزالدوله است
زیرا که قبل از عزالدوله بختیار نامی در کتب نیست ممکن است در قدرت و
سلطنت آل بویه جماعتی از کسان ایشان در ایران پراکنده شده اند
شعبه از ایشان باسم بختیار معروف شده باشند میتوانیم از روی دقت و تجربه
معلوم داریم که این ایل ساسانی الاصل و ایرانی نژادند زیرا که در اینطول مدت
زبان ایشان مخلوط بعرب و ترک نشده و در اخلاق و حرکات ایشان آن نجابت
و اصالت ایرانیت معلوم و هویداست در حقیقت زبانشان همان زبان پهلوی
قدیم است که کیان و ساسانیان بدان سخن میگفتند بجزئی اختلاطی پهله اسم مخصوص
اصفهان و بعضی بلاد عراق عجم است

با شما

نسب بختیار



نسب بختیار عزالدوله

عزالدوله بختیار بن معزالدوله احمد بن ابی شجاع بویه بن فناخسرو بن تمام بن کوهی بن شیرزیر اصغر بن شیرکنده بن شیرزیر الاکبر بن شیران شاه بن شیرفنه بن بستان شاه بن شیر فیروز بن شیرورنگ بن سبسنا (سنسنا) بن بهرام گور بن یزدگرد باقی نسب باردشیر بابکان ساسانی معروف است عزالدوله وکسانش در عراق عرب وایران سلطنت داشتند در ۳۶۷ هجری عزالدوله بدست عضدالدوله مقتول شد

نسب ایل جلیل بختیاری

ازاین پیش ذکر کردیم که در نسب بختیاری اختلاف است بعضی نژاد ایشان را بیونانیان رسانند جمعی بدیالمه پیوند میدهند بروایت اصح نسب خوانینشان ببابکان لرستان میرسد اما در اینکه اصل و نژاد ایشان ایرانیست محل اشتباه نباشد زیرا که اخلاق واطوار واصالت ونجابت وزبان ولغات ایشان مینماید که ایشان ایرانی خالص میباشند یکی از مورخین گوید از عهد سیروس کبیر تا زمان داریوش هیستاسب مردم ایران علی الظاهر جنگ سخت و جز کوه گردی کاری میکرده تحمل شباهتی باکراد والوار حالیه داشتند و درهمان سلسله کوهی که در مرکز مملکت است بسر میبرده وخوش قیافه بنظر میآمده اند

دکتر ریچارد از نویسنده های معروف فرنگ مینویسد از قراریکه قیافه اهالی ایران یا فارس را در جهار بها موده اند چندان شباهتی بیونانیها ندارند ووضع آنها جدا

گانه د

کانه و مخصوص است اما آثار نجابت و عظمت در سیمای آنها ظاهر میباشد اگر در بشره آنها استعداد کامل ملاحظه نشود حالت روحانیت و تفکر و تدبر با آنها مخصوص است

ما امروزه همان نجابت و اصالت و ایرانیت را بعینه در این ایل جلیل مشاهده مینمائیم که سیره قدیم را از دست نداده اند و در حفظ وطن و استقلال قومیت خود داری ندارند و یکنوع غیرت و شجاعت ساسانیت در آنها دیده میشود که در سایر طبقات مشهود نیست و هیچ شکی نیست که اهالی شوشتر و بختیاری با هم سنخیت و جنسیت کامل دارند

مورخین نوشته اند که در عهد کیان و ساسانیان اغلب شوشتر پای تخت ایران بوده و در آبادی آنجا خیلی کوشیده اند در دولت اشکانیان چندی شهر شوشتر روی به خرابی نهاد اردشیر بابکان پس از آنکه سلطنت یافت در صدد تجدید بنای شوشتر برآمد و از اجلی از نقاط ایران مردم کوچانیده بشوشتر و نواحیش از دزفول و بختیاری سکنا داد و حکم داد که در شوشتر خانه ها بسازند و نیز نبیره اش شاپور ذوالاکتاف در آبادی آنجا سعی بلیغ نمود و پل شوشتر را که معروف به پل شادروانست بساخت چنانکه آن پل را پل شاپور نیز گویند

ابتدای تشیع در بختیاری و شوشتر

ایل بختیاری قبل از آنکه تشیع در مملکت ایران رواج داشته باشد سنی مذهب بودند و در مذهب خود کمال عصبیت را بخرج میدادند و سرایت این مذهب از شهر شوشتر با نجا

شده



شده در کتاب مقامات المؤمنین مسطور است که در عهد خلافت بنی امیه و بنی العباس
اهالی خوزستان معتزلی مذهب بودند تا در ابتدای مائه نهم هجری امیر نجم الدین
محمود آملی که از سادات بود بشوشتر آمد و دختر عز الدوله را که بزرگ سادات آن
صفحات بود تزویج نمود و در رواج مذهب تشیع کوشید بعضی قبول کردند برخی بعقیده
خود باقی ماندند تا در اوایل سلطنت صفویه علیهم الرحمه نور الله المرعشی باقی سکنه را
شیعه نمود و سرایت بنواحی شوشتر کرد از جمله میان بختیاریان این مذهب دائر شد
در تاریخ عضدی مذکور است زمانیکه هلاکو خان مغول بغداد را فتح کرد برادر خود بغا تیمور را
برای تسخیر واسط و بیک تیمور را برای تصرف شوشتر و نواحیش فرستاد اهالی شهر
با هدیه و اذوقه سردار را پیشباز کردند و تسلیم شدند مشار الیه وارد شهر شد و قدغن کرد
کسی متعرض اهالی نشود یکی از اتابکهای کرد معروف بتاج الدین سردار را ملامت نمود که لیکن
چرا با مردم بطور انسانیت راه میروی اینهارا بیازار تا فایده برگیری سردار گفت چون
اهالی تسلیم شدند نزیبد اینهارا بیازارم اتابک شروع به تعدی نمود تا شد که سبب قتل
و غارت شود اهالی تحمل صدمات کردند و ساکت ماندند شب بعد اتابک را دردی در
امعا پدید شد که فریادش بآسمان میرفت تیمور بیک بحال رسی اتابک آمد و بحاضرین
گفت نتیجه ظلم و طمع اینست از آن پس شکم تاج الدوله ترکید تیمور گفت اینمکان شریفی است
شهری بنا کرد و اسم آنرا شوشتر گذاشت یعنی بهتر (این روایت کذب است)

در تسمیه لر

ایل بختیاری را لُر میگویند بطریقیکه ذکر شد این طایفه از شعبات لُر بزرگ میباشند
و زبان و اخلاق و عاداتشان با اهالی لُرستان افتراقی ندارد صاحب زبدة التواریخ
نویسد که لُر را بدان جهت لُر گویند که در ولایت مانرود قریه ایست موسوم بکُرد و در آن
حدود دربندی است که آنرا بزبان لُری کول خوانند و در آن دربند موضعی است که آنرا
لُر خوانند چون اصل این جماعت از آن موضع برخاسته شده لُران نامیده شدند
وجهی دیگر اینکه بزبان لُری کوه پر درخت را لِر بکسر لام گویند و جای پر درخت را
لُرستان بجهت ثقالت کسره لام بدل بضم گردید وجه سوم اینکه ایشان از نسل
کسی باشند که موسوم به لُر بوده بالجمله هر لغتی که در زبان لری نبوده از زبان دیگر
نقل میکردند در زبان لُری نمیگویند این حروف نباشد ح خ ش ص ض ع غ ق
ولایت لُرستان دُو قسم است لر بزرگ لر کوچک با عتبار دو برادر که در قرب
سنه سیصد هجری بودند

ترجمه بشرل کبیر

مصنف لغت جغرافیائی بشرل کبیر مینویسید باختری از کوههای ایالتی ایرانست
که آن جبال شامل است فلات جنوب را و واقع میباشد از حدود دامن خوزستان
و لرستان بجهت کثرت جماعت ساکنین آنجا از اشخاص قوی البنیه دلیران آن
حدود و همسایگانشان سوار میگیرند و زندگی ایشان از رودخانه کارون و بعضی
رودخانه های دیگر است از آنجا میگیرند سرچشمه خود را جبال باختری نیز نامیده



میشود بختیاری آن جبال دارای (ولکان) کوه آتش فشانست

ترجمه از تاریخ یونان

موافق ترجمه مادموازل حاجب دختر مصطفی خان امیر معظم از تاریخ یونان در صفحه ۲۴۲ فصل اول جنگ آرابل که اربل باشد پادشاه بزرگ یعنی دارا پس از جنگ ایسوس که با اسکندر کرده بود تدارک کرده بود لشکر تازه خیلی قوی تر از سابق که تشکیل یافته بود از چندین هزار مرد که از جوانب شرقی مملکت حضور بهم رسانیده بودند از قرار طوائف ذیل ایرانیها مدیها آسیریها سیتیها ترکستانیها بختیاریها هندیها

ایضاً ترجمه از لاروس

لغت لاروس مینویسد بختیاری یکی از بلاد ایران محل اقامت گاه ایرانیان بختیاریه یکی از شهرهای ایران در شمال خوزستان محل اقامتگاه بختیاریها میباشد

اجداد الوار بختیاری

ماردیا مارد نام طایفه باشد از ایرانیان که در رکاب اکزرسیس پادشاه کیانی به یونان رفتند لباس آنها کلیجه کوتاهی بود و اسلحه آنها شمشیر و کمانی از چوب خیزران هردوت مورخ مینویسد یکقسمت از طایفه مارد در حوالی مملکت فارس ساکن میباشند و در آن وقت که کیخسرو کبیر میخواست به آستیاژ پادشاه بشدادی بشورد چند طایفه از طوائف ساکنه در حوالی فارس را با خود متحد ساخت و از آنجمله یکی طایفه مارد بود و اینطایفه همان شعبه ایست که اجداد الوار و اکراد بوده اند

یادگار مرتضی

یکی از مورخین میگوید طایفه مارد از طوایف رشید جنگجوی سیت یا ساک
یا ساکزی یا تورانی است و انطایفه در ساحل دریای خزر سکنا داشته و چادر
نشین بوده و در بعضی از امکنه دیگر ایران هم انطایفه جا داشته اند بلکه در زمن
هم اینقوم بوده اند آرین و کنت کورسین که هر دو از مشاهیر مورخین اند مینویسند
شعبه از طایفه مارد در کوهستان فاصل مابین عراق عجم میزیسته اند اینها باید
اجداد بختیاریها باشند آرین از مورخین معروف اسکندر که در مائه دوم
میلادی میزیسته در فصل هفتم از جلد اول تاریخ خود مینویسد زمانیکه دارا از ورود
اسکندر به مدی خبردار شد قشون زبده خود را برداشته بهمدان گریخت اسکندر
از اصطخر او را دنبال کرد نخست بناحیه و اقامتگاه طوایف پاریتاک یا پارک رسید
و آن سرزمین را نیز مسخر کرد و پاریتاکها را مقهور نمود انطایفه پارک اجداد الوار
حالیه میباشند انگاه اسکندر اکسارز نام که از صنادید عجم بود بر آنها رئیس کرد

ترجمه از کتاب فردیناند یوستی آلمانی تاریخ ایران قدیم

صفحه سه سطر سی و پنجم الی آخر صفحه چهارم مترجم محسن خان

در کتیبه های آسوری غالباً اسم مدیها ملاحظه میشود بعلاوه اسامی بسیاری از بلاد
مدها در کتیبه های مذکور نام برده شده که فعلاً محل آن بلاد معلوم نیست
اولین پادشاه آسوری که از لشگرکشی بطرف ارمنستان و مدی سخن میراند تیگلات
پالاسار است (سنه ۱۱۳۰ الی ۱۰۸۰ قبل از میلاد مسیح) نیز سلمانسار دوم اواسط قرن نهم



قبل از میلاد) برای مطیع کردن مدیها که دعوی استقلال داشته جنگ مینمود از قراریکه معلوم میشود در زمان بن زاری (۸۰۹ الی ۷۸۰ قبل از میلاد) مدها با بسیاری از بلاد طرف مشرق در تحت اطاعت آشوریان در آمدند در کتیبه‌های تیگلات پلازار ثانی (از ۷۴۶ الی ۷۲۶ قبل از میلاد) از طایفه ساکارتی‌ها که در حوالی سلطانیه حالیه متوقف بوده اند اسم برده شد

سلاطین آشور بالاخره نتوانستند مدها را کاملاً در تحت رقیت خود در آورند چنانکه سارگن پادشاه آشور (۷۲۱ الی ۷۰۴ قبل از میلاد) در سرحدات مملکت قلعها ساخت برای اینکه آشوریها از تاخت و تاز طوائف مد ایمن باشند و نیز آسارهادون (۶۸۵ الی ۶۶۹ قبل از میلاد) در یکی از کتیبه‌های خود میگوید هیچیک از سلاطین سابقه طایفه مد را نتوانستند مطیع کنند

از کتیبه‌های آشوری چنان مستفاد میشود که سلطنت مدی با ملوک الطوائف بوده و نیز شرحی که هرودت مورخ از اعمال دژکس قبل از جلوس وی بر تخت سلطنت خبر میدهد ثابت مینماید که ملوک مدی استقلال تامه نداشتند و در مهمات امور مهترین ملت مداخله داشته اند این نوع سلطنت که بزرگان در اقتدار با سلطان شرکت داشته باشند از زمان خیلی قدیم معمول بوده هنوز آثار آن در ایلات حالیه باقیست کتاب مقدس زردشتیان که اوستا باشد ترتیب مملکت را در زمان سلاطین هخامنشی بما میفهماند از قراریکه از کتاب مذکور مستفاد میشود رؤسای خانواده و رؤسای طوائف

و رؤسای بلوک

و رؤسای قبایل و رؤسای ولایات هر یک با رعایت حق شاهنشاه امورات خود را مستقلاً اداره مینموده اند طوایف کرد که فعلاً در همان خاک مدی ساکن میشوند باز ترتیب سابق خود را از دست نداده اند یعنی منقسم بطوایف چند میباشند که هر طایفه خود بچند قبیله و هر قبیله بچندین خانواده تقسیم میشود مثلاً کردهای مکری منقسم به بیست طایفه میشوند کردها بسه شعبه شعبه اولی دوازده طایفه شعبه دوم پنج طایفه و شعبه سوم هشت طایفه میباشند کردهای دوشیک به بیست طایفه تقسیم میشوند که هر طایفه یک رئیس یا بعبارة اخری یک بیک دارا است هر کدام از این طوایف گاهی قریب هزار نفر جنگی مسلح میتوانند حاضر کنند

از طوایف بختیاری که با کردها از یک نژاد و در جنوب مدی ساکنند شعبه موسوم به هفت لنگ خود منقسم به پنج طایفه است که یکی از آن طوایف بر پانزده قبیله تقسیم میشود و شامل است بر ۴۰۰۰ خانوار افراد این طوایف نسبت برئیس خود کمال بستگی و تبعیت را دارند مثلاً کلمنت ریچ نقل میکند در موقعیکه یکی از رؤسای اکراد را دستگیر کرده بودند یکی از اتباع وی نیز بخودی خود با آقای خود همراهی نموده به اسارت تا بغداد رفت و بعد از بردن مشار الیه خود را تلف نمود

اما طوایف الوار که در شمال غربی محال بختیاری یا تازه دکر خه ساکن و از همان نژاد کردها و بختیاری میباشند رئیس و ایلخانی ندارند و صفتشان بترتیب جمهوری شبیه تر است قانون ایلاتی طوایف افغان را که در مشرق ایران سکنا دارند نیز صحیحاً میدانم



اولا رئیس هر خانواده مسئول آن خانواده است تقریبا ده نفر از این رؤسای خانواده در تحت ریاست یک ریش سفید است و هر ده الی دوازده نفر ریش سفید باز در تحت فرمان یکنفر رئیس یا قبیله دار میباشند که رئیس یک قبیله میباشد هر چند قبیله یک رئیس کل دارند که او را ملک یا مشیر میخوانند و این مشیرها از خانواده‌های قدیم یکنفر امیر برای خود انتخاب میکنند هر ایل را که خود بچندین طایفه تقسیم میشود خیل میگویند و هر خیلی در تحت فرمان یک خان میباشد تمام کارهای خیل با خان است ولی خان هم بدون تصویب هیئت رؤسای طوایف نمی تواند اقدامی بکند بعضی طوایف هم در طرف مشرق افغانستان است که خان انتخاب میکنند یعنی اتحاد ایلاتی را ترک کرده ولی مع ذالک غالبا چند طایفه از خیل با هم معاهده نموده تشکیل یک کندی میدهند که عبارت از اتحاد حربی باشد

پای تخت بختیاری

در قدیم الایام پای تخت و حاکم نشین بختیاری مال میر بود چندی بواسطه بعضی وقایع پای تخت جانکی شد و آنجا مخروبه ماند در این اواخر مرحوم حسین قلیخان ایلخانی و سردار اسعد در مال میر عمارات عالیه بنا نهاده و محل حکومت نشین است فاصله میانه مال میر و جانکی چهار فرسنگ است

قشلاق و ییلاق بختیاری

ایل بختیاری در تابستان ییلاقشان چهار خور و در زمستان قشلاقشان ناغانست و همچنین رامهرمز

جغرافیا

جغرافیا و تاریخ سیاسی بختیاری نگارش عبدالحمید خان یمین نظام کاشانی معاون وزارت جلیله جنگ

بختیاری دو تیره است چهار لنگ و هفت لنگ ولی کثرت جمعیت و اهمیت امروزه با هفت لنگ است

چهار لنگان از محال جا بلق الی جانکی و مال میر پراکنده اند

هفت لنگان تقریباً همه جای محال بختیاری میباشند

محل بختیاری مختلف است طرف جنوب و مغرب گرمسیر و قشلاق است و سمت شمال و مشرق سردسیر ییلاق میباشد گرمسیراتش حوالی بهبهان و رامهرمز و جراحی و اهواز و شوشتر و دزفول و جانکی است

ییلاقات کارون علیا و وسطی و آب دیز است بختیاری دارای آبهای خیلی خوشگوار و ییلاقات مخصوص و جبال عظیمه و رودهای سریعة الجریان و مرتعهای وسیع و استعداد هر نوع محصول ییلاقی و گرمسیری میباشد بختیاریها امروزه بواسطه قرب جوار با عربستان دارای بهترین جنس اسبها است نفیس ترین صنایع امروزه آنها که بتوجه مخصوص خوانینش بدرجه کمال رسیده جنس قالی میباشد که با دست بافته میشود و با بهترین فرشهای کرمان و جوشقان همسری دارد

بهترین خطوط مواصله جاده کاروان روی است که ده سال قبل از اهواز باصفهان کمپانی لنچ انگلیس بشرکت خوانین بختیاری کشیده و مال التجاره جنوب ایران از



این راه حمل و نقل میشود هرچند این راه عراده رو نیست ولی بواسطهٔ احداث دو پل آهنین و هموار شدن کدوکهای جبال بختیاری خیلی اسباب سهولت عبور و مرور میباشد محال بختیاری در سایه تسلط خوانین در نهایت امنیت است بستگی ممتد خوانین بدربار دولت اسباب مزید امنیت و آبادانی محل و تمکن خود خوانین هم باندازهٔ معتدی شده است

خدمات اخیرهٔ خوانین و این ایل جلیل بدولت جدید بهترین یادکار نامیک آنهاست در تواریخ ایران

موقع جغرافیائی احوال حاضره خوانین قرب جوار محالشان بکارون وخلیج فارس وهمسایگی اعراب خوزستان و قشقائی مقام بسیار مهمی در تاریخ آینده ایران برای بختیاری ذخیره کرده است رشادت ایل وکفایت خوانین اینها را در مقابل سه چهار همسایه مدعی محفوظ داشته است یکطرف لرستانی یکطرف اعراب کارون و دورق و جراحی (کعب) از سمت جنوب و ممسنی سمت جنوب مشرقی قشقائی و دولت انگلیس در قرن اخیر همیشه مناسبات حسن خود را با خوانین بمیزان لایق محفوظ داشته است کوه گیلویه

ایذج ازمعجم البلدان

بذال معجمه مفتوحه وجیم الکه وبلدی است میان خوزستان واصفهان و در این الکه سابقا شهری معتبری ایذج نبوده حکمران این الکه تابع کسی نیست و در وسط کوهستانی واقع است

کردوزنه

که برف زیاد میاید واز آن برفها با هواز و توابع آن حمل مینمایند آب خوردن
ایذج از چشمه ایست معروف بچشمه شعب سلیمان زراعتشان بآب باران مشروب
میشود خربزه آن فراوان و خوبست پل ایذج از عجایب دنیا شمرده میشود زیرا که با
سنگ ساخته شده و بر روی رودی است که خشک و بسیار عمیق و بعید القعر است
و در ایذج زلزله بسیار میشود معادن در آن بسیار است نوعی از قافله در آن یافت
میشود که عصاره آن برای مرض نقرس نافع است آتشکده از قدیم در آن تا عهد
هرون الرشید برپا بوده و در دو فرسخی ایذج صوری است (صور بفتح صاد معجمه
انهار و هر آبی که دور بزند) گرداب این محل بضم الوباب مشهور است انسان و حیوانی
که در این گرداب بیفتد دور میزند تا هلاک میشود بعد از آن جسدش بدون اینکه زیر
آب برود با آب روان و بشط العرب میرود و انهدام رسوب و غلبه نکردن موج بر جسد
از عجایب است خراج ایذج را پیش از نوروز میگیرند برخلاف معمول سایر ولایات
از نیشکر در ایذج و سایر مواضع خوزستان از هر ده من چهار من حق دیوانست
قند را در ایذج برسم مکران و سجستان میسازند در غرفه یکی از کاروانسراها که در راه
میانه اصفهان و ایذج است دو بیت مکتوب ذیل است

قبح الساکون فی طلب — الرزق علی ایذج الی اصفهان
لیت من زارها فعاد الیها — قدر ماه الاله بالخذلان

ابو سعید گفته ایذج دو موضع است یکی بلد مذکور جمعی از اولاد مهدی بن منصور بان منسوبند



دوّم ایذج قریه ایست در حوالی اسمرقند نزدیک کوه در ایذج خوزستان دریاچه ایست معروف بفم الابواب پل ایذج را پل خرّه زاد میکویند وخره زاد نام مادر اردشیراست این پل برروی وادی خشکی است که آب ندارد مگر در وقت باریدن باران که درین وقت بحری عجّاج میشود (وادی کشادکی میانه جبال یا قله های ریک یا سبهاست آنرا بفارسی رود کویند جمع آن اودا وادیه واودیه واوداه بقصر آخر وادی آیت) این کشادکی مقابل روی وسطحه زمین زیاده از هزار ذرع است وصد وپنجاه ذرع عمق دارد استحکام بنای پل از آهن وسرب بوده وقتی این پل را بریده وقطع مینمایند ومدتی بهمین حال بوده تا محمد بن احمد قمی وزیر حسن بن بویه بچند سال زحمت دوباره ازابنا مینماید وسیصد وپنجاه هزار دینار مخارج آن میشود علاوه براینکه اغلب فعله ها که در آنجا کار میکردند اهل رستاق ایذج واصفهان بوده وبدون اجرت بحکم دیوان کار میکرده اند ازابنیه محیّر العقول است

لُرّ ازلغت فارسی

لر بضم وتشدید کوهی ازاکراد در جبال میان اصفهان وخوزستان است که ناحیه باسم آنها خوانده میشود آنهارا لور ولوا ونیز کویند ونیز لرستان نامیده شوند

معدن ذغال از کفایت الجغرافی

در بختیاری معدن ذغال سنک فراوانست

بختکان

دریاچه بختکان

دریاچه بختگان که دریاچه نیریز نیز گویند جریان هیچ ندارد و با آنکه چندین رود شیرین وارد او میشود آبش شور است و هیچ ماهی ندارد و قریب پنجاه فرسخ دوره او است و عمق رسمی آبش ۳۰ پا است (این دریاچه در خاک فارس است)

بیشه بختیاری

در جبال بختیاری بیشه بسیار است

حیوانات بختیاری

در قریه بلباس طرف بختیاری عقرب بسیار دارد مردم روی تخت خار منزل میکنند

حکومت بختیاری

حکومت بختیاری گاه سرجمع اصفهانست و گاه جدا با انضمام چهار محال

قشلاق

قشلاق بختیاری در خاک عربستانست در فصل زمستان چند هزار سیاه چادر در بیابانهای دزفول و شوشتر و رامهرمز افتاده است و بکمال استقلال دارند

رامهرمز و رمه

رامهرمز خالصه بود حضرات خوانین بختیاری از دولت خریدند رمه های ایلخانی بختیاری را گویند یکهزار رأس مادیان عربی معتبر است از بیان و سکلاوی و شراکن و دربان قیمت هر رأس از هشتصد الی دویست تومانست رامهرمز واقع است در وسط چمنزار خوبی که سابق خیلی آباد بود و سرداب مسجد امام حسن عسکری از ابنیه قدیمه هنوز باقی است

۲۰۰ خانوار جمعیت دارد اهالی او متفرق‌اند بهبهانی و قشقائی و جراحی و اهل فلاحیه
و شوشتری و غیره ولی طایفه آل خمیس اعراب در خارج شهر بفاصله سه ربع فرسخ
سیاه چادر دارند و آثار قدیم از زیر زمین زیاد بیرون میاید و رامهرمز سابق
باغات میوه و مرکبات زیاد داشته رود جراحی مسلط است بر اراضی آنجا قابل
خیلی آبادی است سالی متجاوز از صد هزار تومان دخل دارد و در دو طرف جراحی بسته است
بعرض ده هزار ذرع رامهرمز آخر خاک بختیاری است و اول عربستان و در زمستان
ایلات بختیاری از آنجا الی خاک دزفول متفرق‌اند و قابل سی هزار زوج کار داشت
و قوت زمین تخمی ۳۰ الی ۵۰ و حاصل آنجا غله است وجوزق و شلتوک و ذرت و کنجد
رامهرمز تخمیناً ده فرسخ در هشت فرسخ است و ۲۰۰ خانه دار اعراب کل عربستان
ده هزار خانوار میشوند و ده هزار سوار و تفنگچی توانند حاضر کنند

۱۲۹۰ میان رامهرمز و بختیاری ملک و ایل جانکی است (رنگمه) که برزخ و بختیاری است
و سر جمع بختیاری محسوبست چهار پنج هزار خانه‌دار میشوند وسعت خاک او از اول
معدن قیر است تا آخر مال امیر

بختیاری واقع است مابین چهار محال اصفهان و لرستان و خوزستان و بیشتر کوهستانست
و زراعتی ندارند در مال امیر که خیلی قابل است و سابق آنجا شهری بود خراب شده
مسکن اتابکان و آثار آئین زردشتیان در آنجا زیاد است از حجاری و خطوط و
غیره یکصد و هشتاد رشته قنات داشته مرحوم حسین قلیخان ایلخانی دو سه رشته آنها را
تعمیر کرده



تعمیر کرده و دائر نموده شلتوک کاری میکنند زراعت دیم غله تخمی ۲۰ الی ۳۰ تخم و آثار
عتیقه از کوسواره و مکین و مسکوکات سه چهار مثقالی گاهی بدست میآید و هفت فرسخ
فاصله از آنجا بسمت اصفهان کدار بلوطک است معبر رود شوشتر و اطراف آنجا همه
بلوط است در آنجا آثار راه سازی قدیم باقی است و با کلنگ از آب میکنند مذکور شد
که خوانین بختیاری پلی آهنین بدستیاری انگلیسها آنجا ساخته اند راه اصفهان بشوشتر
یکی از لرستان و کیالان و دیگر از بختیاری راه اول دور است و خراب راه بختیاری
کوتاه است و امن اما باید ساخته شود تا هفت روزه بتوان از اصفهان بشوشتر رفت
جمعیت بختیاری هفت لنگ و چهار لنگ پنجاه هزار خانوار میشوند و میتوان یکصد و پنجاه
هزار نفر تفنگچی پیاده و بیست و پنج هزار سواره حاضر کنند

خانه قشلاقی ایلخانی در ناغان و ییلاق چغاخور است جلگه کارکنان سر آب کرن و زاینده رود
اول ایل خاک بختیاری است چه صحرا و چه آبیت قارچ و ریواس و موسیر و کنگر و
کرفس مخصوص آنجا است کارکنان جائیست که خواسته اند آب کرن را بسد یا قنات
یا حفر مجری وارد جلگه مورچه خورت اصفهان نمایند و خیلی زحمت کشیده و پایه هم در آب
ساخته اند مخارج اتمامش حالا از دویست هزار تومان کمتر نمی شود

ایل بختیاری سابق قشلاقی نداشتند از وقتی که بنا شد آنها متحد حکومت باشند در صفحات
مالیات عربستان رفته رفته رخنه نموده اند و قشلاق خود قرار داده اند و نفوذ کلی آنجا هم
رسانیده و صاحب ثروت و بضاعت کلی گردیده اند



الوار

الوار دو طبقه اند لر کوچک و لر بزرگ لر کوچک از اینقرار است
تعداد نفوس الوار بیراوند که هفت هشت تیره اند اقلاً دو هزار خانه وار میشوند و چند سال قبل هشت هزار بوده اند جودکی دویست خانوار است دیرکوند دو هزار خانه وار پاپی هزار خانه وار

لر بزرگ شش هزار و سیصد خانه وار است و سابق بده هزار میرسید مصنف اشتباه کرده

حدود بختیاری (از کتب جغرافیا)

حدود بختیاری از قرار ذیل است از طرف شمال چهار محال اصفهان و لرستان از طرف مشرق بحیال کوه کیلویه از طرف مغرب خوزستان از طرف جنوب بهبهان و ممسنی
لر بضم اول نام طایفه از صحرانشینان که جمع آن الوار است به دو طایفه منشعبند لر بزرگ و لر کوچک و نیز مسکن ایشانرا گویند و جمع فارسی آن لرستان است

زبان ایرانیان قدیم

سابقاً سه زبان در ایران متداول بوده یکی زند و آن لغت و لسان مخصوص دینی آنها بوده که کتب مذهبی و علماء دین ناطق و متکلم بآن زبان بوده اند دوم زبان دری که زبان مخصوص پارسیان میباشد سوم پهلوی که زبان مردم پهله بوده و پهله اسم مخصوص اصفهان و اغلب بلادی است که در مدی یا عراق عجم حالیه است فردوسی میگوید
زبان کیان پهلوی بوده است زبان بختیاری تقریباً پهلوی است

آب کرند

تاریخ عالم آرا میگوید آب کرند از جبال موسوم بزبار از سرحد اصفهان و بختیاری جاریست و جریانش بسمت جنوب و از دامنه معروف بکوه کیلویه عبور میکند و خوزستان را سیراب مینماید

زنده رود و کوه زرد (از تاریخ حمد الله مستوفی)

آب زنده رود اصفهان از کوه زرد و جبال لر بزرگ بحدود جوی سرد بر میخیزد و بر ولایت رود بار لرستان گذشته در ولایت اصفهان و فیروزان ریزد طولش هفتاد فرسنگ است در شرح جبال گوید کوه زرد در لرستان است معروف بزرد کوه است در حدود دمی است از لرستان نزدیک بنشیمن طایفه بختیاری است و مخرج زاینده رود و مجرای زاینده رود و رود و قبایل مختلفه در لرستان که در جزو لر بزرگ محسوب میشوند از اکراد نامه در عهد سلطنت هزار اسب در لرستان چون مملکت مشحون بعدل بود قبایل مختلفه از جبل السماق شام که از جبال غربیه حلب است کوچ کرده بلرستان آمدند تقریباً در سنه پانصد و کسری بعد از هجرت از جمله گروه عقیلی از نسل عقیل بن ابیطالب گروه هاشمی از نسل هاشم بن عبد مناف طوایف مختلفه از جمله استرکی ممکویه بختیاری جوانکی بیدانیان زاهدیان علانی کوتوند بتوند بوازکی شوند زاکی هارونی آشکی کوی لیراوی ممولی یخومی کماکنشی هماسنی ارملکی توانی کسدانی مدیحه اکورد کولارد و بعضی قبایل دیگر که نسبشان معلوم نیست

لر کوچک شعبه دوم از لران لر کوچک است که در کول مازود جای داشتند پس از



آنکه دران کول مردم اجتماع کردند هر گروهی بموضعی رفتند و بدانموضع نامبردار شدند

مثل ولان جنگروی اوتری هر قبیله از لران که در آن کول مقام نداشتند

لر اصلی نباشند شعب آنها از قرار ذیل است

کوشکی کنکی روزبهانی ساکی ساولوی داود عباسی محمد کماری

گروه جنگری که امراء لر کوچکند خلاصه ایشان از شعب سلبورند و از شعب دیگران

اینقومند کارند رزجنگروی فضلوی شنوندی الانی کاه کانی وروخوارکی

دری ویرارند ماکره داری امارکی ابوالعباسی علی مالی کیخامی ملکی

خودلی مدروئی وغیر ایشان منشعب شدند اما قوم شامی ابسان سهی ارکی

اگرچه زبان لری دارند اصلی نیستند

چار محال (از مراة البلدان)

از مضافات اصفهان و چهار ناحیه است معروف بمحال اربعه از اینجهت باین اسم موسوم

شد شرح هر ناحیه از قرار ذیل است

ناحیه رار

حدود این ناحیه جنوبی بشیراز شمالی بفریدن شرقی باصفهان غربی بمیزدج

حدود ناحیه کیار شمالی بمیزدج جنوبی بکندمان غربی بپشکوه بختیاری شرقی به لنجان

ناحیه میزدج جنوبی ببلوک کیار شرقی برار غربی ببختیاری شمالی بفریدن

ناحیه کندمان شمالی بمیزدج جنوبی بجانک شیراز غربی ببختیاری پشکوه شرقی بسمیرم

سوانح متعلق بچهار محال

در ابتدا علی مردانخان بختیاری و کریم خان زند کمال اتحاد و وداد داشتند بعد دوی مابین ایشان نقار درگرفت پس از آنکه کریمخان زند در سنه هزار و صد و شصت و چهار هجری با سی هزار قشون کرمانشاهان و همدان و ملایر و الوار از پری مصمم اصفهان شد که با علی مردانخان نزاع کرده شهر را مسخر سازد علی مردانخان با قشون از شیراز بطرف اصفهان راند و اسمعیل میرزا نامی را از احفاد صفویه با خود آورده او را شاه خواند در بلوک چهار محال تلاقی فریقین شد بعد از جنگ سخت علی مردانخان رفت کریمخان اسمعیل میرزا را باصفهان آورده بتخت نشانید و لقب وکیل الدوله یافت

بعد از فتوحات آذربایجان خبر طغیان زکی خان زند برادر کریمخان در اصفهان مسموع شد خبر را پنهان کرد و بطرف اصفهان راند بعد از ورود بکاشان زکی خان از نزدیک شدن عساکر کریمخان مطلع شده بزرگان اصفهان و عیال کریمخانرا کوچانیده بطرف بختیاری رفت کریمخان بعد از ورود باصفهان و خبر شدن وقایع برادر را تعاقب نمود و در چمن گندمان چهارمحال اردو زد شب سرگذشت فتح علیخان نامی که در ایام ذلت کریمخان از طرف آزادخان افغان او را تعاقب نموده و در همین یورت باو رسیده و کریمخانرا مجبور نموده بود که بجهت سبکی در فرار طفل شیرخواره خود را با نوک نیزه از بغل او در ربوده بآب انداخته بود بخاطر او آمد از اتفاق فتح علیخان در اردو بود او را خواست و تفصیل را یادآوری نمود پس از آن حکم قتل او را صادر کرد

جانکی

از مرآة البلدان

از توابع و متعلقات مال میر بوده است (مال امیر) مال میر همان ایذج قدیم است که حالا خراب می باشد سه طرف مال میر چمن و یکطرف نیزار و بیشه است محل زراعت هم داشته حالا ابنیه و عمارات که محل سکونت باشد در مال میر نیست و ایل نشین است فی الجمله زراعت دیم دارد اطراف مال میر کوهسار و جنگل است و دارای درخت بلوط زیادی است قنوات بسیار در مال میر بوده که حالا خراب است بعضی از قنوات را در این زمان حسینقلیخان ایلخانی تنقیه و مرمت و آباد مینماید بهر حال جانکی بلوکیست واقع در پای کوه عظیمی که موسوم بکوه منگشت میباشد طول اینکوه در طرف قبله تخمیناً ده فرسنگ است جانکی بطول در دامنه اینکوه واقع است در وسط کوه امام زاده ایست که او را شاه منگشت میگویند واهالی امام زاده را خیلی محترم میدارند معلوم نیست امام زاده باسم کوه موسوم شده یا کوه را باسم امامزاده نامیده اند کوه منگشت دائم مستور در برف است و در طرف جنوب مال میر واقع حد جانکی از طرف جنوب خاک بهمئی است و از سمت مغرب منتهی میشود به خاک رامهرمز و از جانب شمال بخاک بختیاری و میانه شمال و مغرب جانکی محدود میشود بخاک گندزلو که از توابع شوشتر است از طرف شمال اول خاک جانکی چشمه باران گرد است که دو سه سنگ آب دارد از باران گرد تا قلعه تل که حاکم نشین جانکی است یکفرسخ است قلعه تل از بناهای محمد تقی خان بختیاری چهارلنگ است که در عهد فتحعلیشاه بر روی تلی که تقریباً پنجاه ذرع ارتفاع دارد بنا نموده و معروف بقلعه تل شده و الوار تل را بضم

تلفظ نمایند

تلفظ کرده تل میگویند اینقلعه دارای چند برج است چاهی بالای تل حفر کرده اند که اهل قلعه از آن آب میکشند این تل وسط قلعه وسط جلگه میباشد میانه باران گرد و قلعه تل بقعه ایست معروف بجنگ سوار در قلعه تل هم چشمه ایست که بقدر چشمه باران گرد آب دارد از قلعه تل تا باغ ملک که یکی از آبادیهای جاکی است دو فرسنگ است باغ ملک سکنای طایفه زنگنه است اینطایفه زنگنه قبل از نادرشاه افشار در کرمانشاهان مسکن داشتند در زمان نادرشاه باینولایت آمده اند آثار خرابه و بیوتات معتبر در باغ ملک دیده میشود و آن آثار را اهل بلد منجنیق میخوانند تپه در بالای سر منجنیق هست و بقعه دارد که آنرا امیرالمؤمنین مینامند دو بقعه دیگر نیز در انجا هست یکی معروف بدانیال خلیل و دیگری مشهور بقاسم علی رود کوچکی از کوه منگشت از طرف قبله سرازیر و جاری میباشد یکی از قراء معتبره جاکی ابوالعباس است این دهکده خیلی معتبر بوده آثار ابنیه و عمارات و کاروانسرا و حمام و مسجد که از گچ و سنگ ساخته بوده اند در آن پدیدار است بقعه دارد که آنرا سرنجش میگویند قریه ابوالعباس از آب رودخانه مزبوره مشروب میشود پس از آنکه رودخانه اینقریه را مشروب کرد بباغ ملک میآید و بطرف قبله میرود و تا برامهرمز دار مزارع جاکی دیگر جایی از این رودخانه مشروب نمی شود از باغ ملک تقریباً چهار فرسنگ که گذشتی میداود است طایفه ممبنی که از ایل جاکی میباشند در میداود اقامت دارند و اینمحل از قدیم مسکن اینطایفه بوده است

رودخانه که از کوه منگشت جاری شده بطرف اقامتگاه بهمئی میرود و املاک آنها را مشروب

میکند بمیداود و بشیر میآید و اراضی میداود هم از آن آب مشروب میشود در میداود آثار
ابنیه و علائم آبادانی قدیم مشهور نیست از میداود تا سرله نیم فرسخ است طایفه کرد بکنه
در سرله سکنی دارند آب سرله از چشمه ایست که آنرا برم جمال میگویند و تخمیناً ده سنگ آب
دارد و آثار ابنیه خرابه از سنگ و گچ در کوه است این آب هم از سرله برامهرمز میرود آخر خاک
جانکی پیکن است که تا سرله دو فرسخ میباشد و آخر خاک جانکی و اول خاک بهمئی از
ولایت کوه کیلویه است از محالات جانکی کل کیر است اینمحال نیز آخر خاک جانکی است بطرف
شوشتر و معروف بزیر کوه جانکی است محلی است وسیع و چند رشته قنات خرابه در آن
دیده میشود و چمن گل و گیاه زیاد در این محل میروید آنرا محال کل کیر مینامند تلی در وسط اینمحل است
و پائین تل چشمه که آب آن قلیل و بقدر کفایت دوابست و فاضلی ندارد که بدان زراعت
کرد توله و جاروب هم که در صحراست از زیر کوه جانکی است در اینمحل زراعت دیم میشود
پیشتر که آبادی جانکی بیشتر بود ایلات کونه در توله و جاروب اقامت داشتند حالا
زراعت درستی در آن نمیشود طایفه کندزلو که از طوایف شوشتر است پیش از این در
جانکی سه هزار خانوار بودند ولی حال ششصد خانوار از آنها باقی است و مابقی متفرق
شده اند جمعیت جانکی همه جهت هزار خانوار است برنج جانکی معروف است و بکمال امتیاز
و خوبی را دارد عطر و رایحه برنج جانکی امتیازی دارد در یکصد ذرع فاصله اگر برنجش را
بپزند عطرش استشمام میشود در سر چشمه معروف بشعب سلیمان دو صورت در سنگ منقور است
در سفرنامه بارون بورنایب سفارت روس که باین ناحیه سفر کرده شرح دو صورت تا معین

اشتهار داده

آنها مسطور است خلاصه لوحه اول که در طرف یمین است پنج صورت میباشد و آن پنج
صورت عبارت است از یکزن و دو طفل و دو مرد و دو لوحه دویمی که طرف یسار است
یک طفل است در میان دو نفر که یکی باید مرد باشد و دیگری زن البته و وضع و طرز
این اشکال منافات و بی شباهتی را بصور بیستون و اشکالی که در کوههای فارس
و طاق وسطام و تخت جمشید و غیره میباشد دارد یعنی مطلقا مشابهتی بصور پارسیان
از طایفه کیان و ساسانیان و غیره هم ندارد بعلاوه بر لباس خط میخی رسم شده آب
مال میر از شعب سلیمانست از وضع حالیه مال میر معلوم است که شهر بسیار بزرگی بوده
حالا مال میر و هلایجان جزو بختیاری است و از معارف طایفه بختیاری درین عصر
حسین قلیخان بن جعفر قلی خانست که ایلخانی کل بختیاری چهارلنگ و هفت لنگ
میباشد و از معارف قدیم یکی محمد تقی خان چهارلنگ بانی قلعه تل و یکی علیرضا خان
که از بنی اعمام محمد تقی خان بوده است

نگارش میرزا عبدالرحیم خان کاشانی

چونکه تاکنون کتابی در خصوص تاریخ و چگونگی این سمت از دلیران که یکی از طوایف ساده
آزاد شجاع در آن سکونت دارند و از جهت پولتیک و ثروت نهایت اهمیت را داراست
تألیف نشده و حتی ذکری از آن که مفصل و قابل نقل باشد دیده نشده است لهذا امیدوارم آنچه هم که
در خصوص تاریخ و چگونگی آن نوشته فقط وضع حالیه ساکنین آن دیار و اخلاق و عادات
آنها و طریق زندگانی و جغرافیائی آن میباشد لهذا نگارنده عبدالرحیم کاشانی که در سنه ۱۳۲۳



از راه اصفهان به اهواز رفته و خط طویلی از میانه ممالک بختیاری در مدت پنجاه روز
طی نموده خالی از مناسبت نمیداند که فی الجمله شرحی از آنرا ذکر نماید

در بیست و پنجم ذیقعده ۱۳۲۳ که در وسط زمستان بود از اصفهان به اهواز از راه بختیاری (شوشی)
با قافله قاطردار که تنباکو برای شرکت رژی اسلامبول موسوم به
میباشد توسط اداره لنچ اخوان حمل میکردند عازم شدم رود زاینده رود همه جا دیده میشود
گاهی یک فرسنگ از جاده دور است و گاهی قریب بجاده واقع شده در کنار آن همه جا
آبادی و دهات پر نعمت و صفا و خوشی آب و هوا دیده میشود و از آن جمله محال لنجان (نسبت)
که قریب یکصد و هشتاد پارچه ده بزرگ و کوچک میباشد و غالب زراعت آن از آب
زاینده رود است که ماده های بزرگ و کوچک از آن منشعب میشود زراعت مینمایند
و غالباً جاده صاف و هموار است و گاه گاهی از دامنه تلال تپه های کوچک که در
راه واقع اند عبور میشود و کثرت انهار و جویهای آب از صافی و همواری راه میکاهند
کم کم جلگه مبدل به ناهمواری میشود و آخرین منزلی که در جلگه واقع است قریه بوئین (میباشد)
که قریب هزار نفر جمعیت دارد و ساکنین آن مخلوط از دهقانیان اطراف اصفهان و
بختیاری و غیره میباشد چونکه غرض ذکر بختیاری و ممالک آن میباشد لهذا از شرح
اینها صرف نظر نموده بطور مجمل ذکری از آنها نموده

قریب دو فرسنگ از بوئین که دور شدیم به اول کوهستان بختیاری رسیدیم اینجا دره
که از آن داخل بکوهستان میشویم موسوم به تنگ دزدان است چونکه از یکطرف منتهی به

جاده شوشتر

جاده شیراز میشود و همیشه از قدیم الایام اشرار ایلات شیراز و لرستان وغیره در این تنگه
بکمین مسافرین و قوافل مال التجاره نشسته و عابرین را از دارائی خود محروم میساخته اند
و جلوگیری در این مقام که محل تلاقی چندین طایفه است بسی مشکل بوده و از قدیم
الایام موسوم بتنگ دزدان شده است بقدر نیم فرسنگ که داخل تنگ شدیم و کم کم
راه روی به بلندی نهاد دیدیم قریب سه چهار زرع برف آمده و عبور مشکل شده و راه
گاهی صاف و گاهی ناهموار پست و بلندی دارد قریب پنج فرسنگ راه است تا دهنوئی
الی اورجن قاطرداران اهل اورجن بودند و چون سفر بزرگی که اقلاً دو ماه طول دارد در پیش
داشته هشت روز در خانه خود اطراق کردند هفته جان دهی است بزرگ و قریب هزار
نفر جمعیت دارد بالنسبه میوه کم است و عمده حاصل آنجا بیشتر گندم و جو و حبوبات دیگر است
زمستان بسیار سرد است و در تابستان آب و سبزه بسیار دارد مردم آنجا غالباً
زارع و چارپادارند و معیشتشان از زراعت و حمل و نقل از خوزستان و عربستان
به اصفهان وغیره میگذرد هیچ حرفه و صنعتی دیگر ندارند بندرت گلیم و جوال وغیره
میبافند قاطردار ما شخص متمول بود و قریب هفتاد قاطر غیر از زمین و آب و خانه
داشت اهل این ده میل به تحصیل دارند
ولی اسباب تحصیل و کسب علوم برای آنها مهیا نیست لهذا به خواندن و نوشتن خط
فارسی قناعت کرده اند پس از توقف هشت روز روز نهم حرکت کردیم پس از اندکی
طی مسافت برف شدیدی باریدن گرفت و از سرعت ریزش برف قوه حرکت نماند و



به منزلی که مقصود بود نرسیدیم و ناچار در همین راه بقریه که موسوم به بوجی بود رسیدیم
این ده قریب دویست و پنجاه نفر جمعیت دارد مردم آن بسیار فقیر و پریشان هستند
وابداً حرفه و صنعتی ندارند تقریباً شش ماه از سال را بیکار هستند ولی در اینمدت
هیچ شغلی اقدام نمیکنند و بقدری اسباب زندگانی و کسب نایاب است که اگر
بخواهند هم بخودی خود نمیتوانند حرفت و صنعتی پیش بگیرند در اطراف و حوالی اینقریه
چند قریه دیگر هست از انجمله پیرادمه که قریب هشتصد نفر جمعیت دارد و چند قریه دیگر
که ساکنین آنجا ارامنه میباشند و بالنسبه بمسلمین غنی تراند چونکه حکام و ضابط کمتر
باایشان ظلم و اجحاف میتوانند بنمایند اهل این قریه و کلیه بختیاری به اندازه مردمان ساده
و بی اطلاع هستند که هرکس بلباس نوکر باب باشد و کلاه او نمدی نباشد فرض خارجی
میکنند و عموماً فرنگی و ارمنی می پندارند قریب بغروب وارد اینده شدیم یک کاروانسرا
داشت که تمام اطاقهای آن خراب شده و قابل سکنا نبود و از هرکس منزل خواستیم
گویا وهم داشتند و ما را اجنبی و فرنگی پنداشتند و راه نمیدادند و تا نزدیک
غروب معطل و سرگردان درمیان ده مانده بودیم و برف بشدت میبارید عاقبت
پیرمردی از اهل قریه بمنزل خودش ما را دعوت نمود و راضی شد که از ما پذیرائی
نماید ولی بعد معلوم شد که از شدت فلاکت و اضطرار بوده است ما را بخانه خود برد اینخانه
دارای دو (سیخه) یعنی اطاق تنگ کلی تاریک و یکطویله بود یکی از این اطاقها متعلق
به پیره زنی بود که میگفت پنج پادشاه بیاد دارم از قرار معلوم قریب صد و دو سه

سال دارد

سال عمر داشت پیره زنی خندان و خوش صحبت و متعارف و اقوام و آشنا هیچ نداشت و تمام دارائی او قریب هفتاد هشتاد من گندم بود که اینهارا در زمستان بنا بر دهاقین مضطر بقرض میداد و در سر خرمن کیلی دو کیل واپس میگرفت و خوراک او در مدت سال فقط نان خشک بود و واضح است که چائی و دخانیات هر چند سال هم شاید نمی جسته میزبان ما هنوز از این ضعیفه فقیرتر بود چه مقداری گندم دارد و از این عجوزه بعاریت گرفته و خورده و باز از برای قوت لایموت معطل و مضطر مانده بود خود و زن و دختر و پسرش تا مدتی که در آنجا بودیم از ما خدمت مینمودند و ناچار ما هم از ایشان نگاهداری میکردیم شب اول که خوابیدیم صبح بقدری برف آمده بود که در اطاق باز نمی شد تا آنکه بر حسب بسیار برف پشت در که قریب یک زرع بود عقب کردند و در باز شد

چهار شبانه روز برف خیلی شدید میبارید و پیران ده میگفتند که چهل سال است چنین برفی دیده نشده است برف قریب یک زرع و نیم در روی زمین و تمام راه ها مسدود شده بود و اهل ده از بودن ما خبردار شدند و هر روز جمعیت زیادی برای مداوا و تماشای ما ازدحام میکردند (در ایلات لرستان و بختیاری طبیب و دوا نیست و بیچاره ها هر وقت مسافری عبور نماید چند جبه یا کهنه داشته باشد او را طبیب فرض میکنند و هر چه او از این امراء و اتباع جوید از نبودن طبیب و دوا با ولتجی و متمسک شده و دوای هر دردی را از او میخواهند من جمله



ازدوا همراه داشتم امراض ساده مثل زرده زخم و سوداوکچلی وتب نوبه وغیره را
معالجه نموده دوا میدادم لهذا مرید بسیار داشتم و هر روز از صبح تا نه از شب مراشها
میکه اشفشدن راه بکلی مسدود و ما ناچار هشت روز درانیقریه متوقف شدیم مکاریان
که تا چهل روز بعد از عید دیگر از اینراه عبور ممکن نیست بارهای خود را درخانه کدارزد
به هفته جان مراجعت کردند من و میرزا محمد علی اصفهانی که از اجزاء اداره لینچ اخوان
و همسفر من بود ناچار بایستی از پی ماموریت خود برویم و نوبه پیاده رفتن شد چه زندگانی
درانیدهات بسیار صعب است علاوه براین وجوهات و خرجی فقط برای راه همراه داشتیم
و اسباب ولوازم سفر خیلی مختصر بود روز هشتم دراین دهات مجاور بواسطه عروسی وغیره
از دهات اطراف آمد و شد زیاد شده و برف جاده قدری کوبیده شده بود

روز نهم جمعی از سوداگران شوشتری وبختیاری وغیره درانیقریه مجتمع شده و باهم
قرار گذاشتیم که هرطور هست از اینکه که بالنسبه برفش زیادتر است عبور نمائیم و
خود را به قلعه ماسکا بمسافت دو فرسنگ که ساکنین آن ارمنی هستند برسانیم شاید
از آن به بعد برف کمتر باشد

اول طلوع آفتاب حرکت کردیم قریب هفتاد راس قاطر و الاغ و اسب وسی نفر جمعیت
مسافر بود تمام پاتوه و کالک بسته درجلو قافله پیاده برفها را با پا میفشردیم که سخت
شده قاطرها بتوانند از روی آن عبور نمایند و برای اینکه بقارئین تصدیع نداده
اینفاصله دو فرسنگ راه را در دوازده ساعت پیمودیم درحالتیکه پیر و جوان آقا و نوکر

مکاری و سفرنشین همه تمام اینمدت را مشغول بار و بار کردن و بستن و قاطر از برف بیرون آوردن و برف کوبیدن بودیم و مقارن غروب بقلعه ما مکا رسیدیم بطوری از شدت زحمت و تقلا خسته و کوفته که سر از پا و پا از سر نمی شناختیم چند نفر مسلمانیکه در اینقریه سکنا داشتند ما را بخود راه ندادند و عاقبت کدخدای ارامنه که جوان رشیدی بنظر میآمد چه مؤدبانه ما را بخانه خود برده و از مهمان نوازی و ادب خود و خانواده خود ما را شرمگین ساخت خانه و منزل بسیار نظیف و پاکیزه ظروف و لباس تمیز ما را پذیرائی نمود هر چه خواستیم قیمت سیورسات را حتی باسم تعارف اشیا یادگاری باو رد نمائیم نپذیرفت ارامنه در این ده کلیسا و مدرسه دارند و ادب و معرفتشان بیش از دهاقین مسلمین است متمول آنجا نیز بیشتر است و باهم دوست و با یکدیگر همه گونه همراهی و مواسات مینمایند ولی هیکل و وضع زندگانی آنها نیز مثل بختیاریها است صبح دیگر از قلعه ما مکا من و رفیقم میرزا محمد علی تنها با یک قاطر و یک مادیان حرکت کردیم سایر همراهان در اینجا ماندند و گفتند عبور ممکن نیست

آنروز تا غروب بزحمت زیاد خود را بدستنا رسانیدیم اینقریه قریب سیصد نفر جمعیت دارد ولی چنانچه سابقاً اشاره شد اهالی این قراء به حرفت و صنعت خو نگرفته اند و بواسطه نبودن راه و دور بودن از مصرف اگر زمانی هم صنعتی داشته اند بمرور از میان رفته لهذا شغل مردم فقط زراعت است آنهم با اسبابهای ناقص و بی علمی همینقدر که نان خودشانرا تهیه کردند دیگر کاری ندارند و اوقات خود را به بطالت میگذرانند و بنابراین فقیر و

و پریشان هستند و تمول آنها منحصر بچند راس قاطر و گاو و گوسفند است از دستنا تا
شلمزار دو فرسنگ است و اینقریه نیز مثل قریه قبل است دو شب در دستنا توقف کردیم
خبر آوردند که تنگ ورکش ورکش سخت مسدود شده و از کثرت برف راه عبور نیست
ولی از اینطرف جناب سردار اسعد در جونقان که قریب یکفرسنگ است تا تنگ منزل
داشتند عده زیادی از دهاقین اطراف را فرستادند که برف تنگ را پرچ بزنند یعنی
با پا بکوبند که برهم فشرده شود و بشود از روی آن انسان و قاطر عبور نماید دهاتیها بما
نصیحت کردند که راه مسدود است و رفتن امکان ندارد زیرا که شماها دو نفر بیش نیستید
و همینقدر که آفتاب از نصف النهار روی بمغرب کند هوا سرد میشود گاه باشد که دست
و پا را برف نزند ناقص نماید یا آنکه کلیه جان در خطر است ولی این دوست همسفر ما حالت
غریبی داشت مثلا منزلی که هشت فرسنگ مسافت داشت قبل از رفتن میگفت من
از این راه عبور کرده ام یکفرسنگ چرپی است بعد از آنکه طی میکردیم معلوم میشد که هشت
فرسنگ بوده لهذا گفت تنگ درکش ورکش یک میدان کوچکی بیش نیست و آنطرف
تنگ گرمسیر و خشک است خود تنگ هم گرم است و برف نمی ماند و میتوانیم در یکساعت
عبور نمائیم من هم که اول جوانی و همیشه خوش داشتم که خود را بخطر بیندازیم و ابداً ملاحظه
و مآل بینی ورا اقدام بکارهای سخت میکردم لهذا عازم حرکت شدیم و اما اولین اشکال
آنست که خود را بتنگ برسانیم و در اینجا تقریباً راه صاف و جلگه است ولی قریب
یک زرع برف بر روی هم انباشته شده است دهاقین گفتند که چون روز آفتاب است

روی برفها آب میشود و شب که هوا سرد میشود روی برف آنچه آب شده منجمد میشود
و سخت میگردد و تا آفتاب بالا نیامده است ممکن است از روی برف عبور نمود لهذا
صبح روز نیم در هنگام اذان در حالتیکه هوا در منتها درجه برودت بود برخاسته و
هر کدام مال سواری خود را برداشته بطرف تنگ روانه شدیم یک خوراک جو برای مالها
و قدری نان و تخم مرغ جوشانیده همراه برداشتیم قریب دو فرسنگ از روی برف
راه طی کردیم و همه جا راه خوب بود و اشکالی فراهم نیامد و برف از هم در نرفت تا آنکه
آفتاب کم کم بظهر رسید و حرارت آفتاب به برفها اثر نمود و همینطور که قاطر و مادیان
ایستاده بودند چهار دست و پای آنها فرو رفت و اول اشکال و بدبختی شد بار آنها را
برداشته دو نفر با زحمت زیاد از برف بیرون آوردیم و در جای دیگر قرار دادیم
هنوز بار بر کول آنها نگذاشته مجدداً فرو رفته از دو ساعت قبل از ظهر تا سه ساعت بعد
از ظهر تمام مشغول همینکار بودیم و چون مسافتی از دستغا دور شده بودیم و برف
هم آب شده دیگر بهیچوجه امکان برگشتن نبود و از اینطرف قریب یک میل بیشتر به تنگ
نمانده بود و ما میخواستیم خود را به تنگ برسانیم چونکه صبح پیاده از ما عبور کرد و گفت
قریب دویست نفر در تنگ مشغول برف زدن هستند ولی در اینوقت که بیش از یکساعت
و نیم بغروب نمانده بود از دور دیدیم که برف زنها از تنگ مثل دفیله سرباز بیرون آمده
و بطرف دست چپ رفته و معلوم شد که بمنزل خود جونقان برمیگردند و دیگر وقت
بیرون ماندن نمانده است من نگاه ناامیدانه بطرف آنها نموده هرچه خواستم با دست

با آنها اشاره کنم که بکمک ما بیایند و آواز کنم دیدم بعد مسافت مانع است و آنها ملتفت
نمیشوند از یکطرف آفتاب بسرعت تمام بطرف مغرب میرود و قدری با خود تامل نمودم دیدم
اگر اندکی دیگر تامل نمایم هردو باید در این صحرا ترک جان گوئیم بی سبب و محققا اگر بمانیم
شب را بصبح نخواهیم رسانید با رفیق خود قدری تغیر نمودم که تو کفتی من اینراه را میدانم
و میدانستی و از جهل من و خود را در چار این زحمات نمودی الحال وقت درنگ نیست باید
مالها را گذارده و بزودی خود را بدهٔ رسانید از من اصرار و از او انکار بود و میگفت هر
طور هست امشب خود را به تنگ میرسانیم و در تنگ غارهای بزرگ هست در یکی از آنها
شب را میمانیم و صبح زود برخواسته از تنگ عبور میکنیم دیدم بیحاصل است جعبه لوازم التحریر
و یک بسته لباس برداشته مابقی را گذارده بطرف دهنه تنگ روانه شدم که خود را
بجادهٔ کوبیده رسانیده و بزودی خود را بآبادی برسانم قریب پنجاه قدم که دور شدم
ترس بر میرزا محمد علی مستولی گردیده صدا زد بایست منهم میآیم او هم قدری لباس وغیره
از بار برداشته خود را بمن رسانید در اینحال چون هر لحظه بغروب نزدیکتر میشد اضطراب
و عجله ما زیادتر میگردید باندازهٔ که قاطر و مادیان که تا گردنشان در برف فرو رفته بودند
و ما جل و زین و بار آنها را باز کرده بودیم که آنها را از برف بیرون بیاوریم بهمان حال
گذاشته رفتیم دانقدر وقت نمانده بود که آنها را از برف بیرون بیاوریم و بپوشانیم و جودر
جلو آنها بریزیم و لوازم سفر را که روی برفها درهم ریخته بود جمع نمائیم با خود اندیشیدیم
که هرچه باشد جان انسان از حیوان عزیزتر است و با سرعت هرچه تمامتر در میان برف

مشغول شناوری بودیم هر یک لوازمیکه برای خود همراه برداشته بودیم قریب
شش من میشد و اینوزن بر وزن خودمان افزوده و برف هم بکلی نرم شده بود تا اگر
به برف می نشستیم افتان و خیزان خود را بپای سنگ رسانیدیم یعنی باید از دامنه تپه
بالا رفت و داخل در راه شد هیچوقت این نکته را فراموش نمیکنم زیرا که خیلی راه
نشیب و بلند بود و ما بزحمت زیاد قدری خود را از این دامنه بالا میکشیدیم که یکدفعه برف
از زیر پا سُست بود در میرفت و ما غلطان دوباره بپای این دامنه میرسیدیم و کلیه این
دامنه بیش از صد قدم ارتفاع نداشت ولی متجاوز از نیم ساعت ما را معطل داشت
بالاخره بزحمت و مشقت خود را بالا کشیدیم و داخل جادهٔ کوبیده برف شدیم با وجود
اینهمه صدمات که قریب یازده ساعت تمام مشغول بوده ایم و جز نان خشک و دو سه تخم
جوشانده خوراکی نکرده بودیم حتی آب هم نیافتیم و در عوض آب هم برف میخوردیم در اینحال
اکنونکه قریب سه ربع بیش بغروب نمانده است بار ما را بر کول گرفته از ترس جان
یورتمه کنان میدویدیم و حقیقتاً نمیدانستیم که از اینجا که دهنه تنگ است تا جونقان
چقدر مسافت میباشد در اینراه همه جا جاده با نتهای سلسله های تپه ها تلاقی میاید گاهی
راه را کج و منحرف مینماید بطوریکه ما بیش از پانصد قدم جلو خود را نمیتوانیم ببینیم و هر
لحظه امیدواریم که عقب این تپه که در جلو است حتماً محل جونقان است در حینی که از تپه عبور
میکردیم دیدیم حیوانی در میان جادهٔ کوبیده شده که قریب نیم زرع از سطح برف
پائین تر مینمود با کمال شتاب بطرف ما میآید در اول گمان کردیم روباه است ولی کم کم



نزدیک شد دیدیم یک گرگ بزرگی بقدر سگهای بزرگ شکاری نفس زنان وپای
کوبان باستقبال میآید ما هیچیک حربه از برای دفاع همراه نداشتیم فقط حربه من یک
قبضه چاقوی جیب است که قاشق وچنگال هم دارد وحربه میرزا محمد علی هم نی قلیان است
که همراه خود برداشته ما چندان اعتنائی بجناب گرگ نکردیم بلکه بر سرعت راه افزودیم
وکم کم حرکت ما حرکت حمله شد گرگ هم همه جا دوان میآمد تا بقدر هشت قدم بما نزدیک
شد ما باهم گفتیم اگر سست کنیم او دلیر خواهد شد پس بهتر آنست که ما نیز از میدان در
نرویم وشاید او را با توپ از میدان بیرون کنیم وحقیقتاً همینطور است هر قدر در پیش
دشمن انسان اظهار ترس وعجز نماید دشمن چیره تر وجسور تر میشود وهیچوقت نباید با
دشمن سستی نمود ودیگر آنکه نباید جان را ارزان فروخت ما میتوانیم با چاقو ومشت
ولگد ودندان هم اگر براو غالب نیائیم اقلاً باو آزار برسانیم واگر یکی از پا درآمد دیگری
فرار نماید لهذا بی باکانه با صدای خشنی بیکدیگر در صحرا انداخته بطرف گرگ دوان
شدیم سبع دید که ما نمیترسیم وبطرف او حمله کردیم تاب نیاورده از جلو جاده بیرون
دویده بما راه داد همینقدر که ما از او گذشتیم دوباره داخل جاده شده رو بطرف ما
برگشت ونشست ما قدری که دور شدیم مجدداً بطرف ما روانه شد وقدری میآمد و
قدری در جاده نشسته ما را تماشا میکرد در اینوقت بقدری سرما شدید بود دست
من که بسته وجعبه را بر پشت خود نگاهداشته بودم دراینوقت که قریب بغروب
آفتاب است با کوله بار خود گرگ را در میان جاده گذارده با عجله تمام از میان جاده

دور شده

کوپیده شده (رح) بطرف جونقان میدویدیم همینقدر اگر بخاطر داشته باشید که از وقت اذان صبح حرکت کرده‌ایم پیاده درمیان برف اقلاً هشت ساعت تمام مشغول بار بار کردن وبستن وقاطر از برف بیرون آوردن بودیم وقریب سه فرسنگ راه رفته ایم حال مارا خواهید دانست که کوفتگی بدن تاچه اندازه است همینقدر من دیدم که بواسطه خوردن غذای نامناسب و زحمات بسیار حالی قریب به تب عارض شده است بهرحال افتان وخیزان نیمساعت از شب گذشته خودرا به جونقان رسانیدیم در ابتدای آبادی یکی از کماشتکان جناب سردار اسعد درکنار راه ایستاده بود همینقدر از او خواهش شد که منزلی برای ما تهیه کند مارا به منزل پدرزن خویش هدایت نمود داخل شدیم فوراً چائی وغذای شب را اول حاضر نمود چون این شخص از نوکرهای خاص جناب سردار اسعد بود وسفرهای مکرر درخدمت ایشان نموده بود خیلی مهربان وباادب بود محض ورود از برای نجات قاطر وماديان ولوازم سفر که درمیان برف بجاگذارده بودیم فرستادیم چند نفر از جوانان بختیاری ساکن قریه حاضر شدند ولی گفتند که بچوبمان میگیرم که برویم قاطر وماديان وبار آنهارا بیاوریم من بیست وپنجقران نقد دادم که بروند وبقیه راهم بعد از آوردن بدهم فوراً دو تخته کلیم وقدری بوته وهیزم ونان برداشته هشت نفر روانه شدند در اینحال بخیال افتادم که شرح واقع را بجناب سردار اسعد اطلاع بدهم عریضه نوشتم محض اطلاع از حال یکی از کماشتکان را فرستادند درمیان قریه آواز کشیده که جمعی حاضر شوند



وبحکم جناب سردار بردند مال واسباب را پاورند ونیز خبر دادند که جناب ایشان
کماشته خود را بپذیرائی ما معین فرموده اند وشام ونهار هم باید از آشپزخانه
مخصوص ایشان بیاورند ومنشی باشی با معلم آقازادکان خودرا برای دیدن ما فرستادند
از حال ما مسبوق شده واحوال پرسی نموده رفتند

اول طلوع آفتاب دواب قاطرین برکشتند ولی فقط بارها را آورده اند وکفتند که حیوانها
بقدری بحس شده بودند که ممکن نمی شد آنها را بیاوریم قدری دور آنها آتش کردیم
وقدری نان در دهان آنها کذاردیم تا کرم شدند (در این حدود عادت بر اینست که چون
قاطر وغیره که برف کیر شوند کلیم وفرش روی برف پهن مینمایند وقاطر از روی فرش
عبور مینماید باین ترتیب از روی برف میکذرانند) بعد قدری جو پیش آنها ریختیم و
آمدیم تا روز قدری فرش ونمد دیکر با جمعیت برداشته برویم وآنها را بیاوریم

صبح برخواسته بخدمت جناب سردار اسعد رفتیم سردار اسعد شخصی است بسن پنجاه الی
پنجاه وپنج با قیافه وسیمای خیلی مطبوع از تمام خوانین بختیاری بالکمال تر ودانش
دوست تر است آنچه معروف است زبان فرانسه را خیلی خوب تحصیل کرده ومیدانند
ودر ادبیات وتاریخ زحمات کشیده اند خیلی خوش مشرب ومتعارف وبی تکبر وخلیق
میباشد چند روز قبل از ورود ما یکی از میرپنجه های قزاق با پنجاه نفر قزاق که مأمور
عربستان وشوشتر بودند وارد شده وبواسطه این برف مانده بودند ومهمان جناب
سردار بختیاری بودند بعد از احوال پرسی از هر کونه صحبت بمیان آمد معلوم شد که یکی

از دانش پژوهان

یکی از دانش پروران است و از وضع دربار دولت و بی قانونی مملکت و هرج و مرج سلطنت
شکایت داشتند از مرحوم میرزا علیمحمد خان مدیر پرورش خیلی تمجید نموده مخصوصاً از
روزنامه ایشان خیلی توصیف نمودند و گفتند که روزنامه ثریا و پرورش را تا نمره آخر
کتاب نموده‌ام خیلی مایلم که عکسی هم از این وطن پرست پرشور داشته باشم از این حرف
معلوم شد که این شخص بزرگوار که در میان کوه‌های بختیاری دارای اقتدار و تسلط است
برخلاف انتظار و فرض اغلب در فکر حفظ و ترقی وطن عزیز خود میباشد چنانچه اظهار
داشتند که مدرسه بطریق مدارس طهران در جونقان افتتاح نموده جمعی از اطفال
دهاقین را تعلیم مینمائیم و تمام مخارج را از کیسه متحمل میشوند و معلم از عربی و فرانسه و ریاضی
از طهران حاضر کرده‌اند و میخواهند مکان مدرسه را نیز خیلی عالی بنا نمایند از این معلومات
خیلی بر امیدواری من افزوده و اقعاً از تمام مطالب مهمتر بود اتفاقاً عکسی از مرحوم میرزا
علیمحمد خان مدیر پرورش همراه بود تقدیم شد و مدت نه روز تمام در خدمت ایشان مهمان
بودیم و خیلی لطف و مهربانی نمودند و هر روز مقدار زیادی از دهاقین را حکم میکردند
از جونقان و دهات اطراف میرفتند و راه سنگ درکش و رکش را میکوبیدند که مسافرین
عبور نمایند و راه مسدود نباشد جمعیت رج زنها قریب دویست نفر بودند که همه روزه
صبح میرفتند و غروب برمیگشتند و از اردل که آنطرف سنگ بود نیز قریب بهمین
مقدار رج زن همه روز جاده میکوبیدند

قریه اردل قریب هزار نفر تخمیناً جمعیت دارد و مرکز جناب سردار اسعد میباشد عمده مستملکات

دیوارها



و سوارهای شخصی و رعایای ایشان در اطراف جونقان میباشند و عمارتی بسیار عالی
با قلعه و حصار و برج و بارو با عمارات نوساز قشنگ در اینجا بنا کرده اند و اهالی
جونقان و اطراف آن جناب سردار اسعد را خیلی محترم و واجب الاطاعه میدانند
روز دیم گفتند راه تنگ زده شده است و کمی دیگر مانده و امروز تمام میشود و ممکن است
عبور نمود و میرپنج قزاقها با پنجاه نفر قزاق و عده از مسافرین و سوداگران شوشتری
و دزفولی و لر در جونقان جمع شده بودند امروز تمام با قریب دویست نفر از
دهاقین بختیاری حرکت کردیم تا وسط تنگ راه خوب بود و جاده بالنسبه
صاف تر و کوبیده تر بود کم کم راه سخت شد مختصر اینکه تا قریب غروب بیگاریان
و سواران قزاق با دهاقین بختیاری در جلو قاطرها جاده میکوبیدند معهذا
جاده سخت تمام نشد و ناچار شب را مراجعت بجونقان نمودند ما و میرپنج قزاقها
چون خداحافظی کرده بودیم دیگر مراجعت نکردیم در اواسط تنگ چند غار بزرگ
هست هر دسته دو سه نفر رفتیم در میان یکی از غارهای کثیف منزل کردیم ولی پیاده‌ها
و قزاقان و بعضی از مسافرین مراجعت کردند آنشب هم خیلی بد گذشت چونکه این
غارها آب چکه میکرد و زمین آن تمام تر و مملو از پهن و کثافت بود و تمام رختخواب
و فروشها تر و کثیف شد صبح زود دوباره اول زحمت شد و قریب چهارصد
نفر از اهل جونقان و اطراف با قزاقان و مسافرین حرکت کردند مختصر آنکه تا نیم
ساعت از شب رفته با زحمت بسیار از تنگ عبور نمودیم و بقریه کوچکی که در اطراف

تنگ واقع بود

تنگ واقع بود رسیدیم اینطرف تنگ بالنسبه باطرف دیگر گرم سیر است و در
صورتیکه در آنطرف تنگ از زیادی برف عبور ممکن نبود اینطرف تنگ هوا بالنسبه
گرم تر بود و در اغلب نقاط بکلی برف آب شده بود و زمین خشک بود شب را مهمان
کدخدای ده بودیم و چون بعضی از دواجات مثل گنه گنه و دوای دندان و غیره
با هالی ده داده و معالجه کردیم خیلی از ما پذیرائی کردند صبح از انیقریه (بهشتی)
حرکت کردیم نیم فرسنگ که از انیقریه دور شدیم به اردل رسیدیم

اردل قریه ایست قریب هفتصد نفر جمعیت دارد و مرکز جناب شهاب السلطنه بختیاری است
عمارت خیلی قشنگ خوبی در دامنه تلی ساخته و خیلی خوش منظر و دلربا است هوا
نیز از جونقان گرم تر و بهتر است

در اینکوه ها چون سرد و برف بود و فرصت گردش و امتحان نبود چیزی کشف نشد
ولی در اینکوه های تنگ و حوالی آن مومیائی بسیار یافت میشود و یکی از دهاقین چند
حبه از برای ما هدیه آورد (لازم است در اینجا اشاره شود که ایراه بختیاری را
درهمین اواخر خوانین بختیاری به مساعدت اداره کمپانی لنچ اخوان ساخته اند
و نقاط صعب العبور آنها را هموار کرده اند و عمده تعمیر آن از ابتدای تنگ شروع میشود
والا در تابستان هم در این تنگ عبور بسیار مشکل است و با وجود راه ساخته سالی
چندین قاطر و بار در این تنگ تلف میشود و از کوه پرت شده به رودخانه که در وسط
آن جاری است میافتد و برای ساختن ایراه با دو تخته پل که بعد شرح آن میآید قریب



چهل دهزار

چهل و پنجهزار تومان خرج نموده اند) راه اینطرف ملک نیز غالباً هموار و پست و بلند و دره و ماهور است ولی غیر قابل عبور نیست و برف چندان زیاد نیست که مانع عبور باشد از این حدود به بعد کم کم جزو نواحی گرمسیر است مطالب تاریخی و علمی چندان در دست نیست در اینکه غالب این نقاط معموره و شهرهای قشنگ داشته شکی نیست چه در ابتدای زمان نوع انسان غالباً این نقاط را برای زندگانی خود اختیار می نموده است زیرا که از حمله و هجوم سایر طوایف در اینگونه نقاط میتوانسته اند خود را حفظ نمایند و دیگر آنکه لوازم زندگی آن ایام که عبارت از نباتات و اشجار و آب و سوخت است باغبان طبیعت در نهایت استعداد در این امکنه مهیا می نموده است و علوفه رمه و حشم که قیمت عمده و مایه زندگی صحرانشینان و اهالی کوهستان است در این نقاط در تمام فصول باندک فاصله از سردسیر بگرمسیر مهیا بوده است از اول پل اطراف جنگل است در کنار راه تمام جنگل بلوط و ون و غیره میباشد و تا پل عمارت دو منزل است در سابق اشاره شد که این راه را خوانین عظام بختیاری تعمیر نموده اند در طی این خط در دو محل پل آهن زده اند و باید دانست که هر دو این پلها پل ستونی نیست یعنی آنرا با زنجیرهای مفتولی در دو طرف رودخانه با میخهای آهنی بزرگ کوبیده اند و هر سال آنرا تعمیر مینمایند و رنگ و روغن میزنند و تازه نگاه میدارند و پول بلیط راه را در این نقاط یعنی در سر پلها اخذ میکنند از جائیکه این پل را زده اند بعد کلیه وضع کوهها و جنگلها و طبیعت خیلی با صفا و قشنگ است و میتوان گفت اینگونه نشیب و فرازهای بزرگ

و جنگلهای انبوه و مناظر عجیب که رودخانه عظیمی بمراتب بر قشنگی آن افزوده و هر نقطه
از آنرا به شکلی مخصوص جلوه گر مینماید و بواسطه تغییر و تبدیل منظر جالب نظر میگردد و دیدنی خیلی
با ذراست و آنهائیکه بتماشای مناظر طبیعی خیلی مایلند این نقاط را بر هر جا ترجیح
میدهند یکطرف آن کوهی انبوه از جنگلهای سبز و خرم که بجز درخت چیز دیگر دیده نمیشود
گویا بطبقات ابرها رسیده و گذشته و در طرف دیگر در هزارها ذرع عمق دره های با صفا
و دلربا دیده میشود که انسان از نگاه کردن بخوف میافتد و گاهی در میان سبزهای
جنگلها آبشارهای عظیمی که از پستی و بلندی معبر آب تشکیل یافته از کف آنها که درهم مخلوطند
سفید بنظر میآید غالباً در مدت تمام سال در قله اینکوه ها برف باقی میماند در صورتیکه در
پائین دره ها بنهایت گرم است و از همین جا میتوان حدث زد که ارتفاع هر یک تکه
کوه چقدر است بعضی از نقاط اینکوه ها باندازه جنگلها انبوه است که واقعاً انسان
در شگفت میماند و افسوس میخورد که اگر راه آهن بود سالی هزار کرور از این جنگلها
میتوانیم فایده ببریم اهالی این نقاط از تمام قیدهای اهالی شهر رسته و آزادند و
در اینکوه های بلند و عجیب همانطور که اهالی شهر در خیابان گردش میکنند بهمان سهولت
زندگی مینمایند و دیگر آنکه زنان آنها عموماً در امر معاش و زندگی و تهیه لوازمات
حیات خود با مردان خود شریک و سهیمند و برخلاف زنان شهری مرد صفت و بی
ترس و با کمال عفت و آزادی و خوشخوئی عمده زحمات حیات را متحمل میشوند حتی
در موقع نزاع و دفاع نیز غالباً با مردان خود همراهی و جنگ مینمایند و در وقت

جنگی

حرکت و مسافرت از ییلاق به قشلاق و مراجعت بهیچوجه محتاج بمرد نیستند و خود
از عهده تمام خدمات و زحمات بستن بار و حمل اثقال و نگاهداری اطفال و کوچانیدن
حشم و رمه جمع آوری آذوقه و تهیه خوراک و دوشیدن گاو و گوسفند و زدن شیر
و دوق بر میآیند و عموماً بنظر میآید که مردها دسته دسته در چادری یا پایه درختی نشسته
مشغول کشیدن قلیان و چپوق وقت را میگذرانند درصورتیکه زنان شیر و ماست و
پنیر و کره و نان و خورش و لباس و کرباس و گلیم و پلاس تهیه میکنند و آنی آسوده
نیستند چه قدر این اخلاق طوایف صحرائی و کوهستانی اهالی ایران قابل و لایق
تقلید هست مقصود این نیست که زنان مشغول زحمت باشند و مردان تنبل و تن پرور باشند
بلکه مقصود آنست که نیز زنان نباید مانند زنان شهری تن پرور و پرگو و بیکاره باشند
و جز آنکه بر زحمات مردان بیفزایند هنری دیگر نداشته باشند چه قدر قابل تمجید است
خانمی که بتواند خمیر حاضر نماید و نان بپزد و ماست و پنیر و کره و سرشیر حاضر نماید و با
اندک سرمایه زندگی از گندم و گوسفند و گاو خود را از احتیاج برهاند هرگاه اهالی صحرا
نشین و کوهستان ایران قدری بتوانند تحصیل کنند و خوب و بد دنیا را بفهمند
و کمی علومیکه بدرد آنها میخورد تحصیل نمایند بدون اینکه اخلاق شهرستانیها را
فرا گیرند میتوانند به قسمی زندگانی خود را منظم و نیکو نمایند که خوشبخت ترین
طوایف و ملل باشند عدم علم و تربیت و کثرت ظلم و اجحاف و استبداد جوهر ذات
آنها را خمود و آتش ذوق آنها را خاموش کرده است درصورتیکه از حیث مهمان

نوازی مشهوراند حتی حاضراند که خود گرسنه بمانند ورسیده ومهمان خود را پذیرائی نمایند
از شدت وکثرت ظلم وتعدی از دیدن مسافر هم گریزانند مبادا مامور دیوان وفرستاده
خان وضابط حکمران باشد برای اینکه همه چیز از ایشان مجانی وبلاعوض میخواهند
در اینجا یک مطلب خیلی مهمی بنظرم رسید وآن اینست که در تمام قراء ودهات ایران
غالباً زمین وآب فراوان وبیکار افتاده است ولی بیچاره اهالی آن از همه چیز محروم مبند
حتی غالباً اهالی دهات میوه ندارند وسبزی آلات جز در شهرها نمی بینیم من خیلی تعجب
میکردم ودر هر قریه ودهی که وارد شدیم به اهالی آن توبیخ میکردم که شما همه بیکار
هستید آب موجود وزمین مهیا جهه چیست که لامحاله قدری سبزی آلات وبقولات
برای خود تهیه نمیکنید که هم خود منتفع بشوید وهم زیادی آنرا بمسافرین بفروشید تا
آنکه پیرمرد دهقانی جواب مسکتی داد وساکتم نمود وگفت راست میگوئی اما در صورتی
که ما را بحال خود بگذارند چه فایده برای من دارد که عمر خود را صرف کنم ومتحمل زحمت
بشوم وحاصل زحمت مرا حاکم وضابط باکمال تسلط بخورند وحتی خودم را از انتفاع آن
محروم سازند واگر یکدفعه اینکار را بنمایم زحمت آن باید موروثی خانواده من بشود همه ساله
ضابط وحکام همان را بلاعوض از من میخواهند انوقت ملتفت شدم که جهه کم حاصلی
وبی بهرگی دهات ورعایا چیست خلاصه دراین قسمت مملکت بختیاری یعنی از پل عمارت
تا مال امیر گویا عالم وطبیعت هنوز بحالت جوانی خود در نهایت طراوت باقی است و
چشم انسان از دیدن بلندیها وپستی ها وجنگل وآب شارها ونباتات قشنگ بهیچ جه

سیر نمیشود



سیر نمیشود مخصوصا اگر انسان قدری بعلوم طبیعی و طبقات الارض و تاریخ خلقت عالم آشنا باشد و وضع تکوین و انقلاب و سبب ظهور اینکوه ها و بلندی و پستی ها را بداند و بفهمد از جمله چیزهائیکه در شب علاوه بر وضع طبیعی مملکت جالب نظر دقت میشود حشرات عجیب از قبیل کرمک شب فروز و انواع پشه ها الکتریک دار هستند که مانند برق های کوچک هر لحظه در تاریکی نمودار و مخفی میشوند و آنهائیکه دیده اند و با نظر دقت ملاحظه کرده اند میدانند چه عرض میکنم مختصرا گردش در این نواحی بخصوص در آخر بهار خیلی نافع و روح افزا است بخصوص برای اشخاصی که در بحبوحه شهرهای کثیف پرجمعیت و شغلهای غیر طبیعی مانند تحریر و صنایع پر فکر و غیره تمام مدت روز را مشغول زحمت هستند و در شب مانند مردان مست از خستگی تن و دماغ از خود بیخبرند دیدن این مناظر و نقاط خیلی مفید و جالب نظر دقت بلکه نمونه از بهشت موعود است در نظر آنها در این جنگلها خرس و پلنگ و یوز و کبک و دراج و تیهو و آهو و غیره در نقاط مختلفه یافت میشود در این حدود از دو سلسله کوه بزرگ عبور مینمائیم یکی سلسله کوه بردبار یا (بازوفت) و دیگری کوه (منگشت) و کوه منگشت خیلی بلند است و در بندر ناصریه که قریب ده منزل از دامنه آن دور است و در نهایت گرمی است در وسط تابستان قله های آن که مستور با برف است نمایان و مایه حسرت ساکنین آن سامان است در وسط این سلسله کوه در کنار راه در نزدیکی قلعه بازوفت خرابه های شهر سوسن قدیم هنوز باقی است پل ثانی در پای گردنه مروارید واقع است و واقعا جای غریبی است

و غرابت آن اینست که عموما رودخانها همه جا راه مخصوص دارند و از دره های مابین
کوهها عبور مینمایند و بنظر میآید که عمداً برای آنها راه ساخته اند و کوهها همیشه بطوری
واقعند که خیلی ندرتاً کوهی مانع عبور آب میشود ولی در این نقطه بر خلاف معمول دره در
دامنه این کوه که موسوم بگردنه مروارید میباشد تمام میشود و یک کوه دیگر در جلو این رود
خانه گرند میآید و غریب آنست که مرور زمان آب از میان کوه راه باز کرده است و میان
سنگ را بریده است و جائیکه یکدماغه از کوه ممتد است آب وسط آنرا بریده و عبور مینماید
در زمان ساسانیان و زمان آبادی شوشتر روی این دماغه را سد بسته بوده اند و از همین
نقطه از رودخانه گرند عبور مینموده اند حال خراب شده است و در همین اواخر این نقطه را
که آب بریده است در روی آن چوب میانداخته و عبور میکرده اند ولی خیلی خطرناک است
و در هر سال چندین نفر آدم و حیوان از روی آن پرت شده هلاک میشوند چونکه
رودخانه در اینجا خیلی تنگ است آب آن بسیار پر زور واحدی نمیتواند خود را از آب
نجات بدهد پل دره گردنه است و گردنه مروارید خیلی صعب و بلند است و چندین ساعت
عبور آن طول میکشد و تمام آن مستور به اشجار بلوط و ون است از گردنه مروارید که
سرازیر میشویم به قریه ده دز میرسیم اینمحل نیز بواسطه استعداد طبیعی و محل بنظر
میآید که از خیلی قدیم آباد و معموره بوده است و در اطراف آن نیز آبادی بسیار است
ولی در تابستان بواسطه کثرت مگس و پشه که مال رمه اهالی مضر است اهالی این
نقاط کوچیده و به ییلاقات میروند و این جاها از سکنه خالی میماند



از دهِ دز تا مال امیر دو منزل است و تمام کوه و جنگلهای انبوه و منظرهای با شکوه است مال امیر نیز نقطه عجیب و محل غریبی است اینمحل در یک زاویه از کوه منگشت واقع شده است که از اطراف آن نهرها و چشمه های آب جاری میشود و چون جلگه آن در سه طرف بکوه محدود است آب راه عبور ندارد لهذا در یکطرف جلگه مال امیر که تقریباً یکفرسنگ در یکفرسنگ است یک دریاچه کوچکی تشکیل میدهد و زمین جلگه مال امیر به اندازه پر آب است که چادرنشین ها در هر نقطه منزل کرده اند یک چاه آب بعمق یک ذرع میکنند و از جهة آب آسوده میشوند زمین مال امیر در بهار و تابستان به اندازه سبز و خرم است که تقریباً در ماه حمل و ثور و جوزا اقلاً ده هزار نفر از ایلات دسته دسته هر یک چندین روز در اینجا اطراق میکنند و قاطر و گوسفند و گاو خود را میچرانند وابداً فرقی در سبزی و علف آنجا ظاهر نمیشود و بواسطه کثرت چادرنشین و گوسفند و گاو که در اینجا غالباً اطراق دارند شیر و کره و ماست و پنیر بسیار اعلی که کم مانند آنها دیده شده باندازه فراوان و ارزان و مسافرین عربستان از نعمتهای پایان است خوانین بختیاری در اول ماه حمل کلیةً به این جلگه میآیند و سایر خوانین نزدیک و ضابط و عمّال مالیات خود را آورده اینجا تسلیم میکنند و در ضمن خوانین اسب و مادیان خود را در اینجا میچرانند و در وقتیکه هنوز در ییلاق برف میبارد آنها در میان سبزه و علف چادر زده بدون آنکه محتاج باتش و لباس زیاد باشند بخوشی میگذرانند مال امیر نیز یکی از بهترین نقاط خاک بختیاری است و فقط عیبی که دارد رطوبت

وبیشه زیاد است و آثار ابنیه و عمارات قدیمه بسیار یافت میشود و در اینموقع خالی از مناسبت

نیست که شرح تاریخی که در روزنامه اطلاع نمره صد و پانزده سال ۱۳۰۲ هجری درج شده ذکر نمائیم

شرح و تحقیق در باب مجسمه قدیمه که در بلوک مالمیر بختیاری کشف شده نگارش صنیع الدوله (۲)

بتاریخ شهر جمادی الاولی سنه ۱۳۰۲ در بلوک مالمیر از نواس رستاق بختیاری از اعمال دارالسلطنه اصفهان یکی از فلاحین در حال شیار زمین مجسمه از زیر خاک برآورد بصورت انسان قائم در کمال مناسب و اعتدال بطول چهار انگشت منفرج مشتمل بر جمیع جوارح و اعضا حتی آلت تناسل از خرزه و انثیین الا انکه هر دو دست و پاهای آن شکسته بود شاهزاده ظل السلطان حکمران اصفهان آنمجسمه را که از فلز مرکب مصنوع برنج ریخته شده بود بحضور شاه ایران تقدیم داشت محل تعجب و غرابت شد شفاهاً باین بنده محمد حسن بن علی معروف بصنیع الدوله حکم شد که اطلاعات خود را در اینباب بعرض برسانم

پس از تصفح و استقراء مصنفات حکماء و افاضل مکشوف شد که این مجسمه از صور ارباب انواعیست که اهل یونان میپرستیده اند

موافق تحقیقات رشیقه و اکتشافات عجیبه که فلاسفه مسلمین و حکماء اروپا در کتب فن (میتولوجیا) مدوین کرده اند در حق اجرام علوی بتاثیرات عظیمه قائل بوده اند و کواکب را ابن الهه خویش میدانستند و برای هر یک از موجودات بانواعها مربی مخصوص از جنس ستارگان اعتقاد داشتند و الهه را نیز بدرجات میگرفتند بعضی در طول بعضی موثرات بالاستقلال را

خدا و مؤثرات بالواسطه را نیز خدا میخواندند و میگفتند که در میان ارباب انواع حروب عظیمه و ملاحم مهمه و لشکرکشیهای سخت و دشمن کشیهای شگفت روی داده است و طبقات این اسم برحسب توطن خطه خاص و یا مزاولت شغل و صناعتی مشخص و یا بتمایزات دیگر هر فرقه خود را در تحت تصرف کوکبی معین و یا مربی مخصوصی میپنداشتند و پیکر و مجسمه بصورت آن کوکب و آن مربی بر وجهیکه باوهام خود یافته بودند از فلز میساختند و مانند عبده اوثان بپرستش آن میایستادند

علماء فرنگ فنی را که متکفل شرح اباطیل و ترهات اینمقاله موهومه و اقاصیص و خرافات اینملت قدیم است (میتولجیا) نام نهاده اند و مترجمین عرب باساطیر الاولین تعبیر کرده اند در این علم افسانه های حملات و غلبات ارباب انواع بر یکدیگر بطولها مبسوط و مرقوم است و هیکل هر کدام بصورتی مضبوط و مرسوم این مجسمه که در مالمیر یافته شده آنچه بالعیان از کیفیت بافتن و پیچیدن گیسویش و ترکیب اجزا و اعضای رویش پیداست که بر سیما و شمائل نسوان میباشد از مجسمات رب النوعیست که آنرا (ارمافرودیت) میخوانند چه این پروردگار بعقیده اهل یونان بر صورت خنثی است هم آلت ذکر آن دارد و هم حالت نسوان چنانکه این مجسمه را نیز هم خرزه و خصیتین مردانست و هم صفت روی و موی زنان کما لایخفی علی اهله

پردازان این دیانت مضحک افسانه این رب النوع را بتخیلات خویش چنین بافته و بهم بافته اند که (ارمافرودیت) پسر (مرکور) و (ونوس) یعنی عطارد و زهره است

(سالمکیس)

(سالماسلیس) که رب النوع رودبارها وچشمه سارها میباشد وقتی (ارمافردیت) را برهنه که درچشمه شست وشوی میکرد وید وعاشق او شد و(ارمافردیت) بهمسری او رضا نمیداد (سالماسلیس) بدرگاه ارباب انواع عالیه تضرع کرد وآنها را بخواند تا پیکر (ارمافردیت) را با وی متحد سازند وهیکل ایشانرا درهم بیامیزند دعای او مستجاب شد کالبد (ارمافردیت) و(سالماسلیس) دریک قالب ظهورکرد وازانوقت پسر (مرکور) و(ونوس) خلقةً دارای سیرت ذکران وصورت نسوان گردید

ونیز انسانی که هم آلت مردانه وزنانه هردو را داشته باشد بلغت آنعهد (ارمافردیت) می نامند چنانکه بزبان این عصر خنثی خوانند درمیان مجسمات عتیقه بسیاری ازین صنف حالا درموزهای ممالک فرنگ موجوداست

افلاطون راکونید اعتقاد این بود که نخستین آفرینش جنس انس بصورت (ارمافردیت) ظهوریافت (پلیکلت) که مجسمه سازی است مشهور چهارصد وهشتاد سال قبل ازمیلاد حضرت مسیح بشهر (ارکس) که ازبلاد قدیمه یونان بود. وخرابهای آن فعلاً در دوفرسنگی (نپلی) است وکتابی معروف درتناسب اعضاء آدمی تالیف کرده یک مجسمه بهمین هیئت خنثوی برای پرستشگاه ومعبد وطن خویش ساخته است وآنصورت را ازسنگ مرمر بهارتی وافی پرداخته تا اینجا معروض افتاد ازقضایای اولیه ومسائل مسلمه این فنون وبطون کتب ازتفاصیل این اقاویل مشحون

هرگاه توان ثابت نمود که جلگه تالمیرکی مسکن اهل یونان بوده وبچه تقریب عبده ارباب



انواع درانصفحه افتاده اند وچون توطن ایشان درانقطعه خاصه مکشوف کردیده دیکر شکی در بودن انمجسمه از صور ارباب انواعی که آن ملت اینهارا من دون الله عبادت میکردند برای احدی نخواهد ماند

درجغرافیای مالمیر

(مالمیر) روستائیست میانه خطه خوزستان وخاک اصفهان در وسط کوهسار قصبه این روستارانیز مالمیر میکفته اند و (ایذج) بروزن حیدر نام اصلی آن قصبه است مجوس در مالمیر بعهد ملوک فرس بیت النار (آتشکده) داشته اند میکویند آن بیت النار تازمان خلافت هرون الرشید خلیفه عباسی روشن بود ومیسوخت

(هرون الرشید خلیفه چهارم عباسی بود ودرسال یکصد ونود وسوم هجری درشهر طوس وفات کرد) ازآن تاریخ عبده وسدنه آن آتشکده منقرض شدند وآتش خاموش شد

درمالمیر بحیره ایست (دریاچه) که از اجتماع انهار کوهسار اطراف تشکیل میابد عرب آنرا فم الابواب نام نهاده اند از عجائب آنکه چون آدمی یا جانداری دیکر درآن بحیره بیفتد نه خود فرو میرود ونه موج براو سوار میشود بلکه آب اورا همی کرد اکرد بحیره میکرداند تا هلاک سازد وانکاه جیفه اشرا بساحل میافکند واین اعجوبه بعدم رسوب ماء ودرکوب موج را در خصوص این بحیره غیر واحدی از علماء این فن شریف نوشته اند ما بین مکان آن بیت النار وساحل این بحیره دو فرسنک فاصله است

دهم درمالمیر پلی است که ازغرائب ابنیه عالم شمرده اند وآنرا قنطره (خورزاد) میخوانند

و خورزاد که این قنطره را ساخته است مادر اردشیر بوده

(اردشیر نام اولین پادشاه ساسانیست و برای اینکه بختیاریان از نژاد ساسانیانند

این مسئله دلیلی روشن است)

و این اثر شگفت در نهایت اتقان و کمال استحکام پرداخته شده چه آن طاقیست واحد
که از ریشه و اساس تا حد سطح زمین همه را بسنگ و سرب و آهن برآورده اند
و طرفین طاق را هر چه از پایه ببالا برده اند بتدریج باهم نزدیک ساخته دهنه را تنگ
نموده اند تا مساوی کف جاده هر دو سر بهم پیوسته است و حشو ما بین خمیدگی پشت طاق
و دو جنب رودخانه را با خبث الحدید و براده مس انباشته اند و سرب مذاب بر آن ریخته اند
از وضع و کیفیت بنیاد این قنطره چنانکه مفصلاً بنظر نگارنده رسیده است درجه حذاقت
و مهارت اهل صنعت اعصار قدیمه این مملکت را کما هو حقه مشهود میتوان داشت و این بنا
بر روی رودخانه ایست بسیار عمیق که غالباً خشک و بی آب افتاده اما در فصل بهار و
سایر مواسم امطار که آبهای آن کوهسار بجنبش میآید چندان آب در آن وادی میریزد
که در حدود قنطره دریاچه مواج به پهنای هزار ذراع و قطر یکصد و پنجاه ذراع صورت
می پزیرد یکهزار و چند سال ازین پیش قطعه از طاق قنطره مذکوره بزلزله و یا صاعقه خراب
شده بوده سالها ازین جهت سابله و سیاره آن جاده عرضه هلاک و خطر بوده اند و
از بزرگان وقت احدی در خود قدرت و مکنت اصلاح والتیام آن قطعه را نمیدیده است
تا در نوبت بنی بویه وزیر ابوعبدالله محمد بن احمد قمی صناع و مهندسین مملکت را اینجا در



بقطن جمع نمود

قنطره جمع کرد و بمشاوره ایشان باصلاح و مرمت آنمحل همت گماشت و بعد از وضع اجرت
عمله و فعله که از کشاورزان و دهقانان مالمیر بوده اند و مجاناً استخدام میشدند سیصد و
پنجاه هزار تومان بعد از آنزمان خرج کرد تا طاق قنطره را ثانیاً منعقد ساخت نوشته اند
که از نهایت ارتفاع طاق و بعد غور وادی چمن ممکن نبود که منجنیقی برپا کنند و چوب بستی
فراهم نمایند تا استادان و اگره بر روی آن بتوانند قرار گرفتن و کار کردن لاجرم
بنا و ادوات او را با شاگرد و عمله و لوازم در زنبیلها نشانیده بچرخ و دولاب فرو میداده و نجکند
و ایشان از میان زنبیلها بکار میپرداختند با این اهتمام سخت و آن خرج گزاف چند سال
طول کشید تا بالغرض انجام گرفت

در مالمیر نوعی از قاقلی است که عصاره آن از برای نقرس خاصیت عجیب دارد

عبدالرحیم صفوی پوری در منتهی الارب میگوید (قاقلی) بضم قاف دوم مقصوراً گیاهی است
همچو اشنان شورمزه که اشتر میچرد مدر بول و شیر است و از خوردن آن آب زرد روان گردد

آب اهل مالمیر برای نوشیدن از چشمه شعب سلیمان است شعب سلیمانرا شرحاً و صورةً
نگارنده در جلد چهارم مرآت البلدان قلمی داشته

یاقوت حموی میگوید خراج اینمحل از نیکاه قبل از نوروز پارسیان بمطالبه و جبایت
شروع میشود و این رسم نیز از خصائص اینجاست برخلاف رسوم جمیع دنیا در غرفه یکی از
خانات راه اصفهان این دو شعر دیده شده

قبح السالکون فی طلب الرزق　　علی ایذج الی اصبهان

لیت من زارها فعاد الیها قد رماه الاله بالخذلان

یعنی بزشتی منسوب باد کسیکه در پی روزی از راه مالمیر آهنگ اسپاهان میکند کاش کسیکه مالمیر را می بیند و باز از انجا باز میگردد خدایش هدف خدنگ خواری و بی تباری سازد قصبهٔ ایذج را مالمیر نیز میخوانند حالا خراب است و بایمرسته سمت آن چمن و یکطرف نیزار و بیشه میباشد عمارتیکه بتوان سکنا کرد باقی نمانده فعلا نشیمن ایلات آنحوالی است جنگلهای کوهسار اطراف مالمیر درخت بلوط بسیار دارد قنوات جاریه کثیره در اوان آبادی مالمیر بوده است حالا همگی ویران و غامر افتاده الا قلیلی

جائی از توابع و متعلقات مالمیر است باین حدود جنوب خاک بهبهانی مغرب خاک رامهرمز شمال خاک بختیاری مابین شمال و مغرب خاک گندزلو از توابع شوشتر

در قرون سالفه قبل از تاریخ اسکندر مقدونی بسالها پادشاهان ایران اسیران از مملکت یونان آورده در حوالی مالمیر سکنا داده بودند و قتیکه اسکندر بر سر ممالکت یورش آورده و بر دارا غالب آمد و بلاد عجم را مفتوح ساخت از حوالی مالمیر که میگذشت در حق اسرا یونان بسیار مهربانی اظهار نمود و انقطعه زمین را بصیغهٔ سیورغال ابدی به ایشان باز گذارد

(کنتکورس) یونانی مورخ مشهور در اخبار اسکندر چنین میگوید که اسکندر پس از فتح و تصرف شهر شوش معجلا بسمت پارس در حرکت آمد با دکفشد اصطخر کرسی اعظم ممالک ایران و پایه سریر سلاطین فرس عرصهٔ تاخت و تاراج گردیده خزاین و دفاین

پادشاهان سلف از دست خواهد رفت در اثناء رحیل برودخانه (پاسی تیگر) رسید که
از مبداء جریان و سیلان آنکوهستان (اوکسین) میباشد و آن کوه ساری است
سخت و ناهنجار و عبور از آن در نهایت صعوبت و اشکال رودخانه (پاسی تیگر) بعد
از آنکه از وهاد بعیده و مغاکهای عمیقه میگذرد و وارد جلگه میشود و عرض و عمقی قابل
کشتی رانی بهم میرساند تا آنجا که بدریای پارس میریزد اسکندر بعد از آنکه با اردوی
خویش وادی (پاسی تیگر) را عبره کرد داخل کوهسار (اوکسین) شد که سرحد خاک
روس است و بکشور پارس منتهی میگردد مردی (مادات) نام حکومت این ناحیه میداشت
اطاعت وی بمعاقل محکم و سنقاقهای سخت خویش مستظهر گردید. طریق آنجا نویسند پس از سه روز که
مسافت سه منزل راه سپرده شد شهری خرد هویدا گشت که از حصانت طبیعی و رزانت
بنیادی که داشت گشودن آن بسی دشوار مینمود اسکندر با سرهنگان لشکر گفت ما مردم
ما ملکهای وسیع گرفته ایم و قلعه های منیع گشوده ایم اگر این بلده محقر را بحال خود بگذاریم
و بگذریم البته ناموس کشورستانی را پاس نداشته باشیم

چیزی نگذشت که اهالی شهر بدون جنگ و ستیز شهر را تخلیه کرده بیرون رفتند اسکندر
آنجا را بدون زحمت متصرف شد از (مادات) بتوسط مادر دار اغماض نمود و کوچ کرده
بشقتی بسیار از آن کوهسار برآمد و بکوهستان دیگر رسید همچنان سخت و ناهنجار چون
مسافتی از آن نورد دیده شد جلگه دیده شد محاط برشته های جبال درهم و محفوف باشجار و
جنگلهای خرم صفحه از پیوستگی سبزه شاداب مانند لمعان زمرد و مذاب مشتمل بر قراء و عمارات

مزارع

مزارع دائره فتوات زخار و چشمه های سرشار برغم اهالی آنکه زمینی بلطف هوا و طیب تربت
آن جلگه دیده و شنیده نشده است در بحبوحهٔ این سطحه شهری ملیح البنا رایع المنظر وقوع
یافته اسکندر بفاصلهٔ ربع یکفرسنگ از آن شهر فرود آمد و اردو زد همینکه در خیمهٔ خاصهٔ
خویش قرار گرفت قریب چهار هزار کس از جنس مردم یونان بنظر وی رسید چون باز پرسید
معلوم شد که از اسراء خاک یونانند که در یورشهای ملوک ایران دستگیر شده اند و
ایشانرا در این نواحی جای داده اند اسکندر چون نگریست دید آن بیچارگانرا بعضی چشم
کنده اند و برخی گوش بریده و از گروهی دست و پی جدا شده از مشاهده این احوال
رقتی در خاطر آن پادشاه پدید آمد و ایشانرا در وقت رحیل یونان فرمان داد ایشان معروض
داشتند که ما وقتیکه از وطن دیرینه بر آمدیم همگان صحیح الاعضاء و تام الخلقه و جوان بودیم
اینک جمله پیر و شکسته و ناقص اندام شده ایم و ازین روی روی بازگشت وطن و دیدار
مردم آن نداریم اسکندر تقریر ایشانرا تصدیق و بهر کدام سه هزار تومان نقد باده دست
لباس گرم کرد و تدارک امر معاش را گاو و گوسفند و تخم عطا فرمود و آن جلگه خضراء و قطعهٔ
غنّا را باقطاع ایشان مقرر داشت و از انجا بکشور پارس رفته بر تخت سلاطین ایران
مستولی شد و باغواء زنی از جواری مجلس انس که بر حسب موضعه برخی از سران سپاه حریق
شهر آتن را بدست ملوک عجم مذکره خاطر وی کرد اصطخر را آتش زد و یکجا بسوخت و ابنیهٔ
عالیهٔ مروّق و قصور شاهقهٔ مزوّق را از آثار پادشاهان ایران بصدمات شعلهٔ نیران ویران
ساخت تا اینجا ترجمهٔ محل احتیاج ما بود از تاریخ (کنکورتس)



دارابنوز

و اما تقریر استشهاد بکلام مورخ مذکور آنکه ما چون از روی نقشه جات صحیحه معتبره که بدست
اساتید باهوش جغرافیا دانهای ممالک فرنگ ساخته شده است این خط مخصوص حرکت اردوی
اسکندر را میگیریم و میائیم و اسامی انهار و جبال و سهول و بلاد و قصبات آنرا باصطلاح ایرانیان
تطبیق میکنیم برای العین می بینیم که اسکندر از سوشش که حرکت کرده است نخست بشط شوشتر
رسیده که باسم کارون اشتهار دارد و مقصود از (پاسی تیکر) بعرف آنها همان دجیل است
بزبان ایرانیان بخصیص با ملاحظه این نکته لطیفه که لفظ (پاسی تیکر) در لغت قدیم بتصریح اهل لسان
بمعنی خورد رود است چنانکه لفظ دجیل بر وزن جبیل در لغت مصغر دجله است و مقصود از کوهستان
(اکسین) که بنص (کنکوریس) آبها از انجا میخیزد و در (پاسی تیکر) میریزد و همان زرد کوه
بختیاری است که نیز فعلاً مبداء و منشاء میاه دجیل میباشد لاسیما با مشاهده اینکه همین اوقات
هم آب دجیل از خلال تلال و وهاد اینجا که گذشت قابل کشتی رانی گردیده بمصب خود که خلیج
فارس است وارد میشود و مقصود از (اوکسین) بلوک بختیاری است از اینکه حالا چون
از رودخانه دجیل میگذریم به بختیاری میرسیم

و مطابق همین خط مصداق آنجلکه سبز مشتمل بر قری و قصبه محفوف بجنگلها و جبلها که مورخ مذکور
باهمیت آن اشارتی کرده جلکه مالمیر است که من جمیع الجهات دارای حدود مسطوره است و
اوصاف مزبوره و آن شهری که در وسط جلکه مذکوره بوده و اردوی اسکندر بمسافت ربع فرسنگ
از آن افتاده همان اینجا است که گفتیم باسم مالمیر نیز خوانده میشد بنابراین اجتهاد صحیح صائب در
نظر حدید ثاقب شک و ریبه نمی ماند که آن چهار هزار کس از اسراء اهل یونان در جلکه مالمیر بحضور

باسکندر

(خپرتو) و در زبان ایرانی قدیم (انْشَن) یا (انزَن) بودند
اهالی شوش که جماعتی بودند نژادشان مخلوط از مغول و زنگی آنوقت در جلگه‌های
بین دزفول و خلیج فارس سکنا داشتند و تبعه اُوجیاها بودند نقشها و خطوط
و نامه‌های خطوط میخی در مال امیر تاریخشان از ۹۰۰ تا ۱۸۰۰ قبل از هجرت و یادگاری
سلاطین ایرانی انزن است پای تخت اُوجیاها محتملاً واقع در جلگه‌های مال امیر بوده
اسکندر رومی در زمستان ۳۳۱ قبل از میلاد مسیح آنرا بتصرف خود
آورده و در مائه ششم از هجرت نبوی موسوم به (ایدج) پای تخت اتابکان
فضلویه لرهای بزرگ گردید

ذکر شد که اهل بومی اصلی یا قدیمترین سکنه ولایت بختیاری که اسمشان
بما رسیده از نژاد مغول یا ترک بوده در ۲۹۰۰ و محتملاً قرون زیاد زودتر با همسایگان
مغربیشان یعنی (جماعت سِمیت) و در ۱۹۰۰ قبل از هجرت با ایرانی مخلوط شدند
پس بختیاریها نیز مثل کردها و لرها نژاد مخلوطی هستند با طبایع و صفات اهالی
که اصل ایشان بوده اینمسئله از روی اندازه کاسهٔ سر آنها ثابت میشود در
صورتیکه جمجمه ایرانی الاصلها مقیاس متوسطش ۱۹۲ میلیمتر طول (از پیشانی
الی عقب سر) و ۱۴۵ میلیمتر عرض (میان دو گوش) است جمجمه بختیاریها
۱۸۱ میلیمتر طول و ۱۶۰ میلیمتر عرض دارد جمجمه کردها کمی درازتر و کمی کم پهناتر است
و از این رو ثابت میشود که کردها صفات ایرانی بیشتر و صفات مغلی کمتر از



بختیاریها دارند یعنی بختیاریها صفات اسلاف خود را بیش از گروه‌ها نگاهداری
نمودند تقریباً در ۱۲۲۰ سال قبل از هجرت (پاتسپیس) که مورخین یونانی (طائسپیس)
میخواندندش پسر هخامنش رئیس یک قبیله ایرانی قسمت کوهستانی عَیْلَم یعنی
اَنْشَن یا انزن که مسکن حالیه بختیاریهاست متصرف شد

چائسپیس دو پسر داشت یکی موسوم به (اَریارامنا) جانشین پدر در فارس شد
دیگری (کورو) یا (کورش) در انزن فرمانروا گشت

نبیره کورش (کورش بزرگ) بود که مورخین یونانی او را (کروس) میگویند و
نبیره اریارامنا (گشتاسب) یا (هستاسپس یونانیها) پدر داراب اول بود کورش
بزرگ در سال ۱۱۷۰ قبل از هجرت بمملکت مادای حمله برده ازان مسخر کرد و پادشاه
عظیم (استیوجو) که او را مورخین یونان (آستیاکس) میخواندند اسیر کرد و همدان
(در فرس قدیم هگماتانا در زبان یونانی اگباتانا) پایتخت مادای را در تحت تصرف
آورد و نیز تمام نواحی تا بسواحل بحرابیض را در سال ۱۱۰۶ و بابل را در سنه ۱۱۶۲
فتح کرد بالاخره بعد ازانکه تمام ممالک واقعه در مشرق تا بحدود هندوستان را
در تحت تملک و اختیار خود آورد و پادشاه انزن مفتخری که خود را میخواندند پیش از
فتح بابل شاهنشاه و پادشاهی عظیم الجاه آنوقت شد آخرین سلطان ازین سلسله
هخامنشی داراب سوم بود و در جنگ جاه جمل یا کاملا بقول یونانیها که در اول
اکتبر سال ۳۳۱ قبل از میلاد یا ۹۵۱ سال و نه ماه و نیم قبل از هجرت نبوی رخ

داد



داد سلطنت او منقرض گردید

مورخین یونانی جنگ جاه جمل را جنگ (اَربیلا) نیز مینویسند ولی میدان جنگ در جاه جمل بود که قریه یا قصبچه در پنج یا شش فرسخی اَربیلا واقع و شهر اَربیلا یا (اربیرا) شهری بوده مشهور و در خطوط میخی اسمش مضبوط است

اَربیلا یا اربیرا امروز بشهر (اربیل) معروف و با کمی فاصله در طرف مشرق موصل واقع است کاکملا یا جاه جمل نیز برای این چنین نامیده شد که داراب اول اینجا را وقف کرده بود برای شتری که او را خدمت بزرگی در بردن اغذیه او بوسط صحراهای روسیه جنوبی نموده بود (جَمَل در عربی بمعنای شتر است)

قشون داراب سیم که در جنگ با اسکندر کبیر رومی در جاه جمل شکست خورد مرکب بودند از دسته‌هائیکه از تمام نواحی و اطراف وسعت مملکت ایران آمده بودند

اینمملکت (ایران) از طرف مغرب محدود بود ببحرابیض و از طرف مشرق بهندوستان و ترکستان و از طرف شمال بقفقازیه و بحر خزر و از طرف جنوب بخلیج فارس و اقیانوس هند

ساکنین مملکتی که شهر عمده اش امروز بلخ (در فرس قدیم باخذ) است بباختری یا باختری (بکتری بزبان یونانی) موسوم بودند و نیز در نامه‌های خطوط میخی ایرانی آنها را بهمین اسم نامیده اندمی یابیم از قراریکه مورخین شرح میدهند



ارهوش

در صفوف قشون داراب در جنگ جاه جمل بکتریها در میسره واوکسیها در میمنه لشکر بوده‌اند

بکتریها بقول مورخین یونانی باختریها یا مردمان باخدیا لخ واوکسیها بقول

مورخین اوجیاها یا مردمان اوجا مملکت بختیاری بوده‌اند

از شباهت کلمه باکتری یا بختیاری بعضی میخواستند نسبتی بدهند بکتری قدیم را

با بختیاریها اما غلط است زیرا ما دیدیم اوجیاها که درکوهستانهای بین شوش

و فارس ساکن بودند وامروزه به بختیاری معروفند در جنگ جاه جمل قشون جدا

گانه وار بختیاری سوا بودند بعد از جنگ جاه جمل اسکندر به بابل رفته و تا

ماه نوامبر سال ۳۳۱ قبل از میلاد مسیح در آنجا اقامت نمود و از آنجا بشوش رفت

در شوش اسکندر از خزانه داراب تقریباً ۱۲۰ کرور تومان شمش

نقره بدست آورد و تمام گنجهائیکه سلسله سلاطین برای اخلاف خود ذخیره کرده

بودند در یکساعت بدست سلطان خارجی برچیده شد

چون اسکندر بر کرسی داراب نشست کرسی نسبت بقد او خیلی بلند بود بحدیکه

پاهای او بزمین نمیرسید و برای گذاشتن آنها زیر تختی لازم بود

اسکندر مادر داراب (سیسو گامبیس) و بچهایش را در شوش گذاشت و خود

عازم فارس گردیده بکنار رود پس دجله (پستیگریس) رسید (کورتیوس میگوید در

چهار روز راه) این رود سرچشمه درکوه‌های اوجیا دارد

توضیح این رودخانه در کتاب پیغمبر دانیال اُلائی و در بندهش که جغرافی قدیمی

پهلوی

پهلوی میباشد به اُرتائی و خُرائی موسوم است فارسیان قدیم آنرا پسیتگره مینامیدند یعنی تیگره کوچک و تیگره بزرگ همان رودخانه است که ازمیان بغداد میگذرد و یونانیان آنهارا تیگریس و تیگریش میگفتند و عرب دجله مینا نویسند و دِگله تلفظ مینمایند و این همان رودخانه است که مورّخین و مسافرین جغرافی دان عرب آب تُستَر و نهر تُستَر یعنی آب شوشتر و آب مشرقان و کِرُن و کورِن و کُرنگ و کورنگ که امروز مشهور است به آب کارون

و بعد از طی مسافتی با سرعت زیادی ازمیان کوه های سخت و کنارهای پردرخت داخل جلگه شده و با مجرای آرام و عمیق که قابل کشتی رانی باشد بعد از طی ۲۵ فرسخ مسافت داخل خلیج فارس گردید

قسمتی از اوخیاها در جلگها مسکن داشتند و اطاعت شهریار یعنی حاکم پارس را مینمودند و قسمت دیگر که در کوهستان بودند اطاعت نمی نمودند اوخیاها و کسوئیها و غیره جماعتی خودسر و وحشی و آزاد و همیشه حاضر چپاول همسایگان خود بودند و سلاطین مجبور بودند از اینکه از آنها برای عبور به مملکت خود راه بخواهند و باج بدهند این کوهستانیها با کمال جرأت اعلان بسلطان فاتح بتوسط مأمورین خود نزد او میفرستادند که اورا از گذشتن از راه ممانعت کنند اگر باج مرسوم سلاطین ایرانی را ندهد اسکندر رسولانیرا روانه کرد با پیغامی که آسوده باشید خواهم آمد در سر تنگه بجهت باج حاضر باشید اسکندر بعد از آن از رودخانه

عبور



عبور نموده و با ۹۰۰۰ قشون داخل اوجیاها گردید (مملکت آنان تا فارس امتداد داشت) و ماده اوشوهر برادر زاده سیسو گامبیس زن داراب در آنجا حکومت مینمود جائیکه اوجیاها در تنگه گرفته بودند خیلی محکم بود ولی اشخاصیکه از معابر جبال آنها مسبوق بودند باسکندر گوره راهی نشان دادند که از راه های تنگ و دشوار میتوان بمکانی خود را رسانید که بالاتر از مکان اوجیهاست و از انجا غلبه بر دشمن سهل است اسکندر این اشخاص را بلد راه گرفته و نزدیک غروب آفتاب ۲۵۰۰ نفر قشون منظم بسرکردگی (کراتیروس) برای تصرف آنمکان معین روانه و اسکندر اردوی خود را در پاس سیم شب برداشته بعد از محاصره و خراب کردن قصبات اوجیاها غارت و یغمای زیادی برده و عده زیادی از سکنه تلف نموده رسید به تنگه هائیکه در آنجا جمعیت زیادی از اوجیاها متحد شده بودند برای باج راه گرفتن در آنجا از هر طرف پرتگاهی بود و عبور و مرور بواسطه قطعات بزرگ و کوچک دشوار گرای تروس خود را با دسته اش در آمکنه که بادنشان داده بودند رسانیده اوجیاها دستپاچه شده و راه فرا پیش گرفتند عده زیادی زیر تیغ سواران اسکندر افتاده و عده دیگر که آزرده میکردند بودند از قلل جبال فرار نمایند از پرتگاها جسته و در چنگال سربازان کراتیروس گرفتار شده و از دم تیغ آبدار آنها میگذشتند و باین قسم باج راه از اسکندر گرفتند بعد ها اوجیاها نزد اسکندر وکیل فرستادند برای اینکه عفو تقصیر آنها را نماید

وچند نفری ازمیانه خود خدمت سیبو کامبیس ها در داراب که در شوش بود
روانه نمودند محض آنکه ازاو استدعای بخشش نمایند او استدعای آنانرا مجری
داشته وباسکندر نامه بخشش خود را نوشت اغلب اوجیاها به بدویت زندگی
میکردند واراضیشان هیچ مساعد بفلاحت وزراعت نبود وپول نداشتند و
اسکندر مالیاتیکه تحمیل آنها کرد درسال صد سب وپانصد حیوان بارکش وسی
هزار گوسفند بود

اسکندر وقتیکه ازسفر هند مراجعت نمود یا خود یا توسط سرکردگان وسردارانش
(درسنه ۹۴۵ قبل ازهجرت) با قبائل کوهستانی جنگیده وباآنان مالیات تحمیل نمود
جنگ کسوئیها (ساکنین لرستان) چهل روز طول کشید بعدازآنکه تعهد نمودند
اطاعت نمایند اسکندر باایشان صلح نمود

این کسوئیها بی واهمه شغل چپاول راپیش گرفته وسبب ترس سلاطین قدیم
ایران شده بودند چون اسکندر آنها را در سر راه خویش یافت وبعضی تعرضات
ازآنها دیده مصمم شد که آنها را مطیع گرداند وباوجود سردی وبرف زیاد بمقصود
رسید وشغل آنها را منحصر بفلاحت نمود تاسرکشی وشرارتکه تاآنوقت کارشان بود
ازیادشان بردود درنزد اسکندر بعنوان عسکر امدادی خدمت میکردند بعداز
مرگ اسکندر در بابل (درسنه ۹۴۴ قبل ازهجرت) مملکت بزرگیراکه اوبرپا داشته
بود درمیان سرداران معتبرش بچند قسمت منقسم گردید



انتیوخوس کبیر که یکی از جانشین های اسکندر بود (در ۸۰۸ قبل از هجرت) بطرف عیلم شتافت به نیت نهب و غارت معابد ولی با تمام قشونش بدست ساکنین آنجا تلف شد

بیست و چهار سال بعد در ۷۸۴ قبل از هجرت مهرداد اول یکی از سلاطین اشکانی تمام قسمت جلگه و کوهستانی اینمملکت را متصرف شد و قبایل اطاعت او را کردند اما طولی نکشید که مجدداً مستقل شدند و بچند امارت منقسم گردید و سکه های آنها پیدا شده است

استرابون جغرافیا دان یونانی در سال ۶۷۰ قبل از هجرت از این ملل صحبت میدارد و میگوید که روسای این طوائف کوهستانی خیلی توانا هستند و چندین دفعه سر از اطاعت سلاطین پیچیده اند بتمام مردمان آنها جنگی و دلاور و اغلب تیراندازان خوب هستند بعضی از این قبایل مالک زمینها بودند که کم حاصل خیز است و بحکم ضرورت مجبورند که از غارت دیگران معیشت کنند و بنابراین بلوک مجاور را تاخت و تاز میکنند

در اینموقع که از آنها صحبت میداریم رعیت اشکانیانند در صورتیکه اشکانیان آرام هستند آنها نیز آرام و مطیع اند و بمحض اینکه طغیانی در خود اشکانیها پیدا میشود و غالب همچنین مسئله رخ میدهد آنها هم طغیان میکنند و پیمان اطاعت می شکنند



چنین دفعه

چنین واقعه در سال ۵۸۵ قبل از هجرت اتفاق افتاد در وقتیکه با طغیان تیرداد
نواده فرهاد چهارم همراهی کرده بر اردوان سیم شورید

و بعد از این واقعه تا چند قرن در تاریخ چیزی در خصوص این قبایل ذکر نشده است

در سال ۳۰۰ هجری ولایتی که کرمانشاه و همدان در طرف شمالش و عربستان و
فارس در طرف جنوب آن واقع بود به دو قسمت منقسم بود موسوم به لر بزرگ و
کوچک چونکه این دو مملکت در یکزمان حکومتش با دو برادر بود رئیس لر بزرگ
بدر و رئیس لر کوچک ابومنصور بود و مورخین گویند که اطلاق لر باین قوم بوجهی
گویند بدینواسطه است که در ولایت مانرود قریه ایست که آنرا کرد خوانند و در آن
حدود دربندیست که آنرا بزبان لری کول خوانند در آن دربند موضعیست که آنرا
لر خوانند و چون ایشان در اصل از آن موضع برخاسته اند ایشان را لر گفته اند
و در اینباب چند روایت نیز نقل کنند ولی چون باعتقاد بنده اقوال ضعیف
بود در این نسخه رقم ننمود و حکومت مملکت لر بزرگ باعقاب بدر رسید در دوره
مائه پنجم هجرت فتح الدین فضلویه یکی از اخلاف بدر مهاجرت اختیار نموده و جبل
السماق را که در شام است مقر حکومت خود قرار داد اینکوه که امروز موسوم
به جبل الاکراد صحیح تر است چنانچه در نقشه های قدیم موسوم است جبل الاکراد میانه نهر العاصی
و حلب واقع است علی پسر فتح الدین از جبل السماق با پسرش ابراهیم و خانه
واده اش به میافرقین رفت و در آنجا تا زمانیکه محمد پسر ابراهیم با دربایجان

رف



رفت متخدم سلجوقیان شد اقامت داشتند ابراهیم در سال چهارصد و نود و نه هجری کشته شد
و پسر او محمد در فارس بخدمت سلغریان مشغول شده بود و بواسطه شجاعت بغایت معتبر
گشت (سلغریان که بعدها لقب اتابکی یافتند در فارس حکومت داشتند) طولی
نکشید محمد بحکومت لر بزرگ نامزد شد و مدت ده سال در آنجا حکومت کرد و بعد از
او هزار اسب برادرش که در رکاب مانده بود حکومت یافت و سی و چهار سال حکومت
نمود در سال پانصد و چهل و هشت هجری برادر زاده اش عماد الدین ابو طاهر پسر محمد
که در جنگ شبانکاره رشادت زیاد نموده بود جانشین او گردید چون او بر اندیار مستولی
گردید هوس استقلال در دماغش جای گرفته و برعایا حکم فرمود که با و لقب اتابکی و
(اتابکش خطاب نمایند) و در سال پانصد و پنجاه هجری بر سر اتابک سنقر شورید
و خود را مستقلاً حاکم مستقل نمود پسرش نصرة الدین هزار اسب در پانصد و هشتاد و پنج
هجری جانشین او شده و حاکم مستقل لر بزرگ گردید اقوام و طوایف بسیار بدو
پیوستند و در میان اسامی آن اقوام و طوایف نخستین دفعه نام بختیاری ها در تاریخ
ملاحظه میشود سایر طوایفیکه ملحق بعسکر هزار اسب شدند اسامی آنها را میدانیم و
امروز نیز وجود دارند طایفه عرب عقیلی بودند و اقوام بختیاری از قبیل جوانکی
بیت وند راکی هرونی بنداني اشترکی وغیره اقوام کوه کیلویه از قبیل لیراوی
جاکی نوی کمانکشی کوی وغیره و ممسنی هم بودند چون این اقوام بهزار اسب ملحق
شدند او را قوت و شوکت زیاد شده مالک املاک شول که تقریباً نصف لرستان او

معقوله فتحیه

متصرف بودند گردید و کارش عروجی تمام یافت هر موضع که قابل عمارت وزراعت دید دیه‌ها ساخت و در آن مردمان نشاند و هیچیک از نقاط لرستان و شولستان را نامزروع نگذاشت خلیفه بغداد منشور برایش فرستاد و خلعت فاخری جهت او روانه کرد قلمرو حکومتش تا چهار فرسخی اصفهان منبسط شده و بعد از پنجاه سال سلطنت در سال ششصد و بیست و پنج از هجرت رحلت نمود و پسرش مظفرالدین تکله که مادرش یکی از شاهزادگان سلغری بود جانشین او گردید بمحض اینکه خبر مرگ هزاراسب در فارس منتشر شد اتابک ابوبکر بن سعد سلغری بنا بر کدورتیکه از تکله در خاطر داشت سه نوبت بدان دیار لشکر فرستاد و در تمامی آن معارک تکله ظفر یافت زمانیکه هلاکو خان بجانب بغداد شتافت (در ۶۵۵ هجری) تکله بطریق مطاوعت بخدمتش رفته و در تومان کیت بوقا نوین منصوب شد بعد از فتح بغداد بسمع هلاکو خان رسید که تکله در قتل خلیفه و شکست اهل اسلام تاسف و تحسر میخورد هلاکو خان از این معنی رنجیده قصد قتل تکله نمود تکله از اندیشه هلاکو خان خبردار شد بلرستان فرار کرد و یاغی شد هلاکو خان کیت بوقا و چند نفر از امرای دیگر را بگرفتن تکله بلرستان ارسال داشت تکله در قلعه مانجشت یا مانگشت متحصن شد و امرا هرچند بوعد و وعید او را مستظهر و مستمال گردانیده دلالت آمدن کردند فائده بران مترتب نشد آخر الامر هلاکو خان انگشتری خود را بطریق زینهار و امان نزد او فرستاده تکله با آن اعتماد کرده از قلعه بیرون آمده امرا او را به تبریز بخدمت هلاکو خان آوردند و بعد از ثبوت گناه او را بقتل آوردند اقوامش نعش او را به پنهانی بلرستان.



بلرستان بردند و در قریه وردیه مدفون ساختند اینحادثه در ششصد و پنجاه و شش واقع
اینقریه را زرده در خاک اصفهان واقع بوده و تکله آنرا ده سال قبل از وفاتش بمبلغ بیست و
چهار هزار درهم خرید وقف کرده و مزار خود را آنجا تعیین نمود بعد از فوت تکله هلاکوخان
حکومت را به برادرش شمس الدین الب ارغون تفویض نمود چون اتابک الب ارغون به
لرستان درآمد ولایت را خراب و رعایا را بیچاره دید اتابک استمالت نامه‌ها فرستاد
و در اندک فرصتی لرستان بار دیگر معمور شد و او بر روش حکام مغول ییلاق و قشلاق
قرار داد و در زمستان در ایذغ یعنی ایذج که الحال مالامیر است و جلگه شوش وطن کرفتند
و تابستان در جوی سرد و کوی زرد لبر بردند الب ارغون پانزده سال حکومت نموده
و در ۶۷۲ هجری وفات یافت و پسرش یوسف شاه بفرمان اباقاخان پسر هلاکوخان
حکومت یافت یوسفشاه همیشه در رکاب اباقاخان با دویست سوار از طایفه خود
حاضر بوده و نایب الحکومه‌ها برای ضبط و حفظ ولایت خود فرستاد چون خدمات پسندیده
به اباقاخان نمود ایالات خوزستان کوه کیلویه فیروزان و کلپایگان باو تفویض شده
و لقب بهادری یافت نزدیک بردنش اتابک یوسفشاه با جازه ارغون خان بکوه کیلویه
رفت و کمی بعد از ورودش در سال ششصد و هشتاد و چهار هجری فوت شد اتابک افراسیاب
پسر یوسفشاه به یرلیغ ارغون خان جانشین پدر شد احمد برادرش را در پای تخت گذارده
و خود بلرستان رفت و در آنجا راه تخریب و جور و ستم را پیش گرفت و هر یک از
نواب اسلاف خویش را به بهانه مواخذه و مصادره منضجر نمود و عاقبت آن جماعت را

تیغ ستم بگذرانند و طایفه از اقربا آنها باصفهان پناه بردند اتابک عموزاده اش قزل را
باحکم روانه نمود تمام کرنجیکان را بیاورد و درین حین (سال ششصد و نود هجری) خبر
مرگ ارغون خان شیوع یافت قزل باتفاق سلغرشاه خروج کرده و بایدو حاکم مغولان
اصفهان را کشت سپس افراسیاب را بتخت نشانید و خطبه بنامش میخواندند و بعد افراسیاب
خود را حاکم مستقل پنداشته قصد تصرف دار الخلافه پادشاه مغول را نمود و جلال
الدین پسر اتابک تکله را بسرکردگی لشکر گران به دربند کرم رود فرستاد در آنجا مغولها
برخورده و مغولها در جنگ اول شکست خورده و در جنگ دوم دمار از روزگار سپاه
لران بر آورده و آنها را منهدم ساختند و میگویند که یک زن مغول ده مرد از لران را
کشت بعد ازینها دسته کیخاتو خان امیر طولدای ایدجی را با ده هزار لشکر مغول و ده
هزار از کرد کوچک بدفع افراسیاب فرستاد و او در این دفعه اسیر شده و نزد کیخاتو
خان برده شد و بلاکو خان قلم رقم عفو بر جرائمش کشید افراسیاب بجانب لرستان
شتافت و در آنجا عموزاده خویش و طایفه از امراء و اعیان را بدون جهت و سبب
کشت غازان خان چون بر تخت سلطنت نشست بدستور معهود حکومت لرستان را
به اتابک افراسیاب تفویض نمود وقتیکه غازان خان بجانب بغداد شتافت
(در سنه ششصد و نود و پنج) اتابک افراسیاب کرت دیگر بعز ملازمت رسید در راه برای
مراجعت بلرستان در نزدیکی همدان چنانچه گویند بحکم غازان خان بدست امیر هور
قوداق قریب بقریه مهاوند در فرهان در بیست و پنجم ذیحجه ششصد و نود و پنج کشته
گردید

گردید نصرة الدین احمد پسر یوسف شاه بموجب فرمانهای غازان خان برتخت ایالت نشست سی وهشت سال بدولت وکامرانی در مملکت موروثی خود زندگی نمود ودر سال هفتصد وسی وسه هجری وفات یافت پسرش رکن الدین یوسف شاه حاکم ولایت لر بزرگ گردید وبا عدل وداد سلطنت نمود ودر ششم جمادی الاولی هفتصد وچهل رحلت نمود مظفر الدین افراسیاب بن احمد بن یوسف شاه بعد از مرگ پدر حکومت لر بزرگ یافت در عهد او سیاح معتبر شیخ ابن بطوطه بدین این دیار آمد در شرح مسافرتش تفصیلی از راه قدیم بین اصفهان وشوشتر ذکر میکند سفر از شوشتر تا کریوة الرخ که امروز موسوم به کهورخ است وسرحد شرقی قلمرو اتابک لر بزرگ بود از پل بریده وله باهری وبانجینیک (باغ ملک امروز) وهلایجان وایذج (زمانیکه ابن بطوطه در آنجا بوده اسم مالامیر رواج شده) جادهٔ اتابک (راه سلطانی) وقلعه مدرسه وپل قدیم بزرگ نزدیکی کدار بلوطک وپل قدیم موسوم به پل عمارت ودویلان وازدل وسولجان وکردنه زره بوده است اتابک خیلی مهمان نواز بوده نسبت بمسافرین در ولایت خود

هر ناحیه دارای کاروانسرا بوده است که در آنجا همواره آذوقه وسیورسات حاضر بوده بهر مسافری نان وگوشت وشیرینی بمحض آنکه میرسید داده میشد میان کریوة الرخ واصفهان ابن بطوطه در قصبه کوچک اشترجان وفیروزان که الیوم قراء در بلوک لنجان میباشد اقامت نمود هم در زمان اتابک افراسیاب تیمور گورکان فتوح نمایان

نموده و در سال هفتصد و هشتاد و نه هجری لر بزرگ و سایر ایالات ایران را در تحت
تبعیت و اطاعت خود آورد و در سنه ۷۹۵ تیمور گورکان حکومت لر بزرگ را با فراسیاب تفویض
نمود که بعد از آن طولی نکشیده و مرد اتابک پشنگ بن یوسف شاه ابن احمد پس از وفات
عمش حکومت لر بزرگ یافت و او نیز چند سالی حکومت نموده و جهان را وداع کرد پس از
مرگ وی پسرش احمد اتابک شد و در عهد حکومت او لرستان خراب و ویران گردید پسرش
ابو سعید بعد از خرابیهای پدر حکومت نموده و در سال هشتصد و سی و هفت جهان را بدرود گفت
شاه حسین پسر ابو سعید جانشین پدر شد اما حکومتش طولی نکشید چون که در همین سال هشتصد و
بیست و هفت غیاث الدین بن کاوس بن هوشنگ بن پشنگ او را کشت بعد از آن
سلطان ابراهیم بن شاهرخ شاه بن تیمور گورکان حاکم لرستان شد و لشکری بر سر غیاث
الدین فرستاده و او را از آنجا فرار داده آواره ساخت از این تاریخ ببعد دیگر هیچیک از اتابکان هر دو
طبقه فضلویه روی حکومت ندیدند بعد از این واقعه تقریباً تاریک مانده و نیم مورخین از لر بزرگ
القدری وقایع برای ما ننوشته‌اند و در این هنگام طایفه بختیاری بر قوت و شوکتشان
افزوده و لر بزرگ بولایت بختیاریها موسوم شد

در عهد شاه طهماسب اول تمام لر بزرگ یعنی بختیاریها در تحت نظام تاج امیر رئیس تیره
اشترکی آمدند که آنوقت قویتر و عمده تر عشایر بختیاری بوده و تاج امیر هر سال
مبلغ خطیری بر وجه تقبل برای شاه طهماسب میفرستاده در سال هزار و نهصد و هفتاد و
چهار امیر خان موصلو حاکم همدان از طرف شاه طهماسب مأمور اخذ نمودن مبلغ مقرر گردید



ربا ۱۶۰ ه

تاج امیر در اداء آن مبلغ عاجز آمده بدین سبب بدست شاه طهماسب بقتل رسید

میر جهانگیر خان بختیاری که یکی از نجباء ایل مذکور بود پس از مرگ تاج امیر پیشوائی
الوس بختیاری یافت بشرطیه کفالت شاه رستم که در آنزمان رئیس لر کوچک
بود هر سال هزار قاطر بعمّال و نوابّ دیوان اعلی تسلیم نماید و این قرار سالیان زیاد
معمول و مرسوم بود تقریباً از آن زمان بختیاریها بدو قبیله منقسم شدند یکی چهار لنگ
و دیگری هفت لنگ در سال هزار و پانصد و بیست و نه بستن سدّ پیش آب کرنگ و کندن
کوهی که الحال بکارکنان مشهور است جهت آوردن آب کرنگ بدار السلطنه اصفهان
حسب الفرمایش شاه عباس و بتصویب امامقلی خان بیگلربیگی فارس بمیر جهانگیر بختیاری
و حسینخان والی لرستان متعلق گردید

شاه سلطان حسین در چهاردهم ذیحجه هزار و صد و پنج بر تخت سلطنت جلوس نمود پدرش
شاه سلیمان سلطان غدّار و ستمکاری بود و فقط مشغول صرف مشروبات و زن بازی
بود خود از تمام مهام غافل بود و بکلی بچند وزیر اعتماد داشت شاه سلطان حسین
بتخت سلطنت جلوس نمود بیست و چهار سال عمر داشت و ملّت از او امیدوار سلطنت طویل
و سعید بودند صورتاً مقبول و سیرتاً مهربان بود و مخصوصاً بواسطه ایراداتی که از حرکات
ستمکارانه پدر خود میگرفت جذب قلوب مردم کرده بود سالهای ابتدای سلطنتش بسر
و صفا و آرام بود و بعضی حرکات عادلانه او اعیان و اشراف را راضی کرد و بعضی بذل
و بخشش عوام را راضی میکرد و چونکه حرکاتش برطبق مذهب مینمود و بسبب مطوعیت تمام علما

ولی چیزی نگذشت مردم ملتفت شدند که ابداً و اصلاً ترقی و عظمتی نباید منتظر بود از سلطانی
که تمام زندگی خود را در حرمش میگذرانید و در آنجا بعیش و عشرت با آنهائیکه زنها و خواجه‌ها
از خود میساختند مشغول بود بعضی‌ها برای بازی دادن ایشان او را در نزد خودشان نگهداشتند
برخی برای اینکه او را از مهام مملکت دور و غافل کنند دولت در تسلط وزرائی که
تمام ضد یکدیگر بودند و ضعف سلطان را غنیمت میشمردند و در پی جمع آوری و برچیدن
کنوز و ذخائر و افزودن بر اقتدار خودشان مجلس شورائی منعقد از خواجگان حرم نموده
و تمام مهام مملکتی را اعم از لشکری و کشوری بمیل و دلخواه خود مجری مینمودند رئیس این خواجگان
مرد متکبر بدگمان احمق و خودخواهی بود شاه را بخود معتمد ساخته بود برای آنکه دست اشخاصیکه
قابل و لایق بودند و میتوانستند جای او را بگیرند کوتاه نمود و تا آنجائیکه ممکن بود شاه با ایشان
التفاتی ننماید از مهام و خدمات دولتی دور کرد دربار سلطنت بدو فرقه منقسم و مرکز انتریک
بوده و نتیجه این عمل این بود که خاص و عام ملت متضرر و مظلوم و دشمنان مملکت مشغول
یاغی‌گری و قتل و غارت مینمودند در سلطنت استبدادی وقتیکه پادشاه طوری ضعیف است
که خودش نمی‌تواند سلطنت کند و زمام مملکت را بدست اشخاص مغرض طامع و جاه طلب میدهد
و فقط نصیحت شخصی و تملق و چاپلوسی درباریان را میشنود و خودش هم جابر و ظالم نیست
تمام آنهائیکه لجام سلطنت را در دست گرفته اند جابر و ستمکار میشوند. شاه سلیمان سلطان
جابر و ستمکار با قدرتی بود شاه سلطان حسین پادشاهی ضعیف و مهربان و خوش سلوک بود در عهد
او بی انصافی فراوانتر و حرکات ستمکاری زیادتر تعدیات سخت‌تر از زمان سلطنت شاه



سلیمان شد معدلت و انصاف در زمان بدون پول میسر نمیشد مناصب حراج میشد روسای
قبائل و عشایر محض ضعف پادشاه و مطمئن بودن از فساد دربار و رشوه خواری درباریان در
تمام نقاط مملکت اغتشاش کرده بعضی بطور واضح و آشکار یاغی شدند

معهذا شاه بی قابلیت و کفایت نه فکر صحیحی مینمود و نه پیش بینی نتایج این بی نظمیها و
خرابیها که ضعف و مهربانی زیاد او برپا کرده بود میکرد نه میل داشت بکار مملکتی مشغول
شود نه حرم و زنها را کنار میگذاشت و نه لذت و خوشگذرانی را ترک میکرد چند نفری از
مردمان با همت و غیرت جسارت نموده و نصائحش میدادند ولی گوشش نمی نمود خطر نزدیک
شد ولی شاه فکر تهیه قشون و دفاع قبائل یاغی را نمیکرد همواره نصایح درباریان را
قبول کرده و آنها کسی را دشمن نمیدانستند مگر اشخاصیکه میتوانستند جای آنها را در ملازمت
رکاب بگیرند شاه سردارانی که تا بحال خوب از عهده جنگ برآمده بودند احضار کرد و چشم
وزرای صادق را میل کشید و اشخاص غیور صدیق که صدق مطلب را در حضرت شاه میتوانستند
عرض کنند از مرکز تبعید نمود اسباب بدبختی فراهم شد مملکت در شرف تخریب شاه در فکر تفریط
کردن پول ملت برای بنای عمارت نزدیک اصفهان موسوم بفرح آباد بود مالیات معموله
بمصارف فوق العاده کفایت نمیکرد مردم را فشار دادند متمولین را لخت کرده و
دارائی آنها را گرفتند و بتوسط تعدیات زیاد و از هر قبیل جبر و ظلم از خاص و عام
پول میگرفتند اینوضع و ترتیب محال بود امتداد یابد مدتی طول نکشید این بود که
تزلزل مملکت نزدیک شد افغانهای قندهار بطرف کرمان شتافتند ابدالی حاکم هرات را

کشته و آنشهر را متصرف آوردند عربهای مسقط جزیره بحرین را گرفته در سواحل خلیج فارس
خروج کردند

اکراد طرف همدان تاخته و تا دروازه اصفهان جرأت آمدن نمودند و از اصطبل همیونی
چند راس اسب به یغما بردند ازبکان و ترکمانان خسارت شدیدی بر خراسان و گرگان
و استرآباد وارد آوردند لشگر چون وجه معاونت مقرری ایشان مدتی نرسیده بود
یاغی شدند و در گرجستان و داغستان طبرسران و شیروان و قسمتی از آذربایجان
تاخت و تاز نموده و غارت بسیاری کردند در عرض چند سالی تمام ایالات بی نظم شده
و بر هم خورد تمام وجوه اندوخته تفریط شد تمام ذخائر خرج شد از تمام اینها بدتر اطمینان
و اعتماد ملت از شاه و وزراء تمام گردید

در اینوقایع ناگوار مشئوم محمود افغان جوانمرد با همت و غیرت و متکبر از ظفر ملت افغان
و تسخیر قندهار و اخراج قزلباش از آنجا موقع را مساعد دانسته و وقت را غنیمت
شمرده برای انجام مقصود خود بیست و پنجهزار قشون جمع آوری نموده و بر سر ایران تاخت کرد
در جمادی الاولی سال هزار و صد و سی و چهار بعد از آنکه کرمان را متصرف شد و تا یزد آمد
با تلفات مندفع شده محمود افغان نزدیک باصفهان رسید چون بچهار فرسخی اصفهان
رسید از طرف محمد قلیخان اعتمادالدوله که میدانست بچه ترتیب سیل خانمان کن را ساکت
و طوفان خانه خراب کن را رد نماید دو نفر مامور نزد او آمده و هزار و پانصد تومان
(صد و هفتاد و پنجهزار تومان حالیه) تقدیم نمودند بشرطیکه نزدیکتر نیاید و دستجات

قوش



قشونی او در حدود اصفهان صدمات وارد بیاورد محمود افغان از اینحرکت ضعف و ترس ایرانیها را یقین کرد آمد و نفر ماموررا مرخص نموده و با اهتمام و سرعت عادتی خود بقصبهٔ کلون آباد که سه فرسخی شهر است آمد (این قصبه عموماً بگلناباد موسوم است و گل نبات نیز نوشته اند)

از شنیدن ورود محمود بسه فرسخی شهر حیرت و دهشت شاه و وزراء بی اندازه شد زیرا هیچکس تصور نمیکرد که محمود سیصد فرسخ راه را طی کرده و بمرکز ممالک دشمن حمله بیاورد در صورتیکه هیچ تهیه جهت مقاومت در مقابل او نبوده باشد در اصفهان نه اسلحه بود نه آذوقه و نه قورخانه و سرعت حرکت افغان هم بآنها مهلت جمع آوری قشون از سرحدات نداد علی کل حال آنچه که از اهل نظام در شهر و حول و حوش آن جمع کردند شمخالچی و تفنگچی و غیره نیز بشتاب هرچه تمامتر حاضر نمودند و تمام اعیان و اشراف باستثنای آنهائیکه شغلشان مناسبت بجنگ کردن و اسلحه بردن نبود با اسب و یراق حاضر رکاب شدند شاه چون خود کفایتی نداشت مصمم بکاری نمیشد فقط منتظر رای دیوان بود و بعد از مذاکرات زیاد نصیحت اعتماد الدوله را که سنگر بندی جهت حفظ و حراست شهر بود رد کردند و رای عبدالله خان والی حویزه که حمله بردن بطرف دشمن بدون سنگر بندی بود قبول نمودند بنابراین فرمان حرکت اردو بسمت افغان در گلناباد صادر شد

شنبه نوزدهم جمادی الاول سنه ۱۱۳۴ در انظار سنگرهای لشگر مخالف رسیدند ولی شاه

چون مطابق رای منجمین فردا را برای روز جنگ تعیین نموده بودند در آن روز سوای چند تیر
تفنگ که اصلاً وابداً اثری نبخشید اتفاقی نیفتاد جنگ در روز یکشنبه بیستم جمادی الاولی
واقع شد روزی که با وجود فال سعید منجمین سلسله سلاطین صفوی را مضر بوده ازآن منقرض
وضع و ترتیب لشکر ایران بدینقرار بود قلب لشکر که برای امداد تعیین شده بود شیخ علیخان
سردار و سرکرده سوار سپرده شده بود و او در تحت حکم خود چند نفر از خوانین را با دستجات
خودشان و تقریباً چهار هزار نفر کشیک سواره و بهمین عده کشیک پیاده که مسلح به تفنگ
و شمشیر بودند داشت فاصله کمی از اینها یک باتری مرکب از بیست و چهار عراده توپ
با دو هزار توپچی بسرکردگی محمد خان قزلچی باشی رئیس کل توپخانه حاضر بودند دو هزار نفر
غلامان شاهی بعضی با تیر و کمان و بعضی دیگر با تفنگ و شش تاب چند نفری از خوانین
و عده از امراء و اعیان و تابین خود و چهارصد گرجی از کشیک خانه مخصوص شاه در تحت
فرمان رستمخان برادر و خانک والی گرجستان بمیمنه لشکر قرار داده شده بود عبدالله خان
والی حویزه یعنی والی عربستان که با اعتماد الدوله در فرمان کلی قشون شریک بود
جانب راست را با دسته خود که مرکب از سه هزار سوار عرب بود تقویت مینمود و در طرف
میسره اعتماد الدوله با کشیک خانه و بزرگان دربار و اعیان و اشراف بودند
علی مردان خان فیلی والی لرستان بجانب میسره با کفوج جنگیان مجرب و پانصد سوار از
دیار خود ملحق شده و دو دختر او که بعدها همراهش بتاخت خاک عثمانی رفتند در این روز بالباس
مردان پهلوی پدر حاضر بودند علیمردان خان بواسطه سازش با برادر کهتر خود بجهت تعیین

چنداز

چند سال در کرمان حبس بود

ولی بمحض اینکه فهمید افغان بطرف دار السلطنه اصفهان حرکت نمود از محبس بیرون آمد تا اینکه خدماتش را نسبت بسلطان خود ظاهر سازد کفایت و قابلیت ذاتی او را بوالیگری برقرار و محکم نمود معجلاً قشون ناقابل پوچی مرکب از سیصد هزار پیاده از اطراف شهر جمع آوری کرد و بقشون دولتی ملحق شد این افواج و دستجات مختلفه روی هم پنجاه هزار نفر می شدند عساکر افغان کمتر از نصف قشون ایران بود تمامشان سواره اسلحه جارحه شان شمشیر و نیزه و اسلحه دافعه شان سپر و جوشن و نیم تنه چرمی دولای بسیار ضخیمی بود و بسیاری از آنها پیشتاب هم داشتند

سرعت حرکت محمود افغان با و مهلت حرکت دادن توپ نداد ولی بعوض آن یکقسم توپخانه عجیبی به ترتیب آورد و آن تفنگهائی بود (بعدها موسوم بزنبورک شد) که غالباً یک مشت گلوله تفنگ را در یکمرتبه میتوانست خالی نماید این زنبورکها

با زنبورکچی بار یک شتر بود و آنها را در حین سواری شتران تربیت شده از نموده پر و خالی مینمودند

جنگ درگرفت آنقدری طول نکشید که لشکر افغان منصور و مظفر شدند علیمردانخان که یکی از برادرانش کشته و خودش مجروح شده بود و کارها را نیز بی امید دید با آتشی القدری که از قشونش باقی مانده بود بدون معطلی بطرف ولایت خود رهسپار شد

فرج الله خان همدانی و علیرضا خان کوه کیلویه بهمین قسم رفتار نموده رفتند تلفات افغان

بهشتصد نفر میرسید ولی از ایرانیان شش هزار نفر کشته شد رستم خان گرجی با تمام
چهارصد نفریکه همراهش بودند تلف گردید بعد از اتمام جنگ شهر اصفهان محاصره شد
قحط و غلا شروع شد حکّام ایالات هریک بخیال آنکه شخصه میتوانند با افغانها در مقام
جدال برآمده آنهارا شکست بدهند احکام علیمردانخان را قبول نکرده از تحت
اطاعت او خارج شدند علیمردانخان بسرکردکی ده هزار نفر بخونسار رفته و در آنجا پیچاصل منتظر
حکّام بود در بین لُر و طوایف بختیاری مدتی بود نقاضت و کدورتی موجود بود این
نفاق سبب آن شد که این دو قوم را از اتحاد و یکانگی باز داشت میکفتند اگر قوامی
لُر و بختیاری متحد میشد برای شکست افغان و برهم زدن محاصره اصفهان کافی بود ولی
دوئیت موجب شکست و مغلوب شدن هر دو طایفه گردید
قاسمخان بختیاری بعوض رفتن بخونسار و ملحق شدن بعلیمردانخان دوازده هزار سوار
برداشته مستقیماً بطرف اصفهان حرکت نمود در بین راه دچار امان الله خان برادر
محمود افغان گردیده دو هزار از سوارانش مقتول و مفقود و بقیة السیف متفرق شدند
از دقیقه که محاصره اصفهان شروع گردید علیمردان خان از هیچ قسم خدمت و زحمت
و پول خرج کردن مضایقه نمود برای اینکه آذوقه فراوانی بشهر محصور ببرد
نزدیک بود که بمقصود رسیده اینخدمت را انجام بدهد برادر سابق الذکرش بواسطه
یک خیانت جدیدی مقصود او را برهم زد در حینیکه علیمردانخان برای جمع آوری عسکر
چند روزی دراردو نبود این برادر قسمتی از لشکر را فریب داد و آذوقه را برداشته با



فرج الله خان همدانی بطرف شهر روانه شد جمعیتشان روی هم شش هزار نفر بود و
امید آن داشتند که در بین راه بقبائل کوه کیلویه که وعده آمدن کرده بودند ملحق
شوند ولی اقوام کوه کیلویه نیامدند بعوض در سه منزلی اصفهان که رسیدند لشکر
مهمی از افاغنه را دریافته شکست خورده کمتر از نصف قشون آنها آنهم بزحمت
زیاد جان بدر بردند تمام بار و بنه را در معرکه گذاشته رفتند برادر والی در میان
آنهائی بود که فرار کرده بود اما در مراجعتش باردوی خونسار جهت خیانتش بحکم
خود والی بقتل رسید خان کوه کیلویه بیخبر از شکست قاسمخان بختیاری با ده هزار
نفر بطرف اصفهان عازم شد مثل دیگران افغانها بادو حمله برده بدون خبر از نزدیک
بودن عساکر افغان شکست فاحشی خورده دو هزار نفر از ایشان مقتول و با هشت
هزار نفر مراجعت نمود هنوز اصفهان محاصره بود و افاغنه ستمکار مخصوصاً مذاکرات
تسلیم شدن شهر را طول دادند صدمات قحطی روز بروز در تزاید بود آنچه بود و میسر
میشد حتی کثافات و نجاسات خوردند و اینها هم دیگر پیدا نمیشد تا آنکه کار بجائی رسید
که نعش یکدیگر را میخوردند یک خروج شدیدی از شهر ممکن بود که مملکت و مردم را
نجات بدهد هر چه ملت بیچاره التماس نمودند که تهیه دیده و مارا بجنگ دشمن حرکت
بدهید کسی گوش بحرف آنها نمیداد شاه سلطان حسین هم سوای حرفهای خیانتکارانه
١١٣٥
والی عربستان چیزی را نمی شنید امر بآن منجر شد که روز پنجشنبه یازدهم محرم هزار و صد و
سی و پنج شاه شد استعفاء خود و تسلیم شهر را امضا نموده و شهر را بتصرف افاغنه

واگذارکرد

واگذار کرد و در فردای آن روز روز جمعه دوازدهم بباغ فرح آباد رفته اظهار بیعت
نمود و بدست خود جیقه سلطنت را بعمامه محمود افغان بست

چون علیمردانخان فیلی خبر استعفاء شاه را شنید از خونسار عازم لرستان شد در سال
هزار و صد و سی و هفت ۱۱۳۷ لشکر مهمّی از عثمانی در تحت فرمان و سرکردگی احمد شاه داخل
لرستان شده رو بپایتخت آن ولایت که خرّم آباد است نهاد علیمردانخان والی بیش از
پانزده هزار نفر نداشت چون قوّه خود را خارج از سر بسر گذاشتن عثمانیها دید دانست
که تاب محاصره شدن ندارد و بعربستان رفت ساکنین خرّم آباد نیز پیروی او را نمودند
بدینمعنی وقتیکه احمد پاشا وارد شد شهر را بکلّی خالی و بدون سکنه دید لذا بدون تأمّل
داخل شده و بهمین آسانی سایر نواحی این ایالت را در تحت حیطه تصرف آورد بعد از
آن پاشای موصل با دسته خود که در تحت فرمان احمد پاشا بود بطرف ولایت بختیاری
برای تاخت و تاز روانه شد شفیع خان رئیس ایل بختیاری مثل والی لرستان احتیاط
ننموده و آنقدر که از برایش ممکن بود تهیه سوار نموده برای جنگیدن در مقابل دشمن قد علم
نمود و بعد از زد و خورد زیادی بختیاریها بسبب کثرت نفرات قشون عثمانی تکلیف خود را
در فرار دید پس از این فتح پاشای موصل تا بیست و چهار فرسخی اصفهان آمد اگر افغانها در
سر راه نبودند بلا شک نیز جلوتر میآمدند ولی عثمانیها بدون اعلان رسمی جنگ بافغانها
نمی توانستند حمله برند

معهذا بختیاریها که با گله و رمه خود برگشته در کوهها مقیم بودند تمام فکرشان آن بود که



انتقام

انتقام خود را از دشمنان بکشند بواسطهٔ شبیخونهای متعدد عثمانیها را اذیت کرده و
بزحمت میانداختند حرکت والی لرستان بطرف عربستان قریب جنگ (پلیتیک)
بود و تمام مقصودش آنکه حمله بخاک دشمن برده و او را بدینواسطه مجبور کند که از ایالاتیکه
خود او نتوانست محافظت کند خارج شوند مقصد خود را انجام این هواز و شوشتر اطلاع
داده بآنها معلوم نمود که ولایاتیکه احمد پاشا از آن گذشته تا لرستان آمده بی تحفظ
و تاخت و تاز بآن مکانها آسان است بنابراین باهم متحد شده بیش از چهل هزار نفر بر
داشته در راه بغداد پیش گرفت تمام ولایات نواحی بغداد را تا خود شهر قتل و غارت
نموده بوحشت انداختند و خود بغداد را بر آتش زده و بخون کشیدند

والی را دو دختر بود که در جنگ کلوناباد با او بودند در تمامی اینوقایع هم او را ترک
ننموده و همه جا حتی در جنگی که بعدها در نزدیک بصره واقع شد و از آن غنیمت بسیار
بدست آورده همراهش بودند

حرکات و سکنات مذکور والی بتمام آنچه را که امیدوار بود برایش نتیجه نبخشید بمنظور
محض آنکه احمد پاشا فهمید که دشمن بایالت او تاخت آورده و چپاول نموده است پاشای
موصل را احضار نموده و در اوائل ماه اکتبر راه بغداد پیش گرفت بسیاری از عثمانیها
در این سفر تلف شدند و تمام آنچه که از اینسفر بهره و افتخار بردند همان بود که تا سه منزلی
اصفهان رسیدند و بس ده دوازده سال بعد از این حوادث کم حرفی از بختیاریها شنیده نشد
نادرقلی افشار امناء و اولیاء دولت و صاحبمنصبان بزرگ هم از اهل قلم و هم اهل شمشیر را

در دشتغنی

در دشت مغان جهت جشن عید نوروز جمع کرده و در روز پنجشنبه بیست و چهارم شوال ۱۱۴۸
که چند روز قبل از عید نوروز بود اعلام سلطنت داده و خود را بنادرشاه افشار
موسوم ساخت و تمام حضار بیعت او را نمودند

در این مجلس بزرگ بیش از صد هزار نفر از اعیان و قشون و غیره حاضر بودند از آنجا
نادرشاه باصفهان رفت و بعد از مدتی اقامت کردن در اصفهان بگوشمالی
و سیاست طوایف بختیاری که اطراف پایتخت را مغشوش و ناامن میکردند
مصمم شد بختیاری هم لشکری تهیه نموده بسرکردگی علیمرادخان در یک منزلی
اصفهان اردو زدند نادرشاه بطرف آنها حرکت کرده و در روز هشتم ربیع الثانی
هزار و صد و چهل و نه ۱۱۴۹ جنگ سختی با آنها نموده و شکست فاحشی باآن داد و تمامشان
را مقهور و منکوب نمود و در ظرف یکماه تمامت آنجا عنوة بقوه قهریه مغلوب نمود
در کوهها و مغارها پنهان گردیدند عده کثیری از آنها مقتول و خود علیمرادخان
با جمعی از تابعینش اسیر شدند بحکم نادرشاه علیمرادخان را کور نمودند یک پا و یکدستش را
بریدند و دو روز بعد از این عقوبت بجهان دیگر شتافت نادرشاه نسبت باسرا
و محبوسین با رحم و مروت رفتار مینمود و بسیاری از آنها را در جزو قشون دولت
بخدمت وادار کرد و تقریباً سه هزار خانوار از آنها را بخراسان کوچ داد که در آنجا
بمانند نادرشاه بعد از اتمام کار و مطیع کردن بختیاریها یکماه در ییلاق جوی سرد اردو
زد و در نهم جمادی الثانیه باصفهان مراجعت نمود و از آنجا در هیجدهم رجب ۱۱۴۹

عزم قندهار و هند کرد عدّهٔ کثیری از بختیاری بهمراه او رفتند و در جنگهائیکه در اینسفر اتفاق افتاده با کمال غیرت و شجاعت رفتار نمودند مخصوصاً در قندهار بختیاری اول کسانی بودند که وارد قلعه محصوره شده بودند

نادرشاه در یازدهم جمادی الثانیه هزار و صد و شصت بدرود زندگانی گفت بعد از مرگ او تمام مملکت برهم خورد هرج و مرج شروع شد از گوشه و کنار هر ایالتی بفکر ادعای سلطنت و تاج و تخت مینمود تمام ایلات از افشاریه و سایر طوایف عراق و آذربایجان و جماعت بختیاری که نادرشاه کوچانده و در محال خراسان سکنا داده بود فرصت یافته حرکت نموده روانه اوطان خود شدند و علیمردان خان که در جزو قشون نادر شاه بود از سلوک عادل شاه رضایت نداشت لهذا با سه هزار نفر که در تحت فرمانش بودند از مشهد هجرت نموده بطرف دیار خود حرکت نمود و تمام جدّ و جهدش آن بود که یا تاج و تخت سلطنت را بگیرد و یا آنکه اقلاً باسم نیابت سلطنت پادشاهی کند

اعتبار و محلّی که خویشان و اقوام او در بین اکراد و لُر داشتند و آبرو و تموّل زیادش و انقلاباتیکه در مملکت پیدا شده بود تمام آنها مساعد حال او بود بدینجهت وقت را غنیمت دانسته در صدد گرفتن تاج و تخت و چند سالی باسم سلطنت زندگی نمودن برآمد

در همین زمان در ولایت بختیاری جوانی موسوم بابوتراب مادرش یکی از دختران شاه سلطان حسین که بعد از مراجعت افغانها میرزا سید مرتضی صدر صاحب منصب معروف که یکی از بزرگان شمرده میشد او را بزنی گرفته بود و آن بزرگوار یعنی میرزا سید مرتضی در

اواخر سلطنت نادرشاه بحکم احتیاط از پایتخت مهاجرت نموده و در ولایت بختیاری
ملجاء و پناهی برای خود و خانواده‌اش مستقر نموده و چندی بعد از این واقعه وفات یافت
از خود یک پسر گذاشت و سفارش او را بایقوم شجاع کوهستانی نمود و آن همین ابوتراب
بود که بسن هشت یا نه سالگی رسید علیمردان خان او را حمایت و حراست خود گرفته و در همه جا
شهرت داد که این طفل نواده شاه سلطان حسین و وارث سلطنت و مملکت است و برای
نشر این حرف بسیاری از وکلا و کماشتگان خود بتمام قبائل مختلف بختیاری و لر و کرد فرستاد
که آنها را ملک برای تخت نشاندن ابوتراب مذکور که شاهزاده‌اش میدانست تحریک
و ترغیب بکنند و در فرجام این امر امید نتایج حسنه و منافع بسیار و بهبودی حال مملکت
داشته باشند طوائف مذکوره این نصایح را قبول کرده اسلحه در دست بطرف اصفهان
در تحت اطاعت علیمردان خان برای انجام این امر عازم شدند در این وقت ابوالفتح خان
بختیاری از جانب شاهرخشاه نادری حاکم اصفهان بود این خبر که باو رسید لشکری
جمع نموده بجهت دفع علیمردان خان حرکت نمود علیمردان خان مغلوب و منکوب شد
دوباره تهیه سپاهی دیده کریم توشمال زندیه را که در یکی از بلوک ملایر سکنا داشت
بمعاونت طلبید کریمخان با پنجاه شصت نفر از تابعین خود بعزم امداد روانه شد در
چمن قمیشه بعلیمردان خان پیوست ابوالفتح خان اطلاع یافت در ثانی تهیه لشکری کرد
در این بین سلیمان خان افشار که از جانب شاهرخشاه حاکم عراق بود از طرفی و فتحعلیخان
افشار و حسنعلی خان افشار و سی چهل نفر خوانین دیگر که از خراسان آمده بودند از طرف دیگر



بمعاونت

بمعاونت ابو الفتح خان بختیاری با عساکر زیاد وارد اصفهان شده و از آنجا بدفع
علیمردان خان بجانب قمیشه شتافتند تلاقی فریقین روی داده شکست فاحشی
از علیمردانخان یافته بطرف شهر فراری شدند علیمردان خان آنها را تعاقب
کرده وارد شهر شد چون خوانین در قلعه طبرک حصاری شده بودند دو روز وقت خود را
صرف قلعه گیری نموده و عاقبت امر بعهد و پیمان منجر شده . در روز بیست و ششم
جمادی الاولی هزار و صد و شصت از قلعه بیرون آمدند در این دو روزه قشون
علیمردانخان شهر را بتصرف آورده و در هر محله پراکنده و منتشر گشته و مشغول باغتشاش
و رنجاندن اهالی شدند ولی بواسطه سعیکه از طرف علیمردانخان شده بود کسی را نمیکشتند
ولی دارائی آنها را میگرفتند و با آنها هر نوع بدرفتاری و اذیت و آزار مینمودند
برای اینکه آنچه اشیاء قیمتی دارند از ایشان بگیرند بالاخره نهب و غارت آنها
بحد کمال رسید خانه نماند که بچاپیدند کسی نماند که بنوعی او را اذیت ننمودند هیچکس
احترام نمیکذاشتند نگاه و اعتبار بشأن و رتبه و سن میکردند فقط جلفا را که
بزرگترین محله و دارا ترین محلات بود صدمه نرسانیدند و جهتش آن بود که گرجیان آنجا را
داشت و در آنجا منزل نموده مقیم بود و برای جذب قلوب ارامنه وا را اینها گذاشت
که قشون ذره بی نظمی و اغتشاش کاری بنمایند علیمردان خان در روز بیست و ششم جمادی الثانیه
هزار و صد و شصت و سه با شهزاده کوچک وارد قصر سلطنتی گردید از این زمان ببعد شهر
همه جا منظم شده دستجات قشونی تمام ساخلو گرفته و در تحت تبعیت و مواظبت رؤسای

خود آمدند تجار و کسبه جرأت دکان باز نمودن کردند عمله و کارگران توانستند بدون ترس و واهمه بکار خود پردازند

چون علیمردان خان خود را حکمران پایتخت دانسته تمام اعیان و اشراف و رؤسای قبایل را در قصر سلطنتی دعوت نموده و نطق مفصلی نمود که این بدبختی را چاره نه و بحرانی مملکت را علاجی نیست سوای آنکه مملکت را حق وارث انیشاهزاده دانسته او را بتخت نشانید تا آنکه بسنی برسد که بتواند سلطنت کند وکیل یا نایب السلطنه باید برای او تعیین نمود تمام حضار برا اینکار تن در داده قرار براین شد که دختر زاده شاه سلطان حسین را بر مسند سلطنت جلوس داده و شاه اسمعیل بخوانند خود علیمردانخان نایب السلطنه شود چون شاه اسمعیل جلوس کرد حکومت اصفهان بابو الفتح خان تفویض شده کریمخان بسرداری سرحد قلمرو برقرار گردید چون علیمردان خان کریمخانرا بولایات دور روانه نمود ابو الفتح خان حاکم اصفهانرا بقتل آورده حاجی باباخان بختیاری حکومت اصفهان بخشید خودش در رکاب شاه اسمعیل روانه شیراز شد خبر کشته شدن ابو الفتح خان بکریمخان رسیده دانست که کار برخلاف عهد و قرار واقع شده باجمعیتی که داشت رو باصفهان گذاشت خبر آمدن کریمخان بحاجی باباخان رسید قرار برفرار داده کریمخان وارد شهر شد برادر خود صادقخانرا حاکم اصفهان نمود این وقایع را علیمردانخان شنیده از شیراز حرکت کرد شاه اسمعیلرا در کوهستان بختیاری گذاشت واردوی خود را درکنار رودکارون جائیکه عبور و مرور آن دشوار بود زد کریمخان در اول سال هزار و صد و شصت و پنج بطرف اردوی علیمردانخان

حرکت

حرکت کرده در کنار رود تلاقی فریقین روداد شاه اسمعیل چون بخت علیمردانخان را برگشته
دید با جمعی از سرکردگان و عمال خود بلشکر کریمخان ملحق شد علیمردانخان و سپاهش فراری
شدند کریمخان باصفهان مراجعت نموده وکیل سلطنت شد چندی از این واقعه نگذشت
که در ثانی علیمردانخان شخص مجهول النسبی را که در عتبات عالیات خود را بسلسله سلاطین صفوی
نسبت داده و پسر صلبی شاه طهماسب نام نهاده بود بپادشاهی برداشته و موسوم بشاه
سلطان حسین ثانی ساخته بکرمانشاه آورد کریمخان بدفع ایشان تاخته و در صحرای کرمانشاهان
جنگ واقع شد علیمردانخان بختیاری مغلوب شده رو بفرار نهاد و شاه کاذب گرفتار شده
بقتل رسید کمی بعد که شخص محمد نام از طایفه زندیه از همراهی کریمخان روگردان شده بنواحی
کرمانشاهان رفت و از آنجا بکوهستان بختیاری یکسره باردوی علیمردانخان رو نهاد
چون بچادر علیمردانخان رسید از اسب پیاده شده داخل خیمه گردید علیمردانخان چون
او را دید دستش را گرفته و دوستانه پهلوی خود جای داد در بین صحبت محمد خان خنجری
از کمر کشید و پهلوی علیمردانخان را درید و از خیمه بیرون آمده بر تکاور خود سوار و از
میان پنجهزار خانوار بختیاری جان در برده خویش را بکنار سلامت کشید چون بنواحی
کرمانشاهان رسید چند خانوار از ایلات را برداشته از راه صیدمره و جایدر رود زول
بفارس رفته و بکریمخان پیوست

فوت علیمردانخان که در آخر تابستان سال هزار و صد و شصت و پنج اتفاق افتاد باعث
بهم خوردن و بی نظمی ولایت نشد و تمام قشون در تحت اطاعت و متابعت کریمخان

آمد چند نفری از سرکردگان بواسطه رابطه که علیمردانخان با آنها داشت از ترس مجازات کریمخان مصمم شدند فرار کنند که کریمخان پیغام فرستاد ابداً و اهمه بخود راه ندهید و آسوده باشید بعد از آنکه امنیت بآنها داده شد باکمال ذوق و وفاداری بسردار جدید خدمت میکردند بختیاری هم در خدمت سلسله زندیه بودند تا آنکه در سنه ۱۲۰۸ آنان منقرض شده از آن بعد مستخدم قاجاریه شدند برای اینکه از رفتار ایشان مطمئن باشند عده از خوانین را بطور گرو کفیل در طهران نگاه میداشتند و منزل ایشان محلّی بود در ارگ نزدیک سفارت روس قدیم

مترجم بنده علیرضا بن محمد حسین بن کیخسرو بن فتحعلی شاه قاجار

ضمیمه

استخراج از کتاب لرد کرزن انگلیسی که در سنه ۱۳۰۸ هجری اصل و نسب رؤسا و ایلخانیهای ایل جلیل بختیاری هفت لنگ (بختیاروند یا پیداروند) را نوشته است

جدّ امجد رؤسای حالیه بختیاری مرحوم حبیب الله خان پسر ایشان مرحوم اسدالله خان ایلخانی که ۱۸۱۰ مسیحی الی ۱۸۴۰ ایلخانی بوده پسر ایشان جعفر قلیخان ایلخانی در قلعه دِز شانزده فرسخی شوشتر شاه او را معزول کرده و کلبعلی خان از طایفه دورکی ایلخانی شد و حسینقلی خان ایلخانی او را مقتول ساخت

پسران جعفر قلیخان اولاً حسینقلیخان ایلخانی از ۱۸۵۰ تا هزار و هشتصد و هشتاد و دو ایلخانی بود و ظل السلطان او را بقتل آورد ثانیاً امامقلی خان تا سنه ۱۸۸۲ ایل بیکی بود بعد

ایلخانی شد



ایلخانی شد تا هزار و هشتصد و هشتاد و هشت [۱۸۸۸] ایلخانی بود معزول شده دو سال بعد مجدداً ایلخانی شد و در اینزمان یعنی سنه ۱۳۰۸ هجری شصت و هشت [۶۸] سال دارد

ثالثاً رضا قلیخان از هزار و هشتصد و هشتاد و دو [۱۸۸۲] تا هزار و هشتصد و هشتاد و هشت [۱۸۸۸] ایل بیکی بود و بعد از هزار و هشتصد و هشتاد و هشت [۱۸۸۸] تا هزار و هشتصد و نود [۱۸۹۰] ایلخانی بود معزول شد و حاکم چهارمحال گردید در این زمان شصت و سه [۶۳] سال دارد جعفر قلیخان چهار پسر دیگر هم داشت

پسران حسینقلی خان ایلخانی اولاً اسفندیار خان از هزار و هشتصد و هشتاد و دو [۱۸۸۲] تا هزار و هشتصد و هشتاد و هشت [۱۸۸۸] در اصفهان محبوس بود بعد از آن ایل بیکی و صمصام السلطنه شد در اینزمان چهل و یک [۴۱] سال دارد

ثانیاً نجفقلی خان در اینزمان چهل و نه [۴۹] سال دارد ثالثاً امیر قلیخان سی و نه [۳۹] سال رابعاً حاج علیقلی خان سرتیپ سی و شش [۳۶] سال خامساً خسرو خان بیست و نه [۲۹] سال سادساً یوسف خان بیست و یکسال [۲۱]

پسران امامقلی خان اولاً محمد خان در اینزمان بیست و چهار [۲۴] سال دارد ثانیاً حسین خان ثالثاً محمود خان سی و یکسال [۳۱] رابعاً لطفعلی خان بیست و نه [۲۹] سال خامساً غلامحسین خان [۲۷] بیست و هفت سال سادساً ناصر خان سرهنگ بیست و هفت [۲۷] سال امامقلی خان چهار پسر دیگر هم داشت

پسران رضا قلیخان حاجی ابراهیم خان با هشت پسر دیگر

پسر مرحوم اسفندیار خان سردار اسعد محمد جعفر خان

شرح حال جناب شندلر نگارش خود مشارالیه

در سنه ۱۲۹۲ از دولت انگلیس مرخصی گرفته ناظم خطوط تلگراف دولت ایران شدم و خط
تلگراف همدان را تجدید نمودم از سال هزار و دویست و نود و دو الی هزار و سیصد خطوط تلگراف
خراسان و عربستان و کرمان و آذربایجان و گیلان را کشیدم و سفرنامه و نقشه خطوط را برداشته
بدولت دادم در سنه ۱۲۹۳ با اینکه خط خراسان بواسطه ترکمنها مخوف بود بدون معاونت
دولت اقدامات وافیه نمودم

در سفر عربستان مهمان شخص بزرگوار حسینقلی خان ایلخانی در بختیاری شدم

در ضمن مسافرت سنگر و باسیتون محمره را نقش کرده و خط تلگراف کرمان را تا بندر عباس
طرح نمودم و نقشه آنحدود را بتمامه برداشته

در سفر گیلان ناصرالدین شاه تلگرافخانه در بین راه دائر نمودم

پس از آن بنظم معادن مأمور شدم در سنه ۱۳۰۰ ریاست معدن فیروزه نیشابور بمن واگذار شد
و نیز در کوهستان خمسه مأمور کشف معدن شدم

در سنه ۱۳۰۲ برای بعضی امور با مرحوم مخبرالدوله بفرنگستان رفتم فقط مرخصی از خدمت
من در ایران شش ماه شد

در سنه ۱۳۰۳ برای نظم خط تلگراف خراسان مأمور شدم

در سنه ۱۳۰۴ بریاست جهاز پرس پلیس انتخاب شدم در آنسفر بیرق دولت ایران را بساکنین
محمره ارائه دادم در سنه ۱۳۰۷ مشغول احداث بانک شاهنشاهی شدم بعد ریاست کل اداره

معادن

معادن وراه شوسه بمن رجوع شد

پس از آن بریاست رسیدگی و امتیازات در وزارت خارجه منصوب شدم در سنه ۱۳۱۴
ببعضی امور مهمه مرجوع شدم و در این مدت بعضی کتب برای اصلاحات ادارات
برای مرحوم امین الدوله نوشتم

در سنه ۱۳۱۸ رسیدگی اداره تذکره بمن رجوع شد اداره را بطرز جدید آورده تمبر و تفتیش دایر
نمودم در سنه ۱۳۹۳ سرتیپ سوم شدم سال بعد بنشان شیر و خورشید درجه سوم نائل گردیدم
بعد سرتیپ دوم و اول شدم در سنه ۱۳۱۳ بجهت بعضی خدمات مهمه نشان شیر و خورشید از
درجه اول با حمایل سبز بمن مرحمت شد

اینک در جزو اعضاء معتبره بعضی دول فرنگ میباشم از قبیل انجمن ژئولوژی پاریس
ژئوگرافی لندن و برلن و وینه وانتروپولوژی و تواریخ عتیقه برلن و نومیسماتیک
لندن و علوم والسنه شرقیه وغیره (هوتم شیندلر)

رامهرمز از فارسنامه فسائی

نام بلوکیست از گرمسیرات فارس در میانه شمال و مغرب شیراز افتاده درازی آن از
معدن نفط سفید تا قریه جولکی بیست و یکفرسخ پهنای آن از بنادرین تا قلعه شیخ
هفت فرسخ محدود است از جانب مشرق بنواحی کوه گیلویه و از سمت شمال بنواحی جانکی
بختیاری و از جانب مغرب و جنوب بنواحی بلوک فلاحی مرکب است این کلمه از رام بمعنی
شاد و خرم و نیز رام نام خدای بزرگ و نام فرشته نیز باشد و کلمه هرمز بمعنی روز

اول از هر ماه فارسیان است و نام فرشته که مصالح از روز در دست اوست و نام ستاره مشتری و نام پسر انوشیروان و نام رب‌الارباب نیز باشد معنی رامهرمز یعنی شاد و خرم باشد

هوای تابستان رامهرمز گرم است درختان سردسیری را جز درخت گردو نخل می پروراند خرما و نارنج و لیمو و ترنج و سایر درختانش در کلفتی و بلندی ضرب‌المثل است و در بیشتر احوال با بلوک داراب شباهتی تمام دارد بیشتر درخت و صحرا و دامنه کوهستان رامهرمز درخت کنار است (سدر)

کشت و زراعتش گندم و جو و برنج و پنبه و کنجد و نخود و عدس و ماش و لوبیای سفید است آبش از چندین رودخانه است که همه از میانه بلوک رامهرمز میگذرد و زمینش باندازه نشیب دارد که یکنفر بیلدار در همه جا میتواند آب را از رودخانه جدا کند و چون آب رودخانه را بجدول آورند چنان بسرعت میرود که گل ولای در جدول نماند و هر ساله این جدول لهذا محتاج به تنقیه نباشد

شکار صحرای رامهرمز آهو و دراج است که گویا تخم این دو جانور را پاشیده که هر آهو وجوجه دراج روئیده است مرغ دراج رامهرمز با گنجشک جاهای دیگر برابری دارد

برف کوهستانش یکساله بماند

در زمان سابق رامهرمز آبادی بسیار داشته حال بجهت بی مبالاتی قبایل عرب دیگر آبادی آنجا باقی نمانده است

قبیله عرب رامهرمز را آل خمیس گویند نزدیک بده هزار خانوار بوده اند اکنون بسه هزار خانوار نمیرسد

قبیله آل



قبیله آل خمیس در تابستان و زمستان در چادرهای سیاه از صحرای رامهرمز خارج نشوند و اندیشه گرما را ندارند

در این ازمنه ایلیات بختیاری فصل قشلاق را در نواحی رامهرمز زندگی مینمایند

رودخانه زرد

از فارس نامه

رودخانه زرد بختیاری جانکی عبورش از رامهرمز است برای اینکه ریگهای رودخانه زرد است اورا باین اسم خوانند آبش شیرین و گوارا از چشمه فونی جانکی برخاسته چندین سنگ آسیاب گردان از سوراخ کمر کوهی فرسخی شمالی قریه مال آقا بلندی ده ذرع بلکه بیشتر بچندین ذرع ریخته رودخانه مال آقا شود پس در قریه باغ ملک جانکی برودخانه گلال که از قریه قلعه تل برخاسته آمیخته آنرا رودخانه زرد گویند پس در قریه شیبان ردین بلوک رامهرمز برودخانه الله پیوسته در نزدیکی معدن نفط سیاه و قیر چم لیشیان رامهرمز برودخانه تلخ پیوسته رودخانه دیور شود

رودخانه سلطان آباد رامهرمز

عبور این رودخانه جز بعد تبیر ممکن نیست آبش شیرین و گوارا است رودخانه ماونا خنجه فلارد و سرحد شش ناحیه آمده رودخانه فلارد شده در قریه دو رود و ناحیه تل خسروی کوه کیلویه برودخانه تل خسروی پیوسته رودخانه خراسان شود و بعد از چندین فرسخ در قریه شاه غالب با آب چشمه برم همراه آمیخته در قریه شوا از توابع جانکی بختیاری برودخانه رود بار بختیاری پیوسته رودخانه اندکا بختیاری شود پس از چندین فرسخ دیگر در

نزدیک

نزدیکی بندقیر برود خانه دزفول پیوسته آنرا شط کاران گویند پس از میان قریه کاران و قریه عمیره بگذرد و در نزدیکی محمره بشط العرب بصره آمیخته بدریای فارس فرو ریزد

طایفه نوترگی

اینطایفه از قبیله بختیاری چهارلنگ است که کریمخان زند آنها را با سایر طوایف ایل چهارلنگ از نواحی بختیاری آورده در بلوک فسا جا داده و بعد از وفات او عموم آنها عود بوطن خود یعنی به بختیاری نمودند و این قبیله نوترگی در صحرای شک کرم فسا بجا ماندند همه چادرنشین اند ییلاق و قشلاق آنها همان صحرای آن ناحیت و معیشت ایشان از زراعت و گوسفند و کرایه کشی است و زبان آنها بختیاری است

قلعه بختیاری

فرسخی بیشتر در مغرب قریه بنارد از ناحیه مضافات شهر لار است آبش از آب انبار بارانی بده نفر تفنگچی محفوظ بماند

از قراین معلوم میشود در سنوات قبل که بعضی طوایف بختیاری بحکم پادشاه عهد بآن نواحی کوچ کرده اند این قلعه را آنها نهاده اند

کوه غاران

از ناحیه بهمئی کوه گیلویه گذشته بناحیه مال میر بختیاری رسیده است

مسافرت مؤلف فارسنامه بمال میر

نگارنده در سال هزار و دویست و نود و نه بمصاحبت سلطان اویس میرزای احتشام الدوله



بسمت صحرای مال میر بختیاری که شهر ایذج است و در دامنهٔ کوه سروک است از محاذات قریه امامزاده بابا احمد تا هفت هشت فرسخ از میانه دو دیوار سنگی که در دو جانب راه بود گذشتیم معلوم شد که در تمام این مسافت باغهای انگور و انجیر دیمی بوده و در بعضی از این باغها چاه آبدار یافت میشود

قبایل بختیاری در کوهستانی که از اصفهان گرفته تا شوشتر و از شوشتر تا قریب کرمانشاهان میرود سکنا دارند بختیاریها میتوان گفت هرگز بکلی در تحت اطاعت یک سلطانی نبوده اند در مقابل جبال منیعه تا هنوز بر عادات و رسوم قدیم خود روزگار میگذرانند و در اداره امور داخله چندان اعتنائی بحکام و اعوان حکومت ندارند و بجهت اینکه از اراضی حاصلخیزی که در دامنه کوهستان ایشان واقع است بهره داشته اند قدری سرباز و قلیلی هم مالیات میدهند امنای دولت و امرای حضرت بنا بر مصلحت نیز آنچه توانسته اند ترغیب این طایفه در سکنای آن اراضی کرده اند

بیشتر برای اینکه چون در آن اراضی مسکن دارند بمرور ایام لابد با بلاد اطراف که همیشه در معرض تاخت و تاز شان بوده بمعاشرت بر آیند و از معاشرت بتدریج بمعاملت و مساهمت گرایند و این معنی مانع تعدّی و تطاول ایشان گردد و اگر در میانشان قتلی واقع شود بهمان رسم که شرح داده شد دنباله قصاص خواهد کشید تا وقتیکه یک قبیله بکلی تمام و مستاصل شوند

سکّه هائی که در بختیاری کشف شده

ایذج که او را ایدج نیز گویند پایتخت اتابکان لرستان که ایشانرا فضلویه خوانند میباشد

خرابه اش

خرابه اش در مالمیر موجود است

سکه های بسیاری در آنجا بدست آمده تاریخ سکه از سال هفتصد و شصت و دوم
هجری است تا شصت و چهارم

لوردجان و بازفت نیز دو شهر اند از محال بختیاری پس از آن این دو اسم را
بدو چشمه که بر رود کارون میریزد داده اند

بازفت که او را بازنفت نیز گویند مکانیست نزدیک اصفهان سکه که در لوردجان
و بازفت بدست آمده بتاریخ هفتصد و شصت و دوم هجری است

این نوع خطوط در جبال مالمیر فراوان است

از یسار به یمین خوانده میشود

هو خا عن نی سد تخ خی خی کو نور آ ائن

(هوخاعنی سک تخخیکو تور آئن)

یعنی — من پسر خاعنی تخخیکو تور پادشاه

Moi Takhkhikoutour fils de Khaanni le roi-

حکام فضلویه — از کتاب شرفنامه بدلیسی

حکام فضلویه که اشتهار بلر بزرگ دارند در زبدة التواریخ مذکور است که اطلاق اسم لر بر آن قوم بدو وجه است بدان واسطه است که در ولایت مانرود قریه ایست که اورا کرد خوانند و در آن حدود دره ایست وسیع که آنرا بزبان لری کول خوانند در آن دربند موضعی است که آنرا لر گویند و چون اصل ایشان از آن موضع برخاسته ایشانرا لران گفته اند

حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده سه وجه گفته یکی آنکه ذکر شد دوم آنکه بزبان لری کوه پر درخت را لر گویند چون مساکن ایشان در چنین جائی بوده از قبیل اطلاق لفظ مکان بر متمکن و اسم محل بر حال انجماعت را لر خوانند و از کثرت استعمال و ثقالت کسره لام را بدل بضمه نموده بودند سوم آنکه جد ایشان موسوم بلر بوده ولی قول اول بصواب نزدیکتر است و هر چیزی که در آن ولایت نبوده بزبان لری نام ندارد و از زبان دیگری اخذ و استعمال شده

ولایت لرستان دو قسم است لر بزرگ و لر کوچک باعتبار آنکه دو برادر که در قرب سنه سیصد هجری معاصر یکدیگر حاکم آنجا بوده اند حاکم لر بزرگ بدر نام داشته و حاکم لر کوچک ابو منصور و مدت دراز بدر در حکومت روزگار گذرانیده چون او درگذشت حکومت به پسرزاده اش نصر الدین بن محمد بن هلال بن بدر رسید او منصب وزارت خود را به محمد خورشید مفوض گردانید در شهور سنه پانصد قریب صد خانوار کرد از جبل السماق شام که ایشانرا با مهتر قوم نزاعی افتاده بود جلای وطن اختیار کرده بلرستان آمدند و بر سبیل رعیت در خیل احفاد محمد خورشید نزول نمودند جبل السماق نام کوهی است عظیم از اعمال حلب غربی مشتمل است بر شهرها و قریه ها و قلاع و مسکن

طوایف اسمعیلیه بوده باری روزی محمد خورشید که وزیر مملکت بود گردان که در چشم او بودند
ایشان را طلب داشته ضیافتی نمود در وقت کشیدن آتش کله کاوی در پیش ابوالحسن فضلویه که
رئیس ایشان بود نهاد آنرا بفال نیکو گرفت و گفت ما سردار این قوم خواهیم شد ابوالحسن
پسری داشت علی نام روزی بشکار رفت سگی با خود همراه داشت جمعی در راه بدو باز خورده مناقشه
دست داد و از آنجماعت چندان علی را زدند که بیهوش افتاد بمظنه آنکه مرده است از پایش کشیده
در غاری انداخته رفتند و سگ علی در عقب آنقوم شتافته چون در آمد همه بخواب رفتند خایه
معتبر آنقوم بخایید تا بمرد و سگ بخانه خویش بازگشته چون نوکران علی دهن سگ را خون آلود
دیدند دانستند که واقعه پیش آمده سگ روی براه آورده ایشان از پی او روان شدند تا
بدان غار رسیدند که علی افتاده بود او را برداشته بخانه آوردند علاج کردند تا صحت یافت
چون علی درگذشت پسرش محمد بخدمت سنقریان که در آنوقت در فارس حکومت داشتند آمد
اما هنوز اسم پادشاهی نداشتند و بواسطه شجاعت بغایت معتبر گشت و بعد از فوت وی ولدش
ابوطاهر که جوانی بود شجاع ملازمت اتابک سنقر را اختیار کرد در آنوقت اتابک سنقر با
حکام شبانکاره مخالفت مینمود ابوطاهر را با سپاه گران بمدد ایشان فرستاد ابوطاهر
بر مخالفین ظفر یافته دوستکام بفارس معاودت نمود اتابک سنقر او را تحسین نموده آفرین گفت
چیزی طلب نمای ابوطاهر یک سر اسب خاصه التماس نمود اتابک سنقر طمس او را بلند دل داشته
با خود گفت اینمرد را هوس سرداری و پادشاهی در سر است پس گفت چیز دیگری طلب کن
ابوطاهر داغ اسب اتابکی درخواست نمود این التماس او نیز باجابت مقرون گشته گفت

چیز از ابطا

چیزی دیگر طلب کن ابو طاهر گفت اگر اجازت باشد بلرستان روم آن ولایت را جهت اتابک
مستخلص سازم اتابک اینسخن را بسمع رضا اصغا کرده لشکر گران مصحوب او روانه کردستان
نمود ابو طاهر ابن محمد ابن علی ابن ابو الحسن فضلوی چون بامداد اتابک سنقر مستظهر گشته
مجد و دلرستان رسید بصلح و جنگ و لطف و عنف بر آندیار مستولی شد و هوس استقلال
در دماغش جای شد حکم فرمود که مردم او را اتابک گویند و فرزندانش نیز همین نسبت
مرعی داشته بر این تقدیر ابو طاهر و فرزندانش اتابکان ثانی باشند نه واقعی چه
اتابکان حقیقی جمعی از امراء سرحد بوده اند که ملوک سلجوقیه فرزندان خود را بدیشان
می سپرده اند و آن شهزادگان ایشانرا اتابک میگفته اند یعنی پدر مینزلت
القصه چون لرستان بحیز تسخیر ابو طاهر در آمد در سنه خمس و خمسمائه با اتابک سنقر که
تربیت کرده وی بود مخالفت نمود و مدتی بعد از آن آرزوی استقلال حکومت کرده
عاقبت روی بعالم عقبی آورد و پنج پسر بیادگار گذاشت اول هزار اسف دوم بهمن
سیم عماد الدین پهلوان چهارم نصرة الدین ایلواکش پنجم قزل اتابک هزار اسف بحکم
وصیت پدر و اتفاق برادران و اعیان حاکم باستقلال لرستان گشت و در عهد دولتش مملکت
لرستان رشک خلد جنان شد بنا بر این اقوام بسیار از جبل السماق شام بدو پیوسته
چون کرده انبوه عقیلی از عقیل ابن ابو طالب و طایفه هاشمی از نسل هاشم بن عبد المناف
و دیگر طوایف متفرق چون لاستر کی اول ستر کی دوم مماکویه سیم بختیاری چهارم
جوانکی پنجم بیدانیان ششم از آمدیان زاهدیان هفتم علائی هشتم لوتوند نهم تیوند

دهم

دهم بوارکی یازدهم وشنود دوازدهم یزالی سیزدهم خاکی چهاردهم هارونی
پانزدهم واسکی شانزدهم لوی هفدهم لیراوی هیجدهم موی موی نوزدهم تحفوی
بیستم کماکشی بیست و یکم ماسی بیست و دوم اوبلکی ۲ ارکی ۲ عبدالملکی بیست و سوم توانی
بیست و چهارم کداوی بیست و پنجم مدیحه بیست و ششم اکورد بیست و هفتم وکولارد کولار
و دیگر عشایر و قبایل که انساب ایشان معلوم نیست چون الجماعت بهزار اسف و برادران
پیوستند ایشان را قوت و شوکت زیاده شده شولستان را بحیطه تصرف در آورده
کار هزار اسف عروجی تمام یافته هر موضع که قابل عمارت و زراعت دید دیها ساخت
و در او مردمان نشانیده و هیچ محل را از لرستان و شولستان نامزروع نگذاشت و ابواب
عدل و احسان بر روی رعایا و برایا گشود خلیفه بغداد جهت او منشور و خلعت فرستاد چون
پیک اجل در رسید و رو بجهان جاودان آورد اتابک تکله ابن هزار اسف که نسب مادرش
بسنقریان میرسید بعد از وفات پدر بر مسند شهریاری نشست و چون خبر وفات هزار اسف
بفارس رسید اتابک سعد سنقری بنابر کدورتی که از وی در حق پدرش در خاطر داشت سه نوبت
لشکر بدان دیار فرستاد و در تمامی آن معارک تکله ظفر یافت و در سنه خمسین و ستمائه که هلاکو خان
متوجه بغداد بود بطریق مطاوعت بخدمت هلاکو خان رفته هلاکو خان او را در تومان کیتبوقا نوئین
جای داد بعد از فتح بغداد بسمع هلاکو خان رسید که تکله بر قتل خلیفه و شکست اهل اسلام تاسف
میخورد و هلاکو از این معنی رنجیده قصد تکله نمود او از اندیشه هلاکو خان خبردار گشت بی رخصت
عنان عزیمت بلرستان ارسال داشت و ایشان برادر تکله الب ارغو را که متوجه اردو بود

در اثنا



در اثنای راه گرفته بند کرده بدان ولایت درآمدند صاحب روضة الصفا گوید چون اتابک
تکله بی اجازه هلاکو خان بلرستان شتافت از جانب هلاکو خان کیتبوقا نوئین و سرتاق نوئین
با سپاهی گران بگرفتن وی نامزد و روانه شدند الب ارغون هزاراسف با برادر خود تکله گفت
مصلحت است که مرا بخدمت هلاکو خان فرستی تا او را استرضا نموده سعی کنم که مغول معاودت
کنند بشرط آنکه عهد کنی که پیش از معاودت من با مغول جنگ نکنی تکله رأی برادر را پسندیده
بموجب التماس وی پیمان درمیان آورد و الب ارغون بجانب اردو توجه نمود چون
بسرحد لرستان رسید با اهل مغول ملاقات کرده صورت عجز و انکسار خود معروض داشت
امراء اتباع او را مقبول ساحت وا او را مقید کرده متوجه لرستان شدند تکله تاب مقاومت
ایشان را نیاورده در قلعه مانخست تحصن نمود امراء هرچند بوعد و وعید او را مستظهر و
مستمال گردانیده دلالت آمدن کردند فایده بر آن مترتب نشد آخر الامر هلاکو خان انگشتری
خود را بطریق زنهار و امان نزد او فرستاد تکله بآن اعتماد کرده از حصار بیرون آمد امراء
او را در تبریز بخدمت هلاکو خان آوردند بعد از پرسیدن یرغو و ثبوت گناه او را بقتل آوردند
مردمان او نعشش را پنهان بلرستان بردند و در قریه درو دنجاک سپردند صاحب روضة
الصفا گوید چون اتابک تکله بی اجازه هلاکو خان بلرستان شتافت از جانب هلاکو خان
کیتبوقا نوئین و سرتاق نوئین با سپاهی گران بگرفتن وی نامزد شد و روانه شدند الب
ارغون هزاراسب با برادر خود تکله گفت مصلحت آنست که مرا بخدمت هلاکو خان تا او را استرضا فرستی
نموده سعی کنم تا لشکر مغول معاودت نمایند بشرط آنکه عهد کنی که پیش از معاودت من با مغول

جنگ نکنی

جنگ نکنی تکله رای برادر را پسندیده پیمان نهاد و الب ارغون بجانب اردو توجه نمود چون بسرحد لرستان رسید با امراء مغول ملاقات کرده التماس و عجز کرد امراء اتباع او را بقتل آورده او را مقیداً بلرستان بردند اتابک شمس الدین البی ارغون چون برادرش بعز شهادت رسید تفویض حکومت لرستان بموجب فرمان هلاکو خان بدو ارزانی شد و مدت پانزده سال بعدل و داد آنولایت را معمور و آباد ان ساخت بوقت حلول اجل طبیعی علم حکومت در عالم آخرت برافراشت و ازاو دو پسر ماند یوسف شاه و عماد الدین پهلوان اتابک یوسف شاه ابن الب ارغون بعد از فوت پدر بفرمان اتقاخان ابن هلاکو خان میبود و همواره بضبط مملکت و حفظ ولایت قیام میکردند اتابک یوسف شاه در بعضی معارک و اسفار سخت با اتقاخان خدمات بجا آورد منظور نظر عنایت و التفات گشت و ایالت خوزستان و کوهکیلویه و شهر فیروزان و جرباد قان نیز تعلق بوی گرفت چون اتقاخان وفات یافت اتابک در ملازمت احمد خان بسر میبرد بعد از شهادت احمد خان ارغون نیز نسبت بیوسف شاه طریق التفات مسلوک میداشت و او را باصفهان فرستاد که خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان را بارد و پاورد و او در راهی که خواجه متوجه اردو بود بدو رسیده هر دو باتفاق باردو رسیدند ارغون خان خواجه را بدرجه شهادت رسانید و یکی از فضلا در مرثیه او گوید

از رفتن شمس از شفق خون بچکید
مه روی بکند و زهره گیسو ببرید

شب جامه سیه کرد و ازان ماتم صبح
بر زد نفس سرد و گریبان بدرید

و اتابک یوسف شاه در اواخر ایام حیات باجازت ارغون خان بلرستان رفته

از انجا



از آنجا بکوهکیلویه شتافت و در اثنا راه خواب هولناک دیده بازگشت و هم در آن نزدیکی
سنه اربع وثمانین وستمائه هجری بود درگذشت از وی دو پسر ماند افراسیاب و احمد
اتابک افراسیاب ابن یوسف شاه بموجب یرلیغ ارغون خان قایم مقام پدر شد و برادر
خود احمد را در خدمت ارغون خان گذاشته بلرستان رفت و طریق ناپسند ظلم و عدوان
پیش گرفته هر یک از نواب و اسلاف خویش را ببهانه مواخذه و مصادره و متضجر گردانید
و عاقبت آنرا بتیغ ستم بگذرانید و طایفه از اقربا و منتسبان ایشان پناه باصفهان
بردند اتابک افراسیاب عم زاده خویش پدر قزل را باصفهان روانه ساخت که هر که از
گریختگان بدست درآید بیاورد و در آن حین خبر فوت ارغون خان شیوع یافته و قزل باتفاق
سنقر شاه خروج کرده بابد نام شخصی که شحنه اصفهان بود کشته و خطبه بنام افراسیاب خواند
و اتابک افراسیاب خود را پادشاه باستقلال پنداشته طایفه از خواص خویش را بحکومت
بلاد عراق نامزد فرمود و عازم استخلاص دار الملک مغول جزم کرده جلال الدین پسر
اتابک تکله را بر سبیل پیش جنگ بالشکر گران بدربند کرهرد و فرستاد لران در آن سرحد
باصدهای مغول دچار خورده دست بجنگ یازیدند و مغولان انهزام یافته لران در خانه
ایشان فرود آمده بتعیش و عشرت مشغول شدند ناگاه مغولان از غایت غیرت و
حمیت مراجعت نموده دمار از روزگار سپاه لران درآوردند گویند در آنجنگ یکتن
مغول ده مرد از آنان کشته بود چون این خبر باردو رسید کیخاتو خان بر طغیان افراسیاب
وقوف یافت میر طولدای یدواجی را با یک تومان لشکر مغول و حکام لر کوچک که مجموع

ده هزار بودند

ده هزار سوار بودند بدفع افراسیاب فرستاد و امیر طولدای بعد از مجادله و محاربه افراسیاب را
گرفته نزد گیخاتو خان برد و بشفاعت اروس خاتون و پادشاه خاتون کرمانی گیخاتو خان
رقم عفو بر جرائم او کشیده و نوبت دیگر لرستان را بدو ارزانی داشت و افراسیاب
برادر خود احمد را در خدمت گیخاتو خان گذاشته بجانب لرستان شتافت و بجهت پسر عم خویش
طایفهٔ از امراء و اعیان را بقتل رسانید و چون غازان خان فرمانفرمای جهان گشت
افراسیاب بشرف بساط بوسی او استسعاد یافت بدستور معهود حکومت لرستان بدو
مفوض گشت و در سنه خمس و تسعین و ستمائه که غازان خان متوجه بغداد بود اتابک
افراسیاب در حدود همدان کرت دیگر بشرف ملازمت رسیده بشرف التفات خسروانه
مخصوص گشته بطرف لرستان معاودت فرمود اما در اثنای راه امیر هرقداق که از
فارس برگشته بخدمت غازان خان میرفت بدو دچار خورده طوغاو کرها او را باز
گردانید و بعد از آن بدرگاه غازان خان اطوار ناپسندیده افراسیاب را عرضه داشت
و در باب آنمقدار مبالغه نمود که افراسیاب بسیاست رسید اتابک نصرالدین احمد
ابن یوسف شاه ابن الب ارغون بعد از قتل برادرش بموجب فرمان غازانخان به
لرستان رفته بر مسند ایالت نشسته و در ترویج امور شریعت مطهره مساعی جمیله
بتقدیم رسانید و مدت سی و هشت سال در مملکت موروثی بدولت و کامرانی گذرانید
و در شهور سنه ثلاث و ثلاثین و سبعمائه باجل طبیعی درگذشت و ولد صدقش یوسف شاه
ابن احمد در لرستان پادشاه گشت اتابک رکن الدین ابن یوسف شاه ابن احمد مدت

بیست

شش سال در لرستان حکومت نمود و طریقهٔ عدل و داد و انصاف مرعی داشت با رعایا و برایا بوجه حسن معاشش فرمود وفاتش ششم جمادی الاولی سنهٔ اربعین و سبعمائه اتفاق افتاد و ملازمانش نعش او را در مدرسه که برکن آباد مشهور بود مدفون گردانیدند مظفرالدین افراسیاب احمد ابن یوسف شاه پس از فوت پدر در لرستان افسر حکومت برسر نهاد و در ایام دولت او رایت امیر تیمور گورکان پرتو تسخیر بر معمورهٔ جهان انداخت و لرستانرا مانند سایر بلاد ایران مسخر و مفتوح ساخت و در روز دوشنبه بیست و سیم جمادی الاخری سنهٔ خمس و تسعین و سبعمائه ولایت او را بدو ارزانی داشت و بعد از آن وفات یافت اتابک پشنگ ابن یوسف شاه پس از عم بحکومت رسیده چون چند سال از حکومتش گذشت درگذشت و بعد از فوت او ولد صدق او اتابک احمد تاج خلافت برسر نهاد ما در زمان او لرستان خراب و ویران شده پسر احمد ابو سعید بعد از پدر چند سال حکومت کرده در سنهٔ سبع و عشرین و ثمانمایه اتابک شاه حسین ابن ابو سعید بن احمد بن پشنگ بن یوسف شاه مدتی سروری کرده در سنهٔ سبع و عشرین و ثمانمائه بردست غیاث الدین ابن کاوس بن هوشنگ کشته شد و میرزا سلطان ابراهیم ابن میرزا شاهرخ لشکر بر سر غیاث الدین فرستاده او را از آنمملکت آواره ساخت و دیگر از آن طبقه کسی روی حکومت ندید (بیت)

دل در این پیره زن عشوه گر دهر مبند — نو عروسی است که در عقد بسی داماد است

ولایت لر کوچک

سابقاً ذکر مقام لران و سبب وقوع اسم لری برایشان یاد کرده شد که در کول مانرود

بوده اند چون در آن کول مردم بسیار بوده اند هر گروهی بموضعی رفتند وایشانرا بدان
موضع باز خواندند چنانچه در آن کول جنگروی واوتری بودند و هر قبیله که از لران در آن
کول مقام ندارند لر اصلی نیستند وشعب ایشان بسیار است چون کرسکی ولبنکی وروزبهانی
وساکی وشادسوی وداودعیانی ومحمد کماری وگروه جنگروی که امرای کوچک وجلاصنه
ایشانند شعبه سبلواری اند وازشعبه دیگر این اقوام اند کارنه درجنگرمی وفصلی
دستوندالای کاکاهی وزخوارکی ودرمی وبرارند ماکرده دار واتابک ابوالعباس
علی ممالی کیمیای سلک خودکی مذروی وغیرهم که منشعب شده اند اما اقوام مهامی وسایان
وسهی وارکی اگرچه زبان لری دارند اما لر اصلی نیستند ودیگر اقربای لرنیستند ستاروی اند
واینطایفه تا شهور سنه خمسین وخمسمائه هرگز سردار علیحده نداشته اند ومطیع امراء دار الخلافه
متعلق بوده اند چون بدیوان (دیگران) سلاطین عراق شدند حسام الدین شوهلی از ترکمان افشار توابع سلاطین
حاکم آنجا یا بسیار از خوزستان بود واز قوم جنگروی محمد وکرامی پسران خورشید بخدمت
حسام الدین شوهلی مبادرت نمودند مرتبه بلند یافته از اولاد ایشان فرزندان رشید
وقبایل بخواستند ازجمله شجاع الدین خورشید که احوالش رقم زد کلک بیان خواهد شد
درانوقت سرخاب ابن عیار که مجملی از احوال وقبل از این نوشته شده هم خدمت
حسام الدین شوهلی میکرد ناگاه میان شجاع الدین خورشید وسرخاب ابن عیار در شکار
برسر خرگوشی مخاصمت افتاد چنانچه دست بتیغ کردند وبریکدیگر جهیده شدند حسام الدین شوهلی
ایشانرا از یکدیگر جدا کرد اما منازعت درمیانه ایشان ماند بعد از مدتی حسام الدین شوهلی



شجاع [illegible]

شحنکی بعض ولایت لرکوچک را بشجاع الدین خورشید و بعض دیگر را بسرخاب ابن عیار رجوع
کرد و در آنوقت ظلم تمام از حکام عراق بر آنولایت رفتی رعیت خواستند که بدفع او
قیام نمایند شجاع الدین خورشید را حاکم ساختند که از فرموده او تجاوز ننمایند تا او آن ظلم را
دفع کند و برا نموجب خط دادند در اثنای این حال حسام الدین شوهلی درگذشت و شجاع
الدین خورشید باستقلال حاکم آنموضع شد و بتدریج ملک از تصرف سرخاب ابن عیار بیرون
کرد تا سرخاب را بدان پایه رسانید که از قبل او شحنگی مانرود قانع شد و ملک لرکوچک
بیک بارگی برا و قرار گرفت شجاع الدین خورشید ابن ابوبکر ابن محمد ابن خورشید چون
حق سبحانه و تعالی ولایت لرکوچک را مسخر او گردانید و او را در املاک قرار و استقرار
بهم رسید پسران خود بدر و صدر را بجنگ گروه جنگروی بولایت سماها فرستاد و پسران
چون بانجا رسیدند قلعه در سیاه را محاصره کردند و در ایام محاصره یک پسر او که حیدر نام
داشت بقتل رسیده و او بانتقام خون پسر هر کرا از آنقوم میدید میکشت تا آن گروه
از او منزعج شده تمامی مانرود را باو گذاشته بعد از مدتی از دار الخلافه شجاع الدین
خورشید و برادرش نور الدین محمد را طلب داشته قلعهٔ مانگره را از ایشان درخواسته و ایشان
ابا نموده بنا بر این هر دو را محبوس گردانیدند نور الدین محمد در حبس فوت شده برادر را
وصیت کرد که زنهار آن سنگ را از دست ندهی شجاع الدین بوصیت برادر چند وقت
حبس کشیده آخر دید که اگر قلعه را ندهد خلاصی از قید ممکن نیست بالضروره در دادن قلعه راضی شد
در عوض آن از دار الخلافه قلعه دیگر طلب نمود و ولایت طرازک از توابع خوزستان در بدل

قلعه مانکره بدو ارزانی شد و او بلرستان آمد مدت سه سال دیگر بحکومت آنجا قیام کرد و

بغایت پیر و متمر گشت و خرف شد چنانچه نیک از بد فرق نمیتوانست کرد و همواره پسر پسر بدر

و برادرزاده اش سیف الدین رستم ابن نور الدین محمد بملازمت او قیام و اقدام مینمودی در آن وقت

ملک پیات که از طایفه اتراک بود بولایت لرستان ترکتازی و اموال متوطنان آنجا را

نهب و غارت مینمود بدر و سیف الدین رستم ابن محمد با لشکر لرستان بسر او رفته بعد از محاربه

و مقاتله او را مقهور گردانیدند و ولایت پیات نیز بتصرف لران درآمد و شجاع الدین پسر پسر

بدر و برادرزاده اش سیف الدین رستم را ولیعهد خود گردانید اما سیف الدین برعم خود عذر

کرده مزاجش را به پسر منحرف ساخت که او با زن تو متفق شده قصد تو دارند و او از

خرفی این سخن قبول کرده بکشتن پسرش اجازت داد سیف الدین رستم از او انگشتری نشانی

داده بدر را بقتل آوردند و از بدر چهار پسر ماند حسام الدین خلیل و بدر الدین مسعود و شرف

الدین تهمتن و امیر علی چون مدتی از کشتن بدر گذشت روزی شجاع الدین پرسید که بدر کجاست

که او را نمی بینم جمعی از محرمان قصه باو باز گفتند بر او غصه مستولی شده و رنج گران سرایت

کرد تا در سنه احدی و عشرین و ستمایه بجوار رحمت حق پیوست گویند عمرش از صد سال

گذشته بود و گورش بسبب عدالت مزار متبرک لران است سیف الدین رستم ابن نور الدین

محمد ابن ابوبکر ابن محمد ابن خورشید بعد از فوت شجاع الدین خورشید والی و حاکم باستقلال

لر کوچک شد و زمام مهام آن ولایت بقبضه تصرف او درآمد پسر بزرگ بدر حسام الدین خلیل

بدار الخلافه رفته و در آنجا مقام کرد سیف الدین رستم در ولایت لر متابعه طریقه عدل



و داد مرغی داشت که زن در آن عهد در قریه واشخان جو در تنور بعوض هیمه بسوخت و نان
پخت چون این خبر بسیف الدین رستم رسید از آن زن باز خواست اینمعامله نمود که بچه واسطه
اینعمل نمودی گفت بواسطه آنکه بروزگاران پادشاه که در زمان تو رفاهیت و ارزانی بمرتبهٔ بود
که زنان بجای هیزم جو در تنور سوختی و نان پختی سیف الدین رستم را اداء کلمات آن ضعیفه
خوش آمد او را بانعام و احسان خوشدل گردانید و هم آورده اند که در عهد او از دلاوران
لران شصت مرد قطاع الطریق بوده اند که راه ها از ایشان مخوف و منقطع گشته بود و
هرچند حکام و سلاطین عراق در دفع ایشان سعی موفور نمودند بجائی نرسید سیف الدین رستم
تمامی ایشان را بعد از محاربه اسیر گردانید و هریک را از ایشان بشصت استر یکرنگ
میخریدند نفروخت و گفت در اوراق لیل و نهار بصحایف روزگار یادگار بماند
که سیف الدین رستم دزد فروشی کرده و همه را بقصاص رسانید چون لران اینعدل و
داد برنمی داشتند با برادرش شرف الدین ابوبکر متفق گشته قاصد جان او گشتند
و او اینمقدمه را در حمام واقف گشته سر نا تراشیده بیرون دوید با یک مرد گریزان شد
قوم سر در پی او نهادند چون اندک بکوه کلاه بالا رفت آن شخص که با او همراه بود با دشمنان
اتفاق داشته او را پی کرد سیف الدین رستم از پای در آمده بر سر سنگی نشست برادرش
شرف الدین ابوبکر تیری بر او زد و با میر علی ابن بدر که همراه بود گفت تا بقصاص سرش
برگیرد شرف الدین ابوبکر ابن نور الدین محمد چون در کوه کلاه برادر را بقتل رسانید
در دز قوم آمد منکوحهٔ پدر با در حسام الدین خلیل بدانواسطه که بقصاص شوهرش برادر را

کشته شوهر

کشته بودند کاسهٔ شربت داد مسموم بود او را بیمار گردانید چون مرض خسش اندک بنهج
استقامت آمد عازم شکار شد برادرش عز الدین گرشاسف امیر علی ابن بدر را بقتل
آورد و گفت اگر برادرم برادر را میکشت تو چه کار داشتی درمیانه فضولی میکردی
چون اینخبر ببغداد رسید حسام الدین خلیل ابن بدر بلرستان آمد شرف الدین ابوبکر
با تابعان خودش قرار داد که چون خلیل بعیادت من آید هر وقت من جامه دربر کشم
او را هلاک کنید چون حسام الدین خلیل بعیادت او آمد او بقرار موعود عمل نمود تابعانش
در کشتن خلیل تهاون ورزیدند بعد از رفتن خلیل از آنمجلس از ایشان بازخواست نمود که
چرا در کشتن تقصیر کردید گفتند ای امیر تو بر بستر فلاکت افتاده و کار ملک بوجود
او قایم خواهد گشت بدینواسطه تقصیر کردیم او از اینسخن بیشتر آزرده گشته درصدد
قتل خلیل درآمد و خلیل باز از ترس او بدار الخلافه رفت و شرف الدین در آن بیماری
از سرای غرور بدار السرور رحلت نمود و برادرش عز الدین گرشاسف بجای او بر سریر
سلطنت متمکن شد و در آنروز که برادر فوت کرد متکفل امور امارت و متصدی مهام حکومت
گشت و ملکه خاتون خواهر سلیمان شاه ابوه که زن برادرش بود بحبالهٔ نکاح درآورد
چون اینخبر در بغداد مسموع حسام الدین خلیل شد بعزم استخلاص لرستان متوجه خوزستان شد
و از آنجا با لشکر گران آهنگ جنگ عز الدین گرشاسف کرده عازم لرستان شد اما
عز الدین گرشاسف دغدغهٔ جنگ کردن نداشت میخواست بلامجادله و مناقشه ملک را
تسلیم او نماید خواهرانش بدین قضیه راضی نگشتند و گفتند اگر تو بجنگ او نروی ما با وجود

زنان کار

زنی کار مردان کنیم و بجنگ او رویم عزالدین گرشاسف بسخن عورات عمل نمود آماده جنگ و مستعد حرب و قتال شد چون در نواحی یکی از قرای آنجا تلاقی فریقین بهم رسید اکثر لران جانب حسام الدین خلیل را گرفته شکست بر عزالدین گرشاسف افتاد اراده رفتن بقلعه کربت کرد که منکوحه اش ملکه خاتون در آنجا بود حسام الدین خلیل ازانمقدمه واقف گشت جماعتی را بفرستاد تا راه قلعه بر او بگرفتند و او را بقلعه راه ندادند تا حسام الدین از عقب رسیده او را دستگیر کرده بجان امان داد و قلعه کربت را محاصره کردانید محاصره سه روز طول کشید حسب الامر عزالدین گرشاسف ملکه خاتون در قلعه را بگشاد و فتنها آرام یافت و حکومت آنمملکت بحسام الدین خلیل قرار گرفت حسام الدین خلیل ابن بدر ابن شجاع الدین خورشید چون بر سریر حکومت لرستان جلوس نمود عزالدین گرشاسف را در آنولایت ولیعهد خود نمود و بعد از یکسال روزی او را بخدمت خود طلب نمود زنش ملکه خاتون برفتن او رضا نداد و او گوش بسخن زن نکرده بی تحاشی بخدمت حسام الدین مبادرت نمود و او در حق گرشاسف بیمروتی نموده همان لحظه بکشتن او اشارت نموده ملکه خاتون پسران عزالدین گرشاسف شجاع الدین خورشید و سیف الدین رستم و نورالدین محمد را که ازاو متولد شده بودند همان ساعت که شوهرش را بقتل آوردند پنهان نزد برادرش سلیمان شاه ابوه فرستاد و بدینواسطه میان حسام الدین و سلیمان شاه ابوه خصومت قایم بود تا بمرتبه که در عرض یکماه سی و یکنوبت با یکدیگر جنگ کردند و عاقبت انهزام بسلیمان شاه افتاد و قلعه بهار و بعضی از ولایت کردستان متصرف لران آمد و بعد از مدت دیگر با سلیمان شاه بهم

رسیدند و موضعی که مشهور است بدلیز با حسام الدین مصاف داده او را شکست داد
و از آنجا معاودت نمود حسام الدین خلیل بانتقام از عقب او رفته عمر بیک برادر
او را با جمعی کثیر از اقرباء ایشان بقتل آورد و سلیمان شاه بطلب مدد بدار الخلافه
رفته از آنجا با شصت هزار مرد بجنگ او آمد حسام الدین با سه هزار سوار و هزار پیاده
در صحرای شاپور با او جنگ کرده در اول شکست بلشکر سلیمانشاه افتاد ولی او پای ثبات
و وقار فشرده و از جای نجنبید تا لشکر گریخته او معاودت کردند و بمحاربه باز ایستادند
حسام الدین خلیل بطلاق سوگند خورده بود که از آمعرکه روی برنتابد تا بر خصم ظفر یابد
یا کشته شود خصمان او را در میان گرفته بقتل رسانیدند و سپرش را نبرد سلیمانشاه
آورده حسه اش بسوخت سلیمان شاه گفت اگر او را زنده نزد من میاوردند او را
بجان امان دادمی و همان که چنین میبایست و این رباعی در بدیهه انشاد کرد

بیچاره خلیل بد رحیران گشته — تخم هوس بهار در جان کشته
دیو هوسش ملک سلیمان میجست — شد در کف دیوان سلیمان کشته

و این قضیه در شهور سنه اربعین و ستمایه اتفاق افتاد بدر الدین مسعود ابن بدر الدین
شجاع الدین خورشید چون برادرش در صحرای شاپور کشته شد او نزد منکوقاآن رفته
عرضه داشت با آنکه از قدیم دولتخواه این خاندانم از دار الخلافه مدد خصم ما کرده
التماس لشکر نمود او را در خدمت هلاکو خان با یران فرستاد بوقت توجه ببغداد از
هلاکو خان درخواست نمود که سلیمان شاه را بدو دهد هلاکو خان گفت اینسخن بزرگ است



او را اهزاد

او را خدا بهتر میداند چون بغداد مسخر شد و سلیمان شاه بدرجه شهادت رسید بدر الدین
مسعود درخواست نمود که متعلقان و خانگیان سلیمان شاه را بدو بخشند التماس او
مقرون اجابت گشت آن جماعت را بلرستان آورد و در غایت خاطر ایشان بکما
ینبغی کوشیده دقیقه از لوازم خدمتکاری نامرعی نداشت تا آنوقت از بغداد
روی باباداني نهاد ایشانرا مخیر گردانید که هرکه را هوس آرزوی بغداد باشد رخصت
و هرکه را میل بودن لرستان است او را با قربای خود نکاح میکنم بعضی بطرف بغداد رفته
و جمعی آنجا را اختیار کرده مقیم شدند و بنکاح فرزندان و خویشان او درآمدند چون
حکومت بدر الدین مسعود بشانزده سال رسید در سنه ثمان وخمسین وستمایه باجل موعود
درگذشت اما بغایت حاکم عالم عادل بوده مشهور است که چهار هزار مسئله در مذهب
حضرت امام شافعي رضي الله عنه در خاطر داشت و هرگز در ایام عمر زنا نکرده بعد از فوت
او پسرانش جمال الدین بدر و ناصر الدین عمر بر سر حکومت با تاج الدین شاه پسر حسام الدین
خلیل منازعت کردند و باردوی اباقاخان رفتند و بموجب یرلیغ اباقاخان
پسران بیاسا رسیدند و حکومت لرستان بتاج الدین مقرر شد تاج الدین شاه ابن
حسام الدین خلیل ابن بدر ابن شجاع الدین خورشید بموجب یرلیغ اباقاخان حاکم لرستان
گشته مدت هفده سال حکومت کرد آخر در سنه سبع وسبعین وستمایه هم بفرمان اباقاخان
بقتل رسید و کار ملک به پسران بدر الدین مسعود و فلک الدین حسن و حسین عز الدین
قرار گرفت فلک الدین حسن حاکم ولایت شد و عز الدین حسین حاکم ایچو و لیعهد برادر گشت

مدت پانزده سال فرمانروائی کردند و کار لرستان با ایشان رونق تمام یافت
بسیاری از دشمنانرا مقهور ساخته و منکوب گردانیدند و بر ملک بیات دستبرد و نهاوند
تا حد آورده اکثر اوقات آنولایت را در تحت تصرف آوردند و فلک الدین حسن
بغایت زیرک و دانا و متدین بوده اما بلانهایت مزاح و دوستی داشتی و عزالدین حسین
جبار و قهار و کینه ور بوده بر مجرم البته ترحم نکردی و از ولایت همدان تا شوشتر و
حدود اصفهان تا نواحی مملکت عرب در قبضه تصرف ایشان بوده و در عدل و داد بمرتبه
مبالغه میکرده اند که از برای خیاری چنباری را بر باد دادندی و هر دو برادر پیوسته
با یکدیگر در مقام موافقت بوده اند و عدد لشکر ایشان هفده هزار متجاوز نبود و پادشاه
ایران از ایشان راضی و شاکر بوده آزار بر ایشان نرسانیده اتفاقاً هر دو برادر
در سنه اثنی و تسعین و ستمایه در زمان کیخاتو خان درگذشتند و از فلک الدین پسری ماند
بدرالدین مسعود نام و از عزالدین حسین نورالدین محمد پسری ماند و بدرالدین و جمال الدین خضر
ابن تاج الدین شاه ابن حسام الدین خلیل ابن بدر ابن شجاع الدین خورشید بفرمان کیخاتو خان
متصدی امر حکومت گشت اما حسام الدین عمر بیک شمس الدین ابن شرف الدین تهمتن
ابن بدر ابن شجاع الدین خورشید و شمس الدین کبکی مانع حکومت او بودند و سر در ربقه
اطاعت او نمی نهادند تا بامداد لشکر مغول که در آن سرحد یورت داشتند قریب بخرم
اباد بر او شبیخون بردند و او را با چند نفر از اقربایش بقتل آوردند چنانچه نسل حسام الدین
خلیل بیکبار منقطع شد و این قصه در سنه ثلاث و تسعین و ستمایه اتفاق افتاده حسام الدین



عمر بیک بتغلب حاکم لرستان گشته ملک زادگان صمصام الدین محمود ابن نور الدین محمد
و عز الدین محمد باو درین معنی مخاصمت نمودند و امیر دانیال که از تخمهٔ گرشاسف بود
و بعضی امراء دیگر درین امر بدو متفق گشته طالب خون پسران تاج الدین شاه شدند
و گفتند ملکی را عمر سزاوار نیست زیرا که در آن تخمه تا بغایت امیری نبوده است شایسته
حکومت صمصام الدین محمود است زیرا که آبا و اجداد او حاکم و امیر لرستان بوده اند
و صمصام الدین محمود جوانی بود در غایت شجاعت و مردانگی و نهایت سخاوت و فرزانگی
با سپاه گران از خوزستان بحدود خرم آباد افتاد شفعا درمیان افتاده بدان قرار
دادند که شهاب الدین الیاس لیکی با برادران که مایهٔ فساد بودند از آن ولایت بیرون روند
حسام الدین عمر بیک نیز از حکومت فراغت نماید کار ملک بر صمصام الدین محمود قرار گیرد
از جانبین بدین معامله راضی شدند صمصام الدین محمود حاکم مستقل لرستان شده صمصام الدین
محمود ابن نور الدین محمد بعد از عزل عمر بیک بغرور تمام بمتکاء امارت تکیه زده در کار و بار
ولایت رونق و رواج تمام داده مدتی بدین وتیره گذشت روزی قصد شهاب الدین
الیاس لیکی و برادران او تنها کرده بر ایشان حمله آورد و ایشان در برابر بحرب باز ایستاده
صمصام الدین محمود را پنجاه و چهار زخم زدند و رخ از ایشان برتافت تا ایشان را بالای
کوه پر برف کرده و بزجر از آنجا فرود آورده بقتل رسانید بعد از این شیخ کاهو بقصد عمر بیک
و صمصام الدین محمود متوجه اردوی غازان شد و قصاص جمال الدین خضر و شهاب الدین
الیاس طلب نمود و بموجب یرلیغ خانی هر دو را بزودی حاضر گردانیدند غازان از عمر بیک

نیز

پرسید که چرا جمال الدین خضر را بقتل آوردی گفت بواسطه اینکه مرا بقتل میاورد گفت
پسر طفل او را چرا کشتی در ماند او را بدست وارثان جمال الدین خضر داده بقتل رسانیدند
و صمصام الدین محمود را بقصاص شهاب الدین الیاس بکشتند و این قضایا در سنه خمس
و تسعین و ستمائه واقع شد عز الدین محمد بن امیر عز الدین حسین ابن بدر الدین مسعود بعد از
قتل عمر بیک و صمصام الدین محمود در صغر سن بر سریر حکومت لرستان متمکن گشت و
بدر الدین مسعود پسر فلک الدین حسن که عم زاده وی بود و از او بزرگتر معارض وی شده
و در زمان سلطان محمد خدابنده فرمان شد که بدر الدین مسعود حاکم ولایت باشد و لقب
اتابکی او را دادند ~~عز الدین محمد حاکم~~ انجو بعد از مدتی کار و بار انجو تمام بر عز الدین محمد
مقرر شد و مدتی مباشر این امر خطیر گشته عاقبت باجل موعود از اینجهان دورنگ بسرای
جاودانی رحلت فرمود در شهور سنه عشر و سبعمایه دولت خاتون زوجه عز الدین محمد
بعد از فوت او ملکه آن ملک شده و در زمان بامر و کار حکومت فشاد و رونق ملکی از آن خانواده
برخواست و بیشتر اوقات در ایام او حکام از دیوان مغول فی سلاطین بضبط آنجا قیام
مینمودند عاقبت الامر کاری ناخشه امور حکومت را به برادر خود تفویض نمود عز الدین
حسین برادر دولت خاتون متقلد قلاده حکومت لرستان گشته و مدت چهارده [14] سال
اهالی آن دیار را زر بکذارا و مرفه الحال و فارغ البال بودند شجاع الدین محمود پسرش بجای
او نشست خلایق لر از سلوک وی بتنگ آمدند و در شهور سنه خمس و سبعمایه او را بقتل
آوردند ملک عز الدین ابن شجاع الدین محمود قایم مقام پدر شد و سلاطین عراق با وی پیوند نم



دمیه

و مرتبه بلند یافته عالیجاه شد آخر امیر تیمور گورکانی از قلعه وامیان که نیم فرسخی بروجرد است
اورا در سنه تسعین و سبعمایه بعد از محاصره بیرون آورده بسمرقند فرستاد و سید احمد نامی
پسر اورا باندکان برد و بار دیگر بر سریر امارت متمکن گردید اما عاقبت بشومی خلاف
و سماجت پسرش سید احمد کی بدست مخلصان مغول گرفتار گشته بتهمت عصیان در سنه اربع و
ثمانمایه اورا پوست کندند و تا یک هفته در بازار سلطانیه آویخته بود و سید احمدی در
زمان امیر تیمور به بدترین صورتی در کوهستان لرستان میگشت و بعد از این واقعه امیر تیمور
تا سنه خمس و عشرین و ثمانمایه بحکومت اشتغال داشت شاه حسین ابن ملک عز الدین حاکم
انقوم شده همواره الکاء همدان و جرباذقان و نواحی اصفهان را تاخت میکرد در فترات
سلطان ابوسعید گورکان همدان را گرفته بقشلاق تستر و شهر زور رفت والوس بهارلو را تاخت
کور سعر علی ولد علی شکر که صاحب الوس بود سر راه بر روی گرفته در سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه
اورا بقتل آورد شاه رستم ابن شاه حسین مدتها بحکومت آن طایفه قیام نموده آخر بملازمت
شاه اسمعیل صفوی آمده بعنایات پادشاهانه و نوازشات خسروانه مفتخر و سرافراز گشت
و بعد از آن باندک فرصت باجل موعود درگذشت اغور ابن شاه رستم که پسر ارشد شاه رستم
بود قایم مقام پدر گشت و در شهور سنه اربعین و تسعمایه که شاه طهماسب بدافعه عبدالله خان
ازبک متوجه خراسان شد در رکاب ظفر انتساب شاهی بوده برادر کوچک خود جهانگیر را
در میان قوم بنیابت خود گذاشت و در عقب برادر سرداران الوسات و حشامات را
دلداری داده طریق عصیان پیش گرفته حاکم انقوم شد و در حین معاودت اردوی کیهان پوی

شاه بر

شاهی انجیر با خویش باغور رسید بعد از آن در پیشی گرفته چون بحوالی نهاوند رسید
بعضی از اجامره و اجلاف لرستان بدو ملحق شدند اما روسای اقوام و
پیشوایان و قایدان الوس و احشام همچنان در دوستی جهانگیر راسخ دم و ثابت
قدم بوده و اصلاً التفات باو نکرده بعد از محاربه باغور گرفتار شده بقتل رسید جهانگیر بن شاه
رستم بعد از آنکه برادر را بقتل رسانید حاکم باستقلال کردستان شده نه سال
در حکومت کامرانی و فرمانروائی نمود آخر در سنه تسع و اربعین و تسعمائه حسب الفرمان شاه
طهماسب بقصاص رسیده شاه رستم ابن جهانگیر را بقتل آورد ابو مسلم کوذری که سالار شاه
رستم بود بنابر دولتخواهی شاه طهماسب شاه رستم را خواه ناخواه برداشته بخدمت
شاه آورد فی الفور فرمان بقید شاه رستم نافذ گشته او را در قلعه الموت بند کردانیدند
و در مقابل این نیکو خدمت بامیر مسلم کوذری منصب میرآخوری خاصه خود را ارزانی
داشت و او را بین الاقران ممتاز و سرافراز ساخت و پسر دیگر که جهانگیر محمدی
نام داشت خورد سال بود لیاقت و استعداد حکومت نداشت لران او را
بمحکمه نام محلی مستحکم برده مخفی نگاه میداشتند و شخصی که وارث آن حکومت باشد
در لرستان نمانده مدتی عشایر و قبایل بی سردار ماندند آخر الامر شخص کردی از
لرستان که مشابهت تمام بشاه رستم داشت بادعائی که من شاه رستمم و از
الموت اطلاع داشته باو پنهان معاشرت و مناسبت گذاشت و این قضیه را
طوایف لر چون معاینه مشاهده نمودند غبار شک از لوح خاطر ایشان محو شد



همه گفتند بلاد خدعه این شاه رستم است بطوع و رغبت تمام مطیع و منقاد او شده سر در بندگی و اطاعت او نهادند این طایفه اخبار عجیب و فعل غریب در قزوین بمسامع جلال شاه رسید شاه رستم را از قید طلاق داده منشور حکومت خرم آباد که دار الملک ایشان است با سرداری لرستان بدو ارزانی داشت و بر سبیل استعجال بدان صوب ارسال نمود و شاه رستم بتعجیل هر چه تمامتر دو منزل یکی میکرد و میرفت تا خود را بمیانه الوس رسانید شاه رستم بدو رسیده و اورا دستگیر کرده بدار عبرت کشیده بضرب سنگ و کلوخ مغز از دماغ پر غرورش بر آوردند در این اثنا برادر شاه رستم محمدی بحد رشد و تمیز رسیده بود بارادهٔ حکومت موروثی بمنازعت برادر کمر عداوت بر میان بست چنانچه کار باستعمال سیف و سنان رسیده بعد از مقاتله و مجادله مصلحون در میانه قرار بر آن دادند که چهار دانگ ولایت لرستان در دست شاه رستم و دو دانگ در دست محمدی بوده بشرکت حکومت زندگانی کنند هر دو برادر باین صلح راضی شدند چند مدت باین وتیره با یکدیگر سلوک فرمودند تا در شهور سنهٔ اربع و سبعین و تسعمائه که امیر خان موصلو حاکم همدان حسب الفرمان شاه طهماسب جهت تحصیل قوای لر بزرگ که مشهور زند به بختیاری که بعد از انقطاع نسل ایشان که سابقاً ایمائی بر آن رفته بود سرداری الوسات را بتاج امیر استرکی که عمدهٔ عشایر آن قوم بود تفویض کرده بود که هر سال

بحصیل

مبلغ خطیر بر وجه تقبل بدیوان او میداده باشد آخر در اداء آن مبلغ عاجز
آمده بدین سبب بدست شاه طهماسب بقتل رسیده بعد از قتل او شاه طهماسب
پیشوائی آنقوم را بامیر جهانگیر بختیاری که او نیز از جملهٔ روسای آن الوس است
ارزانی داشت که بکفالت شاه رستم هر سال موازی ده هزار استر تسلیم نوآب
و عمّال دیوانیان او نماید و سیخان در اخذ مال وجهات بعض ولایت خورستان
که در تصرف اعراب مشعشع بود بجانب دزفول و شوشتر روانه شد و شاه پرور نام
عورت دختر اعوز که منکوحهٔ شاه رستم بود در حق و حکم در باب گرفتن محمدی بنام
امیرخان حاصل کرده که هرگاه فرصت باشد امیرخان محمدی را گرفته بدرگاه
شاهی ارسال دارد و محل این تفصیل آنکه چون امیرخان بنواحی خرم آباد
رسید محمدی بدیوان او آمده یک روز بتقریب ضیافت با معدودی چند او
بخانهٔ خود طلب نمود در آن مجلس او را با موازی صد نفر از اعیان لرستان
که همراه آورده بودند گرفته بدرگاه شاهی ارسال نمود حسب الفرمان پادشاه
در قلعهٔ الموت محبوس گشتند و مآل حال محمدی و شاه رستم در ضمن قضایای
آینده ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی محمد ابن جهانگیر چون در قلعهٔ الموت مدت
ده سال محبوس بود در این مدت پسرش علی خان و اسلمز و جهانگیر
و شاه ویردی در لرستان تمرد و عصیان کرده عیش را بشاه رستم عم
خود منغص کرده بلکه آغاز سرکشی کرده دست تطاول بولایت شاهی



دراز کرده وهمدان وجرباذقان ونواحی اصفهان را نهب وغارت
کرده هر چند شاه رستم وامراء سرحد قزلباشیه در دفع ورفع ایشان
سعی تمام وکوشش مالا کلام بجای آوردند اثری بر آن مترتب نگشت آخرالامر
امراء وارکان دولت بعرض شاه طهماسب رسانیدند که علاج این فتنه منحصر
در آن است که محمدی را باید نوید حکومت از قلعه بیرون آورده بیکی از
امراء عمده قزلباشیه میباید سپرد تا پسران خود را بدرگاه معلا طلب داشته
شعلهٔ آتش فساد ایشان تسکین یابد ومحمدی نیز باین سخن راضی گشته قرار داد
که موازی سی هزار اسب واستر وگوسفند بطریق جایزه بنواب شاهی داده
پسران خود را بدرگاه معلا آورده بعد از آن حکومت لرستان بدو
مفوض گشته روانهٔ لرستان گردد وپسران خود را بطریق رهن در درگاه
معلا نگاه دارند شاه طهماسب حسب الصلاح امرا وارکان دولت محمدی را
از قلعهٔ الموت بیرون کرده بقزوین آورد وبحسین بیگ استاجلو سپردند در
ساعت مکتوبی باولاد خود نوشت که موازی سی هزار اسب واغنام برای
حکومت لرستان قطع شده تدارک کرده علی التعجیل برداشته متوجه دار السلطنه
قزوین شوند چون مکتوب بدیشان رسید موازی ده هزار اسب ودواب
بهم رسانیده وبا دو نفر از پسران او برداشته بر سبیل عجله بقزوین آمدند
چون در قریهٔ شرف آباد که در یک فرسخی قزوین واقع است نزول کردند



محمدی

محمدی بعرض حسین بیک رسانید که بنده زاده ها بشرف آباد آمده بنده را مرخص
سازند که بدانجا رفته ملاحظه دواب و اغنام نموده اگر لیاقت آن دارد که بنظر
پادشاهی درآورد خوب و اگر استعداد آن ندارد چند روز متوقف
باشند تا بقیه آنچه تقبلات شد متعاقب رسیده بنظر شریف درآورد حسین بیک
ملتمس او را مبذول داشته چند نفر از ملازمان عمده خود را همراه محمدی نموده
بقریه شرف آباد ارسال داشت چون نزدیک بشام گشت محمدی برفقان
خود گفت شب درآمده ملاحظه دواب نمیتوانم کرد امشب درینجا توقف
کرده از صحبت فرزندان که مدتی هجران ایشان کشیده ایم محظوظ شده هنگام
صباح که محل فوز و نجاح است باتفاق شما ملاحظه دواب و اغنام نموده بقزوین
معاودت نمایم قزلباشان را سخن محمدی معقول افتاد آن شب قرار بر بودن
شرف آباد دادند چون شب درآمد محمدی با پسران بر اسبان آزموده جنگ و
کرده که بر باد صبا و شمال سبقت میگرفتند سوار گشته راه لرستان پیش
گرفتند بامداد چون خبر در قزوین شایع شد شاه طهماسب امیرخان حاکم
همدان را با بعضی از امرا و اعیان در عقب ایشان روانه ساخت اما چون
اسبان این طایفه جمام بودند ایلغار کردند بگرد ایشان نرسیده چارپایی
بسیار هم ضایع شد و محمدی با پسران در عرض چهار روز ده روزه راه را
طی کرده خود را بمیانه لرستان رسانیدند و شاه رستم چون از آمدن برادر

خبردار گشت عروس ملک را سه طلاق گفته در همان سال متوجه قزوین شد
بقیه عمر را بفلاکت گذرانیده دیگر استقلالاً حکومت لرستان نتوانست کرد
تا اجل موعود بر سر او تاختن آورده بلامضایقه جان عزیز بقابض ارواح
سپرد محمدی در لرستان رایت حکومت برافراشته صدای انا و
لاغیری بگوش هوش مستمعان افلاک رسانید و فی الجمله طریق مدارا و مواسات
با شاه طهماسب و شاه اسمعیل ثانی سلوک داشته ایشانرا راضی از خود
گردانید و بعد از فوت آن دو پادشاه اظهار انقیاد و اطاعت بدرگاه سلطان
مغفرت پناه سلطان مراد خان کرده موازی دوازده خروار زر عثمانی
که ششصد هزار تومان رایج عراقست از خصایص همایون دار السلام بغداد
که ناحیه مندلی و جسان و بادرای و ترساق است الحاق ایالت او کردند
مادام که در عبودیت جد نموده در خدمات پادشاهی ثابت قدم و راسخ دم بوده
باشد ایالت موروثی مع ملحقات در تصرف او بوده تغییر و تبدیل نشود و در
این باب منشور ایالت لرستان و خلعت فاخره و کمر و شمشیر طلا مؤکد بتأیید
ارزانی داشته ارسال داشتند چون چند سال باین و تیره گذشت و بواسطه
آنکه بمیران بغداد چندان سلوک مستحسن نمی نمودند و بیگلربیگیان از ایشان
ناراضی و متشکی بودند و بخدمات مرجوعه قیام نمیکردند و در خفیه حکم همایون
در باب قید و بند او شده همیشه متعرض او می بود آخر الامر یکی از بیگلربیگیان

همدد

قصد گرفتن او کرد محمدی نیز قطع نظر از محصول و منافع خواص بغداد کرده
من بعد پیرامون حوالی و حواشی بغداد نگشت شاه وردی خان و جهانگیر
نام پسرانش که بطریق رهن در بغداد بودند در روز سواری پاشا فرار کرده از
بغداد روی بوادی و صحرا نهادند باد صرصر بگرد ایشان نرسیده و در خلال این
احوال شاه سلطان محمود ولد شاه طهماسب دختر او را بجهت سلطان حمزه میرزا
ولد خود خواستگاری نموده در صلح و صلاح زده او را باطاعت خود ترغیب نمود
او نیز قبول این معنی کرده بتکرار ملازمت قزلباش اختیار کرده و بعد از چند
سال بعالم آخرت رحلت فرمود شاه وردی ابن محمد بعد از فوت پدر بامداد
اعیان لرستان بر سریر فرمان روائی متمکن گشته از دیوان شاه سلطان
محمود منشور ایالت بدو عنایت شد و چون زمام مهام سلطنت ایران در قبضه
اقتدار شاه عباس در آمد خواهر اعیانی شاه وردی را که منکوحهٔ سلطان حمزه
میرزای برادرش بود بعقد نکاح در آورده دختر عمزاده اش را که نبیره بهرام
میرزا است بحباله نکاح شاه وردی در آورده در میانه ایشان کمال خدمت و اتحاد منسلک
بود تا آنکه از دیوان شاه عباس ایالت همدان باغورلو بیک بیات تفویض شد
در میانه اغورلو و شاه ویردی در سر ناحیه بروجرد عداوت قدیمه که در میانه بیات
و لری بود بحرکت آمد تجدید منازعت افتاد کار باستعمال سیف و سنان رسید هر دو
قوم عشایر و قبایل خود را جمع ساخته در ناحیه بروجرد در مقابل یکدیگر



صف آراگشته قضا اغورلو بیک بیات در آن معرکه بقتل رسیده و جمع
کثیری از طوائف بیات مقتول گشته اموال و اسباب ایشان بدست لران
افتاده همه را بیغما بردند و شاه قباد بیک برادر اغورلو بیک بر سبیل دادخواهی
در قزوین بخدمت شاه عباس رفت شاه را ازین واقعه شعلهٔ آتش غضب
بر سر افلاک کشیده در همان روز بامعدودی چند که در پایهٔ سریر اعلا حاضر
بودند ایلغار بر سر شاه وردی آورده چون شاه وردی از آمدن شاه عباس
خبردار گشت با چند نفر از مخصوصان و اهل و عیال خود از آب سیمره عبور و
بفلاکت تمام خود را بجبل کلاه رسانید و باقی الوسات و احشامات او درین
طرف آب ماند بدست لشکریان شاه عباس درآمد و ناحیه خرم آباد که مقر دولت و
و مرکز سعادت حکام لرستانست شاه عباس به مهدی قلیخان سلطان شاملو
پسرزاده اغزی وار سلطان ارزانی داشت و او را امیر الامراء آن سرحد
گردانیده و بواسطهٔ حفظ و حراست و ضبط و صیانت الوسات و احشامات
آن نواحی چند نفر از امراء قزلباشیه را تابع او ساخته عنان عزیمت بجانب دار السلطنه
قزوین معطوف داشته و شاه وردی بعد از معاودت شاه عباس جمعی
از طایفهٔ کوران و مردم الوسات و احشامات و سائر طوایف خود بر سر رایات
خود جمع ساخته متوجه دفع مهدی قلی سلطان شد بجرارت تمام از آب سیمره گذشته
در ظاهر خرم آباد مستعد قتال و جدال گشته از طرفین تلاقی فریقین دست داد

بعد از

بعد از کوشش و کشش بسیار شکست بر لشکر لران افتاده سلک جمعیت شاه ویردی چون بنات النعش از هم فرو ریخته سالک طریق فرار گشت و بعد از آن متوجه بغداد شد در مقام اطاعت آل عثمان در آمد چون شاه عباس برین قضایا واقف گشت از سر جرایم او در گذشت منشور ایالت خرم آباد و حکومت لرستان بدستوری که در تصرف آبا و اجداد او بود بدو ارزانی داشت و او را بکمر شمشاد مرصع و خلعت شاهانه بین الاقران سرافراز ساخته رایت حکومت او را در آن ولایت باوج ماه برافراشت و حالا که تاریخ هجری در سنه خمس والف است کامران بحکومت لرستان مبادرت می نماید

نسب اکراد

ضحاک تازی بجهت مرضی که در دوشهای او بود مغز سر آدمی را اطبا تجویز کردند یک نفر که مأمور این کار بود مردی با رحم و مروت بود بجای مغز دو آدمی مغز گوسفند استعمال میکرد و آن اشخاص را در کوه و جاههای دور دست منزل داد کم کم جمعیت پیدا کرده برای خود در جنگل و جبال مساکن درست کردند و صاحب اموال و اغنام شدند بجهت تهور و شجاعت که لازمهٔ این قوم است موسوم بکرد شدند اکراد چهار گروه است که زبان و آداب ایشان مغایر یکدیگر است بهترین ایشان چهار است اول کرماج دویم لُر سیم کلهر چهارم گوران



نگارش و اطلاعات جناب اشرف حاجی علی قلیخان سردار اسعد وزیر جنگ درباب جغرافیا و تاریخ بختیاری

خاک بختیاری عبارت است از سلسله جبال کثیره که حاوی جنگلها و بیشه ها میباشد و این سلسله ممتد است از دریای عمان تا خاک عثمانی تمام این جبال مساکن لر و کرد است و لر هم یکی از شعب اکراد است چنانکه در این تاریخ نگارش شده

خاک بختیاری از طرف جنوب منتهی میشود بخوزستان از طرف مشرق بفارس از طرف شمال باصفهان از طرف مغرب بخاک لرستان و بروجرد

اختلاف خاک بختیاری با اراضی عربستان تمام اراضی عربستان صحاری و برایست آنچه ماهور و جبال است خاک بختیاری محسوب میشود

بزرگترین جبال بختیاری زرد کوه است که رودخانه زاینده رود و دزفول و کارون از اینکوه تولید میشود

در تمام خاک بختیاری یکقطعه زمین هموار و صاف نیست تمام اینجا کوه و جنگل و دره های عمیق است

جنگلهای بختیاری اغلب از اشجار بلوط و سقز و درختهای دیگر است

در اوایل فتحعلیشاه بختیاری جزو خاک فارس بود حد مابین فارس و عراق رودخانه کارون بود تا بدریا منتهی میشد چنانکه فلاحیه و رامهرمز و اغلب این بلوکات عربستان که در یسار رود کارون واقع است جزو خاک فارس بوده

در زمان حکومت منوچهر خان معتمد الدوله در سنه ۱۲۵۲ بعضی بلوک مزبوره از خاک فارس خارج شده ملحق بخاک عربستان شد ولی بختیاری هم که جزو خاک فارس بود از عهد منوچهر خان گاهی جزو اصفهان و گاهی جزو عربستان بشمار میآمد بالاخره امروزه ضمیمه عربستانست

میوه بلوط را بعد از آنکه برحمت زیاد بدست میاورند و خمیر مینمایند و بجای نان استعمال میکنند اما بسیار نان بدطعمی است درحقیقت قوت لایموت است

در بعضی جنگلهای بختیاری جماعتی از بختیاری مسکن و خانه ساخته اند منزل دارند و به ییلاق و قشلاق میروند زمستان در آنخانه های تنگ سکنا دارند و تابستان در قلل جبال چادر زده روز میگذرانند تعداد نفوس بختیاری بخوبی معلوم نیست اما خود من شش سال قبل گفتم خانه شماری نمایند قریب چهل هزار خانوار بشمار آمد

جبال بختیاری تمام صعب العبور است چند راهی که از ییلاق بقشلاق میرود مسافر زحمت زیاد می بیند فقط راه کاروان رو همان راه مال میر است که بناصری میرود و کمپانی لینچ ساخته است تفصیل ساختن اینراه از اینقرار است

خود من امتیاز کاروان رو اینراه را از دولت باسم خانواده گرفتم و پولی برای مخارج این راه از کمپانی لینچ قرض کرده بکار زدم خارجه بهیچوجه در اینراه حق ندارد فقط مهندسی انگلیسها در مواقعی که لازم بشود از کمپانی میخواهیم و تسطیح کردن اینراه بسیار مشکل و مخارج زیاد برمیدارد



و دو پل معلق از آهن مهندس انگلیسی بر روی رودخانه کارون بسته است

ایلیات بختیاری سه ماه الی چهار ماه در ییلاق و باقی سال را در جنگلهای مین راه و در خود قشلاق زندگی مینمایند

سابقاً که در ممالک ایران هرج و مرج زیاد بود مردم بواسطه امنیت و آسایش در قلل جبال بختیاری مسکن مینمودند و برای خود خانها ساخته اند که آثار آبادانی بسیار در جبال و جنگلها از آنعهد بجای مانده است

در کوههای بختیاری دزهای کثیره دیده میشود دز عبارت است از کوههای صعب العبور که یک راه یا دو راه بیشتر نداشته باشد و در روی آنکوه آب و چشمه باشد در اغلبی ازین دزها ابنیه ساخته اند از گچ و آجر یا تمامه از سنگ تراشیده شده اشت

شهرهای قدیم بختیاری یکی ایزج است که حال معروف بمال میراست و دیگری لوردجان که واقع است در جائی سردسیر در مال میراز قدیم صور بسیار دیده میشود که در کوهها حجاری شده از پادشاهان قدیم ایران و موبدها و قربانیها چنانکه در این کتاب اشاره شده است

شیم بار مکانی است در وسط جبال بختیاری از اراضی مسطح و ماهورهای کوچک پنج فرسخ طول یکفرسخ تا دو فرسخ و سه فرسخ عرض دارد از قراین معلوم میشود که این نقطه در قدیم دریاچه بوده

یکی از کوههای مابین مشرق و شمال را قریب هزار و پانصد ذرع سوراخ کرده است

دریاچه بود

دریاچه را خارج کرده اند آن منفذ بشکل پشته و قنات معمولی است که کاوش خوبی
از آنجا رو میشود از قراین معلوم میشود که خروج این آب زبرای این بوده که در آن
اراضی زراعت مینمایند امروزه آن باغها تمام جنگل شده که عبور از انجا محال است
و در یکی از جبال نزدیک بان مجری دوازده صور منقور است که بجهت سختی راه برای
من ممکن نشد که برای العین به بینم از قرار معلوم در پای ان لوایح خطوطی نقر شده
معلوم نشد که خط میخی است یا خط دیگری زیرا که اشخاصی که آن صور و خطوط را دیده اند
بجهه عدم علم تمیز خط را نداده اند لیارد انگلیسی هم تفصیل این صور را نوشته است

همچنین شمیم بار یکقطعه سنگ بزرگی است که بواسطه خرابی کوه بر زبر دو سنگ
دیگر فرود شده بشکل اطاقی است و سنگ سقف تراشیده شده و با مرکب سیاه
نوشته شده چون خود من نتوانستم آنجا را به بینم معلوم نشد چه خطی است و در چه عهدی
بوده آنخطوط بطوری محفوظ مانده که مثل خطوط تازه مینماید در شمیم بار و اطراف اش
قبرستان کهنه زیاد دیده میشود اغلبی از آنها را که نبش کرده اند اسلحه مردانه و زینت
زنانه در آن قبرها دیده اند

در جبال بختیاری چشمه های آب سرد و گرم معدنی بسیار است بجهة عدم تجربه
خواص آن معلوم نیست اما خود الوار از برای هریک بتجربه خواصی ذکر مینمایند

(مال میر) آبش از چند رشته قنات بوده که اراضی آنجا را مشروب میکرده
حالا تمام مخروبه است و از خرابی آن شهر تپه هائی احداث شده مخصوصاً در عمارات



حکومتی که آثار قدیمه از کاشی طلائی وغیره دیده میشود

هوای جنگلهای بختیاری خشک است ورطوبت ندارد

بعضی مسافرین اروپائی که بصفحات بختیاری سفر کرده اند درسفرنامهٔ خود شرحی

از آثار بختیاری وصور منقوره درج نموده اند

تاریخ بختیاری

تاریخ بختیاری مبسوطاً در این کتاب درج شده اما آنچه را که شفاهاً استماع

کرده ام و دست بدست رسیده در اینجا ایراد میشود

تمام الوار بختیاری منقسم بدو تیره است یکی قهند بروزن احد و دیگری ولایتی قهند

عبارت است از اکراد یکه از جبل السماق شام آمده در بختیاری منزل کرده اند و

اتابکان لرستان از این طایفه میباشند و تا امروزه هم ریاست با قهند است و هیچ

وقت ریاست با ولایتی نبوده ولایتی طایفه باشند که در بختیاری سکنا داشته اند

وجه تسمیه بختیاری درست معلوم نیست زیرا که تا اوایل سلطنت صفویه بنام لُر

بزرگ معروف بوده پس از آن موسوم به بختیاری شده اند

اینطایفه منقسم میشوند بدو قسم هفت لنگ و چهار لنگ

و هر قسمی از این دو طایفه منقسم میشوند بچهار تیره

چهار تیره هفت لنگ از قرار ذیل است

دورکی بابادی بختیاروند دینارانی

چهار تیره چهارلنگ از قرار ذیل است

محمود صالح موگوئی کیومرثی ممیوند

جاهائی که جزو بختیاری است دو قسمت شده یکی جاهائی سردسیری یکی جاهائی گرمسیری و این طوایف هفت لنگ و چهارلنگ منقسم بشعب کثیره میشوند و آن شعب نیز بشعب دیگر که ذکر هریک اسباب طول کلام است

در تسمیه هفت لنگ و چهارلنگ

سبب تسمیه هفت لنگ و چهارلنگ درست معلوم نیست اما آنچه از روی حدس بدست آمده و در محضری که ریش سفیدان قوم حضور داشتند و در اینباب مذاکرات زیاد شد آراء براین قرار گرفت از آنجا که بنیچه مالیات ایلیات از حیوانات مثلاً بختیاری از مادیان قشقائی از گوسفند شاهسون از شتر بنیچه بسته شده در یک عهدی که مالیات بختیاری می‌بستند بنیچه سه مادیان به بختیاری بسته شد که هفت پا قسمت هفت لنگ شده و چهار پا قسمت چهارلنگ و یک پا تخفیف داده شده یا جمع تفرقه شده

مقصود از تفرقه ایلیاتی است که از خارج پناه بایلی میبرند و در میان آن ایل زندگی و معاش مینمایند

مابین هفت لنگ و چهارلنگ از قدیم الایام جنگ بوده لا تعد و لا تحصی از همدیگر کشته اند و نیز تیره‌های جزء هفت لنگ هم با یکدیگر مجادله مینمودند و خونریزی بسیار میشد همچنین



درمیان

درمیان چهار لنگ هم این نزاع بوده

خرابی شهر ایزج بر ما درست معلوم نیست که در چه عهدی واقع شده امروزه آثاری از آن ابنیه پا برجا نیست عمارات وقصور و پلها و مهمانخانه ها و راههائی که در عهد اتابکان دائر بود بکلی منهدم شده

سابقاً ذکر کردیم که میانه هفت لنگ و چهار لنگ جنگ و جدال بوده است تا اوایل عهد حسینقلیخان ایلخانی بعد از تسلط مرحوم ایلخانی بطوایف مختلفه بختیاری طوایف چهار لنگ را نیز مطیع و منقاد ساخته و بکلی نقار و عداوت را از میان هفت لنگ و چهار لنگ مرتفع داشته تمام را بیک چشم دیده و تا امروزه بکلی جنگهای داخلی هفت لنگ و چهار لنگ موقوف است بواسطه قرابت و وصلت و اتحاد فوق العاده که این دو تیره باهم دارند فقط اسمی از هفت لنگ و چهار لنگ باقی مانده در حقیقت حکم واحد را دارند

اسامی اجداد من از قرار ذیل است

بنده علیقلی مندرجات ذیل را کلمه بکلمه میگویم و ملک المورخین مینویسد

علیقلی ابن حسین قلیخان ایلخانی ابن جعفرقلیخان ابن حبیب الله خان ابن ابدال خان ابن علی صالح خان ابن عبدخلیل آقا ابن خسرو آقا ابن غالب آقا ابن حیدر حیدر مذکور که مشهور بحیدر کور است معلوم نیست که بجهة فقدان یک چشم یا ضعف باصره باین اسم معروف شده چنانکه امروزه هم معمول بختیاری است که این نوع اشخاص را

کور میاسند حیدر از لرستان آمده از قرار مذکور هفت برادر داشته و رئیس طایفهٔ
پاپی لرستان بوده اند حیدر شش برادر بزرگتر از خود داشته یک روز که با یک نفر
نوکر خود بشکار رفته بود در مراجعت نزدیک بخانه خود یکنفر از ایل پاپی باو خبر داد که
دشمنان بخانه تو شبیخون زده و شش برادر ترا کشته اند و تمام اموال و احشام شما را
بغارت برده و املاک و یورت آنها را متصرف شده اند اینک در پی جستجوی تو میباشند
هرگاه ترا بیابند نیز بهلاکت میرسانند حیدر از همانکوه که آمده بود از بیراهه فرار کرده
خود را به بختیاری رسانید و در میان ایل زراسوند که یکی از طوایف بزرگ دورکی
هفت لنگ میباشد متوطن شد پس از آن در میان آن ایل تاهل اختیار کرده از مراجعت
بلرستان بکلی منصرف گردید
نوکر او نیز متابعت آقای خود را کرده در آنجا متاهل شده و تا امروزه نسلاً بعد نسل اعقاب آن شخص
نوکری این خانواده است

غالب آقا پسر حیدر بواسطه کفایت و لیاقت شخصی ایل زراسوند که خالوهای او بودند
مشارالیه را بریاست خود انتخاب کردند و نیز باعث ریاست او را چنین دانسته اند
در زمان قدیم معمول ایلیات این بوده که از میان خود محض اطمینان بدولت گروئی
میداده اند ایل مزبور محض اینکه از فرزندان خود کسی را گرو ندهند خواهرزاده خود
غالب آقا را برسم گروئی بدولت دادند غالب آقا بجهة هنر و قابلیت شخصی از طرف
دولت بریاست تیره زراسوند منتخب شد پسر او خسرو آقا بعد از فوت پدرش
ریاست



بریاست ایل برقرار کردید بلکه بعضی ایلات جزو هم ریاست او را اختیار کرده بر
قدرت و شوکتش افزوده در بعضی قبالجات قدیمه دیده شد که خسرو آقا را
خسرو خان نوشته اند ولی در حقیقت محض تملق و چاپلوسی بوده

عبدخلیل آقا فرزند خسرو آقا نفوذ و قدرتش بر اجدادش برافزون شد میتوان
او را رئیس ایل هفت لنگ نامید

در یکی از جنگهائی که درمیان ایل هفت لنگ و چهار لنگ واقع شد و امتدادش
بهفت شبانه روز کشید عبدخلیل آقا بضرب قره مینا مقتول کردید و جمع کثیری از
ایل هفت لنگ بهلاکت رسیدند

حکایت کنند که عبدخلیل آقا در جنگ مزبور بقره مینا مجروح شده در بستر ناتوانی
بحالت نزع افتاد طایفه هفت لنگ بواسطه رشادت و ریاست مشارالیه خواستند
اینواقعه را از دشمن مخفی بدارند لباس او را بیک نفر که شباهت تام بعبدخلیل آقا
داشت پوشانیده باسب او سوار کرده حاضر میدان جنگ شدند یکنفر از مردم هفت
لنگ که قلباً هواخواه مردم چهار لنگ بود و شب را در ملاتپه بقراولی بود در نیمه شب
خطاب بچهار لنگ کرده با آهنگ بلند انهارا دشنام داد و گفت اسب همان اسب است
لباس همان لباس است سلاح همان سلاح است افسوس که آنمرد نیست اگر تا
حال او بود دمار از روزگار شما بر میاورد و جماعتی فراوان از مردم هفت لنگ مقتول
نمودند عبدخلیل آقا هم در همان روز بدرود زندگی گفت مردم زر اسوند که طایفه مخصوص

او بودند محض اینکه عبدخلیل آقا را بدست دشمن ندهند مردانه رزمی سخت دادند
تا اینکه هفتاد نفر از ایشان بهلاکت رسید درینوقت مشار الیه هم جان بجان
آفرین تسلیم کرد نعش او را برداشته بردند و بقیه السیف هم هزیمت شدند
بعد از این جنگ قریب دو سه سال مردم هفت لنگ در موقع تلافی بایستادند
درینوقت علی صالح خان پسر عبدخلیل آقا جوانی نابالغ بود عبدخلیل آقا برادری داشت
موسوم باحمد از طرف مادر سوا بودند احمد بعد از فوت برادرش کلاهی از (لت)
بر سر گذاشت (لت پارچه باشد که از موی بزی بافند برای سیاه چادر) وعهد
کرد تا خونخواهی برادر نکند اینکلاه خشن را از سر برندارد
هر قدر رؤسای هفت لنگ را ترغیب و تحریک کرد کسی اقدام بخونخواهی نکرد مشار الیه
هم هیچوقت اقدامات و عزیمت خود را از دست نمیداد هر وقت اجتماعی میدید به
کلمات هیجانیه ایشانرا تحریک همی کرد
در یکی از ایام که برای یکی از تیره هفت لنگ مجلس عزائی منعقد شد وجماعتی بسیار از
رؤسا در آنجا حضور بهم رسانیدند مشار الیه بآن مجلس در آمد و حاضرین را بسخنان شور
انگیز مخاطب داشت با اینهمه کسی گوش بسخنان او نداد و در صدد انتقام بر نیامدند
اما کلمات او در زنهائی که حضور داشتند اثر غریبی بخشید از میانه یکی از آن زنان
بپای خواست و گفت (احمد بس است ازین با این مردان سخن مگوی که من غیرت و مردانگی
در ایشان نمی بینم من یک تنه حاضرم که در اینموقع با تو کمک نمایم) این بحث و مباحثه



آبی را بدوش انداخته دست احمد را گرفت و بلند کرد و گفت سلاحی غیر از این ندارم
اینک تو شمشیر خود بیاویز تا با هم بجنگ مردم چهار لنگ بشتابیم باشد که بعد از هلاکت
من و تو لکه تاریخی از برای مردم هفت لنگ بر روزگاران بماند

مقصود از مشک آبی رسم ایلیات است که آب و هیزم آوردن از مختصات زنانست

باالجمله سخن این شیرزن در سرها اثر غریبی بخشید و از همان مکان در صدد انتقام برآمده
جنگ بزرگی با طایفه چهار لنگ کرده هفت منزل آنها را دوانیده تعاقب نمودند
و گروهی بسیار از مردم ایشانرا بقتل آوردند چنانکه قبرستان بزرگی از آن مقتولین
در نزدیکی کوه آسماری قشلاق موجود است

پس از این جنگ فرزندان احمد تا کنون مقربین و مخصوصین خانواده ما میباشند برشادت
و تمول مشهور و موسوم بطایفه احمد خسروی هستند

علی صالح خان پس از آنکه برشد و رشادت رسید معضلات امور را از پیش برده
کارهای بزرگ نمود و با بازوی توانا ریاست و فرمانروائی هفت لنگ را بحیطه
تصرف خود در آورد

از ابتدای دولت نادری مشار الیه خدمات نمایان نموده باینواسطه از طرف نادرشاه
افشار بمراتب عالیه و مناصب سامیه رسیده و برای هر یک فرمانی در دست است
از جمله صورت فرمان ذیل است که برتبه سرداری نائل شده درج میشود و تا آخر دور بتلقب
بیکی نامبردار بود و از آن ببعد بلقب خانی مفتخر آمد



نادرشاه را مهر دیگری بشکل مربع مستطیل بود سجع مهرش مضمون ذیل است

نگین دولت و دین رفته بود چون از جای   بنام نادر ایران قرار داد خدای

مهر نادرشاه که در سر لوح فرمان است

شیر و خورشید

الملک لله

فرمان عالی شد   از آنجا که چون همت صافی طویت اقدس مصروف باستحکام
بنیان و اوتاد قوی بنیاد سلطنت شهریاری و انتظام مهام عظمت بختیاری بوده
و میباشد جمعی از اخلاص کیشان صادق الولا و بندگان عقیدت انتما را که در شاهراه
دین و دولت بختیاری نموده سالک طریق خدمتگذاری و مبارز میدان جان
نثاری باشند تارک اعتبارش را برافراز و امثال رتبه رجحان و برتری ارزانی
فرمائیم بمصداق اینمقال صورت احوال عمدة الاعاظم والقبائل زبدة المآثر والاماثل
علی صالح بیک ریش سفید طایفه بختیاری هفت لنگ است که از بدو طلوع نیر فیروز
این دولت قاهره و هنگام بنای برجای این سلطنت باهره الی حال سایه مثال
ملتزم رکاب نصرت آیات اقدس و نشیب و فراز حسن خدمات این دربار سپهر مقدار
مقدس لازمه اخلاص و عقیدت و معلوم رای انور و مراعات منظور نظر خیرت
گستر بوده و میباشد لهذا از ابتدای اینشش ماهه سال پارس ئیل موازی سه هزار و هشتصد
نادری بر مقرری سابق بدینموجب افزوده قامت قابلیتش را بخلعت والای سردار

عالی .



غازیان و ملازمان مامورین کوه مالی بختیاری سرافراز فرمودیم که چنانچه باید و شاید
وازجوهر فرزانگی ادا آید

مستمری نادری لفافه	لف
ازابتداء نه ماهه از سرکار دیوان	مواجب سابق از بابت آلیت
موازی سه هزار و هشتصد نادری	موازی دو هزار نادری

بلوازم و مراسم امر مزبور قیام و اقدام نموده حسن خدمت خود را در هر باب برای
جهان آراء جلوه گر سازد غازیان و ملازمان دیوانی و سرکردگان و سایر مامورین
کوه مالی مشارالیه را سردار فصاحت اختیار کل دانسته در هر باب اوامر و نواهی او را
مطیع و منقاد باشند مستوفیان عظام و لشکر نویسان کرام شرح رقم ثبت و قدغن دارند
و در عهده شناسند ئیلان ئیل جمادی الاولی سنه ۱۱۵۹

وازمضمون این فرمان بخوبی معلوم میشود که علی صالح خان همیشه دارد وی نادری
بوده و در تمام فتوحات رشادت و جلادتها نموده است
همواره ازطرف طایفه چهارلنگ علی مردان خان که بعد از نادرشاه بسلطنت رسیده و
ازطرف هفت لنگ علی صالح خان ملازم خدمت نادرشاه بوده اند و در تمام جنگها
دلاوریها کرده اند
زمانیکه علی مردان خان دعوی سلطنت کرد ایل هفت لنگ با چهارلنگ متحد
شده اطاعت او را بگردن گرفتند و به پشت گرمی ایشان تا عهد آقا محمد شاه قاجار

باکمال استقلال پادشاهی نمود اتحاد علی مردانخان باکریمخان زند مفصلاً در کتب تواریخ مضبوط است فقط در اینجا گشته شدن او را که در کتب تواریخ از روی صحت نوشته اند مختصر ذکر مینمائیم

سیصد خانوار از طایفه زندیه بخدمت علی مردانخان متوسل شدند و قتیکه میانه کریمخان و علی مردانخان کار بخصومت کشید و علی مردانخان محض جمع آوری سوار بمیانه ایل رفت سیصد خانوار از زندیه مزبور در اینموقع پشت بعلی مردانخان کرده در زمان کوچ نمودند که خود را بکریمخان برسانند پس از آنکه این خبر گوشزد علی مردانخان شد بدانسر شد که ایشانرا استمال کرده مراجعت دهد بدون سوار و جمعیت با یک عده از خاصان خود بمیان ایشان رفت جماعت زندیه که خان مزبور را تنها دیدند باخود مشورت کرده که بهترین سوقات از برای کریمخان سر علی مردانخانست فوراً اجتماع کرده او را بهلاکت رسانیده سوار اسبان خود شده اهل و عیال خود را نیز ردیف ساخته بعجله هرچه تمامتر در یک شبانه روز از صفحات بختیاری دور شدند و آنچه اموال و اثقال داشتند بجای گذاشتند و بطور ایلغار خود را بکریمخان رسانیدند

ریاست کل بختیاری از ابتدای سلطنت صفویه تا زمان سلطنت کریمخان زند چنانکه در این کتاب مندرج است بعهده فرزندان جهانگیرخان بوده

اشخاص سابق الذکر بکمال قوت و قدرت را داشته اند چنانکه از ابنیه که در دو محل کرم سیر ساخته اند شوکت آنها را امیرساند



یکی از آن ابنیه در سردشت و دیگری در بنه وار است اما عمارت بنه وار که بهتر
قصر است با شکوه تر و وسیع تر است و تمام خوانین بختیاری در آنجا مخصوص اینکه
در جوار خان و رئیس خود بوده باشند برای قشلاق عمارات مخصوصه ساخته بودند
عمارات خوانین اجداد ما تا اخیر زمان در آنجا موجود است و تمام این عمارات امروزه
مخروبه است

فقط آثاری از آن ابنیه بجای است که مشایخ قوم خبر میدهند که فلان نقطه نقاره خانه
و فلان نقطه دفترخانه و فلان نقطه فراشخانه بوده

و در دو مکان مزبور محل اسب تازی و گوی بازی بوده که خوانین در آنجا مشغول باسب
تاختن و گوی زدن بوده اند و آثارش بخوبی این مسئله را بما نشان میدهد این
خانواده بهلاکت ابوالفتح خان انقراض یافت بعد از نادرشاه که کریمخان و علیمردانخان
و ابوالفتح خان باهم دست اتحاد برای پیشرفت امور مملکت داده بودند

کریمخان نقض عهد کرده ابوالفتح خان را بقتل آورد و بعد از چندی علیمردانخان نیز
مقتول شد و سلطنت بکریمخان رسید علی صالح خان تا اوایل سلطنت کریمخان
حیات داشت چنانکه از فرمان ذیل که نزد من موجود است معلوم میشود

کریمخان که باسم شاه اسمعیل صفوی سلطنت میکرد فرمان مزبور را از طرف شاه
اسمعیل بابدال خان پسر علی صالح خان داده است شاه اسمعیل مزبور همان میرزا ابوتراب صفوی است

صورت فرمان

مهر شاه اسمعیل بسم الله

بنده شاه ولایت اسمعیل

حکم جهانمطاع شد آنکه چون از بدو عالم ایجاد و ابتداء خلقت انسان خالق الارضین و السموات قبض و بسط امور کافه انام و رتق و فتق مهام عامه کرام را در هر اوان و از مان و تمامی ادوار در جهان در کف کفایت و ید درایت خواقین با عز و تمکین و سلاطین معدلت آئین نهاده و صدای جعلناکم خلائف فی الارض در میانشان در داده از روز ریکه وکیل کارخانه لاهوت و کفیل اسعاف و انجاح مقاصد کروبیان ملاء ملکوت بحکم تؤتی الملک من تشاء تخت فیروز بخت خلافت و سروری را بوجود ذیجود نواب همایون مازیب افزا گردانیده و بمنطوق تعز من تشاء دیهیم سلطنت و شهریاری را بفرق فرقدانتمای اقدس اعلی زینت پیرا ساخته فلله الحمد علی نعمائه الوافره نواب کامیاب ما دارای این نعمت عظمی و صدای چنین موهبت جسیمه بر ذمه حق شناس اقدس و بهمه علیه حقانیت اساس مقدس واجب و لازم ساخته ایم که هر یک از بندگان دیرین و جاگران عبودیت قرین اند و دامان خلافت آئین که در مضمار عقیدت و یکرنگی راسخ دم و در مراسم جانفشانی ثابت قدم بوده جان خود را بید ریغ نثار قدوم میمنت لزوم اقدس اعلی نموده کرة بعد اولی حسن خدمات او بر مرآت ضمیر آفتاب تنویر مقدس معلی نما گردیده باشد از فیض عنایات بیکران شاهانه و تفقدات بی پایان خدیوانه بهره مند و بخدمات شایسته مفتخر و سربلند سازیم مرآت ضیاء صفات انفعال

چهرها

چهره نمای صورت حال نتیجة الاعالی والا عاظم العظام والافاخم الکرام ابدال بیک
ولد عالیجاه حشمت و جلالت دستگاه مناعت و ابهت اشتباه امیر الامراء العظام
نظاماً للشوکة والاقبال قدیمی اخلاص کیش اوجاق گردون رواق سلسلهٔ
علیهٔ عالیهٔ صفویه انار الله برهانهم علی صالح خان بختیاری که چون در حینی که اعلام
نصرت فرجام بجهت پژوهش احوال سپاهی و رعیت در مملکت فارس شقه گشا گردیده
بود جمعی از تنگ ظرفان جاهل و بعضی از بیچارگان بیحاصل بمقتضای وساوس
شیطانی پا از جادهٔ قویم و صراط مستقیم بیرون نهاده از فرط شقاوت سالک
طریق بغی و عصیان با معدودی نکبت مقرون در دار السلطنه اصفهان بخدعه
و حیل مشار الیه را دستگیر نموده بودند و از آن تاریخ الی الان بهزار مشقت گذرانیده
و چون نواب همایون ما دفع و تنبیه آنها را نصب العین خاطر خورشید مظاهر ساخته
از فارس مراجعت و در نیوقت که بتوفیق ملک منان و میامن الطاف ایزد سبحان
بجهت تنبیه و تادیب انطایفه مخذول العاقبه وارد چهار محال و از غبار سم مراکب
کواکب مواکب بوم و بر این خطهٔ فرح انگیز مشک بیز عنبر ریز گشته مشار الیه بمجرد
استماع ورود آیات جاه و جلال بمحال مزبور با وجود اینکه انطایفه بمعاقبه تمام چون
نگین شب و روز از زر دی کین دور او را گرفته بودند تکیه بر لطف قادر لم یزل و لا یزال
و اقبال بیزوال ابدی اتصال نواب همایون ما نموده چون نقطه در صفحهٔ دایرهٔ ایشان
محو و بعد از مشقت و تعب بسیار بعزم خاکبوسی دربار فلک مدار از میان آنها فرار بر

قرار و درینوقت وارد گردیده و در مراتب جانفشانی و اخلاص کیشی آنچه شرایط
بندگی بوده بتقدیم رسانیده گوی مسابقت از همگنان ربوده لهذا بمضمون صدق
نطوق من جاء بالحسنة فله عشر امثالها لمعه از لمعات آفتاب عنایت خاقانی و بارقه
از بوارق مرحمت قاآنی ضیاء افروز ساحت حال او گردیده از ابتداء ده ماهه ییلان ئیل
میمونه قوی ئیل مشار الیه را بلقب سربلند خانی مفتخر و سرافراز و مخاطب بعالیجاه عقیدت
و اخلاص دستگاه ابدال خان و خدمت وکالت ولایت کل الکای عراق را با
مبلغ هفتصد تومان تبریزی مواجب سالیانه در وجه او مقرر و مرجوع فرمودیم بنحوی
که باید و بطریقی که شاید و از حسن اخلاص و عقیدت او آید بلوازم خدمت مزبور و
خصوصیات آن قیام و اقدام داشته در وصول و ایصال مالیات و نظم و نسق
زراعت ولایات و جمع آوری رعایا و برایا مساعی جمیله بظهور رسانید روز بروز
حسن خدمت خود را چهره آرای عرصه ظهور ساحه خود را مورد نوازشات بیدریغ
شاهانه و الطاف و اعطاف نمایان پادشاهانه سازد حکام و ضابطان و کلانتران
و کدخدایان ولایات عراق مشار الیه را وکیل بالانفراد و الاستقلال عراق
دانسته از سخن و صلاح آن که مقرون بصرفه و غبطه امور دیوان بوده باشد تجاوز ننمود
از شائبه تغییر و تبدیل مصون دانند مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی شرح
رقم منعوت را در دفاتر خلود لازمه ثبت و حسب المقرر معمول داشته در عهده شناسند
بتاریخ شهر رجب المرجب سنه ۱۱۶۰

خودنوشته

غزوات عهد نادرشاه

جنگهای بختیاری درزمان سلطنت نادرشاه بی اندازه است

مشهورترین جنگهای ایشان فتح قندهار ونزاع با افغانست گویند چهار هزار سوار

بختیاری ملتزم رکاب نادرشاه بوده محاصره قندهار که هفده ماه طول کشید و

چندین دفعه نادرشاه حمله برد و فتح میسر نشد از طرف دیگر جاسوسان بپادشاه

ایران اطلاع دادند که آذوقه چند سال دیگر در قندهار موجود است

نادر محض اینکه بمردم افغان حالی نماید که تا فتح قندهار را نکند از اینجا کوچ نده محل

اردوی خود را بفرمود شهری بپای داشتند بنادرآباد موسوم نمود

بختیاریها پس از آنکه فهمیدند که فتح قندهار دشوار است و نادر هم تا فتح نکند کوچ نخواهد

داد با خود گنگاش کرده گفتند که بدبختیاری اردوی نادری ما کاری از پیش نخواهیم

برد اما اگر تنها بدین مقصود اقدام نمائیم ممکن است که فتح قندهار ما را میسر شود

بدین رای هم عهد و هم داستان شدند و معاهده را با ایمان غلیظ مؤکد کرده که یا مرگ

یا فتح و معمول ایشان این بود که هر وقت خواستند کاری را بانجام برسانند سنگی را

کشته بخاک میسپردند و این برای این بود که کسی پشت با جنگ نکند و هر گاه کسی روی

از جنگ بگرداند قبر این سنگ بمنزله قبر اموات او خواهد بود و تا امروز این رسم

درمیان بختیاری متداول و معمول است چنانکه در فتح طهران این اتفاق روی داد

بختیاریها پس از اینکه هم رای و هم عقیده شدند این راز را پنهان داشته وعده بروز

جمعه نهاده ظهر جمعه را که میدانستند مردم سُنّت وجماعت در مساجد مشغول
ادای فرایض وجماعتند بدون امداد دیگران بفقدهار حمله برده در شوال المکرم
سال ۱۱۵۰ برج بزرگ ایشانرا که معروف بشاه برج بود بحیطهٔ تصرف درآوردند
نادر از صدای شلیک توب وتفنگ از خواب بیدار شد گمان کرد که افغانها برُدو
شبیخون آورده تحقیق کرد معروض داشتند که جماعت بختیاری بقلعهٔ قندهار حمله
برده اند فوراً بفرمود سوار وپیاده بکمک ایشان از دنبال برفتند وخود نیز ایشانرا
تعاقب داشته بشهر حمله آورد

در حوالی شهر بیرق ایرانرا بر رُوی دیوار قلعه دید وبیرق دار که موسوم به صید مراد
واز جوانان دلیر بختیاری بود با آهنگی رسا داشت فریاد همی زد (پاینده باد دولت نادری)
ونیز پس از این فتح بختیاریان با هم شور ومشورت کردند که ما از پیش
دانسته ایم که هرگاه شهر قندهار فتح شود گشودن ارک شهر طول دارد بهتر آنست
که بدون امداد دیگران ارک را حصار داده بگشائیم ودر فتح قندهار کسی را با خود
شرکت نداده باشیم

فوراً جمعی را مأمور دروازه کرده که در بروی نادرشاه بگشایند وخود بطرف ارک حمله
آوردند نادرشاه بدون مانع وعائقی بقندهار ورود کرده جانب ارک گرفت وقتیکه
داخل ارک شد بختیاریان ارک را فتح کرده بودند وهمان صید مراد بیرق ایرانرا
در دست داشت وبر رُوی باره ی ارک فریاد همی زد (پاینده باد دولت نادری)



صید مراد مزبور از ایل اسیوند هفت لنگ است و فرزندان او تا حال بشجاعت و دلاوری موصوفند

خلاصه نادر بارک داخل شده بر روی تخت پادشاهان افغان بسلام نشسته امراء و سرکردگان سپاه ایران در حضورش بپای ستادند دراینموقع نادر را بحالت تکدر یافتند بجهة اینکه هرچند بختیاریان قلعه‌ها را مفتوح داشتند اما این یورش بدون اجازه نادر بود و چندین دفعه ازین پیش نادر خود شخصاً یورش برده و فتح اورا میسر نشده بود دراینوقت میرزا مهدیخان منشی نادرشاه قطعه ذیلرا انشاد کرده بعرض رسانید

تو مپندار بختیاری کرد | حق مدد کرد و بختیاری کرد
شاه ایران و نادر توران | خاک در چشم قندهاری کرد

چیزیکه در تمام تواریخ نادرشاه پوشیده و پنهانست قشون کشی اوست بصفحات بختیاری یکی از قشون کشی‌های نادر در بختیاری چنانکه دراین کتاب درج شده از قرار شرح ذیل است

علیمراد نامی که در تواریخ نوشته شده صحیحش علی مرادی است که علی پسر مرادی باشد این شخص از خانواده‌های نجیب بختیاری نیست بلکه یکی از دزدهای طایفه زلقی است که جمعی از اشرار را دور خود جمع کرده سالها در آن صفحات مشغول دزدی و شرارت بوده نادرشاه او را دست آویز نموده قشون بصفحات بختیاری کشید پس از قلع و قمع علی مرادی مزبور اکثری از طوایف هفت لنگ را کوچانیده بصفحات جام و باخرز تحویل داد و تا زمان حیات نادرشاه اینطایفه در آن صفحات سکنا داشتند

بجهة جلوگیری از ترکمن

پس از مرگ

پس از فوت نادر دیگر باره بوطن اصلی خود مراجعت نمودند

جمعی از ایشان در عبور بنواحی طهران سکونت اختیار کرده که عدهٔ ایشان بالغ بسه

هزار خانوار میباشد و بهمین مقدار هم در شهر اصفهان منزل گزیدند و مابقی به

بجبال و مساکن قدیم خود کوچ دادند

از شاه نواز خان سردار افغان و جماعتی دیگر شنیده ام که اکنون گروهی از بختیاری

یاری در صفحات افغانستان سکونت دارند که زبان و عادات قدیمه خود را از دست

نداده اند شاید از بقایای طایفه هفت لنگ اند که بعد از فوت نادر شاه از جام و باخرز

بنواحی افغانستان آمده اقامت اختیار کرده بوطن خود مراجعت ننمودند

در عهد کریمخان زند جماعتی بسیار از طایفه هفت لنگ در صفحات عراق سکونت

داشته جهتش معلوم نیست که در چه عهد و بچه جهت بانجا رفته اند فقط از روی فرامین

قدیمه که نزد من موجود میباشد و بالغ بدویست فرمانست لیکن بعضی از آنها مستفاد میشود

که دیر زمانی در سلطنت کریمخان ایل هفت لنگ در صفحات عراق سکنا داشته اند

چنانکه امروزه هم چندین قریه در عراق است که ساکینن آنش از مردم

بختیاری است و در این طول مدت توطن عادات و رسوم قدیمه خود را از دست

نداده از جمله سه ماه تابستان را در قلل جبال در زیر چادر زندگی مینمایند

بعد از چندی بوطن خود مراجعت نمودند تاریخ آمدن ایشان بعراق و مراجعتشان

درست معلوم نیست ابدال خان پسر علی صالح خان بعد از فوت پدر بریاست



ایل منتخب شد و تا زمان سلطنت کریمخان در خدمت کریمخان بود

فرمان ذیل از طرف کریمخان زند درباره ابدال خان صادر شده

فرمان عالی شد آنکه چون عالیجاه رفیع جایگاه شوکت و جلالت دستگاه شهامت و بسالت انتباه عقیدت و اخلاص جایگاه ابدال خان بختیاری بعد از تفضلات جناب حضرت باری بتوجهات خاطر فیض مظاهر عالی مستظهر و امیدوار بوده بدانکه بعد از انتظام مهام مملکت فارس و کوهکیلویه الی بنادر و سواحل موکب رفیع کوکب عالم گیر بعزم یورش عراق و قلع و قمع اعادی پر نفاق عنان عزیمت بصوب دار السلطنه معطوف و بتاریخ بیست و ششم شهر صفر المظفر دار السلطنه مزبور مقر رایات عزّ و شان و کیفیت فرار آزاد بد نهاد را از دار السلطنه مزبور بمجرد استماع حرکت موکب نصرت نشان البته تا بحال استماع نموده خواهند بود چون حال الحمد لله والمنه ابواب دولت و نشاط گشاده و روز اعادی بدسگال تیره و دست اقبال بکلام عالی چیره و منظور نظر خورشید اثر هم آنست که من بعد لازمه محبت و مهربانی نسبت بآن عالیجاه و عموم ایل جلیل بختیاری بعمل آورده (لطف ثانی) که جناب اقدس الهی عطا فرماید از ایشان دریغ نداشته بایکدیگر بمصرف میرسانیم لهذا میباید بوصول فرمان مطاع و ورود و حصول اطلاع بر مضمون من جمیع الجهات خاطر خود را بحقیقت و کلام عالی جمع داشته در کمال خاطر جمعی باتفاق سایر خوانین و سلاطین بختیاری روانه حضور که بعنایت الله بعد از ورود آن عالیجاه شوکت دستگاه نوعی مراعات و مهربانی فرمائیم

که محمود و ...

که محمود اقران و امثال کردند و درینباب قدغن تام لازم دانسته در عهده شناسند

بتاریخ شهر ربیع الاول ۱۱۴۹ مهر کریمخان یا من هو من رجاه کریم

آقا محمد خان در سلطنت خود دو جنگ با بختیاری کرده در جنگ اول شکست

فاحشی خورده در این موقع طایفه هفت لنگ و چهار لنگ برای دفاع باهم دست اتحاد

داده ابدال خان برادرزاده علی مردانخانرا بریاست خود پذیرفتند

پس از چندی دوباره آقا محمد خان با سپاهی بزرگ برای قلع و قمع بختیاری کمر

بست و در نواحی فریدن تلاقی فریقین دست داد

آقا محمد خان از عِدّه و عُدّه بختیاری بیم کرده بنای تدبیر را گذاشت و بعضی از خوانین را

بمواعید فریب داده که در موقع مجادله پشت با جنگ نمایند و این تدبیر موافق تقدیر

شد و بختیاریان بدون مجادله و مبارزه روی از جنگ بر تافتند و سایرین نیز از

جنگ دل سرد شده در خود توانائی برابری ندیدند و هزیمت شدند ابدال خان بکمال

جد و جهد را نمود که مانع هزیمت ایشان شود و خود در زمی سخت درداد ابو الفتح خان

پسرش نیز مردانگیها کرد تا بهلاکت رسید و یکباره بختیاریان راه فرا پیش گرفتند

ابدال خان با اینکه تنها بود پای مقاومت فشرد و مرد و مرکب بخاک

انداخت تا آخر الامر چند زخم برداشت و اورا زنده دستگیر نمودند

پس از آنکه اورا نزد آقا محمد خان بردند فحاشی زیاد با و نمود ابدال خان در جواب

گفت (قدرت خدای راست که مثل من مردی را در برابر چون تو عجوزه دست بسته بپای داشته)



آقا محمد خان

آقا محمد خان از این حرف متغیر شده بغلامان حضور گفت او را پاره پاره ساختند

در زمان آقا محمد خان چراغ خان احمد محمدی که از طایفه بابادی هفت لنگ بود مقرب درگاه بود

آقا محمد خان برای عروسی برادرزاده اش فتح علیشاه چهل راس قاطر

از بختیاری هفت لنگ و چهار لنگ تقدیمی خواست ایشان پذیرفتند سال بعد بهای

قاطر را طلبید و این معمول شده بجای مالیات همه ساله میپرداختند و تا کنون که مالیات

بختیاری اضعاف مضاعف شده باز بنیچه از روی همان چهل قاطر است

بعد از ابدال خان دو پسرش حبیب الله خان و فرج الله خان وارث پدر شدند حبیب الله

خان فرزند ارشدش بریاست ایل برقرار شد وقایعی که در عهد حبیب الله خان روی

داد جنگ او است با مرتضی قلیخان ایل بیکی قشقائی تمام طوایف هفت لنگ در این جنگ

حضور بهم رسانیده از انطرف هم طوایف قشقائی خود آرائی کرده در گندمان که

از بلوک چهار محال است تلاقی فریقین شد و رزمی سخت در دادند اسب مرتضی قلیخان

تیر خورد یکباره قشقائی جانب فرار گرفتند و جمعی بسیار در این جنگ مقتول و مجروح شد

پس از فرار مرتضی قلیخان بلافاصله کاغذی بحبیب الله خان نوشت

که بعد از چهل روز دیگر حاضر جنگ باشید که من خواهم آمد هر قدر حبیب الله خان

سعی و کوشش نمود که مردم هفت لنگ را برای این جنگ آماده نماید قبول نکردند

زیرا که موقع قشلاق ایشان بود و راه قشلاق پیش گرفتند

و بعد از چهل روز دیگر مرتضی قلیخان با سوار و پیاده بسیار به پشت کوه آمده چون

از بختیار

مردم بختیاری به قشلاق رفته بودند اغلبی از دهات پشت کوه را که متعلق به
حبیب الله خان بود بباد غارت داده مراجعت کرد

و نیز در زمان حبیب الله خان اسدخان بختیاروند هفت لنگ که بشجاعت
و مردانگی موصوف بود سر از اطاعت حبیب الله خان پیچیده دعوی ریاست
ایل هفت لنگ را نمود

و ما دام العمر میان حبیب الله خان و اسدخان جنگهای کثیره شد و در این جنگ مردم
هفت لنگ دو تیره بودند جمعی هواخواه حبیب الله خان و جمعی هواخواه اسدخان
اسدخان صاحب دز معروف است و سالها بفتحعلیشاه یاغی بود چنانکه مفصلاً
در این کتاب بجای خود ذکر شده و در اینطول مدت سرکشی و پناهگاه او دز معروف
بدز اسدخان است که در بختیاری مشهور بدز ملکان باشد و دز مذکور عبارت از
تخته سنگ عظیمی است که بر بالای کوهی میباشد تقریباً زمین مسطحی که در بالای آن تخته
سنگ است بالغ سی هزار ذرع زمین مضروبی است و در آنجا چشمه آبی است و مختصر زراعت
دیمی هم دارد و بالای دز عمارات کثیره از قدیم و جدید ساخته شده اسدخان هم در
آنجا چندین بنا نموده در کمر این کوه رگی است که محل محبوسین است سر را از پائین با
طناب بالا می کشیدند و در آنجا جای میدادند دیگر برای آنها نه راه پائین آمدن بود
و نه راه بالا رفتن اما در آنجا با آزادی گردش میکردند و از بالا با آنها آب و نان میدادند
و نیز در فراز دز برجهای متعدده میباشد و کوتاه ترین دیواره دز محل دروازه دز است



بزرگی هم

اگر بخواهند از زمین بالا بروند نردبان هفده پله میخورد و از انتهای نردبام سی چهار پله از سنگ تراشیده اند تا بدروازه دز میرسند تفصیل گرفتاری اسدخان را در تواریخ قاجاریه ترتیبی ذکر کرده اند که با اصل قصه واقعیت ندارد

اصل قصه اینست که از طرف فتحعلیشاه محمد علی میرزای دولتشاه مامور گرفتاری اسدخان شده با اردو بطرف دز کوچ داد چون نزدیک دز رسید خود با یک جلو دار برای تماشا بحوالی دز آمد و اطراف آنجا را بدیده بصیرت نگریست دانست که گشودن این حصن طبیعی بیورش و غلبه از جمله محالات است لهذا خود را نزدیکی نردبان مزبور رسانیده قراولان و مستحفظین در هر نقطه که او را نگریستند پرسیدند کیستی و در اینجا چه میکنی گفت من یکی از نوکرهای دولتشاه میباشم و برای اسدخان رسالت دارم قراولان مانع رفتن او نشدند

پس از آنکه نزدیک پله رسید اسدخان را اطلاع دادند از فراز دز بزیر آمد شاهزاده را بشناخت لازمه تعظیم و تکریم بجای آورد

دولتشاه گفت اینک من بخانه تو آمده ام و از تو تمنی دارم که در عالم مردانگی تسلیم شده من ترا بخدمت شاه ببرم

اسدخان چون شاهزاده را دید که از در مردانگی درآمده تسلیم شاهزاده شد آنگاه شاهزاده باو گفت اینک بالای دز برو و تدارک خود را نموده مراجعت کن اسدخان گفت اگر بدز مراجعت نمایم هوای دز مرا مانع آمدن شود هم اکنون بهر کجا روی در

رکاب تو خواهم آمد

خانواده اسد خان که شنیدند اسد خان عازم بحرکت است از فرار دزبزیر آمده ورا
از رفتن سخت مانع شدند اما فایده نکرده پس از آنکه از اسد خان مایوس شدند بخدمت
شاهزاده آمده سفارش اسد خانرا نمودند شاهزاده دلداری بانها داده هفتصد اشرفی
که در ترکت شب خود داشت برای مخارج بآنها داده و اسد خان با شاهزاده بارود آمده
از آنجا راه دار الخلافه پیمود بعد از ورود بدار الخلافه شاهزاده را در خدمت شاه آورده
از او وساطت کرد شاه اورا بشاهزاده بخشید

وهمواره اسد خان خدمت شاهزاده را از دست نداد شاهزاده نیز همه نوع مهربانی
درباره او منظور داشت در سفر کرمانشاهان که شاهزاده بستری شد و دانست که جهان
زندگیش تاریک شده اسد خان و کلبعلی خان فیلی والی پشت کوه را که نیز پناهنده شاهزاده
بود پیش طلبید و گفت اینک من وداع بازپسین میگویم
ارزوی من محض خوشی آمد پدرم شمارا زنده نگذارند اینک هر دو تن قبل از مردن
من ازاین اردو بدر شوید ایشان فوراً سوار اسب شده راه فرار پیش داشتند
در همانشب شاهزاده بدرود زندگی گفت

اسد خان بشجاعت معروف و مشهور بود و مکرر یکتنه بجنگ شیر رفته فایق آمد
واورا با شمشیر کشت بعد از فوت حبیب الله خان چندین پسر از او بجای مانده پسر قابل
او جعفرقلیخان و کلبعلی خان بود اما برادرزاده او الیاس خان پسر فرج الله خان

کرازخوزاده ها



که از عموزاده های خود بزرگتر بود بریاست ایل انتخاب شد در ایام ریاست او قصه
جنگ روس و ایران روی داد و هزار سوار بختیاری بریاست حسن خان برادر
الیاس خان در اردوی نایب السلطنه عباس میرزا بود

در یکی از جنگهای عباس میرزا با روسها قشون روس یکی از تپه ها را سنگر بسته بودند
عباس میرزا بختیاریها را پیش طلبید و گفت اینک سخت بشتابید و تپه را از روسها
بگیرید گفتند سواره ممکن نیست باین تپه رفتن اگر هم بخواهیم پیاده برویم باید اسبهای
خود را بدست رفقای خود بسپاریم عده ما نقصان می پذیرد شاهزاده چریک عراقی را
بفرمود اسبهای آنها را نگاهداشته بختیاریان پیاده اطراف تپه را فرو گرفتند و
رزمی سخت داده روسها را پس نشانیدند و به تپه صعود کرده تپه را متصرف شدند
پس از آنکه از کار آنجا فراغت یافتند فرود تپه را نگریستند از چریک عراقی خبری
بود و نه از اسبها معلوم شد قشون نایب السلطنه فرار کرده در اینوقت از طرف اردوی روسها
یکنفر برسالت نزد حسن خان آمده که بی جهة خود را آزار ندهید نایب السلطنه و قشونش
هزیمت شدند اگر خواهید بسلامت بمانید تسلیم شوید بختیاریان که کار را دیگرگون دیدند
دست از جنگ کشیده تسلیم شدند روسها آنها را باسیری بردند پس از صلح میان دولت
ایران و روس بختیاریان نجات یافته باوطان خود مراجعت نمودند

بعد از فوت الیاس خان مابین اولاد فرج الله خان و اولاد حبیب الله خان که جعفر
قلیخان جد من و کلبعلی خان برادرش باشد با اولاد فرج الله خان چندین جنگ شد در یکی

ازین جنگها که تمام هفت لنگ و چهار لنگ با اولاد فرج الله خان همراهی کردند و با جدّ من در شیمبار که در وسط جنگل و جبال بختیاری واقع است رزمی سخت نموده جدّ من مقتول شد

بعد از یکسال دیگر تمام ایل هفت لنگ و چهار لنگ حتی بختیاری بر دور و مکمک فرزندان فرج الله خان اجتماع کرده بقلع و قمع خانواده ما کمر بستند در آن وقت مرحوم پدرم پانزده سال داشت ریاست خانواده با کلبعلی خان عموی مرحوم ایلخانی بود با جمعیت خود که بیشتر از صد نفر نبود در قلعه چقاخور متحصن شده تا هشت روز این عده قلیل با هزار جمعیت طرف هر روزه صبح و عصر روزی دو کرت جنگ نموده روز هشتم این صد نفر سوار جنگی مردانه نمودند و داد شجاعت دادند تمام قشون طرف را هزیمت نموده چند نفر از رؤسای آنها را با عده کثیری بقتل آوردند از معاریفی که در اینجنگ کشته شد حسینخان پسر فرج الله خان و چند نفر از کسان او بود و نیز جعفر قلیخان پسر اسد خان که در این جنگ بکمک اولاد فرج الله خان آمده بود و چند نفر از بستگانش بهلاکت رسیدند

بعد از این جنگ ریاست ایل هفت لنگ مخصوص کلبعلیخان و اولاد جعفر قلیخان شد مرحوم ایلخانی پدرم از سوء سلوک ابدال خان پسر کلبعلیخان بستوه آمده کار میانه او و عمویش بخصومت کشید و چندین جنگ ما بین ایشان شد

در اینجنگها آقا علی داد که اشجع سواران بختیاری بود و سمت مصاهرت کلبعلیخان را

داشت و داد



داشت داد شجاعت و مردانگی را داده چنانکه در تمام اینجنگها غلبه با کلبعلی خان شد
مگر در جنگ اخیر که مشهور بجنگ (بازفت) است و آقا علی داد مجروح بود و در جنگ
حضور نداشت غلبه با مرحوم ایلخانی شده ابدال خان پسر کلبعلیخان شکست خورد
مدتی نگذشت که ابدال خان بدرود زندگی گفت گویند بواسطه جراحتی بود که در جنگ
باو رسیده بود کلبعلیخان پدرش بجهت محبت وافری که با بدال خان داشت مدقوق
گردیده بعد از چهل روز وفات کرد

در اینوقت ریاست ایل هفت لنگ خاصه مرحوم پدرم حسین قلیخان ایلخانی گردید و آن
مرحوم راسه برادر بود حاجی امام قلیخان ایلخانی رضا قلی خان ایلبیگی مصطفی قلیخان
(فامیل) کنونی ما عبارت از اولاد این چهار برادر است مرحوم ایلخانی با کمال مهربانی
و ملاطفت با برادرهای خود رفتار میکرد و هرچه داشت از برای آنها میخواست چنانکه
بعد از فوت مصطفی قلیخان برادرش که در جوانی فوت شد دو پسر او را مثل پسرهای
خود نگاهداری نمود با اینکه در آنوقت دارای مکنت و مال نبود پس از آنکه صاحب
ثروت و مکنت شد املاک خود را بچهار قسمت متساوی تقسیم نمود میان سه برادر
حی و ورثه اولاد مصطفی قلیخان متوفی

تدریجا مرحوم ایلخانی ایل چهار لنگ را نیز مثل ایل هفت لنگ مطیع و منقاد خود
ساخت و با اکثر خوانین این طایفه خویشی و مواصلت نمود چنانکه امروزه ایل
هفت لنگ و چهار لنگ متحد و یکی هستند

املاک چهار محال اصفهان از مرحوم ایلخانی و سایر خوانین بختیاری خریداری کرده‌اند
فصول زمستان از مرحوم ایلخانی در عربستان باتفاق حکومت مشغول تنظیم آن صفحات
بود و در تابستان در صفحات چقاخور و چهار محال بنظم ییلاق میپرداخت تا اینکه
ظل السلطان در آن صفحات حکومت یافته تسلط پیدا کرد و کمال محبت و یگانگی را نسبت
بمرحوم ایلخانی منظور میداشت اما مرحوم ایلخانی شاهزاده را همواره از ظلم و تعدی
منع میکرد و گاهی هم در اینباب مبالغه و تاکید میکرد این مبالغه بر مزاج شاهزاده که عادی
بشنیدن تملق و چاپلوسی بود خوش نمیآمد

در اینوقت که حکومت اصفهان با ظل السلطان بود فرهاد میرزای معتمد الدوله پسر نایب
السلطنه عباس میرزا حاکم فارس شد ظل السلطان و معتمد الدوله کمال عداوت را با هم
داشتند معتمد الدوله بواسطه مهربانی ظل السلطان نسبت با ایلخانی علناً بنای خصومت را
با ایلخانی گذاشت

ایلیات کوه گیلویه را بهانه کرده با دربار دولت اسباب چینی برای ایلخانی مینمود
بعضی مکتوبات شاهزاده که بدربار مینوشت و بدست آمد نوشته بود که استعداد و قوه
ایلخانی باندازه‌ئیست که دولت قاجاریه را مقابلت با او ممکن نیست رفته رفته خاطر
شاه را متزلزل ساخت

حاجی میرزا حسین خان سپهسالار که کمال محبت را بمرحوم ایلخانی در هر موقع منظور می
داشت مطالب را بمرحوم ایلخانی نوشت و رای داد چاره اینست که یک سفری



ایلخانی

ایلخانی بدار الخلافه بیاید تا رفع شبهات بشود

ایلخانی هم بدستور العمل سپه سالار بطهران آمد بحضور شاه رفته کمال مرحمت را شاه در باره ایلخانی مرعی داشت

حکومت فارس را در نیوقت ضمیمه حکومت اصفهان نموده بظل السلطان دادند

مرحوم اسفندیار خان و من بجهت اینکه صد نفر از سوارهای ما در جزو کشیک خانه بودند و با صد و رسوار میشدند اغلب در طهران بودیم

ظل السلطان این صد نفر سوار را نیز مامور خدمت اصفهان گرد

رسم مرحوم ایلخانی این بود که هر ساله ابتدای تابستان که وقت مراجعت آنمرحوم از عربستان بود باصفهان آمده با ظل السلطان ملاقات کرده یکماه توقف مینمود آنگاه به چقاخور به ییلاق میرفت از قشلاقات در چند نقطه عمارات ساخته بودند و در چقاخور که منزل ییلاقی است نیز عمارت مخصوص داشت ولی چهار ماه توقف را در زیر چادر در زندگی مینمودند چقاخور چمنی است مسطح پنج فرسنگ دوره او است از هر طرف محاط بجبال است بزرگترین جبال در جنوب چقاخور کوهی است معروف به (کلار) تمام سال از برف خالی نیست در وسط چقاخور تپه ایست از سنگ و در جلو آن تپه دریاچه ایست موازی ثلث تمام آن چمن منظر باشکوه قشنگی از برای آن عمارت دارد

اما عمارات حالیه خوانین بختیاری بسیار است املاکی که مابین خود تقسیم کرده اند هر کس در ملک خود عمارتی ساخته تمام این عمارات متصل بهم است فی الجمله فاصله دارد این

املاک واقعه در چهار محال و نزدیک جبال بختیاری است

در سنه هزار و دویست و نود و نهم هجری که ظل السلطان بطهران آمده منهم با او بودم در نزد ناصرالدین شاه اسباب قتل ایلخانی را فراهم کرد نوشتهٔ هم در اینباب محرمانه بخط ناصرالدین شاه دریافت نمود

در مراجعت ظل السلطان باصفهان مرحوم ایلخانی و اسفندیار خان از عربستان بدیدن او آمدند منهم که با خود شاهزاده همراه بودم در شب بیست و هفتم رجب ۱۲۹۹ ایلخانی و اسفندیار خان و من بدعوت ظل السلطان در میدان شاه برای دیدن مشق سرباز حضور بهم رسانیدیم

پس از اتمام مشق با ظل السلطان مراجعت بعمارت دولتی نمودیم نزدیک غروب ظل السلطان بمرحوم ایلخانی گفت که شما با مشیرالملک باطاق بروید و در باب عربستان مذاکرات بنمائید پس از آن باسفندیار خان و من گفت که شما هم بمنزل بنان الملک بروید که بشما کار لازم دارم ما با بنان الملک مشغول صحبت شدیم که زنجیر بسیار بزرگی آورده ما را بزنجیر نمودند و فوراً سرباز تمام باغ را احاطه کرد در اینوقت بنان الملک برخاسته بیرون رفت ما دانستیم که ایلخانی را نیز گرفتار نمودند پس از آن پاهای ما را خیلی نموده و بازوان ما را نیز بستند

در همان شب مرحوم ایلخانی را بقتل آوردند صبح آنشب در شهر شهرت انداختند که ایلخانی سکته کرده آنگاه نعش آنمرحوم را با کمال احترام بلند کرده و در تخت فولاد در تکیه میر بخاک سپردند



پس از آن

پس از آن ما را با انبار محبوسین که جای بسیار سختی بود نقل دادند

ظل السلطان در این وقت محمد حسینخان سپهدار پسر حاجی ایلخانی را که در اصفهان جای داشت نزد حاجی امام قلیخان ایلخانی عمو و سایر خوانین فرستاد که آنها را اطمینان داده بمراحم دولت امیدوار سازد محمد حسینخان کمال سعی را در اطمینان خوانین نموده ایشان هم اظهار انقیاد و اطاعت مرعی داشتند

نمیتوانم انکار کنم که این اتفاق خار بزرگی بود که تا ابد میان بختیاری بجای ماند زیرا که اگر نمیتوانستند با شاه بجنگند اقلاً ظل السلطان را میتوانستند از حکومت اصفهان معزول سازند

بعد از یکسال که من و اسفندیار خان در حبس ظل السلطان بودیم بواسطه سعی و اقدام دوستان ما در طهران اجازه مرخصی ما را گرفتند شاهزاده مرا مرخص کرد اسفندیار خان را وعده داد که در سه ماه دیگر مرخص نماید پس از آن خلاف وعده خود کرده معاذیر در مرخصی اسفندیار آورد و شش سال دیگر او را در حبس باقی گذاشت

در زمانیکه ادارات را از ظل السلطان گرفتند امین السلطان اتابک اعظم حکم مرخصی اسفندیار خان را صادر کرده ما را بطهران احضار نمود و در طهران ریاست ایل با اسفندیار خان داده شد و ریاست سواره و غلامان رکابی را بمن دادند

قریب هفت سال اسفندیار خان گاهی تنها و گاهی بشراکت عموها ریاست ایل را نمود و منهم در اینمدت در طهران بودم

در مدت توقف من در طهران تمام خیال و خواهشم در اجرای مقاصد خود بود یعنی در
ایران هم اجرای قانون بشود و باعث سعی من در اینباب بجهة این بود که چون مرحوم
ایلخانی را کشتند و ظلمهای بیشمار نسبت بمن و اسفندیار خان نمودند فجایع استبداد را
دیدم چنانکه کمتر کسی دچار این بدبختیها شده بود از آن پس مصمم شدم که مردم را بحکومت
قانونی دعوت نمایم و در اینمدت که در طهران بودم با جماعتی هم عهد شدم که دست
استبداد را کوتاه داریم چیزی نگذشت که دوباره حکومت بختیاری را بظل السلطان
دادند او هم بنای خصومت را گذاشت و در هیچ موقع از سختی و اذیت ما کوتاهی نکرد

در اینموقع مرحوم ایلخانی عموهم با ما عداوت میورزید ریاست ایل را دولت باو داد حاجی
پس از آنکه حکومت بختیاری بظل السلطان داده شد من در طهران بودم اسفندیار خانهم
بطهران آمد صمصام السلطنه و سایر اخوان بجهت تعدی فوق العاده شاهزاده با هزار
خانوار که از کسان و بستگان ما بود و هفتصد هشتصد سوار بطرف لرستان کوچ داد
و از راه لرستان به بختیاری بروجرد آمده تابستانها در بختیاری بروجرد و زمستانها
در لرستان و عربستان زندگی نمود و سفرشان دو سال طول کشید

از آن پس من از طهران بطرف بختیاری سفر کرده میان حاجی ایلخانی و عموها و سایر
اخوان اصلاح نمودم تاکنون این اصلاح میان ایشان برقرار است و بهیچ وجه کدورت
و نقاری در میانه نیست

پس از دو سال توقف در بختیاری و اصلاح کامل در مابین خانواده بطهران مراجعت
نمودم



نموده‌ام و با جدّ و جهد تمام مشغول ترتیب دادن انجمنهای مخفی و پیدا کردن همدست
بودم برای بدست آوردن قانون

در سال هزار و سیصد و سیزده ناصرالدین شاه بدست میرزا رضای کرمانی مقتول شد
وآنچه خود در آنمواقع حضور داشته و اطلاع دارم مختصراً در این کتاب ذکر مینمایم

در آنوقت در حضرت عبدالعظیم حضور نداشتم و در شهر بودم بعد از این واقعه امین السلطان
صدر اعظم مرا با سوار احضار کرد و بیرون دروازه بموکب شاهی دچار شدم که عازم شهر
بود امین السلطان در صندلی پیش نشسته بود و امین خاقان برای مواظبت شاه
در پهلوی شاه جای داشت داخل عمارت سلطنتی شدیم و درب عمارت تخت مرمر شیشه‌های
کالسکه را باز کرده کالسکه را با دست بعمارت صندوقخانه حمل دادند و اطرافی را
بیرون کرده شاه را از کالسکه بیرون آورده در صندلی در از جای دادند عملجات خلوت
آن صندلی را بدوش گرفته بعمارت گلستان بردند و در اطاق عاج در تختخوابی جای دادند
کامران میرزای نایب السلطنه هم در نیوقت وارد شد حکیم طولزان و چند نفر طبیب
دیگر را که خواسته بودند وارد شدند حکیم طولزان بعد از تفحص اطلاع داد که گلوله بقلب
خورده و بعد از هشت ثانیه وفات کرده امین السلطان از واقعه با خبر بود محض عدم

تفصیل تیر خوردن شاه از اینقرار است

شاه از برای قرن سال پنجاهم سلطنت خود ترتیب جشنی داده بود و سه روز با بتدای
جشن مانده برای شکرانه این جشن خواست بزیارت حضرت عبدالعظیم مشرف شود از

قضا

قضا روز جمعه و فصل بهار و موقع ازدحام زائرین بحضرت عبدالعظیم بود بنا برهم در
حضرت عبدالعظیم تهیه دیدند امین السلطان برای ورود شاه خواست حرم را قرق
نماید شاه قبول نکرد و بعد از زیارت حضرت عبدالعظیم بطرف امام زاده حمزه روانه شد
درینوقت میرزا رضای کرمانی که منتظر وقت بود در محاذی دری که با امام زاده
حمزه میرود نشسته و خود را بضریح چسپانیده بود شاه قریب بدو ذرع که بمیرزا رضا
مانده بود توقف کرد که ناگاه طپانچه میرزا رضا خالی شد شاه بعجله تمام رو با مامزاده
حمزه روانه شد در حالتیکه دو نفر از اهل خلوت از دو طرف زیر بغل اورا داشتند
بدرب مقبره فروغ السلطنه که رسید در بسته بود خواستند در را باز نمایند قدری
طول کشید شاه بزانو درآمد درینوقت در باز شده شاه را داخل اطاق فروغ السلطنه
نمودند چون شاه در حیات خود این زن را خیلی دوست میداشت نفس آخر را هم در
آنجا بپایان آورد و بعد یکسال نعش او را از طهران بآنجا آورده بخاک سپردند
دکتری که در آنوقت حضور داشت فوت شاه را بامین السلطان اعلام کرد چند نفر
از دوستان امین السلطان باو گفتند مصلحت نیست که از اینجا بشهر بروی چنانکه حاجی
میرزا آقاسی هم بعد از فوت محمدشاه بحضرت عبدالعظیم پناهنده شد امین السلطان
اعتنائی باین سخنان ننمود و نهایت کاردانی و تدبیر را بکار برد و اطلاع داد که
تیر بشاه صدمه وارد نیاورده و بپای او خورده و جزئی جراحتی رسانیده محل دقت
و نظر نیست و حکم داد صحن را خلوت کرده شاه را بکالسکه جای دادند و موافق معمول



بطرف دار الخلافه حرکت کردند و روود او را بطهران سابق ذکر کردیم

در همان شب شاه را در نارنجستان غسل و کفن کرده نماز خواندند پس از آن جسد او را در عمارت برلیان جای دادند و در باب امانت گذاشتن جسد شاه مشورت شد و قرار شد که در تکیه دولت بامانت گذارند روز چهاردهم فردای آنروز با جلال و شکوه تمام نعش او را از اطاق برلیان حمل به تکیه دولت نموده امانت نهادند

میرزا رضای قاتل را هم در آنروز گرفتار ساخته با موکب شاهی حمل بطهران کرده در عمارت آبدارخانه محبوس داشتند

من از آنروز غلامان و سواران بختیاری را در داخل عمارت گلستان گذاشته مأمور بحفظ و حراست عمارت دولتی شدم و خود منهم شب و روز در خدمت امین السلطان بودم در مدت چهل روز که ورود مظفرالدین شاه طول کشید امین السلطان از عمارت گلستان بیرون نرفت و روز و شب مشغول ترتیب و تنظیم امور مملکتی بود والحق در اینمدت کمال کفایت را در نظم و امنیت مملکت بخرج داد که سزاوار همه نوع تمجید و تحسین است

در اکثری از استنطاقهای میرزا رضا که محرمانه میشد حضور داشتم انچه بر من معلوم شد قصدش خدمت بملت بود چنانکه در یکی از استنطاقات از او سؤال شد که ناصرالدین شاه را کشتی چه شاه بهتری از او پیدا کردی تفاوتی هم در وضع نخواهد شد

جواب داد (اینمسئله را خوب میدانستم نهایت این بود که صدای طپانچه من ظالمهای مغرور را از خواب غفلت بیدار کرد) و نیز در استنطاق دیگر گفت

ایرانیان را تنبه ساختم که بیشتر از این زیر بار ظلم نروند

بعد از تحقیق معلوم شد که میرزا رضا از سرسپردگان آقا سید جمال الدین افغان است اما درست ظاهر نشد که در اینباب آقا سید جمال باو دستور العمل داده یا نداده بود از استنطاقها چیزی معلوم نشد در مدت سلطنت مظفر الدین شاه من سالی یکدفعه بطهران آمده سه ماه توقف کرده مراجعت به بختیاری مینمودم در سنه هزار و سیصد حاجی ایلخانی مرحوم و ریاست ایل با سفندیار خان داده شد

در سال هزار و سیصد و هیجده از راه هندوستان بمسافرت فرنگستان رفتم در کراچی از کشتی پیاده شده بعد از سیاحت چندین بلاد و ممالک هندوستان خصوصاً شهر اگره و دهلی که مخصوص از برای سیاحت و تماشای مقبره تاج محل و عمارات سلاطین بابریه است بطرف شهر بمبئی حرکت کردم بعد از سیاحت بمبئی عزیمت مصر نمودم چون فصل زمستان بود مدتی در آنجا توقف کرده بسمت فرنگستان رفتم و در مارسل پیاده شده از آنجا بپاریس عزیمت نمودم

بعد از مدتی توقف و سیاحت پای تختهای اروپا از راه روسیه بطرف طهران حرکت کردم تمام مدت این مسافرت دو سال و کسری بود و در تشییع جنازه ملکه در لندن حاضر بودم بعد از مسافرتم بایران بکلی توقف طهران را خوش نداشتم زیرا که شخص یا باید در ممالک متمدنه مثل فرنگستان زندگی کند یا اینکه در مساکن و محلهای طبیعی مثل جبال بختیاری تعیش نماید در سال هزار و سیصد و بیست و   اسفندیار خان سردار اسعد برادر ارشدم بدرود



بدرود زندگی گفت

بعد از فوت اسفندیارخان برحسب قانون فامیلی ما که ریاست بارشدیت سن است ریاست بختیاری بعهده محمد حسین خان سپهدار پسر حاجی امام قلیخان ایلخانی که با من عموزاده است موکول شد بعد از دو سال ریاست محمد حسین خان سپهدار برحمت ایزدی پیوست بعد از رحلت او ریاست بنجف قلیخان صمصام السلطنه اخوی من تفویض گردید

درسال هزار وسیصد وچهارده امتیاز راه کاروان رو از اصفهان تا بندر ناصری را من از دولت امتیاز گرفتم آنگاه با کمپانی لینچ میان خود قراری گذاشتیم که مهندس از لندن آمده طرق را مسطح نماید پس از آن پلهای معلق آهنین هم از لندن آورده بر روی رود کارون پل بستند

درسال هزار وسیصد وبیست وچهار دیگر باره بفرنگستان برای علاج ضعف چشم رفتم در انگلستان مسافرت من سه سال طول کشید در وقت حرکتم از ایران تازه تأسیس مجلس ملی در طهران شده بود در فرنگستان بودم که خبر توپ بستن مجلس ملی رسید بسی این خبر اسباب اندوه من شد زیرا که بی اندازه از جان ودل در خدمت بمشروطیت ساعی بودم و زحمت بسیار در اینراه کشیده بودم و گمان من این بود که حیات ایران فقط منحصر بمشروطیت است

در پاریس بخیال افتادم که اقدامی دیگر باره در تشکیل مجلس بنمایم وسعیها در اینباب نمودم

واخباریکه از ولایت میرسید که بختیاریان هواخواه محمد علی میرزا میباشند و عده از ایشان در تبریز با ملتیان مشغول جنگ هستند بر حزن من میافزود و هر روزه بواسطه مراسلات برادران و عموزادگان خود را تحریص و ترغیب بخدمت ملت و مشروطیت مینمودم که خود داری نداشته باشند

وشخص مخصوصی از پاریس نزد جناب حاجی آقا نورالله باصفهان فرستادم و او را وادار بهمراهی با ملت نمودم

پس از آنکه رسول من بچهارمحال آمد ما بین جعفرقلیخان پسرم و صمصام السلطنه را که از این پیش کدورت بود اصلاح نموده التیام داد و ایشانرا وادار کرده که باصفهان تازند وشهر را متصرف شوند جعفرقلیخان سردار بهادر درینوقت بگرمسیر رفته که اگر از عموزادگان مخالفتی نسبت بصمصام السلطنه بشود دوستانه ممانعت نماید برادرم یوسف خان امیر مجاهد را که در فرنگ نزد من بود برای دستورالعمل بچاپاری باصفهان نزد صمصام السلطنه فرستادم صمصام السلطنه با عده سواری از بختیاریان و جمعی از خوانین از جمله ضرغام السلطنه منتظم الدوله عزیزخان منتظم الملک وغیره باصفهان حمله برده پس از مختصر جنگی شهر را متصرف و علم مشروطیت را برافراشتند حکومت بقونسولخانه متحصن گردید

۲ اقبال الدوله [illegible]

درینوقت لطفعلیخان امیر مفخم عموزاده حاجی خسروخان سردار ظفر اخوی در طهران بودند و نصیرخان سردار جنگ بمعیت اردوی دولتی در تبریز امیر مفخم و سردار ظفر از طهران مامور شدند که با اردوی دولتی باصفهان بجنگ صمصام السلطنه بروند



پادو حرف

درینوقت من برای رفع نزاع داخلی میان خانواده با کمال سرعت از پاریس قصد ایران نمودم بجهت اینکه مشروطه خواهی من برملا شده بود از راه روسیه ممکن نبود از طهران بگذرم ناچار از راه هندوستان بعربستان ورود نمودم و در عربستان با کمال جد و جهد مردم را تشویق بمشروطیت نمودم و از آنجا از راه بختیاری عازم اصفهان شدم و هر قدر توانستم تعجیل بحرکت ایل و سوار بطرف اصفهان نمودم و در گرمسیر بختیاری جعفرقلیخان سردار بهادر را برای جمع آوری سوار بجای گذاشتم و خود بچهارمحال آمده چندروزی که توقف داشتم بقدر امکان سوار و پیاده نزد صمصام السلطنه فرستادم و خود انتظار سردار بهادر را میکشیدم بعد از پانزده روز با سوار و پیاده بسیار بجونقان که عمارت مسکونی ییلاق من در آنجاست وارد شد

من بلا تامل بطرف اصفهان حرکت کردم سه شب در اصفهان ماندم و برای طهران اردو بیرون زدم درینوقت اردوی سپهدار فتح قزوین را نموده بودند و پس از دو روز خبر دادن مشروطیت استماع شد و هر روزه اخبارات بتوسط تلگرافات بمن میرسید و در تلگرافخانه با تبریز و قزوین سؤال و جواب حضوری داشتیم نتیجه آراء آن شد که من در اصفهان نزد صمصام السلطنه با معدودی بمانم و سایر قشون مرخص باشند تا نتیجه معلوم شود

درینوقت اردوی دولتی بریاست سردار معتضد و امیر مفخم که در خالدآباد بودند بطرف کاشان مراجعت نمودند و در کاشان متوقف شدند

بیانات...

یکماه توقف من در اصفهان طول کشید و آنچه تلگرافات و مکتوبات از طهران میرسید
دلالت میکرد که محمد علی میرزا بوعده خود وفا نخواهد نمود
باز مصمم شدیم که بطرف طهران حرکت کرده جداً تاسیس مجلس را درخواست نمائیم و هرگاه
کار بمجادله و مقاتله کشد برای خدمت بملت جانفشانی نمائیم بعجله سوار خواستم و یک اندازه
سواری که حاضر شد دیگر توقف ننمودم و باصمصام السلطنه قرار دادم که هرچه سوار از
ایل برسد دسته دسته یک اردو تشکیل داده بامداد من روانه نماید
خودم هزار سوار انتخاب کرده در غره جمادی الاولی ۱۳۲۷ بطهران عزیمت نموده
خوانین خانواده خودم که در اینسفر با من همراه بودند از قرار ذیل است
یوسفخان امیر مجاهد برادرم مرتضی قلیخان پسر صمصام السلطنه عزیز اله خان پسر
مرحوم رضا قلیخان ایل بیکی محمد جواد خان منتظم الدوله پسر مرحوم سردار اسعد محمد تقی
خان ضیاء السلطان پسر خودم از تمام روسا و خوانین بختیاری عده با من همراه بودند
از آنجا که بهیچوجه خیال جدال با شاه نداشتم از راه کاشان که اردوی
دولتی در آنجا بود نرفتم و از راه جوشقان عازم شدم و یکعراده توپ ته پر نیز همراه بود
از جوشقان منتظم الدوله و ضیاء السلطان را با دویست سوار روانه قم نمودم که قبل از ورود
اردوی دولتی شهر را تصرف نمایند و خود بدون درنگ راه پیموده وارد قم شدم
درینوقت جنرال قونسول انگلیسی موسوم به (مستر گربهیم) و جنرال قونسول روس موسوم به
( ) از اصفهان وارد قم شدند و ماموریت ایشان از طرف سفارتهای خود



مانعت من از رفتن بطهران بود و در چند مجلس مذاکرات شد دلایل شافی و کافی در رد آنها اقامه نمودم بالاخره ایشان بدون مقصود عازم اصفهان شدند و من عازم طهران در این چند روزه توقف قم با سعد الدوله رئیس الوزراء چند دفعه مخابرات تلگرافی حضوری شد ولی بی نتیجه ماند امیر مفخم با چند سوار بختیاری در نیوقت در خدمت شاه بود و سردار جنگ با یکصد و پنجاه سوار در کاشان و بطرف طهران عزیمت نمودند

امیر مفخم با قزاق و سوار و توپ از طهران بطرف حسن آباد برای جلوگیری من حرکت کرد پس از آنکه من بعلی آباد رسیدم و شنیدم که امیر مفخم بحسن آباد آمده محض اینکه نمیخواستم با بختیاری جنگ واقع شود حسن آباد را ترک کرده برباط کریم رفتم

بجهت اینکه سپهدار هم از قزوین بکرج آمده بود این محل برای اردوی من خیلی بهتر بود و در رباط کریم امیر مفخم را ملاقات کرده او را از مخالفت منع کردم چونکه با محمد علی میرزا قول داده بود و قسم خورده بود نتوانست نصیحت مرا اطاعت کند

چرچیل صاحب نماینده انگلیس   نماینده روس در رباط کریم بملاقات من آمده بعضی سؤالات کرده جواب شنیدند در وقت خداحافظی وعده دیدار ثانوی را بطهران با ایشان دادم در رباط کریم نیز تلگرافات بطهران کرده درخواست شرایطی که سابقاً درباب مشروطه نموده بودیم کردیم اما جواب مساعدی نرسید بعد از پنج شب توقف در رباط کریم با سپهدار قرار دادیم که بطرف دهات اطراف یافت آباد حرکت نمائیم و در آنجا با دولت مشغول مذاکرات درباب مشروطه بشویم

در حوالی قاسم آباد و قلعه شاه شنیدم که یافت آباد را اردوی دولتی فرو گرفته

خیال کردم که اگر بیافت آباد بروم ناچار باید با اردوی دولتی بجنگم و آنها را خارج

کرده جای آنها را بگیرم

ازانجا که تمام خیال من این بود که همه بدانند من ابتدا بجنگ نکرده ام بلکه صبر نمایم

آنها شروع بجنگ کرده باشند لهذا در قاسم آباد اطراق کردم فردای از وزار چی

سپهدار بقراتپه آمده من نیز بملاقات ایشان رفتم قرار دادیم که خود سپهدار بقاسم

آباد بیاید و اردوی او بده مویز و باداملک بروند و طرف عصر منهم با سپهدار باردو

ملحق شویم درین وقت شاه آباد و حسن آباد و قلعه شاه و تپه سیف و یافت آباد در تصرف

دولتیان بود یکساعت از روز بیستم جمادی الاخری گذشته از شلیک تفنگ از خواب

بیدار شدم سوار را گفتم در بیرون ده حاضر باشند و منهم بانها ملحق شدم و دانستم که اینجنگ

مقدمه اردوی سپهدار با امیر مفخم است فوراً بشیری از سوار برای جنگ مأمور

کردم و باقی را در نگاهداری اطراف ده حکم دادم زیرا که اردوی دولت تبار بود

و محتمل بود که از طرف دیگر باردوی ما حمله بیاورند

تفصیل اینجنگ این بود اردوی امیر مفخم که دو فرسخ با اردوی ما فاصله داشت

آنشب را شبگیر کرده در طلوع صبح بطرف قاسم آباد حرکت نمودند که یکی از قلاع

دهاتی حوالی قاسم آباد را لشکرگاه سازند

دسته موسیو یپرم خان که مقدمه اردوی سپهدار بود بخیال رفتن بباداملک بودند



بلدی ایشان را از راه حوالی قاسم آباد آورده این بود که با سواران امیر مفخم بجنگ مشغول شدند

شعار اردوی مجاهدین که بستن پارچه قرمز بباز و بود مجال بستن نکردیم زیرا

که آنروز گمان جنگ نمی نمودیم از اینجهت یکدسته از سواران ما را دسته موسیو یپرم و دسته

مخالف دانسته و در نزدیکی شلیک نمودند از طرفین چند نفر مقتول شد

از طرف دیگر سواران من با سواران امیر مفخم بجدال پرداختند و اینجنگ تا غروب

آفتاب درمیان بود کسانیکه از اردوی ملی در آنروز کشته شدند از قرار ذیل است

عزیزالله خان پسر رضاقلیخان ایل بیگ عمو   اسدخان نواده اسدخان مشهور داماد

صمصام السلطنه   نصرالله خان دائی زاده و چهار نفر دیگر از رؤسا و اقوام بودند سر

جمع در آنروز یازده نفر بقتل رسید و بیست نفر مجروح شد

شب آنروز را این دو لشکر در برابر هم بصبح آوردند

فردای آنروز نیز جنگی از دور شد اما سخت نبود در یکفرسخی صدای توپی از اردوی

سپهدار شنیده شد که در باداماک مشغول جنگ میباشند طرف عصر من خود را بکمک

اردوی جناب سپهدار رسانیدم و تا غروب آفتاب با دولتیان اشتغال بجنگ داشتیم

عده اردوی دولتی بالغ بچهار هزار نفر بود   شاه آباد یافت آباد تپه سیف دیه شاه

احمد آباد در لشکرگاه خود ساخته بودند

روز دیگر جنگ در کار بود اما شدت نداشت باندا ختن توپ وقت گذرانیدیم در آنروز

مصمم شدیم که شب را حمله بشهر بریم

لاجرم دو ساعت بصبح مانده حرکت کردیم ازانجاکه اطلاع داشتیم که تمام دروازهای
طهران را مستحفظ گذاشته اند خصوصاً دروازه های طرف قزوین را لهذا راه را کج کردیم
وازدروازه بهجت آباد بدون مانع وارد طهران شدیم بتاریخ ۲۴ جمادی الاخری ۱۳۲۷
درورود شهر جنگ سختی نشد مگر چند قزاقخانه عرض راه که سربازان بما شلیک کردند
و دو سه اسب و آدم تیر خورد بعد از شلیک سربازان فوراً تمکین نمودند خلاصه یکسر بمجلس فرار
رفتیم جماعتی که در بهارستان از طرف دولت بود فرار کردند گلدسته های مسجد راکه
سنگر دولتی بود پس از جزئی زد و خورد راه فرار پیش داشتند و ما مسجد سپهسالار و
بهارستان را بتصرف درآوردیم درینوقت مردم شهر مطلع شده جمعی از مجاهدین شهری بمجلس
بهارستان آمدند ماهم جمعی از بختیاریها را برای حفظ شهر فرستادیم درحقیقت تمام
شهر بتصرف درآمد درهمانروز موسیو پیرم با دسته برای یورش بقزاقخانه حمله برد
درانروز چرچیل صاحب از طرف سفارت انگلیس و بارونفکی از طرف سفارت روس نزد
ما آمده تحقیقات کردند و جواب شنیده رفتند شب را خبر دادند که شاه خیال دارد شهر را
توپ به بندد سفارتخانه ها مانع شدند و قرار شد فردا دوباره دو نماینده مزبور پیش ما
بیایند درانشب جنگی واقع نشد روز دیگر سه ساعت قبل از ظهر یکدفعه از سه طرف مجلس
و مسجد را توپ بستند از عباس آباد و قزاقخانه و دروازه دوشان تپه نمایندگان سفارت
خانه هم بجهت بمباردمان نتوانستند بیایند و آنروز تا مغرب تیراندازی بود (باکثری
از خانهای شهر گلوله توپ میریخت شب را یکنفر از اجزای سفارت روس پیغام



بتیم ثری

تسلیم شدن لیاخوف پلکنیک را آورد و شرایطی در اینباب مذاکره نمود و در آن دو روز
موسیو یپرم با مجاهدین شخصی او با کمال جدیت مشغول شلیک قزاقخانه و توپخانه بودند و بختیاری
فردای آنروز از تسلیم شدن قزاقخانه مذاکره نمود و جنگ بشدت اشتغال داشت
معز السلطان با اغلبی از مجاهدین و توپخانه و قورخانه بعد از ورود ما بطهران وارد نشدند و
در این روز هم خبری از آنها نشد بعد معلوم شد که از باداماک بعلی شهباز مراجعت نموده اند
با اینکه هنگام حرکت ما بطهران آنها نیز با ما در شرف حرکت بودند در این شب دو ساعت
از شب رفته ورود نمودند نیز در این شب قرار داد تسلیم پلکنیک و قزاقخانه داده شد
در آنشب نیز جنگ بسختی بود در اینمدت جماعتی از قشون دولتی مقتول شد و در معابر ریخته بسیار
بود اما از قشون ملی عده مختصری تلف شد صبح روز و با تلفون خبر رسید که محمد علی میرزا
بسفارت روس رفته متحصن گردید بعد از ساعتی نمایندگان انگلیس و روس چرچیل و بارون نفسکی
نزد ما آمدند و اظهار داشتند که محمد علی میرزا بسفارت روس رفته خود را در پناه سفارت
روس و انگلیس قرار داده در جمعه بیست و هشتم جمادی الاخری در سفارت روس بیرق
روس و انگلیس برای حفاظت او برپا داشتند و قزاق روسی و سوار هندی برای خدمت
او مأمور بودند

بجهت اینکه هر سلطانی که پناهنده شود دلیل بر استعفای اوست ما فوراً حرکت او را
غنیمت شمرده در کمیسیون عالی مشغول مذاکره انتخاب سلطان جدید شدیم در اینوقت
کمیسیونی از علماء و شاهزادگان و اعیان و تجار منعقد شد و باکثریت آراء سلطان احمد

میرزا ولیعهد

میرزای ولیعهد سلطنت و عضدالملک به نیابت سلطنت منتخب شدند

همین کمیسیون عالی سپهدار را بوزارت جنگ و مرا بوزارت داخله انتخاب نمودند

هرچند من در قبول کردن این شغل تحاشی نمودم آنها قبول نکردند

محمد علی میرزا تا بیست و یم ماه شعبان ۱۳۲۷ در سفارت بود و دولت با او مشغول استرداد

جواهرات و اثاثه سلطنتی بعد پس از مذاکرات سالی یکصد هزار تومان مواجب در حق او برقرار گردید

از اول ورود ما بطهران خبر اغتشاش اردبیل را می شنیدیم که خوانین

اردبیل با خوانین قرجه داغ و مغان متحد شده در خیال آشوب ایالت آذربایجان

ستارخان را با جمعی سوار برای دفع فتنه خوانین شاهسون باردبیل فرستاد ولی

آنها بعد از غارت کردن تمام دهات مشکین و خلخال از برای شهر اردبیل حرکت

نمودند ستارخان تاب مقاومت نیاورده فرار کرد اسکندرخان رفیع السلطان حکمران

اردبیل بقونسولخانه روس پناه برد شاهسون داخل شهر شده از قتل و غارت و

نهب اموال ذره فرو گذار نکردند

هزار و پانصد نفر قزاق و سالدات روس برای حفظ قونسولخانه و تبعه وارد اردبیل شد

بعد از ورود روسها شاهسون دیگر نتوانست در شهر بماند تمام

غارتی را با خود حمل کرده بایه های خود مراجعت کردند ولی باز هم دست از شرارت

برنداشتند و متصل در اطراف قتل و غارت مینمودند دولت لابد در صدد دفع آنها برآمد

چون بر وقت قشون دولتی با شاهسون و قرجه داغی طرف شده از



عمره

عهده دفع ایشان بر نیامده بود لهذا از نهصد نفر سوار بختیاری که در طهران موجود بودند سیصد نفر انتخاب کرده بسرکردگی جعفر قلیخان سردار بهادر و موسیو یپرم و صد نفر قزاق و صد و پنجاه مجاهد و دو عراده توپ شنیدر و دو عراده توپ ماکزیم بطرف اردبیل روانه نمودم بجهت اینکه مدتی بود اخوند ملا قربانعلی مردم زنجان را اغوا کرده بود و بر ضد مشروطیت دعوت مینمود و حاکم را راه نمیداد دولت دفع او را واجب دانسته تصفیه زنجان و تبعید اخوند ملا قربانعلی حکم کرد اردوی دولتی بعد از جنگ مختصری اشرار گرفتار و اخوند فراری شد بعد از چند روز او را هم گرفتار کرده بعتبات عالیات تبعید نمودند و امور زنجان بعد از این اقدام منظم و تصفیه گردید محمد رضا خان معین همایون را که از طهران فرستاده بودم در زنجان ملحق باردو شد آنگاه بجانب آذربایجان روانه شدند

حبیب الله خان شجاع لشکر پسر رحیم خان چلبیانلو در محال آلام بر اغوش مشغول تعدی و شرارت و چپاول بود اردو طرف او رهسپار شد حبیب الله خان نیز با سه هزار سوار خود پیشباز نمود پس از دو ساعت جنگ حبیب الله خان با سوارانش شکست کامل خورده بطرف اهر که قصبه و حاکم نشین قرجه داغ است هزیمت شدند

روز بعد که اردوی دولتی بطرف اهر حرکت کرد مشار الیه از خون کرده در گردنه تنگ غفلتاً حمله نمود و جنگ سختی شروع شد در نیوقت قریب یکذرع برف آمده زمین را فرو گرفته بود پس از زد و خورد قرجه داغی دیگر باره شکست خورده راه فرار پیش داشتند اردو آنها را چنان تعاقب کرد که فرصت نداد آنها داخل اهر شوند اردو بدون مانع

داخل اهر شده دو توب حبیب الله خان را بتصرف در آورد (محمد علی میرزا پنج عراده توب سابقاً برحیم خان داده بود برای جنگ با ملت تبریز)

اردو در اهر توقف کرد رحیم خان خودآرائی کرده با چهار هزار سوار و دو هزار پیاده بجانب اهر حرکت نمود و در مدت چهل روز توقف در اهر هر روزه جنگهای سخت با قشون رحیم خان نمودند اما هر روزه فتح با اردوی دولت بود در جنگ اخیر که اختتام جنگ بود چنان شکستی رحیم خان خورده که دیگر قوه توقف از برای او نماند و بطرف خانه خود حسرتان فرار کرد قشونش نیز متفرق شدند و سه توب دیگر از آنها بچنگ اردوی دولت آمد اردو نیز اورا تعاقب نمود ولی رحیم خان در حسرتان توقف نکرده عیال و اقوام خود را برداشته با عجله تمام به پل خدا آفرین که سرحد ایران و روس است فرار کرد و فاصله مابین حسرتان و پل خدا آفرین یکفرسنگ راه است

اردو باهر مراجعت نمود پس از نظم و نسق آنجا راه تبریز پیش داشت

و در تبریز هم مدتی اردو توقف نمود اما بعد معلوم شد که ایل شاهسون از شکست رحیم خان عبرت نگرفته دوباره مشغول شرارت میباشند لهذا محمد خان پسرم را با صد و پنجاه سوار دیگر به تبریز بکمک اردو فرستادم و در تبریز با آنها ملحق شد و ما بسردار بهادر و موسیو یپرم خان امر کردیم که با قشون خود بطرف اردبیل حرکت نمایند در حوالی اردبیل در گردنه

اشرار یورتچی و شاطرانلو اجتماع کرده با اردوی دولتی طرف شده جنگ سختی نمودند اشرار شکست فاحشی خورده فرار کردند دو روز بعد از دو طرف خانه امیر عشایر

محمد باد



حمله بر خوانین یورتچی تاب مقاومت نیاورده امیر عشایر و رؤسا و خوانین و بیک
زادگان تسلیم شدند اردو آنها را حمل باردبیل نمود

بعد از چند روز توقف در اردبیل و نظم آنجا بشاهسون مغان برای تسلیم شدن و رد
کردن غارتی کس فرستادند قبول نکردند

ناچار اردو بطرف آنها حرکت کرده بعد از جنگ سخت با طوایف مختلفه شاهسون شکست
کاملی خورده خوانین و رؤسای ایل تسلیم شدند و در این جنگ هزار خان و چند نفر از رؤسای
ایل شاهسون که از شجعان بودند مقتول شدند بعد از تصفیه محال مشگین باردبیل مراجعت
کردند و صد و کسری از خوانین و بیک زادگان که همراه اردو بود نصفی از آنها را در قلعه
اردبیل محبوس داشتند و نصف دیگر را با خود بطهران آورده در نظمیه توقیف شدند

و نیز اردو کمیسیونی در اردبیل برای استرداد غارتی در شهر اردبیل برقرار کرده
اکنون مشغول استرداد اموال منهوبه میباشند

پس از آنکه امر اردبیل و صفحات آذربایجان منظم شد اردوی دولتی مراجعت به
طهران نمودند در روز ورود بشهر اهالی بکمال پذیرائی را از سردار بهادر و موسیو یپرم
بجای آورده شهر را آئین بستند

١٣٢٨
من در مدت ده ماه در شغل خود برقرار بودم در عشر دوم ربیع الثانی هزار و سیصد و بیست و هشت
کابینه ما از مشاغل خود استعفا دادند و با اصرار مردم و وکلا دوباره همان کابینه
تشکیل یافت بعضی جهات میانه خودمان قرار دادیم که وزارت داخله بعهده سپهدار باشد

و وزارت خارجه

و وزارت جنگ بعهده من

من در وزارت جنگ مشغول اصلاحات و رفرم جدید شدم ولی بواسطه بعضی مذاکرات داخله و خارجه که چنان گمان میکردند من کمال میل را بوزارت دارم مصمم شدم بمردم حالی نمایم تمام مقصود من خدمت بایرانست در ماه رجب که ریاست وزراء استعفاء داد و استعفای او و سایر وزراء قبول گردید ریاست وزراء بمستوفی الممالک داده شد و تشکیل هیئت وزراء جدید شد مجلس ملی من و سپهدار را بوکالت انتخاب کردند از آنجا که تمام خیال من اینست در هر شغلی که باشم خدمت بملت نمایم و مقصودم مقام و شأن نیست با تمام قوت در همراهی کابینهٔ جدید حاضر خدمت شدم بعضی از مجاهدین که از اول ورود بطهران همیشه مشغول شرارت بودند و چندین دفعه در مجلس ملی در باب جلوگیری از آنها مذاکرات شد تا اینکه در دفعه اخیر وکلاء رای دادند که مجاهدین خلع اسلحه نمایند مجاهدین اطاعت مجلس دارالشورای ملی را ننموده اسلحه را از خود دور ننما شدند تمام اینجماعت در پارک اتابک که منزل ستارخان سردار ملی است اجتماع نمودند از طرف دولت اعلان ذیل منتشر شد بتاریخ بیست و هشتم شهر رجب المرجب ۱۳۲۸

اعلان

از طرف اداره نظمیه

چون بتاریخ بیست و ششم رجب از طرف مجلس مقدس مواد ذیل رای داده شد لهذا الحکم هیئت وزراء عظام مواد مقرره مجلس مقدس را باطلاع عموم رسانیده ذیلاً طریقه اجراء



آنرا بعموم اهالی شهر طهران و حوالی پیشنهاد مینماید موادی که از مجلس شورای ملی مقرر گردیده است

(اول) اسلحه را باید باقی نخوکان از اشخاص غیر نظامی و غیر مطیع بدون استثناء خلع نمایند (دویم) خلع اسلحه بحکم هیئت وزراء بتوسط نظمیه و مامورین نظامی و قوای مرتبه دولت خواهد شد (سوم) هرکس در مقابل این حکم تمرد کند بقوه قهریه گرفتار خواهد شد (چهارم) از مجامع و مطبوعاتی که موجب فساد و هیجان باشد بقوه قهریه جلوگیری خواهد شد چون مقصود از مقررات مجلس و اهتمامات هیئت وزراء عظام آسایش اهالی شهر و جلوگیری از هرگونه اغتشاشات است اهالی شهر نیز این اقدام اولیای دولت را باید با کمال مسرت استقبال نمایند لهذا باید عموم اهالی شهر و ساکنین طهران اعم از مجاهدین و سایر ساکنین شهر غیر از طبقات نظام و پلیس و ژاندارم و سایر قوای مرتبه دولت باید اسلحه خودشانرا بتوسط نظمیه بوزارت جلیله جنگ تحویل نموده از قرار قیمتی که کمیسیون مخصوص نظامی ذیلاً معین کرده است

پنج تیر آلمانی بلند نو چهل و پنج تومان کهنه سی تومان کوتاه نو سی تومان کوتاه کهنه هیجده تومان بردان نو پنج تومان کهنه سه تومان

پنج تیر روسی نمره اول نو چهل و پنج تومان کهنه بیست و پنج تومان نمره دوم نو بیست و پنج تومان کهنه پانزده تومان طپانچه ماوزر سی تومان ورندل بلند نو ده تومان کهنه هفت تومان کوتاه نو پنج تومان کهنه سه تومان طلیعه ونکر نیمچه نو بیست و پنج تومان کهنه پانزده

تومان ترک دار بلند قد نو سه تومان کهنه بیست تومان

قیمت تفنگهای خودشانرا نقداً دریافت دارند توضیح آنکه لبل بلند کوتاه وکوپلند وهمچنین
تفنگ ورندل آنچه را علامت خرید دولت در آنست چون خریداری آنها انحصار بدولت
علیه داشته وخرید وفروش آن غیر مشروع ونوع خطای بزرگ نظامی بوده است لهذا
بدون اینکه صاحبان آنها مطالبه قیمت نمایند باید مجاناً بوزارت جنگ جلیله تحویل نمایند
از تاریخ انتشار این اعلان تا مدت دو روز هرکس بمقررات این اعلان عمل ننمود بعد
از انقضای مدت اسلحه این نوع اشخاص بقوه قهریه گرفته میشود وصاحب آن اسلحه
علناً برای عبرت اشخاصیکه در مقابل رای مجلس مقدس واراده دولت مقاومت
مینماید در میدان عمومی بمجازات خواهد رسید چون تمام این اقدامات اولیای دولت
علیه برای اینست که فسادی در شهر ظاهر نشود واهالی شهر از وضیع وشریف عموماً در
مهد آسایش وامنیت بوده تجار واصناف وسایر طبقات درکمال اطمینان خاطر بکسب
وکار خود مشغول باشند ونظایر این وقایع اخیره خاصه واقعه قتل مرحوم حجة الاسلام
اعلی الله مقامه که ظهور آنوقایع هیئت دولت را فوق العاده مهموم ومتأسف داشته است
بروز نکند لهذا بعد از دو روز مهلت هر محلی را که مأمورین نظمیه وطبقات نظام طرف سوء
ظن دانسته برای گرفتن اسلحه محاصره کنند باید اشخاصیکه در آن محوطه هستند درکمال معقولیت
وآرامی بدون حمل آلات ناریه بیرون آمده اسلحه خودشانرا تسلیم نمایند وچنانچه اظهار
نمایند در آن محل اسلحه نیست درحالتی که مأمورین نظامی اطراف آن محل را محاصره نموده



باشند یکنفر پلیس برای معاینه آنخانه با صاحب خانه داخل شده مواقع لازمه را معاینه
میکند در صورتیکه اسلحه در آن خانه بوده است و نشان نداده اند صاحب خانه توقیف
و بمجازات خواهد رسید و چنانچه در مقابل قوای دولت اعمال اسلحه ناریه نمایند بر ساکنین
در همان محل تیرباران خواهد شد و هر گاه در موقع محاصره از ساکنین آنخانه مقاومت
و شرارتی بروز کند و بنصیحت و تهدید مامورین دولت تسلیم نشوند آن خانه به توپ
بسته خواهد شد در موقعیکه اداره نظمیه بمحلی سوء ظن برد و آن محل را برای گرفتن اسلحه
محصور قوای نظامی نموده اشخاصیکه در مجاورت آنخانه دارند باید اطلاعات لازمه را
در باب اسلحه که در آن محل هست بمامورین نظمیه بدهند و هر یک از همسایها یا از اشخاص
متفرقه باداره نظمیه معلوم نمایند که در آنمحل مقدار زیادی اسلحه حفظ شده است بعد از تعیین
بگوینده آنخبر یکصد تومان انعام داده میشود باید عموم اهالی شهر بدانند که قشونی را
که دولت برای حفظ آنها فراهم نموده اند بجهت تدارک امنیت و آسایش اهالی را
ضامن است و در اینصورت بهانه حصول امنیت نبایست مردم در نزد خودشان اسلحه
نگاهدارند بلکه مکلف هستند که در کمال آرامی و خوشوقتی اسلحه خودشانرا توسط نظمیه
بوزارت جنگ آورده مطابق مقررات فوق معمول دارند از طبقه مجاهدین هر کس
بعد از انقضای دو روز بوظیفه شریفه مجاهدت عمل نموده و از تمکین احکام مقرره تخلف
نموده اداره نظمیه آن شخص را بنظر متمرد و غیر مطیع شناخته حکم دولت را در مواد آنها
مجری خواهد کرد پلیسهائیکه در محلهای مظنونه برای تحقیق و تفحص اسلحه وارد میشوند باید از

او

طرف نظمیه دارای حکم کتبی باشند دالاحق ورود بان محل را نخواهند داشت چنانچه

پلیس موجب حکم وارد مظنون بشود وبطرف پلیس درانخانه تیر بیندازند انخانه را که

از انجا به پلیس تیرانداخته شده معدوم خواهد شد چنانچه تفنگ واسلحه در خانه اشخاصی

باشد که معروف بصحت اعمال وحسن رفتار بوده دطرف اطمینان دولت باشند و

بهیچوجه احتمال فسادی در آن اشخاص نرود در انصورت آنچه تفنگ شکاری است

از نظمیه بانها بلیط داده میشود و آنچه غیر شکاری است درهمانخانه دراطاق معین باید

معلوم توقیف میشود و درب آن اطاق را مامور نظمیه مهر خواهد نمود و باید این نوع اشخاص

قبل از انقضاء پنج روز اسلحه موجودی خود را با کمال صداقت وراستی باداره نظمیه صورت

بدهند بطوریکه با تفتیش مامورین نظمیه مخالف نباشد چون بموجب رای مجلس مقدس

ملی مجامع ومطبوعاتی که موجب فساد وهیجان باشد ممنوع است لهذا اکیداً اخطار میشود که

از تاریخ انتشار این اعلان هر نوع مجمع وهر نوع مطبوعاتی را که اداره نظمیه موجب

فساد بداند قبلاً بموجب اخطار کتبی حکم بتفرق وتوقیف خواهد نمود و چنانچه از حکم کتبی

نظمیه تخلف شود قهراً آن مجامع ومطبوعات در تحت تهدید مامورین نظمیه وقوای نظامی

متفرق وموقوف خواهد شد

بالجمله در روز یکشنبه غره شعبان که روز اجرای حکم بود مجاهدین در پارک اتابک

صراحةً تمرد حکم دولت را اعلام نمودند از طرف دولت بالصراحة حکم در خلع اسلحه انها شد

اگرچه بقوه نادیه باشد عصر یکشنبه مزبور قشون دولتی که اغلب بختیاری بودند بریاست

دو فوهزر

و فرمانده سردار بهادر بعضی نقاط دوره پارک را محاصره نمودند در پنج بغروب ابتدا
از طرف مجاهدین شلیک بقشون دولتی شد چون حکم اخیر برای قشون دولتی در
اقدام بجنگ نرسیده بود شروع بجنگ ننمودند در سه بغروب مانده از طرف دولت
اجازه مقاتلت رسید

یکباره اطراف پارک را قشون دولت از پیاده و سواره حصار دادند در ساعت دو
جنگ شروع گردید حوالی غروب ابنیه و امکنه که مشرف بپارک بود بدست تصرف دولتیان
آمد در اینوقت نائره قتال شعله ور گردید بقسمی شلیک از طرفین شد که مافوقی بر آن
متصور نیست

در دو ساعتی شب دوشنبه دوم رجب ضلع غربی پارک بنفط آتش زده شد پس
از آنکه در نیم سوز شد بختیاریان بداخل پارک حمله نمودند و در اولین حمله عمارت وسط
که محکمترین سنگر متمردین بود بتصرف در آمد مجاهدین در اینوقت امان خواستند
باقرخان سالار ملی نزد سردار بهادر آمده امان طلبید معلوم شد که ستارخان تیر خورده
فوراً دکتر برای معالجه ستارخان روانه شد چهار ساعت از شب گذشته صدای تیر
تفنگ بکلی خاموش و شهر امن گردید دویست نفر از مجاهدین دستگیر و باقی بجهت
تاریکی شب فرار کردند

چون رشته سخن بدینجا کشید دوباره مراجعت بتاریخ جغرافیای بختیاری نمودم
مستر لیارد انگلیسی سیاح در سنه هزار و دویست و پنجاه و دو که بطهران و اصفهان مسافرت

کرده و از بخت

کرده و بعد از آنجا سفر بختیاری نموده در قلعه تل نزد محمد تقی خان بختیاری که از پیش شرح حالش مذکور شد آمد و با محمد تقی خان کمال الفت را پیدا نمود و در مدت متمادی در نزد محمد تقی خان بضیافت ماند و ملبس بلباس بختیاری شد

در وقت گرفتاری محمد تقی خان بدست معتمد الدوله منوچهر خان و شبیخون زدن علی نقی خان برای رهائی او مستر لیارد داخل قشون علی نقی خان بود و در آن شبیخون حضور داشت در واقع فداکاریها و حقوقی که مشار الیه نسبت بکسان محمد تقی خان در همه جا منظور داشته محل حیرت و تعجب است تاریخ مسافرت خود را در دو جلد کتاب نوشته است که اغلب راجع به بختیاری است

در این اواخر از طرف دولت انگلیس بسفارت اسلامبول مأمور شد در هر موقع که یکنفر ایرانی را میدید از حالات کسان محمد تقی خان سؤال مینمود و دوستی خود را نسبت بکسان محمد تقی خان از دست نمیداد

لازم است که شمه از حالات ایل بختیاری در اینجا نوشته شود

چنانکه سابقاً نوشتیم ییلاق بختیاری عرضاً از خاک فارس تا خاک بروجرد است و در جا دامنه کوه معروف به زرد کوه ییلاق این ایل است و رودخانه هائی که از این کوه جاری میشود از قرار ذیل است

رودخانه کارون رودخانه دزفول رودخانه کرخه رودخانه زاینده رود اصفهان رودخانه قم و بعضی رودخانهای دیگر که از این کوه جاری است چون از ماه دو راست گرگی



از آنها نمی نمائیم

قشلاق بختیاری امروزه صحرای عربستانست اما در سابق جبال و ماهور بود و بزمین هموار و صحاری قشلاق نمی نمودند قریب سی سال است که بختیاری از ماهور گذشته بصحرای عربستان قشلاق مینمایند عرض قشلاق از اراضی بهبهانست تا رود کرخه ایل بنی لام که رعایای عثمانی میباشند و تمام شیعه هستند تا نزدیکی کرخه میآیند اما از رودخانه عبور نمیکنند

خاک ایران انطرف رودخانه کرخه میباشد و اراضی بسیاری در انطرف متعلق بایرانست چون حالیه احتیاجی بآن اراضی ندارند گاهی ایل سکوند در آنجا قشلاق مینمایند و گاهی بنی لان اما بنی لان بانطرف عبور نمی نمایند و بختیاری هم بآنطرف نمیرود

مدت اقامت ایل بختیاری در ییلاق چهار ماه است وهشت ماه دیگر سال دو ماه در عبور و شش ماه در قشلاق زندگی مینمایند

در ییلاق و قشلاق زراعت گندم و جو میکنند در قشلاق شلتوک کاری نیز دارند از باغات میوه فقط باغ انار دارند و ناردانه گرفته در خود ایل بفروش میرسانند

حیواناتی که دارا میباشند اسب مادیان الاغ گاو گوسفند اما شتر بجهت سختی راه ندارند مالیات دیوانی بختیاری امروزه از روی شماره مادیانست مثلاً یکطایفه که دویست تومان مالیات دارد تمام حیوانات او را بشمار در میآورند آنچه حیوان برایست مالیات ندارد یک مادیان را یک مادیان حساب مینمایند و چهار گاو را بمنزله یک مادیان آنست

و الاغ را

و بیست گوسفند ماده در عوض یک مادیان حساب بشمار میآید و نیز چهار الاغ ماده
بجای یک مادیان محسوب میشود مثلاً بعد از حساب کردن اگر دویست مادیان شد مادیانی
یکتومان میگیرند اگر چهارصد مادیان شد مادیانی پنجقران و مالیات طوایف متفاوتست
هر طایفه مالیات دارد از مادیانی دو تومان تا پنجقران هنوز قانون مساوات در اینها
جاری نشده چنانکه در دهات این اختلاف جاری است لازم است که از روی تمیزی
تعدیل شود از زراعت بهیچ وجه مالیات نمیدهند مگر در قشلاق و آنهم جزئی است از روی
خیش داده میشود

تجارتی که ایل بفروش میرسانند از حیوانات نراست از قبیل اسب گاو گوسفند پشم و قالیچه
و روغن لوازمات زندگی خود را در قصبجات یا در شهرها در موقع قشلاق و ییلاق خریداری
مینمایند و مال التجاره خود را در آن شهرها و قصبجات بفروش میرسانند زبان بختیاری
زبان فرس قدیم است اما شکسته و مخلوط با زبان کردی است

عادات و اخلاق جماعت بختیاری اغلب عادات قدیمه ایرانست زنهای بختیاری همان لباس
دوره ساسانی را میپوشند که بلباس زنهای زردشتیان بی شباهت نیست
بختیاریان در مهمان نوازی بی مثلند هر کس بابه ایشان وارد شود خرید و فروش
با و ممنوع است باید مجاناً از او ضیافت نمایند
و در حمایت از پناهنده خود کمال تقویت را مینمایند حتی مکرر از برای این کار جنگها
شده و خود را در این راه بکشتن داده اند



عزاداری بختیاری در زمان سابق خیلی مهم بود کلیهٔ جماعت بختیاری اموات را خیلی حرمت میگذارند در هر خانه که یکنفر وفات میکرد با نواع مختلف عزاداری مینمودند وصورت قبری مکعب در جلو اُطاق میساختند و او را بپارچه مشکی می پوشانیدند و لباس متوفی را بر زبر آن میافکندند و مرد و زن در دور آن صورت قبر حلقه زده بسر و سینه میزدند و عزاداری تا چهل روز معمول ایشان بود و در این مدت عزاداری موزیک ایلیاتی که عبارت از سُرنا و دهل است در کار بود و زنان ایلیات دسته دسته بمجلس عزا حضور بهم رسانیده اشعاری در مدح متوفی و بیان کثرت حزن و الم خود با هنگ مخصوص که در ایلیات خیلی محزون است میخواندند و گریه میکردند و نیز معمول بود که هر کس از ایلیات بفاتحه خوانی میآمد باید نهار یا شام را صرف نماید بطوریکه بعد از اتمام فاتحه از کثرت خرج برای وارث چیزی بجای نمی ماند

مرحوم ایلخانی در موقوفی این عمل سعی کرد و من نیز سعی بسیار این عادات و عوائد را در میان ایشان متروک نمودم چنانکه امروزه مدت فاتحه ایشان بیش از هفت شبانه روز نمی شود و ساختن صورت قبر و موزیک بکلی موقوف است

در ایلیات طبیب نیست پیره زنهای قدیم و بعضی پیرمردها به تجربیات خود معالجه مینمایند

در بیان عادات معموله عروسی بختیاری

شکوه و دبدبه عروسی ایلات و عشایر بیش از شهرهاست و شایان هزار تحسین و تمجید میباشد بدو آ باید خاطر نشان نمود که حضرات اناث در ایلات مثل زنهای شهر چهره خود را

مستور نمیدارند و تمام اهالی یکدیگر را دیده و اقلاً قیافه و ظاهر همدیگر را می شناسند
نامزد نمودن در انجاها بیشتر از سایر نقاط معمول است و رسوم و ترتیبات آن
در اینکه بین یک ایل باشد یا عشایر مختلفه تغییر میکند تشریفات با نهایت جلال و طمطراق
درمیان دو ایل معمول میشود که بدان وسیله قدرت و ثروت و شان خود را نشان
بدهند و در عروسی یک ایل تکلفات بواسطه انس و الفت سابقه کمتر است هرکس
که داماد میشود باید در اول هر سال از طرف خود تحفه و تعارفی باسم عروس بفرستد
و اهمیت آن بسته بدستگاه و تمکنت طرفین است غالباً جواهرآلات از قبیل سنگهای
قیمتی یا طلا یا بازوبند و گردن بند و پارچه های گران بها و غیره است لازم است اینمسئله
ذکر شود که در ایلات باید عروسی بین دو نفر که از حیث نجابت مساوی هستند معمول
گردد و اگر کسی در صدد عقد مواصلت میان دو خانواده که از حیث اصالت یکسان
نیستند بیفتد با تمام قوا ازین اقدام جلوگیری میشود برخلاف آنچه در شهرهای
بزرگ متداول است در ایلات طایفه که درجه نجابتش کمتر است بسهولت نمیتواند
بخویشی با خانواده محترم نائل گردد حتی درمیان عشایر بعضی ها هستند که بغیر دختر
نمیدهند برخی دیگر پابند این مسئله نیستند ولی از بستن اتحاد و عروسی با اهالی شهرها
و قری جداً اجتناب مینمایند وقتی که هنگام عروسی میرسد مدت چندین روز یا چند
هفته مشغول جشن و عیش و شادی هستند (هفت یا هشت الی بیست روز و گاهی هم
چهل شبانه روز متوالی) در اینگونه جشن ها آواز ساز و رقص آماده بوده و مجلس ترتیب

میدهند



میدهند که اسباب مشغولیات برای همه فراهم است زن و مردها بطور دائره شروع
برقص مینمایند و از روی آهنگ موزیک پاها را حرکت داده و دست یکدیگر را در
دست دارند عده مدعوین بیشمار است و نهار و شام را در چادر یا در زیر آسمان
می چینند روز مردها و جوانان سوار اسب شده و روی اسب حرکات فوق العاده
و مشق های حیرت انگیز مینمایند و خود را برای روزی که عروس را بیاورند حاضر میکنند
در روز یا در ساعت معین مردها و عده زیادی از زنان سوار شده و با ساز و دهل بطرف
ایل عروس حرکت مینمایند فاصله را که باید برای رسیدن بآن ایل بپیمود از یک الی دو
ساعت طول میکشد حتی گاهی یکی دو روز طی مسافت لازم است و در طرف اینمدت جنگ
مصنوعی و بازی روی اسب ابداً قطع نمیشود در میان عشایر هر وقت دختر را به مزاوجت
میدهند پدر مبلغی پول دریافت میدارد و کسیکه در خانه چند دختر دارد و مثل اینست
که صاحب چشمه ثروتی باشد عروس جهاز بسیار مختصری بجهت داماد میآورد و این
بر عکس مرسومات شهر است مبلغی که شوهر میدهد موسوم است بشیر بها

معمولات مذهبی و قانونی که راجع بقرار داد عروسی است در همه جا از روز مجری میشود که میآیند
عروس را نزد اقوام جدیدش میبرند خیلی کم اتفاق میافتد و نادر است که قباله عروسی
قبل از روز مزبور نوشته شده باشد مگر وقتی که ساعت خوب نیست

عروس باید چند روزی در خانه اقوام جدیدش بسر برد بدون اینکه مجاز باشد شوهر
خود را ملاقات نماید شب موزیک زنان عروس را به حجله که در عمارت و یا در چادر

واقع است هدایت مینماید و در انجا نیز رقص شروع میشود

در مرسوماتی که قبل از عروسی معمول است شوهر همیشه غائب است فقط از روزیکه سوار اسب میشود و جلو عروس میرود اول دفعه ایست که شوهر آفتابی میشود

سوارهائیکه همراه او هستند بدو فرقه منقسم شده

یکدسته نزد داماد می مانند و دسته دیگر بعروس ملحق میشوند عروس هم با همراهان خود که جمع کثیری هستند و تمام سوار اسبند جلو میآید در اینموقع داماد باید رشادت و شجاعت خود را بروز داده و با وجود مقاومت طرف داخل جرگه آنها شده و پارچه نازکی که روی سر عروس کشیده شده برداشته همراه ببرد

سوارهای همراه عروس که آنها هم از طرف داماد آمده اند داماد و سوارانش را تعاقب مینمایند آنچه را که بطور دلیری ربوده از او پس بگیرند اگر سوارهای طرف داماد عاقبت نائل شدند که داماد را فرار بدهند افتخار را بجهت خود جلب نموده و هنر خود را در سواری نشان داده اند و الا سوارهای طرف مقابل همواره مورد توجه و افتخار واقع میشود و بدینواسطه خجلت و سرافکندگی همه عمر نصیب شوهر میگردد

مقصود از تمام این مشقها و ظاهر سازیها جز این نیست که اطلاعات کامله سوار را در جنگ ثابت نماید و سوار قشنگی اسب خود را بهمه نشان بدهد که مورد تحسین واقع شود بهمین دلیل است که برای آنروز چابک ترین و بهترین اسبهای سوقانی ایل را بجهت سواری داماد انتخاب می نمایند

چند نوع

(چندی است این عادات درمیان ایل بختیاری موقوف است اما درمیان بعضی ایلیات دیگر مرسوم) اگرچه این عادات تاکنون قدری متروک شده ولیکن بکلی ازمیان نرفته وگاه گاهی دیده میشود که دربعضی نقاط معمول میدارند

سایر مرسومات عروس درایل چندان فرقی باشهر ندارد وفقط ما دراین نقطه اختلاف را ذکر نمودیم کلیة تمام این مرسومات عروسی ازروی درجه مکنت وثروت طرفین اختلاف حاصل مینماید درخانواده هائی که کمتر متمول هستند جشنی که بجهت این قبیل عروسیها گرفته میشود منحصر بهمان شبی است که عروس را ازنزد اقوام جدیدش میبرند

اخلاق وعادات بختیاری

ایلیات ایران ازسه جنس خارج نمیشد ایرانی ترک عرب تمام نژاد ایلیات ازسه قسم بیرون نیست فیوج هم بقانون ایلی زندگی مینمایند اما ایلیات آنهارا جزو خود نمیدانند ومردم ولایات هم آنهارا پست میشمارند واین فیوجی که درعالم پراکنده است ظاهراً هندی الاصل میباشند

بزرگترین ایلیات درایران همان ایلیات ایرانی است عمده آنها اکراد باشد قسمت دوم ترک قسمت سوم عرب است

تمام این ایلیات چادرنشین تابستان درییلاقات زمستان درقشلاق زیرچادر زندگی مینمایند بعضی ازآنها زراعت دارند درییلاق وقشلاق مثل بختیاری بعضی ازآنها درییلاق وقشلاق زراعت ندارند مثل قشقائی

دربختیاری زن گرفتن متعدد مطابق شرع جایزاست اما اختصاص بعضی متمولین دارد که دو یا سه زن میگیرند اما کمتر دیده شده که بیش از یک زن گرفته اند با وجود اینکه مهریه خیلی جزئی در قباله مینویسند طلاق کمتر دیده میشود

در متمولین

عادت بد ایلیات اینست که ارث بدختر نمیدهند و من در بختیاری خیلی سعی کردم که این عادت را متروک نمایم تاکنون موفق نشدم امید واریم که بواسطه مدارس جدیده این عادات زشت منسوخ بشود از برای قتل خوانین در بختیاری دیه قبول نمیکنند یا قصاص مینمایند یا می بخشند برای سایرین بدیه میگذارند اگر قصاص نشود دیه برحسب اعتبار شخص مقتول است از هزار تومان الی یکصد تومان ولی شرط عمده دیه دادن یکدختر بر یا شوئی کسان مقتول است و اینکار برای روابط خلطه و آمیزش است

در وقتیکه ایلخانی بختیاری جنگ بزرگی در پیش داشته باشد بتمام خوانین جزء و کدخدایان کاغذ مینویسد و از هر شعبه بقدر قوه سوار و پیاده معین مینماید که در فلان محل حاضر شوند اگر جنگ اهمیتش بیشتر باشد مینویسد که بهر اندازه سوار و پیاده موجود باشند روانه نمایند ایل بختیاری احترام رئیس خود را بیشتر از تمام ایلیات منظور میدارد

چنانکه در وقت غذا خوردن خوانین بزرگ شخصی که مریض داشته باشد ظرفی آورده لقمه را که خان برداشته بخورد خواهش میکند که در ظرف انداخته بمریضش بدهد تا شفا یابد

خوانین حالیه بختیاری

خوانین حالیه بختیاری که معروف اند با ولاد جعفرقلیخان سابقا شرح حال جعفرقلیخان را

دانستم



نوشتم جعفرقلیخان چهار پسر داشت پسر ارشدش مرحوم حسین قلیخان ایلخانی دوم حاجی امام قلیخان ایلخانی سوم رضا قلیخان ایل بیکی چهارم مصطفی قلیخان که درجوانی فوت شد

اولاد مرحوم حسین قلیخان ایلخانی ازقرار ذیل است

مرحوم اسفندیارخان سردار اسعد نجف قلیخان صمصام السلطنه ایلخانی حالیه مرحوم امیرقلیخان بنده علی قلی حاجی خسروخان سردار ظفر یوسفخان امیر مجاهد

اولاد حاجی امامقلیخان ایلخانی

مرحوم محمد حسین خان سپهدار مرحوم حاجی عباس قلیخان لطفعلیخان امیر مفخم غلام حسین خان سردار محتشم ایل بیکی حالیه نصیرخان سردار جنگ سلطانمحمد خان سردار اشجع علی اکبرخان سالار اشرف محمدرضاخان معین همایون

اولاد مرحوم رضا قلیخان ایل بیکی

حاجی ابراهیم خان ضرغام السلطنه امان الله خان حشمت الممالک علی محمد خان عبدالله خان بهرام خان اسدالله خان

اولاد مرحوم مصطفی قلیخان

مرحوم فرج الله خان فتح الله خان ضیغم السلطنه

اگر فرزندان ایشانرا میخواستم بنویسیم اسباب طول کلام میشد لهذا صرف نظر نمودیم یکی از نوادر اینست مرحوم ایلخانی مرا بسیار دوست میداشت و شخصاً در تربیت من میکوشید درسال هزار و دویست و نود و هفت که جعفرقلیخان سردار بهادر پسرم متولد شد

تمام خوانین فوق امروزه باهم متحد و باکمال جدیت طرفدار مشروطیت میباشند

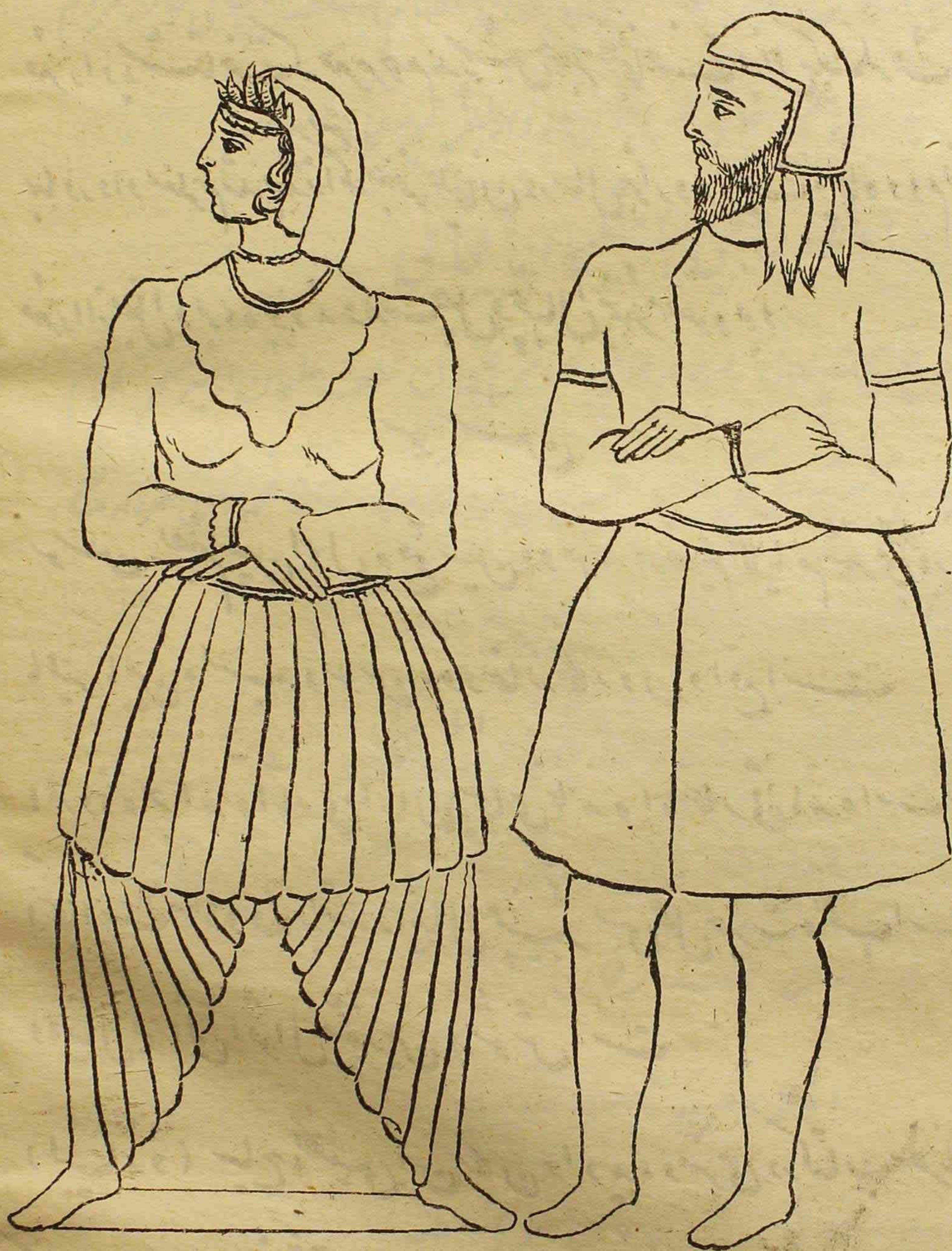
مرحوم ایلخانی بکمال محبت را با و داشت و اسم پدر خود را از برای بروز محبت باو گذاشت
درهمان ایام حاجی مرتضی قلیخان بختیاری سرکرده سوار در طهران مهری خوش خط
باسم جعفرقلی بختیاری پیدا کرد و برای مرحوم ایلخانی فرستاد مرحوم ایلخانی
مهر را دید شناخت که مهر مرحوم پدرش جعفر قلیخانست بقال یک کرفت و بسر دار
بها در داد معلوم شد بعد از آنکه جعفر قلیخان در سال هزار و دویست و پنجاه و دوم بقتل رسید
مهر را از بغل او برده بودند و مدت چهل و پنجسال این مهر مفقود بود

سوسن

سوسن بضم سین اول و فتح سین دوم . در قدیم الایام شهری بود در پنج فرسنگی
مالمیر ما بین مالمیر و سوسن رود خانه کارون واقع است
امروزه خرابه و آثاری از آن بجای نمانده اما عمارتی مانده است بقعه در
آنجا است معروف به بقعه دانیال پیغمبر بسی محل حیرت و تعجب است زیرا که قبر
دانیال موافق اقوال متقدمین در شوش است
(لیارد) سیاح انگلیسی این مکان را دیده و شرحی در کتاب سفرنامه خود
که بطبع رسیده نوشته است
روی رود خانه کارون پلی محکم بوده که این زمان بکلی خراب است و راه عبور
مسافر از مالمیر بکارون از روی همین پل بوده است فی الجمله آثاری از آن
دیده میشود



جناب سردار اسعد این صور را گرده برداشته طفل هم درمیان این دو نفر بوده و در برابر زن منقل آتش است

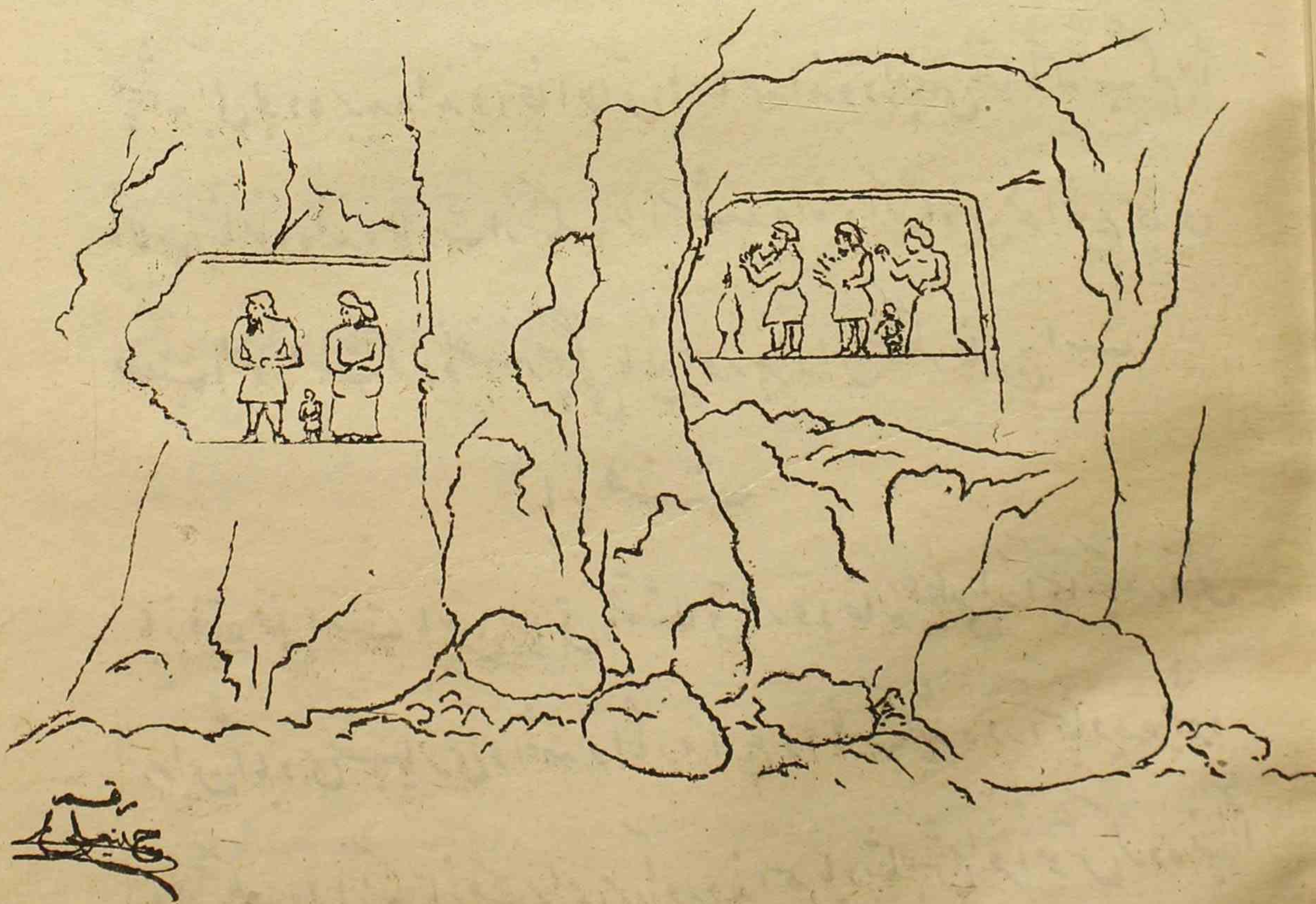


این دو صورت از حجّاریهای کوه مالمیر است که در پیشگاه محراب آتشکده بحالت عبادت و تضرع ایستاده اند . از قراین معلوم میشود که مرد پادشاه و زن شاهزاده خانم است



سوسن طرف شمال غربی مالمیر واقع است از جاده که بطرف سوسن میرفته‌اند دره میباشد سوسوم به «دره (شمی» که از آنجا تا مالمیر دو فرسنگ است قبرستانی در سوسن است که اسباب و اشیاء عتیقه در آنجا بسیار بدست میآید و معلوم است که سابقاً آنجا را بسیار کاوش نموده اند حال هم از قبیل ظروف و مجسمه و طلاآلات بدست میاید و زیور زنانه زرین اغلب دیده شده کلیتاً در جبال و تلال بختیاری اسباب عتیقه بسیار است چنانکه خود من در این او احنه سه مجسمه بارتفاع سه گره تا شش گره در آن صفحات دیده و عکس از آنها برداشته ام

اهل جزیره اروپا میگویند که این مجسمه ها ساخت مردم یونان و صور ارباب انواع است



کوپیه نقشه است که جناب میوشیندلر هنگام مسافرت جنوب در سنه ۱۲۹۴ از کوه مالمیر برداشته است عیناً در اینجا نقل شد



سابقاً جبال بختیاری شامل ابنیه و عمارات بسیار بوده و بجهت امنیت و استحکام
مردم از راه دور دست بانجا پناه آورده منزل مینمودند

معمول بختیاریان اینست که برای زراعت دیم دامنه جبال را مانند پلکان
طبقه طبقه سنگ بسته و از خاک می انباشتند و در روی آنها زراعت مینمودند

ازین پیش مذکور شد که راه عبور و مرور در جبال بختیاری بسیار صعب المرور است
و بیشتر از دو سه راه از ییلاق بقشلاق برای عبور نداشته و این طرف هم بچند
نفر مستحفظ و قراول ممکن نیست قشون خارج بشود با وجود این سختی در قلل جبال هر نقطه
که چشمه آبی یافت شده عمارات بر آورده اند و دژها ساخته اند خود من چندین
دژ در (کوه شو) که قشلاق است دیده ام بعضی از کمرهای جبال را که دارای
چشمه آبی بوده بریده اند و آنجا اطاقها ساخته اند و در بعضی نقاط که آب کم بوده
تالاب بنا نموده اند و عمارت از سنگ تراشیده اند و اکثر ازین مواضع بحدی
صعب العبور است که دو نفر تفنگچی مانع عبور هزاران لشگر خارج است

بازفت

بازفت محلی است مابین ییلاق و قشلاق در رودخانه عظیمی از آنجا میگذرد سابق
براین آبادی بسیار داشته و آثار مزارع و دهات کثیره در آنجا دیده میشود
وقتی یکعدد پول سکه بازفت برای من آوردند اسم پادشاهش را فراموش کرده نمیدانم
در چه عهدی بوده و بچه مناسبت در آنجا سکه زده شده زیرا که بازفت آثار شهریت نیست

اما



امّا آثار دهکده بسیار است

آثار عتیقه مالمیر

در مالمیر و نواحیش صور حجاری شده زیاد موجود است یکی از محال آنجا را اشکفت سلمان میگویند اشکفت بزبان بختیاری بمعنی غار است در قدیم الایام در اباد ایذج معروف بشعب سلیمان بوده

در انتهای دره از انجا کمر کوهی است و در انجا دو غار بزرگ است قریب بهم در داخل و خارج این دو غار چند صور حجاری شده خطوط میخی دیده میشود و نیز یک لوح بزرگی در داخل غار از خطوط میخی میباشد

همچنین در این غار چشمهای آب و عمارات قدیمه موجود است در بیرون غار در تمام این شعب مملو از ابنیه قدیمه است و قبرهای کهنه هم در آنجا بسیار است این قبرها بواسطه همین اشیاء عتیقه اغلب را خراب کرده اند در دو طرف دره هنوز هم قبر کهنه زیاد است اما بواسطه همواری زمین امتیاز داده نمیشود از آثار این دره گمان میشود که سابقاً معبد بوده

صور قدیمه که در مالمیر است تمام شکسته و خراب شده تمام را عمداً خراب کرده اند اگر صورتی صحیح بجای مانده دست رس بخرابی آن نداشته اند یک لوحهٔ حجاری شده منقور در آنجا ملاحظه شد عکسش را برداشتیم و در این کتاب مضبوط است این لوحه که شامل دو مرد و یک زن و یک بچه است بجهة اینکه

محل



مهر دست رس کسی نبوده محفوظ مانده

شخص سیاح آلمانی که در آن صفحات بسیاحت آمده وعکس آنها را با خطوط برداشته

و بزبان آلمانی بطبع رسانیده آنچه من از ترجمهٔ آنها دیده ام معلوم می شود مطالب

مذهبی است حال درتجسس بدست آوردن این کتاب میباشم اگر بدست آمد در

اینجا درج می شود

در مالمیر چندین مکان حجاری شده میباشد یکی از آن امکنه نُبدان است که صورت چند

نفر در یک لوحه در آنجاست دیگری اشگفت سلمانست که از این پیش ذکر شد

یکی کول فره است که حجاری او از سایر حجاریهای مالمیر بهتر است و عمل

استادان ماهر میباشد و در زبان لری کول بمعنی دره است و در دو سمت

دره اشکال بسیاری در کوه حجاری و نقر شده

و یک لوحه بزرگی که شامل صورت پادشاهی است بالباس مرصّع ایستاده

و چند نفر اطراف او با اسلحه ایستاده اند

یکی از آنها لباسش شباهت تمام بلباس آن پادشاه دارد معلوم می شود

ولیعهد و پسر اوست

سه نفر از این اشخاص با اسباب طرب آن عهد در زیر پای شاه مشغول

زدن ساز میباشند و نیز سه قوچ سر بریده که سر آنها یک طرف و تن آنها

یک طرف میباشد موجود است معلوم میشود قربان کرده اند و قندیلی



از آتش در حضور شاه است و در این لوحه خطوط زیادی بخط میخی است
و در پای لوحه که متصل بلوحهٔ دیگر است یک صندلی از سنگ بر آورده اند
در مقابل این لوحه که در آن طرف دره است نیز اشکال زیاد است از جمله
شخصی روی صندلی نشسته و چندین صف در حضور او ایستاده اند و تمام
ایشان هر یک جامی بلب دارند

سنگ بزرگی در جلو درّه واقع است تقریباً مربّع میباشد دارای سیصد
صورت است گلهٔ گاو و گوسفند بسیاری در جلو آنهاست

در یک فرسخی کول فره سنگ بزرگی است که تکیهٔ او بکمر است و مابین
آن سنگ و کوه از زیر دالانی احداث شده و در صفحه زیر سنگ صور
اشخاصی است که سوار اسب میباشند و سوار مقدم ایشان قوسی
در دست دارد

نیم فرسخ دور از این سنگ نیز سنگی است شامل چند نفر از اشخاص مسلّح

یکی از آثار قدیم گرمسیرات بختیاری بردگوری یعنی سنگ گبر زیرا که برد
بزبان لری یعنی سنگ است و گور یعنی گبر و اغلب باء را باو تبدیل
می نمایند

بردگوری در قشلاق فراوان است امّا در ییلاق ندرتاً دیده می شود
در جبال بختیاری نزدیک شوشتر از همه جا بیشتر است و بیشتر این برد

گدیها



گورهانزدیک یکدیگر میباشند وبعضی ازآنها سهل العبوراست بعضی
دیگررادست رس نباشد زیراکه درکمرکوه واقع است قدیم هم بواسطهٔ
اسباب بدانجامیرفته اند آنچه خودمن ازآنها دیده ام دارای چندین
معبر به بیرون می باشندکه شباهت به پنجرهٔ مربع دارند سطح داخل مشابه
اطاقی است و دارای دوسکو وازآنجاراهی باطاق دیگردارد که شباهت
تام باین اطاق دارد ازقراین معلوم می شود که این امکنه قبرستان
بوده وبعضی ازاین امکنه که درکمرکوه واقع بود وخودمن نتوانستم
آنجارا ببینم اشخاص کمررو رافرستاده رٔویت کردند درآنجا استخوان
آدمی بسیار دیده اند

ودرافواه الوارست که آنجاقبرستان یامحل ریاضت مرتاضین بوده وقتی
یک نفرازهمان اشخاص کمررو رابرای تفتیش بزحمت زیاد یکی ازاین امکنه
فرستادم استخوانی درآنجاندیده اجاق وخاکستردرآنجاموجودبوده می
نماید که محل مرتاضین است

درجبال ودره های اراضی بختیاری همه نوع آثارعتیقه بسیاراست بجهة
سختی راه برای من ممکن نشد آنهارا ببینم اماخودااهالی چیزهای عجیب وغریب
ازآن آثارنقل مینمایند

کیانی

کیانی

کیانی نام دهی است در وسط جنگل بختیاری نزدیک راهی که از بندر ناصری باصفهان میرود و تعداد نفوس ساکنین این دیه بالغ بصد و پنجاه نفر است مردم این دیه خود را از اولاد پادشاهان کیان میدانند نامه برصدق دعوی خود در دست دارند که پشت در پشت از پدران به پسران رسیده است و نیز فرمانی از اتابک احمد در نزد آنها موجود است و در آن فرمان درج است که چون این جماعت نسب بکیان میرسانند چند پارچه ده و ملک را به تیول ایشان بخشیده است

و این طایفه امروزه در دهی که معروف به (کیونی) است در زمستان زندگی مینمایند و تابستان را زیر سیاه چادر بسر میبرند

اطلاعات جناب شیندلر درباب آثار قدیمهٔ خاک بختیاری بتاریخ ماه می ۱۸۹۶

ترجمهٔ ابو الحسنخان سرتیپ کرانمایه که در قشون آلمان صاحب منصب بوده

چندی قبل در بعضی از نقاط بختیاری که واقع است میان اصفهان و شوشتر در سر راهی که مسافرین بطرف داخله ایران میروند مقداری آهنگ‌های منفده پیدا شد و در طهران بمن نشان دادند در خاک بختیاری حالیه قسمتی از آلام قدیم شاید هم انزن قدیم که وطن سیروس

بعضی



بوده، وصل شده و راه قدیمی که شوش قدیم با داخلهٔ ایران وصل میکرد
از میان این خاک از مغرب بمشرق می گذشت

این راهیرا که من در سنهٔ ۱۸۷۶ مسافر بودم تا مائهٔ پانزدهم میان خوزستان و
اصفهان شاهراه عام و بسی مهم بوده بعضی آثار در سنگهای مکعب بزرگ که
راه با آنها مفروش بوده خرابه های کاروانسراها برای سکنه که در بعضی
جاها دیده می شود از آثار این جاده که در قرن وسطی بنام اتابکان لرستان
بزرگ (ولایت بختیاری حالیه) که با تابکان فضلویه معروف بوده اند
وقتیکه خانواده اتابکان در سنهٔ ۱۴۲۴ میلادی از میان رفته این ولایت به
عهدهٔ طوائف کوهستانی آن صفحات موکول شد

تجارت و تردد قطع شد طرق و کاروانسراها و پلها رو بخرابی گذاشت
حال هم تردد ازین راه با اشکالات زیاد است

در صحرای مسطح مالامیر که اطراف آنرا کوه احاطه نموده تقریباً در فاصله ۱۱۵
کیلومتر که در مشرق شوشتر واقع شده اثر خرابهٔ ایذج پای تخت اتابکان
لرستان و شاید هم محل شهر قدیم موسوم به انزن و غار موجود است موسوم
به اشکفت سلمان و کول فرعون حجاری و خط میخی شوشی وانزنی مطابق مائه
۱۲ و ۱۳ قبل از میلاد موجود است بواسطهٔ (پرنس سایس) و (وین باخ)
ترجمه کرده اند و در ضمن اشاره می نمایند باسامی مختلفه جهت غار دویم

کول

کول یا کوت فرعون بعقیدهٔ او کوت اصح است و بمعنی خطا است و این
یک اشتباهی است و من اسم این عمارت را کوت فره یا کول فرنک میدانم
و در (روزنامهٔ انجمن جغرافیای برلن ۱۹۲۹ نمرهٔ ۳۹) هم نوشته ام
کوت در زمان ایرانیان جنوب غربی بمعنی خانه و حیاط است فره در نزد
بختیاری بمعنی فرعون یا فرع است و اینکه کول فرنک نامیده شده جهتش
این است که کول در اصطلاح بختیاری خانه یا کلبه است و فرنک بمعنی
فرانک مقصود مردم اروپای جالیه است زیراکه در انظار بختیاری چون
این صور و مجسمه ها بالباس کوتاه و شلوار تنگ میباشند آنهارا بفرنگی تعبیر
کرده اند

در خرابهای مالامیر لوله های بابلی که از قرن ۵ و قرن ۶ قبل از میلاد بوده
حالا هم بسیار بدست میآید همچنین سنگهای حجاری شده و مهر و سکه بتاریخ مائه
دوم قبل از میلاد تا قرن ۱۲ بعد از میلاد و نیز آنتیک های مختلفهٔ دیگر که اثر
یک تاریخ قرن دو هزار سال است
اشیائیکه در مالامیر بدست آمده و بمن نشان داده اند از قرار ذیل است
لوله شش عدد با خطوط میخی که یکی از آنها سنگ یشم سبز سه قرمز دو از سنگ
شادنج هفت مجسمه کوچک از مس یک چراغ سنگی بشکل سر گاو یک فنجان
یک طشت از رخام سه کوزه سفالی سوزن و چمچه های کائنه مس سه کره قطر

سکه ها ر



سکّه های کشف شده

اوّل سکّه های اشکانیان هفتاد و هفت عدد مس هفت عدد نقره اکثر سکّه های

مس از حکّام اشکانیان بعضی از عهد بلاش سوم (یکی بتاریخ ۲۸۰) دیگر

از عهد بلاش پنجم سکّه های نقره از عهد اردوان دوم (فراتین) فرهاد چهارم

وبلاش دوم و ششم و مهرداد چهارم

(دوم) ساسانیان ۸ اسکّه خسرو پرویز از نقره

(سوم) سکّه خلفاء از نقرهٔ دمشق سنه (۹۳) (۱۱۷) (۱۲۳) اردشیر

خوره (۸۳) (۹۱) (۹۴) شاپور (۹۳) مرو (۹۳) واسط (۹۴)

(۱۲۳) (۱۲۲) (۱۲۴) (۱۲۶) (۱۲۹) (۱۳۱) جی (۱۲۹)

مدینة السلام (۱۵۹) مدینة الاصفهان (۱۹۹) و (۲۰۰) دو عدد

مس و یکی مفرغ

چهارم سلاطین دیگر شاه شجاع مظفر فارس ۲ عدد مس شیراز یک نقره

ایذج ابو اسحق ابن محمود شاه اینجو یکی نقره عماد الدوله علی بن بویه یکی

نقره سنه ۳۳۳ بهاء الدوله بویه یکی مفرغ اهواز سنه ۳۹۸ طغاتیمور مغول یک نقره

تقریباً نصف راه بین اصفهان و شوشتر نزدیک قریه ده دز و پل قدیم

در سال گذشته حفرهٔ شده قبری با چند بنای دیگر و بعضی آهنگ ها کشف

شد در قبر استخوان چندین آدم با یکجفت گوشواره طلا و کاسه گردمس دسته

و از چهارده کره قطر و یک چراغ مس در حوالی قبر اطاق کوچکی کشف شد
که از سنگهای مکعب بنا شده بود زمینش مفروش با آبگینه سبز یک کره قطر
و نصف دیوارش از آبگینه سیاه و در این اطاق دو مجسمه برنجی کار
یونان و نیز شیری از مس و النگوی شیشه مختلفة اللون و مهره های شیشه و لوله
لاجوردی و سنجاق مس و جام رخامی شش کره ارتفاع
افسوس است که از عدد و ترکیب میت در قبر و وضع بنای اطاق مزبور
اطلاع صحیح بدست نیامده صاحب اشیاء مزبوره در وقت حفر حاضر نبوده
و چون عوام بختیاری فقط قدر طلا و نقره میدانستند سایر اشیاء را شکسته
و جزئی از آن اسباب بدست آمده
از راهبر مرکه شهر کوچکی بیست فرسخی ما بین مشرق و جنوب شوشتر در سر جاده
قدیمی بین شوش و پرس پلیس واقع است
مجسمه کوچکی از گل سکه منقوربهم رسید از ملبس بلباس ایرانی قدیم چندی
قبل در آن صفحات کشف شد این مجسمه شاید ده الی یازده سانتیمتر ارتفاع
داشته زیرا که حال تا زانو بیشتر بجای نمانده و هشت کره است
انحصار حفر آثار قدیمه در تمام ممالک ایران در ۱۲ امی (۱۸۹۵)
مطابق شهر ذی قعده (۱۳۱۲) هجری بدولت فرانسه واگذار شد
امید است که اهالی فرانسه بزودی شروع بکار کرده تجسس و کشفیات

جدیده در ولایات بختیاری نیز بنمایند

جُرّه (نگارش جناب سردار اسعد)

در اکثری از رودخانه ها که میان دو کوه میگذرد خصوصاً در رود کارون در قدیم سنگ را برابر یکدیگر مانند رکاب سوراخ کرده اند و بندی بدو طرف این سوراخ بسته طرف دیگرش را بسوراخ مقابل و طناب از آب می گذرد دو دو شاخهٔ چوبی که زیر او با طناب بسته شده روی آن طناب بسته شخصی که میخواهد از این طرف کوه بآن طرف عبور کند مثل اینکه در رکاب بنشیند در آن دو شاخه نشسته از طرف مقابل دو شاخه را بواسطه طنابها که باو بسته شده بطرف خود میکشند بعضی اشخاص بدون اینکه خود را بچوب به بندند عبور مینمایند و برخی دیگر از کثرت مهارت طناب را با دست گرفته و در دو شاخه نشسته بدون اینکه او را کسی بکشد میگذرد اما کسانیکه احتیاط می کنند که پرت در آب نشوند کمر را با طناب بچوب دو شاخه می بندند

یکی از این جره های سخت جرّه امامزاده سلطان ابراهیم فرزند حضرت امام موسی کاظم علیه السلام است که سالی چند هزار نفر زن و مرد بواسطه جره ها بزیارت میروند و راهش منحصر از رودخانه است

بعضی اوقات اثاث البیت و حیوانات از قبیل اسب و الاغ و گوسفند و غیره

بواسطه این جسره حمل و نقل می شود چنانکه در صفحه (۲۲۴) این کتاب صورتش درج و ضبط است

عقیلی مزرعه ایست از شوشتر

قلعه دختران واقعه در عقیلی شوشتر — عقیلی سه فرسخ بالای شوشتر طرف شمال واقع است محلی است که آب کارون از کوه های بختیاری خارج می شود یک نهر از کارون عقیلی را مشروب میکند کوهی طرف شمال عقیلی افتاده یکی از سلاطین شوش یا حاکم مستقل خوزستان حصاری از گچ و سنگ در لب رودخانه کارون بنا نهاده و تا قله کوه که تقریباً سه هزار ذرع امتداد دارد برده است و از قله کوه این حصار را باز از طرف دیگر رو به سمت رود کارون برده است که تقریباً متجاوز از شش هزار ذرع این حصار را امتداد داده در هر شصت ذرع فاصله حصار برج کوچکی بنا گذارده که تقریباً ده نفر میتواند درین برج بجنگد از دو طرف حصار را برودخانه رسانیده دروازه این حصار رو به سمت عقیلی و شوشتر است که تا حال طاق سر دروازه او باقی است و منهدم نشده این حصاری که با سنگ و گچ بالای این کوه برده است خیلی حیرت انگیز نباشد زیرا آنجا که تقریباً سه هزار ذرع بالای کوه و از رودخانه دور است ابداً آب نیست و باید از رودخانه آب بالای کوه برد و گچ ساخت میانه این این حصار کوهی است که تقریباً یکصد و پنجاه ذرع ارتفاع دارد و هیچ کوهی

[illegible]



اتصال ندارد رفتن بقلّه این کوه خیلی مشکل است یک آب انبار با یک
قلعه محکمی در قلّه این کوه ساخته اند چنین بنظر می آید چنانچه قشونی بخواهد این حصار
بزرگ را فتح نماید نتوانسته باشد این قلعه و آب انبار را فتح کند در طرف
مغرب رودخانه که آن طرف آب باشد کوه مخروطی شکل در مقابل این کوه که قلعه
و آب انبار دارد واقع است که محکمه های سخت در قلّه این کوه بنا کرده اند که او را
الآن تخت رستم نامند گویا کوه تخت رستم را باین جهت خیلی محکم بنا کرده اند که قشون
دشمن با کلک و کرجی یا فن دیگر نتواند خود را از رودخانه بگذراند و داخل حصار
بزرگ شود در واقع این حصار از یکطرف رودخانه و از سه طرف دیگر حصار
دارد و این حصار که تقریباً یکفرسخ امتداد دارد و الآن قدری از حصار
باقی و بیشتر او منهدم است بسیار تعجّب انگیز است و این حصار را با زور زیاد
یا پول فراوان بنا نهاده اند و الآن مشهور بقلعه دختران است خود عقیلی و
و این کوه که مرتع عقیلی است چند سال است ملکی جنابان غلام حسین خان سردار
محتشم و سلطان محمّد خان سردار اشجع است و عقیلی فعلاً سه هزار تومان
مالیات بدولت میدهد

لایحهٔ فوق را جناب حاج خسرو خان سردار ظفر که در آن صفحات
گردش کرده نوشته

ترجمهٔ خطوط میخی مالامیر از پرفسر سَیْس که در کنگره شرقی لیذ که از بلاد



هلاند است پیش نهاد شده

(اول) راجع بکول فره

من بنا کردم معبد خدای (دِبْتی) را مخبر آیات و معبد خدای (تِتِرّتُر) محافظ این طایفه
و معابد تمام خدایان دیگر را و آنها که این خطوط را در تحت نظر دارند خیلی معبد با
شکوه است خدا آمد برای آنکه بنویسیم که این خط هست ولی این خط از خطوط خدایان نیست
و نقر فیست خدایان ازین نقر راضی شدند و نیز راضی شدند از آنکه من آنکار را
نمایم و این مجسمه را درست کنم و تاریخ او را بنویسیم و نیز تمام کردم هیکل خدایان بزرگ
و خدای (سُولمُن بَرِی) و نیز خدای (خُو) و (رسایان) و تمام خدایان که
مکان این نقشها را خلعت کردند

من (تحْی خی کُتُو) امارِدی پادشاه پسر (خنی) این خطوط و نقوش سال در این
کوه تمام کردم من نقبهٔ خدای طایفه (نرِیسی) و (دِبْتی) و تِترّتُر و خدایان بزرگ
و مکان این خطوط در کوه و خطوط خدای (مان) و خدای (خُو) و صُور پادشاهی
که این مکان را ساخته و بمن کمک کردمن صُورتهای خدای تِترّتُر که محافظ این
طایفه است جمع آوری نمودم و بعد اسامی خدایان مُهم که چهل نفر بودند و نیز
دِبْتی را کندم دیوار اطراف را احداث کردم اضافه اسامی هم تماماً نوشتم
روی دیوار دور که روی هم رفته دوازده نفر میباشند
دیوار دور را من ساختم اسم پادشاه هم اسم (اِنَ دَکرِی) پسر (سُتُرکِیت)

۵۰



نقر کرده بود تمام اسامی و تمام دیوارها با آنها وقف نمودم بلد (خدی) که مسکن آنهاست تعمیر نمودم و هیرشیکل (دبی) که خدای عظیم است و این خاک اَنزَن را بمن بخشید و این راه که درکوه ساخت تعمیر نمودم من گرفتم

و رفتم و معبد سابق را خراب کردم و در جای آن معبد دیگری ساختم و قصر خدائی که حالا در انجا منزل دارد و بعد شهرهای متعدده بنا کردم و بعضی راهم تعمیر کردم مجسّمه ساختم و فرستادم و دو عدد بلد (خدی) فرستادم بلاد (شاه سِکِشی) را تصرّف نمودم و جادّه که از اَمَردی عبور مینماید ساختم و پادشاهانیکه پهلوی رود (ریرن) منزل داشتند جمع آوری نمودم قانون هیشیکل (دبی) اعظم که بلاد انزن را بمن بخشید و خدایان اَمَردیان که بمن مدد کردند خوش بخت بودند

بلاد (شاه سیکشی) را تصرّف نمودم و راهیکه از امردی شروع میکند ساختم آنوقت پادشاهان را جمع کردم و مکان نقوشش (دبی) و تمام خدایان مهم و صُوَرِ خدایان و خدای (خو) که مکان این مجسّمه را خلقت کرد با تمام رسید در حصار معبد قربانی انبوه خواهد شد اگر کسی معبد را بسازد ......

(دِل بَت) آباد باشد امید است که قانون من و اسم بخشش من مدام باشد با عقابیکه تجاوز می کنند علناً لعنت میکنم مگر معبد را محترم دانسته بمکان این خطوط در این کوه خدایان با قربانی بیایند

دو



جِسر ۵

(دوم) راجع باشگفت سلمان

من تحی خی کو تو امار دی پادشاه پسر خنی حکام درمیان رسایان مامور داشتم
پیشمار را برای خدایان امردی منقور ساختم و این صورت بم بتی را تراشیدم و
تمام کردم و در این صفحه کوه خطوطها ساختم جهت مخبر پیشمار من بوضع و خوشحالی در
این بلد رسامال (بر تیزا) خدای رسایان این صور را نقر کردم اما خدای ماتن
را در این زمان نقر نکردم احداث راحت گاه او را در جای مخفی ساختم و کوه
عظیم مخبر خدای برتیزا را ملحق بلاد رسایان نمودم پیشمار معبد خدای برتی را
برتر از همه بنا نمودم

امید است عفو تمام گناهان به من مرحمت بشود و نیز امید است که قوانین مذهب
این بلد بتوسط من جاری بشود و بلاد و هیکل تو قوانین مذهبی دار د امید است
که بمن کمک نماید و نیز من کوه .... از خدای برتی استدعا نمودم برای
اینکه (ستروروراگی) بنجار عزیز خدای شمش را حفظ نماید این صور را
ساختم (وب کربه) را بمعبد برتی فرستادم و صورت این خدای عظیم را
در معبد زیر زمین ساختم و هر گاه خدای برتی ببلاد رسا خواهد آمد ......
(منه تک) ...... تمام این چیزها ساخته شده .... صور را (این رای)
حکاک باشی ...... و (راش برتی) آنها را در مکان خدایان در ماه .....
نصب کرد و امید است که (کتوز) امار دی ..... بسازد راش برتی

صور

صور را میسازد آن زن امار دی موسوه با مازیرس جاده ها خواهد ساخت و
پیشکش خواهد کرد و (راگی پال ایلکو) هشتاد قلعه خواهد ساخت وتپی را که
صور را نقره کرده چیزهای دیگر خواهد ساخت و (سیین سادین به) ظروفات
این بلاد را خواهد آورد و (رباس) .... تقلید کرد و (زم بن) کمک کرد
وامید است که (بم بن) مطابق آنچه در اینجا نقر شده بانجام برساند صورت
آدم .... وخدای برتیرای امردی وخدای (ربنا) خدای را که ما و من اعلی
میدانیم ساخته خواهد شد ونیز صورت هرکس که کمک ساختن معبد مینماید ساخته
خواهد شد .... وپیشرفت شد وتپی را باشی صور خدای شمش را برای من
ساخت امید است پیشکش بدهد وامید است که خدا معبدهای برتی که همه چیز
در آنجا مسکن نماید وقانون وعدم تجاوزات برقرار باشد تا این صور باقی
است قلعجات بلاد .... آباد بوده .... آتش زدم .... خدای (کریسا)
وخدای دب بی خدایان بزرگ تا ......

ترجمه از کتاب دکتر وینباخ در خطوط مینخی شوش

Sutr. A.

شوتروک ناهونته هالو دوس .. ماشوشیناک من Sutruk-Nahunte

هستم پسر Halludus-Insusinak پادشاه باقدرت

ایران شوشونکا . هو با نو نکنا معبد الوهیت کیر ریشیارا در لیان مقابل آلترش



بناکرد ومن اورا ازبن خراب کرده دوباره مجدداً ساختم وبه عنوان

قدسیت او را به الوهیت کیریریشا تقدیم نمودم .

Kut. A.

من کوتیر – ناهونته هستم Kutir Nahunte پسر شوتروک ناهونته

پادشاه باقدرت آنزان شوشونکا . هوبانومنا Hubannumenos رئیس

معبد الوهیت (خدا) کیریریشا را در (لیان) مقابل الر

ساخته ومن او را ازبن خراب کرده مجدداً او را ایجاد کرده

ساختم . ونام عیال من ناهونته – اوپیر Nahunte upirpir

واسم اولاد او ورا ومنقوش شد ومطابق میل او را العنوان قدسیت

به خدای کیریریشا تقدیم کردم .

Kul. B.

من کوتیر – ناهونته هستم پسر شوتروک ناهونته محبوب باقدرت وعظمت

انشوشیناک پادشاه باقدرت آنزان شوشونکا معبد خدای لاگاماری را از

بن خراب کردم . من او را مجدداً ایجاد وتعمیر . این عمارت بعنوان

قدسیت بماند برای انشوشیناک ساخته شد این عمارت الی الابد بماند .

Si. A

من رشلهاک – انشوشیناک هستم پسر شوتروک ناهونته پادشاه باقدرت



آنزان

آنزان شوشونکا. معبد خدای کیریریشا راکه درلیان پای تخت است
هوبانو مناساخته بود. من اورا از بن خراب کرده مجدداً دایر نموده ساختم
واورا بافلز نجیب (طلا) پوشانده باسنگهای قیمتی مزین نمودم. وبرحسب
میل خود اورا بعنوان قدسیت به خدای کیریریشا که درلیان در پای
تخت حکمرانی میکند تقدیم کردم. این عمارت ابدی بماند

Si. B. (Si E

من شلهاک – انشوشیناهستم پسر شوتروک ناهونته پادشاه باقدرت آنزان
شوشونکا هوبانو ستا معبد خدای بزرگ والوهیت کیریریشا را ساخت ومن
اورا مجدداً ساختم واسامی عیال من ناهونته – اوپیر واولادهای مادراو
منقوش گشت ومطابق میل خودمان اورا به خدای بزرگ وبه الوهیت کیریریشا
درلیان تقدیم کردیم

خون وکالات معمول بختیاری

هرگاه قتلی راخان بدیه مقرر دارد شخص قاتل رابعد ازادای دیه که آنرا بزبان بختیاریان
خون گویند ترتیب کالات بمیان میآید وآن ازاینقرار است کسان قاتل بقدر قوه
اسباب تهیه مهمانی ازقبیل برنج وروغن وگوسفند وآرد برداشته بخانه ورثه مقتول میبرند
درحوالی آنخانه بندی بگردن قاتل آویخته وشمشیری روی دو دست گرفته یکی ازاقوامیش
سربند راکشیده بهمین حالت اورا بخانه ورثه مقتول رسانیده یکی ازورثه برخواسته شمشیر را اخذ میکند



فقاهه

خلاصه سفرنامه لیارد انگلیسی به بختیاری در ۱۸۴۱ میلادی مطابق ۱۲۵۸ هجری

مستر لیارد مینویسد که چهاردهم ماه اکست از بروجرد حرکت کرده بخسرو آباد آمدم رفقای من گفتند بعد ازین در لرستان باید خواهد گذشت زیرا که مردم وحشی آنجا مطیع امر شاه نیستند بمن گفتند اگر صلاح میدانی باصفهان برویم و از راه های جبال بختیاری بشوشتر برویم خلاصه من مصمم شدم که از راه بزرگ لرستان بدشت خوزستان بروم صبح زود برخاسته با اسبهای معمول شروع برفتن شد این نقطه خیلی مغشوش بود روسا و خوانین مختارند که همسایگان خود را غارت نمایند و کسی از آنها بازخواست میکند مال و جان در امان نیست ایل لر از دور دیده میشد که برای غارت چادر زده بودند و تا حوالی اصفهان می تاختند من از کوه بزرگ لرستان شروع براه نمودم تمام سال آنجا برف است ما در قریهٔ منزل نمودیم خان آنقریه بعد از ساعتی با چند نفر لر که از غارت برگشته بودند آمدند اما خان صرد باکمالی بود با من تعارف زیاد کرد و از لندن و قشون پادشاه انگلیس سئوالات نمود و از مقصود مسافرت من پرسش کرد بعد نهار مفصلی آوردند یک اسب و دو الاغ بما داد ما خدا حافظی کرده براه افتادیم و شب را وارد قریه دربند شدیم که تمامش مملو از اشجار است و جای خوبیست صبح براه مشغول شدیم از صحرای کوچکی گذشته بده ارامنه رسیدیم صاحب اسب و الاغ که همراه بود گفت من جرات نمیکنم دیگر باشما

[illegible]

چاپایم این راه که میرود بختیاریان مرا می کشند هرچه اصرار کردم قبول نکرده آب والاغ خود را رها کرده گریخت

باری ما بهاگیا با داود وارد شدیم رئیس نجف خانست واز ما پذیرائی کامل نمود بعد از وداع شروع کردیم در تپه های پست وبلند بختیاری راه پیمودن مقصود بختیاری بروجرداست) طرف غروب وارد قلعه قدیمی که در بالای تپه واقع بود شدیم در نیوقت من یادم آمد قلعه های سخت کشت وبارود نهاکه درارو پابرای جنگ و غارت همدیگر بنا نموده بودند والان هم منحصر و به آنها دیده میشود این بختیاریها هم یک عمری مثل بارونها بسر میبرند

خلاصه همینقدر که نزدیک شدیم آنقلعه را خراب وخرابی جمعیتی در آنجا ساکن دیدیم قدری سر بالا رفته تا بقلعه رسیدیم از بهار بند گذشته چند نفر لر مسلح دیدیم با صورتهای وحشی آنجا نشسته بودند خان آنها از ما پذیرائی خوبی نمود بدون آنکه فرمان شاه را نشان او بدهم منزلی از برای ما معین نموده لازمه خدمت را بجای آورد

بختیاریها هرچند غیر متمدن میباشند اما اگر شخص غریبی با آنها وارد شود نهایت محبت را مبذول میدارند خان بمن گفت شب را توجه مینمایم که خرجین ترکی ترا نزد من اسلحه خود را حاضر گذاشته که اگر در شب حمله بیاورند بتوانم دفع شر آنها را بکنم شب را بخوبی خوابیدم این جبال بختیاری که سخت تر از خود سانت گتی



یا

نمیتوانست برود من مجبور بودم پیاده بروم اما قوه این تحمل را نداشتم عزم را جزم
کردم که باصفهان مراجعت کرده بعد از صحت مزاج شروع بسفر خود نمایم چون در
ماه اگست بود و هوا گرم بود و من مجبور بودم که روز سفر نمایم خوراک من دوغ و
ماست و پنیر بود گاهی هم میوه اینک ما در فریدن هستیم قسمت زیاد این ولایت
مال محمد تقی خانست شب را در قریه موسوم به قریه محمد تقی خان توقف نموده
یکصد و پنجاه خانوار رعیت داشت مردمان اینقریه گرجی بودند که شاه عباس آنها را
از گرجستان آورده در فریدن جای داده بود عیسویهار زبان و دین خود را ترک
کرده بودند این ده پر از اشجار و مردمانش متمول هستند زنهای آنها حجاب ندارند
و خوش چهره میباشند آب زیادی از کوه جاری و دره را مشروب مینمود خربزه
زیادی کاشته بودند و باصفهان و جاهای دیگر حمل مینمودند شب تاریک وارد
آدن که محل ارامنه بود ~~وارد~~ شدیم پذیرائی از ما ننمودند و بسختی از آنها اطاق گرفتیم
فوراً مردم وحشی دور ما جمع شدند و از ما پرسیدند که از کجا آمده اید و بکجا میروید تمام
اهل ده از ورود ما اطلاع بهم رسانیده در بهاربند جمع شده که باطاق وارد شوند زنها
در بامها جمع و از سوراخ ما را نگران از کثرت جمعیت اطاق ما تاریک شد علی را گفتم
که شمشیر خود را کشیده دم در بایستد تا آنکه مردم ترسیده داخل اطاق نشوند از آنجا بار
بربسته براه افتادیم و بصحرائی رسیدیم بایر آبادی ندارد کاروانسرائی دیده شد
گفتند مردم اینقریه از تجاوزگران فرار کرده اند برای ما هم راه پرخطر بود طرف عصر

وارد دهکرده

وارد یکقریه از بختیاریها شدیم که خوراک برای ما و دواب یافت نمیشد قلعه از دور پیدا
و من بطرف قلعه راندم از نحوست بخت آنجا هم خراب بود دیگر شخص گاوچرانی با دو گاو
آنجا بود از اینشخص از هیچ گونه خوردنی همراه نداشت که بما بدهد ولی نشانی داد که پای
آنکوه یک دهی است در آنجا هرچه بخواهید موجود است بجهت باران بزحمت نزدیک
قریه شدیم صدای سگها را شنیدم قدری تسلی پیدا کرده تا رسیدم درب خانه خان
چند نفر هم آتشی در آنجا افروخته و دور آتش نشسته بودند از قرار معلوم کفش دوز
بودند و باصفهان میرفتند روز بعد بدشت بزرگی که در خاک اصفهان بود رسیدیم
و از آنجا بقریه تیرون باغات زیادی داشت یک اطاق پاکیزه بجهت استراحت
پیدا نمودم در باغات خربزه های خوبی بود که در تمام ایران نیست این باغات از آبهای
زرده کوه بختیاری آب میخورند پس از آن از جلفا باصفهان وارد شده و بخدمت
منوچهرخان معتمدالدوله گرجی حکمران اصفهان رسیدم در اینوقت حکومت اصفهان
که بزرگترین حکومتها بوده بعهده او موکول بود مردم بختیاری و لرستانی که بشاه ایران
یاغی بودند از بیرحمی او خوف داشتند سیاسات شدیده مینمود

خلاصه معتمدالدوله مرا بسیار احترام نمود و وعده داد که یکی از صاحبمنصبان مخصوص
خود را همراه من بفرستد که آسوده بشوشتر وارد شوم در اینوقت شخصی بخدمت
معتمدالدوله رسید موسوم به شفیع خان بختیاری منوچهرخان گفت وی یکی از برادرهای
محمدتقی خان رئیس و حکمران بختیاری است که باصفهان آمده من ترا باو میسپارم روز بعد



غیر از یشوع

بمنزل شفیع خان رفتم برادرش علینقی خان نیز در آنجا منزل داشت درب دروازه عمارت پر بود از جماعت بختیاری که جوانهای بلند قد و خوشگل بودند کلاه سفید بسر میگذارند زلفهای حنائی براق از اطراف پریشان نموده غالباً هم یک لنگ دور سر می پیچند یک سر او را بالای سر گره زده و سر دیگر را از پشت دوش خود آویزان کرده لباس آنها بطرح ایرانیان ولی کلفت که از باران و سرما محافظت نماید یک کلیجه نمد هم میپوشند که درازی او قدری از زانو پائین تر و آستین ها هم کوتاه کفش آنها گیوه و جورابهای آنها پشمی است مختلف برنگ های گوناگون گویا زنانشان می بافند یک شال کلفتی در کمر بسته که کیسه کمر و اسباب زیادی با آن نصب و آویزان مینمایند من مفصلاً شرح لباس بختیاری را داده ام زیرا که برای رفتن با آن صفحات بلباس آنها ملبس شدم خلاصه خیلی دهدمه کشیدم تا آنها را رد نموده و باطاق شفیع خان داخل شدم چون این جماعت تا حال فرنگی ندیده بودند و مرا عیسوی مذهب میدانستند خیلی اسباب تعجب آنها شد و من دائم نگاه میکردند ولی نمیدانستند که چه نوع رفتار نمایند و مرا درب دروازه معطل نگاه داشتند

شفیع خان پس از آنکه از ورود من اطلاع یافت خیلی مهربانی نموده و برادرش علینقی خان معرفی مرا نمود مشار الیه در روی خرسکی نشسته بر رختخوابی تکیه داده بود در پیش او یک سینی شیرینی بود و در یکدست پیاله کوچک چینی فغفوری داشت و گاه گاه عرق میخورد و در دست دیگر یک غلیان که مثل ابرهای آسمان غرّان و از دهن او

دخان بیرون میآمد و شخصی در آنجا نشسته بود تا نه میز و یک پسر کوچک هم مشغول
خواندن اشعار حافظ و دیگر شعرا بود

علینقی خان بدون شال کمر و دکمه های باز و سر تراشیده با یک کلاه سه گوشه با چهار
پنج رفیق که نزد او حاضر بودند مشغول تفنن بود

من در این وقت تماشای یک ملائی مینمودم که در گوشه اطاق مشغول عبادت و خواندن
قرآن و نماز بود و میگفت یا الله یا الله یا الله یا علی یا علی و طعنه رفقای خود بود

علینقی خان برادر دوم محمد تقی خان بود و طایفه کوه نشین ریاستش با او بود و در این وقت عازم
طهران بود که گرو دولت باشد زیرا که محمد تقی خان را یاغی دولت شمرده و از کارهای
او شکایت داشتند برادرش را بطهران میبردند که محمد تقی خان دیگر مخالفت نکند
شفیع خان تا اصفهان بطور رفیق بلدی همراه او آمده او قدی کوتاه و جسمی ضخیم داشت
قریب چهل سال از عمرش گذشته بود و بسیار عاقل بود شفیع خان نزدیک منزلی ایلیه
دور از او نشسته بود و خبر مرا در گوش او گفت همینقدر که فهمید من از مردم انگلیس
هستم بی اندازه با من تعارف نمود و معذرت خواست از اینکه اذن جلوس نداده
بود و فوراً مرا نزد خود برده شراب شیراز و شیرینی بمن داده قبول کرده نوشیدم و
باهم رفیق شدم بتوسط مجلس شراب رشته الفت و اتحاد فیمابین محکم شد و خیلی مایل بودم
که کاغذ سفارشی برای محمد تقی خان برادر بزرگش گرفته تا آسوده در بختیاری سیاحت
نمایم مشغول صحبت بودیم که فراشان طویل القامه وارد اطاق شدند بساط شراب

و شیرینی برده



وشیرینی بر داشته شد مجموعه های مملو از پلو و دیگر مطبوخات را گستردند مهمانان جمع شده بنهار خوردن پرداختند و بمن نیز تعارف بسیار نمودند چون عیسوی مذهب بودم یک مجموعه علیحده از برای من حاضر داشتند من نهایت رضایت را حاصل کرده از اینکه هم غذا نباشیم زیرا که انگشتهای ناتمیز خودرا داخل مأکولات مینمودند بعد از صرف نهار غلیان معمول را آورده خان مشغول کشیدن شد پس از آن در باب سفر من در کوههای بختیاری مشغول صحبت گردید چون سابقاً بطهران رفته بود از آداب مردم اروپا اطلاع داشت

بختیاریان خیال میکردند که سیاحت من در بختیاری سه جهت دارد اول اینکه جاسوس میباشم دوم آمده ام ولایت ایشانرا طلسم کنم که در وقت جنگ شکست بخورند سوم آمده ام خزائن و دفائنی که در زیر زمین آن اراضی نهفته است درآورم من در ضمن صحبت خیال خانرا از این خیالات بیهوده آسوده نمودم خیلی تأسف خورد که خودش در ولایت نیست که با من مساعدت نماید ولی وعده داد که یک سفارشنامه ببرادرش بنویسد و گفت بزودی شفیع خان بعد از اندک زمانی میرود بقلعه تل که مقر حکومت محمد تقی خان است بهتر است شما با او بروید منهم با کمال امتنان و رضایت قبول نمودم

در اینموقع انگلیسها و ایرانیان با هم جنگ داشتند سفر کردن در این هنگام برای من مشکل بود چه مردم مرا جاسوس می پنداشتند با وجود این من حاضر بودم که در تمام ایران سیاحت نمایم هر چند شفیع خان بمن وعده داده بود که بزودی از اصفهان بطرف لرستان حرکت میکند

ولی چند روزی که گذشت خبری از حرکتش نرسید من هر روزه بمنزل او که در یک کاروانسرا بود میرفتم چونکه علیقلی خان بطهران رفته او در کاروانسرا منزل داشت و مشغول کشیدن علیان و تماشای اسبهای خود بود و برای مسافرت هر روز عذری نا موجه میتراشید یکروز میگفت طایفهٔ از دزدان راه را مسدود کرده اند یکروز میگفت بعضی اسبابهای خود را میخواهم بفروشم از جهت خرجی راه یکروز میگفت آن ملا که باید همراه بیاید بقران نگاه کرده میگوید خوب نیست و میمنت ندارد سفر کردن یکروز میگفت که معتمد الدوله میخواهد یکنفر مامور بفرستد از جهت جمع کردن مالیات من باید صبر کرده با او بروم خلاصه از این عذرها همه روزه میاورد پنج هفته همینطور مرا در اصفهان معطل نمود ولی خیلی در اینمدت خوش گذشت

در اینمدت من شروع بخواندن فارسی نموده در حرف زدن فارسی تسلط پیدا نمودم در بعضی مساجد که عیسویها ممنوع بودند من رفته تماشا نمودم سایر عمارات اصفهان را سیر نمودم یکنفر لر کوهی وحشی در اصفهان منزل اختیار کرده صوفی شده بود با کمال استراحت عمر میگذرانید چون رفیق شفیع خان بود من با او آشنا شدم چند دفعه مرا بنهار و شام دعوت کرد سفره را در اندرون می چیدند دخترهای خوشگل در آنجا مشغول رقص بودند لباسهای ابریشمی پوشیده سینه ها را باز کرده که بدن خودشان را مردم ببینند زلفهای قشنگ از هر طرف پریشان نموده کف دستها و کف پاها را با حنا رنگ کرده ابروهای خود را مسکی و بهم وصل نموده با اینکه چشمهاشان درشت و سیاه بود باز هم با سرمه سیاه تر مینمودند بسیار خوب میرقصیدند گویا مشق جمناستیک نموده بودند

بطوریکه از پس رشته



بطوری از پشت سر کج میشدند که سر آنها بپاشنه پا می چسبید زنها مشغول نواختن
تار و طنبور و مهمانها مشغول تماشا و عیش بودند تا مست شده در روی غالی بخواب میرفتند
صبح بیدار شده بمنزل خود معاودت میکردند

حاضرد[2]
در بیست و دوم[22] سیپتامبر شفیع خان فرستاد که تمام تدارک راه[2] آماده است از برای حرکت
بلا استخاره بقران کرده خیلی خوبست امروز از جهت جبال لرستان سفر کردن بهترین
روزی است و بواسطه گرمی هوا من در شب خیال سفر دارم و وعده کرد که در هفت دست
طرف غروب حاضر شویم که از آنجا باتفاق حرکت نمائیم منهم تهیه سفر خود را دیده در وقت
مزبور در هفت دست حاضر شدم شفیع خان و رفقا بارها را انداخته خیال توقف دارند
و خود شفیع خان در زیر درختی روی غالی نشسته و مشغول کشیدن غلیان است و سایرین هم
حیوانها را بسته مشغول توجه آنها هستند و زنها که همسفر ما بودند چادرهای خود را پیچیده روی
بارها نشسته مشغول صحبت میباشند شفیع خان بنا کرد عذرهای ناموجه شمردن از برای تعویق
سفر و تقصیر را گردن یکی از صاحبمنصبان معتمد گذاشت و گفت این صاحبمنصب محصل وصول
مالیات است و باید همسفر ما باشد و هنوز نرسیده و وعده کرده شب بیاید اگر آمد فبها اگر نیامد
صبح زود پیش از آفتاب میرویم

ناچار اسب خود را بسته و غالی خود را گستردم ستاره ها میدرخشید اشجار جنگل مانند خیابانها
قطار در قطار برای تماشی خوبست آتش که مسافرین روشن کرده شعله اش بسر و صورت
حاضرین افتاده بود صحبت کاروان و ناقوس قاطران تماشای غریبی داشت

بسر بردیم

شب سرد بود بالاپوش خود را بخود محکم پیچیده بخواب رفتم صبح از صدای مکاریها که مشغول بار کردن بودند بیدار شدم شاطرباشی هم آمده بود بارها را بار کرده زنها و بچه‌ها را بالای بارها نشانیده بود

منهم اسب خود را زین کرده با آنها براه افتادم شفیع خان از طایفه سوهونی بود که قبیله بزرگی از چهارلنگ بختیاری است مرد بلند قامت خوشگل با وقاری است رخوتش لری وقتیکه باصفهان آمده بود فقط کلاه خود را عوض کرده و کلاه پوستی بسر نهاده تا محترم باشد دو زن از زنهای علیقلی خان که همراه خود بطهران برده بود حالا با کنیزان بولایت خودشان میبردند ابتدا زنها روی خود را میپوشانیدند اما بزودی با ایشان آشنا شده روپوش برداشته شد و در راه مشغول صحبت شدیم هر دو در نهایت وجاهت بودند یکی از آنها دختری پنج ساله داشت که خیلی قشنگ بود و با من انس گرفته هر روز وقت سواری باصرار میآمد و جلو زین اسب من می نشست و در این راه مرا از صحبتهای قشنگ خود محظوظ مینمود وقتیکه در منزل پیاده میشد نزد من آمده با ساعت و قطب نما بازی میکرد مادرش مهره‌هائی که از اصفهان گرفته بود باو زینت داده و حلقه‌های طلا و نقره در دست و پا داشت موسوم به بی بی‌ها بود شاطرباشی یکی از اشخاص بیکار و بیعاری است از هر دانش محروم و متکبر و از خود راضی حقیقةً در ایران از این نوع اشخاص بسیار است سوار یک قاطر قوی هیکل و مشغول کشیدن غلیان بود نوکرش نیز سوار قاطر و غلیان را در دست داشت شش نفر نوکر همراه دارد شفیع خان بمن گفته بود که اگر لباسی غیر از لری بپوشی برای تو خطر دارد منهم لباس لری پوشیده

بودم از [illegible]

بودم از آنجاکه در بختیاری تاکنون فرنگی نیامده بود من باید همواره تفنگ و طپانچه خود را
حاضر داشته باشم مبادا حمله نمایند هنگام حرکت از اصفهان بیست تومان اشرفی
از صرافان گرفتم و در جوف کمربند خود پنهان داشتم رفقا با من گفته بودند که در بختیاری
پول لازم نداری تمام مخارج شما را مجاناً میدهند زیرا که مهمان آنها هستید اگر بخواهید
قیمت نان وغیره با آنها بدهید قبول نمیکنند و خیلی دلخور میشوند

معهذا من لازم دانستم که این مبلغ قلیل را همراه خود که در ضیق وقت بکار آید شفیع خان بردارم
مرا بدست یکنفر از خونکار نام سپرد که محافظت من و اسب مرا نماید

خونکار جوانی وحشی بود هر چه من داشتم در خورجین کوچکی که از قالی ایرانی بافته بودند
گذارده و بر ترک اسب من بود یک پیراهن و یک چکش با چند دانه میخ که اسب خود را
نعل کنم و دو کتاب نقشه و یک پتو و دواهای لازمه در آنخورجین بود یک قالی هم همراه
داشتم شفیع خان گفت قالی را بروی قاطری بگذارند اهل اینقافله بعضی پیاده و
بعضی سواره بودند تمام قافله پنجاه نفر بود و چون الاغهای لاغر همراه بود ناچار بکمال زحمت
میرفتیم مکاری الاغها را بضرب چوب میراند گاهی بصاحبان الاغ فحشهای بد و هرزه
میداد و در حقیقت بچه فحش میداد و مرا نهایت حیرت دست میداد

خلاصه از باغات اصفهان خارج شده براه بزرگی افتادیم که بطرف شیراز میرفت و تمام
اراضی بایر و راه پر از سنگ بود شفیع خان بواسطه اینکه چندی قبل با یکی از مردم طایفه
خود دشمنی پیدا کرده و با هم خونی بودند گفت شاید آنها از سفر من اطلاع پیدا کرده راه را

مسدود نمایند

مسدود نمایند و یک جنگ مفصلی روی بدهد باینواسطه از طرف قمیشه میرویم که دشمنان آگاه نشوند و ما بمنزل امین برویم

مرا درینوقت خیال بسر رسید که آیا هیچ اروپائی باین صفحات نرفته که نوشتجات قدیمه را روی سنگ خوانده باشد بهمین خیالات و آرزوها منزل طی نمودیم

شفیع خان نهایت یکرنگی و همراهی را با من دارد زیرا که در اصفهان بعضی خدمات کوچک باو نموده بودم و منتظر مکافات بودم شفیع خان مدتی در فوج ایران که مشاقش اروپائی بود مشق کرده قدری از قوانین اروپا را آموخته بود نسبت بسایر ایرانیان با تربیت تر است همراهان غیر متمدن او درانسفر با من رفیق و مهربان بودند منهم نهایت گرمی را با ایشان داشتم بختیاریها بخونریزی شهره بودند این اسم و شهرت ترساننده بلکه لرزاننده بودند رعایا و اهل دهات ساکنین آن نواحی بمن گفته بودند که چرا خود را با ایشان تسلیم کرده و بولایت آنها میروی رفتن سهل است برگشتن مشکل است ولی من از بخت خود امیدوار بودم که اینسفر را به خوبی باخر رسانم و از رفتار و کردار خود نیز مطمئن بودم که خبط نخواهم کرد و من از حالا شروع کردم که از قاعده و رسوم انطایفه آگاه شوم و همیشه احتیاط داشتم که صحبت مذهبی بمیان نیاید بلکه هر وقت صحبت دین و آئین خود را میکردند منهم تصدیق مینمودم که شما حق دارید و خیلی سعی کردم که طرزی رفتار کنم که آنها مرا جاسوس نه پندارند و محض محکمی کار ابدا قبل از نهار روزنامه نمی نوشتم و دقیقه که از آنها دور میشدم بکار خود میپرداختم در وقت غذا خوردن احتیاط کامل نمودم که دست من بظروف آنها نرسند

بطور دیگری

وبطور دلگرمی با آنها صحبت های متفرقه و از ولایت آنها مینمودم که با من مهربان شوند شفیع خان نسبت بهم شهریهای خود عاقل و با تربیت تر بود و بواسطه مراوده اش با صفهان وطهران هر وقت سؤال از او مینمودم بکمال خوبی جواب میداد و بدون اینکه از سؤال من متکی شود و هم چنین از نقشه کشیدن و با پرگار کار کردن تعجب نمیکرد و من نیز مقصود خود را با آنها گفته بودم که فقط قصد سیاحت دارم شفیع خان در نوشتن و خواندن مهارت تامی داشت از اشعار شاهنامه و اشعار شعرای قدیم ایران زیاد از حفظ داشت ما و امیکه اشعار او را با هم میخواندیم بسی محظوظ میشد من نمیتوانستم بتوسط فرمان شاه یا با کاغذ معتمد الدوله موجب مرحمت محمد تقی خان رئیس بختیاریها بشوم زیرا که چندان از شاه اطاعت نداشتند

خلاصه شب را در کاروانسرای معیار توقف نمودیم کیسه پول شفیع خان در اصفهان خالی شده بود بلکه قدری اسباب هم برای مخارج گرو گذاشته لهذا دیناری نداشت که نان خورش برای ما بخرد همه نان خشک شده میخوردند منهم محض رفاقت با آنها همراهی مینمودم ولی چند خوشه انگور مرغوب بشام خود افزودم و نخواستم از کمربند خود پول درآورم که همه بفهمند شاطر باشی نتوانست بنان خشک قناعت کند شلاق خود را برداشته روانه ده شد بزور شلاق شام خوبی خورد شب بعد هم بنان خشک ساختیم و از آنجا سوار شده بقریه باباخان رسیدیم

شاطر باشی گوسفند بزرگی از مردم ده گرفته قرار شد از گوشت او غذای کاملی بخورند

الکنون

اکنون از خط راه شیراز بیرون آمده عازم بطرف کوههای بختیاری میباشیم شب دیگر
رسیدیم در (کوری) که ده کوچکیست و دیوارهای گلی دارد و شب را مشغول کشیک
بودیم چه ممکن است دزدها نصف شب حمله بیاورند یکمرتبه صدای خوفناکی بلند شد معلوم
شد چند سوار رو بده میآیند شفیع خان زنها را در طویله پنهان کرد و با همراهان خود مسلح
شده که با دشمن جنگ کند هنگامه غریبی بود از صدای ایشان و تفنگ بعد از چند دقیقه
سواران راه خود گرفتند و ما برگشتیم و غذا خوردیم

اهل ده گفتند یک عده از مردم بختیاری هستند که دشمن شفیع خان میباشند و در
همین نواحی اقامت دارند و احتمال دارد قافله را غارت نمایند و از کوهی که بما نزدیک است
باید عبور نمائیم آنوقت بما خیلی نزدیک خواهند بود و ما بایست خوب قافله را با احتیاط
از قطا بریم و روز راه رفتیم کدخدای قریه یک سوار تفنگدار بطور بلدی همراه ما
فرستاد و یک قافله بزرگ الاغ دار در اینجا توقف داشتند و منتظر بودند که با یک
قافله بزرگ مسلح دیگر این راه پرخطر را طی نمایند خلاصه با ما همسفر شدند اینوقت قافله
ما بسیار بزرگ شد سی و پنج نفر سوار مسلح داریم و بیست نفر پیاده تفنگچی شاطرباشی
با قدری از این سوارها جلو میرفت شفیع خان با سوارهای خودش عقب قافله میآید
همواره چند نفر سوار بطور جاسوس باطراف میفرستادند تا معلوم شود دشمن
کجا است و از چه نقطه حمله میآورد خبر بشفیع خان میدادند دشمنها هم از دور نمایان بودند
و بهمدیگر تیر میانداختند خوشبختانه راه اینکوه از کمال سختی جنگ نمیشد



پس از آن

پس از آن رسیدیم بسرازیری که میرود بقریه سمیرون که زیر پای ماست طرف جنوب این صحرا جبال علف خیزی دارد که اغلب بختیاریان در آنجا مسکن دارند تا بالای کوه همه خیمه زده و از قله اینکوه برف است از دره سراب و درختی که درخت گردوی فراوان داشت گذشتیم رسیدیم بقریه مزبوره که اوائل شهر بوده و دارای هزار خانوار است حال سیصد خانوار بیشتر ندارد خانه ها که از سنگ ساخته بودند عنقریب تمام خراب خواهد شد ما در یک کاروانسرای بدی منزل نمودیم از قرار سابق نان خشک خوردیم

رفقای ما خیلی مایلند که زودتر بولایت خود برسند روز بعد از یک کوه سختی که سواره ممکن نشد بگذریم مجبوراً پیاده شده از آن کوه گذشتیم بدشتی که موسوم به فلات (فلارد) بود رسیدیم خانه هاشان کپر و از نی ساخته بودند در یک جائی مال دورکی ما بود یکی از طوائف هفت لنگ که در زمستان اینجا بسر میبرند و در تابستان با گله و رمه خود در کوهها برای علف چرانی میرفتند و در فصل پائیز بمکان مزبور معاودت مینمودند اکنون در دشت اقامت دارند شفیع خان و کسانش از دیدن الوار مشعوف شدند نزدیک که رسیدیم رئیس آن طایفه باستقبال ما آمده ما را بشام دعوت کرد آنگاه غالی خود را در لب جوی زیر درختان بگسترانید و ما نشستیم هنگام غروب مجموعه های پر از پلو ممتاز آوردند بعد از صرف شام شفیع خان با رؤسا بنای صحبت از ولایات خود گذاشتند از قبیل جنگها و غارتها و کشته شدن بعضی رفقایش که در غیاب او واقع شده بود لیارد مینویسد که موگوئی و جاکی در تحت اطاعت محمد تقی خان بودند اشتباه کرده

هیچوقت دورکی در تحت اطاعت محمد تقی خان نبوده تمام اینطوائف که در اینکوهها میباشند در تحت اطاعت محمد تقی خان میباشند و همه وقت در گفتگو و مرافعه خون کالات را دارند و در وقت جنگ بدون درنگ یکدیگر را میکشند و رسم این ایل جنگ کردن و آدم کشتن است که کشتن انسان با کوسفندی تفاوت چندان ندارد اینکوهها تماما جنگل است از اشجار بلوط و بوته های دیگر که بختیاریها درخت گز مینامیدند و آن اشجار بسیار قیمت دارد زیرا که ثمرش گزانگبین است

از آنجا گذشته ظهر وارد قریه چله که شدیم در آنجا درخت مو و زراعت گندم نمایانست اهل آنجا از پیر و جوان دور من جمع شده تماشا مینمودند و متصل فریاد میکردند و عارض بودند که دشمن بر سر ما ریخته گله و رمه ما را تمام برده است شفیع خان از استماع اینسخنان چند نفر سوار بتعاقب دزدان فرستاد و قدری از گله را پس آورده و چند نفر را هم دستگیر نمودند و بدست شفیع خان سپردند

آنگاه نهار که عسل و انگور بود صرف شد پس براه افتادیم و دستهای دزدها را از عقب بسته از جلو ما میبردند دزدرا دو پسری بود از عقب با سر و سینه زنان و شیون کنان میآمد و التماس میکرد پسرش را مرخص نمایید و از زنان بختیاری امداد میخواست چون دید ثمری ندارد گفت توقع دارم دستهای او را باز نمایید تا من برگردم در پی چند الاغ و گاو دیدم که مشغول چرا بودند اینها را هم از اهل چله که دزدیده بودند چون چشم شفیع خان بآن حیوانها افتاد با سواران تاخت کرده حیوانها را جلو انداخته متصل بقافله



نمودند

نمودند حال قافله زیاد و شلوغ است و از یکه هنه آب که خیلی تنگ است باید بتعجیل عبور نمائیم که مبادا کسی با حمله نماید غفلةً صدای تفنگ آمد که بما میانداختند و سوار بطرف آنها حمله کرد و آنها را ترسانید پنجنفر ازین تفنگچی ها از قلعه لردکان بودند امروز ما وارد قلعه لردکان شدیم صاحب اینقریه یک خان بختیاری است موسوم بعلی کدا خان ملبس به لباس قشنگ با جمعی از نوکرهای خود باستقبال ما آمده و با شفیع خان اظهار محبت نمود تمام در لب جوئی زیر درخت نشستیم اینوع امکنه که در دهات ممالک ایرانست آسایش اینست که هنگام گرما آنجا استراحت نمایند تمام اطراف کوه است و القلعه در همان جنگل واقع است منظر با صفائی برای نقشه برداشتن دارد بخصوص شکل این الوار که دور ما جمع شده اند این خان که ما امروز مهمان او میباشیم از قرار معلوم خیلی خوش ضیافت است تعریف او را در بین راه از همسفران خود شنیده ام دو ساعت بعد از غروب فراشان با مجموعه نمایان شدند که آن مجموعه ها حلوا از پلو ممتاز و گوشت سرخ کرده و جوجه و خربزه و انگور و شربت و غیره بودند این مهمانی خیلی بمن لذت داد و این اول دفعه بود که من مهمان خان لر شدم این مهماندار نسبت بخوانین شهرهای ایران خیلی نجیب تر بنظرم آمد گویا بر همه ترجیح دارد

آن وزن و را در قلعه حبس کرده بودند از کثرت بی احتیاطی شب فرار کرد بجهت خستگی مالها یکروز هم در لردکان توقف نمودیم همینقدر که مردم فهمیدند که من فرنگی هستم دور مرا گرفتند بخیال اینکه هر فرنگی حکیم است اغلب تب لرزداشتند زنها و دخترها

از من دوا میخواستند خان مرا باندرون طلبید و خیلی مهربانی کرد زنها از من روی
گرفتند و دعا از من میخواستند که نزد شوهرشان عزیز باشند برخی دعا و دوا برای
آبستن شدن میخواستند سینیهای میوه و شیرینی از برای من آوردند در اینمجلس
سکوت عمومی بود هر جا که من میرفتم جمعی بتماشای من میآمدند چه تا حال فرنگی ندیده
بودند همه با من محبت مینمودند و خیلی مشکل بود که من جائی بروم و همراهان با من نیایند شاید
وقتی فرصت کرده که آب سردی پیدا کرده خود را شست و شو نمایم زیرا که از اصفهان
تا اینجا لباس عوض نکردم و در آب نرفته بودم

قلعه لردگان در یک جنگل واقع است شفیع خان از تاریخ ولایت و کوهسار خودشان
صحبت میداشت و گفت اینجا اول شهر و پای تخت لر بزرگ بوده الحال طوائف اینجا را
مسکن نموده و تمام در تحت فرمان محمد تقی خان هستند

نزدیک قلعه یک تپه مصنوعی میباشد احتمال وارد عمارات عالیه اینجا بوده قلعه لردگان
مربع بود و بالای برجها و سر دروازه ها کله شکارها که شاخ بزرگ داشت نصب
کرده بودند اینجا از جهت جنگ بختیاریها خیلی جای محکمی است این خان هم وقت
جنگ میتواند سوار و پیاده تفنگچی حاضر نماید

علی کدا خان یکجلد کتاب نظامی خطی که فتحعلیشاه بپدر او داده بود در مجلس آورده بصدای
بلند از حالات خسرو و شیرین خواندن گرفت الوار هم تکیه به تفنگهای خود داده استماع
نموده تحسین میکردند و بطرز وحشیانه تعریف و توصیف از این عشاق و رشادت خسرو و پرویز نمودند



رود نهر بازفت

روز بعد باتفاق میزبان روانه شدیم این خان فقط رئیس یکطایفه کوچکی بود با پنجاه نفر سوار همراه ما آمد که همه تفنگهای خوب و مالهای قشنگ داشتند سفر امروز خیلی خوش است اهل قافله زیاد شده بعد از چهار ساعت راه طی نمودن به بوگر رسیدیم که درمیان دره واقع شده وجوی آبی جاریست که از میان این دره رد میشود و من خیلی متحیر شدم و آن کوه باغ و میوه و اشجار بلوط دارد سیاه چادرها و کپرها در اطراف و دامنه کوه زیاد بود و از آنجا ها سوار میآمد و با برای همراهی طی میشد

طولی نکشید که وارد ایل حسین آقا برادر علی کدا خان شدیم او با زن و اطفال خود در سیاه چادرها زندگی میکرد و نوکرها هم در کپرها او هم مثل برادرش خوب پذیرائی کرد ما هنوز از جبال خوزستان و اصفهان بالا نرفته ایم و از این منزل اول کوههای بزرگ جنگلهای بلوط است شروع کرد به بالا رفتن این راه مناسب و خوبست از جهت بز و پازن نه از برای اسب و قاطر بیچاره حیوانات که پاشان می لغزید و پرت میشدند با زحمت زیاد روی این سنگها که از شیشه صاف تر بود عبور مینمودیم یکدفعه پای من لغزیده سی پا پرت شدم ولی خوشبختانه بچند درخت گیر کرده آدمهای شفیع خان اسب را گرفته بالا آورده عیبی نکرد فقط چند جای بدن او را سنگ بریده بود و تمام راه از خون پای حیوانات قرمز شده زنها در جامه‌های ضخیم با مدادین الوار میآمدند

این راه که شفیع خان پیش گرفته راه قافله نیست خلاصه بر فراز کوهی رسیدیم جای با صفائی بود و از اینجا کوه های پربرف قشنگی نمایانست از اینجا بر بالا آمده هر چند راه

پُرصدمه بود امّا از انطرف کوه راحت‌تر بود در فرودگله حزی دیدیم اینولایت شکار
کوهی زیاد دارد همه وقت فوج فوج پازن و قوچ و میش دیده میشود کبکهای پا سرخ نیز بسیار است
از کبکهای اروپا بزرگتر میباشد دُرّاج که گوشت لذیذ دارد در کنار رُودخانه زیاد دیده
میشود امروز از یک کوه سختی بالا رفتیم قدری از کوه دیروز بهتر بود تا رسیدیم به
دره بورس شاید آب خرسان باشد که از اینجا یک قسمت از آب کارون میرود و مشهور است
با آب بورس چون آب زیاد شده بود زیاد صدمه کشیدیم تا الاغها را رد نمودیم خورجین ترک
من هم تر شد انطرف رُودخانه چند نفر رعیت مشغول جو چیدن بودند آنها قدری کاه
بجهت حیوانات ما آوردند ما برای خوراک نان خالی هم پیدا نشد ناچار بدون شام خوابیدیم
صبح که بیدار شدیم دیدیم بعضی رفقا عقب کفش و بعضی در تجسس کلاه بودند علیان شفیع خانهم
مفقود بود تمام قافله مگر یکنفر چیزشان گم شده بود آنمرد که بما لهای ما کاه میداد امروز
پیدا نیست بعد از فحش زیاد به دزدها ساکت شدیم چه فایده نداشت شفیع خان قسم خورد
اگر دزدها پیدا بشوند سیاست میکنم اینها از طایفه دینارانی بودند که مشهور بدزدی میباشند
بعد از طی کردن راه کوه پر درختی به ایلی رسیدیم که رئیس آنها با نوکرهای خود مثل سایر بختیاریان
در کپرها زندگی میکردند و در انطرف رُود مشغول ساختن قلعه بودند بتوسط مشک از آب
عبور کرده مشغول بنائی بودند دُو برج و حصار قلعه را محکم ساخته و تمام شده بود آنجا را
کسوک میامند زنهای آنها بدون رُوبند در پی چادرها نشسته مشغول بافتن قالی خوش رنگ بودند
شفیع خان از رئیس دزدان گله کرد که دیشب طایفه شما ما را غارت کردند وعده داد که

آنچه بردهاند

آنچه برده اند گرفته مسترد دارد و نهار مفصلی هم آورد که تلافی روزه دیروز بشود آنگاه براه
پرداختیم از راه تنگ و سخت که رودخانه کارون هم زیر واقع شده راه بقدری تنگ
و بد بود که بتصور در نمی آمد اگر حیوانی میافتاد مسافت زیادی پرت میشد و برودخانه میافتاد
خلاصه شب را در ایل دینارانی که به بجوئس موسوم بود توقف نمودیم صبح که بیدار شدم
دیدم پتوی من نیست بدزد دیده اند این پتو از تمام اسباب برای من لازم تر بود تأسف
خوردم روزها هوا خوبست ولی شبها سرد است چه امروز سوم ماه اکتبر است نه من تنها
باین درد مبتلا بودم رفقای من نیز هر یک چیزی مفقود داشتند

تمام اهل قافله فحش های آبدار زرشتی که در اروپا شنیده نشده بپدر و مادر دزدها میداده اند
از اینجا گذشته طی راه کوه سختی که از اشجار جنگلی پر بود و گلهای گوناگون خیلی داشت نمودیم
در اینجا دو راهست که میرود به قلعه تل مقر حکومت محمد تقی خان یک راه هم از مجرای
رودخانه کارون میرفت بمال امیر و راه دیگر از خط مستقیم از کوه میرفت به قلعه تل آن
راه اولی از طرف مال امیر خوب بود ولی میگفت چهار روز طول دارد تا وارد قلعه تل
بشویم این راه کوه نزدیکتر بود یعنی دو روزه میرسیدیم بمال امیر لیکن شفیع خان گفت
که این راه خیلی سخت است بلکه بدتر از این راه ها که آمده ایم و همینطور هم بود تا رسیدیم
به یک دهی که موسوم بود به شیخون و محوطه و درخت انار داشت ولی ساکنین آنجا انارها را
ضایع کرده انارها را چیده بودند ریش سفید ده با شفیع خان اظهار یکرنگی و دوستی نمود و باهم
معانقه نمودند معلوم شد نوکر محترم محمد تقی خانست چون ما شب را نمیتوانستیم بمانیم گوسفند

پخته با قوری

بچه با قدری ماست و عسل برای ما آورد و یک گوسفند و مقداری برنج هم همراه ما نمود و براه افتادیم راه ناهموار و سخت بود آمدیم بولایت مان گشت در جای بلندی منزل داریم هوا خیلی سرد است من بواسطه نبودن پتو خیلی صدمه خوردم تمام شب را لرزیدم از آنجا نیز گذشته که سر بالای سختی بود ولی خیلی با صفا از اینجا مال امیر پیدا شد

شفیع خان گفت از آن خرابه ها که شما میل بتماشای آنها دارید در مال امیر بسیار است از این خبر مهمهای فرح روی داد زیرا که آرزوی من همین بود

خلاصه یک راه سرازیری طی نموده انسان و حیوان زیادی نمایان شد از کثرت ازدحام چنان مینمود که روی هم افتاده اند از یکجوئی که فعلاً خشک است گذشته راه زیادی طی کرده نزدیک قلعه تل رسیدیم که در بالای تپه واقع است امروز اخر سفر منست جمعیتی از زن و مرد باستقبال اقوامشان که مدتی غایب بودند آمدند و گفتند امنای دولت همه وقت دست تعدی و ظلم درباره رعایا بکار میبرند بخصوص در حق الوار که اخلاصی بدولت ندارند یکنفر پسر جوان سوار یک اسب ممتاز بهر طرف تاخت میکرد و یکقوش در دست داشت و تازیهای شکاری عقب او بودند سوار زیادی هم دیده شد ما بقی سوار در عقب محمد تقی خان بودند که برای شغلی بقلعه کوهی رفته بودند

شفیع خان و من قافله را در پای تپه گذاشته خود بقلعه تل رفتیم بمحض اینکه نزدیک دروازه شدیم دو برادر کوچک محمد تقی خان با بعضی از ریش سفیدان که روی سکو نشسته بودند باستقبال آمدند آنها با هم معانقه نمودند چون شفیع خان مهرفی مرا کرد احوال پرسی نموده

دمرا دعوت بداخل قلعه نمودند من با طاقی که سر دروازه ساخته بودند و الوار لامردان
میگویند ورود کردم چند نفر آنجا منزل داشتند اما گوشه اطاق خالی بود در آنجا قالی خود را
گسترانیده نشستم یکی از آن مهمانها سید بلند قد شوشتری بود که ریشش بکمرش میرسید
و او را باسم طبابت برای پسر محمد تقی خان آورده بودند که مدتی مبتلا به تب بود و یکی دیگر
قصیر القامه بود و در اصفهان مسکن داشت او نیز بطبابت معروف بود و کلاه پوست
درازی بر سر و شال کرمانی بدور کمر داشت و یک کارد هم بکمر زده که معمول اصفهانیهاست
کفش ساغری سبز در پا نموده و نیز یکنفر شوشتری فقط برای دیدن محمد تقی خان آمده از جمله
مهمانان بود و همواره مشغول قرائت قرآن بود و یکنفر کدخدای یکی از دهات که از طوایف
بختیاری است و بجهت مهمی آمده با من آشنا شد

وقتی که شام و نهار میاوردند همه جمع شده با هم غذا میخوردند چون من عیسوی بودم و مرا نجس
میدانستند مجموعه مرا علیحده میاوردند بهر ظرفی که دست میزدم آنها از آن نمیخوردند

سه نفر برادران محمد تقی خان موسوم بودند به آخان بابا آکریم آکلب علی (آ) در زبان لری
بمعنی خانست (آ) مخفف آقاست و در بختیاری معمول است برادر بزرگ را خان و سایر را
(آ) میگویند همچنین پدر را خان و فرزندانش را آمیانامند)

این سه نفر در غیاب محمد تقی خان از واردین میزبانی مینمودند آخان بابا بسیار مرد عاقل
کاملی است قدی کوتاه داشت آکریم شریر جنگی و تنومند بود آکلبعلی بلند قامت
و باریک و همیشه سرفه میکرد گویا مرض سل داشت بسیار معقول است نسبت بسایر برادران

ندارد

ندارد لباس آنها بختیاری است کلاه نمد سفید بسر میگذارند عیالات خوانین تازه از ییلاق
وارد شده و در کپرها و سیاه چادرها سکنا دارند در زیر قلعه تل هم مثل سایر قلاع ولایت
بختیاری است اما از سایر قلاع خوانین بزرگتر و بشکل مربع است دارای پنج برج است
و در گوشه قلعه عمارتی است بالای آن لاامردان است در زیر آن یک هشتی است قلعه شامل دو
حیاط میباشد حیاط بیرونی بجهت مهمانها وغیره و حیاط اندرونی که خانمها با کنیزان آنجا زندگی
میکنند اگرچه اینقلعه از سنگ و گچ ساخته و محکم است ولی با قشون دولتی نمیتواند حفظ خود را
بکند بالای برجها تفنگهای فتیله خیلی سنگین که هر یک قریب هشت نه پا طول داشته
گلوله آنها بزرگ بوده بطوری نصب کرده بودند که حرکت دادن آنها سهل بود و مثل
توپ و این تفنگهای عجیب خیلی اسباب ترس کوه نشینها و دشمنهای محمدتقی خان بود در
این تپه یک دهی است که در زمستان برادران و اقوام محمدتقی خان مسکن دارند

اطراف اینقلعه و ده سیاه چادرهای بسیاری بود الوار بزراعت میپرداختند یکروز بعد از
ورود ما در قلعه تمام اهل قافله که از اصفهان آمده بودند متفرق شدند شفیع خان هم با همراهان
بخانه های خودشان که یک منزل از قلعه تل دورتر بود رفتند

تجار اصفهان که امتعه آورده بودند از جهت فروش امتعه خود را حمل بشوشتر نمودند

ورود من شهرتی پیدا کرد از آنجا که کوه نشینان عقیده شان بر اینست که هر فرنگی باید طبیب باشد
زن و مرد دور من جمع شدند از برای دوا اغلب تب داشتند بعد زن بزرگ و محترم محمدتقی
خان مرا باندرون طلبید که پسر ناخوشش را معالجه نمایم اطاعت نمودم خانه او را از شاخه



بخاری دارد

اشجار ونی ساخته بودند مثل کپر ولی فروشش از قالیهای ممتاز اثاث البیت خانه از هر
قبیل روی هم ریخته بود خانم بدون روبند در یک گوشه از آن عمارت نزد پسر ده ساله
مریض جای داشت دور او کنیزان و دختران ایستاده زن بلند قد جوان خوشگلی
بود لباس لری پوشیده زلف زیاد از پشت سر آویخته دستمال ابریشمی بنفش بسر بسته قدری
مو به پیشانی و رو پریشان نموده بمحض ورود من تواضع نمود وجاهتش ساختگی نداشت
بعد از تعارفات تفصیل ناخوشی پسرش را بیان نمود که تب سخت دارد و چند نفر حکیم
کامل از راه دور آورده ام اما نمیتوانند معالجه نمایند بعد از آن شروع کرد بگریه کردن
والتماس نمودن که این پسر بزرگ و عزیز محبوب من و محمد تقی خان است جد وجهد نما که
رفع مرضش بشود آن طفل از شدت تب ضعیف شده چون من در این سفر از بس تب کرده
بودم در معالجه تب سر رشته کاملی بهم رسانیده ام قدری دوا بخانم محمد تقی خان وعده دادم
که از قلعه بفرستم و دستور العمل خوردنش را دادم در مراجعت بمنزل قدری گنه گنه حب کرده
از جهت او فرستادم قبل از استعمال از دو حکیم مصلحت کرده بود که دواها را بدهد یا
ندهد آنها محض اینکه مبادا طفل خوب شود و انعام را خانم بمن بدهد گفتند دوای
فرنگی به بچه نباید داد بلکه پر خطر است یک ملا در آنجا بود که استخاره می نمود او هم در قرآن
دیده بود و گفت خوب نیست

خلاصه دوای مرا ندادند و در عوض یک قهوه خوری چینی را آب کرده آیه از قرآن را
با مرکب نوشته با آن آب شستند و باو خورانیدند روز بروز بچه بدتر شد ناچار اطلاع

به محمد تقی خان داده او با چند نفر سوار مسلّح وارد قلعه تل شد سوار از پای قلعه گذاشتند خودش سوار مادیان عربی قشنگی شده طرف قلعه راند در آنجا یک سکوی بزرگی بود که کدخدایان و ریش سفیدان اجتماع کرده صحبت مینمودند

محمد تقی خان مختار تمام مال و جان رعایا و طوائف خود بود من و سایر مهمانها از برای استقبال بیرون شدیم من دستخط شاه و حکم معتمد الدوله باو دادم تبسم خفیفی کرد و بطور بی اعتنائی دور انداخت خیلی ترس کردم که از ورود من بقلعه تل شاید راضی نیست و در اولین دفعه حرمتم کاسته شد در این خیالات سیر مینمودم که بمن اجازه جلوس داد اظهار مهربانی و التفات نمود تسلی یافتم و فرمود لازم نبود دستخط شاه را همراه بیاوری زیرا که این نوع احکام در بختیاری اهمیتی ندارد شما غریب میباشید هر قدر بخواهید در قلعه تل بمانید مهمان من خواهید بود قلعه تل مال شما است تمام طایفه من از ورود شما خوشحال میباشند تفصیل سفر شما را شفیع خان از پیش خبر داده از مراحم محمد تقی خان تسکین قلب یافتم و باعث امیدواری من شد

محمد تقی خان از عمرش پنجاه سال گذشته قامتی متوسط دارد قدری ضخیم است هیکل مهیبی از برای حکمرانی داشت چهره اش قشنگ بود اما بواسطه گلوله که در جنگ به بینی او رسیده بود خورد و شکسته شده از اینجهت بد ترکیب شده بود صدای خوب و دلپسندی داشت همیشه خوش رو بود و یک خنده بسیار قشنگ مینمود لباس او مثل البته سفری سایر خوانین بختیاری است بدور کلاه خود لنگی پیچیده شلوار سفری که نزدیک دهن آن بسته میشد پوشیده

شکاری زرد



تفنگی در دست داشت که لوله آن بسیار ممتاز بود کار و خوبی بکمر داشت که دسته او از عاج
و طلا بود یک شمشیر فولاد خراسانی که دسته اش از طلا و نقره بود آنچه ذیر کار د جواهر
نشان پر قیمت و طپانچه دراز خوب و کیسه کمر که از چرم آنچه با بعضی اسباب ملزومات
طپانچه در کمر خود نصب کرده بود و سر و گردن مادیان از منگوله های نقره و ابریشم مزین بود
همچنین زین و برگش زینت داشت یک شمشیر در بغل اسب داشت انطرف مادیان بکف
کلاه آهنی که در جنگها بسر میگذارند نصب نموده (مقصود کلاه خود است) محمد تقی خان از اسلحه خود
خیلی خوشنود بود چه تعریف اسلحه او در خوزستان و بختیاری مثل است

صورت و قیافه او نجیب بود محمد تقی خان از کثرت لیاقت و اقتدار خود را از رؤسای طایفه
کونورسی که تیره از چهار لنگ است با اینکه حافظش از آنطایفه بود ترقی و برتری داده است
(مقصود از کنورسی کیومرثی است)

علی مردان خان که بعد از نادرشاه در اصفهان و فارس و خوزستان و عراق سلطنت
میکرد و کریمخان پادشاهی او را برهم زد از جمله طوائف چهار لنگ است

محمد تقی خان تکبر بسیار داشت زیرا که شجاعت و رشادت او در تمام ایران معروف شده
و دولت با وحسد و رشک میورزید در جنگ چون شیر و در امور با تدبیر بود مدعیان و دشمنان
خود را یکایک از میان برده برطرف نموده چه در جنگ و چه در تدبیر علیخان پدر محمد تقی خان
هم زیاد مقتدر بود دولت از او توهمی نموده شیخ علیخان و حسن خان برادرش هر دو در بار دولت
در حق او افساد کرده گرفتارش ساختند

شاه موافق قانون وحشیانه قدیم که مردم محترم را سیاست مینمود چشمهای او را کنده
بود حسن خان در عوض این خدمت حکومت بختیاری یافت محمد تقی خان و سایر برادرانش بعد
از این واقعه بجهت صغر سن در قریه فریدن پنهان بودند حسن خان محض اینکه حکومت خود را
مستقل نماید در میان طایفه اسکندر خان عموی محمد تقی خان را با دو نفر از اقوام او کشت
و سعی مخصوص داشت که برادر و دو پسر او را نیز هلاک نماید موافق قانون آنجا عادت که باید
خونی خود را بکشند لهذا محمد تقی خان با دو نفر برادر خود علی نقی خان و خانبابا خان از جهت
تقاص عمو و اقوام داخل قلعه حسن خان شده در وقت برخاستن از نماز بقتل آوردند آنگاه
محمد تقی خان دختر حسن خان را بازدواج خود در آورد و دو پسر صغیر او را پرستاری نمود تا این
نزاع از میانه برخیزد مدتی هم گفتگوئی نشد اما بطریق کله آن کدورت بکلی از میان نرفته بود
محمد تقی خان بسیار کارآمد و در امور طایفه زرنگ تمام اقوام و نوکرهایش مطیع بودند سواد
نداشت و نمی توانست کاغذ بنویسد و بخواند معهذا خیلی کامل و عاقل بود اشعار فارسی هم
زیاد از بر داشت و سعی همی کرد که طایفه خود را ترقی دهد و با هم متحد باشند و کوشش میکرد
که راهها باز شود و تجار در آن صفحات عبور و مرور نمایند دزدها را سیاست مینمود

تازه زنش آمده و باندرون رفته بود و مرا باندرون خواست من رفتم او را در حالت پریشانی
دیدم کنیزان مغموم و مهموم و فریاد میزدند فهمیدم که یک بدبختی برای آنها روی داده
معلوم شد که آن طفل ناخوش مشرف بموت است

محمد تقی خان با حالت پریشان بمن گفت اگر این بچه را معالجه نمائی آنچه از اسب و قاطر و غیره



بخواهی بتو میدهیم

بخواهی تو میدهیم و آن دو طبیب امروز طفل را جواب دادند که امید بهبودی ندارد امید

انها فقط بمن بود من نمیتوانستم خواهش محمد تقی خانرا قبول نکنم پرسیدم دوائی که من داده

بودم باو داده اید گفت نه نداده ایم عرض کردم آنچه ممکن است سعی میکنم که این طفل علاج بشود اما

آن دو حکیم نباید معالجه و دخالت نمایند

اگرچه محمد تقی خان میل داشت که آنچه من میگویم بپذیرد ولی چون مسلمان بود نمیتوانست

اجازه بدهد بدون رای و اذن ملا

یک ملا در قلعه داشتند که متوطن آنجا بود و مشغول عبادت بود مثل کشیشهای خودمان

نزد او فرستاد که استخاره نماید اگر خوبست من بمعالجه بپردازم استخاره خوب آمد و باذن او

بمعالجه شدم بشرط اینکه دواهای خود را در آبی که از آیه قرآن شسته بودند مخلوط نموده بدهم

خلاصه من بنا کردم بمداوا بچه خیلی سخت بود اما من امیدوار بودم که بواسطه گنه گنه

دگردو و دیر علاج شود دواها را حاضر نموده خیال داشتم شب را نزد بچه باشم و توجه کنم بیاید

خوب بشود آنوقت طرف توجه و مرحمت محمد تقی خان واقع شوم و با کمال راحت اثر قدیم

مال میر و بختیاری را سیاحت نمایم که منتهای آرزوی من بود هر گاه خدای نخواسته طفل

تلف شود چون آن دو طبیب با من دشمن میباشند میگویند فرنگی طفل شما را مسموم کرده گشت

بلکه از برای این مقصود از فرنگ آمده اگر صدمه جانی هم بمن وارد نیاید از سیاحت باز میمانم

از آنجا که اقبال و سعادت همواره همراه منست نصف شب بچه عرق کرده مرا از خیالات متفرقه آسوده

داشت و روز بعد حالش بهتر شد من بنا کردم باو گنه گنه دادن و در چند روز او را چاق نمودم

چون مهر و محبت پدر و مادر در حق این طفل بدرجه کمال بود پس تصور نمائید که چه قدر از من ممنون شدند و فرمودند که من بعد باید در اندرون منزل داشته باشی یک طاقی هم فوراً برای من معین نمودند آنگاه محمد تقی خان یک اسب بمن بخشید لباس هم زن محمد تقی خان داد و از لباس آسوده شدم

خاتونجان خانم زن بزرگ محمد تقی خانست و بهترین زنهاست در مهر و قشنگی سه طفل هم دارد خان چند زن دیگر هم داشت ولی باحترام او نبودند

هر وقت من تب میکردم کمال پرستاری را از من مثل مادر مینمود آن مبلغ اشرفی را که همراه داشتم باو سپردم که در وقت تماشای خرابه ها بواسطه پول بمن صدمه نرسد این زن بانک من بود هر وقت میخواستم از او میگرفتم هر چند احتیاج بپول نداشتم چه مخارج مرا تمام زن و شوهر میدادند اهل اندرون از من رو میگرفتند خان شبها صحبت طایفه خود را از برای من مینمود اغلب خود خانم هم حاضر بود گاهی بجهت نهار مرا دعوت باندرون میکردند که با خاتونجان خانم غذا بخورم اینکار بکلی خارج از قانون مسلمانانست گاهی هم محمد تقی خان بمزاح میگفت که قوانین اروپا را در اندرون من دائر نموده

بجهت محمد تقی خان میسر نبود که با احدی حتی با زن خود هم غذا بخورد مگر در پنهانی دو زن دیگر در حضور او اذن جلوس نداشتند و جای آنها در اطاق کنیزان خاتونجان خانم بود دیگر وقتیکه خان بآنها اذن میداد با اینکه آنها خیلی خوشگل بودند ولی حرمت خاتونجان خانم در نزد خان بدرجه کمال بود دختری یکی از رؤسای لرستانست محمد تقی خان او را صدا میزد



مادر حسینقلی

مادر حسینقلی که پسر بزرگش بود و همان پسر است که من معالجه مینمودم خاتونجان خانم خواهری
مسماة بخانمی داشت که چند سالی کوچکتر از او است خوشگلترین زنان بختیاری میباشد
قامتش معتدل چشمهایش سیاه و بزرگ عاقله و کامله و محبوبه تمام اندرون خان و
خاتونجان خانم بمن میگفتند که اگر تو اسلام قبول کنی ما او را بتو میدهیم نام مادر خاتونجان خانم
فاطمه است هر وقت مرا میدید مهربانی مینمود و او هم در وجاهت ممتاز است با اینکه زنهای
ایلوار بعد از زائیدن زشت میشوند اما او خوشگلی باقی بود و همواره مرا از صحبت جنگهای بختیاری محظوظ داشت
محمد تقی خان سه پسر از خاتونجان خانم دارد ارشد حسین قلی است بسیار شجاع و دلیر و خوشگل است
کمال اتحاد را با من دارد دو پسر دیگرش نیز خوشرو و مهربانند پسر دومش موسوم بمهدی قلی
و معروف ببرفی است زیرا که در ییلاق زرده کوه میان برف متولد شده
ملحقه پسر سوم رضا قلی است آکلبعلی برادر محمد تقی خان که در قتل بود و از طرف خان زمین پرزراعتی
مینمود و در اندرون منزل داشت دیگر زن دارد که هرگز از او دور نمیشود و نهایت عشق را با هم داشتند
علی نقی خان و آقا کریم و آقا بابا خان با عیالات خود در ده منزل داشتند اگر اوقات نزد آنها
میرفتم زنهای آنها خوشگل بودند علی نقی خان را سردار مینامیدند در شجاعت و پلتیک معروف
بود او را برای امور مهمه بطهران میفرستادند چون با رجال دولت مراوده مینمود عرق خور
و عیاش شده بود محمد تقی خان و سایر اخوانش متدین بودند و همیشه با سادات و علما صحبت مینمودند
علی نقی خان سه زن دارد دو نفرشان از اصفهان تا اینجا همراه ما بودند در کپر زندگی
مینمودند یکی را نام بی بی بمو دختر یکی از خوانین بختیاری است دو زن دیگرش گرجی بودند

که خوانین

که خود خریده بود این سه زن با هم زندگی میکردند و با هم دوست بودند نوکرهایشان هم با هم یکی بعضی
علی‌نقی‌خان مثل سایر خوانین بختیاری عمارتش دارای چندین اطاق بود یکی برای
نشیمن او است یکی از جهت مهمان یکی برای اسب و مادیان یک اطاق هم از جهت اشپزخانه
و اسباب متفرقه اسباب و مبل خانه آنها منحصر است هر کس یک لحاف و یک بالش و یک
قالی دارد و هنگام خواب گسترده میخوابند در یک چادر ابریشمی رختخواب را می پیچند اغلب
روی زمین میگذارند بعضی اوقات هم روی نمد میگذارند مردها که صبح بیدار میشوند از چادر
دور شده دکمه و شال کمر را باز کرده رو را میشویند از آفتابه آب روی دستها ریخته و ندانها را
پاک کرده شسته و شومید بهند بعد آمده نماز میخوانند در وقت غذا خوردن دست
راست را استعمال مینمایند دست چپ در کار نیست

زنها در چادر بزرگ میمانند رخت پوشیدن آنها از مردها مختصرتر است یک پیراهن پوشند و
یک شلوار زنهای خوانین لباسشان بهتر است شلوار و پیراهن آنها اغلب شال کشمیری و
ابریشمی است دور لباس طلا و کلابتون است سینه و پستان های آنها همیشه باز است وقتی
که مهمان غریبی وارد میشود با یک دستمال ابریشمی میپوشانند آنرا (مینا) مینامند زلفها را از
عقب سر تاب داده معلق است و در پیشانی نیز پاره آویخته اند

زنهای فقرا یک دستمال ابریشمی بسر می بندند یک گوشه آنرا ویران میکنند در اندرون
زنهای خوانین کلاه شال کشمیری که از جواهر زینت داده بسر میگذارند زنهای بختیاری
جوراب نمیدوزند گیوه میپوشند اغلب گیوه که خود دوخته اند میپوشند و از چرم پاشنه میگذارند



وگاهی هم از کفشهای سبز کوتاه پاشنه بلند میپوشند زنها خیلی مایل زینت هستند دست بند و

رو بند و طوق کردن را اغلب با یه قران میبینند همچنین مردها آیه قران را در کیسه چرمی

گذاشته بباز و می بندند

وقتیکه زنهای الوار نزد شخص غریب میروند یک روبند دارند که تمام بدنشان را میپوشاند ولی

در چادرهای خود رو نمی گیرند زنهای بختیاری مثل سایر زنهای مسلمانان مو و دست و

ناخن را حنا میگذارند مردم شهری حنا را در حمام استعمال مینمایند اما زنهای بختیاری چونکه

حمام ندارند در کوهها بکار میبرند فقط چند نفر خان که قلعه دارند حمام ساخته اند میان شهرها

مردان میتراشند حنا را با آب مخلوط کرده قدری آب لیمو با آن میریزند که خوب رنگ بگیرد

یکساعت تمام حنا را موها و دست و پا میگذارند و بعد میشویند بعد از حنا زلفها و ابرو را رنگ

میگذارند تا خوب سیاه شود زنهای خوانینشان مثل زنان شهری سرمه میکشند که خوشگلی

آنها زیاد شود و چشمهاشان سیاه تر بنظر میاید چهره خود را با خالهای سیاه زینت میدهند

من با تمام اقوام و بستگان خان آشنا و دوست بودم و هروقت خانه آنها میرفتم زن

و مرد با من مهربانی مینمودند و بعضی اوقات هم خدمات کوچک ناقابل برای آنها میکردم

این بود که بچه های آنها که اغلب تب و چشم درد داشتند چاق میکردم و خوش بختانه هر کس را

دوا میدادم خوب میشد و حکمت من در همه جا شهرت یافت نهار صبح که بردم میدادند پلو و

گوشت پخته و کاسه های شربت بود که در لامردان از برای مهمانها میآوردند

محمد تقی خان و زن اندرون غذا میخورد من هم با او بودم بعد از نهار تشریف فرمای بیرون میشد

در دی سکوی جلو قلعه می‌نشست ریش سفیدان و کدخدایان دور او جمع میشدند و مشغول
حکمرانی و قطع و فصل مرافعه میکردند طرف عصر اسبها را از نظر او میکذرانیدند ده دوازده اسب
عربی در قلعه بود از جمله اسب ورنه اسب سک لادی اسب کهیلان و غیره از داشتن این اسبها
افتخار مینمود این اسبها را بعضی از عربستان آورده بعضی از نژاد مادیان خود شان بود خان
افتخار این اسبها را یکایک میداد خود سواری میشد مابقی را نوکرها و بنای تاخت را بیک
طرف قلعه میکذاشتند و بازی میکردند کاهی چنان کج میشدند که در روی اسب در برابر
دشمن پیدا نبودند در وقت جنک کاهی سواره تفنک میانداختند کاهی در دویدن اسب
از زمین دستمال برمیداشتند سوارهای محمد تقی خان در ایران بشجاعت معروف بود

محمد تقی خان کاهی خود را مشغول تماشای شیری ضخیم درنده که در خانه داشت مینمود و اسبها را
نزدیک شیر میکذرانیدند و به شیر آشنا شده بودند و این از برای این بود که در وقت
جنک از شیر نترسند

در خوزستان شیر بسیار است بختیاریان آنها را شکار مینمایند من اغلب اوقات با آکریم
بشکار میرفتیم تازی و قوش همراه بود صحرای قلعه تل کبک و دراج بسیار دارد و از کوه
که پشت قلعه تل است بالا رفته در آنجا کله های قوچ و پازن شکار میشد کوشت شکار را الوار
تیکه تیکه کرده کباب مینمودند دل و قلوه شکار مطبوع الوار است

شب هم فراشان مجموعه های بزرک پر از پلو با کباب و جوجه های سرخ کرده و چند ظرف
هم شیرینی وارد مینمودند بعد از شام هم قهوه صرف میشد و مثل اعراب غلیان میکشیدند

آنوقت تعفر



انوقت مشغول شعر خواندن وبعضی مشغول نرد باختن بودند تا وقت خواب

محمد تقی خان میل داشت صحبت مملکت انگلیس را بکند وخیلی مایل ترقی ولایت وطوایف خود بود ومیخواست تجارت در مملکت اد داخل بشود این صحبتها را اغلب وقتیکه شب روی قالی نشسته بود ومشغول تماشای اسبهای خود بود مینمود وگاهی هم در دیوانخانه در حضور مردم مینمود ومن میگفت در حضور این مردم از محاسن راه آهن وسایر صنایع صحبت کن

ازبرای خان مشکل بود که از قصد سفر من اطلاع پیدا نماید خیال کرد که من ازبرای تماشای آثار عتیقه آمده ام بلکه مرا جاسوس می پنداشت که از انگلیس آمده تا راه واوضاع بختیاری را بدانم چون در انمدت میان انگلیس وایران هم کشمکش بود ودر اپرت رسیده بود

محمد تقی خان بجهت پول زیادی که دولت از او خواسته بود عاجز شده مرا دراینباب محرم خود دانسته مشورت میکرد

لفظ لری فارسی قدیم است که هیچ عربی ورکی ندارد وکلماتشان شبیه بالفاظ شاهنامه فردوسی است من شروع کردم بلری حرف زدن

بختیاریان از طایفه واولاد کوه نشینان قدیمند واز خون پاک ایرانیان میباشند طایفه بسیار خوبی میباشند جوانهای بلند وخوشگل دارند زنهاشان سفید وقشنگ در صغر سن از زنان اروپائی بهتر اند از زندگی وحشیانه خود خوشحالند واطفال خود را تربیت میکنند اغلب مشغول جنگ هستند چه با خودشان وچه با دولت ایران اکنون یاغی دولت میباشند اینطایفه شجاع ودلیر میباشند در تواریخ شجاعت ورشادت بختیاری مذکور است ودنیا

وسرکردگان ایشان با سوار زیاد در میدان جنگ حاضر میشدند وقتی آنها اصفهان را
که پای تخت بود مسخر کردند یکزمان افشارها که نصف ولایات را گرفته بودند ایشان
بقدرت خود آنها را بیرون نمودند این طایفه با نادرشاه که معروف روزگار است
یاغی شدند هرچند نادر آنها را در میان ایران پراکنده نمود اما آنها بعد از نادر تلافی
خوبی نمودند علی مردان خان جد محمد تقی خان پای تخت ایران را گرفت و شاه ایران شد
(علی مردان خان از طایفه محمود صالح است ولی با خانواده محمد تقی خان قومیت داشت)
لاجرم در فصل پائیز شروع کردم بتماشای مخروبه های نواحی قلعه تل و اینسفر اول منست
در مال امیر و دره سوسن بختیاریها میگفتند نوشتجات بسیار در سنگها در هر دو مکان مسطور است
و قبر دانیال هم در سوسن واقع است و آن خرابه ها نشان میدهد که شهر سوسن در آنجا بوده
در ولایت عجم در رودخانه بوله که از قدیم در آنجا خرابه دانیال پیغمبر است و نیز عمارت دیگری
هست آن عمارت را دارند برای اینکه قبر پیغمبرشان در آنجاست در کنار رودخانه کوه جنگ
شاپور نزدیک شهر تازه دزفول آثار قدیم از یونان و ایران هست و پای تخت قدیم
دولت ایران بوده

که طایفه یهود بزیارت میروند

سرهنری راولین گفته که در آنجا قدیم دو شهر بوده هر دو موسوم به یک اسم که قصر سوس
باشد و مخروبه هر دو در بختیاری است که تماشای آثار اینوع عمارات قدیمه از واجبات است
چون محمد تقی خان در قلعه تل بود من زبرادرزاده خان بابا یک کاغذ سفارشی از برای
کدخدایان و ریش سفیدان طوائف کوچک بختیاری که در بین راه مال امیر و غیره بودند گرفتم



آقاخان بابا گفت اگر شما در ظل حمایت محمد تقی خان هستید همه جا امین خواهید بود معهذا
چون این طوائف غیر متمدن هستند اعتنا بما ندارند محتمل است که از آن وحشیان بشما ضرر
برسد منهم با الوار آشنا بوده و مرا مهمان رئیس خود نمید انستند با وجود این مصمم بودم بهر
شکل ممکن باشد تماشا کنم خلاصه صبح با یکنفر بلدی که آقاخان بابا معین داشته بود با سفارش
نامه بجهت ملا فرج و ملا محمود کدخدای مال امیر بر داشته از قلعه تل حرکت کرده عازم
مال امیر شدم و آنمبلغ قلیل را نجا تونجان خانم سپردم من گفت تفنگ دولول را همراه نبر
شاید بطمع تفنگ بخطر بیفتی چه در اینولایت طالب اینوع تفنگ بسیار است من حرف او را
قبول کردم و نیز اصرار داشت که ساعت و پرکار را همراه نبرم باری بعد از حرکت از
قلعه تل رسیدم به تپه های کوتاهی که مال امیر و قلعه تل را دو قسمت مینمود در اینمکان امام زاده
بود که الوار نعش را آورده در آنجا دفن میکردند قبور اشخاص رشید نشانه مخصوصی داشت و آن
یک شیر سنگی بود که شکل شمشیر و تفنگ و نیزه و سپر در آن نقر شده بود و قبور زنها واضح
بود و بعضی اسباب زنانه از قبیل شانه و غیره در آن نقر شده زنها نشسته مشغول گریه برای
اقوام خود بودند و پیوسته صدای وحشیانه مینمودند صورتهای خود را با ناخن دست خراشیده
بر سر میزدند مشاهده حال آنها خیلی سخت و جانسوز بود

اول دفعه ایست که من افعال وحشیانه را دیدم که برای مرده اینوع ناله و زاری مینمودند
در این تپه ها اثر چند عمارات قدیمه معلوم میشد بلد من گفت اینها آثار عمارات اتابیک است آب
از چشمه که موسوم بچشمه اتابیک است گذشته وارد قریه الورگن شدیم محوطه آنجا خندق اماز

ناپایدار هزینه

و انجیر و زراعت برنج بود نزدیک آنقلعه آثار یک قلعه که سابقاً از حسن خان چهارلنگ بود دیده شد برادر او شیخ علیخان که یکی از پسرهای او را محمد تقی خان کشته بود محض تقاص پدر خود علیخان که به تحریک حسن خان فتحعلیشاه چشمهای او را کور کرده بود و دختر حسنخان را هم محمد تقی خان عقد کرده بود که گفتگوی خون از میان برود و زن نجیبه و محترمه است و با محمد تقی خان زندگی میکرد و در همین قلعه محزونه سکنا داشت در نیوقت ناخوش بستری بود مرا نتوانست ملاقات نماید پلو و طعام معمولی برای شام من فرستاد و شب ریش سفیدان قریه نزد من آمده و دور من نشستند و تفصیل کشته شدن حسنخان را که بدست محمد تقی خان واقع شده بود بیان میکردند و جائی که شیخ علی خان را کشته نشان دادند

دو برج محکم در اینجاست که از عهد ساسانیان برپا بوده ایل ملا محمد که من سفارش نامه برای او داشتم در همین تپه ها چادر زده و این تپه ها عمارات قدیمه بوده که حال خراب شده و از خرابه عمارات تپه ها تشکیل داده شده بزرگترین آن تپه ها چهل پا ارتفاع داشت و او را قلعه مینامیدند ملا محمد و اتباع او در کپر زندگی میکردند که از شاخه درخت و نی ساخته شده بود مرا در مهمانخانه خود بردند کاغذ سفارش نامه آقا بابا خان را با او دادم و خواهش کردم که صور و خطوط قدیمه که در سنگ و کوه نقر شده بمن نشان بدهند آنها بعضی اشکالات پیش آورده و عذرها تراشیده که بمن نشان ندهند و میخواستند بدانند که مقصود من از دیدن این خطوط چیست جستن خزانه است یا بردن طلسمات یا اینکه فرنگیها میخواهند ولایات آنها را مسخر نمایند یا اینکه برای جاسوسی آمده ام

بالاخره



بالاخره چون دیدند من برای تماشای آن نوشتجات مصمم میباشم ملاچراغ برادر ملامحمد و دو نفر دیگر را همراه من نمودند مرا ابتدا بیک اشکفتی بردند که اطراف آن چند شکل از سنگ در آورده اند که هر کدام ببزرگی انسانی بود طرف راست شکل مردی مشاهده شد با ریش پیچ پیچ و کلاه مخصوصی بر سر از کلاه آن معلوم میشد که او پیش نماز یا موبد آتش پرستان قدیم بوده لباس بلندی پوشیده دستهای خود را در سینه جفت کرده علی الظاهر بذکر معبود خود مشغول بود شکل دیگری پارچه عوض کلاه بسر پیچیده و لباس کوتاهی که قدیم معمول رم بود پوشیده در حالت نماز خواندن ایستاده و یک نوشته هم که سی و شش سطر بود طرف چپ واقع بیک نوشته دیگر هم نزدیک آن نوشته بود ولی آبی که از سقف غار پائین آمده آن نوشته را محو نموده بود ممکن نشد که صورت آن نوشته را بردارم روبروی آن غار در میان کمر دو جا صور و خطوط بود که بهیچوجه نشد تماشا کنم یکی از آنها صورت پنج نفر داشت دو شکلش خیلی بزرگ مابقی گویا برای نماز ایستاده در دستگاه دوم فقط سه صورت بود چون بالا و از نظر من دور بود نمی توانستم آنها را خوب سیاحت نمایم

در اطراف غار اثر عمارات قدیمه که از سنگ ساخته شده ظاهراً نماز خانهٔ آتش پرستانست درب غار هم چند مخروبه دیدم گویا در عهد ساسانیان برپا بوده نوشتجاتش بسیار قدیم بود آنجا را الوار اشکفت سلمان می نامند سلمان سه حضرت علی داماد و خلیفه پیغمبر بوده الوار معتقدند که سلمان از نتیجه علی اللهی بوده و در همین مکان مدفونست بدینواسطه نهایت احترام را بمقبره او دارند در اینمدت که من مشغول سیاحت بودم ملاچراغ و رفقایش بکمال بدحرفی را بمن مینمودند ولی

گفتند مقصود تو برای بیرون آوردن خزائن است باید بما هم نشان بدهی تا سهمی ببریم

غار دیگری بود که ملا چراغ اطمینان داشت که خزانه دفن است من میگفتم مقصود من خزائن نیست
آخر الامر بطوری متغیر شدند که بمن حمله نمودند من ناچار برای دفاع کارد خود را کشیده آنها را
دور نمودم چون ملا چراغ مرا برای زد و خورد حاضر دید بطرف خورجین ترکی دویده و بنا کرد بوارسی
اسبابهای من خورجین را گرفتم چون دیدم مانع سیاحت من هستند سوار شده با رفقای منافق
معاودت نمودم تا بملا محمد عارض شوم اگر او ملا چراغ را مواخذه نمود شکایت بمحمد تقی خان
برم ولی بعد از چند ماه دیگر آمدم مالمیر که ایلات برای تعلیف به جبال دور دست رفته بودند
و کسی در مالمیر نبود من تنها مشغول مسوده برداشتن نوشتجات قدیمه شدم یک مکانی که خیلی
بلند بود و نوشتجات بسیار داشت من بسیار مایل تماشای آنجا بودم و از هیچ طرف راهی
ببالا رفتن نداشتم بالاخره از سنگی بالا رفته که بزیر آمدنش سخت بود راه را گم کردم آنچه
فکر کردم که چطور پائین بیایم ممکن نشد بعلاوه غصه اسب خود را که در زیر غار بسته بودم داشتم
که مبادا دزد او را ببرد و نیز ترس داشتم که چون مرا در بالا ببینند بگویند برای بردن گنجها یا
بیرون آوردن طلسم بآنجا رفته مرا بالتفنگ بکشند از این خیالات مضطرب شده عزم جزم کرده
خود را از بالا بزیر افکندم از مساعدت بخت صدمه بمن نرسید

عرایض من بملا محمد ثمری نداد چونکه مرا از تماشای مال امیر ممنوع داشتند مجبور شدم بسوسن
بروم ملا محمد بمن گفت چون راه دور و سخت است باید نصف شب بروی من فهمیدم که مقصودی
دارد و بنا کرد اسبابهای مرا تماشا کردن و فایده آنها را همی پرسید خصوصا از ساعت قطب نما

سوالاتگ



سئوالات کرده موقع استعمال آنهارا استفسار نمود ساعت وقطب نما بنظر او خوب آمد وقطب نمارا برای خود لازم میدانست زیراکه مسلمانان برای دانستن قبله درهنگام نماز قطب نمارا لازم داشتند بعد صحبت خودشان درباب الاغهائی که برده بودند شروع شد نزدیک بود همدیگر را بکشند من بیاد آوردم نصایح زن محمد تقی خان زاکه در وقت حرکت بطرف مال میر از اعمال این وحشی ها میگفت هیچ اشکالی نداشت که مرا بکشند تمام شب را متفکر بودم که آیا سالم بقلعه تل مراجعت خواهم نمود بدینواسطه خواب نرفتم ملا چراغ نصف شب آمد وگفت برخیز برویم که وقت گذشته است از اصرار او معلوم بود که مقصود بدی دارد قبول نکردم چون صبح شد خداحافظی کرده براه افتادم یک بلدی ملا محمد همراه کرده بود که مرا با یل ملا فرج رئیس سوسن برساند کاغذ سفارش نامهٔ هم از آقاخان بابا برای او داشتم از دشت مال میر عبور نموده که پنج میل ونیم عرض او ودوازده میل طول او بود روی مرغزارها تمام آب گرفته فقط در زمستان اتباع ملا محمد در اینجا منزل دارند در فصل بهار از کثرت باران از اطراف جبال بالمره سیل میآید تقریباً تمام دشت مال میر باتلاق است من رسیدم بپای کوهی که مال امیر و دره سوسن را قسمت مینمود در اینجا یک راه سربالای سختی است که باید طی نمود شروع کردم ببالا رفتن قریب یکساعت بالا رفته غفلةً شخصی را بالای کوه دیدم که میخواست سنگ بزرگ بطرف من پرت نماید بلدی من مرا مجبور کرده که پیاده راه را طی نمایم وخود دو نفر جلو اسب مرا میکشید معلوم شد که با دشمن من رفیق است مشغول شدند باز کردن خورجین ووارسی آن که مابین خود قسمت نمایند چون من تفنگ

خود را در قلعه تل گذاشته بودم نتوانستم با آنها مقاومت نمایم سنگی را پناه ساخته تا سنگهائی

که پرت میکردند من نخورد حاضر شدم که با کارد با آنها طرف شوم ناگاه دو نفر دیگر با شمشیرهای

بلند پیدا شده بسر وروی من حمله آوردند و بزور ساعت و قطب نما و چند پول سفید که در

کیسه داشتم گرفتند معلوم شد که مهماندار آنها را فرستاده بود که مرا لخت نمایند من برای

قطب نما افسوس خوردم زیرا که برای نقشه کشی لازم داشتم اگرچه اطمینان داشتم بعد از رسیدن

بقلعه محمد تقی خان پس میگیرد متشکر بودم که مرا نکشتند و این از سعادتی بود که با من همیشه همراه است

با این تفاصیل بلدی جلو اسب را داشت و میکشید و من عقب او میرفتم تا بجای سختی رسیدیم ایستاد

و یک یا دو تومان بده یا من دیگر همراه تو نمی آیم از آنجا که هرچه داشتم گرفته بودند بنا ی

التماس را گذاشتم که همراه بیاید قبول نکرد و جلو اسب را رها کرده رفت من بدبخت نابلد آفتاب هم

غروب کرده تاریک است نمیدانم از کجا آمده بکجا بروم شما تصور حال مرا بفرمائید همه وقت منتظر هستم

که دزدی برسد و مرا بکشد و اسبم را ببرد این سرزمین محلی است هرکس برسد دزد و آدم کش خواهد بود

بالاخره راه را پیش گرفته از دره بزیر آمدم خود را بچادرهای ایلات رسانیدم تا شب را بسر برم

در آنجا بگذرانم اینکوه ابداً درخت ندارد بر عکس کوه روبرو که از اشجار بلوط و غیره جنگل شده -

پائین دره هم رود کارون بود چادر و کپرهای اهل شوشتر پیدا بود من از یک کوه پر درخت

جنگل مانندی بسرعت تمام بزیر آمدم و مهار اسب را در دست داشتم آن بلدی که رفته بود آمد

و با من همراهی نمود با تفاق آمدیم در بچادرهای چند ایلات فقیر بعضی در چادر و برخی در زیر

درختها منزل داشتند مقداری ماست و دوغ و نان برای ما آوردند نانها نازک بود الوار پیته

میخانند



میناميند از آنجا گذشته آمديم سر رود خانه و از کنار رود شروع براه نموديم در پين راه

اثر عمارات و ديوارهاى قديم را مشاهده ميکردم اين دره تنگ بود و يکطرف او

برود خانه کارون واقع بود بزحمت زياد از اين دره رد شديم مخروبه هاى سوسن که

من بتماشاى آنها مايل بودم انطرف رود است شنيده بودم که در آنجا يک کلک چوبى

براى رد شدن از رود خانه است تفحص کردم نيافتم الوار سوار مشک ميشوند و از آب

ميگذرند هرکسى امداد نکرد که از آب بگذرم جلدى از ايل آن طرف امداد طلبيدم بجهت صداى

آب يا بى اعتنائى متحمل نشدند

شخص فقيرى در سر مقبره دانيال وعده داد که صبح برود و ملا فرج رئيس سوسن که از

براى او کاغذ داشتم بگويد و کلک براى رد کردن من بخواهد من ناچار بطرف ايلى که

تقريباً يک ميل از رود خانه دور بود رفتم خوش بختانه آنجا يکنفر بود که در تبريز با فرنگيها

معاشرت کرده مرا بشام دعوت کرد و مرا بادر خطاب ميکرد و آنچه غذاى لذيذ ممکن بود براى من

حاضر داشت صبح باميد اينکه کلک حاضر است بلب رود خانه آمدم کلک حاضر نبود

بختيارييان با مشک ميگذشتند من از جان خود گذشته لباسهاى خود را کنده در روى زمين

گذاشتم و اسب بآب زدم فقط سر اسب و قدرى تن من بيرون بود اسب باوفا خود را از آب

گذرانيد چادرهاى ملا فرج نزديک بود بچادر آنها رفته با من مهربانى نمودند در پنج دقيقه

يک کپر چوبى براى من ساخته در آنجا منزل نمودم

ملا فرج و طايفه اش مثل ساير الوار قطعاً اهليت نداشتند و بمن نظر حيرت مينمودند

مادر پیر ملا فرج وجمعی دیگر بدیدن من آمدند و بمن نگاه میکردند چه اول دفعه است که فرنگی دیده اند و به تکرار میگفتند که شما عیسوی مذهب نجس هستید و نیز پرسیدند که ارمنی هستم یا مذهب دیگر دارم زیرا که اسم ارامنه را شنیده و باسم آنها آشنا بودند و از قصد سفر من سؤال کردند البته شما در کتب خوانده اید و دانسته اید که گنج های سوسن در کدام نقطه مدفونست اینک آمده اید گنجها را ببرید و اصرار داشتند که جای آن خزائن را با نهانشان بدهم و میگفتند که آیا فرنگیها میخواهند ولایت ما را مسخر کنند از این سؤالات مرا عاجز کردند حدس آنها این بود که من جاسوسم و آمده ام ولایت آنها را دیده راپرت بدهم که بسهولت آمده مسخر نمایند یا اینکه ساحرم و میدانم در کجا خزانه دفن است و آمده ام بیرون بیاورم و ببرم محض اینکه ایشان را از شک در آورم که مبادا بمن صدمه برسد گفتم از راه دور آمده تا قبر دانیال را زیارت کنم زیرا که شنیده ام این قبر در ولایت شما است اینک یک بلدی با من بفرستید چون آنها هنوز از شک بیرون نیامده بودند چند نفر با من همراه شدند تا خزانه ها را از ایشان نخورم

خلاصه از مزارع برنج کاری گذشته بچند تپه طبیعی رسیدم که یکی از آن تپه ها بریده شده بود معلوم بود که قدیم دور آن خندق بوده است بلدی گفت اینجا قلعه بوده و بالای آن از عمارات قدیمه پیداست قبر دانیال هم در حوالی پای کوه است بعقیده من آن عمارات چندان قدیم نیست شامل دو اطاق است یک طاق هم طاق ندارد در آنجا اشجار بسیار میباشد اما اثری از آب انبار و ماهی مقدس در آنجا و حوالیش دیده نشد و سنگ قبر هم از مرمر سفید نیست

سبزبهری را بمن اشتباه کرده فقط یک عمارت کلی سر مقبره ساخته اند مثل سایر
عمارات که بر سر مقدسین قبر می سازند

قبر دانیال را بختیاریها خیلی حرمت میگذارند درویش فقیری مرا بجهت زیارت
و دعا خواندن دعوت نمود قبول کردم اگر منیر فهم میگفت کافرم ممکن نبود آنجمعیت
که همراه من بودند مرا اذیت نکنند از صحبت نمی فهمید که کافرم ولی بدبختانه یکی از آن الوار
گفت این شخص فرنگی و نجس است آن پیر درویش از شنیدن این سخن یک تفنگ از دیگری
گرفت و بسینه من گذاشت و گفت یا شهاده که اقرار بتوحید خدا و نبوت رسالت محمد است
یا الان ترا میکشم هنگامه برپا شد و الوار دور من جمع شدند و میگفتند سر این کافر را ببریم و
بمن حمله میآوردند من ناچار شدم مراجعت بچادرهای ملافرج نمایم بعد از رسیدن دیدم آنچه در
خورجین باقی مانده بود تاراج کرده بودند حتی نقشه و روزنامه سفر مرا بملافرج گله کردم
که باید پیدا نمائی بعد از اصرار وعده داد و بجستجو پرداخت طولی نکشید که اسبابها را آوردند
خیلی خوشحال شدم یقین کردم که خود ملافرج برده بود و الا باین زودی پیدا نمی شد امروز
هم در میان الوار ماندم مثل دیروز دور من جمع شده فحش میدادند که این فرنگی نجس است
عقیده یکی از الوار این بود که او از جانب شاه آمده تا جبال بختیاری را بدقت دیده بعد
بشاه اطلاع بدهد که از کدام راه بیاید و لرستان را تسخیر نماید

دیگری میگفت که این برادر پادشاه انگلیس است و برادر دیگرش هم در بغداد است و خیال
گرفتن بختیاری را دارند و مرا پیش فرستاده که از تمام طرق آگاه شده بآنها اطلاع

بدهم عقیده یکی از الوار این بود که جد من در سوسن طلا دفن کرده من در کتب خوانده ام
که در کجا است اینک آمده ام که در آورده ببرم یکی از آن الوار که خود را تاریخ دان و
با بصیرت میدانست گفت که در سوسن چهار گنج دفن است آن شخص برای بردن آنها آمده

خلاصه با این تفاصیل باز من در خیال تماشای خرابه های سوسن میباشم چه تعریف زیادی
از خرابه های سوسن شنیده بودم پرسیدم که مخروبه پل و مسجد که سر هنری راولنسن نوشته
در کجا واقع است از این سؤال خیلی تعجب کردند که فرنگی از کجا میداند در این صفحات
امام زاده و پل میباشد مجبور شدم که با آنها بگویم سابقاً یک مسافر اروپائی از یکنفر مسلمان
تحقیق کرده و در کتاب خود نوشته از این سخن تسلی یافتند گفتند آن مسجد و پل نزدیک است
ولی همین که میخواستم تماشای آنجا بروم مانع شدند ناچار سوار اسب خود شده عزم تماشای
آنجا را نمودم ملا فرج چون دید که من مصمم میباشم یکنفر از نوکرهای خود را با من فرستاد
همینکه قدری دور شدم چند نفر تفنگچی از عقب آمده بمن ملحق شدند من متغیرانه با آنها نگاه میکردم
یعنی بدانند که نمیترسم آنها با این طمع آمده گنجهائیرا که پیدا نمایم قسمت کنند قدری از راه را
طی نموده از لب رودخانه کارون گذشتیم و رسیدیم بیک دره بعد از طی یک میل از دره
وارد مخروبه امام زاده یا مسجد شدیم ولی چیزی از آن باقی نمانده که فایده بدست شود
قدری خاک انبوه بود که بنیادیکه از عهد ساسانیانست ولی میان الوار معروف مسجد
سلیمانست قدری از این دورتر مخروبه پل بود که در دهنه رود واقع است خیلی قدیم میباشد
هنوز چهار ستون محکم از آن باقی بود و بسیار مرتفع از آب ساخته بودند با دو طاق محکم



از یکطرف

از ینطرف کوه بانطرف وصل نموده اند و اینجا من یک راهی پیدا نمودم میگفتند راه اتابک است

و قدیم است احتمال دارد از زمان پادشاهان کیان باشد و از مخروبه یکی ازین راه ها

که در زمان داریوش از دشت سوسیانا راه نمائی کرده بمملکت ایران و پرسپولیس

اثر این راه را در مال میر و شوشتر مشاهده نمودم این پل از سنگ و آجر ساخته شده

بود چون نوشته نداشت نتوانستم بفهمم که از چه زمان بوده ولی معلوم است ساخت قدیم

میباشد بعقیده من در عهد ساسانیان ساخته شده پیش از مراجعت بچادرهای ملافرج رفتم در دره

سوسن گردش نمایم چند تپه مصنوعی در آنجا دیده شد اثر عمارات قدیمه است بطور یقین

شهر بوده چادرهای سیاه همه جا بود مردمش مهمان دوست و مهربانند مرا دعوت نمودند

یک پیرمردی دیدم میگفت یکصد سال از عمر من گذشته و شش پادشاه را دیده ام در این

صد سال در سوسن فرنگی ندیده ام و نشنیده ام که آمده باشد دیگری گفت که در عهد

عباس میرزا در قشون نظامی بختیاری بوده ام و خدمت کرده ام صاحبمنصب ما انگلیسی بود.

تعجب نمودم و اصرار کرد که با من هم غذا شود و از من پرهیز نداشت منهم با آنها هم غذا شدم

یک کار دیگر کرد که بر حیرت من افزود

در حضور الوار دستهای خود را در غذائی که من دست زده و خورده بودم میزد و میخورد

بدون ترس بسایر الوار میگفت که من بارها دیده ام صاحبمنصبان انگلیسی با شاهزاده هم غذا

بوده اند مثل سایر گفتار بخش هستند مرا دعوت نمود که شب مهمان او باشم چون دیدنیها وانم

بانم خورجین مرا از انار و میوه های خشک پر کرد شب که مراجعت بچادر ملافرج نمودم با اهالی

مشغول

مشغول آن نوع صحبتها شدند

دراین حین دو نفر توشمال موزیک زن وارد ایل شدند و بنا کردند بسرنا و دهل زدن حضرات را مشغول و از من فارغ ساخت جمعی زن و مرد دور او جمع شده آتش روشن نمودند سازنده ها با آوازهای ولایتی و صوتهای جانسوز پرداختند معلوم شد اهالی این سازها مسرورند روز بعد میگفتند این فرنگی چرا اینجا آمده مقصودش حیله است

من شنیدم که سه سطر دراز نوشته شده قدیم است میگفتند فرنگی نوشته که خزانه و گنج در آنجا دفن است بعضی اصرار داشتند که با آنها بروم و نوشته را بخوانم و جای گنج را نشان بدهم بعضی مانع رفتن من بودند خیال بدی درباره من داشتند من دانستم که بیش ازین در اینجا نباید بمانم در نیوقت ما در ملا محمد که در مال امیر مهمان او بودم آمده بود دیدن ملا فرج و با چند نفر غلام و سوار مسلح میخواست بخانه خود مراجعت نماید منهم از ترس اینکه مبادا مرا غارت نمایند بلکه بکشند عزم کردم که با او بروم نوکرهای ملا فرج نیز برای غارت من حاضر بودند منهم اگر میخواستم شکایت به محمد تقی خان بنویسم از ترس اینکه آنها بفهمند اقدام نکردم

برادران ملا فرج از من چیز میخواستند حتی لباس تنم را دهنه و بعضی اسباب یراق اسب را از من گرفتند و بعضی اسباب که در خورجین بود برده بودند

خلاصه بعد از اینکه قافله عازم شد من با آنها حرکت کردم و شکر خدا از آنجا آوردم که ایل ملا فرج عقب ماندند قدری که اینطرف آمدیم دیوارهای عمارات قدیمه دیده شد

نزدیک کنار



نزدیک کنار رودخانه که بختیاریها میگفتند مال ویرون همسفران من میگفتند اینجا
کوچه بوده فلان طرف بازار قصرها و قلعه‌ها و همه را بمن نشان دادند بعد از رسیدن
برودخانه با یک کلک کوچک و چند پوست گوسفند و قدری شاخه درخت این فامیل را
از آب گذرانیدند کلکچی برای ردکردن من پول خواست چیزی نداشتم بدهم آخر الامر
بقدری دوای چشم راضی شد که مرا بگذراند

شب را در زیر درخت نزدیک چند خانوار الوار که بطرف ییلاق میرفتند توقف نمودم
صاحب خانه زنی بود که تازه شوهرش مرده بود همسایگان و بستگانش دور آتش نشسته
موی خود را کنده و صورتهای خود را خراشیده بسینه میزدند بعد از یکساعت از ورود ما
مشغول تهیه شام شدند چون مهمان عزیز آنها ما در ملا محمد بود گوسفندی ذبح نمودند این
طوائف خیلی فقیر بودند و نان بلوط میخوردند

ازین منزل نصف شب حرکت کرده بچادر ملا محمد رسیدیم بملا چراغ برادر ملا محمد گفتم که مرا
مرا چندین دفعه لخت کردند ساعت و قطب‌نما و اسباب مرا بردند روز بعد خدمت
آقاخان بابا مشروحاً عرضه داشتم که کاغذ سردار را نخوانده بمن بی احترامی نمودند آنچه داشتم
گرفتند و نام نیک بختیاری را که بمهمان دوستی و غریب نوازی مشهورند از میان بردند
و بدرفتاری نمودند و بمهمان حق نمک خوارگی را بجا نیاوردند

فوراً ماموری فرستاده قطب‌نما و ساعت را بدون عیب آوردند و در ماه نوامبر من تمام
اهالی این ولایت گرفتار تب و لرز شدیم زن محمد تقی خان بمن گفت برای هواخوری باید

بودیم بر

تو و دو پسرم که یکی حسین قلی است و مریض است بقریه ابو العباس که روی رودخانه آب زرد است بروی اینقریه در یک دره کوچک پر کشت و زرعی واقع است بالجمله بعد از رفتن اهالی خاتون جان خانم را استقبال و احترام زیاد نمودند یک خانه خوبی را که از سنگ ساخته بودند از برای او حاضر نمودند ولی مخروبه بود و در هر حال یا از خوبی هوا یا از کنه من بهبودی یافته شد درست شدم

اینقریه دارای سیصد خانوار رعیت است و روی مخروبه های قدیم ساخته شده آثار آنها هنوز هویداست اینجا را اختیاریان کبر میگویند قدری دورتر امامزاده ایست میگویند سلمان مدفون میباشد زیارتگاه و موسوم به راوا است رودخانه در آنجا دارد که آبش از برفهای کوه مونگشت میباشد اشجار بسیار دارد و جای با صفائیست چند روز در ابو العباس منزل نمودیم خاتونجان خانم کمال توجه را از من نمود قدری که بهتر شدم اراده نمودم که از شفیع خان دیدنی بکنم خاتونجان خانم کاغذ سفارشی از برای زکی آقا که رئیس یک طایفه است و در باغ ملک منزل داشت داد که یک بلد همراه من نموده مرا نزد شفیع خان برساند در آنجا هم خطوط قدیمه یافت میشود بورود بچادرهای زکی آقا تب کرده افتادم صبح زود با یک قافله کوچکی که الاغ دار بودند و برنج به شوشتر حمل مینمودند براه افتادم گفته شد این راه عبورش از ایل شفیع خانست و خانه او سر راه است از دو سه تپه بائز رد شدیم در طرف شمال یک کوهی پیدا بود که استماری میکشند بزرگ قافله گفت شفیع خان در پای اینکوه چادر زده و از جاده ها خارج است



و راه را با دست نشان داد حال عصر است گفتند قبل از غروب بآنجا میرسی شما راه اسماری را پیش گرفته نزدیک غروب است بیابان پر از دزد شیر هم در این دشت فراوانست در راه نه چادری هست که کاه و جو از برای اسب نه آذوقه برای خود بدست آورم آب هم نیست خیلی ترس کردم که در این دشت لم یزرع چگونه عبور نمایم آفتاب غروب کرده بود که رسیدم به دو نفر لر پیاده ولی خوشبختانه دزد نبودند و مرا راه نمائی بچند خانوار ایل نمودند که در آن نزدیکیست آنها در یک گودی چادر زده بودند که از چشم دزدها پنهان باشند

کدخدای این چند خانوار مرا حرمت نمود ولی من احتیاط خود را داشتم کدخدا گفت ایل شفیع خان از اینجا خیلی دور است من یک بلدی همراه تو میفرستم من خیال داشتم که دوباره بابوالعباس مراجعت نمایم زیرا که صبح زود دو نفر از این طایفه بیرون رفتند شاید مقصودشان لخت کردن من باشد باری راه ابوالعباس را پیش گرفته آن دو نفر بنا کردند عقب من دویدن و با دست اشاره مینمودند که بایست من اسب خود را تاخت کرده از نظر آنها غایب شدم ولی تب عارض من شد مجبوراً پیاده شده جلو اسب را گرفته در یک گودی پنهان شدم و موافق معمول دو ساعت تب داشتم آن دو نفر حرامی مرا پیدا نکردند بعد از تب سوار شده قبل از غروب وارد ابوالعباس شدم و از آنجا به قلعه تل رفتم شفیع خان بعد از اتمام کارهایش مرا دعوت بخانه خود نمود خانواده و ایل شفیع خان مثل سایر ایلات در کوه اسماری

زیر چادر

زیر چادر سیاه زندگی مینمودند از آن ولایت عبور کرده رسیدیم بخانه شفیع خان
تمام اراضی آباد و مزروع بود و این محل برای توقف زمستان خیلی با صفا است چند
نفر از همراهان شفیع خان را که از اصفهان با ما بودند ملاقات نمودم و مسرور شدم
آنها نیز از دیدن من خوشحال از من پذیرائی نمودند

چند روزیکه در ایل شفیع خان توقف داشتم اطلاعاتی مفیده درباب ولایت بختیاری
تحصیل کردم شفیع خان مرد عاقل کاملی بود همه وقت صحبتهای خوب مینمود آنچه از اخبارات
ولایتی سؤال مینمودم بدون مضایقه پاسخ میداد و از سفر من مثل سایرین سوء ظنی
نداشت و خیال نمیکرد که من غیر از تماشا و سیاحت مقصودی دارم

چون شفیع خان وزیر و ندیم محمد تقی خان بود تمام کارهای طایفه با و رجوع میشد و مالیات را
او جمع میکرد و بدیوان میپرداخت از تمام امور بختیاری مخبر بود و تاریخ بختیاری را خوب میدانست
حال اول زمستان است باران و رعد و برق و باد در کار میباشد چادر ملامردان خوب رفع
باران و باد را نمی نمود اغلب اوقات چنان باران میبارید که در چادر همگی تر میشدیم بلکه لباس
و بدن ما هم تر میشد در همین شب یکدسته گرگ حمله آورده نه رأس گوسفند پاره نمودند
یکطرف صدای اهالی یک سمت صدای سگها یکطرف حمله گرگها و صدای گوسفندها صدای
رعد و شدت باران و روشنی برق که متصل دشت را روشن مینمود نیز در کار بود از
کثرت سیل اغلبی از اسبابها را آب برد و چادرها افتادند تماشای عجیبی داشت با عجله داشتیم
که پناه گاهی پیدا نمائیم اسبها تمام باز شده بسمتی رفتند چنین شبی در عمرم ندیده بودم

بتهای پخ

تپه‌های اینجا قسمتی از ولایت خوزستانست حیوانات درنده بسیار دارد از قبیل شیر و
پلنگ و خرس و گرگ و غیره رؤسای بختیاری بشکار شیر خیلی مایلند شیر کشتن در
اینجا اسمی دارد و شیر را روی سنگهای قبور نقاری میکنند که همه کس بداند که اینمرد رشید
بوده محمد تقی خان بر شادت و شجاعت مشهور است محمد تقی خان یکروز در قلعه تل با
جمعی از ریش سفیدان و کدخدایان نشسته مشغول صحبت بود یکنفر لُر نفس زنان با
رنگ پریده وارد شد و گفت در پین راه من بدون اسلحه بودم غفلة شیری بمن برخورد
و میخواست مرا طعمه خود سازد من او را بعلی قسم دادم که با من کار نداشته باشد و از من
بگذرد و مرا ندیده انگارد از آنجائیکه لطف پروردگار شامل حال و آن شیر محب علی و آلش
بود بدون درنگ از من گذشته بمن اذیتی نرسانید و در میان جنگل ناپدید شد آمرزنادان
خوبی و سخاوت آن شیر را که از جان او گذشته بود فراموش نموده در عوض نیکی آن حیوان
اصراری به محمد تقی خان نموده که زود تشریف بیاورید و آنجا را که شیر پنهان شده نشان
بدهم تا او را بکشید هر چند محمد تقی خان را از سخن لُر شکی بود که شاید دروغ بگوید اما بجهت شکر
میلی که بشکار شیر داشت با چند نفر سوار شده از قلعه خارج شدیم و در جنگل آوردیم آن لُر
مکان شیر را که با و حمله آورده بود و درخت بسیاری داشت بمن نشان داد
محمد تقی خان سوار را سه قسمت نموده یکقسمت بدست آغاخان بابا و قسمتی را بدیگری سپرد و
خودش با جمعی بطرفی ایستاد و شروع کردند در آن بیشه تیر و سنگ انداختن که آنحیوان
بترسد و بیرون بیاید ولی فایده نبخشید محمد تقی خان گفت یقین گرگ یا کفتار بوده این لُر از

کثرت ترس تشخیص نداده و یا اینکه دروغ میگوید در مدارک مراجعت بودیم که آن شیر غرش
کنان از بیشه بیرون آمد و بطرف آغاخان بابا حمله آورد منهم در دسته او بودم آغاخان بابا با
تفنگ دراز خود او را زخمی ساخت ولی شیر بکیفر موسوم بملا علی را از اسب بزیر آورد و نیز
لباس محمد علی بیک را گرفته او را هم پائین کشید هر دم از مشاهده اینحال حیران و پریشان شدند
محمد تقی خان مانند شیر ژیان مرکب را از جای برانگیخته پس از آنکه نزدیک شیر رسید از مرکب
بزیر جست و کمر بامید فتح بست و در مقابل آن شیر شریر فریاد برآورد ای شیر اینها لایق
و قابل رزم تو نیستند و تاب مقاومت ترا ندارند اگر میل مجادله داری و شیر کارزار
میباشی با شیر نر در کار مجادله میکن تا بسزای خود برسی شیر شکارهای خود را همچنان در زیر دست
و پای خود داشت و رها نمود و با کمال وقار ایستاده اعتنائی بدشمنان نکرده و خوفی ننمود
محمد تقی خان چون ببر بیان بدان شیر ژیان حمله برده و با پیشتاب بلندی که در کمر داشت کشیده
بر سر شیر آتش داد گلوله بمغز او جایگیر شده فوراً بر زمین افتاد چند تیر دیگر باو انداختند
در نیوقت سواران بر سر او ریخته با شمشیر و غیره او را کشتند آن شیر خیلی بزرگ و مهیب بود
لاشش او را بقلعه حمل کردند پوستش را کنده بمن دادند ولی طولی نکشید که از من دزدیدند
محمد علی بیک زخمی منکر از شیر داشت بازویش شکسته و گوشت صورتش را کنده آن
دیگری هم دو دسته زخم داشت اما کاری نبود
در اینمدت که من در بختیاری بودم صحبت شیر کشتن محمد تقی خان اشتهاری یافته نقل
مجالس شده بود و مسلما این حکایت در طوائف بختیاری خواهد ماند گاه گاهی که من با برادران

محمد تقی خان بشکار میرفتیم در کنار رودخانهٔ که از درخت پوشیده و جنگل مانند بود سرپاییها
بجنگل میرفتند و ما سواره بیرون دشت می ایستادیم غالباً خرس بیرون میآمد و ما هم
عقب آنها تاخت کرده آنها را میکشتیم گاهی شیر بیرون آمده نعره میکشید و میدوید
سوارها او را تعاقب نموده ولی ندرتاً رسیده و میکشتند وقتیکه شیر در میان درختان
پناه میگرفت گاهی سوارانرا تعاقب مینمود ولی آن هنری که در باب شیر گفته شده ندیدم
بعضی از اوقات ساز میزدند که شیر را از جنگل خارج نمایند شیر با آنها حمله میآورد و اذیت
میرسانید پیش از اینهم یکنفر از این اشخاص را کشته بود شیرهای اینجا بندرت بر شخص حمله می
آورند مگر وقتیکه گرسنه باشند اغلب شبها با یلات میروند و گوسفند و گاو و اشخاص
خوابیده را میربایند یکنفر بختیاری که در شکار همراه ما بود در تپه‌ها که زیر شوشتر واقع است
شیر هنگام خواب او را ربوده بود و چونکه ما بدون چادر روی زمین خواب رفته بودیم صبح
که بیدار شدیم یکی از رفقاء ما پیدا نبود و بعد بجستجو بعضی از اعضاء او را یافتیم

لرها از عظمت شیرهای سوسینان صحبت میکردند که گاو و گاومیش را بدوش گرفته میبرند
میگویند علی را بمدد طلبیده اگر گوسفند بربایند از قوت خود او میدانند اسبها از صدای
شیر میترسند هنگام شب الوار آمدن شیر را از جنبش و ترس اسبها ملتفت میشوند خوانین
کوچک بختیاری محض اینکه ایشان از شیر نترسند پوست شیر را بشب نشان میدهند
بعضی نوشتجات یادگاری که در قلعهٔ تل نوشته بودند در باب شیر و خرس و دیگر درندگان
ملاحظه نمودم در حدود رامهرمز و کنار رودخانهٔ کارون شیر فراوانست آنها گاهی میروند

بالای تپه‌ها

بالای تپه هائی که زیر کوه لرستانست از جهت پیدا نمودن شکار ده مدتی قبل یک شیر ماده در قلعه تل دیده شده بود و در رنگ ها گون بختیر تفنگچی او را کشت طول او ده پا و نیم بود و شیرهای آنجا درشت می باشند ولی از ایلات معتبر تر شنیدم میگویند که گاومیش از شیر نمی ترسد بلکه هر وقت شیر برای آنها حمله کند دفاع سخت با شاخ میکنند حیوانات دیگر از ترس شیر ناخوش و فالج میشوند از اینجهت در رامهرمز ایلات گاومیشها را بجهت قراولی و تحفظ بیرون و اطراف چادر می بندند و اول که شیر نزدیک بگاومیش میشود گاومیشها صدا میکنند از صدای گاومیش اگر مراجعت کرد که هیچ و اگر اعتنا نکرد گاومیش با شاخهای دراز خود او را تعاقب نموده و بر او حمله میاورد بطوری که شیر گریخته و باستخلاص خود از شاخ گاومیش راضی میشود الوار شیرها را دو قسم میدانند کافر و مسلمان آنشیرها که مسلمان هستند رنگ آنها گندم گون و زرد هستند آنشیرها که کافر هستند زرد و بایال سیاه یکموی سیاه میان کرده او هویدست احتمال دارد شیرهای ماده آنهائی هستند که رنگشان باز است و شیرهای نر آنهائی هستند که رنگشان سیر است گویند اگر شخصی بشیر مسلمان برسد و کلاه خود را برداشته و او را بعلی قسم بدهد ایمن خواهد بود طرح مذاکره اینست ای گربه علی من بنده علی هستم بسر علی از کشتن من بگذر شیر بشنیدن اینسخن راه خود را پیش گرفته میرود ولی این التماسها بشیر کافر فایده نمیدهد الوار اینمطلب را قبول دارند و مطمئن هستند سه سال قبل در دشت رامهرمز یک شیر اسباب خوف مردم را فراهم کرده بود و دو روز در یکجا توقف میکرد در چادرها دیگرها مرفت



اهالی دهات

اسب و مادیان وغیره می رُبود قشون معتمد الدوله که از آنجا عبور میکرد یک سرباز را ربود
سوارهای لرستانی چند تیر انداخته هلاکش ساختند لاشش اورا دیدم بزرگ و خاکستری رنگ بود
محمد علی بیک از برایم نقل کرد وقتی که بسردسیر میرفتیم بعضی پیاده و بعضی سواره شیر نر بود
برای زنها حمله آورد زنها از اسبها پرت شدند ولی صدمه بکسی نرسید من برای نجات
آنها دویدم فریاد کردم ای شیر عار نداری که از من رو گردان میشوی و بزنان عاجزه
حمله میآوری من مُدعی تو میباشم از صدای من شیر بطرف من حمله آورد با یک تیر اورا
کشتم در دشتهای خوزستان شیرها درمیانه جنگل و کنار رُودخانه و مزارع برنج یافت
و پنهان میشوند در جبال بختیاری پلنگ بسیار است باسبان حمله مینمایند بگله گوسفند
اذیت میرسانند همه وقت از پوست آنها بقلعه تل میآورند خوانین از آنها توزینی میسازند
من یک رقم خرس در بختیاری دیدم که بزرگ و خاکستری بود و از الوار نمی ترسید اغلب
گوسفند از گله میبرد بختیاریان حکایات بسیار از خرسها دارند
درینوقت که من نزد شفیع خان بودم سواری آمد و گفت محمد تقی خان و آنگلبعلی برادرش
ناخوش میباشند بیائید قلعه تل و آنهارا معالجه نمائید فوراً سوار شدم و راه افتادم
در راه طوفان سختی شد که بزحمت خود را در روی اسب نگاه میداشتم سیل از کوهها جاری شد
ما جاده را از دست داده از سنگلاخ و جاهای سخت عبور مینمودیم قلعه تل از کثرت آب
دریاچه شده بود رسیدیم بیک نهر بزرگی اسب از زیر من جسته بآب افتادم چون سرداری
من لری و ضخیم بود مرا مانع شنا کردن بود خیلی جد و جهد نمودم که از آب بیرون بیایم نشد

طوری همراه

بلدی من که همراه آمده بسلامت از آب عبور کرد چون ملتفت من شد خود را با آب انداخته مرا نجات داد و الا خفه می شدم

خلاصه وارد قلعه تل شده بخدمت محمد تقی خان رسیده ناخوشی صفرا داشت باندک مداوا چاق شد لیکن برادر او در حالت بدی بود و ناخوشی او سخت و کشنده و احتمال خطر میرفت اطباء حاذق هم از معالجه او عاجز خواهند بود

در اواخر ماه نواهبر از طهران و جاهای دیگر نوشتجات از برای محمد تقی خان رسید که خبر خوش نداشت خیلی اسباب کسالت و خیالات از برای او تولید مینمود معتمد الدوله هم که حکومت بختیاری جزو او بود دائم برای مطالبه باقی مالیات بختیاری مامور میفرستاد چند نفر هم که از دیوان برات حواله داشتند آمده مطالبه مینمودند شاطرباشی معتمد الدوله هم که از اصفهان با شفیع خان همراه بود ده هزار تومان مطالبه مینمود سه هزار تومانش را بادیشاه ببرد سه هزار تومان پیشکشی معتمد الدوله باقی را از برای دیگران محمد تقی خان هم بایستی برات بدهد بسر کدخدایان و رؤسای طوائف

این اشخاص مهمان محمد تقی خان بودند اما از بودن ایشان در قلعه تل خوشحال نبود

محمد تقی خان بطفره میگذرانید چونکه خودش اینقدرها پول نداشت اگر میخواست مجبوراً از حضرات یاغیها وصول نماید طوائف از او روگردان میشدند و از اقتدار میافتاد پول هم در آنجا کم بود اگر هم داشتند نمیدادند و پولی که دارند از خود دور نمی سازند در این مدت که من آنجا بودم جز اشرفی و نقرها که زینت زنان بود دیگر از آنها پول سفید و اشرفی ندیدم

که کسی خرج نماید بختیاریها معامله و تجارت ندارند نان فروشی در بختیاری خیلی بداست زیرا که اگر شخص داخل هراته بشود مهمانست اگر بخرد کسر شأن خود میدانند بقدر کفایت برای خود گندم و برنج میکارند چادر و لباس آنها از پشم میش و موی بزهای خودشان است و لباس لازمه خود را هم که باید بخرند با پشم معاوضه مینمایند اینمبلغی که معتمد الدوله مطالبه مینمود ممکن نبود بغیر از زور حاصل نماید و هرگز محمد تقی خان این ظلم را بایل خود روا نمیداشت مجبور بود بمسامحه بگذراند و مامورین را معطل نماید معتمد الدوله وامنای دولت تاکید و جد مینمودند ولی ابداً ثمری نمیشد کاغذی از علی نقی خان که بطور گروی در طهران بود برای برادرش رسید که معتمد الدوله از دست شما بشاه عارض شده که شما با شاهزادگان ایران که در بغداد و فراری شده همه وقت خفیه نویسی دارید و رشته مودت محکم نموده اید و گفته اید که مالیات بدولت نمیدهیم و یاغیگری خواهم کرد و شان و رسم دولت را از میان برده اید

شاه در اینباب کمال اوقات تلخی را دارد و بمعتمد الدوله حکم نموده که در اول بهار که راه باز است با توپ و سرباز ببختیاری آمده ایلات را گوشمالی بدهد تا مرتکب اینگونه امور نشوند زیرا که دولت مدتی بود که بقوت و قدرت محمد تقی خان حسد میورزید که چرا باید یکنفر بمرتبهٔ برسد که تمام الوار و طوائف بختیاری را در تحت نفوذ خود درآورد و کمال توهم را داشتند که یکباره کوس یاغیگری بکوبد و برای دولت اشکال حاصل نماید و نیز از تمول و ثروت محمد تقی خان شاه اغراقات شنیده بود و هیچ تقصیری در ایران

بالاتر ازین نیست که شخص متمول داشته باشد بهر راهی که ممکن است آن مال باید مأخوذ
حکام و شاه بشود حکم صریح معتمد الدوله شد که اگر متاع مال محمد تقی خان را مأخوذ داشتی تصرف
باید بدیوان برسد محمد تقی خان ببرادرش نوشته بود که من کمال کراهت را از جنگ
با دولت دارم زیرا که ممکن است این ایلات مختلفه را که من دور خود جمع کرده ام در وقت
جنگ مرا تنها بگذارند و بدشمن بپیوندند یا خود آنها با من طرف شوند

درینوقت از اصفهان نوشتجات رسید که معتمد الدوله در تدارک قشون میباشد بشیر محمد تقی
خان بخیال فرو رفت و با نزدیکان خود در جنگ و صلح مشورت نمود رای دادند که صلح نماید
و معتمد الدوله را باختیاری وارد ساخته هر قدر ممکن است از طوائف پول گرفته باو بدهد تا دیگ
طمع او فرو کش نماید مخصوصا شفیع خان عقیده اش در صلح بود اما خود محمد تقی خان میگفت
هر چه تملق بیشتر نمائیم و پول بیشتر بدهیم حرصش برافزونست و هر وقت معتمد الدوله فرصت
دید در تمامی من اقدام خواهد کرد و میگفت مقصود او تمام کردن من و ایل من میباشد
و مرا گرفته بطهران خواهد فرستاد و ایل را غارت خواهد کرد و کاری بکند که زن و مرد بختیاری
قادر به یک پیراهن نباشند صلاح خود را در جنگ با معتمد الدوله میدید و میگفت هر چه بحکم
خبط است و نباید بگذاریم که او از بکوه های سخت و دره های دشوار و جنگلهای بی پایان
رد شده خود را بصحرای عربستان برساند و صریح میگفت یا مرا میکشد و یا به طهران میفرستد
در هر صورت اموال مرا بکلی خواهد برد اگر نکشد و بطهران نفرستد حبس نماید شب و روز در
فکر این بود که تدبیری نماید که کار اصلاح نشود

دیدم خبر نیزه



و نیز خبر شده بود که در این ایام مابین دولت انگلیس و ایران نقار است و وزیر مختار انگلیس را

در طهران جواب گفته اند و هم رفته ارسال و مرسول دوستانه هم میان دو دولت متروک

شده و خبر ورود کشتیهای انگلیس را بخلیج فارس شنیده و شهرت داشت که توپ زیادی

هم وارد خلیج کرده و خیال محاصره بنادر را دارد و بعد از فتح بنادر بطرف شیراز و اصفهان حرکت

خواهند کرد و قسمتی هم از قشونش بسمت عربستان میآید

محمد تقی خان هنوز از من شک داشت که جاسوس انگلیس میباشم و از برای شغل مخصوص

آمده ام شاید هم خیال بکند ورود من برای اینست که جنگ ایران و انگلیس علطفت پیدا

نماید محمد تقی خان در این حیص و بیص منتظر فرصت بود که استقلال پیدا کرده اطاعت کسی را

نکند زیرا که سوار و پیاده بسیار در تحت فرمان خود داشت از اینجهت بود که دولت

ایران از استعداد محمد تقی خان توهم داشت که یکدفعه طبل خودسری بنوازد و اعتبار دولت را

از میان ببرد محمد تقی خان مایل بود بداند که اگر با دولت ایران بجنگد دولت انگلیس از

او حمایت دارد و او را بقشون و اسلحه کمک مینمایند یا بعد از تصرف ایران قسمتی از ایران

یعنی عربستان و بختیاری را باو وامیگذارد

بالجمله بمن گفت باید به بنادر بروی و از قول من اظهار ارادت و دوستی کنی و مقصود آنها را

فهمیده بمن اطلاع بدهی من خیلی مایل با مسافرت بوده که فرمایش خان را بانجام رسانم و نیز

میخواستم به کراک بروم و از دکترهای آنجا دستور العمل برای رفع مرض آکلبعلی بکیرم روز

بروز ناخوشی او سخت میشد محمد تقی خان کمال محبت را باو داشت اگر هم این ناخوشی او علاج

پس پرنسیت محض خاطر خان دستور العمل از جهت ناخوشی او یکبار هم زن انگلیسی هم در اینباب
اصرار داشت بعلاوه میخواستم هموطنان خود را در کراک به بینیم

با اینکه محمد تقی خان کُر بود و سواد نداشت اما شخص بسیار دانا و عاقلی بود و خیالات
بلند در سر داشت در آزادی و آسودگی اتباع خود ساعی بود یک شب در اندرون با هم
نشسته بودیم گفت من جد و جهد و آرزو دارم که تمام این قواعد و قوانین وحشیانه بختیاری را
بر طرف نمایم و اهالی را امین و آسوده نمایم من گفتم باید اینکار بچند نوع اقدام بشود
اولاً تجارت داد و ستد در آنجا معمول شود دوم معاشرت و ارسال و مرسول با دول خارجه
دیگر اینکه پنبه و نیل در خوزستان فراوانست باید حمل بخارجه شود و در آنجا گرانست
در عوض باید چلوار و منقال و امتعه دیگر که در بختیاری و خوزستان لازم دارند حمل نمود
کم کم تجارت معمول و الوار هم عادی میشوند و من بعد آسوده زندگی مینمایند و قالی وغیره که در
بختیاری درست میشود در اروپا پربهاست تجار خارجه باید که در اینصفحات راه تجارتشان
باز شود طولی نمیکشد که در بختیاری ترقی و ترتیب خواهد شد

محمد تقی خان گفت من چند سال قبل فکر کردم که عمل تجارت را در بختیاری رواج بدهم
یک کشتی هم از اشیاء ولایت خودمان بار کرده ولی بدبختی در خلیج فارس کشتی غرق شد
بعد گفت پس از رسیدن بکراک بصاحب منصبان از قول من بگو که من میخواهم راه ولایت
خود را وسعت دهم با اینکه وسعت ولایت او زیاد بود چه دشتهای آنها و اعراب تا نزدیک
خلیج فارس میرفت و نیز بمن گفت بتجارتخانها اطمینان بده که در ولایات من تجار ترا

بروج



ترویج بدهند محمد تقی خان کمال میل را داشت که الوار مال کسی را نزدند و کسی اذیت ننمایند
درینوقت خان عازم بود که محمد علی بیک را به بهبهان نزد میرزا قوام بفرستد برای بعضی
مطالب و نیز سفارش نامه از جهت میرزا قوام بمن داد که بلدی بدهد مرا به بندر دیلم برساند
و از آنجا باکاره بکراک بروم در هشتم ماه دسامبر با محمد تقی خان و عیالش خداحافظی کرده با
محمد علی بیک براه افتادیم شب را در باغ ملک ماندیم صبح حرکت کردیم راه طولانی بود
آمدیم در مخروبه منجنیق از روی تپه های سخت سنگلاخ عبور نموده و از بالای تپه دشت مزرعه
منجنیق پیدا و باصفا بود محوطه کوه های هامون گشت که از برف پوشیده و تپه های بلند طرف
جنوب که میگفتند سرحد بختیاری است رسیدیم به بهمئی ها که یکی از طوائف کوه کیلویه و وحشی
ترین مخلوق هستند رئیس آنها در قلعه منزل داشت این دشت از کثرت دزدی لم یزرع
مانده بود و دهات بی صاحب اگرچه محمد تقی خان طایفه بهمئی را زیر فرمان خود آورده بود
و بجهت دزدی آنها را سیاست سخت مینمود معهذا ما باید اینجا قدری احتیاط خودمان را داشته باشیم
یک راه قدیمی بود که از میان تپه ها میگذشت پائین آمده بطرف مخروبه که دروازه او باقی
بود بختیاریان او را که دروازه ملیا مینامند جای باج گرفتن رستم است رهنما یک غاری
نشان دادند میان کوهی بود میگفتند آخور اسب رستم است و درختی قریب پنجاه پا در نزدیکی
بود که طناب اسب را بدرخت می بسته از سنگلاخ بزیر آمده رسیدیم بدشت پرکشت و زرعی
که سبز و پر محصول بود و مسکن طایفه از بختیاری موسوم به مَن بنی رئیس آنها ملا فیضی است
که کلانتر بود قلعه او را دیدیم که سر رودخانه علا واقع است ولی ما نزدیک آن قلعه نرفتیم

هام جهرا

تمام صحرا سفید بود الوار کچ زار میامیدند در این تپه ها الوار وحشی زندگی مینمودند از طایفه
چاپ در این صحرا درخت خرما دیده میشود شب وارد قریه رام هرمز شدیم روی
رودخانه علا در اینجا رودخانه بزرگیست شب را با چند مسافر دیگر درب دروازه توقف نمودیم
رام هرمز شهر ساسانیان است چند تپه مصنوعی هم آنجا بود تماشا کردیم دهات تازه محیط
شهر قدیم است نتوانستیم خرابه ها را ببینیم زمین انیدشت خیلی آباد و مرغوب است ولی
خوب کشت نشده رئیس طایفه اینجا عبدالله خان در قلعه ده نور مسکن داشت شب را در
قریه جوبا توقف نمودیم دو میل دورتر از اینجا امامزاده ایست که میگویند شخص مقدسی
میباشد و الوار او را احترام زیاد مینمایند درختهای تاریخ و خرما بسیار داشت

از کنار آب علا عبور کرده بجنگل رسیدیم که چندین خرس و شغال دیده شد رفیق من گفت
سگ و گرگند حق داشت زیرا که شبیه بودند

امروز از میان ولایتی عبور کردیم که متعلق به بهمئی ها است بایر و خراب بود شب را در
جانیرون توقف نمودیم مردمان اینجا وحشی و شریرند در خانه رئیس آنها یک صندلی
و چند پارچه اسباب قشنگ دیده شد گفت چندی قبل یک اروپائی اینجا آمده مرده
روز بعد وارد بهبهان شدیم تپه های گچ خاک بهبهان و رامهرمز را از هم جدا میساخت
آبهایش غیر گوارا بودند محوطه شهر سه میل و نیم است دیوارهای گلی دارد بابرجهای
زیاد قلعه آن معروف به تاریخ قلعه است دیوارهای بلند گلی دارد دورش خندقیست
سابقاً جمعیت زیاد داشته بواسطه جنگها و ناخوشی طاعون و حکومت ظالمانه خراب



دیوارش

و با یر شده میرزا قوما غایب بود من مجبور شدم یکروز توقف نمایم از بهبهان که حرکت
نمودم همه ولایات تپه های کوتاه و زمین های آهک و گچ و آبهای بد دارد همینطور است
تا خلیج فارس ما بین بهبهان و دریا یکدشت بزرگیست که دشت زیتون مینامند ده بزرگ
اینجا قلعه چم است شب را در نزد میرزا قوما توقف نمودیم حاکم عموی میرزا قوما سید جوانیست
میخواست همیشه با من صحبت دینی بکند صحبتهای خوب نمود از قلعه چم حرکت کرده
شش فرسنگ راه میان تپه های سنگلاخ طی نموده از رودخانه زکره گذشته در کنار
رودخانه دراج زیاد بود میرزا قوما در قلعه مسکن داشت آنقلعه پر بود از سوار و تفنگچی
شخص میرزا قومای مشارالیه سید و مرد عاقل کاملی بود و جنگ نبود حکومت او از روی
انصاف و عدل است مردم شریر و دزد را بترک دزدی وامیدارد و در دهات منزل میدهد
که مشغول زراعت باشند چون از نزد شاهزاده کانست او را میرزا قوما مینامند سفارش
نامه محمد تقی خان را دادم فوراً امر کرد بکاره حاضر نمایند میرزا قوما خود در شرف حرکت بود بشهر
بود که آنجا را مسخر نماید زیرا که شیخ حسین که رئیس آنجا بود و بیرونش کرده بودند بمیرزا قوما
پناه آورده میرزا قوما میخواست او را منصوب نماید و بندر و شیخ را زیر حکم خود در آورد و نیز
میل داشت توبهائی را که درگراک انگلیسها گرفته بودند تصاحب نماید و نوشتجاتی که توبها
مال شیخ است و ما بین انگلیسها و او رد و بدل شده بمن ارائه داد و خواهش کرد که توبها را
گرفته برای او پس بدهم صبح بکنار دریا رفتم چند عرب با یک بکاره حاضر بود ناخدا گفت
فردا بگراک میرسیم فقط چند قرص نان و چند دانه انار همراه برداشتیم ولی شب باد شدیدی

وزید

وزید و تموج پیدا شد بجهت این طوفان راه کمی پیمودیم باران شروع کرد ناخدا ترس
کرد انباری برای برنج و میوه در کشتی بود پناه بانبار بردم ناخدا مرا دعوت کرد بگوشت
سنگ ماهی و برنج پخته آب ناگواری هم خوردیم غذای ناخدایان عرب همین است هوا
خوب شد روز دیگر غروب در کراک لنگر انداختیم اسباب خود را برداشته بطرف عمارتی
که بیرق انگلیس داشت رفتم رئیس قشون انگلیس کلنل هنل وزیر و سفیر کمپانی هند در ابوشهر
وقتیکه سفیر انگلیس را از طهران دولت انگلیس احضار کرد انشخص را رئیس اردوی کراک نمود
دکتر کنزی جراح اردوی مرا در کپر خود دعوت نمود

یک اسپتالیون هم آماده نموده بودند از جهت قشون هندوستان صاحبمنصبان در یک خانه
کوچکی بطرح فرنگ منزل داشتند سایرین در کپرها که از شاخه درخت و خشت ساخته شده بود یک
قریه هم از برای ماهیگیران بود اعراب و ایرانی یک بازاری بعد از ورود انگلیسها در آنجا بنا
کرده بودند از تخم و میوه و سبزی و گوشت و جوجه چون پول آنها را انگلیسها نقد میدادند روز
بروز بازار بهتر میشد تعجب داشتند که قشون فاتح چگونه بکسی اذیت نمیکند آب بسیار خوب
اما تابستانش بد است تب ولرز بسیار میشود این جزیره باران است آب هم در آب انبارها از
باران است چشمه و چاه ندارد چهارده روز مهمان دکتر بودیم تب من را معالجه کرد قدری دوای
آبله کوبی برای بچه های محمد تقی خان داد که آنها را آبله بکوبم از برای کارها و گفتگوی
محمد تقی خان مشروحاً خدمت کلنل هنل شرح دادم اختصاراً بمن جواب داد که حکومت
ایران در حق محمد تقی خان وکل بختیاری بدی نخواهد کرد و جنگ هم مابین ایران و انگلیس

منقطع



منقطع نخواهد شد و در باب راهی که محمد تقی خان میخواهد بطرف هندوستان درست نماید
اگر بتواند ضرری ندارد خلاصه تمام کارهای خود را فیصل داده در هفتم جنوری مراجعت
کردم از برای بندر دیلم در بکاره نشسته وارد بندر شدم حاجی آقا برادر حاجی حسن
مرا در کپر خود پذیرائی نمود بسیار خوش گذشت حاجی حسن الله اطفال محمد تقی خان بود
حاجی آقا گفت محمد علی بیک زیاد منتظر شما بود از طول اقامت ملول شد و یقین کرد
که شما نزد هم مذاهب خود رفته اید و دیگر مراجعت نخواهید کرد و بقلعه تل رفته خبر دیگر
هم رسید که معتمد الدوله با قشون زیاد بطرف ولایت محمد تقی خان حرکت کرده چون
محمد علی بیک نوکر با وفائی است و باید در سختی به آقای خود خدمت نماید مجبور شده
رفت من خیلی از رفتن او افسوس خوردم
میرزا قوما شنیده بود اهل ابوشهر بحکومت شیخ حسین راضی نیستند با جمعیت زیاد
بدانسوی رفته شهر را غارت کرد حال بطرف بهبهان مراجعت مینمود عزم خود را جزم
کردم که خدمت او بردم اما تنها از اندیشت ممکن نبود عبور نمایم خصوصاً حالا که جنگ
در همه نقاط میباشد اسب هم گیر نیامد ناچار الاغی کرایه کردم و براه افتادم
میرزا قوما هم چون جمعیت بسیار همراه داشت مجبور بود آهسته حرکت کند شب را در قریه
عرب که موسوم به لیلیه تن بود توقف نمودم روز بعد یک اسب از قریه هیو سر کرفتم غروب
وارد چادرهای میرزا قوما شدم خیلی مهربانی نمود و گفت شما مهمان من هستید تا به
بهبهان وارد آنجا هم شما را براحت بقلعه تل میفرستم سوار و تفنگچی وارد وی مشار الیه

در قریه گنوا بود ولی چون هوا خوش است من روی قالی خود زیر آسمان میخوابیدم
بیست و پنجم جنوری ما وارد بهبهان شدیم تمام ولایت سبز و خرم گلهای گوناگون
تمام هوا را معطر داشت میان خودشان دشت بهبهان را یکی از بهشتهای دنیا میخوانند
سوارهای میرزا قوما همه وقت پیاده شده گل نرگس میچیدند و اسبهای خود را زینت
میدادند هر جا گل بسیار و باصفا بود آبداری میرزا قوما را میزدند و شربت و غلیان
صرف مینمود با اینکه ماه جنوری است هوا بشدت گرم است

چون میرزا قوما از فرزندان پیغمبر است یک بیرق سبز در جلو او میکشیدند که از
کلابتون و طلاآلات زینت یافته و آینه قرآن باو نصب کرده بودند همراه بیرقدار
چند نفر موزیکانچی ایرانی همراه داشت و همه وقت موزیک و طبل میزدند میرزا قوما
با پانصد سوار خوب عقب بیرق میرفتند اغلب سوارها دیان بودند قوش و شکار هم
همراه داشتند چه در راه شکار فراوانست خلاصه نیز و یک دهی رسیدیم زن و مرد
باستقبال آمده دست بدهانهای خود میزدند اعراب آنرا اهلهله می نامند دور از رنگ
چشمه موسوم بچاه والی زدند برای ورود بشهر احترام میرزا قوما توپها انداختند خانهها
با پارچههای گوناگون زینت داده زنان بالای بام مشغول تماشا میرزا قوما در ب
یک مسجد بزرگی ایستاده دعای مخفی خواند درویشی لخت بصوت بلند دعا میکرد بعد
وارد قلعه شدیم میرزا قوما باندرون رفت من در اطاقی منزل نمودم در این وقت
محمد علی بیک از طرف محمد تقی خان یک اسب برای من فرستاده بود که معطل تمام

یراق ممون



خیلی ممنون شدم اما راه قلعه تل مغشوش بود زیرا که محمد تقی خان آنچه سوار و تفنگچی
بختیاری در آن نواحی هست احضار کرده بقلعه تل برای دفع قشون دولت بهمئی ها فرصت
یافته تمام ولایت را از چپاول مغشوش داشتند و گله و رمه بسرقت برده بودند بلدی من
گفت راه مخوف و ما من بیست سوار لازم داریم لهذا من مجبور شده ده نفر سوار مسلح همراه برداشتیم
اراضی اینولایت بهترین اراضی دنیا است ولی از فساد اینقوم بایر و لم یزرع مانده اینها از
که کوه کیلویه و بختیاری و عرب منزل دارند خیلی خوبست افسوس که تمام بایر و لم یزرع مانده
بلدی من گفت که من از اینجا بجهت اینکه دشمن دارم نمیتوانم عبور نمایم من شما را همراه
میبردم شما خود میدانید اهل سلطان آباد گفتند دیروز پسر شیخ مسلط برام هرمز حمله برده
و مبلغی گله و رمه پیش کرده اگر تو تنها بروی از برای تو خطر جانست با این اخبار دیگر
نتوانستم اقامت نمایم اعتماد بنجبت خود نموده از سلطان آباد حرکت نمودیم در راه سوارانی
دیدم ابتدا گمان کردم قطاع الطریق میباشند بعد معلوم شد از اتباع شیخ حبیب موسوم
باحمد که در غیاب عبدالله خان رئیس رامهرمز دهات را حفظ مینمودند مرا بده خود دعوت
کردند و نهار خوبی دادند منهم برای درد چشم او سولفات دادم آنگاه پسر خود را همراه
من نموده تا باغ انوشیروان اشجار نارنج بسیار داشت و در یکی از باغها یک تپه مصنوعی
بود از قرار نوشته که در آنجا دیدم این مخروبه عمارت و قبر پادشاهان ساسانیان بوده
قبر صاحب عمارت و پسرش را بمن نشان دادند در ده رام هرمز بلدی خود را که محمد تقی خان از
قلعه تل فرستاده بود ملاقات کردم معذرت خواست که در راه اعراب مشغول غارت بودند

بقرنج

چون من با آنها خوبی بودم احتمال خطر میرفت بعد باتفاق بقلعه تل رفتیم دیدم محمد تقی خان با
خوانین و نوکرها و بستگانش تمام در قلعه مسلح حاضرند خدمت خان رسیدم خاتونجان خانم
و اهل اندرون تماما از من دیدن نمودند و از ملاقات من مسرور شدند وقایعی که بعد از من در
بختیاری روی داده بود نقل کرد و گفت معتمدالدوله چون دید محمد تقی خان از ادای مالیات
طفره میزند او را نزد شاه یاغی قلمداد کرد و مشغول تدارک لشکر شد برای اصلاح امور
بختیاری و بقیه مالیات آنجا و دزفول و شوشتر و اعراب خوزستان قشون معتمدالدوله باید
از رشته های زردکوه و رودخانه کرن بگذرد شاه امر کرد علی نقی خان برادر محمد تقی خان که
مهماندار معتمدالدوله است بقلعه تل بیاید محمد تقی خان هم بمال امیر رفته تشکیل اردوی معتبری
داده اما معلوم نیست که باید اطاعت معتمدالدوله را بکند یا مقاومت نماید

معتمدالدوله هم باید از آنجا بال شامخه عبور کرده بمال امیر برسد

محمد تقی خانهم هنوز تکلیف خود را معلوم نکرده عیالات او هم در تشویش میباشند چه جنگ با
دولت هم همه نوع از برای آنها خسارت وارد میساخت در تهیه بودند که تمام اهل اندرون
اسباب را بیک کوه سردسیری نقل نمایند تا محفوظ بمانند فعلاً ریاست قلعه تل سپرده
بخاتونجان خانم بود مشارالیها از اعراب تبعه شیخ مسلط توهم داشت که مبادا در غیبت
محمد تقی خان ایلات و قلعه تل را غارت کنند یکدسته دزد هم در این روزها در حوالی قلعه دیده بودند
خاتونجان خانم آقا عزیز را که از اقوامش بود با سوار و تفنگچی بسراغ دزدها فرستاد که آنها را
گرفته بیاورند منهم با آنها رفتم آقا عزیز مردی لاغر و کوچک اندام است تمام روز راه رفتیم

شب را



شب را در کوه جنب منجنیق پنهان شدیم بعد از رفع خستگی دوباره حرکت کردیم طلوع صبح

که هوا روشن شد یکدسته سوار از دور نمایان گردید ولی معلوم نبود که دزدند یا مسافر

شوشتر رفقا در یک گودی برای حمله پنهان شدند منهم سنگی را پناه خود ساختم در میان

سواران شخصی را دیدم که کلاهش فرنگی است از رفقا مهلت خواسته نزد او رفتم تا مطلب را

درست بفهمم معجلاً نزد او رفته بزبان فرانسه صدا کردم از شنیدن زبان فرانسه او خیلی

تعجب کرد زیرا که من بلباس بختیاری بودم چون بدقت ملاحظه کردم دانستم که بارون دُبُد

خفیه نویس (سکره تر) سفارت روس است که سابقاً در همدان در اردوی شاهی دیده

بودم چند نفر سوار نظامی و چند قاطر با اسباب که دولت باو داده بود همراه داشت

گفت نزد معتمد الدوله میروم منهم اخبارات معتمد الدوله را باو گفتم باری نزد آقا عزیز مراجعت

نمودم و گفتم امروز یک خطر بزرگی از ما رفع شد زیرا که این شخص از مقربان دولت روس

بود اگر او را صدمه رسانده بودیم دولت روسیه هم در تلافی اسباب خسارت تامی محمد تقی

خان میکوشید رفقا خرسند شدند دوباره در آن گودی انتظار دزدان را میبردیم

چند سال بعد از این مقدمه بارن دُبد را در لندن در یکنا طاق نقاشی ملاقات کردم

و گفتم اگر من در آنروز نبودم آقا عزیز شمارا کشته بود

خلاصه بعد از تفحص معلوم شد کسی در این نواحی نیست که خطر از برای قلعه تل داشته باشد

لهذا مراجعت نمودیم پس پسران محمد تقی خان را که سپرده بمن بود برداشته روانه دشت

مالمیر شده تا محل اردوی محمد تقی خان شویم

مهر نوری

محمد تقی خان مذکور داشت من هیچ خیال نزاع با معتمد الدوله ندارم بلکه میخواهم بعد از ورود او خدماتی شایان نموده که بر اولیای دولت صداقت من معلوم شود و کمال جد و جهد را خواهم نمود که کار اصلاح شود مقصود محمد تقی خان این بود که بقدر امکان پول از طایفه جات وصول کرده تقدیم معتمد الدوله نموده تا رضایت او را حاصل نماید

ورود علی نقی خان بختیاری نه تنها برای بلدی معتمد الدوله بود بلکه آمده بود که الوار را جمع کرده توپهای سنگین را از بلند و پستی بگذرانند زیرا که بدون امداد الوار آوردن این توپها از این جبال سخت بسیار دشوار بلکه امکان نداشت

اردوی محمد تقی خان خیلی زیاد بود از کثرت جمعیت عرصه کاهی پر نموده بودند تمام اردو در چادرهای سیاه و کپرهائی که از شاخه درخت ساخته شده بود مسکون بودند هشت هزار نفر سوار و تفنگچی در دشت مال میر حاضر نموده اغلب طوائف محض اینکه خدمت و همراهی بخان نمایند هر کدام حتی الامکان از سوار و تفنگچی بامداد او فرستاده اند و همچنین اعرابی که در حوالی شوشتر و غیره بودند سوار و تفنگچی حاضر داشتند فراهم کردن این نوع سوار و تفنگچی بسیار کاری دشوار است زیرا که اجماعت هر کدام از طایفه و قبیله بودند و نهایت میل را بجنگ داشتند از کثرت شوق متصل تفنگهای پر خود را بهوا خالی نموده رقص میکردند و آواز جنگ میخواندند تمام این اردو بدهان محمد تقی خان نگران و منتظر بودند که حکم نماید و یکدفعه حمله بقشون معتمد الدوله نمایند

این الوار اعتنائی بتوپ و قورخانه و غیره نداشتند در آن کوه های سخت اگر جنگ واقع میشد



بیدرنگ

بیدرنگ قشون دولت را نابود میکردند و هیچ چه این الوار ارکشتن و کشته شدن پروائی

ندارند شبها محمد تقی خان در روی قالی نزدیک آتش می نشست شفیع خان هم در حضور او بود و مشغول

خواندن شاهنامه و داستان رستم و خسرو و شیرین میشدند مردم از استماع این اشعار محظوظ

بودند وقتی که صحبت از شجاعت رستم پهلوان بمیان میآمد که سوار را با اسب بیک شمشیر دو نیمه مینمود

یکدفعه الوار صدای عظیمی مینمودند و دست بر روی دست زده شمشیرها را از غلاف کشیده با یکدیگر

شمشیر بازی مینمودند این اشعار بدرجات بر هیجان آنها میافزود وقتی بشعری میرسید که پهلوانی

کشته شد یکمرتبه همگی افسوس کنان و انگشت حیرت بدندان گزان سینه های خودرا باز کرده

با مشت بسینه میزدند و بصوت عمناکی مترنم میشدند و بقاتلش فحش میدادند و لعنت میکردند

هنگامی که از اشعار بدبختی های خسرو و شیرین و چگونگی حال آنها شنیده میشد اشک از رخسار

آنها میچکید و بنای گریه و وای وای را میکشیدند

محمد تقی خان هم مثل سایرین بعضی اوقات که باینگونه اشعار حزین میرسید گریه مختصری

مینمود یکشب هم در اندرون مجلس باینطریق گذشت یکدفعه دیدم محمد تقی خان مثل بچه

گریه میکند نهایت تعجب بمن دست داد با او عرض کردم که شما زحمات بسیاری کشیده اید

و سرد و گرم جهانرا چشیده جنگهای فراوان دیده اید و دشمنان بسیار بدست خود قتل

کرده اید چرا باید بخواندن افسانه زاری و بیقراری نمائید

با چشم گریان و دل بریان در جواب من گفت ای صاحب چکنم چاره ندارم وقتی که باین اشعار

سوزناک میرسم خودداری نتوانم و گریه بمن دست میدهد

شب و روز در اردوی محمدتقی خان صدای سرنا و دهل بلند بود معلوم میشد که الوار از
این نوع موزیک مسرور میشوند

بعد از ورود من بمالمیر خبر برای خان رسید که معتمدالدوله با قشون و توپخانه و قورخانه
از دره کوه گذشته عنقریب باست وارد مالمیر میشود محمدتقی خان مشغول تدارک استقبال گردید و
درضمن میخواست اردوی خود را باو نشان بدهد و او را بترساند تا از خیالات عداوت
آمیزش منصرف سازد خود و پسر و اتباعش سوار مادیانهای عربی شدند و براه افتادند
از آن راهی که میبایدگذشت سواران رده ساختند و مرتبا در تفنگها خالی مینمودند و نیز
گروهی از بختیاری و عرب در جلو خان باسب بازی و قیقاج مشغول شدند و مانند بازیهائی
که اجداد ایشان در ایام اشکانیان مینمودند و معمول بود بجای میآوردند

معتمدالدوله هم با صاحب منصبان و سواران مخصوص خود ایستاده تماشا میکردند و با کمال
تشخص و وقار آهسته میآمدند و جلو او فراشان غضب که از اشرار اصفهان بودند با ترکه های بلند
دراز مشغول راندن و زدن مردم بودند تا راه بدهند صدای سرنا و دهل بختیاریان در این
کوه ها پیچیده درویشان زیادی در راه ایستاده دعا و ثنا بمعتمدالدوله مینمودند و صدای
علی علی باسمان میرسید سوار نظام و توپ و قورخانه او وارد شد حسب المعمول ایران جلو او
گاو و گوسفند ذبح نمودند محمدتقی خان دو پسر خود را پیشباز معتمدالدوله فرستاد همینقدر
که نزدیک شدند یکی آنها را جلو زین خود گذارده بوسید و دوباره سوار اسب خودشان
نمود محمدتقی خان هم از عقب رسید و پیاده شد و ایستاد تا معتمدالدوله رسید احوال پرسی

نمود



مینمود و از دیدن من در بختیاری تعجب کرد دو میل پائین اردوی محمد تقی خان و اردوی
معتمد الدوله فاصله داشت چادرهای معتمد الدوله از شال کشمیری و قالیهای ابریشمی
گرانبها مزین بود صاحبمنصبان اردوی او هم زینت خوبی داشتند قشون و سرباز در
چادرهای کوچک منزل داشتند قاطرچیها و مکاریها در زیر آسمان بودند این اشخاص
معروف بدزدی بودند هرچه بدستشان میافتاد میربودند اگر معتمد الدوله صاحب
اموال عارض میشد آنها را سیاست مینمود اما باز در دزدی کوتاهی نداشتند
بارون دُبد دو روز قبل وارد مالمیر شده چادر او را نزدیک چادر معتمد الدوله برپا داشتند
یکروز بدیدن او رفتم اسب خود را بدرب چادر بستم در مراجعت اسب را ندیدم بارون دُبد
عقب اسب فرستاد دید باعث محمد علی بیک کفشکار سربازهای دولتی است محل آنها را میدانم
محمد تقی خان اسبی داده سوار شدم و با محمد علی بیک براه افتادیم تا رسیدیم پای کوهی
که مابین سوسن و مالمیر است کوه را طی نمودیم رد آنها را شناخت شب بفراز کوه
رسیدیم چند نفر را دیدیم که آتشی افروخته مشغول طبخ شام میباشند از سواران معتمد الدوله
بودند و کلاه پوست بره داشتند چند اسب هم در آنجا بود یکی از آنها اسب منست بمجرد
اینکه ما را دیدند برای جنگ خود را حاضر داشتند ما هم بدون فرصت با آنها حمله بردیم
پیشتاب درازی که در کمر داشتم کشیده بطرف سربازی که تفنگ درازی در دست
داشت خالی خواستم بنمایم در نرفت غفلتاً از پشت سر با چماق آهنی بگردن من زدند
که در غلطیدم وقتی بهوش آمدم محمد علی بیک را بالای سر خود دیدم که آب بصورتم میچکاند

اگر کلفت

لنگ تکلفی که مانند بختیاریان بدور سر داشتم مانع هلاکت من شد شش اسب دیگر هم غیر
از اسب خود از آنها گرفته راندیم دو نفر هم از ما زخم برداشتند در این مختصر جنگ فتح
با ما بود تفصیل را در مراجعت به محمد تقی خان شرح دادم

معتمد الدوله و محمد تقی خان چهل روز در دشت مالمیر توقف داشتند یکی از رؤسای اردوی
معتمد الدوله هر روزه نزد خان آمده در باب اصلاح و اطاعتش از دولت مذاکرات مینمود
اما او بقسمهای معتمد الدوله اطمینان نداشت چه میدانست پس از آنکه مطیع شود از تمام
طوائف بختیاری و عرب مالیات گرفته آنوقت در مقام اذیت او بر میخیزد علی نقی خان هم
در اردوی معتمد الدوله بود و حکم ریاست خوزستان و بختیاری را برای برادر خود از دولت
صادر کرده بود بشرطی که او امداد کرده تو بهار از این جبال سخت بختیاری بگذرانند شهرت
داشت که فقط مقصود معتمد الدوله گرفتن مالیات شوشتر و دزفول و حویزه است و کاری
برضد محمد تقی خان نخواهد کرد اما خیال معتمد الدوله این بود که راه در ولایت بختیاری پیدا کرده
آنوقت طوائف جزء را برضد محمد تقی خان بشوراند پس از آن در تمامی مشار الیه بکوشد

علی نقی خان همواره از اردوی معتمد الدوله باردوی برادر رفت و آمد میکرد و مقصودش
اصلاح ذات بین بود و باعث داخل شدن معتمد الدوله بخاک بختیاری او بود و الا محمد تقی خان
محال بود که بگذارد از اصفهان بالاتر بیاید معتمد الدوله پیام بمحمد تقی خان فرستاد که سوار و
پیاده را مرخص کن که بمساکن خود بروند و عده از برای خدمت خود بجای گذارد و باردوی
من بیا تا بقسم قرآن ترا اطمینان دهم که مقصودی جز خیر تو ندارم و خوزستان و بختیاری هم

باشما است اما خان نخان او را باور نداشت و یقین میدانست که معتمد الدوله بخیال گرفتاری او آمده چنانکه از اصفهان و طهران هم باو نوشته بودند و سخت پشیمان شد که چرا گوش بسخن برادر داده و باردوی معتمد الدوله را مانع نشد که بخاک او وارد شوند لهذا بتمام اتباع و سواران خود حکم داد که ناگهان باردوی معتمد الدوله حمله آورده او را از میان بردارند رؤسای طوائف هم این رای را پسندیده بودند ولی علی نقی خان قبول نکرد و گفت اگر این تدبیر واقع شود دولت مجبور است که در تلافی باضمحلال بختیاری پردازد ما باید کاری بکنیم که دولت را از خود خوشنود داشته باشیم و اسباب دلتنگی اولیای دولت را فراهم نیاوریم اما محمد تقی خان بهمان خیال باقی بود و در صدد حمله باردوی معتمد الدوله بود چیزی نگذشت که مطلب مکشوف شد

خلاصه معتمد الدوله دانست که بزور لشکر نمی تواند محمد تقی خان را بدام بیاورد بخبر بی تعارفی قناعت کرده و عازم شوشتر شد اردوی او چادرها را اکنده حرکت کردند و از دشت مالمیر بقلعه تل آمدند و یک طاقی در قلعه از برای معتمد الدوله زینت دادند اطاقهای بالای قلعه پر بود از تفنگچی برای محافظت خان که مبادا با نامردی قشون معتمد الدوله او را دستگیر نمایند هم چنین معتمد الدوله هم در بهاربند جماعتی مستحفظ برای خود حاضر داشت

در این وقت از طرف محمد تقی خان پنج راس اسب عربی و دوازده قاطر و چند عدد شال کشمیری با دویست تومان برای معتمد الدوله هدیه فرستاده شد در تمام این مدت سوغات را خان مجانا متحمل میشد در مالمیر نوشتجات چندی که بر روی سنگ منقور شده بود ملاحظه شده و

ممتاز

و ممتاز ترین آنها در کول فره بود شمردم سیصد و چهل و یک صورت در پنج مجلس بود و بیست
و چهار سطر هم نوشته مطالعه شد که بطرز سوسیانیان نوشته شده من دو مرتبه عزم تماشای
شوشن را نمودم ملا محمود از ترس اغتشاش در کوه پنهان شده بود فعلاً در اینجا احدی پیدا نشد
مطالب جدیدی تحصیل نکردم و آن نوشتجاتی که الوار کشته بودند در مخروبه هائی که نزدیک پل
میباشد هست و یقین دارند که بی فایده نیست من بتماشای آنجا رفتم چیزی معلوم نشد مگر چند
نوشتجاتی که بفارسی نوشته بودند و بجهت من مفید نبود با خود عهد کردم دیگر بحرف این
الوار هیچ جا نروم چونکه چند دفعه بحرف آنها رفته صدمه کشیدم معتمد الدوله هم از قلعه تل
بجانب شوشتر حرکت کرد مردم مکلفند از هدیه و اطاعت محمد تقی خان خوشنود است
و دیگر در پی آزار او نخواهد بود اما خیال این آقای متقلب این بود که بتوسط و همراهی محمد تقی
خان از این کوه های سخت گذشته بدزفول و شوشتر برسد و جمعیتی بسیار دور خود جمع
کرده بمقصد خود نائل شود

محمد تقی خان علی نقی خان را همراه معتمد الدوله فرستاد تا او را بشوشتر برساند هنگام عبور
معتمد الدوله از میان طایفه کوندوزلو و طایفه سوهونی شفیع خان رئیس طایفه سوهونی
و چند نفر خوانین دیگر را همراه بشوشتر برد و در آنجا آنها را با علی نقی گرفته محبوس داشت
محمد تقی خان اطمینان و ضامن برای خود و ایلش از معتمد الدوله خواست تا برادر برود او
قبول نکرد و شهرت داد که محمد تقی خان یاغی است و از همه جا سوار و پیاده بکمک خود
طلبید تا مراجعت بقلعه تل نماید چون معتمد الدوله شنیده بود که محمد تقی خان کمال محبت را بپسر



بزرگ خود و پسر علی نقی خان دارد فوراً آنها را احضار کرد و قسم نامه نزد محمد تقی خان فرستاد که اگر این پسر از نزد من فرستی در صدد خرابی تو بخواهم بود و راه خود را گرفته باصفهان مراجعت مینمایم محمد تقی خان و زنش ازین احضار سخت پریشان خاطر شدند و میگفتند که اگر این اطفال را نزد او بفرستیم سالم بار دمیگند

علی نقی خان هم از شوشتر کاغذی برادر نوشت که اگر میخواهی طایفه آسوده باشند و هر دوم به ناحق کشته نشوند پسرت را با پسر من روانه شوشتر نما تا این غائله از میان بختیاری مرتفع شود هر چند محمد تقی خان از خیالات تقلب آمیز معتمد الدوله آگاه بود ولی محض آسودگی اتباع خود قبول اینمعنی نموده اما خاتونجان خانم و سایر زنان سخت در غم و غصه فرو رفتند و روز و شب مشغول گریه و زاری بودند خاتونجان خانم علی الاتصال فحش به محمد تقی خان میداد و میگفت تمام این بلیه از علی نقی خانست خود محمد تقی خان هم از کثرت اندوه مثل قلم لاغر شده بود مشاهده حالت اینطایفه جانفرسا بود هر کس این اوضاع را میدید اشک او جاری میشد خلاصه بعد از گریه و زاری زیاد حسین قلیخان را سوار نمودند که روانه نمایند مادرش خود را با داو آویزان کرده از اسب بزیرش آورد دوباره او را سوار نمودند خاتونجان خانم دید چاره از برای او نیست راضی بر فتن پسرش شد بشرط که من با او همراه باشم زیرا که کمال اطمینان را بمن داشت قرار شد که من با اطفال نزد معتمد الدوله رفته در هر موقع از محافظت آنها خودداری ننمایم شاید هم وساطت من در نزد معتمد الدوله اثری داشته باشد تا مرتکب بعضی بیرحمیها نشود من بیچاره محض خاطر خاتونجان خانم قبول اینمعنی

کرده

کرده در نهایت یاس و ناامیدی که بطور یقین از معتمد الدوله داشتم و میدانستم که وساطت
مرا قبول نخواهد کرد و در پی آزار آنها خواهد بود لاجرم ما سوار شدیم همینکه بدربند قلعه تل رسیدیم
محمد تقی خان روی سکو نشسته بود مانند ابر بهاران اشکش از دیده باران بود و دائم با دست
بسینه خود میزد خدا داناست که بچه اندازه خان در پریشانی و اندوه غوطه ور است
خاتونجان خانم با کنیزان و تمام اهل اندرون گریه کنان پیاده از عقب ما همی آمدند تا رسیدیم
به تپه هائی که فیمابین قلعه تل و باغ ملک میباشند آنجا زنها ایستاده و گیسوان بلند خود را
موافق معمول بختیاری بریده فریاد مینمودند و خاک بر سر همی ریختند از آن پس آن زن
روی جوان خود را بوسیده و او را وداع کرد و با سایر زنان گریه کنان و سینه زنان
بطرف قلعه مراجعت نمودند حسینقلی ازین واقعه جانسوز و دوری از پدر و مادر بغض کرده
و چین بجبین آورده هیچ سخنی نمیگفت اما آثار ترسی از او دیده نمیشد و سوار مادیان
عربی نژاد پدر خود نشسته لباسش لری بود جبه درازی با شلوار ابریشمی پوشیده و کیسه
کمری بمیان بسته و پیشتاب درازی نیز بکمر داشت و سپری بدوش افکنده و
شمشیر جواهرنشان بنعل اسب خود بسته بود و تفنگ کوتاهی بقاش زین استوار نموده
حسینقلی جوانی دلیر و قابل بود و در کمال خوشگلی است در ایران چنین جوانی خوشگلی
ندیده بودم اسد خان پسر علی نقی خان شش سال از حسینقلی بزرگتر بود البسه اش ممتاز اما
اسلحه همراه نداشت با اینکه جوان است اما در علم و هنر شهره میباشد از قبیل اشعار و تواریخ
و سایر چیزها بسیار میدانست مادرش نیز او را بمن سپرد



اسفندیار خان که از نوکرهای مخصوص محمد تقی خانست با چند نفر دیگر همراه این دو آقازاده

بودند شب را در ایل شفیع خان ورود نمودیم زنها بجهت رئیس خود شان که گرفتار معتمد الدوله

بود گریه مینمودند و وحشت داشتند که مبادا او را بکشد چون شنیدند که پسر محمد تقی خان وارد

ایل شده مرد و زن دور ما اجتماع کرده فحش بمعتمد الدوله و تمام روستائیها میدادند

(مردم بختیاری غیر ایلیات و چادرنشین تمام اهالی شهر را روستائی گویند) عوض تسلی

میگفتند هر کس گرفتار معتمد الدوله بشود بلا شک بهلاکت میافتد

خلاصه عصر پنجم بدون حادثه وارد شوشتر شدیم اسفندیار خان با همراهان خود از ترس

اینکه مبادا دچار معتمد الدوله بشوند در بلیطی که نزدیک شوشتر است و در کنار آب کرکر واقع است

توقف نمودند من با آن دو جوان ولله آنها از پل گذشتیم در قلعه خرابه که در قرب آب بود

معتمد الدوله منزل داشت فوراً ما را احضار کرد ما هم بدون معطلی نزد او رفتیم معتمد الدوله

از دیدن این دو جوان خندان و خوشحال شد من دانستم که معتمد الدوله بقسم خود وفا خواهم

کرد و مقصود او اینست که محمد تقی خان را بچنگ آورده بمقصد خود نائل شود

معتمد الدوله بر روی قالی نشسته تماشای رود کارون را مینمود که از زیر عمارت جریان

داشت قشون او در آنطرف رودخانه که دشت کوچکی است چادر زده بودند سواران

جعفر قلیخان و علی رضا خان که هر دو از خوانین بختیاری و از دشمنان محمد تقی خان

بودند مشغول مشق جنگ بودند و متصل تفنگهای خود را بیکدیگر خالی میکردند

در نیوقت معتمد الدوله رو بجانب حسین قلی کرده با تغیر زیاد گفت چرا پدرت را همراه

نیاوردی

نیاوردی آیا خیال آمدن شوشتر و دیدن مارا ندارد حسین قلی بدون ترس درحالیکه به تفنگ خود تکیه داشت گفت پدرم خیال آمدن شوشتر را ندارد معتمد الدوله اشاره بسرباز و قشون خود کرده گفت آیا میخواهی اینهارا بفرستم بزودی اورا بیاورند حسین قلی دست ترا بدست کاردی که در کمر داشت گذارده گفت اگر تمام قشون خود را القلعه تل بفرستی آنهارا لخت مینمایند آنگاه انگشت سبابه را بدهن خود فرو برده بیرون آورد یا یعنی چنان لخت نمایند که بجز پوست بدن آنها چیزی باقی نمی ماند گویا اینقاعده رسم بختیاری است که در اینمواقع انگشت را بدهان فرو میبرند

معتمد الدوله از جرئت این پسر خیلی متحیر شد نهایت فرحناکی با و دست داد بطوری که نمی توانست از خنده خودداری نماید بعد از آن گفت پدر تو اشرفی ندارد جواب داد که من اطلاع ندارم زیرا که بچه میباشم دوباره گفت تو میدانی در کجا پنهان نموده اگر ابراز نکنی ترا باقرار مجبور مینمایم یعنی بتو اذیت میکنم تا بروز بدهی بدون خوف گفت نمیدانم اگر هم بدانم بتو نمیگویم اگر هم مجبور شدم که کشف اینمطلب نمایم پدرم نخواهد گذاشت که دست شما با و برسد

معتمد الدوله از گستاخی حسین قلی و اینکه نمیتواند از او تحصیل خبری نماید تعجب نمود و بمحمد زمان خان که یکی از رؤسای شوشتر بود فرمود که من این پسر و لله اش را بتو سپردم که کمال مواظبت را از او بنمائی

من از شجاعت و گستاخی حسینقلی و بدفطرتی آنخواجه ظالم متحیر شدم شقاوت او بطوری



بود که تمام صاحبمنصبان اردوی او از این رفتارش در حق این دو طفل بی تقصیر او را
لعنت مینمودند خلاصه آن دو جوان از اطاق معتمدالدوله بیرون بردند منهم بعد از چند
کلمه سؤال و جواب مختصر معتمدالدوله قصد رفتن بقلعه تل نمودم تا واقعه را بمحمد تقی خان
عرضه دارم با اینکه راه مغشوش بود و دزدها مشغول چپاول عابرین بودند اما من بدون آنکه
بکسی اظهار سفر خود را نمایم که مبادا مانع رفتن من باشند سوار شده بتاخت و تاز براه
افتادم شب را در اوبه یکطایفه از بختیاری بسر بردم مردم ایل دور من جمع شده بصحبت
پرداختند و تحسین بشجاعت و رشادت حسینقلی و لعن بآن خواجه ظالم مینمودند
پیره زالی دستهای خود را بگردن من انداخته گفت هیچ بختیاری صحیحی در خواب
مرده انشاالله تعالی حسینقلی هم روی طایفه خود را سیاه نخواهد کرد
وقتی که بقلعه تل رسیدیم و تفصیل را به محمد تقی خان معروض داشتم آنوقت دانست که تمام
کارهای معتمدالدوله از روی تقلب بوده و مقصودش این است که دست او را از حکومت کوتاه و با
کمال خفت روانه طهرانش نماید محمد تقی خان درینوقت از کرده پشیمان شد که چرا رأی
برادر را قبول کردم و معتمدالدوله و قشونش را در این سنگلاخ مقتول ننمودم و نهایت
تأسف را داشت اما حالا پشیمانی سودی ندارد و چون تعریف رشادت حسینقلی را نمودم تحسین
زیادی نمود و گفت الحق این جوان لیاقت ریاست را دارد
خاتونجان خانم از استماع اینسخنان دانست که ابدالدهر دیگر جوان خود را نخواهد دید چنان
صدا را بگریه بلند کرد که بنوشتن نمی گنجد مشاهده حالت آن زن بسی جانسوز بود و بنای

فغان و نوحه

فحاشی بشوهر خود گذاشت که چرا قسم انشخص کافر را قبول کردی و جوان خود را بدست
خود باتش انداختی بالاخره ما هرچه خواستیم ازین زن را تسلی دهیم ممکن نشد و مانند ابر بهار
گریه و زاری مینمود و حدس من تمام صحیح بود معتمد الدوله همینکه کرونی بدستش آمد همانروز
در صدد تهیه آمدن بقلعه تل و گرفتاری محمد تقی خان افتاد محمد حسینخانرا که یکی از خوانین
بختیاری بود بقلعه تل فرستاد و بمحمد تقی خان پیغام کرد یا تسلیم شو یا اینکه آن دو جوانرا
بهلاکت میرسانم قشون معتمد الدوله روز بروز زیاد میشد دو فوج سرباز با توپ از سرحد
لرستان باردوی او پیوست و ایلیات دشمن محمد تقی خان و جماعتی از مردم فیلی بامداد او آمدند
جماعتی از طوائف مطیعه محمد تقی خانرا بپول بطرف خود کشید و عده هم از ترس قشون ایران
از محمد تقی خان دست برداشتند هنوز محمد تقی خان در خیال صلح است اکریم را در خود را
نزد معتمد الدوله فرستاد که چند روز دیگر با عده مختصری برای محافظت خود بشوشتر میآیم
منهم با اکریم رفتم ساکنین عرض راه تمام کوچ کرده بودند کسی در بیابان دیده نمیشد ما محض اینکه
کسی ما را نبیند و از قصد ما آگاه نشود شبها راه را طی مینمودیم

محمد تقی خان برحسب وعده خود محض اینکه جنگ واقع نشود از قلعه تل بسه فرسخی شرقی
شوشتر آمده توقف نمود ولی قبل از اینکه داخل شهر شود چند نفر ضامن معتبری از
معتمد الدوله خواست که در مقام اذیت او برنیاید و او را روانه طهران نکند معتمد الدوله ضمانت آنرا
قبول نمود علی نقی خان بمحمد تقی خان گفت مصلحت اینست که دزرا بگیری و در آنجا سنگ
چوپل را مستحکم نمائی آنجا جائیست که چند سوار با تمام قشون معتمد الدوله میتوانند برابری و جنگ

کنند



کند محمد تقی خان محض اینکه هنگام رسیدن محصولات است و حاصل و کشت مردم زیر پای
میرود رای بجنگ نداد در خیال افتاد که بشیخ المشایخ چیب توسل جوید چه شیخ نزد
معتمد الدوله نرفته و وارد قلعه شده محمد تقی خان قبل از رفتن من بشوشتر با چند نفر از جوانان
بختیاری مشورت کرد که حسینقلی را از حبس معتمد الدوله بیرون بیاورد اینخیال هیچ اشکالی
نداشت بسهولت انجام میگرفت ولی لله اطفال از ترس جان خود این رای را نپسندید و
مانع این اقدام شد خیالش این بود که حسینقلی در جامه زنانه درآمده بتوسط یکی از نوکرهای
آمحمد زمان که معتمد الدوله بچه‌ها را باو سپرده بود بیرون آورده از شهر خارج نماید
چند نفر از سواران اکرم که بشوشتر آمده بودند خیلی شایق بودند که با من بدیدن شیخ چیب برویم
فردا صبح از شهر بیرون رفتیم تا قراولان ملتفت نشوند در دهی که چند فرسخی شوشتر بود اجتماع
کرده وقتی که از آن ده دور شدیم دسته سواری ما را تعاقب کرد اما ما در تپه‌ها پنهان شدیم
ظهر رسیدیم بچشمه که معدن نفت بود و در آنجا عمارتی است محمد تقی خان حافظی بانجا فرستاد
از آنجا با ایل لطفی آقا که رئیس طایفه کوندزلو و در کنار آب کرکر مسکونست عازم شدم در
راه مرا کسی ندید اسب منهم از علفهای کنار جوی خورده چند ساعت رفع خستگی کردم دیگر باره
به راه افتادم بواسطه روشنائی چراغها و صدای سگها معلوم شد که ایل نزدیک است
همان ایل لطفی آقا است او را از خواب بیدار کرده مرا پذیرائی نمود با شش نفر سوار که عازم
رامهرمز بودند براه افتادیم اسب من قوت حرکت نداشت بامداد لطفی آقا اسب دیگری
گرفته و بلدی هم همراه من نمود بجهت خوف از مخاطره شب حرکت کردیم بلدی از شیرهای

یاوه گرد

این ولایت و قطاع الطریق میرسید طلوع صبح چند نفر از دور دیدیم بلدی از ترس آنها فرار

کرد وقتی که نزدیک شدند پانزده نفر درویش بودند که بجهت تحصیل رزق در اطراف

گردش میکردند و نهایت ارادت را خدمت محمد تقی خان داشتند محمد رشید خان که از جانب

محمد تقی خان بجهت میرزا قوما کاغذ برده بود او را با نوکرش دزدان لخت کرده بودند او

هم با درویشان بود در این اوان که محمد تقی خان غایب است خیلی راه ها مغشوش است

و دزدی زیاد میشود من از درویشان جویای حال محمد تقی خان شدم دانستم که بقلعه تل

نرفته و از راه رام هرمز بفلاحیه نزد شیخ سامر رئیس طایفه چعب عرب رفته این اعراب تمام

آنحدود را مغشوش نموده بودند و چند دهات را غارت کرده بودند و برای من ممکن نبود

که به تنهائی این راه پر خطر را طی نمایم لهذا مجبور شدم که باتفاق درویشان بشوشتر مراجعت کنم

این رفقا، برای نقشه برداشتن بسیار خوب بودند دو نفر از اینجا عرب بسیار هرزه والواط

میباشند با زلفهای حنائی پیچ پیچ و براق مثلا کلاه های درویشی و ما بقی با زلفهای دراز

و بدنهای لخت و پاهای برهنه کثیف و چماقهای فولادی که او را تبرزین میگویند

در دست دارند معلوم بود که بضرب چماق از مردم چیز میگیرند یکی از آنها کاکا سیاه است

با صورت مهیب و لبهای کلفت و لباسش پوست شیر هر کدام کشکولی انداخته اند برای

درویشان از هر چیز واجب تر است همگی تعویذ و دعا بگردن آویخته متصل بصدای بلند میگفتند

یا الله یا محمد یا علی من با این اشخاص لاقید همسفر شدم آنها عازم قلعه خرابه دره بودند که روز

در آنجا پنهان شده از دست دزدان محفوظ بمانند

محمد رشید خان

محمد رشید خان دزدان اسبش را برده بودند و پالیش مجروح بود من اسب خود را باو

دادم سوار بشود درویشان نان و پیاز داشتند محمد رشید خان و مرا دعوت نمودند چون موسم

کنار بود (کنار میوه درخت سدر و شبیه بگیلاس است) ما رفتیم قدری کنار چیده آورده با آنها

هم خوراک شدیم شب بچشمه نفتی رسیدیم مستحفظین بودند باز خوراکمان همان غذای پیش بود

هر چند درویشان فقیر بودند اما مهربان میباشند یکی از این لوطیان آواز میخواند و تنبک میزد

مابقی مدح و منقبت علی و اولاد او را میخواندند با اینکه من عیسوی بودم آنها با من همخوراک

میشدند و میگفتند ما صوفی میباشیم و تمام مخلوق را برادر خود میدانیم اغلب اینها درویشان

که در ایران هستند مذهبی ندارند و هنری در وجودشان نیست ولی مردم گمان دارند که اینها

اعجاز مینمایند و تمام مردم بجهت رفع بعضی حوائج از آنها دعا میگیرند آنها در هر خانه و هر جائی در

بروند احترام دارند زنهائی که دختر میزایند و پسر ندارند و دختر اینکه خواستگار ندارند پیرمردی

که میل گرفتن زن جوان را داشته باشد و باو ندهند یا کسیکه دردی در اعضا داشته باشد از

درویشان دعا میگیرند آنها هم مزخرفاتی چند روی کاغذ نوشته میدهند هر چند اینها درویشان

فقیر میباشند اما کسبی و اهمه ندارند و مردم را مطیع خود میدانند در عوض این فایده ها که بمردم

میدادند پول و نان و تخم و ماست و پنیر و غیره میگرفتند و احدی نتواند مانع آنها بشود

از رفتن بخانهای مردم حتی در اندرونها هم بی اذن میروند هر گاه از شخص متمولی چیزی بخواهد

و او ندهد فوراً تخت پوست را در خانه آنشخص می گسترانند و کدو یا گل میکارد تا سبز شود و همه

وقت ذکر الله الله یا محمد یا محمد یا علی یا علی را بلند میگوید و از اثر صدای آنها اهل ده خبر میشوند

بعضی اوقات

بعضی اوقات هم بوق میکشند و کسی هم جرئت نمیکند با آنها اذیت کند یا اینکه آنها را از در
انخانه بلند نماید مگر بر حسب دلخواه خودشان

اگر صاحب خانه بخواهد درویشی را از در خانه خود بزور بردارد عوام الناس حمایت درویش
کنند زیرا که آنها را نوکر مخصوص علی میدانند

خلاصه شب بایل گوندوزلو وارد شدیم که به تپه ها نقل مکان مینمودند و آنچه غذا ممکن بود بما
دادند چون چادرها را برپا نکرده بودند مجبور شدیم زیر آسمان بخوابیم شب باران آمد و لباسهای ما
تر گرد روز بعد وارد شوشتر شدیم در ورود شوشتر درویشان برای تحصیل روزی هر کدام
بطرفی رفتند منهم بمنزل سید ابوالحسن که در نزد محمد تقی خان آبرومند بود رفتم نهایت مهربانی
و پذیرائی را از من نمود شوشتر در اوائل شهر پرنعمت بوده و اهالیش متمول عمارتی چند هم
داشته که فعلاً اثری از آنها باقی نیست از کثرت طاعون و وبا و ظلم حکومت ترقی رو بتنزل
گذاشت انطاعون در سنه ۱۸۳۱ میلادی واقع شد از ولایت خوزستان بیست هزار نفر را کشت
اینشهر در وسط دو شعبه از رودخانه کارون واقع است یک شعبه را گرگر دیگ شعبه را کارون
گویند خانه ها از سنگ ساخته شده و بطرز خانه های ایران زینت دارد سردابهای
بزرگ در زیر زمین ساخته اند در گرمی هوا در آنجا میروند

شوشتر خوش آب و هواست از تمام ایران بهتر است اما گرمی هوایش باعث ناخوشی است
اهل شهر و حدودش از نژاد اعراب میباشند و عربی حرف میزنند در این اوقات اهل اردوی
معتمدالدوله در اطراف شوشتر مشغول دزدی میباشند چنانکه اسب مرا هم دزدیدند از اینجهت

شوشتر هم



خواستم خدمت محمد تقی خان برسم خبر رسید که محمد تقی خان بولایت اعراب چپ رفته منهم اراده

نمودم که بروم بفلاحیه که در کنار رود جراحی واقع است یک بکاره بید گل در قریه حسین آباد

که پنج میل پائین شوشتر است لنگر انداخته از یک عرب هوازی است من با آن بکاره نشستم

دو روستائی و دو بختیاری و یکی از آن دراویش نیز در آن بکاره جا پیدا شدند قدری

سرب بطنابی بسته در آب انداختم که بدانم کجا آبش زیاد است یا کم مبادا بگل نشیند

تا رسیدیم بقریه ویس که مال اعراب بود ساعتی توقف کرده عصر از آنجا حرکت نمودیم

چون باد میوزید راه زیادی طی نکردیم کنار رودخانه چوب بسیاری بود بنا کردند ببریدن

و در کشتی جای دادن دو مرتبه از رودخانه عبور کرده وارد طایفه عنافجا که در تحت فرمان

شیخ زندی بود شدیم چادرهای او کنار رودخانه واقع است

خلاصه قبل از طلوع باهواز درآمدیم چون من فرنگی بودم خواست کرایه را دو برابر بگیرد

کار بنزاع کشید سیدی که در شوشتر مرا دیده بود وساطت نمود اما بکاره چی زین و برگ مرا

گرو برداشت با همسفران وارد خانهٔ شدیم که عربان مضیف گویند چون بکاره چی خواست

حساب خود را با مسافرین بگذراند آنها گفتند ما زوار قبر امام حسین میباشیم چیزی هم نداریم

تخفیفی بده چنان لابه کردند که دل همه سوخت یکی از آن جمعیت گفت نه تنها تخفیف شما را

بعهده میگیرم بلکه مخارج شما را تا بصره میدهم من از این سخاوت در حق زائرین تعجب نمودم

که من در این سفر چنین سخاوتی از ایرانیان ندیدم شاید پول مرا که در همیان بود و بکمر خود

بسته بودم دزدیده است دست در جیب خود کردم پول را ندیدم فقط پنجهزار از بیست تومان

باقی مانده بود با و گفتم پولهای مرا تو دزدیده حاشا نمود کسی در انجا نبود که حکومت مارا بنماید

مجبور شدم که قاطری کرایه کرده خدمت محمد تقی خان بروم اما چون پول نداشتم ممکن نشد در

ینوقت شنیدم یک صاحبمنصب ایرانی در خانه شیخ محترمی منزل دارد من نزد او رفتم

او را شناختم که از صاحبمنصبان معتمد الدوله است و مرا در نزد ارباب خود که چگونه بمن احترام

مینمود از وضع پریشانی من خیلی تعجب کرد بمن گفت محمد تقی خان یاغی شاه است شما چرا در

تجسس او میباشید محض اینکه او را از صرافت بیندازم گفتم چند فقره اسباب پیش او دارم

محض اینکه مرا از رفتن پیش محمد تقی خان باز دارد گفت مشار الیه پیش شیخ جعب پناه برده بلکه

با سواران خود بکوه ها رفته است و این راهی که تو در پیش داری از کثرت دزدی مغشوش است

چون مرا مجبور برفتن دید قبول کرد که قاطری برای من کرایه نماید فرستاد زین و برگ مرا گرفتند

خود بیک تومان خرید من در عوض کرایه قاطر دادم صبح بعد روانه بطرف فلاحیه شدم

سابقا اهواز پای تخت خوزستان و در زمستان مقر حکومت پادشاهان آرساسیت

بوده شکر ایران از آنجا حاصل میشده آثار و نشان قدیم بکلی نابود است حال چند کپر عربی

در آنجا میباشد و بکلی مخروبه است هوا بشدت گرم و بسختی روزی یکدفعه آب باکوارپهد اگرده

میخوردیم شب را وارد غریبه شدیم که یک دهی است خانه هایش تمام از کپر نزدیک رودخانه

جراحی واقع است بمضیف شیخی پیاده شدم که سید است این غریبه از ولایت شیخ سامر است

روز دیگر از شیخ سامر پیغام برای آن شیخ آمد که هرچه در ده داری برداشته بفلاحیه

بیا خبر رسید که محمد تقی خان از رودخانه جراحی عبور کرده که سه میل بالای غریبه است

معتمد الدوله

معتمد الدوله هم با استعداد زیاد از شوشتر حرکت کرده او را تعاقب نموده است

سید مهاندار اطلاعی نداشت و میگفت محمد تقی خان در ولایت چعب عرب داخل نشده بلکه

بولایت خود مراجعت کرده فعلا این ده مغشوش است در فکر جلای وطن میباشند خانه‌ها را

خراب میکنند که از چوبش کلک بسازند دور من جمع شده رقص میکردند از ورود قشون

معتمد الدوله در هراس بودند ما بین فلاحیه و غریبه پر از آب است شیخ مضیف هم در تدارک

سفر بود برای من قدری آش ارزن درست کرد صاحب قاطر هم قاطر خود را برداشته

مراجعت نمود طرف عصر اهل آنجا در کلک‌ها نشستند که بروند من ها میدانیکه مرا نیز خواهند

برد مضیف بمن گفت چون شما عیسوی میباشید نمی توانم شما را در نزد عیال خود بنشانم

من تنها و بی پول در آنجا ماندم و چاره ندارم مجبور شدم که مثل آنها منهم کلکی از چوب بسازم

زیرا که یک اندازه از آنها آموخته ام قالی خود را روی شاخه‌های درختی انداختم که قدری

استراحت نمایم تا ماهتاب بشود و کلک بسازم فوراً سگها دور مرا احاطه نمودند هرچه آنها را

با چوب دستی میزدم بلکه دور شوند اعتنائی نمیکردند شغالان زیاد هم از شدت گرسنگی

بانگ میزدند یک برده بر پریشانی من افزود و بیشتر ترسم از شیر و سایر سباع که در کنار

این رودخانه میباشند بود و نیز از دزدانی که در این نواحی مشغول غارت بودند خوف

بسیار داشتم اسباب کسالت در آنشب از هر طرف آماده بود مدتی سگها را میراندم تا

ماهتاب شد آنوقت شاخه‌های درخت را جمع کرده با نیزه بهم وصل مینمودم و دو چوب

چادر پیدا کرده کلک بستم و بندی هم با و محکم نمودم و در آب انداخته با کمال جرئت سوار

شده عبور مینمودم سگها هم خود را در آب افکنده عقب من هف هف کنان میآمدند
خلاصه وارد جنگلی شدم شنیدم شیخ چبب امر کرده ولایت را تماماً آب اندازند و محصولات را
بسوزانند تا معتمدالدوله نتوانند بگذرد هوا از اثر دود محصولات سوخته تیره و تار بود
از آنجا گذشته بگودی رسیدم که درخت خرما داشت و رودخانه دو قسمت میشد از چند نفر
راه فلاحیه را پرسیدم طرف دست راست را نشان دادند از آنطرف رفتم دو میل میان
نخلهای خرما عبور نمودم بعد از آنکه از نخلستان بیرون آمدم رودخانه سه قسمت میشد
از قسمت میانی که پهن تر است باید بفلاحیه رفت ساکنین اینجا معلوم است که از معتمدالدوله
پروائی ندارند چه دور آنجا باطلاق است قشون بآنجا دست رس ندارد چون ازین
رودخانه آب بجوبها میبرند آبش کم بود من بسهولت از آن گذشتم آنطرف رود اعراب
زیاد نشسته هر یک بکاری مشغول بودند یکی فنجان می شست یکی غلیان را صفا میداد
دیگری قهوه جوش را پاک میکرد چون از آنها تفتیش کردم گفتند اینجا محل سکنای شیخ
سامر و شیخ چبب میباشد خود شیخ با چند نفر از مهمانان بالای محوطه نشسته چون من آنجا
رفتم اذن جلوس داد و نزدیک خود نشانید پرسید کجا بودی و بکجا میروی گفتم مسافر
انگلیس میباشم بواسطه اغتشاش ولایت عازم اینجا شدم نخواستم اظهار رفتن فلاحیه و
قصد سفر خود را نزد مردم باو بگویم

مشارالیه با صاحبمنصبان هندوستان کمپانی که راجع به کشتیهای جنگی محمره بود از سال
دم رسول داشت همچنین با وکیل آنها که در بصره بود و باو جواب های صریح نوشته که در موقع



لزوم هم از

لزوم همراهی مینمائیم از قرار معلوم این شیخ با انگلیسها خیلی دوست بود بمن احترام زیاد

نمود و پذیرائی خوبی کرد و گذارشات سفر را میپرسید تمام را گفتم فحش بغلامهای ایرانی

داد که پولهای مرا برده همچنین بحبسی که مرا گول زده و زین و برگ مرا مفت برده بعد گفتم

سی و شش ساعت است که بجز آتش ارزن چیزی نخورده ام فورا فرستاد قدری گوشت

بچه و ماست ترید کرده آوردند

مشارالیه مرد بلند قامت قابلی است هیکل او را خدای برای حکومت آفریده پیشانی

او سیاه است مثل کاکا سیاه معلوم میشود خون رگهای او هم سیاه است یک عبای حاشیه

طلائی با یک قبای درازی در بر داشت در کمر خود پشتاب قداق طلائی نصب کرده دسته

شمشیرش نیز طلا است بکلاه خود پارچه مثل سایر اعراب پیچیده گیسوش را از عقب او بچه

دستهای شیخ از کثرت رنگ حنا سیاه است چون عرب حقیقی است نه شلوار در بر دارد نه

زیر شلواری پاهای او لخت دستگاهش عالی یک منزل دیگر داشت پر از متکا و سایر

ملزومات غلب در آنجا می نشست اشخاص مسلح در حضورش ایستاده سایرین هم روی نمدها

و گلیم ها می نشستند شیخ سامر با اینکه عرب است اما خیلی مشهور میباشد ولایت خود را منظم ساخته

بندر کوچکی هم داشت رفته رفته از انجا مال التجاره بخوزستان حمل میکرد در اوائل عمر شدید بوده

و جمعی را مقتول نموده تا رئیس طایفه شد ولی با سادات محبت زیاد داشت بدینواسطه دور او

جمع شده بودند بعد از سئوال و جواب از ولایت بختیاری و معتمد الدوله برخاست برود

خلوتی از او خواستم که صحبت پنهانی بنمائید مرا باندرون خود برد گه کپری از نی بود دیقانی مفروش داشت

باو گفتم

باو گفتم مقصود من از اینسفر ملاقات محمد تقی خان است چونکه شنیده ام بشما پناه آورده قسم
خورد که هنوز بولایت من نیامده و نمیدانم بکجا رفته است اما در اینکه خیالش آمدن بولایت
بود حرفی نیست شاید باینکوه ها رفته معلوم بود که دروغ میکوید و اصرار من هم صحیح نبود مضیف
خود مراجعت کرده قالی خود را گسترده نشستم غفلةً میرزا قوما و محمد علیخان رئیس طایفه نوئی با
پنجاه سوار کل آلوده وارد شدند بعد از صرف شام برای من صحبت کرد که مرا نیز مثل محمد تقی خان
یاغی دولت شمرده اند و پسرم را گرفته حبس نموده اند من باینجا پناه آورده ام در وقتیکه صحبت
از بدبختی او میان میآمد میگفت خدا بزرگست اینده فعه پنجم است که مرا از بهبهان بیرون نموده اند
مذکور داشت وقتیکه سکهای ایرانی گوشت را از استخوان خارج میکنند آنوقت استخوانرا
برای ما میگذارند

باری چون خسته بودم دراز کشیده خوابیدم اعراب هرگز از صحبت خسته نمی شوند صبح زود از
صدای نماز اعراب بیدار شدم بعد از صرف قهوه معمولی اعراب ببازاری که از نی و شاخه درخت
ساخته بودند رفتم در آنجا همه چیز خرید و فروش میشد از قبیل خرما برنج گندم نان تازه کباب
اقسام میوه جات حلوا ر و منقال و چاقو اعراب صبح زود آنجا برای خرید و فروش میروند
و چانه میزنند زنها هم از راه دور کره و سرشیر و ماست کاومیش برای فروش میآورند
غفلةً یکنفر بختیاری را با لباس اعراب دیدم شناختم که آقا عزیز از بستگان محمد تقی خانست از
او پرسیدم که محمد تقی خان در کجا است مرا بجای شما برد و گفت از اینجا دور نیست ولی جای او
سخت است مرا فرستاده که ملزومات برایش بخرم اطراف او باطلاق است میل نداشت که



مرا بمحل او دلالت کند و گفت حکم سخت شده که کسی پیش او نرود و خود او هم محض ناشناسی

بلباس عربی ملبّس است چون آقا عزیز مرا عازم دید گفت صبر کن ما از بازار مراجعت کرده با

هم برویم بعد از انجام کار با تفاق شروع براه نمودیم راه نخلستان و باطلاق بود گاهی در

گل فرو میرفتیم گاهی در آب شنا مینمودیم بعد از مشقت زیاد چادر سفید محمد تقی خان پدیدار شد

که در جای خشکی در کنار آب زده بودند وقتی وارد اردوی خان شدیم تمام لباس و بدن

من تر بود چند نفر عربی هم نزدیک چادر او بود وقتیکه اتباع و کسان او مرا دیدند از بچه و

بزرگ بصدای بلند فریاد کردند (صاحب اُویْد صاحب اُویْد) یعنی صاحب آمد

از کثرت گرما آب دائم در چادر او میپاشیدند محمد تقی خان ریش و زلف خود را حنا گذارده

بود از ورود من بی اندازه محمد تقی خان و خاتون جان خانم فرحناک شدند ابتدا احوال

حسینقلی و پسر عمویش آقا اسد را پرسیدند و نیز از آقا کریم سؤال کرده مرا مجبور کرد که

تمام گذارشات خود را برای او نقل نمایم بعد گفتند ما هیچوقت گمان میکردیم که دیگر

شما را به بینیم و محض دوستی ما خود را باین مشقتها افکنده و نیز محمد تقی خان سرگذشت

خود را بتمامه برای من بیان داشت و گفت من محض آسودگی ایل و اتباع خود یاغی دولت

بشمار آمدم حالا هم تا معتمد الدوله ضامن معتبری ندهد نزد او نخواهم رفت و هرکس بقول

و قسم معتمد الدوله اطمینان داشته باشد عاقبتش مثل ما خواهد شد پس از آن بنا کرد بفحش

دادن بدولت و امناء و وزراء که از روی حسد آخر الامر ایران را خراب مینمایند و نمیخواهند

مرد قابلی در ایران یافت شود و ابداً بترقی احدی راضی نیستند چون من بطایفه خود

معتمد

مقصد رسیدم ازینجهت اسباب تمامی مرا فراهم آورده اند و همی تاسف خورد که چرا گوش
برای برادر داده و این خواجه بدذات را مانع نشدم که ازاین کوههای سخت بالا نیاید و چرا
دفع او را ننمودم و اظهار هم و غم نمود اینک مجبور شده برفیق خود شیخ سام پناه بیاورم
خیال دارم با این جزئی قشون باوفای خود که همراه من میباشند بروم بکوه منگشت
و آنجا بمانم زیرا که آنجا معقلی محکم است و قشون ایران بانجا دسترس ندارد

درینوقت پنجهزار ایل با محمد تقی خان متحد و مطیع بودند و بولایت جیب آمده اند بجهت کثرت
باران و زیادتی آبها بخصوص آب رودخانه کردستان بعضی با محمد تقی خان بدینطرف
عبور نموده و برخی در آنطرف رودخانه مانده بودند

معتمد الدوله هم با قشون خود از آن طرف حرکت کرده که محمد تقی خان را پیدا نماید محمد تقی خان
اتباع خود را مرخص کرده که بکوههای بختیاری بروند و خودش با اهل و عیال اینجا مانده
اتباع را در راه فلاحیه شریف عربها لخت کرده بود

محمد تقی خان از آنجا که مسلمان حقیقی است ازین زندگانی سخت و از جور روزگار شکایت
میکرد و صابر بود برفهای قله منگشت را که از دور میدید آهی میکشید و میگفت ای صاحب
کی خواهد شد که دگرباره از آب برفهای تو بنوشیم اما از اعمال ناشایست آقا کریم چنان
متغیر بود که یارای حرف زدن نداشت علی نقی خانهم مثل برادر خود دربدر است متصل محمد تقی
خان فحش بمعتمد الدوله میداد که چرا حرف برادر را شنیده و ما را باین روزها مبتلا نموده
خانم تو بخان خانم مرا بجا در خود برده و اماشی که نزد او داشتم رد نموده و بنای گریه را گذاشته و

ازخوادرش

از حوادثی که در غیاب من با آنها وارد شده نقل نمود و گفت ای صاحب اگر خان حرف مرا
شنیده بود و جوان مرا با آن خواجه ناپاک نداده بود آسوده بودم اینک از فراق جوان
خود میسوزم چاره جز صبر ندارم باری در آنشب تمام رفقا را ملاقات کرده از صدمات
آنها مطلع شدم زنهای محمد تقی خان هر کدام از بدبختی خود تعریف مینمودند بخصوص زن
کوچکش که از تمام خوشتر و تر بود تعریف جانسوزی از گرسنگی خود مینمود که دل مرا بدرد
آورد و آن زنها هر کدام در این ایام عزیزی گم کرده بودند شبها دور هم حلقه میزدند
و صدا را بوای وای بلند میکردند روز بعد محمد تقی خان کاغذ سفارش نامه بشیخ ثامر
نوشت بمن داد تا باو برسانم بعد از آنکه خدمت شیخ رسیدم نهایت خجالت برای او دست
داد چون اول قسم خورده بود که محمد تقی خان در ولایت من نیست بعد از در معذرت برآمده
که من شما را نشناختم بگمان اینکه دشمن هستید سراغ او را ندادم

من همیشه از رسائل و مرسولات محمد تقی خان بشیخ میرسانیدم و جواب میگرفتم فعلاً کار من همین است
و همواره از نجابت و سخاوت محمد تقی خان محظوظ و مستفیض هستم اگر دولت با او همراهی نماید ولایت
بختیاری را خیلی منظم مینماید ولی افسوس که دولت با او ضدیت میکند پر و بال او شکسته است
شیخ میر مهنا که در قلعه تل او را دیده بودم نیز بواسطه مذاکرات طایفگی پناه بشیخ مزبور آورده
و در فلاحیه میباشد میر مهنا در شجاعت مشهور روزگار است همه وقت با سواران زیاد در طوایف
رفته غارت میآورد اعراب با جمعیت زیاد با دهل و ساز میآمدند و بیرقها را بگردش میآوردند
گویا مشق میکردند چنانچه وقتی که داخل شهر میشدند در خدمت شیخ ثامر هلهله میکردند و با

دعا گو بود

دعا مینمودند باین مضمون شیخ سام آتش سوزانیست شیخ سام شیر جنگی است هیچکس دختر خود را بطایفه باوی نخواهد داد شمشیرها را کشیده و نیزه ها را در دست گرفته هنگامه مینمودند شب و روز شغلشان اینکار بود

رنگ آنها از گرما سیاه مثل کاکا شده بود اغلب لخت بودند و زلف بسیار داشتند

درینوقت معتمد الدوله جعفر قلیخان را که از محرمان خود بود و بسیار خودپسند است نزد شیخ سام فرستاده بود من حضور داشتم شیخ میگفت محمد تقی خان یاغی دولت است شما حق ندارید او را پناه بدهید اگر حمایتش فرو نگذارید معتمد الدوله از شما تلافی مینماید میر مهنا گفت محال است ما بگذاریم او را دستگیر نمایید جعفر قلیخان از کثرت اعراب و صداهای آنها ترس کرده باردوی معتمد الدوله مراجعت کرد

چون معتمد الدوله دانست که شیخ محمد تقی خانرا از دست نمیدهد قشون خود را بسه فرسخی فلاحیه آورد و والی جزیره و شیخ باوی که از دشمنان شیخ سام میباشند با سوار زیاد باردوی معتمد الدوله آمده بودند معتمد الدوله بآنها گفت اگر شیخ حبیب را مضمحل سازید ولایت را مابین شما قسمت مینماییم باین جهت آنها کمک معتمد الدوله حاضر شدند اما بواسطه باطلاق ممکن نیست که نزدیک اردوی محمد تقی خان بروند اهل اردوی دولتی از گرمی هوا و رطوبت زمین تمام ناخوش شده بودند چاره معتمد الدوله منحصر براین شد که کاغذی بمحمد تقی خان بنویسد شفیع خانرا طلب داشت و او را روانه فلاحیه نمود شیخ سام ابتدا راضی نمیشد که کاغذ معتمد الدوله را شفیع خان بمحمد تقی خان برساند باصرار شفیع خان راضی شد تا رفع نزاع بشود و مردم آسوده بشوند



خلاصه

خلاصه روانه خدمت محمد تقی خان شد و کاغذ را رسانید مضمون کاغذ از اینقرار است (اینک برادر و برادرزاده و پسرت گرفتار میباشند هرگاه خواسته باشی اطاعت حکم شاه را نکنی بطور یقین اینهارا میکشم اگر اطاعت نمودی و باردوی من آمدی حکومت بختیاری و خوزستانرا بتو خواهم داد اگر هم ترا بطهران بفرستم ضامن معتبری میدهم که شاه با تو ضرری نرساند و برادرت علی نقی خانرا بحکومت بختیاری میگمارم مضمون آخر کاغذ این بود که چون من عیسوی متولد شده ام و معتقد بقسمهای من نیستی (چونکه معتمد الدوله گرجی بود و بعد مسلمان شد) سلیمان خان ارمنی با یکی از مجتهدین که در اردوی منست بقانون مذهب خودشان قسم میخورند تا تو مطمئن و آسوده باشی و آنچه وعده داده ام بوعده خود وفا خواهم کرد) از آنجا که شفیع خان اقوال معتمد الدوله را صدق می پنداشت اصراری ببرادر میکرد که هرگاه سلیمان خان و مجتهد را نزد تو بفرستد و قسم بخورند قول او را باور کن محمد تقی خان قبول اینمطلب را نمود روز بعد سلیمان خان و مجتهد از طرف معتمد الدوله وارد فلاحیه شدند شیخ تشریفات اینهارا بعمل آورد از جمله امر کرد سواران زیادی بردیف ایستاده با تفنگهای دراز در دست وجود نش باجمعی باستقبال آنها رفته ایشانرا با عزت وارد شهر نمود درینوقت محمد تقی خانهم بفلاحیه آمده بود سلیمان خان و مجتهد هر کدام بمذهب خود سوگندهای غلیظه خوردند و او را مطمئن ساختند و گفتند معتمد الدوله ابداً خیال بد در حق شما ندارد زحمت کشیده با تفاق ما بیائید تا نزد معتمد الدوله برویم مجبض ورود مهربانی درباره شما مینماید چون من و محمد تقی خان برای دیدن مجتهد و سلیمان خان آمده بودیم و دوباره مراجعت باردوی خان نمودیم در زیر درختهای

خرمائی بود

خرما نهر آبی بود شنا و کردیم در این وقت یکدسته سوار وارد شد بعد از نزدیک شدن
خاتونجان خانم و اتباعش بود پیاده شدند با گریه و التماس استدعا از محمد تقی خان نمود که
ترا بخدا خود را بدست معتمد الدوله مده که عاقبت بدخواهی دید و بنا کرد بفحش دادن به شفیع
خان که چرا دست از او برنمیداری آخر میخواهی چه بکنی چه بلاها که بسر ما نیاوردی اگر
محمد تقی خان بحرف تو نرفته بود هرگز مبتلا نمیشد

آنوقت رو به محمد تقی خان نموده گفت میخواهی بکجا بروی جوان مرا دستگیر آن خواجه بدبخت
نموده بس نیست حال خودت هم میخواهی بروی این اطفال کوچک را بامید که میگذاری اگر
با این اطفال صغیر رحم نمیکنی با این اتباع بیچاره رحم نما که صدمات بسیار کشیده اند و دست از
اهل و عیال خود برداشته تا اینجا همراه تو آمده اند رعایت حال آنها در هر مورد بر شما واجب و لازم است
چند دفعه فریب معتمد الدوله را خورده حال هم اعتقاد به قسمهای دروغ او داری بوالله بوالله اگر
مردمردانه بایستی و جنگ بکنی علاوه از مردها زنها هم بشما امداد مینمایند این صحبتها اثری بمحمد تقی خان ن
نداد و سوار بر اسب شده جانب فلاحیه گرفت شیخ راضی نبود که مهمان خود را اگرچه برضایت
خود اوست بمعتمد الدوله بدهد محمد تقی خان هم نمیخواست از بابت حمایت شیخ که دوست قدیم
عزیز او بود مقصر دولت بشود و گمان داشت که معتمد الدوله جانب او را نگاه داشته مهربانی خواهد
نمود مصمم شد که فردا باتفاق سلیمانخان و مجتهد نزد معتمد الدوله برود و نهار فردا را منزل او بخورد
خلاصه امر کرد بکاره حاضر نمودند که بعد از صرف نهار حرکت نمایند در اینوقت خاتونجان خانم و
جمعی از زنان با روبندهای پوشیده نزد سلیمانخان آمده گفتند بهمین نمکی که خورده اید شما را قسم میدهیم

که معتمد الدوله



که معتمدالدوله بگوئید که محمدتقی خان را محبوس ندارد و آنچه شما را ممکن است در نیکی بجای آورید
سلیمانخان اطمینان زیادی بآنها داده که از هر بابت آسوده باشید تا زنده‌ام نمیگذارم باو ضرری
برسد لاجرم ما سوار بکجاوه شده روانه شدیم زنها از عقب گریه کنان و سینه زنان از ساحل
همراه میآمدند خدا شاهد است حالت آنها جانسوز بود چند نفر از اتباع با وفای محمدتقی خان همراه
آمدند تا وارد اردوی معتمدالدوله شدیم چادر او تمام از زری و یراق بود اطرافش چادرهای
زیاد زده بود با سلیمانخان وارد بزم معتمدالدوله شدیم چون چشم معتمدالدوله بمحمدتقی خان افتاد با
کمال تغیر بنای فحاشی را گذاشت و فراشان غضب را امر کرد تا کشان کشان بمحبس بردند
و نزد آقا کریم محبوس و زنجیر نمودند من از این کردار زشت و بی قولی معتمدالدوله زیاد متحیر
شدم که عجب مرد بی انصافیست قبل از آنکه محمدتقی خان سخنی بگوید این نوع رفتار زشت در
باره اش منظور داشت من بمنزل سلیمانخان رفتم و گله بسیار از او نمودم که محمدتقی خان با اطمینان
و قول و قسم شما باینجا آمد کفش من خبط کردم و فریب خوردم اگر چنین میدانستم ابداً اطمینان
بمحمدتقی خان نمیدادم من نخواستم دیگر در اردوی معتمدالدوله بمانم شب را به کلگی نشسته عازم
فلاحیه شدم چون راه را بلد نبودم طول کشید و صبح وارد فلاحیه شدم

پس از آنکه خبر حبس محمدتقی خان در همه جا انتشار یافت شیخ ثامر مشغول مشورت شده دائم
لعن معتمدالدوله مینمودند و از بی قولی او تعجب میکردند که چگونه هر دم تغیری است در حقیقت از زن
کمتر است در این وقت نامه از معتمدالدوله برای شیخ رسید که فوراً دوازده هزار تومان بده تا
قشون خود را از اینجا ببرم شیخ ابا نمود و برای جنگ آماده شد از آنجا که معتمدالدوله میدانست

اعراب حامی شیخند و هوا هم بسیار گرم است گرفتن فلاحیه بسیار دشوار میباشد لهذا دفعه
دیگر فرستاد که پنجهزار تومان بفرست تا قشونم را ببرم و حکومت بختیاری را هم بعلی نقی خان
واگذارم شیخ با اینکه یقین داشت اگر در هندیکان با معتمد الدوله بجنگد فاتح خواهد بود
زیرا که فلاحیه جای سخت و محکمی است از آنجا که امساله رعیت خیلی خسارت دیده بودند اگر جنگ
واقع میشد رعیت بکلی از میان میرفت محض رعایت حال پنجهزار تومان را قبول کرده پرداخت
پس از آنکه معتمد الدوله پول را گرفت پیغام داد که اهل و عیال محمد تقی خان را از شما میخواهم
و عذر هم مسموع نیست با غیرت شیخ بلکه ادنی عربی سزاوار نبود که مهمان خود را بدشمن بدهد
و قبول امتنعی نمود لهذا معتمد الدوله قشون خود را حرکت داده در کنار آبی به موسوگر بود
اطراق نمود از آنسوی رؤسا و ریش سفیدان عرب با برادرهای محمد تقی خان آقاخان بابا
و آگلبعلی و علینقی خان مشورت پرداختند که شب شبیخون باردوی معتمد الدوله ببرند و
محمد تقی خان و سایرین را نجات بدهند همگی این رای را قبول کردند و جاسوس فرستادند
که محمد تقی خان و آگریم در کجای اردو محبوس اند علی نقی خان رئیس آنها بود و منتظر حکم او بودند
شیخ محض اینکه معتمد الدوله را از خود نرنجاند و یاغی دولت بشمار نیاید خود در فلاحیه جا گرفت
اما سوار و تفنگچی با آنها کمک فرستاد من و آقاخان بابا با امامزاده که بالای باطلاق بود در فهیم
اگلبعلی هم بواسطه ناخوشی لاغر شده و چست و چالاک نبود (عبداله خان حسام نظام که در سال ۱۳۲۸
در وقعه پارک طهران مقتول شد نواده همین آگریم است)
خلاصه مدارک اردو را کاملاً دیده که یکساعت قبل از نصف شب همگی حمله بیاوریم تماماً بدون اطلاع



اهل اردو دفعه

احدی از رود خانه موسوگر گذشته یکدفعه حمله بردیم آنها قراول زیادی بجهت حفظ اردو نداشتند همین که ما را در میان اردوی خود دیدند هنگامه غریبی برپا شد تفنگچیها بنای تفنگ انداختن را گذاشتند اعرابی که تفنگ نداشتند هر کس میرسیدند با شمشیر او را دو نیم مینمودند سواران بختیاری و عرب در هنگام ورود بار دو چون شیران غرنده صدا را بر جز خواندن بلند نمودند این صداهای مهیب در اردو پیچیده اسبها طنابها را کنده فرار نمودند من همیشه با آقاخان بابا بودم رسیدیم بچادری که محمد تقی خان و آقا کریم محبوس بودند چون نزدیک توپهای اردو شدیم سلیمانخان را دیدم که بیدار شده فریاد بتوپچیها میکند که توپها را خالی کنند چند نفر هم بطرف چادر معتمد الدوله میرفتند معلوم شد آنها از ترس پناگاهی میجویند در این یورش جمعی کثیر از اردوی معتمد الدوله بهلاکت رسید

قبل از ورود بختیاری و عرب مستحفظین دانسته بودند که این اقدام برای بدر بردن محمد تقی خانست فوراً جای او را تغییر داده بودند ما دانستیم که او را با زنجیر گران نزد معتمد الدوله بردند معتمد الدوله باو گفت اگر دشمن را دوست داشته باشی ترا الان میکشم

در این موقع تمام صاحبمنصب و سرباز اردو از خواب بیدار شدند دیگر از برای ما کاری پیشرفت نمیکرد عازم برگشتن شدیم چند نفر عرب چپ مقتول شد صدای تفنگ هم خاموش گردید از آن راهی که آمده بودیم مراجعت کردیم سواران بختیاری که در اردوی معتمد الدوله بودند ما را تعاقب نمودند و الا از ما خیلی کشته میشد من باز با آقاخان بابا بودم در حوالی باطلاق دسته از اعراب را نگریستیم آقا کریم همراه آنها بود و قبل از آنکه محمد تقی خان را جابجا نمایند و ا

اعرابرا از اردو بعید

اعراب در برده بودند چون هنوز با زنجیر بود بدست و پای او صدمه زیادی رسیده او را
سوار اسبی کرده از باطلاق گذرانیدیم صبح وارد فلاحیه شدیم آهنگری آورده زنجیر او را
باز کردیم باعث مراجعت قشون بختیاری بجهت امنیت وقتی که نزدیک چادر محمد حسین
رسیدند محمد تقی خان را که خواستند خلاص نمایند او را بچادر معتمد الدوله برده بودند جمعی آکریم را
نجات داده فریاد نمودند خان خلاص شد بختیاریان چنان پنداشتند که محمد تقی خان
نجات یافت چون مقصودی جز این نداشتند راه خود گرفته در بیرون اردوی خصم دانستند
که محمد تقی خان نبوده و آکریم بوده دیگر برای آنها ممکن نبود که از نو حمله بیاورند

مقصود ما از این شبیخون نجات دادن محمد تقی خان بود لکن از بدبختی ممکن نشد و زحمت
ما بهدر رفت آکریم هم که از شجعان نامی بختیاری بود با شفیع خان خود را نجات
دادند برادر علیرضا خان که معتمد الدوله او را بحکومت بختیاری نامزد کرده بود در این
شبیخون کشته شد جمعی از لشکر معتمد الدوله بهلاکت رسیدند و پشت او شکست خیال معتمد الدوله
این شد که پلی در روی آب بسازد و با قشون خود بشوشتر فرار کند

در مدت گرفتاری محمد تقی خان عیال و اطفال و اتباعش در فلاحیه بودند خاتون جان
خانم دائم میگفت آنچه بمحمد تقی خان گفتم گوش بسخن آنخواجه بدذات شریر داده اعتنائی به
حرف من ننمود و خود را دچار این بلیه بزرگ ساخت

من همواره در اردوی بختیاری بودم و از پریشانی حال آنها مهموم و مغموم در وقت
ریاست از مخارج و تجمل فوق العاده آنها مطلع بودم حال از شدت پریشانی منتظر هستند

که اعانتی بدهم



که آیا شیخ سام برای آنها چه وقت غذا میفرستد آن زنها علی الاتصال دور هم جمع شده بگریه و زاری میپرداختند از آنجاکه از شقاوت معتمد الدوله آگاه بودند میگفتند اگر انها را بکشد از کشتن بدتر درباره آنها رفتار مینماید

یک خانمی که شوهر او مرده و حال بیوه بود از برای من صحبت کرد که پسری داشتم پناه بدر جعفرقلیخان برد نوکرهای جعفرقلیخان او را کشتند آن ضعیفه دستهای لخت خود را رو باسمان بلند کرد و گفت خدایا یک روزی میشود که من جعفرقلیخانرا بدست خود بکشم و دل او را بیرون آورده کباب بکنم و بخورم در شب ماهتاب چنان آن زن ناله میکرد که تا من زنده ام فراموشش نمیکنم خداوند هم تلافی این ظلم را خواهد نمود زیرا که چنان آهی میکشید که دل سنگ آب میشد باری این بختیاریان که در ولایت چپ آمده بودند از گرمی هوا اغلب ناخوش و اطفالشان بدرد چشم مبتلا شده بودند نهایت پریشانی را داشتند منهم بواسطه بدی هوا همیشه تب میکنم میزان هوا گاهی بدرجه صد و بیست میرسد

بعد از مراجعت معتمد الدوله خانوتجان خانم خیال داشت با اطفال خود به ییلاق برود و یک نفر خان بختیاری که یکی از اقوام اوست پناه برد جاسوسانی که برای بازدید اینها فرستاده بودیم بزودی مراجعت نمودند

علینقی خان هم در تدارک بود که آنچه از خانواده بختیاری و اقوام و کسانشان باقی مانده برداشته به بختیاری مراجعت نماید منهم با بقاق آنها براه افتادم و قالی و اسباب خود را بار استرها نموده اطفال و زنها را روی آنها سوار کردم همراهان بعضی سواره و بعضی پیاده هستند

نفر برادران

سه نفر برادران محمد تقی خان با شفیع خان برای محافظت پیش و پس قافله را داشتند و از جلو همه وقت قراول میفرستادند که مبادا جلو آنهارا دشمن گرفته باشد و در مین راه بمخاطره عظیمی بیفتند شیخ سامر یک میری موسوم بمیر متقور همراه ما فرستاد مشارالیه نسبت برئیس شرنقات که طایفهٔ از دزدان بودند و بشقاوت و شرارت شهره هستند داشت ما بایستی از طرف این ایل عبور نمائیم که یک منزل از فلاحیه دورتراست یکساعت بعد از غروب بانجا رسیدیم که نهایت خستگی را داشتیم اطفال از تشنگی لبهایشان خشک شده بود فوراً چادرهای خود را برپا کرده اندکی راحت شدیم ماست زیادی اعراب برای ما آوردند علی الظاهر توجهی از ما نمودند با هیچ جه گمان نداشتیم که خیال بدی درباره ما دارند میر متقور نزد رئیس ایل مزبور رفته طرف عصر با حالت غمناک مراجعت نمود و گفت این شیخ قدغن کرده که ما را نگذارند از اینمحل خارج شویم و شخصی را نزد معتمد الدوله فرستاده که عیال و اطفال محمد تقی خان را دستگیر نموده ام هر حکمی نمائید اطاعت مینمائیم

علیقلی خان و بعضی از رؤسای بختیاری صلاح در آن دیدند که بزودی از اینجا حرکت کنیم اگر مانع شدند جنگ نموده یا میکشیم یا کشته میشویم فوراً بارها را بار نموده مردان سوار شده زنها را روی بارها نشانیدند و آذوقه زیاد تحصیل کرده بودیم لهذا بارها سنگین بود و آنچه زنها طلا و نقره داشتند از آنها گرفته بدست مردان سپردیم زنها و اطفال را میان قافله قرار دادیم مردها اطراف آنها را داشتند میر متقور دوباره نزد شیخ رفته تا او را از این صرافت بیندازد در راه افتادیم و یقین کردیم که از شر دشمن آسوده نخواهیم بود اندک راهی که رفتیم زنها گفتند

مقداری



مقداری از طلاآلات خود را بجای گذاشته ایم از اینجهت قدری طول کشید

خلاصه پس از آنکه قدری راه طی نمودیم جمعی سوار عقب خود دیدیم میآمدند که ما را از رفتن ممانعت نمایند علیقلی خان پیراهن خود را چاک زده بسواران خود خطاب نمود که ای کسانیکه لاف غیرت میزنید امروز سخت ترین روزهاست و ننگ و ناموس عیال در کار است اگر در اینمورد مسامحه نمائید بلاشک مال شما بیغما میرود و عیال شما در دست سربازان میافتد امروزه باید جد و جهد تمام در اینباب نمود تا ننگ و ناموس بر سر ما نماند

از اینکلمات حالت زنها مشوش شده اتباع و سواران قبول اینمعنی کرده مصمم برزم شدند تا ما را از جان دشمن برآرند در نیوقت مخالفین از راه رسیدند اغلب نیزه در دست داشتند در اطراف ما به نیزه و شمشیر بازی مشغول شدند

بختیاریان چون شیران خشمگین بآنها حمله کرده در دفعه اول چند نفر را بهلاکت رسانیدند سواران بدوی جرئت نزدیک شدن نداشتند و از دور بما تفنگ خالی میکردند

چون ما را در کمال غضب مشغول جنگ دیدند و مستعد کشتن و کشته شدن راه فرار پیش داشتند آقا عزیز با یک سوار دیگر و یکی از زنهای علیقلی خان اندکی زخم دار شده بودند شکست خوردن آنجماعت با اینکه چندین برابر ما بودند سه جهت داشت اول اینکه از رشادت و شجاعت محمد تقی خان اطلاع داشتند دوم تفنگ کم داشتند اسلحه آنها اکثر شمشیر و نیزه بود سوم اینکه چون اعراب سوار مادیانهای عربی پرقیمت هستند محض اینکه مبادا آنها را به تیر بزنند نزدیک دشمن نمیروند از آنجا گذشته طرف عصر وارد دوره شدیم برای رفع خستگی قدری

توقف

توقف نمودیم آنگاه سوار شده شب را به تپه های زیتون در آمدیم چون هوا گرم و آب
نایاب بود دو یک زن با دو بچه در همین راه تلف شدند

روز بعد بولایتی در آمدیم که اهالیش با بختیاریان متحد بودند از آنجا گذشته بایلی رسیدیم
نزدیک قریه کوچک کیگاه است موسوم به طیبی که یک تیره از طایفه کوه کیلویه است
رئیس آنها جوان خوشگل مهربانی بود از ما پذیرائی کرد فوراً برای ما غذاهای مطبوع
لذیذی حاضر نمودند ولی میل نداشت که در آنجا توقف نمائیم معلوم بود از معتمد الدوله
ترس داشت و بما گفت حکم باهالی کوه کیلویه شده هر جا شما بروید دستگیر نمایند و تمام
کوه کیلویه در صدد گرفتاری شما میباشند بهتر آنست که بجبال بروید یا از شر قشون
معتمد الدوله ایمن باشید مقصود علینقی خان این بود از طرف کوه کیلویه گذشته پناه بخلیل خان
که یکی از رؤسای طایفه بهمی است ببریم و در آنجا بمانیم مهماندار گفت ممکن نیست شما بروید و
وارد ایل خلیل خان شوید زیرا که طوایف کوه کیلویه در تهیه گرفتاری شما میباشند اگر بروید
بطور یقین اسیر خواهید شد و آنها مثل اعراب بی اسلحه و سست در جنگ نیستند سوار و پیاده
رشیدی دارند در اینموقع خاتوبخان خانم و سایر رؤسا بمشورت پرداختند بعد از زنها اکره
زیاد از آنخیال که بسر داشتند و میخواستند به ییلاق بروند منصرف شده و گفتند اگر به ییلاق
برویم چون اهالی آنجا مطیع دولت هستند ما را بدست آنها میدهند آخر الامر صلاح دیدند
شخصی را بخدمت رئیس ایل خانی قشقائی که در حوالی شیراز حاکم میباشد و در تحت فرمان
معتمد الدوله نیست بفرستند و از او امداد نمایند زیرا که خانواده محمد تقی خان در ذلت



شماره ۱۵

افتاده اند البته لازمه مهربانی را منظور میدارد و چونکه معمول بزرگان ایران امنیت هر
بزرگ و صاحب طایفه که مبتلا بمخاطره شود دیگر بزرگان امداد مینمایند تا رفع ظلم از آنها
بشود بخصوص ایلخانی مزبور که در رشادت و سخاوت و غیرت مشهور ایرانست رفع
تعدّی از ایشان بنماید آخر الامر قرار شد که اکریم و من پیش ایلخانی برویم و استمداد
بخواهیم محض اینکه دچار طایفه بهمئی نشویم شبها راه میرفتیم چون تمام ایل بگرمسیرات
رفته اند حال بیابان خالی مانده از از راهی که ایل رفته بودند ما میرفتیم بهر آبه که میرسیدیم
از ما پذیرائی خوبی مینمودند طایفه بهمئی که دشمن محمد تقی خان بودند و ما نهایت احتیاط را
از آنها داشتیم بعکس لازمه مهربانی را نمودند و بلدی همراه ما کردند که از این راههای
سخت سنگلاخ ما را بگذرانند روز سوم وارد قلعه کوچکی که ما بین بهبهان و شیراز واقع است
و در دامنه کوهی است شدیم این قلعه در تصرف خلیل خان برادر یکی از زنهای محمد تقی خان
میباشد این همان زنیست که خاتون جان خانم اصرار داشت باو پناه ببریم
اکریم بخیال تومیت با این شخص بدانسر بود که بجانیم تا بکمک او از میان طایفه ممسنی
شهر بگذریم خلیل خان غائب بود ما در لامردان نشستیم زنش نان یوخه و پنیر و ماست
و میوه جات فراوان برای ما فرستاد خودش هم آمد و از قصد این سفر ما اطلاع بدست
نمود چون بختیاری بود و کمال ارادت را بخاتون جان خانم مرعی میداشت
آخر شب خان بالباس لری و چند سوار وارد شد بلند قامت و خوشکل بود اما وحشی اداشت
سوارانش از خود وحشی تر بعد از احوال پرسی مختصری با بذرون رفت اکریم گفت از وضع

پذیرائی او معلوم است بما امدادی میکند باید بزودی ازاینجا برویم زیراکه این خان از دردان
مشهوراست دراین بین خان پیدا شد اکریم را اشاره کرد بیرون بپا برخاست و در بیرون
بنای صحبت را گذاشت گفتگوی آنها کم کم بلند شد و کار بداد و قال کشید منهم برخاستم
که بدانم ازچه بابت است جمعی دور ما جمع شدند خان بدو نفر نوکر خود گفت اکریم را
گرفتند ما چون تفنگهای خود را در لامردان گذاشته بودیم نتوانستیم مقاومت نمائیم
ناچار تسلیم شدیم اکریم بنای فریاد را گذاشت که ای نامرد روزگار از آنجاکه خوب ما را
پذیرائی نموده حال هم ما را دستگیر میکنی و خجالت نمیکشی که مهمان را در خانه خود محبوس میداری
خان مزبور هم هی فحش میداد و میگفت افعال شنیعه شما باعث این نوع عقوبت است
خلاصه اکریم را با طاقی که ما بین لامردان و اندرون است بردند و حبس نمودند و بطور تغیر هم
بمن گفت توهم همراه اکریم برو منهم صلاح در اطاعت دیدم و درشتی نکردم اگر میگفتم مسافر
انگلیس میباشم البته بقانون خودشان که خون فرنگی را حلال میدانند میکشت خورجین
ترکی خود را که بعضی چیزهای لازمه در آن بود برداشتم و بمجلس اکریم رفتم آنگاه در را بروی ما
متقفل نموده رفتند مبل این اطاق منحصر بیک چراغ پیه سوز و گلیم پاره بود هر دو در
نهایت غم و غصه نشستیم و بهم نگاه میکردیم اکریم بنا کرد بخلیل خان فحش زیر لب دادن
اگر می شنیدند ما را میکشت بعد بنا کرد به صحبت نمودن که در زمان سابق میان ما و طایفه
بهمهٔ نزاع و خونی بود برای رفع غائله با ما طرح خویشی انداختند و خواهر خلیل خان را به
محمد تقی خان دادند اینک با ما کاری نمیتوانند نمود مگر اینکه ما را لخت خواهند کرد زیراکه



از دزدان معروف است اگر مار ا بکشند میداند که بختیاریان تلافی سختی از او میکشند

اما من چون شرارت و آدم کشی اینطایفه را شنیده بودم ملتفت کردن شما خود را آسوده

نمیداشتیم و افسوس داشتم که اگر شخص درچنین مکانی بمیرد قبرش هم نابود میشود شب را

مستغرق بحر این خیالات بودیم ما تمام صحبتهای خلیل خان و موزیک او را می شنیدم

مشارالیه مرد عیاش عرق خوری است اما درمیان بختیاریان این نوع کار ها کم است

بعد از نوشیدن و رقص و هرزگیهای دیگر خوابیدند نصف شب در باز شد و شخصی در آمد ما

برخاسته متحیر ماندیم که این کیست و برای چه درینوقت باین اطاق آمده بیک ملاحظه کردیم

دانستیم زن خان است که عصراز ما پذیرائی نمود خیلی بد بشوهر خود گفته ما را تسلی داد که ببخشید

اینمرد ملاحظه خویش و تبار ندارد و من هیچوقت راضی بذلت شما نیستیم اینک برخاسته

بروید درب دروازه باز است خلیل خان مست لایعقل خوابیده اسبهای خود را سوار شده

بیاری خدا بیرون شوید و روی بامن کرد که چون تو غریب میباشی همراه اگریم برو مبادا

کشته شوی ابتدا ما بلا مردان رفته تفنگهای خود را برداشتیم آنگاه آهسته به بهاربند رفتیم

زینهای خود را پیدا نموده بروی اسبها گذاشتیم زن خان تا درب دروازه آمده خدا حافظی

نمود دو نفر نوکر خان که حافظ بهاربند بودند چون زن خان را همراه ما دیدند مانع رفتن ما نشدند

در این خرابه از قرار معلوم جز خان و این دو نفر نوکر شبها کسی نمی ماند اتباعش در زیر چادر

در کپرها زندگی مینمودند و ما بجهت اینکه میدانستیم اتباع او همه مست میباشند و اهمه نداشتیم فقط

ترس ما از سگهای این ده بود که مبادا پارس کرده اهالی بیدار شوند

باری

باری همینکه از دروازه بیرون شدیم آهستگی راه طی نمودیم و از جاه های سخت گذشته
بنای صحبت را گذاشتیم آقا کریم از امداد خلیل خان مایوس بود که میخواست با مدد او از
میانه طایفه ممسنی عبور نمائیم

خلاصه راه شیراز را پیش گرفتیم تا بدهات قشقائی برسیم خیلی این راهها سخت است ایل
تماما گرمسیر رفته اند از طرف ظهر دسته سواری را دیدیم که ما را تعاقب نموده تاخت میآمدند
آقا کریم که سوار مادیان عربی خوبی بود تاخت کرده منهم سوار اسب محمد تقی خان بودم که خان
جان خانم داده بود در عقب او گرفتار شدم بجهت گرمی هوا و سنگلاخی راه اسبها بسیار خسته
شدند در اینوقت بیک دره رسیدیم که از میان آن دره رودخانه جاری و مسمی برودخانه طاب
بود و آن رود شعبهٔ از رودخانه جراحی است با وجود گرمی هوا و راه سخت و حیوانهای خسته
بسرعت میرفتیم که شاید از دست دشمنان ایمن باشیم من از آقا کریم چند قدمی عقب بودم که
دیدم مادیان آقا کریم افتاده آقا کریم از بالای آن پرت شده وقتی که نزد آقا کریم رسیدم
دیدم بسختی پرت شده و صدمه زیادی باو رسیده که قوه حرکت و سواری ندارد مادیان او
هم بدر رفت من خواستم پیاده شده او را پرستاری نمایم گفت تا اسبت قوه حرکت دارد برو
شاید جان مفتی از میان بدر بری و خود را باین دره ها و تپه ها برسان و جای خوبی پیدا کرده
پنهان شو منهم اگر از دشمنان آسوده ماندم رد اسب ترا گرفته میآیم

اگرچه قبول این امر از انصاف دور است با وجود این پریشانی آقا کریم و دشمنان متعدده
که ما را تعاقب نموده نزدیک شده رفیق شفیق خود را در این بیم دشت بیابان با حالت



پریشان بگذارم و بگذرم از آنجا که ماندن من هم در این دره نفعی برای آگریم ندارد و منهم
بیجهت کشته میشوم و آگریم هم در رفتن من اصرار همی نمود ناچار شدم دست از رفیق خود بر
داشته او را در میان اعدا تنها گذاشته بروم

لاجرم با دل سوزان و چشم گریان روی براه نهادم تا بدرّه رسیدم خیال کردم جای
گودی پنهان شوم و سی و شش ساعت است که چیزی نخورده ام و خواب نرفته ام از شدت
گرمی هوا تشنگی غالب شده تب شدید معمول عارض شد پریشانی من بحدی است که مافوق
ندارد در این وقت اسب من بانگ همی کرد و جلو را همی بگرفت نظر افکندم چشمه آبی که محوطه
آن علف سبز است از دور پدیدار بود از دیدن این چشمه و علفهای سبز شکر گذاری نمودم
فوراً سوار اسب شده خود را بآنجا رسانیدم اسب از کثرت تشنگی در آب غوطه خورد پس از آن
او را در میان علف زار بستم از مساعدت بخت چند قرص نان و انجیر خشک در جورچین
خود یافتم که خاتونجان خانم گذارده بود چون در آنجا آبادانی نبود قصد کردم چند روز با
تنها قناعت نمایم از کثرت غصه و خستگی بخواب رفتم طرف غروب بیدار شده اسب را در جای
خود بسته دیدم متحیر بودم که چکنم و بکجا روم جائی را راه نمیدانستم اگر هم سراغ آگریم بردم
فایده ندارد و البته گرفتار دشمنان شده تهار رفتن منهم نزد ایلخانی قشقائی ثمری نمی
بخشد بسلامت هم بآنجا نمیرسم نه من او را میشناسم نه او مرا بعلاوه نمیدانستم خانواده
محمد تقی خان در کجا رفته اند که باو بگویم و از میان طوایف بختیاری هم که تمام با محمد تقی خان
دشمن میباشند عبور کردن مورد خطر است بعد از خیالات خود را تسلی دادم که بشوشتر

بروم و اطلاع بدست کنم که خانواده محمد تقی خان بکجا رفته اند معتمد الدوله هم غیر از اینکه مرا از شهر بیرون خواهد کرد کار دیگری نمیتواند بنماید

منکه از تعاقب همه آسوده شده بودم و اسبم هم علف سیر خورده بود سوار شده راه افتادم در این تپه های سخت پر سنگ که شیر و پلنگ فراوانی هم داشت بدون بلد میرفتم متصل صدای کبک و تیهو و غیره بگوش من میرسید ترس مرا فرو گرفته بود بدون اینکه دزدی در راه به بینم از اینحال خوفناک گذشتیم طلوع صبح صدای سگهارا شنیدم یقین حاصل شد که بایلی یا دهی رسیده ام از روشنائی صبح چند کپری مشاهده شد چون نزدیک شدم شخصی را بروی زمین خفته دیدم از صدای پای اسب بیدار شد بگمان اینکه من دزدم با نیزه بلند بمن حواله نمود پس از آنکه فهمید من غریب و مسافر میباشم گفت اینقریه مال اعرابست مرا بمنزل شیخ اینطایفه برد شیخ چون مرا و اسبم را خسته دید امر کرد غذائی برای من و کاه و جو برای اسبم آوردند بعد از اندک استراحتی از قصد سفرم پرسید که کجا بودی و بکجا میروی و پیمودن این تپه های دشوار برای چیست گفتم من یکتن از اقوام میرزا قوام میباشم و اراده ملاقات او را دارم چون طریق از دزدان مغشوش است از بیراهه آمده ام شیخ باینجواب اکتفا کرد و گفت اینقریه متعلق بمیرزا قوام است اینک بلدی با تو روانه نمایم که به بهبهان بردی

لاجرم بجهت اغتشاش راه از راه غیر معروف عازم شدم در این تپه ها درندگان بسیار داشت طرف صبحی بباغات بهبهان نمودار گردید وضع بهبهان تغییر کرده و دیگری حاکم نشین

میرزا فوما ست از آنجا که اهل شهر میدانستند من از دوستان محمد تقی خان میباشم ممکن بود مرا گرفته

نزد معتمد الدوله ببرند لهذا از داخل شدن بشهر اجتناب کرده شب را در کپر باغبانی توقف کرده

نصف شب سوار شده بجاده بزرگ وارد شده صبح بسلطان آباد وارد آمدم آنجا را انوشیروان میگفتند

در آنجا رفیق سید خود را پیدا کردم از دیدن من متحیر شد شرح حال خود را برای او گفتم خیلی افسوس

خورد و گفت محمد تقی خان محبت مخصوصی بسادات دارد و بسیار عاقل و کامل است ولی حیف که

دچار معتمد الدوله شده دلش بحال محمد تقی خان سوخت و اشکش سرازیر شد و گفت چون در راه

آبادی کم است و اهل هم کوچ کرده اند و راه بواسطه دزدان ناامن است نمی توانی بخطر برود

معتمد الدوله بروی بهتر اینست که چند روزی مهمان من باشی هر وقت قافله بزرگی عازم شد

با او جانب مقصود خود بگیر از آنجا که خودم خسته و ناخوش و اسبم بی قوت بود قبول کردم دو روز

در آنجا توقف کردم خیلی بمن خوش گذشت روزها مرا میبرد بباغ زیر درخت نارنج و از صحبت

طوایف قدیمه مرا محظوظ میداشت بکمال تشکر و امتنان از مهمان نوازی این سید داشته و دارم

از اشخاص خوب بست اصرار کرد که چند روز بمانم تا قافله برسد چون میدانستم قافله بجهت دزدان

عبور نمیکند و هوا هم گرم است توقف خود را بیفایده دیدم و صلاح خود را در آن دانسته که جانب

شوشتر گیرم سید خورجین مرا از نان و میوه بیا بیانباشت و پسر خود را برای بلدی همراه من کرد

تا راه جنوب دشت رام هرمز را که از سایر معابر امن تر است بمن نماید و گفت مبادا شب را

نزدیک دریاچه ها منزل کنی زیرا که تمام شیرها شبها بجهت آب خوردن آنجا آمده شکار طعمه خود مینمایند

بالجمله پسرش قدری راه آمده جاده مزبور را بمن نشان داده برگشت من روزها در کوه دیها پنهان

بودم و شبها

بودم و شبها راه می‌پیمودم همه جا آب و گیاه فراوان بود اسب خود را رها میکردم میچرید منهم از علف کنار با نان و انجیر خود میخوردم در این راه سباعی دیده نشد روز سوم چند گله گوسفند از دور دیدم گمان کردم از طایفه گوندوزلو است چوپان بمن گفت ایل لطفی آقا (صحیح لطفی آقا) نزدیک است خوشحال شدم چه از دوستان من بود بعد از قدری راه بچادرهای او رسیدم از ملاقات من مسرور شد بکمال پذیرائی را بجای آورد از حالات محمد تقی خان سؤال کردم گفت محمد تقی خان در شوشتر محبوس است خود معتمد الدوله هم در آنجا بسبب افسون او هم از شدت گرما قوه حرکت ندارند علینقی خان را هم گت بسته روانه طهران نموده چون بختیاری و عرب هیچکدام رئیس مقتدری ندارند هر روزه نزاع و جنگ در میان آنها برمیخیزد

اینک من هشت میل از شوشتر دورم چند سوار گوندوزلو عازم شوشتر هستند منهم بمصاحبت ایشان براه افتادم و از پلی که روی آب گرگر است گذشته بشوشتر در آمدم بکمال تشکر را داشتم از اینکه بمن در این سفر ضرری نرسید پس از آنکه تفصیل مسافرت خود را برفقای بختیاری و شوشتری خود گفتم گفتند بدون شک تو در زیر حمایت حضرت علی بوده و الا ممکن نبود با این راه پر از سباع و دزدان آدمی کش وارد شوشتر شوی

طولی نکشید که خبر اندوه اثر اکریم را بمن گفتند تفصیلش اینست که سواران بهمه که همه جا مارا تعاقب داشتند اکریم را پیدا کرده نزد خلیل خان بردند مشار الیه محض اینکه میان طایفه او و بختیاری مجدداً نزاع نشود او را گت بسته نزد علیرضا خان که دشمن محمد تقی خان بود و فعلاً از طرف معتمد الدوله حاکم بختیاری است فرستاد علیرضا خان اکریم را در باغ ملک برده و کشت



ایکذ ابزار

اینک از برای مردن آماده باش آنجوان بدبخت دستهای خود را روی چشم گذاشته فوراً
با گلوله او را هدف نمود چون من مشارالیه را بی اندازه دوست میداشتم این خبر بی اندازه
مرا مهموم و مغموم ساخت که بنوشتن در نمیآید اکریم مردی عاقل و قابل و دارای صفات حمیده
بود مهربانی و رفاقت او را ممکن نیست من فراموش کنم

بخط مستقیم بخدمت معتمدالدوله رفتم در زیر زمینی که بجهت دفع گرما ساخته بودند در روی صندلی
مطلائی نشسته بود مشغول حکومت و رسید کی بعرایض بود مرا اذن دخول داد پرسید از کجا
میآئی از آنوقت که در فلاحیه ترا دیدم تا حال کجا بوده گفتم خانواده محمد تقی خان نهایت مهربانی بار[ا]
با من داشتند قدری اسباب لازمه خود را بآنها سپرده بودم بدبخت رفتم در کوهها که آنها را
پیدا کرده اسباب خود را بگیرم رفتن و آمدن من طول کشید شما میدانید که مقصود من فقط سیاحت
مخروبه های قدیمه است بجهت ناامنی راه بشوشتر آمدم ما بعد از امینی مشغول کار خود شوم داشت
که در اینسفر بمن صدمه رسیده اگر من مرده بودم دولت انگلیس ایرادی از دولت ایران میگرفت
بطور تغیر گفت شما فرنگیها همه وقت خود را داخل ولایات غیر میکنید و باموری که بشما
ربطی ندارد مداخله مینمائید انگلیسها خواستند در افغانستان این رفتار را بجای آرند تمام آنها را
کشتند حتی یک انگلیسی جان بدر نبرد و زنهای انگلیسها اسیر افغانان شدند تمام واقعه کابل را شرح داد
پس ازین صحبت یکی از غلامان امر کرد تا مرا نزد سلیمانخان صاحبمنصب ارمنی سابق الذکر برند
آنگاه گفت ما ذون نیستی از شوشتر خارج بشوی اگر رفتی و صدمه دیدی بمن ربطی ندارد و من مسئول
دولت انگلیس نیستم سلیمان خان آنطرف رودخانه کارون میان اردو منزل داشت

پسر ارباب ...

پسری هم ظریف و خوشگل در سن هفده سالگی دارد مشابه دختران بود و مانند زنان حرف
میزد لباسش ایرانی است شال کشمیری بکمر بسته و یک کارد جواهرنشان بشال خود نصب
نموده زلفهای حنائی خود را از هر دو طرف صورت پریشان داشته دست و ناخنهای او
از حنا گلگون است جانشین پدر بود در اطاق بزرگی که نصفش خرابه بود منزل داشت مرا
پذیرائی کرد این عمارت سابقاً ملک یکی از رؤسای شوشتر بوده از کثرت ظلم حکام خراب
شده عمارت فوق از سنگ تراشیده حجاری شده ایوان بزرگی داشت وسط حیاط دور
این ایوان اطاقهای قشنگ کوچک زیادی بود دیوارهای این اطاقها همه مطلا کاری است
لیکن حال محو شده اثری از آنها نیست حیاط علیحده بجهت نوکرها بود از این بنا معلوم است
که تمام عمارات قدیمه ساسانیان بد نظر بوده چنانچه از مخروبه قصر قشنگ خسرو معلوم میشود
یکی از این اطاقهائی که دور ایوان بود بمن دادند قریب یکماه با پسر سلیمانخان زندگی
کردم سلیمانخان در اردو مشغول کار بود کم باین عمارت میآمد اما صاحبمنصبان در آنجا تردد
داشتند و اغلب اشتغال بساز و آواز و شرب شراب و رقص بچه های بازیگر مینمودند
من از اعمال آنها تنگ آمده بودم و باتفاق سید ابوالحسن مزبور نزد سادات محترمین
شوشتر مراوده داشتم و کمال حرمت را از من بجای میآوردند

معتمدالدوله هم اوقات خود را مصروف بردن رشوه و مداخل میگذرانید و برای جزئی
ایرادی مردم عربستان را صدمه کلی میرسانید و جریمه و بی آبروی میکرد

من برآنسر بودم به بغداد بروم و در اطراف حویزه سیاحت کنم چون سیاحت لیارد بغداد

دلبهره بو



وبصره را راجع بمقصود ما نمود ترک نمودیم دیگر باره از بغداد بدزفول مراجعت مینماید مینویسد

بالاخره از رودخانه دزفول گذشته بخانهٔ که درباغی واقع بود پیاده شدم صاحب خانه

یکنفر شخص دزفولی است تمام روز در آنجا ماندم لازمه مهربانی را نمود چون دانستم از

دوستان محمد تقی خانست جویای حال محمد تقی خان و خانواده او شدم و اطلاعات بدست کردم

میل من بود که بجبال لرستان که ندیده ام بروم و در آنجا جعفر قلیخان رئیس طایفه هفت

لنگ را (جعفر قلیخان پسر اسدخان رئیس طایفه بختیاری وند است) که در دز منزل دارد

ملاقات نمایم و دز از جاهای سخت مشهور است که دشمن نمیتواند بدانجا دست یابد تمام

خیال من این بود که قبل از اطلاع معتمد الدوله که من دوباره بعربستان مراجعت کرده ام

بروم جعفر قلیخان را دیدن نمایم زیرا که اگر او می فهمید مرا ممانعت میکرد

خلاصه با مهماندار خداحافظی کرده از دزفول بطرف شوشتر حرکت کردم شب را وارد

قریهٔ کوچکی شدم که اهالیش کوچ کرده بودند چند نفری بجای مانده اند بزحمت قدری

آذوقه برای خود و کاه و جو برای اسبم پیدا نمودم اغلب مردم دهات عرض راه از تعدیات

معتمد الدوله فرار کرده بودند شب را وارد شوشتر شده بخانه سید ابوالحسن رفیق خود قدیم

در آمدم پذیرائی خوبی نمود بعد تهیه سفر دز را برای من دید و سفارش نامهٔ هم جهت کدخدای

جلکان نوشته بمن داد بامداد از شوشتر براه افتادم بعد از چند ساعت وارد قریه بزرگ

جلکان شدم ملا حبیب کدخدا از من پذیرائی کرد در آنجا یک خان بختیاری موسوم بجام خان

که از طایفه مال احمدی است در آنجا نشسته بود و مهماندار کهف میخواهد اینجان خدمت جعفر قلیخان

برود تما

برود شما باتفاق بهتر است با کمال امتنان قبول کردم صبح با همسوار شدیم و بقریه گتوند
رسیدیم حاتم خان مصاحب خوبیست از تاریخ طایفه جات همواره صحبت مینمود خصوصاً
از طایفه و اجداد خود میگفت نادرشاه آنها را بهرات و قندهار و سیستان برد بعد از
فوت نادرشاه آنها بکوههای خود کوچ کرده باری شب مردم ده را دور خود جمع نموده از همه مراجعت
جا صحبت میکرد و صالح لرهم که بلدی من بود با آواز بلند لری میخواند تا صبح خواب بچشم من نرفت
روز دیگر وارد دره کوهی شدیم که یک شعبهٔ از رود کارون از آنجا جاری میشد هر دو
طرف رود آثار دو قلعه مخروبه قدیمه بود معلوم میشد آنها را جهت حفظ راه ساخته اند
ممکن است از عهد ساسانیان باشد الوار آنجا را قلعه دختر مینامند حوالی آنجا اطاقهائی که از
سنگ تراشیده اند معلوم است میگفتند در قدیم گبران اموات خود را در اینجاها دفن مینمودند
از اینجا گذشته وارد دره پر آب و گیاهی شدیم چند خانوار بختیاری که از قشلاق تازه
آمده بودند و میخواستند چادرهای خود را بزنند فوراً یک چادری برای ما برپا کردند زنها
مشغول تهیه غذا شدند حاتم خان محض تلافی این مهمان نوازی از اشعار شاه نامه و سعدی
و حافظ شیرازی برای آنها میخواند صالح لرهم آواز میخواند و قصه نقل میکرد

روز بعد از میان ایلی که با گله های خود میآمدند گذشتند تماشای غریبی داشت بین راه
امام زاده کوچکی مدفون است آنها بزیارت رفتند برای من نقل کردند امام رضا از دست
دشمن فرار کرده در اینجا توقف نموده آن امام زاده در یک دره عمیقی واقع بود این دره
از آب رودخانه مشروب میشود پر بود از اشجار میوه از قبیل خرما انار نارنج مو در این وقت



جمعی الوار یکمرده آورده‌اند که در امامزاده دفن نمایند و اگر گریه وزاری که در الوار معمول است
بجای آوردند آنگاه مرده را شسته در کفن سفیدی پیچیده دفن نمودند ما هم نزد آنها رفته
تسلیت دادیم رفقا فاتحه خواندند غلیان کشیده سوار شدیم قدری راه طی کرده دز جعفرقلیخان
نمودار شد بعد از پیمودن سرازیری و سربالائیهای بسیار سخت بپای دز رسیدیم در پای دز
غار بزرگی بود جماعتی از کدخدایان بختیاری در آن غار جمع شده تا جعفرقلیخان را ملاقات
نمایند (آن غار معروف بغار مهمانخانه است) در آنوقت جعفرقلیخان پیدا شد بعد از تعارفات
گفت اینک من کار آنها را تمام نموده با شما بالای دز خواهیم رفت

خلاصه پس از آنکه امور آنها را فیصل نمود بطرف دز روان شدیم شروع کردیم ببالا رفتن
اول از نردبان چوبی خیلی بلندی که بد ساخته شده و با طنابها آنچوبها را بهم بسته بودند و
رفتن از آن نردبان کمال صعوبت را داشت باری از نردبان بالا رفته به پله‌های سنگی
رسیدیم که با کلنگ تراشیده بودند و از عبور و مرور این سنگ سخت مثل آینه صاف شده
بود و پا می لغزید با وجود اینکه بمسافرت کوههای زیاد و سخت عادی شده بودم نمیتوانستم
از پله‌ها بروم جعفرقلیخان شال کمر مرا گرفته میکشید منهم میرفتم ولی با ترس زیاد که هر لحظه
بیم پرت شدن را داشتم من خیلی میل داشتم که با جعفرقلیخان آشنا و رفیق بشوم ولی
یقین نداشتم که مرا بدز راه بدهد چونکه شنیده بودم مشارالیه بجز آشنایان و دوستان
خود کسی را راه نمیدهد الحال کمال تشکر را از جعفرقلیخان دارم که مرا خود بدز میبرد دانستم
که آنچه درباره او میگفتند که جعفرقلیخان مرد بیرحم آدم کشی و بد میهمان بی ایمانی است

دروغ است

دروغ است همچنین شهرت داده بودند که چهار نفر از اقوام خود را کشته که یکی از ایشان
برادر خود او بود تمام مردم کوه‌نشین وغیره تا درب دروازه اصفهان از او میترسیدند هر
وقت عازم جنگی بود راه آمد شد از ترس او مسدود میشد زیرا که بی اندازه شجاع و دلیر است
بانیواسطه دولت ایران قشون بجهت گرفتاری او میفرستاد ولی با و دست رس نداشتند
زیرا که در دژ میرفت و کسی راه بآنجا نداشت

درین موقع جعفر قلیخان ریاست طایفه هفت لنگ بختیاری را دارد و با محمد تقی خان هم عداوت
دارد و چندین دفعه هم جنگهای سخت با محمد تقی خان نموده حکومت چند ناحیه از خوزستان هم
با او است و مقرر است که با سواران خود بشوشتر برود و با معتمد الدوله بولایت چب رفته
جنگ کند در بالای دژ حاجی حسن لله بچه‌های محمد تقی خان را ملاقات نمودم شرحی از بدبختیهای
عیال و اطفال محمد تقی خان که در ایام غیبت من بآنها روی داده بود نقل کرد خیلی غصه خوردم
و اسباب هم و غم من شد

جعفر قلیخان شرب خمر مینمود من گاهی در دیوانخانه نزد جعفر قلیخان می‌نشستم مجموعه‌های
شیرینی و میوه با بطریهای از شراب شیراز میاوردند میاشامید و بمن هم مینوشانید چون
ترش بود من در خوردنش اکراه داشتم اما چون خان بدست خود بمن میداد من نمیتوانستم
رد نمایم رشته الفت مابین من و او استوار شد از حالات او معلوم میشد که غم و غصه بسیاری
او را فرو گرفته وقتی که مست میشد بشاه و اولیای دولت و معتمد الدوله فحش میداد چون
میدانست صاحب خوب لری میخواند او را امر بخواندن مینمود و با انگشتهای خود بطنبوری که

در جلو خود داشت



در جلو خود داشت میزد بعد از صرف شراب شام مفصلی حاضر مینمودند

من از اینوع مهربانی و مهمان نوازی فوق العاده او در تعجب بودم آنچه مردم در حق او میگفتند دروغ بود گاهی خیال میکردم مبادا مرا در قلعه محبوس دارد دیگر روز صبح جعفر قلیخان بغیر بدون نامی گفت که مرا ببالای دز ببرد آنجا را بمن نشان بدهد جاهای سخت طبیعی را مردم بختیاری دز مینامند از اینوع دزهای سخت طبیعی در جبال بختیاری فراوانست که متعلق بخوانین بختیاری است مشهورترین دزها من گشتهست این دزی که الان در دست میباشم معروف بدز اسد خانست اسد خان پدر جعفر قلیخان میباشد اسم دیگر این دز دز ملکانست الوار میگویند کسی بدون امداد فرشتهها بآن دز نمیتواند بالا برود این دز از هشت پشت بارث بجعفر قلیخان رسیده سه میل دور این دز است که میان دره واقع و دور او کوههای بلندی میباشد در فرود آن سنگلاخ سختی است که چند نفر میتوانند او را از دشمن نگاهدارد و یک راهی از اینجا میرود با آن غاری که من اول وارد شدم دیوانخانه خان همان غار است که کسی حق بالاتر رفتن از آن غار را ندارد و هرگاه کسی کاری داشته باشد در آن غار فیصل داده مراجعت میکند و طویله هم بجهت حیوانات در آنجا است

بالای این دز صاف است اثر چند خانه که از سنگ ساخته اند پیداست جعفر قلیخان با اهل و عیالش در سیاه چادرهائیکه روی دز برپا داشته اند زندگی میکردند و بالای آن یکچشمه هست و چند گودی هم ساخته اند بجهت جمع شدن آب باران که ساکنان بیاشامند و هر کس از دز پائین اراده دز بالا را داشته باشد باید بتوسط نردبان وطنابها ببالا برود و آنجا

زمین هموار و آبادی است بجهت کشت و زرع بد نیست و یک گله کوچک که عبارت بود از

چند رأس بز و میش و چند عدد بز کوهی هم میان آنها بود میچریدند

دژ بالا مثل دژ پائین چشمه ندارد و آب انبارهای مصنوعی برای آب باران ساخته اند

چند مخروبه در دژ بالا میباشد که گویا از عهد ساسانیانست

زن و بچه و کنیزان و شش نفر از نوکرهای با وفای جعفر قلی خان در دژ بالا زندگی

میکردند دیگر احدی حق رفتن آنجا را ندارد حتی برادر خودش برای محافظت این دژ

شش نوکر مزبور کفایت میکرد هنگام محاصره وقتیکه نردبان را برمیداشتند کسی

نمیتوانست بآنجا آمده محاصره نماید از اقوام خود واهمه زیاد داشت و آنها را بدژ راه

نمیداد چه از آنها چند نفر راکشته بود میترسید بآنجا آمده تقاص خود بنمایند طوایف از قبیل

بختیاری و غیره و قشون هم لم این شاه آنجا را نمیتوانستند مسخر کنند

در روی دژ غارها میباشد که ساکنین برای داشتن آذوقه خود را در آنجا بخوبی حفظ مینمایند من

تمام دژ را با شیخ فریدون گشتم بعد از آن بدیوانخانه مراجعت نمودم در نیوقت جعفر قلی خان

انتظار مرا میبرد که قبل از نهار از آن شرابها بمن نوشاند بعد بنای صحبت معتمد الدوله

و محمد تقی خان را بمیان آورده گفت با اینکه من دشمن محمد تقی خان میباشم اما اگر بمن پناه

آورده بود نمیگذاشتم موئی از سر او کم بشود هر چند مرا و اتباعم را از میان میبرد

من از صحبتهای او تعجب نموده گفتم شنیده ام میان شما و محمد تقی خان نزاع خونیست

گفت ای صاحب من صدق مطلب را بتو بگویم ما بختیاریها تمام نادان میباشیم زیرا وقتی که قوه

ترس داریم و از ایرانیان آن نداریم و در پی ضد یکدیگر میباشیم و میخواهیم یکدیگر را بمخاطره میندازیم

همینکه از طرف دولت شخصی باینجا میآید دور او اجتماع کرده برای یکدیگر فساد می کنیم اگر

چنانچه ما متحد باشیم ابداً قشون دولت ایران نمیتوانند با ما ضرری برسانند اما چکنم که اینها

مردانگی ندارند و حقوق نمیدانند چیست شما فرنگی هستید چون نان و نمک با محمد تقی خان خورده اید

در روز سختی او را تنها نگذاشتید و با اسلحه برای مدافعه با دشمن او حاضر شدید ما که از جنس

یکدیگر میباشیم عوض اینکه باو امداد نمائیم همگی مصمم خرابی و باعث قتل او شدیم من بواسطه

این غیرت شما شما را بر مسلمانان ترجیح میدهم و از این وفای شما بسیار خوشنود هستم و محض

مردانگی شما اجازه دادم که در این دژ بپائید که ابداً هیچکس راحتی برادرهای خود را در اینجا

راه نمیدهیم حال اینجا منزل شماست تا در اینجا هستید ایمن و آسوده خواهید بود

خلاصه نهایت مهربانی را درباره من مرعی داشت بعد از سه روز که در دژ بودم کاغذی از

معتمد الدوله برای جعفرقلی خان رسید که فوری با پانصد سوار با خود برداشته بیا که لازم است

و تهیه و تدارک سفر مرا دیده و با من گفت هر مدت میخواهی در اینجا بمان و بچند نفر تفنگچی امر

کرده هر وقت من بطرفی عازم باشم با من همراهی نمایند آنگاه اختیار دژ را بشیخ فریدون

سپرد و شش نفر تفنگچی بجهت قراولی آنجا معین کرد و بمن گفت من در دنیا دوست ندارم

حتی برادرهایم و قدغن کرد هر مهمان و غریبی که وارد میشود در پائین دژ از او پذیرائی نمایند اما

بدژش نیاورید اگر معتمد الدوله مرا مثل محمد تقی خان محبوس داشت و شما از ماندن در

اینجا خسته شدید مختارید که تمام زن و بچه مرا بکشید که گرفتار دشمن نشوند

با نزد خانم

من میل نداشتم که در دزفول بمانم و امور اهل و عیال او را بعهده بگیرم خواهش کردم که مرا اجازه بدهید که بکوهها برای تماشای بعضی خرابه‌ها بروم دوباره بخدمت شما مراجعت نمایم خواهش مرا قبول کرد همان وقت که عازم حرکت بودم منهم با بلدی بسمت جبال مقصود عزیمت کردم مقصود من دیدن دشت شیم بار است که شنیده بودم در آنجا آثار قدیمه پیدا میشود در اینموقع ایلات در حرکت ییلاق هستند اما در همه جا ایلات چادر زده‌اند و در مهربانی و مهمانداری کوتاهی ندارند و گفتند راه امن است و من با آن بلدی رفتیم بچادرهای بارون برادر عیدی و شب را در آنجا ماندم عیدی مرد کامل عاقلی است از شعرهائیکه در وصف مندلی که یکی از سوارهای رشید بختیاری بود برای من خواند و سنگهائی که علامت قبر مندلی و سایر سوارها بود بمن نشان داد خیلی میل داشت که خودش بطور بلدی و مستحفظی با من بیاید چون دیدم او مرد با قوت مهماندوستی است اسب صالح را باو دادم که همراه بیاید

لاجرم باهم سوار شده براه افتادیم ما از سر مقبره احمد بدل که یک امامزاده است و الوار او را احترام مینمایند گذشتیم از آنجا باندکا رسیدیم دورتر از دشت طایفه دورکیها بودند که بواسطه اغتشاشی که در کوهها است حکم کسی را نمیخوانند عیدی ترس کرده مبادا در آنجا گرفتار شویم و از مقصود باز مانیم تدبیری بخاطرش رسیده گفت بآنها میگوئیم تو نوکر معتمد الدوله میباشی و کاغذ از معتمد الدوله برای کلب علیخان میبرد تا ما را نشناخته بسلامت بگذریم فوراً من کلاه خود را تغییر داده تا کسی مرا نشناسد از دره کوهی که موسوم به تنگ شیلار بود گذشته و در آنجا یکطایفه از ایل قتند علی در زیر کوه دلا چادر داشتند ما بایستی از آنجا عبور کرده تا بکوه



شین بار برسیم قندعلی ها گفتند راه دور و سخت است و امروز بانجا نمیرسید و ما را آنجا در چادرهای
خود دعوت کردند ما قبول نکردیم و براه افتادیم پیاده بلدی اصرار داشت شب را آنجا بمانیم
فی الحقیقه کوه سختی بود من در اینطریق کوه بدین سختی ندیده بودم ما پیاده شده جلو اسب
خود را میکشیدیم و باز پای ما میلغزید آفتاب هم نزدیک غروب بست ما هم بجائی رسیدیم که نمیتوانستیم
بگذریم ناچار شدیم که شب را در آنجا بسر بریم اسبها را با افسارهای خود محکم بسته که پرت
نشوند خودمان هم بالاپوش خود را بسر کشیدیم آتشهای ایل قندعلی پیدا بود عیدی زیاد
گرسنه و تشنه بود بخیال تدبیری افتاد که غذائی بدست کند

بختیاریها هنگامیکه دستشان از همه جا کوتاه شد بصوت مخصوصی دارند که در آن زمان
همدیگر را صدا میکنند و امداد میطلبند یکمرتبه عیدی از جای خود جسته آن صدا را بلند کرد من
گمان نداشتم بانگ او بجاهای دور برسد بعد از صدای عیدی از طرف مقابل صدای ضعیفی
بگوش ما رسید عیدی گفت آنها شنیدند و برای ما نان و آب میاورند هرچه منتظر شدیم
خبری نرسید فعلاً این مکان سرد است اسب منهم پایش شل شده بود هرچه خواستیم او را نزد
خودمان بیاوریم ممکن نشد دور او سنگها چیدیم که در وقت کشیدنش پرت نشود عیدی
هم گوسفندی برای آوردن اسب نذر احمد بدل کرد آنگاه افسار او را گرفته میکشیدیم رفیق
بدون درنگ صدای یا علی را بلند کرد بدون اینکه صدمه باسب برسد او را از پرتگاه
رد کرد و شروع برفتن نمودیم بزودی بسر کوه رسیدیم سرازیری اینکوه کم و سهل تر از سر
بالائی میباشد بعد از طی نصف راه روشنی آتشهای چند نفر ایلات که بطرف اندکا میرفتند

دیده شد

دیده شد بجهت سختی زمین و فرو نرفتن میخهای چادر در زیر درختهای بلوط بار انداختیم ما
خیلی گرسنه هستیم این ایلات هم فقیر فقط قدری پیاز و نان سیاه که بهترین اغذیه
آنها است برای ما آوردند

پیش از طلوع آنها حرکت کردند ما هم براه افتادیم صبح وارد جلگهٔ شین بار شدیم راه از
کثرت درختهای بلوط جنگل شده از آنجا گذشته وارد ایل منجزی که از طوائف وحشی
بختیاری است شدیم محض اینکه بما ضرری نرسانند گفتم من یکی از نوکرهای معتمد الدوله
هستم عزم تماشای مخروبه‌های این حدود را دارم زنها دور ما جمع شدند مکان آثار قدیمه را
پرسیدم گفتند ما نمیدانیم ریش سفیدی در طایفه میباشد که اطلاع دارد الان اینجا نیست
باید آن مخروبه‌ها در تنگ بتان که در این کوه است باشد من قدری نان خورده پیاده برای
دیدن آن آثار بیرون رفتم چند نفر از ایل هم همراه من آمدند هرچه در این راه سخت
بلند و پست گردش کردم اثری ندیدم مراجعت بایل نمودم یکنفر از بختیاریان بمن
گفت من تمام این کوه را بلد میباشم و بشما نشان میدهم بشرط که مبلغی بمن بدهی
قبول کردم و با عیدی سوار شدم در این دشت شین بار که بقدر چهار میل عرض دارد و محوطهٔ
آن کوههای بلند است گردش کرده تا رسیدیم به تکین[۱] تعریفی که از الوار شنیده بودم
در اینجا بود که میگفتند مکان قدیم خوبیست در اینجا نه نوشتجاتی بود نه اثری که فایده برای
من داشته باشد میگفتند اینجا را فرامرز ساخته است که یک صاحب منصب کافری بوده صد هزار
غلام داشته که هر کدام کارد دسته طلائی بکمر زده یکراهی از میان سنگ بریده بودند که پست پا

(۱) تکین موضعی است که از دو طرف کوه [illegible] جلگه جمع شده)

ارتفاع



ارتفاع داشت آنچه تفحص کردم چیزی نفهمیدم مگر اینکه آن جاده داخل کوه میشد

وقتی که عازم تکنین بودیم رد پای چند خرس را دیدیم

الوار میگویند این شین بار در زمان قدیم جای آبادی بوده و باغات بسیاری داشته

الحال این اشجار که میوه دارد از بقیه آن اشجار است الوار حکایت بسیاری در باب خرسها دارند بلکه آنها را از سایر حیوانات مقدم میدانند و میگویند اغلب کارهای آنها شبیه بانسانست حکایاتی بسیار در باب خرسها نقل کردند از جمله میگفتند حضرت علی داماد پیغمبر است اغلب رخت عوضی میپوشید و در بیابانها گردش میکرد تا اشخاص درمانده را نجات دهد روزی با لباس عربی که کسی او را نشناسد در صحرا مشغول گردش بود و عزم سیاه چادری را داشت صاحب چادر چون مرد لئیمی بود شخص غریب را نگریست که بطرف چادر او میآید پشمهائی که از گوسفندان تازه چیده بود در گوشه چادر بر روی هم ریخته آنگاه بزن خود گفت اینک من در میان پشمها پنهان میشوم همینکه اینشخص وارد شد بگو شوهر من اینجا نیست منهم چون فقیر هستم قوه پذیرائی ندارم تا راه خود گرفته برود وقتی که حضرت علی وارد شد زن دستور العمل شوهر را بجای آورده گفت شوهر من اینجا نیست حضرت علی چون ولی خدا بود میدانست آن شخص در زیر پشمها است یکمرتبه فرمودی خرس برخیز فوراً آن پشمها بآن مرد چسبیده زبانش لال شده بیرون آمد و روی بهامون نهاد حالا این شعوری که در خرسها می بینی بجهت آنست که از اولاد انسان بوده‌اند یکی از حکایات دیگر این بود که میگفتند خرسها هر کس را اسلحه داشته باشد میکشند و اسلحه او را در کوه پنهان مینمایند هر وقت شخصی خدمتی بآنها نموده در عوض

آنها

اسلحه باو میدهند و نیز گفتند وقتی صیادی بعزم شکار با زن در کوهی رفته گردش میکرد
دسته خرسی که دور هم نشسته و عزاداری میکردند دیده از آنها ترسیده فرار کرد یکی از آن
خرسها او را تعاقب نموده گرفتارش ساخت بدون اینکه خیال اذیت و صدمه او را داشته
باشد بار دوشش را گرفته بمجمع خرسان برد بعد فهمید که عزای آنها برای مردن خرس ماده ایست
پس باشاره باو حالی کردند که قبری بکن آن صیاد گودالی کنده خرس را دفن کرد یکی از
آنخرسها از نظر ناپدید شده طولی نکشید که برگشت و یک قبضه تفنگ حاجی مصطفی و یک
پشتاب و یک کارد و دو کیسه کمر تمام آورده بصاحب حق الزحمه باو دادند چون خرسها دارای
اینوع صفات میباشند بر سایر حیوانات ترجیح دارند

وقتیکه من مراجعت بچادر نمودم لری که وعده داده بود مرا بسنگ نبشتان ببرد حاضر شده
براه افتادیم نوشتجات ها در کمر کوهی است که جای سختی است و دور او از اشجار پوشیده است
در همان سنگ شکل دوازده نفر را نقاری کرده بودند تمام اعضای آنها معلوم ولی سر
آنها نامعلوم گویا عمداً سر آنها را محو کرده بودند و آن اشکال خیلی بلند بودند و چند خط
پهلوی هم نوشته شده که از عهد ساسانیانست این اشکال چنان مینماید که بقصد نماز ایستاده‌اند
آنگاه خسته و پژمرده مراجعت نمودیم بختیاریان صاحب چادر خیلی مهربان میباشند اما
از کثرت پریشانی نمیتوانستند که جز نان بلوط برای ما بیاورند یک گوسفندی به دو هزار
و پانصد خریدم و از آن ایل مهمانی کردم پس از آن بطرف کوه دلا رفتیم سنگهای کوه از
برف و باران لغزنده و تر شده بود اسبها میلغزیدند چندین دفعه پرت شدیم خوش بختانه



بدون خطر از آنجا گذشتیم بالای اینکوه بسیار باصفاست ابرها مثل پرده ها مینماید
کوه گنه و زرده کوه که از برف پوشیده شده پیداست در پای کوه بایلی رسیدیم که مال
شیخ درویش است که در جواب عیدی آنشب صدا داده نان و آب برای ما فرستادند چون
ما رشه بودیم بکار رسید خلاصه من و صاحب جانب وزیر کرفتیم جعفرقلی خان هنوز مراجعت
نکرده بود زنهای او که نه نفر بودند از من لازمه پذیرائی را نموده تمام آنها زیر یک چادر
باهم زندگی میکردند و همه در یکجا جمعند و ظاهراً باهم خوب و مهربانند بعضی از آنها بسیار خوشگل
و جوان میباشند زن بزرگ ستاره خانم دختر کلبعلی خانست و رئیس سایر زنها میباشد
همیشه یک خوراک خوبی بمن میفرستاد یک مهر ایرانی بمن داد که نقش آن یک پادشاه
و دو اسب بود از قرار معلوم نقش او رمز دست ستاره خانم گفت اینمهر را از اندکا پیدا نموده اند
عقیده او بود که طلسم است بمن گفت برای این تو میدهم که چون مسافر هستی ایمن باشی مادر
جعفرقلی خان و پسرش در اصفهان کرو معتمدالدوله میباشند این خانمهای خوشگل که ابداً
از من رو میگیرند و مانند خواهر مهربانی مینمایند و مرا برادر خطاب میکنند

روز بعد بطرف شوشتر حرکت کردم آب رودخانه بواسطه باران زیاد شده بود من
و اسبم نزدیک بود هلاک بشویم بایلی رسیدیم دو نفر از سواران جعفرقلی خانرا دیدیم که عازم
خدمت آقای خود میباشند باتفاق آنها براه افتادم یکساعتی شب وارد قریه گتوند شدیم
من خیلی خسته و اسبم شل شده بود روز دیگر بتوسط کلک از رود کارون گذشته رسیدیم
بدشت عقیلی صبح زود وارد قریه آسکی شدیم مابقی روز را در زیر درختهای نارنج که

متعلق بملا کریم کدخدا بود توقف نمودم جالکه عقیلی با صفا و برای زراعت خوبست ولی بواسطه
قشون معتمد الدوله خراب شده الحال هر دو اسبهای من شل شده بقیه سفر من که خیلی راه
سخت است نمیتوانند طی نمایند قبل از رفتن شوشتر خیلی مایل بودم مخروبه هائی که بختیاریاشان
مسجد سلیمان بزرگ مینامند تماشا کنم چون مکان مسجد با عقیلی مسافت زیادی داشت یابوئی
کرایه کردم یک ملای پیری گفت اگر پول گیوه بمن بدهی با تو همراه میایم قبول کردم ابتدا
بقریه بتوند رسیدیم پس از آن از چند قریه عبور کرده که تمامشان از تعدی و جریمه معتمد الدوله
پریشان و فقیر شده بودند آن ملا که مرد خوش صحبتی بود از حالت طوائف و حکام و حالات
اهالی خوزستان و تاریخ مسجد سلیمان نقل میکرد و میگفت وقتی که علی و سلیمان با چند پهلوان
دیگر از مسجد خود حرکت کرده بجنگ رستم میرفتند و این پادشاه بزرگ که بر جن و انس
فرمانروا بود به تختی نشسته که هشتاد و دو دیو او را ساخته بودند و هر دیوی از برای خود قلعه
ساخته بود و تمام آن دیوها در تحت حکم دیولنگ بودند و آن دیوها هنوز هم پاسبانی خزائن سلیمانرا
که در آن قصر مدفونست میکنند این ملا گمانش این بود که من در تجسس آن خزانه ها هستم معلوم میشود
که از دیوها زیاد ترس دارد و باکراه همراه میاید آن ملا چون مسلمان صادق بود نزد خود
خیال میکرد که او را حضرت علی و سلیمان از دیوان نجات خواهند داد و هرچه بسر این فرنگی
آید میاید باری بعد از دیدن آن مسجد چیزی که فایده داشته باشد دیده نشد بجز یک تپه
که روی آن تپه را صاف کرده بودند روی آن صافی آثار عمارت قدیمی بود و نوشته و
آجر و مرمر و ستونی در آنجا ندیدم ممکن است قدیم مسجد آتش پرستان بود وقتیکه من مشغول

تماشا

تماشای آنجا بوده ام آن ملا بدقت تمام بمن نگاه میکرد و تعجب نمود که من خزانه و چیزی نیافتم و خوشحال بود که دیو و جنی بما اذیت نرسانیده یقین داشت که دیوها بما اذیت میرسانند برای رفقای خود نقل کرده که این فرنگی یکچوب دستی دارد که خود بخود مرکب از او چکیده مینویسد مقصودش قلم مداد بود

یکی از آن الوار گفت مسجد سلیمان پای تخت آن پادشاه است تمام پادشاهان بسلام او حاضر میشدند بجز رستم که حسادت مینمود زیرا حضرت سلیمان اراده داشت که با او جنگ کند چون رستم بزور و بازوی خود زیاد مغرور بود سوار رخش شده در حوالی پای تخت بچه را دید که سوار مادیان سفیدی است که از شیر سفیدتر است آن طفل حضرت امیر المؤمنین علی بوده بجهت اینکه لباس خود را عوض فرموده رستم نشناخت پرسید راه شهر کدام است و تو کیستی فرمود من نوکر سلیمان هستم و اینک از پای تخت میآیم جواب داد که من پهلوان رستم و دشمن آقای تو میباشم او را امروز از پادشاهی معزول خواهم کرد اما پیغمبر جواب داد که اول با من کشتی بگیر اگر مرا زمین زدی آقایم را نیز میتوانی معزول نمائی اگر زمین نزدی راه خود را بگیر و برو

خلاصه رستم کمربند آن جوان را گرفته بخیالش زمین زدن او سهل است تا شب هر چه قوت داشت نمود نتوانست حضرتش را از خانه زین حرکت دهد لکن رستم از کثرت خستگی از چشم و دهانش خون میآمد یکدفعه حضرت علی دست بکمربند او آورده سر دستش بلند کرده باسمان چهارم پرتاب کرد آنوقت رستم از زمین برخواسته گفت زور نوکر سلیمان که این باشد

که این باشد زور خود او چه خواهد بود و بولایت خود مراجعت کرد از آنوقت مالیات بسلیمان داد و الوار هیچ جای خوزستان را مثل مسجد سلیمان مقدس نمیدانند

چون از اینجا بشوشتر راه نزدیک بود با صالح لر سوار شده بشوشتر وارد شدیم مهمان سید ابو الحسن بودم وقایع را نقل کرد از جمله اینکه محض افساد علیرضا خان معتمد الدوله اهل و عیال محمد تقی خانرا اسیر کرده و علیرضا خان را حاکم بختیاری نموده تمام تابستان مشار الیه مشغول جمع کردن مالیات برای معتمد الدوله بود و چندین نفر از نجبای شوشتر را معتمد الدوله گرفته اموالشان را ضبط کرده سربازان او در هر خانه بدون ترس میروند و غارت مینمایند ماموراو در دهات تعدی بسیار میکردند مردم از کثرت ظلم پناه باعراب بردند معتمد الدوله هم محض کوشمالی شیخ ثامر میخواست او را سیاست کند ابتدا او را در بار دولت یاغی قلمداد کرده بعد قشون زیادی بطرف ولایت او حرکت داد شیخ با اهل و عیال بولایت عثمانی پناه برد

محمد تقی خانرا در قلعه میرزا سلطان محمد که از محترمین سادات هست در یک اطاق کوچک تنگی حبس کرده بود من بتوسط آن سید نجیب بزندان رفته محمد تقی خانرا ملاقات کردم در پا و گردنش زنجیر بود و پس از آنکه من اینخان محترم را باینحال در گوشه زندان دیدم یک هم و غم فوق العاده بمن داد که از شرح آن عاجزم آن تبی که در فلاحیه داشت رفع شده و حال او خوش بود ولیکن من بحالت او تاسف خوردم خان بطور سابق تبسم کنان با من صحبت نمود فوراً فهمید که حال من دیگرگون شده گفت ای صاحب خدا بزرگ است

دنیا مخلوق



و مخلوق او میباشیم باید از حکم او سر نه پیچیم آنچه خواست خداست همان میشود تاسف

شما سودی ندهد دیروز حاکم و مقتدر بودم امروز در زیر زنجیر ظالم هستم در هر صورت باید

از معبود خود در گله باشم هرچه از دوست میرسد نیکو است پرسید آیا خانوتخان خانم

و حسینقلی را ملاقات کرده اید گفتم من تازه وارد شوشتر شده ام هنوز بدیدن آنها

نرفته ام محمدتقی خان خواهش کرد که آنها را ملاقات نمایم و چند پیغامی هم برای آنها

فرستاد آنگاه بمن گفت من میدانم که شما در قلعه تل قدری پول برسم امانت بخانوتخان

خانم داده اید از بدبختی و گرفتاری نشد آن مبلغ را بشما برسانم حال تمام دولت و مکنت

ما را معتمدالدوله صاحب شده و تصرف نموده از آن عزت قدیم بذلت افتاده ایم ولی

چند فقره اسباب قیمتی را بسید شوشتری سپرده ام آنگاه نوشته بمن داد تا نزد سید برده

عوض پول خود یک طاقه شال بگیرم اینگونه صحبت بر هم و غم من افزود و مزید غصه من شد

برات را پاره کرده گفتم استدعا دارم که بیش از این مرا خجالت ندهید و اینگونه صحبتها نفرمائید

باری آنچه در حبس باو گذشته بود برای من نقل کرد و گفت آن شبی که شبیخون آوردید

نزدیک بود که ملا ماند آقا کریم نجات بدهید فوراً محافظین من مرا نزد معتمدالدوله بردند و

گفت اگر بختیاریان بخواهند بقوه جبریه ترا از دست من بدر برند قبل از اینکه این

اقدام را نمایند من ترا بهلاکت میرسانم

خلاصه بعد از تمام اینها گفت تمام جد و جهد من این بود که بختیاریها را بمرتبه عالی برسانم و

نام شما را در اروپا مشهور کنم دشمنان از روی حسادت این اسباب را فراهم آوردند عقیده اش

این بود که معتمد الدوله بسلامت او را بطهران میفرستند تا از طرف دولت با او مهربانی بشود
شاه هم به ترقی بختیاری حسد میورزد و مراجعت ابدی خواهد نمود یا اینکه چشم مرا خواهد کند و
معمول آن زمانست و اغلب محترمین را چشم می کنند که بدتر از مردنست بعد گفت شما باسانی
میتوانید حسینقلی را ملاقات نمائید چه او را به آقا محمد زمان که از مردمان نیک نفس خوش
رفتاری است سپرده اند خیلی با او مهربانی میکند اغلب بدیدن من و مادرش میآید

من بجان وعده دادم که بزودی نزد حسینقلی بروم در آن روز منزل خاتونجان خانم و خانواده اش را
سراغ گرفتم آنها در یکی از خانه های شوشتر که حال خرابه است منزل دارند در کنج خانه در نهایت
پریشانی آنها را ملاقات نمودم آنچه داشته بودند معتمد الدوله گرفته بود و لباس ایشان پاره پاره است
آقا کریم را که سابقاً بطور بیرحمی کشته بودند اکلبعلی هم در راه از ناخوشی مرده بجهت آن دو
نفر خانواده گریه میکردند بجهت سردی هوا و نداشتن آتش تمام روی هم خوابیده که گرم
شوند اغلب ایشان از سردی هوا و نداشتن بالاپوش بناخوشی اسهال و تب مبتلا شده
بودند ما بقی هم بطوری ضعیف و ناتوان هستند که من بازحمت آنها را شناختم خاتونجان خانم
از کثرت غصه وقت سخن کردن اشک میریخت معهذا باز اظهار مسرت مینمود از اینکه دو دفعه
مرا ملاقات کرده چه شنیده بود که من با آقا کریم کشته شده ام

خانمی خواهر خاتونجان خانم که شرح خوشگلی او را از این پیش شرح داده ام آثاری از
حسن در او دیده نمیشد فاطمه سلطان سوگلی علیقی خان هم مثل سایر زنان ضعیف و لاغر است
ما در خاتونجان خانم که با من بی نهایت مهربانی میکرد با چند خانم دیگر را احوال پرسیدم

جوابرها

جواب مرا نداد ند و صدا را بوای وای و گریه بلند کردند معلوم شد آنها تلف شده اند

بعد از تأسف زیاد پیغام محمد تقی خان را رسانیدم و گذارشات خود را که از ایشان جدا شده

و با آکریم قاصد خدمت ایلخانی بودیم تا کنون بیان نمودند همچنین گفتند وقتیکه میخواستیم بسمت

کوه های خود مان برویم سواران کوه کیلویه با حمله بردند اگرچه از دست آنها نجات یافتیم ولی چند نفر

از ما کشته شد از جمله شفیع خان بود در همان حین علیتقی خان با چند سوار عازم خدمت خلیل خان شده

تا از دست سواران کوه کیلویه نجات یابیم قبل از اینکه نزد خلیل خان برویم مذکور شد که آکریم را

گرفته و بدشمن سپرده از او مایوس شده بسرعت برگشته که با ملحق بشود در راه خیال کرد که بدز

محمد تقی خان برود یکی از ایلات با و برخورده اسب و یراق او و کسانش را گرفتند علیتقی خان چار

پیاده عازم چادرهای عبد الله خان بویر احمدی شد زیرا که محمد تقی خان با آنها همه وقت مهربانی

نمود از عبد الله خان خواهش کرد که عیالات را مسکنی بدهد قبول کرد پس از آنکه اهل و عیال

محمد تقی خان بچادر او در آمدند امر کرد تمام را محبوس نمودند چقدر مرد بیغیرت بیوفائی بود در عوض

نیکیهای محمد تقی خان اینوع رفتار کرد

درحال کاغذی بمعتمد الدوله نوشت که عیالات محمد تقی خان را دستگیر کرده ام در هر کجا بگوئی

تسلیم نمایم معتمد الدوله هم چند سوار با جعفر قلی خان فرستاد تا آنها را بشوشتر بیاورد بعد از بی

احترامی زیاد نسبت بما ما را وارد شوشتر نمود اغلب مرد و زن این راه را پیاده طی نمودند

بعضی از آنها در بین راه مردند یکی از آن اموات مادر من بود وقتی که ما را وارد شوشتر کردند

در اینجانه جا دادند قراول در حفظ ما گذاشتند چندی بهت متحفظین را برداشتند مردمانیکه

هر روز شهر

در شوشتر از محمد تقی خان یکی دیده اند و مارا می شناختند محض رضای خداتعالی غذائی
بجهت ما میآوردند نیز خاتونجان خانم گفت شنیدیم که علیقی خان شب بعبدالله خان حمله برده
و او را با چند نفر کشته اینخبر مایه تسکین خاتونجان خانم و سایر زنان شده چه در اینطایفه
هر کس تقاص خود را از دشمن بگیرد مایه بسی اهمیت است

بعد از چندی نزد حسینقلی رفتم اگرچه حکم شده بود که او را صدمه بسیاری بزنند ولی بر عکس
آمرد شوشتری که نگاهبان او بود بهمه نوع مهربانی در حق او مرعی داشت و توجه بسیاری مینمود
باری آن پسر جوان رشید از ملاقات من مسرور شد و از سرگذشت من بعد از مفارقت
بسی میل داشت که بشنود

خلاصه هر روز چند ساعت با خانواده بدبخت محمد تقی خان بسر میبردم و اسرار خود را مثل اینکه
من برادر ایشان هستم با من میگفتند چند قانون که در میان مسلمانان و شیعه معمول است برای
من نقل کردند محبت و التفات اینخانواده درباره من بسر حد کمال است منهم بی اندازه آنها را
دوست میدارم این خدمات و زحماتی را که زنهای مسلمین متحمل هستند زنهای عیسوی که تربیت
شده میباشند نمی توانند بجای آرند من عازم بغداد شدم و باید با عیال بدبخت محمد تقی خان
وداع نمایم ارادت بی اندازه من درباره آنها جهتش این بود که روز ورود من در قلعه تل
در زمان اقتدار و تسلط محمد تقی خان بطوری درباره من محبت نمود که هیچ گمان نمیکردم که مردم
الوار از من مسافر انگلیسی که نجس و کافر میدانند این همه محبت بجای آرند و پذیرائی نمایند چه
گونه میشد من با عیش و عشرت و روز خوش آنها همراه باشم و امروز که روز عسرت و بدبختی



ایشان

ایشانست فراموش کنم هرگز از خاطرم محو نخواهد شد باری ازین قبیل دوستان مفارقت کردن بسی صعب وسخت است بخصوص از چنین دوستانی که بعد از مفارقت امید دیدار دفعه دیگر محال مینماید دوستان را با نیحالت گذاشتن و رفتن از همه جانسوزتر است وقتی که خداحافظی از زنهای بدبخت مینودم حالتی بمن دست داد که از شرح دادن آن عاجزم آن زنان عقب من سینه زنان و وای وای کنان متصل میگفتند که ای صاحب افسوس که ما دیگر ترا نخواهیم دید لاجرم لیاز د بعد از خداحافظی سفر بغداد پیش داشت و دیگر کرت برای اتمام سیاحت خود بخوزستان و شوشتر مراجعت کرد در سفرنامه خود مینویسد

محمد تقی خان هنوز در قلعه حبس است من همه وقت او را ملاقات مینمودم سرهنگ بلی و دکتر رس را که با من در انسفر آمده بودند بخدمت محمد تقی خان بردم هردو برای این شخص محترم که بجهت ترقی مملکت باین روز و بدبختی مبتلا شده بود افسوس میخوردند و از نجابت و محظوظ میشدند

محمد تقی خان گفت که علیقی خان خدمت شاه رفته امید است که دو مرتبه بهمان اقتدار و حکومت سابق منصوب شویم خاتونجان خانم و سایر اهل بیت محمد تقی خان هنوز در همان خانه خراب بهمان ذلت و بدبختی میباشند غذای سیر نمیخورند لباسشان همان لباس سابق است که از استعمال پاره شده چند نفر از آنها مرده اند خانمی در حالت مردنست دکتر رس قدری او را معالجه کرده بهتر شد معتمد الدوله در نیوقت حکم کرد که خانواده خان را محل بدتر نقل نمایند من از آن صاحبمنصب ایرانی که مامور اینکار بود خواهش کردم که خانمی را بد نقل نبرد شاید دکتر او را معالجه نماید تغییر کرده او را نیز برد خوش نجابته در راه وفات کرد طولی نکشید که محمد تقی خان

و خانواده اش را معتمد الدوله بطهران فرستاد و شاه در ابتدا خیال کشتن او را نمود بعد امر بحبس کرد تا در سنه ۱۸۵۱ محمد تقی خان بدرود زندگی گفت حسینقلی پسرش که بطور گروئی بود چهار سال بعد از پدرش رحلت کرد خاتونجان خانم و بعضی همراهان و نوکرهایش را بقریه فریدن که نزدیک اصفهان است و ملک ابتیاعی محمد تقی خان بود فرستادند

آنچه در خاتمه سفرنامه لیارد نوشته شده از قرار ذیل است

بارن دُبد در لرستان سفر نموده مینویسد که منصور خان برای گرفتاری میرزا قوما با قشون بسیار مأمور شد میرزا قوما بشیخ المشایخ حبیب پناه برد و دو دختر او اسیر منصور خان شد یکی از دخترانش محض حفظ ناموس خود را بچاه افکند بعد از تسخیر بهبهان میان اردوی منصور خان ناخوشی مهلکی بروز کرده دو پسر و هفتصد نفر از اتباعش مُردند مابقی قشونش فرار کردند میرزا قوما بدون مانع به بهبهان مراجعت کرد

بعد از گرفتاری محمد تقی خان جعفرقلی خان که رئیس طایفه هفت لنگ بختیاری است و به تهور معروف است طایفه بهداروند که شعبه از هفت لنگ است و طایفه راکی که شعبه از ایل دورکی میباشد ریاست او را قبول کردند (جعفرقلی خان هیچوقت ریاست ایل هفت لنگ را نداشته فقط تیره بختیاروند و جماعتی از راکی چند وقتی ریاست او را قبول کردند) ازین پس جعفرقلی خان در داخله بختیاری و حدود مجاور تعدی مینمود هر جا شریری در بختیاری بود دور او جمع میشد و کسی نبود که از آنها جلوگیری نماید لهذا جماعتی بسیار از سوارهای جسور شجاع مشهور دور او جمع شدند هر گاه کار باو تنگ میشد در دز معروف جای میکرد و کسی را با او دست

ابی بود



رس بنود گفتند مشارالیه یکروز چهارده نفر از اقوام خود را بهلاکت رسانید اسم او تمام

طوائف و ایلات را میلرزانید اغلب با خوانین و اقوام خود از جمله آخسرو و آپرویز به

طرف کرمان و یزد و شیراز حتی طهران حمله میاورد و غارت مینمود بجهت شجاعت بختیاری

خصوصاً جعفرقلی خان کسی نمیتوانست با آنها برابری و مقاومت نماید

موسیو ریر در سفر دوم ایران خود مینویسید که در آن ایام بختیاریان تا دم دروازه

اصفهان حمله میاوردند چندروز بعد از مراجعت من بعد از معتمدالدوله پول گزافی از جعفرقلیخان

مطالبه کرد مشارالیه از عهده بر نیامد از اینجهت معتمدالدوله اورا در دولت یاغی قلمداده

سلیمانخان نایب الحکومه خود را با سپاه فراوان بجنگ او فرستاد جعفرقلی خان در دز پناه

برد بلطائف الحیل او را بجنگ آورده زنجیر نمود

از آنجا که من همیشه در خیال بودم که بعد از مسافرت من چه بدبختی بسر اهل و عیال محمدتقی خان

آمده و هیچوقت این شخص محترم را از خاطر فراموش نمیکردم کاغذی به مستر رالنسن

وزیر مختار انگلیس در طهران نوشتم که آنچه بعد از من بسر محمدتقی خان آمده بنویسید تفصیل

ذیل را بمن نوشت کمال امتنان از او حاصل نمودم

در سنه ۱۲۵۸ هجری مطابق سنه ۱۸۴۱ در ایام سلطنت محمدشاه منوچهرخان معتمدالدوله حاکم عربستان

و لرستان و اصفهان بود از طرف دولت با و حکم شد که قشون بطرف بختیاری حرکت

بدهد و محمدتقی خان چهارلنگ را که مستقل و در معنی یاغی است و او امر دولت پشت پا

زده گرفتار ساخته روانه طهران نماید بالجمله معتمدالدوله با قشون بسیار راه بختیاری پیش

۳۷۰

داشت محمد تقی خان هم با سپاه فراوان او را پیشباز نمود و در قلعه تل که مقر فرمانفرمائی

از معتمد الدوله

محمد تقی خان است ملاقات دست داد نهایت مهمان نوازی را بجای آورده علینقی خان برادر
خود و شفیع خان وزیر خود را مأمور خدمت او نمود معتمد الدوله در این وقت بطرف شوشتر کوچ کرد
محمد تقی خان وعده کرد که ده روز بعد از ورود معتمد الدوله بشوشتر بخدمت برسد

دو ماه از این مقدمه سپری شد و محمد تقی خان بشوشتر نیامد علینقی خان و شفیع خان معتمد الدوله
گفتند که ما میرویم قلعه تل و محمد تقی خان را میاوریم لاجرم باجازه معتمد الدوله بقلعه تل رفتند
اما دیگر مراجعت ننمودند معتمد الدوله دانست که فریب ایشان را خورده قریب پانزده هزار
قشون برای قلعه تل حرکت داد که محمد تقی خان و علینقی خان و شفیع خان را گرفتار سازد
بمحض اینکه قشون معتمد الدوله نزدیک شد محمد تقی خان با عیال و طایفه و خزانه بولایت
رامهرمز و موکوجی و بهبهانی رفت معتمد الدوله او را تعاقب کرد طایفه و ایل محمد تقی خان که
ده هزار خانوار بودند متدرجاً او را تنها گذاشته بطرف معتمد الدوله رفتند ناچار محمد
تقی خان با بقیه ایل و عیال و اتباع شیخ المشایخ چعب پناه برد معتمد الدوله هم همه جا
او را دنبال داشت در نزدیک فلاحیه اردو تشکیل داد و محمد تقی خان را از شیخ چعب
خواست شیخ ثامر خان با شیخ سعد شیخ بحرین نوشت که نزد معتمد الدوله از محمد تقی خان
شفاعت کند و در ضمن قرار دادند که خانواده محمد تقی خان را بشوشتر روانه دارند
معتمد الدوله سلیمانخان سهام الدوله پدر جهانگیر خان حالیه را نزد شیخ ثامر خان فرستاد
که محمد تقی خان را بشوشتر بیاورد مشارالیه محمد تقی خان را بشوشتر آورد معتمد الدوله او را

محمد خان

بمحمد خان کلبادی سپرد که او را محافظت نماید علیقی خان و شفیع خان نزد شیخ سام
ماندند و در تهیه بودند که شب اردوی معتمد الدوله حمله برده محمد تقی خان را نجات دهند
و بخود او هم خبر دادند معتمد الدوله خبر شده محمد تقی خان را نزد خود آورده محبوس داشت
شب را شبیخون زدند اما بمقصود خود نائل نگشتند شیخ سام بمعتمد الدوله وعده کرد که
شفیع خان و علیقی خان را نزد او بفرستد اما وفا نکرد چون معتمد الدوله مطلع شد امر
کرد تا از هر طرف از آنها جلوگیری شود باین واسطه مابین آنها و علیقی خان جنگ شد
شفیع خان و چند نفر دیگر در جنگ مقتول شدند علیقی خان مصمم شد که پناه بفرهاد
میرزا حکمران فارس برد معتمد الدوله محمد تقی خان را بدار الخلافه فرستاد علیقی خان
و کسانش زودتر وارد طهران شده بتوپخانه متحصن گردیدند بعد از ورود محمد تقی خان بطهران
او را به نیاوران که ییلاق شاه است حمل کردند شاه او را بحاجی علیخان حاجب الدوله سپرد
و روزی دو تومان دهفتهزار برای مخارج عیال او از دیوان مقرر شد شاه در خیال
کشتن او بود حبیب الله خان شاهسون امیر توپخانه مانع شد شاه خواهش او را قبول
کرد و محمد تقی خان و اهل و عیالش را بامیر توپخانه سپرد دو ماه بعد از این مقدمه حبیب الله خان
وفات کرد محمد تقی خان را دوباره در توپخانه محبوس نمودند مدت پنج سال در حبس بود
پس از آنکه ناصر الدین شاه بتخت نشست حکومت اصفهان بامیر نظام شکایت نوشت
که با بودن محمد تقی خان بختیاری منظم نخواهد شد لهذا حکم داد که او را تحت الحفظ
باردبیل بفرستند جمعی ممانعت کردند او را با علیقی خان روانه تبریز داشته محبوس نمودند

دار الخلافه تبریز

دو سال در تبریز بودند دیگر باره آنها را مراجعت بطهران دادند علیقلی خانرا مرخص و شدند
که از عیال محمد تقی خان نگاهداری نماید در سنه ۱۸۵۱ میلادی محمد تقی خان در توپخانه بدرود زندگی
گفت در نیوقت دولت دو پسر محمد تقی خان و اهل و عیال او را که بالغ به شصت نفر میشدند
بعلیقلی خان سپرد که بکوه های بختیاری مراجعت نمایند بعد از چهار سال حسین قلیخان در طهران
فوت شد زنش دختر خان بابا خان طولی نکشید که او هم مرد اولادی نداشت علیقلی خانهم
در سنه ۱۸۷۹ رحلت کرد مهدی قلیخان پسر دوم او اینک در طهران زندگی میکند از فامیل محمد تقی
خان خانم توپخان خانم باقیست که هشتاد سال عمر دارد و در فریدنست با دو دختر و یک پسر سایر
برادرانش خان بابا خان اصلانخان کریمخان محمد علیخان تمام فوت شده اند اولاد آنها
که قریب بشصت نفر میباشند در بختیاری زندگی مینمایند

بعد از فوت محمد تقی خان علیرضا خان علی محمد خان علی مراد خان که چهار برادر بودند رئیس طایفه
چهار لنگ میباشند علی رضا خان رئیس تمام ایشانست بعد از فوت او در سنه ۱۲۹۵ میرزا آقا خان
پسرش حاکم شد در زمانیکه محمد تقی خان حاکم طایفه چهار لنگ بود اسد خان هم حاکم طایفه هفت
لنگ بود (در نیوقت هفت لنگ و چهار لنگ رؤسای مختلف داشته و در تحت اختیار جعفر
بوده) این دو حاکم با هم رابطه شخصی نداشتند بعد از وفات اسد خان پسرش جعفر قلی خان
جانشین پدر شد ولی بجهت تمرد احکام دولت نتوانست در ولایت خود توقف نماید

پس از او کلب علیخان و ابدال خان رئیس شدند چیزی نگذشت که کلبعلی خان و ابدال خان
مقتول شدند (ابدال خان در جنگ گلوله خورد بعضی گویند بواسطه جراحت گلوله وفات کرد بعضی

گویند



گویند بواسطه تبی که باو عارض شد) حسینقلی خان تا حال سی سال است که رئیس مستقل و ایلخانی
تمام بختیاری میباشد بعد از این راپرت راپرت دیگری بسفارت اسلامبول رسید که در یازدهم
جون ظل السلطان حاکم اصفهان حسین قلیخان را کشت من یقین دارم که بطور نامردی حیله او را کشته است
سواد نوشته لیارد است که از طرف محمد تقی خان بمستر فرت تاجر انگلیسی
در بمبی نوشته است)
آقای محترم من سه ماه است که در کوه های بختیاری نزد محمد تقی خان رئیس آنها زندگی همیکنم
و گردش میکنیم اینک آمده ام بجزیره خارک تا چند روزی با هموطنان خود خوش بگذرانم
محمد تقی خان خیلی مایل است که ما بین ولایت خود و هندوستان تجارت دائر نماید و از من
خواهش نموده که بشما بنویسیم و تکالیف و قرار دادها را مشخص نمایم اجازه گرفته ام که مشروحا بشما
بنویسیم و رای شما را در اینباب بخواهم حالات و قابلیت این شخص خیلی معروف و مشهور است اوایل او
فقط رئیس طایفه جونورسی بوده از کثرت شجاعت و کاردانی رئیس تمام طوائف بختیاری شد
در هنگام جنگ میتواند پانزده هزار نفر قشون حاضر نماید
ماژر راولینس در جغرافیا و یادداشت سفرنامه های خود از فراست و زرنگی محمد تقی خان تعریف
نموده یکی از صفات حمیده مشار الیه اینست که خیال دارد طوائف الوار را که دائم موافق رسم
ایلیات در گردش و زحمت میباشند متروک دارد و آنها را در دهات سکنا دهد تا بزراعت
و فلاحت مشغول شده زندگانی سخت را رها نمایند و آسوده زیست کنند
من یقین دارم دولت انگلیس برای انجام اینمقصود نهایت همراهی را مینماید و برای فروش
متاع

متاع حاصل بختیاری فعلاً در خوزستان شهر قابلی نیست بازار و دکان معتبری وجود ندارد شوشتر و دزفول مخروبه و حقیقتهً جزو شهر شمار نمیآیند محمد تقی خان بسیار مایل است که در آن دو شهر تجارت با هندوستان دائر نماید

وسعت خاک بختیاری از فریدن و محال اصفهان و سمیرم فارس تا خوزستان و بهبهان و لرستانست قوه و آزادی آنها خیلی است اکثر اوقات اطاعت بدیوان ندارند اغلب مالیات خود را میپردازند لکن دادن مالیات بسته بمیل رئیس آنهاست اگر میل دادن ندارد نمیدهد هرگاه حاکم مستقل خود آنها مالیات از ایشان بگیرد دیوان نمیتواند بگیرد

در بعضی گرمسیراتشان با اینکه چندان هوا گرم نیست باز بقله کوه ها و جاه های سرد میروند برخی از گرمسیرات آنها بسیار گرم است بغیر زمستان زندگی در آنجاها مشکل است ولی در زمستان هوای این گرمسیرات خیلی مطبوع است که نوشتن ممکن نیست در جبال رفیعه و ییلاقات بختیاری هوای خوب دارد و اکثر معتدل است چنانکه در یکطرف نهایت سردی را دارد و در یکطرف بقدری گرم است که درخت نخل و بوته نیل بعمل میآید و ولایت آنها قابل زراعت فعلاً محصولات آنها گندم و جو و برنج و تنباکو و اقسام میوه جات است چوب مخصوصی دارد که از آنچوب چپق میسازند و بخاک عثمانی و بلاد دیگر حمل میشود (این چوب معروف ببلال است و رنگ پوستش قرمز است حال هم برای چوب چپق بولایات حمل میشود) پشم اغنام آنها بشوشتر و دزفول و بهبهان برای فروش میرود اسب و قاطر خوب برای بردن بهندوستان دارد اینک من خیلی ممنون میشوم که در اینباب جواب درستی بمن بنویسید اگر هم رای شما

قرار گرفت

قرار گرفت من نمونه پشم و غیره را در بمبئی برای شما میفرستم همچنین صورت قیمت اجناس را

از محمد تقی خان گرفته ارسال میدارم هرگاه اشیاء دیگر هم بخواهید قیمتش را معین کرده

میفرستم مسلم است که تجار بمبئی محض تشویق محمد تقی خان و اراده خیر و ترقی ولایتش اقدام

کامل مینمایند اجناس ولایت محمد تقی خان و میرزا قوامی بهبهانی با مکاری خودشان

حمل و نقل بندر دیلم میشود معلوم است اگر رودخانه شوشتر هم برای عبور کشتیهای خارجه

باز بشود بهتر و نیکوتر خواهد شد

شاه بملاحظه اینکه نتوانست بواسطه حکام از ولایت خوزستان مالیات بگیرد و از اقتدار و

تسلط محمد تقی خانهم اطلاع یافته همین چند روزه دو فوج سرباز بانطرف میفرستد

اعراب جنب قسمت پائین عربستان زراعت میکنند گمان میکنم شیخ آنها از اراده خیر محمد

تقی خان خوش باشد و همراهی کند همچنین از کشتی که در رودخانه شوشتر عبور کند ممانعت نخواهد

نمود یک راه خوب و مختصری از اینجا باصفهان است مکاری هشت روزه از بختیاری به

اصفهان میرود محمد تقی خانهم همه نوع ضمانت میکند که قافله بدون خوف از بختیاری بگذرد

و ممکن است از این راه اجناس تا مرکز ایران حمل و نقل شود اگر لازم باشد از این خط راه میرود

ما بین تون و طبس و یزد و هندوستان و هرات اجناسی که به بندر دیلم وارد میشود نمایند

بارزان تمام میشود بجهت اینکه مخارج فوق العاده که در ابوشهر و راههای شیراز دارد اینجاها

ندارد و از بندر دیلم بدء اول محمد تقی خان راه خوب و سه روز مسافت است راه هم از قریه

جایزون به رامهرمز و شوشتر خوب و از دزد آسوده است

من درست سررشته از قیمت اجناس و محصولات خوزستان ندارم اگر لازم داشته باشید ممکن است زود نمونه و قیمت آنها را برای شما بفرستم و پارچه هائی که بختیاریان میپوشند و از بازار شوشتر ابتیاع مینمایند قیمت آنها را نیز مینویسم هرچه زودتر در اینباب اشعار شود ممنون خواهم شد معلوم است اگر شما قیمت پشمی که در بمبئی وارد میشود بنویسید کمال امتنان حاصل است من جواب کاغذیکه درباب دائر نمودن تجارت به بختیاری از قول محمد تقی خان نوشتم بمستر فرث تاجر معروف بمبئی ملاحظه نمودم در بیستم ماه جنوری سنه ۱۸۴۱ آن کمپانی قرار داده که کاغذ بنویسیم به لیارد که از دست خودش محمد تقی خان نمونه اجناس را گرفته به بمبئی بفرستند تا تکلیف و شرایط مشخص شود ولی بدبختانه خان بختیاری اسیر شده بمقصود خود نائل نگشت مسلماً اسباب ترقی و منفعت ولایت خوزستان میشد همچنین در نصف ایران امتعه انگلیسی معمول و رواج میگرفت

ترجمه حال مترجم سفرنامه لیارد

این بنده یوسف مسیحی چهارمحالی در جلفای اصفهان زبان فرانسه و انگلیسی را بمقدار یارا فرا گرفتم از آن پس بچهارمحال مراجعت کرده خدمت ولی نعمتان خود خوانین جلیل بختیاری تشرف حاصل کردم و بجهت تعلیم آقازادگان خوانین بجونقان آمدم و حسب الامر حضرت اشرف آقای حاجی علیقلیخان امیر تومان بختیاری (سردار اسعد) این سفرنامه لیارد را از انگلیسی بفارسی ترجمه نمودم

بتاریخ شب یازدهم رمضان المبارک سنه ۱۳۲۰ هجری



صورت لیارد

حسینعلی

صورت لیارد مسافر انگلیس در لباس بختیاری

(کپیه از طرح جناب کمال الملک)



راجع برودخانه زاینده رود اصفهان از کتاب سفرنامه شاردن انگلیسی

رودخانه زاینده رود دارای سه پل بسیار قشنگ است که یکی در وسط شهر یکی در ابتدا
و دیگری در انتهای شهر واقع است سرچشمه این رودخانه در کوه های شایابات
میباشد که واقع در سمت شمال شهر و تقریباً تا شهر سه روز مسافت دارد زاینده رود خودش
اصلاً رودخانه کوچکی است ولی شاه عباس بزرگ یک رودخانه بزرگ دیگر را باین
ترتیب داخل این رودخانه نمود یعنی کوه های الگ رسیرث را که در
پست فرسخی اصفهان واقعند با مخارج خیلی گزافی سوراخ نموده این دو رودخانه را
بیکدیگر اتصال داده رودخانه زاینده رود در بهار بواسطه ذوب شدن برفهای خیلی
بزرگ و آب او زیاد میشود زیرا که در سایر فصول آب رودخانه را از اطراف برای مشروب
نمودن باغات و املاک بواسطه جوی ها جدا نموده و خارج میکنند این رودخانه پائین
اصفهان و کرمان فرو رفته و از کرمان بیرون میآید و از آنجا بدریای هند میرود و آب
این رودخانه بسیار گوارا و شیرین است مع ذالک اهالی اصفهان آب رودخانه را برای
اینکه متحمل زحمت او را نشوند نمی آشامند و از چاهائیکه در خانه ها حفر میکنند آب میخورند
رودخانه که ذکر شد داخل زاینده رود میشود موسوم بمحمود گر است
کوه هائیکه سرچشمه محمود گر در آنها است دارای تخته سنگهای خیلی مستحکم مسطحی هستند
که آن تخته سنگ ها دارای مجراهائی هستند که باد از آنها میگذرد و این آب از چند نقطه
از وسط اینکوه ها بیرون آمده جاری میشود و بعلاوه مجرای بزرگ دیگری است باندازه



دهنه نهر چهار

دهنه چهار پیپ نفط که از آنجا آب خارج میشود و خود را در حوض خیلی عمیق بزرگی میاندازد
خود این حوض از تخته سنگها تشکیل شده آنهم یا بواسطه ریزش آبی است که از بالا روی تخته
سنگها میریزد یا دستی ساخته شده که از آنجا در پایان رفته و خود را برودخانه زاینده
رود میرساند وقتیکه بالای کوه میروند در محلی که این مجرای بزرگ واقع است در وسط
کوه آب زیادی جمع شده مانند دریاچه سحرگتی است که قعر آن معلوم نیست زیرا وقتیکه
سنگ در دریاچه میاندازند جای خود را گود مینود و صدای همهمه زیادی شنیده میشود وقتیکه
آب از بالا روی تخته سنگ میریزد و در مجرای خود جاری میشود صدای بزرگی میکند
بهمین ملاحظه است که این رودخانه را محمود گر مینامند زیرا که در محل ریزش آب صدای آب
شنیده نمیشود میگویند این آب از چشمه نیست بلکه آب برف است که ذوب میشود و در این
دریاچه میریزد بدلیل اینکه طعم این آب زننده است و رفع عطش نمیکند ولی وقتیکه داخل
زاینده رود میشود دارای این طعم نیست دو رودخانه دیگر هستند نزدیک باین رود
خانه و موسوم باب کرنگ یا کورنگ است   که یکی از آنها بزرگتر از دیگری است که
چندین مرتبه سعی کردند این آب را داخل زاینده رود نمایند زیرا نفع کلی برای آنها داشت
شاه طهماسب در اینباب کوشش بلیغ نمود و زحمت بسیار کشید و میخواست کوهی را که فاصله
مابین این دو آب است سوراخ نموده آب کرنگ داخل رودخانه نماید ولی بواسطه بخارات
معدنی که عمله جات را خفه میکرد ممکن نشد و آنچه خرج کرده بود بهدر رفت ولی شاه عباس
بزرگ برای حصول باینمقصود نقشه دیگری کشید و او این بود که خواست کوه را بشکافد

و ابزار

وآبرا از وسط کوه عبور دهد خیلی هم خرج نمود ولی بواسطه برف زیاد که بود و شدت سرما عمله جات در سال چندین ماه نمی توانستند کار کنند بدینواسطه بمقصود نرسید باز هم دو مرتبه دیگر اقدام نمود و اقدامش بجائی نرسید و بی نتیجه ماند

مرتبه اول اقرلو بیک وزیر عدلیه شاه عباس که در آنخدود خیلی ملک و علاقه داشت خواست دو رود خانه را بیکدیگر برساند باین ترتیب که سد ساخته و آبرا بالا بیاورد

مرتبه دوم وزیر اول شاه عباس که خیلی علم جر ثقال را دوست داشت نظر بوعده های یک شخص فرانسوی که دوستیانی نام داشت و یکنوع مهندسی بود خیالش قوت گرفت بواسطه معادن کوه هائی را که مانع الحاق این دو رودخانه هستند از میان بر دارند این نقشه هم مفید نیفتاد و از آن پس آنرا بحال خود گذارند مثل اینکه اتصال این دو رودخانه را بیکدیگر غیر ممکن دانسته اند این آب گرنگ مشروب میسازد یک قسمت از شالدرا و بعد خود را در رود افرات می اندازد

گندمان چهار جوز .... از مرآت البلدان

نام بلده ایست از بلده چهار محال و آن تپه ایست از سنگ و خاک میان چمن و اقع است سه فرسخی گندمانست روی تپه مرحوم حسینقلی خان ایلخانی طاب ثراه قلعه معتبری عالی بنا نموده

دوره او چون زیاده از یک فرسنگ است محل احتشام بختیاری میباشد جای بسیار با صفای با طراوتی است آبش از چشمه است



شرح حال اتابک نصرة الدین احمد بروایت مؤلف تاریخ گزیده

مؤلف تاریخ گزیده حمد الله بن ابی بکر بن احمد بن نصر مستوفی قزوینی که زندگیش در سنه هفتصد و سی هجری است در تاریخ خود از احوال اتابکان لرستان در شرح حال اتابک نصرة الدین احمد مینویسد که مشار الیه بعد از شهادت برادرش فرمانفرمای لرستان شد در آنمملکت سیرت پسندیده پیش گرفت و اوامر و نواحی شرع را رواج تمام داد و از آنوقت باز تا اکنون قریب سی و پنج سال است در آن ملک بر ظاهر غیر شرعی هیچ امری نرفته و چون کار ولایت جهت تعدّی افراسیاب مضطرب بود به نیک و بد و کم و بیش آن فرو رسید و بوجه احسن تدارک مافات کرد تا ولایت معمور و رعایا مرفّه الحال شدند و خزائن از دفائن مملو شده و ملک قطب الدین پسر عماد الدین پهلوان را نیابت خود داد و ولیعهد کردانید و خسرو شاه پسر ملک حسام الدین را سرلشکر فرمود و هر یک مساعی جمیله مصروف داشتند لاجرم ملک لرستان محسود جهان شد چون کار ولیعهد در حیات او بانجام انجامید اتابک پسر خلف خود یوسف شاه را ولایت عهد داد و چون پدر بزرگوارش در کار و کسب نیکنامی کوشید و بفر دولت ایشان ملک لرستان رشک خلد برین گشت حق تعالی تمام پیشوایان امم را در سروری توفیق و نیکنامی و نشر معدلت کرامت کناد

(تاریخ سیم را فضل الله باسم اتابک نصرة الدین احمد بانجام رسانیده)

انقراض اتابکان از منظم ناصری

اتابکان

اتابکان لرستان نه نفر بودند و مدت حکومتشان صد و شصت و نه سال بوده اوّل ایشان اتابک ابوطاهر است دوم اتابک هزاراسب سوم اتابک تکله چهارم اتابک الب ارغون پنجم اتابک یوسف شاه ششم اتابک افراسیاب هفتم اتابک نصرة الدین احمد که ادیب عبدالله تاریخ معجم را باسم او نوشته هشتم اتابک یوسف شاه نهم اتابک افراسیاب همانا خوانین بختیاری از نژاد اتابکان میباشند سردار اسعد میفرمایند ما کسی را از خوانین امروزه نمی‌شناسیم که نسب باتابکان رساند

در سال هفتصد و هشتاد و نهم هجری امیر تیمور گورکان لشکر بلرستان کشید بعد از جنگ عظیم اتابک افراسیاب مقتول و لرستان بتصرف امیر تیمور آمد سلسله اتابکان بعد از کشته شدن اتابک افراسیاب منقرض شد

در ۸۱۴ سنه میرزا شاهرخ حکومت لر بزرگ و کوچک و بروجرد و نهاوند را بمیرزا رستم داد

انقراض حکمرانان لر بزرگ — از منتظم ناصری

همانا مقصود از لر بزرگ اتابکان لرستانند که در لرستان و بعضی از ولایات ایران سلطنت و حکومت کرده‌اند بعضی از مورخین آنجماعت را نه نفر دانسته که آخر آنها اتابک افراسیاب باشد جمعی آنها را بیست و چهار نفر ذکر کرده‌اند و آخر ایشان را اتابک قیاس الدین کاوس دانسته‌اند که بدست عساکر میرزا ابراهیم ابن میرزا شاهرخ در سال هشتصد و بیست و هشتم هجری مقتول شد اجماع دو روایت باینست که قدرت و شوکت اتابکان بعد از کشته شدن اتابک افراسیاب اضمحلال یافت پانزده نفر دیگر از نژاد آنجماعت که



نقاط بعض

فقط در بعضی از نواحی لرستان حکومت داشته اند ایشان را شوکت و قدرتی نبوده

حکام لر کوچک از جلد دوم منتظم ناصری

اول شخص از حکام لر کوچک شجاع الدین خورشید بن ابی بکر بن خورشید است از قوم جنگروی که نهایت عادل بوده همواره حکام لر کوچک در تحت حکمرانی لر بزرگ بوده اند بعد از فوت او سیف الدین رستم بن محمد برادرزاده او بحکمرانی ان ولایت یافت و بدست برادرش شرف الدین کشته شد و شرف الدین بحکمرانی رسید چون او درگذشت عماد الدین گرشاسب بجای او برقرار گشت و بدست حسام الدین خلیل بن بدر بن شجاع الدین مقتول گردید و حسام الدین خلیل جای او بگرفت بعد از او بدر الدین مسعود پس از بدر الدین مسعود تاج الدین شاه حکمران شد و بحکم آباقاخان بقتل رسید و فلک الدین حسین و عز الدین حسین پسران بدر الدین مسعود حکمرانی یافتند

بعد از آنها بدر الدین خضر پسر تاج الدین شاه حکمران شد پس از او حسام الدین عمر حاکم و بروزی معزول شد چون او درگذشت شمس الدین محمود حکومت یافت بعد از او عز الدین محمد بن عز الدین حسین برادر دولت خان بحکمرانی نائل آمد پس از دولت خان شجاع الدین محمود و پس از او ملک عز الدین که امیر تیمور او را گرفته بسمرقند فرستاد و سیدی احمد بجای او بحکومت رسید و پس از سیدی احمد شاه حسین بن ملک عز الدین بن عباسی حکومت لر کوچک یافت و او اطراف همدان و اصفهان و نهاوند و شهرزور را تاخت کرد چنانکه الوس بهارلو را در شهرزور غارت کرد و گورپیر علی ولد امیر علی شکر بهارلو که بدرگذ

که بزرگ ایطایفه بود بر سر راه او آمده او را بکشت و بعد از کشته شدن او شاه رستم بن
جهانگیر در ولایت بحکمرانی نشست و بقیه اطاعت شاه اسمعیل را بگردن گرفت چون او
درگذشت اغوز و جهانگیر پسران او با یکدیگر جنگ کردند و اغوز کشته و جهانگیر بحکم نیز
شاه طهماسب مقتول گردید و حکمرانی بشاه رستم بن جهانگیر رسید و محمدی برادرش با او
مخالفت نمود چندی محبوس و چندی در بعضی از نواحی لرستان حاکم بود تا حکومت
بشاه وردی پسرش رسید شاه عباس خواهر شاه وردی را در حباله نکاح خود در آورد
آخر الامر در سنه هزار و سوم هجری شاه وردی بحکم شاه عباس مقتول و سلطان حسین بن
شاه رستم که از بیم شاه وردی خان بایل کلهر گریخته بود حاکم لرستان گردید و حکومت
بروجرد را شاه عباس بشاه قلی سلطان بیات داد و بعضی کشته شدند شاه وردی خان را
از حوادث سال هزار و پنج نوشته اند

مساکن بختیاری   از گنج دانش

قبایل بختیاری در کوهستانی که از اصفهان گرفته تا شوشتر و از شوشتر تا قرب کرمان
شاهان میرود مسکن دارند بختیاری را میتوان گفت هرگز بکلی در تحت اطاعت یک سلطانی
نبوده اند در مقابل جبال منیعه تا هنوز بر عادات و رسوم قدیم خود روزگار میگذرانند در
اداره امور داخله چندان اعتنائی بحکام و اعوان حکومت ندارند و بجهت اینکه از اراضی
خصبه که در دامنه کوهستان ایشان واقع است بهره داشته اند قدری سرباز و قلیلی هم
مالیات میدهند امنای دولت و امرا حضرت بنا بر مصلحت نیز آنچه توانسته اند ترغیب

ایطایفه



اینطایفه نادرستکاری در آن اراضی کرده اند

بیشتر برای اینکه چون در آن اراضی مسکن دارند و در ایام لابد با بلاد اطراف که بوده اند

همیشه در معرض تاخت و تازشان بوده بمعاشرت برآیند و از معاشرت بتدریج بمعاملت

و مساهمت گرایند انمعنی مانع تعدی و تطاول ایشان گردد و اگر در میانشان قتلی

واقع شود بهمان قسم که شرح داده شد دنباله قصاص خواهد کشید تا وقتیکه یک قبیله

بکلی تمام و مستاصل شوند

اصل و ریشه بختیاری

نگارش سردار اسعد

طوائفی که سابقاً از جبل السماق شام با یران آمده بعضی در بختیاری و جماعتی در کوه گیلویه

مسکن کرده اند و عده هم در طول مدت نابود شده اند یک طایفه از ایشان موسوم به بختیاری

بوده اند چنانکه امروزه یک تیره آنها معروف به بختیاروند

تسمیه بختیاری

بنده در تاریخ ۱۳۲۷ هجری در مراجعت از اروپا چند ماهی در اسلامبول توقف نمودم در

این اوقات جراید آنجا در اخبار تلگرافی اقدامات و همچنان ایل بختیاری را بطرف

طهران نشر میدادند در یکی از جرائد بواسطه اهمیت ایل مزبور و از موقع جغرافیائی و تاریخ

بختیاری شرحی مبسوط داده بود و ضمناً وجه تسمیه این ایل را به بختیاری چنین نوشته بود

که یکی از پادشاهان صفویه حال از نظرم رفته اسم آن پادشاه محو شده گویا شاه اسمعیل اول

باشد روزی در جنگی سخت محتاج بامداد بود و نزدیک بود که بکلی مغلوب و منکوب شود

ناگاه

ناگاه جمعی از سواران بختیاری بر دشمن حمله سخت آورده آنهارا هزیمت دادند پادشاه ازاین اقدام سخت خوشحال شده گفت امروز بختیار من گشت زان روز ایل مزبور موسوم به بختیاری شدند

وهشت هرمز

حمزة بن حسن گوید هرمز بن نرسی ساسانی در خوزستان در کوره رامهرمز رستاقی آباد کرد وآنرا وهشت هرمز نامید یعنی بهشت هرمز و بعد آنرا کورنگ گفتند و آن دو طرف ایذج است چه ایذج از کوره رامهرمز میباشد ایرج براء و ذال هر دو صحیح است

رودخانه شوشتر

از کتاب جام جم فرهاد میرزا

منبع رودخانه شوشتر از رودخانه بختیاری است

رودخانه شاپور

رودخانه شاپور بر رودخانه دالکی متصل شده از شبانکاره و رود دجله گذشته بدریا میریزد

کرند

از جلد اول مرآت البلدان

آب شوشتر که شط کارن (کرند) (کورن) باشد سرچشمه آن یکی از کوههای بختیاری است وآن کوه موسوم بزردکوه میباشد و باسرچشمه زاینده رود اصفهان مجاور است مجرا و بستر این شط از سرچشمه آن تا بشوشتر میانه کوه کیلویه و بختیاری کوه و کمرها است و بلند و پست جاری است و خیلی مخلل است

چاپلق ناحیه ایست از اصفهان حمدالله از نواحی لر بزرگ یا از نواحی بروجرد میداند تا بروجرد ۱۲ فرسنگ است تمام راه از خاک بختیاری و سیلاخور عبور میشود

سیاحت نامه



سیاحت نامه ابن بطوطه در ایذج (از مرآت البلدان)

ابن بطوطه طنجی که در عهد سلطنت سلطان ابو سعید مغول در ۷۲۵ بقصد مسافرت و سیاحت آسیا حرکت کرده کتاب مسافرتش موسوم به تحفة النظار فی غرائب الامصار و عجائب الاسفار است در حکمرانی اتابک افراسیاب در شوشتر و ایذج باین نواحی مسافرتی کرده شرحی از سفرنامه اش درج می شود می گوید

پس از آن از شهر شوشتر مسافرت نمودم و سه منزل راه پیمودم و این سه منزل جمیع راه من از جبال شامخه بوده و در هر منزلی یک زاویه ساخته بودند پس از طی این منزل بشهر ایذج رسیدم ضبط این اسم بکسر همزه و یاء و ذال معجمه مفتوح و جیم میباشد و نیز آنرا مال الامیر مینامند و غرض از امیر سلطان اتابک میباشد در وقتیکه من وارد این شهر شدم شیخ الشیوخ آن عالم متورع نور الدین کرمانی بود و اختیار جمیع زوایا با او بود و سلطان اتابک بسیار او را معظم میداشت و بدیدن او میآمد و رجال دولت او زیاد حرمت نور الدین را منظور میدارند و هر صبح و شام بزیارت او فائز میگردند کذلک متمولین و بزرگان و این شیخ بزرگوار مرا مهمانی کرد و در زاویه که معروف بزاویهٔ دینوری بود منزل داد چند روزی درین زاویه بودم و در اوقات گرمی هوا نماز شب را میخواندم و به پشت بام زوایه میرفتم و در آن وقت دوازده نفر فقیر با من همراه بودند

در جمله

ازجمله دو نفر قاری بودند که در علم تجوید نهایت مهارت را داشتند و نوکر و غیره

و وضع نیکوئی داشتم

ذکر پادشاهان شوشتر و ایذج

سلطان اتابک افراسیاب پسر سلطان اتابک احمد بود و اتابک افراسیاب ثانی

پسر اتابک نصرة الدین احمد هفتمین شخص از اتابکهای لرستان میباشد و بعد از

آن اتابک یوسف شاه ثانی منصب اتابکی یافت و بعد از اتابک یوسف شاه

ثانی اتابک افراسیاب ثانی اتابک شد و این شخص کسی است که اتابکهای

لرستان بدو منقرض شدند اتابک اسم کسی است که والی این مملکت است

و این بلاد را لر میگویند و این اتابک افراسیاب بعد از برادر خود یوسف شاه

ثانی منصب والی گری لرستان یافت و یوسف شاه ثانی بعد از اتابک احمد

والد خود باین مرتبه رسید و از ثقات رواة شنیدم که اتابک احمد شصت و چهار

زاویه در زندگانی خود بساخت ازجمله چهل و چهار آن در ایذج بود و خراج مملکت

خود را سه قسمت نموده یک ثلث خرج مدارس و زوایا می شد و ثلث دویم مرسوم

عساکر او بود و ثلث سوم را بمصرف نفقه عیال و نوکر و ملازمان حضرت میرسانید

و از این ثلث آخرین برای پادشاه عراق هدیه میفرستاد و بسیار بود که مهمانها با و

وارد میشدند ایشان را از همین ثلث آخرین پذیرائی میکرد و از آثار خوبی که در

بلاد او دیدم یکی این بود که چون در مملکت او کوههای بلند بود وی محض آسایش عابرین



راه را وسعت داده که بطور سهولت از آن عبور کنند و دواب و بارهائی که دارند

از آن آسان گذرانند و طول این جبال هفده فرسخ در ده فرسخ است و این جبال

کلا در عداد جبال شامخه میباشند و همه بهم متصل و فاصله در میان آنها نیست مگر

بعضی نهرها و اشجار این جبال درخت بلوط است و از آرد بلوط سکنه نان میپزند و در

هر منزلی که در این مملکت است زاویهٔ ساخته اند موسوم بمدرسه مسافری که وارد میشود

طعام او را و علوفه مرکب او را حاضر مینمایند اعم از اینکه بخواهد یا نخواهد زیرا که تکلیف

خادم مدرسه این است هر کس که در مدرسه منزل کند دو قرص نان و قدری

گوشت و حلوا برای او حاضر نمایند و اینها کلا خیراتیست که سلطان قرار داده اما

خود سلطان اتابک احمد که این جمله از آثار سنیه اوست مرد صالحی بوده و در زیر لباسهای

خود پشم می پوشیده

حکایت سلطان اتابک احمد وقتی خدمت پادشاه عراق ابوسعید بن الجایتو آمد

بعضی از خواص ابوسعید بوی گفتند اتابک احمد وقتی بحضور شما تشرف میجوید در

زیر جامهٔ خود زره می پوشد سلطان ابوسعید حکم کرد این معنی را آزمایش کنند تا از

روی حقیقت بداند که اتابک مسلح بزره خدمت او میاید یا سعایت است روزی که

اتابک احمد خدمت سلطان ابوسعید رسید امیر چوپان که از بزرگان امرای عراق

بود و ابوسعید او را امیر دیار بکر کرده و شیخ حسن که آلان پادشاه عراق است

با اتابک احمد آویختند و با او بنای شوخی را گذاشتند و باین مستمسک زیر جامهٔ زیرین

او را وارسی کردند در زیر جامهٔ او لباس پشمینه یافتند چون اینمعنی درحضور سلطان
ابوسعید بود و او نیز جامهٔ زیرین اتابک را مشاهده نمود و دانست که از او سعایت
کردند و دیل صداقت او ظاهر است بنابراین برخاست و او را در آغوش
گرفت و در پهلوی خود نشانید و گفت (سن آتا) بزبان ترکی یعنی تو پدر منی
و در عوض هدیه که اتابک احمد برای سلطان ابوسعید آورده بود سلطان با ضعاف
مضاعف بوی جوائز وصلات عنایت فرمود و فرامین برای او نوشت
مضمون فرامین آنکه سلطان ابوسعید و اولاد او از اتابک احمد و اولاد او
پیشکشی نخواهند و ایشان آسوده حکمران لرستان باشند لکن در همان سال
اتابک احمد دنیا را وداع کرد و پسر او اتابک یوسف درجهٔ اتابکی یافت و ده سال
بعد از او اتابکی نمود و بعد از اتابک یوسف اتابک افراسیاب اتابک شد و
من چون بشهر ایذج رسیدم خواستم اتابک افراسیاب را دیده باشم و ممکن نبود
زیرا که بشرب خمر مداومت داشت و جز روز جمعه بیرون نمیآمد و پسری داشت
که ولیعهد او بود و جز آن یک پسر کسی را نداشت در آن اوقات پسر مریض شد
شبی یک نفر از خدام او آمد و از من احوال پرسی کرد و رفت و بعد از نماز مغرب
دوباره آمد و دو ظرف بزرگ همراه او بود یکی مملو از طعام و دیگری پر از میوه و کیسهٔ
مرا داد که چند درهم در او بود و اهل سماع با آلات طرب همراه او بودند بایشان گفت بنوازید
تا فقرا انگیخته شوند و دعا کنند پسر سلطان شفا یابد من گفتم اصحاب من رقص و سماع

بلد بخیته



همه نشسته اند تا به پادشاه و پسرش دعا کردیم و دراهم را قسمت بفقراء نمودم
چون نصف شب شد صدای زاری و نوحه بلند شد معلوم شد پسر اتابک وفات
کرده صبح که شد شیخ زاویه نزد من آمد و گفت بزرگان شهر و قضاة و فقهاء همه
برای عزاخانه سلطان رفته اند سزاوار است که تو هم بروی من اول اباکردم
اصرار نمود چون دیدم چاره نیست با حضرات روانه شدم چون بخانهٔ سلطان
رسیدیم خانه را پر از مردها و پسرها و نوکرها و شاهزادگان و وزراء دیدم لشکرها
پلاس و جل دواب دربر کرده بودند و خاک و گل بر سر زده و بعضی پیشانی
خود را خراشیده و زخم کرده و بدو فرقه منقسم شده بودند فرقه در بام و
فرقه در زیر و هر دسته بجانبی میرفتند و سینه میزدند و میگفتند (خوندکارما)
یعنی آقای ما خلاصه وضعی هولناک و امری فضیح که پیش ازین ندیده بودم دیدم
حکایت از چیزهای غریب که در آنروز دیدم این بود که چون
من وارد شدم قضاة و خطباء و شرفاء را دیدم که بدیوارها تکیه کرده بودند و
از دحام داشتند همه با حالت گریه سرها را بزیر انداخته و لباس کرباسی
پوشیده و پشت لباس طرف بیرون و روی آن از جانب آستر بود یعنی وارونه
پوشیده بودند و هر یک قطعه و پارچه سیاهی بر سر انداخته و بهمین وضع بودند تا
چهل روز بعد پادشاه برای هر یک لباس فاخری فرستاد باری بعد از آنکه من
وارد خانه شدم اطراف آنرا مشحون باشخاص دیدم از راست و چپ نگریستم

وموضعی میخواستم که در آن بنشینیم تا نظرم افتاد بسقفی که از روی زمین بقدر یک وجب
بلندی داشت در یکی از زوایا شخصی تنها در آنجا نشسته بود و لباس از پشم پوشیده
شبیه بفرجیهائی که در آن بلاد مردم فقیر در ایام برف و باران در سفرها میپوشیدند من
بجانب آن شخص رفتم و همراهان چون مرا بدانجانب روانه دیدند بجای خود ماندند
و از حرکت من و رفتن بسوی آن شخص تعجب کردند و من نمیدانستم که آن شخص کیست
خلاصه نزد او رفتم و سلام کردم او جواب گفت و نصف قیامی نمود در رکن محاذی
او نشستم و بمردم نگاه کردم دیدم همه از روی تعجب بمن نگاه میکنند و مشایخ و فقها
و اشراف را دیدم ایستاده و بدیوار تکیه کرده یکی از قضاة بمن اشاره کرد که از ان
محل فرود آیم آنوقت احتمال دادم که این شخص پادشاه است بعد از ساعتی شیخ
المشایخ نور الدین سابق الذکر کرمانی آمد و صعود نموده بعد از سلام در میانه من و
سلطان نشست آنگاه یقین کردم که این شخص سلطان میباشد پس از آن جنازه را
آوردند و جنازه در میانه درختهای لیمو و ترنج و نارنج بود و شاخهای درختها که
پر از ثمر بود در دست مردم و گویا جنازه با بستانی حرکت میکند و مشعلها بر نیزهها
بلند و در پیش روی جنازه حرکت میکرد و شمعها نیز بهمین طور باری بر جنازه نماز
گذاردند و مردم تشییع جنازه کردند تا محلی که مقبره سلاطین است و این مقبره در
موضعی است که موسوم است بهلافیخان و چهار میل تا شهر مسافت آن میباشد
و در آنجا مدرسه بزرگیست که نهری از میان آن میگذرد و در داخل آن مسجدیست



که در آن نماز جمعه میگذارند و در بیرون آن حمّامی است و بستان عظیمی در اوست
و برای صادر و وارد طعام هست امّا من نتوانستم که با جنازه تا این محل بیایم بجهت
آنکه راه دور بود و برگشتم بمنزل خود بعد از چند روز سلطان یکی را نزد من فرستاد
و مرا بمهمانی دعوت کرد و من با آن شخص رفتم تا دری که معروف بباب السرّ
بود و از پله های زیاد صعود کردیم تا رسیدیم بموضعی که فرش نداشت بجهت
عارضه که سلطان را عارض شده بود و سلطان روی مخدّه نشسته بود و در
پیش روی او دو جام بود که یکی را طلا گرفته بودند و دیگری را نقره و در مجلس
سجّادهٔ سبزی بود و فرش نزدیک برای من گستردند و من روی آن فرش
نشستم و هیچ کس در مجلس نبود مگر پرده دار معروف بفقیه محمود و ندیمی که اسم
او را نمیدانستم سلطان از حال من و بلاد من جویا شده و از ملک ناصر و
بلاد حجاز احوال پرسی کرد و من جوابها دادم آنوقت فقیه بزرگ آن بلاد
به مجلس سلطان آمد و سلطان مرا گفت این مولای ما فضیل فقیه بلاد عجم است
و همه مردم این شخص را مولانا خطاب می کنند حتی سلطان بعد از آن سلطان
بنا کرد از فضیل تمجید نمودن و بر من معلوم شد که سلطان مست است و من
دانسته بودم که او را در شرب خمر مداومتی است بعد با من بعربی تکلم کرد و
دوست میداشت که بعربی سخن گوید من با وگفتم اگر از من میپذیری من بتو
میگویم که تو از اولاد اتابک احمدی و اتابک احمد بصلاح و زهد آراسته و
مشهور

مشهور بود و در توصیح صفت بدی که مضر بحال سلطنت تو باشد غیر از این نیست
واشاره بان دو جام کردم که در پیش روی او بود سلطان از گفته من شرمنده
شد و سکوت کرد و من قصد مراجعت کردم مرا گفت بنشین مصاحبت تو و امثال
تو رحمت است بعد ها دیدم متمایل شد و مایل بخواب است آنگاه اراده انصراف
نمودم و چون خواستم بیرون آیم کفشهای خود را که دم درکنده بودم نیافتم فقیه
محمود در صدد جستجوی کفش من بر آمد و فقیه فضیل صعود نموده که در داخل مجلس
جستجوی کفش من نماید و آنرا در طاق پیدا نمود و آورد و من شرمنده شدم و
از او عذرخواهی کردم او کفش مرا بوسید و بر سر خود گذاشت و بمن گفت آفرین
بر تو باد که بپادشاه من حرفی زدی که احدی قوت زدن این حرف جز تو نداشت
بخدا امید وارم که این حرف در او اثر نماید

بالجمله پس از چند روز از ایذج مسافرت نمودم و اول منزل من مقبرة السلاطین
بود و چند روز در آنجا اقامت کردم و سلطان چند دینار برای من فرستاد و برای
همراهان من نیز چند دیناری عطا کرده بود و ده روز در خاک این سلطان مسافرت
داشتیم و راه در جبال شامخه بود و هر شب در مدرسه منزل میکردیم و در
هر مدرسه طعام حاضر بود و بعضی از این مدارس در میان آبادی بود و بعضی
دیگر طوری بود که آبادی نزدیک آن نبود لکن جمیع مایحتاج را بآنجا میآوردند
و روز دهم منزل کردیم در مدرسه که معروف بمدرسه (کریوا الرخ) بود



دیباچه تاریخ معجم

مؤلف تاریخ معجم فضل الله بنام اتابک نصرة الدین احمد که شرح حالش در
این کتاب مذکور شد تاریخ مزبور را که در شرح حالات پادشاهان عجم است نوشته مطالبی از
دیباچه آن کتاب در اینجا ثبت و ضبط می شود

این گوهر را درجی و این اختر را برجی و این دختر را خاطبی و این دفتر را کاتبی
و این عروس را دامادی و این شیرین را فرهادی دارم که ارتقاء بمدارج
جلالش کار هر قدم نیست و اجتیاز از سرحد مدارج کمالش اندازه هر قلم نه
حضرتی که مطرح اشعه آفتاب حشمت است و درگاهی که مطمح باصره برجیس سعادت
خسروی که از محض لطف خدای آفریده و جهانداری که در حجره دایه عصمت یزدانی
و تایید اله پرورش یافته کسوت عنایت ازلی بفضائل ذات او معلم گشته و دامن
باطهارتش خلاصه سرانی اعلم

شهریاری جامه بر قامت او دوخته پادشاهی آیتی بر شان او نازل شده
پیش طبع غیب دان و رای ملک آرای او مشکل غیبی و راز آسمانی حل شده

پادشاه اعظم و شهریار ملوک عجم خسرو ایران و وارث ملک کیان جمشید زمان
دارای دوران ناسخ آیات برمک اعظم اتابک الذی دانت له الادانی
والاقاصی اعترف بعبودیته الاذناب والنواصی و ترتشف من سدته الافواه و
تقرع فی ثری صعیده الجباه من اطاعه فهو مجتهد مصیب و من عصاه فماله فی الاخره
من نصیب

من نصیب البحر رشحة من رشحات احسانه والشمس لمعة من لمعات سنانه نصرة الدنیا
والدین غیاث الاسلام والمسلمین کهف الملوک والسلاطین قهرمان الماء والطین
ظل الله فی الارضین المخصوص بعنایة رب العالمین احمد بن اتابک السعید رکن الدنیا
والدین معین الاسلام والمسلمین وظهیر الاسلام والسلاطین یوسف شاه لازالت
رایات جلاله ونصرته الی انقضاء السبع الشداد منصورة وآیات قدرته وکماله
کالسبع المثانی مأثورة ومشهورة واطناب خیام دولته باوتاد الخلود مشدودة
وظلال عدله ورافته علی رؤس الخلایق ممدودة

آنکه قدرش در بلندی اوج هفتم طارم است ‌ ‌ ‌ وانکه جاهش در ترفع فوق فرق فرقد است
آنکه بوسد بامدادان خاک پایش آفتاب ‌ ‌ ‌ گرچه او را تختگاه چرخ چارم مسند است
آنکه بر لوح دل پاکش بتأیید ازل ‌ ‌ ‌ اولین سطری ز تلقین سعادت ابجد است
وانکه در اقلیم مردی و جهان مردمی ‌ ‌ ‌ هر کجا ملکی است دست جود او صاحب ید است
وانکه دایم آستان درگه او قبله وار ‌ ‌ ‌ زایران کعبه مقصود دین را مقصد است
آفتاب حشمت و بحر سخا و کوه علم ‌ ‌ ‌ سایه یزدان اتابک نصرة الدین احمد است

جهانداری که تا تخت مملکت زیب عدل و زینت احسان او جمال یافته است و شهریاری
که تا مسند شاهی باوامر و نواهی او آرایش گرفته اهل خیر و سلامت پای در دامن
امن و استقامت کشیده اند و حزب شر و ضلالت سر بگریبان عزلت و بطالت فرو
برده ابواب جور و حیف بمسمار انصاف و انتصاف بسته و اسباب رفاهیت

اهالی



رعیت به یمن وفاق وحسن اشفاق او دست درهم داده انحاء وارجاء ولایات
بلطف اعتناء واستعمار او معمور ومسلوک شده واصقاع وارباع مملکت که از تعدی
قطاع الطریق وتغلب اوباش ودزدان از آبادی مهجور ومدروس مانده
بود بقوت حراست وشوکت سیاست او مأهول ومسکون گشته ساکنان قری
ومزارع که بسبب غلای سعر وتعذر زراعت بجلا مبتلا بودند از شمول معدلت و
وفور مرحمت او روی باوطان مألوف ومسکن معهود نهاده قحط وتنگی نواحی
از یمن عاطفت برخص وفراخی مبدل شده ومزاج طاعت لشکر وحشم که از قانون
صحت اخلاص وهواخواهی منحرف شده بودند بصواب تدابیر او از حال اعتلال
بحال اعتدال بازآمده آراء واهواء امراء وامناء که در انتهاج منهاج عبودیت
متفرق ومختلف شده بود بلطف استمالت او بصوب جاده استقامت
متفق ومؤتلف گشته عواطف لطفش سایه بر سر مظلمان افکنده وعواطف قهرش
درخت ظلم را از بیخ برکنده

دوستان را گاه بخشش ریخته در پای مال   دشمنان را روز کوشش کرده در خون پایمال

وتا بر بساط شهریاری باستقلال تمکن یافت وبر تصرفات قبض وبسط فرماندهی قادر شد
روزگار شریف به تعظیم اوامر حق مصروف داشت واوقات همایون بر تفخیم قدر
علماء وتوقیر نفس صلحاء مقصور داشت جماعت متمردان که بمعاقل شعاف ومضایق
شعاب تحصن کرده بودند وپای از دایره فرمان برداری بازگرفته تا آخر دیماه

اتحاد

ترجمه از سفرنامه لرد کرزن انگلیسی فرمانفرمای هندوستان

در باب بختیاری

طوایف عمده که در این صفحات یعنی لرستان زندگی میکنند طوایف فیلی بختیاری کوه گلویه و ممسنی میباشند و تمام این طوایف عموماً لر خطاب میشوند اگر چه بعضی این خطاب را بخود نمی پسندند سکنه لرستان غالباً الوار فیلی میباشند ولایت آنها موسوم به لر کوچک است و رودخانه آب دز و رودخانه دزفول لر بزرگ و لر کوچک را از یکدیگر جدا مینماید

ساکنین لر بزرگ عموماً بختیاری ها هستند و این قسمت زمین بختیاری نامیده میشود من در کتاب خودم خاک لرستان را سه قسمت نموده یکی موسوم به لر کوچک که الوار فیلی در آنجا زندگی میکنند یکی خاک بختیاری که بختیاری سکنی دارند قسمت دیگر مسکن سایر طوایف الوار است

الوار کی هستند و از کجا آمده اند این یک معمی است که هنوز حل نشده یک جماعتی بدون تاریخ یا بدون ادبیات و روایات و تاکنون علم در مقابل اینها متعجب مانده و نتوانسته است به نژاد آنها پی ببرد پنجاه سال قبل (راولینسن) آنها را یک جماعت غیر معروف و با فایده (انترسان) نامیده اگر چه سعی دارم که در تاریخ خودم اطلاعات کامله و بهتر از سایر مورخین بقارئین خودم بنمایم ولی با وجود این من نمیتوانم پرده تاریخ گذشته آنها را بردارم آیا آنها ترک هستند آیا ایرانی

اصلند



هستند آیا اِتِمیت میباشند تمام مورّخین از این نسبت نژاد آنها سخن رانده اند در
ظاهر معلوم میشود که از طوایف اکرادی میباشند که در سمت شمال سکنی دارند
ولی زبان آنها که شبیه بزبان فارسی است چندان تفاوت با زبان اکراد ندارد
مسافری موسوم به (ریچ) که در کردستان مسافرت نموده است بختیاریها
را کرد دانسته از طرف دیگر بختیاری ها هتک احترام خود میدانند که کرد موسوم شوند
و اکراد را بختیاری (لک) مینامند لک طایفه ایست از لر اغلب مورّخین
اطمینان دارند که بازماندگان واقعی آرین یا ایرانیان میباشند که قبل از اعراب
و اتراک و تاتار ها زندگی میکرده اند (رالینس) میگوید زبان بختیاریها زبان
فرس قدیم است که شبیه بزبان پهلوی بوده در زمان ساسانیان اگرچه این عقیده
اخیر خیلی باور شدنی است ولی معهذا نمیتوان قیاس نمود که روابط بین بختیاری
حالیه و بکتریای قدیم که بعضی از مورّخین نسبت داده اند باشد (بعضی از مورّخین
بواسطه شباهت لفظ بختیاری و بکتریا عقیده داشته اند که بختیاری ها از بازماندگان
طایفه یونانی هستند که اسکندر کبیر در آسیا متوطن نمود چونکه رقص ملی یونانیها
با رقص بختیاریها شباهت تامّه را دارد) همین قدر باید دانست که بختیاریها از آرین
های قدیم میباشند و چندین قرن در همین کوهستانها زندگی نموده اند معنی لفظ
فیلی یعنی یاغی در صورتیکه لفظ لر ترجمهٔ ایرانیهای حالیه یعنی وحشی و ایرانیها از الوار
متنفرند و الوار هم از ایرانی ها متنفرند عده الوار را نمیتوان بطور یقین تعیین نمود
الیهز

(رالیین) در سنه ۱۸۳۶) عدهٔ الوار فیلی را با توابع آنها ۵۶۰۰۰ خانوار قلم

داد کرد (لیارد) در سنهٔ ۱۸۴۳ عدهٔ آنها را (۴۹۰۰۰) خانوار نوشته در

همان تواریخ (رالیین) عدهٔ بختیاری ها را با توابع آن (۲۸۰۰۰) خانوار

قلمداد نموده و (لیارد) ۳۲۷۰۰ خانوار در سنه (۱۸۸۱) عدهٔ نفوس آنها

را اینطور قلمداد نموده اند فیلی با توابع آن ۲۱۰۰۰۰ بختیاری و توابع

۱۷۰۰۰۰ کوه کلویه وغیره ۴۱۰۰۰ که جملهٔ ۴۲۱۰۰۰ نفوس میباشند

بعقیدهٔ من این عدهٔ نفوس اغراق است اگرچه چون رسم زیاد زن گرفتن

در آنها معمول است و بعضی خانوادهای پرجمعیت پیدا میشوند ممکن است اغراق

هم نباشد

حدود لرستان کوچک از طرف جنوب دزفول است طرف شمال کرمانشاهان طرف مشرق آب دز وطرف مغرب سرحد عثمانی است ومنقسم بدو

قسم است یکی پیشکوه ودیگری پشتکوه کوهی که بین این دو قسمت واقع شده موسوم

است به کوه کبیر تا زمان سلطنت قاجاریه تفاوت پلتیکی میان این دو قسمت

نبوده ولی آقا محمد شاه پیش کوه را از والی لرستان گرفته وتاکنون فقط سیاست

پشت کوه را بوالی واگذار نموده وعلت اینکه حالا اسم فیلی که سابق راجع بتمام

لرستان کوچک بود منحصر به الوار پشت کوه شده

پیشکوه که قسمت شرقی ایالت لرستان است از طرف شمال بکرمانشاهان محدود



از طرف

از طرف مشرق و جنوب به آب دز و بختیاری و طرف مغرب برود کرخه محدود
است از حیث پلتیک و اخلاق ساکنین از پشت کوه تفاوت دارد از زمانیکه
پشت کوه و پشکوه تقسیم شده اند ریاست پشکوه بحاکم ایرانی تفویض شده و خوانین
پشت کوهی تمکین او را مینمایند و بواسطهٔ نزدیک بودن بشهرهای بزرگ مثل بروجرد
و کرمانشاهان و خرم آباد و بجهة قرب بسیم تلگراف جمعیت پشکوه بیشتر اطاعت دولت
و نسبتاً از طوایف سمت مغرب کمتر ییلاق و قشلاق مینمایند

از تاریخ لر فیلی رسیدیم بتاریخ لر بختیاری ۲۵ سال قبل (مستر واتسن) در
تاریخ ایران خود نوشته است که باستثنای تاریخ علمی رالیس بارُن دُبد مورخ
روسی و لیارد انگلیسی تاریخ مطولی از ولایت بختیاری و طایفه آنها نوشته نشده
مگر این اواخر تاریخ خانم بی شب ارت که خیلی خوب نوشته فی الواقع هم تاریخ بختیاری
نوشته و هم صفات و قیافهٔ آنها را مذکور داشته الحال برای دوستان خودم
نواقص تاریخ ایران را باضافه تاریخ بختیاری تکمیل مینمایم

اگرچه ابتدا از نژاد باریک بختیاریها صحبت کردیم الحال هم مجدداً از وضع ولایت
و تاریخ این طایفه با فایده مینویسیم ولایت بختیاریها برای عبور و مرور خیلی
سخت بوده مردمان بختیاری وحشی و ابداً اعتنا بحکومت مدیها و ایرانیها
نمیکرده اند با اسکندر کبیر مقاومت نموده (آنتیوخوس) را معبر ساخته
و اعراب فاتح بختیاری را برای شکستن مانند سنگی سخت دیده اند بین قرن دوازدهم

۴۱۰

وچهار دهم یک طایفه مسلمانی موسوم به فضلویه یا اتابکان پیدا شده از اصفهان
الی شوشتر را در تحت حکومت خود درآورند قلاع آنها در کوههای سنگشت و مسکن
زمستانی آنها در ایذج نزدیک مال میر بوده
(ابن بطوطه مسافر عرب در سنه ۱۳۴۰ میلادی در بختیاری مسافرت نموده و بعضی
اطلاعات تاریخی درخصوص حکومت عادلانه بختیاریها ذکر کرده و نوشته است
بعد از اینکه از شوشتر حرکت کردم سه روز روی بلندی کوههای بختیاری گشتم
و در هر منزل کاروانسراها[۲] دیدم پر از اغذیه برای مسافرین و از آنجا آمدم بشهر ایذج
که متعلق بسلطان افراسیاب اتابک بود این ولایت به لر موسوم است تمام
کوههای مرتفع و جاهائی که از کوه بریده بودند طول این ولایت هفده روز راه
وعرض آن ده روز است پادشاه اینجا برای سلطان عراق هدیه میفرستد بعضی
اوقات هم بملاقات او میرود در هر یک از منازل کاروانسراهای مخصوص
برای زاهدین و مسافرین و در آن کاروانسراها پیوسته نان و گوشت و شیرینی
موجود است ده روز تمام سر این کوههای مرتفع با ده نفر زاهد مسافرت کردیم
و بعد از ده روز تماشای این ولایت وارد خاک اصفهان شدیم)
بعد از سه قرن شاردنیک مورخ تفصیل ذیل را که تقریباً مطابق اوضاع حالیه
بختیاری است نگاشته
اهل لرستان مقید بخانه و عمارت نیستند و در زیر چادرها زندگی میکنند گذران

[۲] (در زمان اتابکان کاروانسرا در بختیاری بسیار بوده اکنون کاروانسراهای خرابه باقی مانده در بین مردم میگویند علیقلی خان)



آنها اغلب از گوسفند و گاو است که در لرستان فراوان است رئیس آنها یکنفر خان است که از طرف شاه ایران منصوب میشود ولی این خان باید از میان خود طایفه منتخب شوند و اغلب از یک طایفه انتخاب میشوند ریاست آنها موروثی است و تا یک اندازه دارای آزادی میباشند ولی بدولت ایران ده یک مالیات میدهند

گروسینسکی مورخ مینویسد که در ایام ضعف خانوادهٔ سلطنت صفویه بین طوایف بختیاری نفاقی بود و این نفاق واقعاً از ایام سلطنت شاه عباس محض استحکام سلطنت خودشان میان آنها انداخته و بواسطهٔ همین نفاق بوده است که بقول خان ده در سنهٔ ۱۷۲۲ میلادی اوقاتی که افغان به نزدیکی اصفهان رسید قاسم خان بختیاری با دوازده هزار سوار بجنگ افغان رفت و زود شکست خورد طولی نکشید که پاشای عثمانی موسول هم موقع را غنیمت شمرده مصمم شد بختیاری را تصاحب نماید و بمقصود هم رسید ولی مانند سایر فاتحین نتوانست بختیاری را نگاهدارد و مجدداً عقب نشست نادرشاه افشار هم همین تجربه را بکار برده و بختیاری را مسخر نمود ولی باز نتوانست کاملاً در تحت اطاعت بیاورد چنانچه عدهٔ کثیری از بختیاریها به ایالت خراسان فرستاد بلکه بتواند آنها را متفرق سازد ولی مجدداً بختیاریها جنگیده و به محل خود مراجعت نمودند و نادرشاه به مقصود اصلی نرسید بعد بتدبیر عاقلانه نموده عدهٔ از بختیاریها را جزو قشون خود قرار داد که در قندهار و هرات

شجاعت زیاد بخرج دادند در سنهٔ ۱۷۴۹ هنگام وفات نادرشاه بعضی از خوانین بختیاری تقریباً صاحب تخت و تاج ایران بودند

رشید خان که یکی از خوانین بختیاری بود در زمان قبل نادرشاه مستبد از اصفهان گنج زیادی غارت نموده بکوههای بختیاری فرار کرد و بعد با برادر خود علی مراد خان با عده از لرها مراجعت کرد و اصفهان را مُسخر نموده برادرزاده شاه سلطان حسین را که موسوم به شاه اسماعیل سیم بود به تخت نشانید که فی الواقع اسماً شاه بود

کریم خان زند وکیل یا وزیر او گردید ولی قدرت اصلی در ید علیمراد خان رئیس قشون بود نتیجهٔ نفاق بین کریم خان زند و علی مراد خان این شد که در سنهٔ ۱۷۵۱ علی مراد خان کشته شد در اواخر آن قرن آقا محمد خان محض استحکام قدرت خود و جاه طلبی در سنهٔ ۱۷۸۵ اردوئی برای سرکوبی لرستانیها تشکیل داد ولی مانند نادرشاه بمقصود نرسید و مادام العمر با بختیاریها طرفیت پیدا کرد

در اوایل قرن جاریه اسد خان هفت لنگ با دولت ایران مقاومت نمود و تا پشت دیوارهای طهران را غارت کرد وقتی که او را تعاقب نمودند در قلعه در نزدیکی شوشتر پناه جست ولی آخر الامر به محمد علی میرزا پسر فتحعلی شاه تسلیم شد و با دولت اصلاح نمود در سنهٔ ۱۸۱۰ مُویر مورخ عدهٔ بختیاری ها را ۵۰۰۰۰ نوشته ولی خیلی اغراق گفته است زمانیکه صاحب منصبان

انگلیس

انگلیسی برای تعلیم قشون بایران آمدند سه هزار سوار بختیاری در تحت ریاست

هارت مارو ژر قرار گرفت مارو ژرهارت تعریف در اطاعت بختیاریها بصاحب

منصبان انگلیس مینماید و همچنین میگوید که ابدا اعتناء بصاحبمنصبان ایرانی ندارند بعد دو

سه فرانسوی ریاست یکی ژیمان سواره بختیاری را داشته

کلنل استورد و خانم شیل حکایت غریبی از یک نفر مسافر انگلیسی نوشته

اند در سنه ۱۸۳۰ یک نفر مسافر انگلیس بدست چند نفر از بختیاری افتاده

و کم کم با نهاانس پیدا نموده و در بختیاری تزویج نموده و باسم درویش علی نام

مسلمان زندگی میکرده تا بالاخره ازاین زندگانی وحشی بختیاری برخورده

زنش را با یک راس الاغ معاوضه نموده به ترابیزن رفته و از آنجا بوطن خود

مراجعت کرده ازاین معاوضه چند شلینگ هم فایده برده

خانم شیل میگوید این شخص درویش علی نام شرح مبسوطی نوشته بود و لی

بدبختانه توزیع نشده و از میان رفته است) یکدفعه دیگر دولت ایران از قدرت

و نفوذ فوق العاده یک خان بختیاری خسارت برده خواست قدرت دولتی

خود را بروز داده تمام بختیاری را در تحت حکومت خود درآورد. درین بین

بواسطه حضور یک نفر انگلیسی موسوم به لایارد تاریخ صحیح بختیاری ها و وضع

زندگانی آنها را بدست آوردیم در بختیاری دو طایفه بزرگ بوده یکی طایفه

چهارلنگ و دیگری طایفه هفت لنگ از قراریکه در خود طایفه معروف است

این طایفه از سیر یا در تحت ریاست یکنفر رئیس هجرت نموده اند یکی از اولادهای
این رئیس دو فامیل داشته یکی مرکب از هفت پسر دیگری از چهار پسر این دو
فامیل جهة حب ریاست با هم نزاع کرده و بین این دو فامیل نفاق افتاده بروایت
دیگر مقصود از هفت لنگ و چهار لنگ این است که هفت لنگ ها چون همیشه
فقیر و بسیار تر بوده هفت یک دارائی خود را مالیات میداده و چون چهار لنگ
ها صاحب دهات و املاک بوده چهار یک دارائی خود را مالیات میدادند در
هر حال از قدیم الایام دشمنی بین این دو طایفه بوده و اغلب برای مراتع و چرا
گاهها با هم نزاع مینمودند مخصوصاً مواقعیکه ایلات حرکت میکنند و بهم میرسند
و تصادف مینمایند جنگ ها کرده اند در بین سنهٔ ۱۸۳۰ و سنهٔ ۱۸۴۰
محمد تقی خان که از طایفهٔ (کُنُرزی) یا کیُنرسی چهار لنگ و از نژاد اصلی رشید خان
برادر علیمراد خان سابق الذکر بوده بواسطهٔ قوای شخصی خود بمقامات رسید ابتداء
رئیس ایل خودش بود کم کم ریاست جانکی گرمسیر را بدست آورد و در واقع
رئیس طایفه کل چهار لنگ شد در اوایل ریاست محمد تقی خان را بسیاری از بختیاری
های هفت لنگ و بعضی از لُرهای فیلی و کوه کلویه قبول داشتند ولی در این بین محمد
شاه محض بروز قوهٔ نظامی خود خواست این رئیس مقتدر را در تحت اطاعت خود
بیاورد تاریخ بدبختی و شخصیت محمد تقی خان را لیارد انگلیسی مفصلاً نوشته است
محمد تقی خان یکی از اشخاص نادر الوجودی بوده که خواسته است بعالم انسانیت

دهد



وتمدن نفهماند که در ولایت وحشی و دورهٔ قدیم اشخاصی پیدا شده اند که صاحب
عقاید عالیه و مردانگی و دارای پلتیک بوده اند محمدتقی خان قهرمان دلیر
تیرانداز قابل سوار کافی شمشیرزن معروف بوده در زندگی مخصوص خود خیلی
پرهیزکار در امور حکومتی بسیار ملایم و رحیم در عقاید سیاسی آزاد صاحب
قیافه نجیب و از بهترین رؤسای ملاک بوده دزدی را بسختی موقوف نمود
خیال داشت زندگانی ایلاتی را بدهقانی مبدل نماید اهتمام نمود که تمام ایل
بختیاری را یکجا جمع نماید مصمم بود تجارت را رونق دهد و در باز نمودن راه
تجارت انگلیسها با لیارد همعقیده بود ایل بختیاری بواسطه خوش رفتاری
محمدتقیخان واخذ مالیات عادلانه او خیلی احترام او را داشتند محمدتقیخان قادر
مال وجان تبعهٔ خودش بود میتوانست از ده الی دوازده هزار نفر مسلح حاضر
کند که اقلاً سه هزار نفرش سوار باشند بعلاوهٔ ریاست ایل خودش در سایر
طوایف هم نفوذ داشت کاملاً در دزفول هم نفوذ داشت شوشتر هم در تصرف
او بود (طایفهٔ هفت لنگ محمدتقی خان را ایلخانی خطاب میکردند واو را رئیس
خود میدانستند وبعقیده خودشان ریاست ایل هفت لنگ متعلق بخودشان
بوده محمدتقی خان غصب کرده است) (توضیح هیچوقت ایل هفت لنگ مطیع
محمدتقی خان نبوده) محمدتقی خان رام هرمز را از حکومت فارس اجاره نمود
دو دفعه بهبهان را مسخر کرد یکدفعه هویزه را تصاحب کرد و در فلاحیه شیخ کعب

را تغییر داد با وجود اینکه اردوی دولتی که رالنسن هم یکی از صاحبمنصبان اردو
بوده محمد تقیخان را مطیع ساخته بود معهذا شاه برای قدرت و دولت معروف
او حسادت میبرد در سنهٔ ۱۸۴۰ دولت ایران مجدداً محمد تقی خان را یاغی
قلمداده اردوئی در تحت ریاست منوچهر خان معتمد الدوله که در حکومت اصفهان
به بیرحمی و ظلم معروف شده بود در سنهٔ ۱۸۴۱ بسمت تجارت حرکت
نمود تاریخ این جنگ و اردو را مِستر لایارد مشروحاً نوشته است و هر کس
آن تاریخ را بخواند از وضع جنگ داخله ایران کاملاً مطلع خواهد شد خانواده
محمد تقی خان به تقلب گرفتار شدند خود محمد تقیخان هم پیش تیمور یا ثامر یا طاهر کعب
پناه برد ولی معتمد الدوله بقرآن قسم یاد نموده امنیت جانی به محمد تقی خان داد
شیخ طاهر هم مطمئن شده خان را وادار به تسلیم شدن نمود و بدین تدبیر و وسیله
متقلبانه دولت ایران بمقصود خود نائل شد و آن شخص شجاع در زیر زنجیر به
طهران فرستاده شد و در سنهٔ ۱۸۵۰ در محبس فوت کرد برادران و پسرانش
هم چه کشته و چه محبوس شدند به محض معدوم شدن محمد تقی خان طالع طایفه چهار
لنگ برگشت و هنوز هم در تنزل و بدبختی باقی هستند قلعه تُل محل حکومت این
طایفه بوده و در تصرف یکی از اعضای آن خانواده است عکس آنقلعه با
ساکنینش را در سنه ۱۸۹۰ تحصیل کردم رئیس اینطایفه چراغعلیخان است و دختر
حسینقلی خان ایلخانی هفت لنگ را تزویج نموده (میرزا آقاخان داماد حسینقلی خان

ایلخانی بوده) و بنابراین اسفندیار خان ایل بیکی حالیه برادرزن اوست اسامی
این خانواده را در جدول مخصوص از منابع متفاوته تحصیل نموده نوشته ام بعد از
تنزل طایفه چهار لنگ طایفه هفت لنگ ریاست کل بختیاری را مجدداً بدست
آوردند و تاکنون هم دارند جعفرقلیخان پسر اسدخان از طرف معتمدالدوله ایلخانی
بختیاری شد چونکه برای بمقصود رسیدن خود چهارده نفر از منسوبین خود من جمله
یک نفر از برادرهای خودش را بقتل رسانیده جعفرقلیخان مانند پدرش در
وقت جنگ با دولت بقلعهٔ محکم دز پناهنده و از گرفتاری نجات می یافت چندی
بعد فرار مینمود و کلبعلی خان دورکی که صباحت او معروف بود جانشین او شد
در سنهٔ ۱۸۵۰ حسینقلی خان پسر جعفرقلیخان در ایل بختیاری نفوذ کاملی پیدا
نمود و کلبعلیخان را کشته فوری بدرجهٔ عالی رسید و قریب سی سال مستقلاً بدون
مدعی حکومت تمام بختیاری را نموده و در واقع جانشین قابل و لایق محمدتقی خان که
لیارد اینقدر تعریف او را نوشته بود گردید (در اینجا توضیحی لازم است
جعفرقلیخان پسر اسدخان هیچوقت ریاست طایفه هفت لنگ را نداشت
فقط ریاست طایفه خود را که موسوم به بختیاروند بحکم معتمدالدوله در قلیل زمانی
می نمود حسینقلیخان ایلخانی پسر جعفرقلیخان ابن حبیب الله خان بوده کلبعلی خان
هم مقتول نشده بمرگ طبیعی وفات کرده) حسینقلیخان آدم با وقار و با عرضه بوده
ایل خود را با پنجهٔ آهنین نگاهداری نموده مثل محمدتقی خان دزدی را موقوف نمود

راه کاروان را باز کرد و راه ساخت کاروانسراها بنا نمود و خیال داشت
که برای باز کردن راه تجارت انگلیس بین اصفهان و شوشتر با انگلیسها داخل
مذاکره شود ولی از آنجائیکه شخصیت افراد در ایران اسباب خطر است خاصه
در تحت سلطنت شاه حالیه (مقصود ناصرالدین شاه است) که مصمم بود عقیدهٔ
مرکزیت را قوت دهد در سنهٔ ۱۸۸۲ حسینقلی خان که چندی قبل ظل السلطان
را در کوههای خود شاهانه پذیرائی کرده بود باصفهان دعوت شد و در آنجا بحکم
شاهزاده مهماندار خفه یا مسموم شد ظل السلطان مسئولیت را بگردن شاه انداخت
شاه هم اگر واقعاً حکم نداده بود بی اطلاع هم نبود از این واقعه در این اثنا
اسفندیار خان پسر ارشد حسینقلیخان مقتول گرفتار و شش سال محبوس
بود از این اتفاقات و واقعات بخوبی معلوم میشود پلتیک دولت ایران نسبت به
ایلات خود در بختیاری سه رتبه معین است اول ایلخانی دویم ایل بیگی سیم
حکومت چهار محال اگرچه حکومت چهار محال رتبهٔ ایلاتی نیست ولی چونکه اغلب
دهات و املاک چهار محال مال بختیاریهاست از حیث پلتیک طایفه لازم
است که حکومت چهار محال با بختیاریها باشد
بعد از قتل حسینقلیخان برادر دویم امامقلیخان ایلخانی شد برادر سوم رضاقلیخان هم
ایل بیگی سایر اعضای آن خانواده بعنوان گروی در طهران توقف داشته در سنه
۱۸۸۸ بعد از عزل ظل السلطان بخت اولاد حسینقلیخان بیدار شد و اسفندیار

خان



خان ایلخانی مقتول از حبس مرخص و در تحت حمایت شاه آمد امام قلیخان عموی

اسفندیارخان معزول و رضاقلیخان ایلخانی شد امام قلیخان معزول چون اطاعت

امر دولت را نمود و از ایلخانی گری دست بر نمیداشت مدعیان او بهرایی

استعداد دولت او را تعاقب نموده و مجبور نمودند که چهارمحال را تخلیه نماید بعد

ازین فتح اسفندیارخان ملقب بلقب صمصام السلطنه شد بعد از دو سال یعنی

در سنهٔ ۱۸۹۰ رؤسای بختیاری بطهران احضار شدند و در نوروز همان

سال که برحسب عادت و رسم دولت ایران باید حکام تغیر و تبدیل پیدا نمایند

امام قلیخان مجدداً ایلخانی شد اسفندیارخان ایل بیکی و رضاقلیخان حاکم

چهارمحال اگرچه ظاهراً این سه رئیس باهم دوست بودند ولی باطناً با یکدیگر

معیت نداشتند و البته ترتیب حالیه هم طولانی نخواهد بود این دو عمو سناً و

عادتاً و اخلاقاً از برادرزادهٔ خودشان که طرف میل و محبت ایل بود تفاوت

داشتند سن امام قلیخان رئیس حالیه ۶۸ سال است و بحاجی ایلخانی

معروف است چونکه بعد از رسیدن برتبهٔ ایلخانی گری بزیارت مکه نائل

شده بود و چونکه اغلب ریاست حاجی ایلخانی تغیر پیدا نموده به بی طالعی

مشهور است ولی بواسطهٔ عدالت طرف محبت بعضی از طوایف شده است

کلنل بل که در سنهٔ ۱۸۸۴ به بختیاری مسافرت نموده اظهار حسن ظن در

بارهٔ حاجی ایلخانی نموده است سالی هزار تومان مواجب از دیوان داشته

و در سال

و در سال از هر خانهٔ قریب دو تومان بدولت مالیات میداده رضاقلیخان
که پنج سال از او کوچکتر است سالی پنجهزار و هفتصد لیره از حکومت چهار محال
بدولت مالیات میدهد اگرچه در سنهٔ ۱۸۸۸ هواخواه برادرزادهٔ خود بود
ولی حالا باهم قهر هستند پسر رضاقلیخان سرتیپ فوج بختیاری است اسفندیار
خان در اوّل جوانی دچار خیلی محظورات شده بعد از قتل پدرش و حبس
خودش از دولت ایران خیلی متنفر شده و چون رتبهٔ او بدیگری داده شده
بود بیشتر اسباب انزجارش از دولت فراهم آمد ولی اگر دولت ایران نقشهٔ
خیانت نسبت باو نکشیده باشد چون جوان است ممکن است بزودی ایلخانی
شود این سه نفر رئیس سالی یکدفعه در چقاخور که محلّ حکومت است برای کلیهٔ امورات
خودشان مجلس مشاوره تشکیل داده و نقشهٔ کار سال آینده را میکشند در سنهٔ
۱۸۹۱ بدون اینکه اسباب تعجب و حیرتم شود شنیدم که مجدداً خصومت بین آنها
افتاده ولی تغییر و تبدیلی داده نشده نتیجه بریاست رسیدن طایفه هفت لنگ این
شد که دوئیت بین چهار لنگ و هفت لنگ برطرف شد و بواسطهٔ تزویج رئیس
چهار لنگ ها با دختر ایلخانی اتحاد بین این دو طایفه شده و کمتر اسباب دشمنی
فراهم میشود و در باب طوایف و شعب بختیاریها من یک نقشه جدول سیاهه
کشیده و اسامی که عدهٔ آنها در این قرن اخیر از آن معلوم میشود قبل از این هم
سه نقشه جدول توزیع شده یکی در ایام مسافرت راولنسن در سنهٔ ۱۸۳۶



یکی در سنهٔ ۱۸۴۱ بتوسط دُبُد روسی و در سنهٔ ۱۸۴۴ بتوسط لیارد انگلیسی

و در سنهٔ ۱۸۸۹ اسامی خانه واده خودشان که بمن داده ضمیمهٔ آن سه جدول

قدیم نموده به طبع رسانیدم بانضمام جدول دیگر که بتوسط دوستی در سنهٔ ۱۸۹۰

بمن رسیده و از این جدول ها معلوم میشود که خیلی از طوایف در مدت زمان

ناپدید و محو شده اند . با نزاع و خصومت داخلی هیچ جای حیرت نیست فعلاً

مالیاتی که بختیاری ها میدهند سالی بیست و دو هزار تومان بحکومت اصفهان و

پانزده هزار تومان بحکومت عربستان است در زمستان خوانین بختیاری

در قشلاق نزدیک شوشتر و دزفول چادر میزنند

در سنهٔ ۱۸۸۴ کلنل بل فوق الذکر بین شوشتر و دزفول در آب بید ایلخانی

را ملاقات نمود و در بهار و پائیز به اردل که مرکز و ییلاق آنهاست مراجعت

میکند و در چقاخور هم که دو هزار پا از اردل ارتفاع و دریاچه در وسط دارد و یک

قلعه هم حسینقلیخان ایلخانی مرتبه که یک صد پا مرتفع است ساخته و در آنجا اقامت

مینمایند

(لفظ چقاخور را بسه قسم ترجمه میکنند اوّل چاقخور یعنی برای چرانیدن گله و رمه خوب

مرتع است دوّیم چقاخور یعنی کوه خورشید سیّم جای خور یعنی خوراک است

(چقاخور یعنی چکاخور چکا بمعنی تپّه است بزبان بختیاری خور هم خورشید) قلعهٔ

چقاخور در زمان ایلخانی خیلی مزیّن و مبله بطرز فرنگی بوده ولی بعد از فوت بانی

تقریباً

تقریباً منهدم شده و اغلب این خرابیها بواسطهٔ زمین لرزه بوده است ولی بیست

فرسخی اصفهان ایلخانی خانهٔ ییلاقی تازه در قریه فرادمبه بنا نموده که خیلی مزین

و مفروش است خوانین بختیاری بواسطهٔ اینکه طهران رفته و با مردم متمدّین

معاشرت نموده کم کم تمدین پیدا کرده اند خوانین در عمارت یا در دور قلعه

زیر چادر زندگی میکنند و ایلات و سیاه چادر نشین ها در اطراف

از صحبت خوانین گذشته قدری هم درباب ایلات نقل کنیم سرچشمه ثروت

آنها از گوسفند و گاو است و شغل عظیم آنها گله و رمه داری است در کوههای

بختیاری سیصد هزار گوسفند میچرد و غیر از اینکه گوسفند در اصفهان میفروشند

و در شوشتر تنباکو کاری میکنند تجارت یا زراعت دیگر ندارند نه تا گندم حمل خارجه

مینمایند ولی بیشترش بمصرف داخله خود شان میرسد قدیم الایام خوانین رمه زیادی

نگاه میداشتند و ذات اسبهای بختیار معروف بوده و تاکنون هم مشهور است

ذات اسبهای بختیاری که مخلوط بذات اسبهای عربی است از حیث سبکی

و کلفتی پاها خیلی برای این کوهها مناسب است ولی عدهٔ این نوع اسبها کم شده و

ایلات مانند زمان محمد تقیخان نمیتوانند چندین هزار سوار حاضر کنند بختیاریها

نقداً قاطر و الاغ برای حمل و نقل نگاه میدارند ولی الاغهای خوبی دارند اغلب

ایلات فقیر و پریشان هستند و در چادرهای سیاه آنها طلا و نقره یافت نمیشود

مگر ظروف مسی و آهنی علم تقریباً در ایلات نیست مگر در خانواده‌های خوانین بعضی

ادقات

اوقات یک مختصری یافت میشود ملاهای دهات بختیاری معلم اهالی هستند ولی
معلومات آنها نیز چندان عالی نیست ظاهراً و توللداً بختیاریها مسلمان ولی
چندان اعتقاد بقرآن و پیغمبر ندارند ملا و سادات را مسخره مینمایند و مساجد هم
ندارند زیارت گاه آنها قبور پیرهاست و هرکس که بزیارت رفته یک سنگی
روی آن قبور انداخته و قبر را ارتفاع داده اند ولی بختیاریها صاحب عقیده
صاف و ساده و به یگانگی خدا معتقدند و بهشت و جهنم و حساب و روز قیامت
را هم اعتقاد دارند قبور آنها اغلب روی تپه‌های کوچک بی حصاری است
روی این قبور مجسمه‌های شیر حجاری شده است و از سنگ عکس شمشیر
و تفنگ و قداره و باروط دان و قطار تفنگ آن مرحوم حجاری شده

ممکن است بختیاریها در آتیه با قشون اروپائی برابری کنند عجالةً خیلی عاری
از نظم میباشند و تک تک قوه خوبی هستند ولی قوه اجتماعی آنها بواسطه نداشتن
نظم چندان تعریفی ندارد

دولت از هر خانواده اسماً یک سوار و دو پیاده حق دارد بخواهد ولی فعلاً دو دسته
سوار بختیاری که هر دسته یکصد نفر میباشند دارا هستند یکی از این دسته‌ها
متوقف طهرانند فی الواقع محض گروی و اطاعت طایفه در طهران نگاهداشته
اند دسته دیگر در خود بختیاری است ریاست این دو دسته سوار با خود
خوانین بختیاری است شاه هم جرئت ندارد این حق را از آنها سلب نماید

لهذه

تهیهٔ این دو دسته سوار از هر حیث با ایلخانی است و این دو دسته سوار
کلاه سفید بسر میگذارند مواجب آنها هم یک تخفیفی است که در باب مالیات بخوانین
داده میشود احتمال دارد که موقع لزوم هشت هزار الی ده هزار قشون حاضر
نمایند از یک طرف محبوبیت و اطاعت و مهمان دوست نسبت بزنها و به
طایفه خودشان وفادار و بکلی از اخلاق بد ایرانیها منزه از طرف دیگر وقتی که متغیر میشوند
بدرجهٔ وحشیگری میرسند خصوصاً در موقع (خون کالات) که نسل اندر نسل دشمنی
مداومت مینماید بحدی که خانوادها بکلی برطرف میشوند مانند دهاتیهای ایرانی تقلبات
معروف ندارند و از اخلاق و قیافه آنها آثار آزادی کوهای خودشان هویدا
لباس و قیافه آنها عموماً یکسان است و صورتاً سیاه چرده زلفهای سیاه
دو شقه از پشت گوش آویزان شده چشم و ابروش و سبیل سیاه عرقچین و کلاه
سیاه بسر عبای سیاه بدوش و رنگ لباس زنها آبی سیر است مردها تندرست
و قوی از هیکل آنها آثار مردانگی پدیدار شلوار گشاد با قطار فشنگ بکمر و تفنگ
ماریتن بدوش و یک شمشیری از زیر زین آویزان کارد و طپانچه در کمر زنها
بلند قامت و سیاه چرده خوش اندام و خوش قامت صورت آنها پوشیده
و در چادرها از مردها پنهان نمیشوند تعدد ازدواج حتی بین فقرا معمول است
ولی از طرف دیگر بی وفائی کمیاب و لذت زندگانی فامیلی فراوان لیارد
هم زندگانی اندرونی رئیس چهار لنگ را خوب بیان نموده لباس زنهایشان

شلوار



تهلوار و پیراهن گشاد و یک شیار روی لباس لطافت بین آنها کم است و بواسطهٔ همین کثافت است که درد چشم و مرض جلدی در آنها فراوان است چون کلاه آنها حفظ چشم را در تابش آفتاب سنگهای بیابان نمی کند بیشتر درد چشم را علت میشود بهترین و تازه ترین آداب و عقاید و حکایات بختیاری را خانم بی شب نوشته است بختیاریها همیشه معروف بوده اند از حیث سواری در طفولیت بزین آشنا میشوند سوارهای قابلی هستند و هنگام تاخت و تاز تیراندازی میکنند بعضی هنرهای دیگر هم در سواری دارند خوب تیراندازهای در آنها پیدا میشود مخصوصاً از نزدیک خوب میزنند و بواسطهٔ همین تیراندازی شکارهای کوههای بختیاری خیلی کم شده پنجاه سال قبل در زمان بودن لیارد در کوههای بختیاری پازن و آهو و غزال و خرس و گرگ خیلی بوده ولی مسافرین بعد خیلی کم شکار بکوهها دیده اند از بختیاریها میتوانند قشون تشکیل داد چنانچه در بعضی جاها گفته ام (مترجم یوسف خان مسیحی رئیس تحدید تریاک)

اسامی مورخین و مسافرین در ترجمهٔ لرد کرزن

General Rawlinson (جنرال راولینسن)
در ابتدا مستخدم دولت ایران بوده بعد وزیر مختار انگلیس شد

Rich (ریچ)
یک نفر مسافر است

Rawlinson (راولینسن فوق الذکر)
از کرمانشاهان براه پشت کوه بلرستان و بختیاری رفته

Layard (لایارد)
مسافر بعد کاشف انتیقه در بابل و بعد ایلچی کبیر انگلیس شد

Mr Watson (واتسن صاحب)
واتسن نایب سفارت انگلیس نویسنده تاریخ مختصری از اول فتحعلی شاه تا ده سال سلطنت ناصرالدین شاه

Baron de Bode (بارون دو بود)

نایب اول سفارت روس در طهران است بفارس و بختیاری سفر کرده

Mrs Bishop (خانم بیشپ) مسافره مشهور

Krusinski (کروسینسکی) کشیش کاتولیک بوده مقیم اصفهان

Hanway (هانوای) تاجر انگلیس بوده در زمان نادر شاه

Morier (موریه) نایب سفارت انگلیس بوده

Major Hart (هرت صاحب ماژور) صاحب منصب انگلیس بوده

Duhousset (دوهوسه) صاحب منصب فرانسه بوده

Colonel Stuart (کلنل استوارت) صاحب منصب انگلیس بوده

Lady Sheil (خانم شیل) زن شیل صاحب است شیل صاحب
کلنل انگلیس بوده مستخدم ایران شده بعد وزیر مختار انگلیس شد

Colonel Bell (کلنل بل) صاحب منصب انگلیس در لرستان سفر کرده

14 Stocqueler (استاکلر) مسافر انگلیس در محمره و بهبهان و اصفهان

Chardin (شاردین) مسافر فرانسه در زمان صفویه

Lord Curzon of Kedleston

لرد کرزن در اغلبی از صفحات ایران در عهد ناصر الدین شاه مسافرت کرده و سفرنامه

در دو جلد ضخیم نوشته و در این اواخر از طرف دولت

انگلیس فرمانفرمای هندوستان شد

اباتکان ایران



اتابکان لرستان بقول سرجان ملکم انگلیسی

کوهستان لرستان از او ایل نشیمن مردمی بوده که هرگز بالتمام در تحت حکم هیچ پادشاهی نبوده اند حتی مقتدر سلاطین ایران نیز بکلی اینطایفه را در تحت اطاعت نداشته اند

بسیاری از این طایفه نسلاً بعد نسل از اهل ملکند و زبانی هم که حال باان تکلم می کنند شعبه از پهلوی قدیم است

سلاطین ترکستان نیز که فتح ایران کرده اند بدان صفحات لشکر نکشیده اند و اگر هم چنین کاری میکردند احتمال دارد که فایده بران مترتب نمی شد بسبب اینکه اسباب اشیان را طبیعت فراهم است ولی باوجود اینحال برحسب اتفاق گاهی چند زمانی تابع امرای اجانب شده اند

وقتی که قبائل تاتار در اطراف عالم بانحاء عدیده متفرق شدند جمعی از آنها در بلاد شام یا خود بایران رفته اند یا ایشان را کوچ داده فرستاده اند چنانکه ایل شاملو امروز شاید بزرگتر و پرجمعیت تر از جمیع ایلاتی است که نژاد از ترک دارند قراگوزلو و بهارلو و بسیاری از طوایف دیگر شعب ایل شاملو هستند و امیر تیمور گورکان آنها را از شام بایران برد

باری صد خانوار از یکی از این قبائل وقتی که بکوهستان لرستان افتادند (از روی تحقیق قبائلی که بکوهستان لرستان آمده اند از نژاد کرد بوده اند نه ترک چنانکه از این پیش ذکر کرده ایم) روزی یکی از امراء ملک ضیافتی کرد و چند نفر از جوانان اینطایفه

درمجلس وی حاضر شدند پیشخدمت در وقت غذا چیدن بغلط اول ظرف غذا را نزدیکی از ایشان که ابوالحسن نام داشت نهاد و او بدین صورت تفال کرده بارفقای خویش گفت یقین است که سرداری این گروه بما خواهد رسید این سخن در افواه افتاده بعضی را عرق حسد در حرکت آمد

چند روز بعد از این کیفیت علی پسر ابوالحسن را با جمعی از طایفه مخالف منازعهٔ اتفاق افتاد و این صورت در یکی از کوهها در وقتیکه ایشان کلّه خود را بصحرا کرده بودند واقع شد و ایشان علی را چندان بزدند که از حس و حرکت افتاده او را مرده پنداشتند و جسد وی را در غاری انداختند سگ علی چون دید کاری نمیتواند کرد دور مراقب آنجماعت بود تا یکی از ایشان که در آن هنگامه دستی قوی داشت اتفاقاً تنها شد سگ علی فرصت یافته برجست و در حلقومش آویخت و چنان بدرید که در ساعت جان بداد و بعد از آن روی بجا در صاحب خویش نهاد چون اقارب علی سگ را بی صاحب دیدند دانستند که واقعه پیش آمده

بالاخره باشارهٔ سگ راه بغار برده جسد علی را نیم مرده یافتند علی صورت واقعه را برایشان نقل کرد نزاعی میان طایفه لران و ایشان روی داد و منجر باین شد که قبیله علی بفارس مهاجرت کردند و در شیراز پسر بزرگ علی را آوازهٔ شجاعت بلند شد

ابوطاهر پسرزادهٔ علی بجهت فتح شبانکاره در نظر اتابک سنقر که در آن اوان



حکومت فارس داشت چنان جلوه کرد که اتابک وی را مخاطب نموده گفت
چیزی بخواه گفت اگر مصلحت دانی لقب اتابکی عنایت فرما اتابک گفت باز هم اگر
حاجتی داری بگوی گفت قدری لشکر بمن ده تا لرستان را جهت اتابک مستخلص
کنم اتابک جمیع ملتمسات ویرا مبذول داشته

ابو طاهر با پنجهزار سوار بجانب لرستان رفت و آنملک را بحیطه تصرف درآورد
تفأل ابو الحسن درباره نبیره اش صورت وقوع یافت لکن شکرانه حقوق نعمت
و تربیت چنین مینماید که از صفات ابو طاهر نبود زیرا که بعد از تصرف ملک اول کارش
این بود که سر از اطاعت حکام فارس پیچید

پسرش هزار اسب حاکم علی الاطلاق لرستان گشت در عهد وی آبادی
مملکت درجه اعلی یافت و حکومت اتابکان لرستان وسعت یافت بسبب فتوحات
او در نواحی مملکت جمعی از قبیله خویش را از شام طلبداشت و بوجود ایشان حکومت
خویش را قوام داد چون هزار اسب درگذشت پسر وی تکله پای بر مسند نهاد در وقتی
که هلاکو خان خاندان خلفا را برانداخت او اتابک بود و بسببی مورد قهر ایلخانی گشته
او را مقیداً به تبریز بردند و حکومت برادرش الب ارغون تعلق گرفت

الب ارغون و اعقاب وی در خدمت سلاطین چنگیزخانی مشغول شدند
مشهورترین انجماعت یوسف شاه بهادر است لقب بهادری از سلطان اباقاخان
گرفت بجهت رشادتی که از وی در جنگ گیلان ظاهر شده بود و بهمین سبب

بجنگ

بعضی

چندی حکومت آن از ممالک معموره در حوالی لرستان یافت

واقعه عهد امیر تیمور گورکان

زمانیکه امیر تیمور بعزم تسخیر ایران بگرجستان ترکتاز نمود سرداران وی کوهستان لرستان وقبائل الوار راکه درآن اوقات قافله حاج را تاخته بودند ازدنبال شتافته واطاعت امیر ایشانرا مجبور داشته

واقعه عهد شاه سلطان حسین

دراواخر سلطنت شاه سلطان حسین صفوی که افغان اصفهان را محاصره نموده بود دوبار خانه ذخیره راکه بمحافظت بختیاری ولاری به شهر میاوردند افغانان تصرف کردند این اتفاق اسباب یأس کلی اهالی اصفهان شد

واقعه زمان نادرشاه افشار مطابق هزار وصد وچهل ونه

دراین سال که نادرشاه افشار تاج سلطنت بسر گذاشت نخست بتدارک تسخیر قندهار کمربست پس ازآن درآرامی ایران لازمه اهتمام رابجای آورد

دراینوقت خبر باو دادند که ایل بختیاری اطراف اصفهان را درمعرض تاخت وتاراج آورده اند دفع ایشانرا بر ذمت همت متقرر ساخت

کوهستان اصفهان که تا نزدیکی شوشتر میرود تمام منزل وملاذ ایلات بختیاری است چون کوهستان مزبور مشحونست ازغارهای بسیار ومغاکهای بیشمار واینطایفه همیشه درایام محاصره درآن غارها منزل اختیار مینمایند ودرنظرها چنان جلوه داشت



که ایشانرا در قید اطاعت آوردن از حیز امکان خارج است جمعی از بهادران را

بر قلل جبال و خلل و فرج شعاب فرستاده یک یک این طایفه را بچنگ آورده

در عرض یکماه جمیع ایل بختیاری را منقاد و مطیع فرمان نمود امیر ایشان علی مراد

خان را اسیر کرده بقتل رسانید امّا مابقی را بمهربانی خرسند ساخت وجمعی از

ایشانرا در جرگه عساکر پادشاهی انتظام داد

وبجهت جلادت فوق العاده که در فتح قندهار از ایشان بظهور رسیده بود محلّ توجه

نادری آمدند وسایرین را از کوهستانی که در سابق سکنا داشتند کوچانیده محلّی بهتر

ونزدیکتر از برای ایشان مقرّر کرد

شرح حال علی مردان خان بختیاری که در بعضی ممالک ایران پادشاهی نمود

سر جان ملکم می نویسد در وقتی که علی مردانخان بختیاری اصفهان را گرفته عزم کرد که یکی از

خانواده های صفویّه را نام شاهی نهاده خود باجرای امور سلطنت مشغول شود

میرزا صادق مؤلف تاریخ زندیه گوید در آن اوان ابوالفتح خان از قبل شاه رخ خان

حاکم اصفهان بود علی مردان خان بروی تاخته او را برانداخت

چون انجاح مرام و اسعاف مقصود بدون معاونت ممکن نبود جمعی از امرا را بجانب

خویش خواند تا بمعیّت یکدیگر آن مطلب را انجام دهند و از معتبرین امرای مزبور

یکی کریم خان زند بود در نسب نامهٔ که مؤلف آن یکی از اعقاب خود کریم خان است

مسطور است که کریم خان پسر یکی از زراعت‌گران مشهور بود که ایماق نام داشت

بیش ازین ذکری از آباو اجداد وی نشده است

بالجمله اگرچه کریم خان را نسبی شایان نبود و در اردوی نادر نیز منصبی و اماراتی

نداشت امّا به شهامت و غیرت و ملکات پسندیده از همگنان امتیازی تمام داشت

میرزا صادق گوید که هم از اوّل کریم خان در مکانت

و مکنت با علی مردان خان مساوات داشت و در وقتی که مقرّر شد که خواهر

زاده شاه سلطان حسین را که طفلی هشت نُه ساله بود بسلطنت بردارند پیمان بر آن رفت

که یکی وزیر کشور باشد و دیگری امیر لشکر امّا از روی اسناد دیگر چنین معلوم

می‌شود که کریم خان خود را کفو علی مردانخان نمیدانست

و حقیقت دلیل هم هست بر اینکه بگوئیم که امید او این بود که چون علی مردانخان پیر

بود و فرزندی نداشت بعد از فوتش قایم مقام او شود

الغرض در وقتی که اصفهان مسکن عساکر زند و بختیاری بود مردم شهر بچند فرقه

شده و هر فرقه طالب سلطنت شخصی بودند

امّا بیشتر میل بسلطنت علی مُردانخان داشتند تا بالاخره بحکومت تازه راضی شدند

در ابتدا لشکر علی مردانخان قدری بی اعتدالی کردند امّا خونریزی نشد

علی مردانخان هرچند مزاجی سخت و قوی داشت امّا در سلطنت خود با مردم

بعدل و انصاف سلوک می‌نمود

کریم خان

کریم خان در جلفا مقام داشت و در حفظ مال و صیانت آبرو و رعایت خاطر اهالی

باقصی الغایه میکوشید و آنچه لازمه مروت و فتوت که خاصه ذات و سبب امتیاز

او از دیگران بود در حق ایشان معمول داشت و این معنی بیشتر بروز داشت بعلت

اینکه اکثر اهالی آن قصبه عیسوی بودند لکن کریم خان ناظر بمطلب و مآرب ایشان نبود نه

بر طریقت و مذهب ایشان حرکات کریم خان رفته رفته سبب تعجب و احترام خلایق

گشته شهرت مروت و انصاف او بجائی رسید که محرک عرق حسد علی مردان خان

گردید

چندی نکشید که بی پرده بین الطرفین آثار عداوت ظاهر و مبین شد در ایام غیاب

کریم خان علی مردان خان فرصت یافته بر اهالی جلفا که ارامنه بودند سخت گرفت

چون کریمخان مستحضر شد او را ملامت کرد علیمردانخان شفاها بدگوئی از وی آغاز نهاد

وچون هم در آن اوقات حاکم اصفهان ابوالفتح خان را بقتل رسانیده

بود ظاهر بود که کریم خان ثانی وی خواهد بود

لاجرم بعد از اینکه کریمخان از واقعه اطلاع یافت بی پرده طبل مخاصمت کوفت آخرکار

بمحاربت کشید بعد از قلیل مجادلتی فیمابین و بعد از چند دفعه غالبیت و مغلوبیت طرفین

محمد خان نام که یکی از امراء بود علی مردانخان را بحیله از پای درآورد و اضلاع جنوبیه

ایران بلامنازعت بتصرف کریم خان درآمد

مؤلف تاریخ زندیه میرزا صادق گوید که محمد خان با کریم خان قرابت داشت از کریم،

خان روی گردانیده به علیمردان خان پیوسته بود سجع مهر علی مردان خان قبل از
سلطنت این مصرع بود بتاریخ ۱۱۶۲ علی مردان عالم را امیر است

ایلیات بقول سرجان ملکم

سرجان ملکم مینویسد ایلیات و احشامات ایران در چادرها زندگی و باختلاف موسم تبدیل مکان می کنند و عادتشان عادت سپاهیگری و بیابان گردیست و سکنای بیشتر این مردم در بلادیست که از دهنهٔ خلیج عجم گرفته بخط موازی تا سواحل این دریا تا شوشتر و از آنجا بسمت شمال مغرب از جانب یسار دجله تا ممالک ارمنیه میرود و کرمان و تقریباً جمیع بلاد فارس و بعضی از عراق و تمام کردستان همه داخل در صفحات مزبوره است

اهالی آن صفحات منشعب بشعب مختلفه میشوند لکن دلیل قوی تر برانیکه همه از یک اصلند نمیتواند بود مگر زبانشان زیراکه همه شعبهای ناقص و برهم خورده زبان پهلوی است اگرچه اختلاف زیاد در السنهٔ ایشان یافت می شود ولی نه بقدریکه مانع به فهم قبائل دیگر شوند از بدو ظهور اسلام پادشاهی از این طایفه در ایران نبوده (یعنی پادشاهی مطلق در تمام ممالک ایران) و همیشه این ملک یا در تحت امراء عرب یا سلاطین تاتار بوده است و عدد بیشمار این طایفه همیشه سبب وحشت و موجب هراس سلاطین گشته

لهذا ارباب مصالح ملکی تفریق حمله و تشتیت آراء ایشانرا مایهٔ تقویت حکومت

دانسته



دانسته ایشانرا ببلاد دور دست متفرق گردانیدند و مهما امکن القاء نزاع و نفاق
درمیان آن طایفه نموده در تضعیف قوت ایشان کوشیدند
قبایل ایران در معاف کردن خون وضعهای مختلفه دارند بعضی که مطلقاً راضی بکذشتن
نمی شوند و فخر را در این میدانند که خون را با خون نشویند لکن این عمومی ندارد اگر شخصی
قاتل کسی باشد و بخواهد که ورثه مقتول از او بکذرد رسم است که شمشیری با طناب
سیاهی بکردن انداخته نزد وارث مقتول میرود و از او طلب قصاص میکند اگرچه قواعد
مردی و مردمی همیشه اقتضا می کند که از چنین کسی بکذرند لکن بسیار نادر است که
کسی باین امر اقدام کند حتی اینکه در این باب فرمان امرا و ریش سفیدان خود را
نمی شنوند زیرا که اینکونه حرکت را ذلت و علامت بی جکری و نامردی میدانند
چون شخصی از ایلیات صحرانشین یا از فقرا سکنه شهر و بلد خونی کند و دیت بر او لازم
آید و از عهده نتواند برآید رسم این است که غل آهن بزرکی بر کردن او می کذارند و او را
باین قسم بکدائی وا میدارند تا مبلغ مأمور جمع و ادا شود و این قسم از جمیع اقسام
کدائی ها بیشتر زحمت میدهند
زنای محصنه یا زنای مطلق در ایلیات ایران بسیار کم اتفاق میافتد و اکر هم اتفاق
افتد غالب این است که اقارب زن شخص زانی را بقتل میرسانند نوع مخالطتی که
در وضع زندکانی ایلیات است قبول این کونه حرکت نمیکند زیرا که رواج آن منجر به
فساد کلی خواهد شد لاجرم بنا بر عادت بدون جزئی سخت در عفت زنان رخنه

نخواهد شد؛ اغلب این است که هرگاه کشف و ثابت شود که این عمل صدور یافته طرفین
در معرض هلاک و بوارند و کشنده که حفظ آبروی خود را کرده است مورد تحسین و آفرینست
چنانکه نگارنده اوراق وقتی از یکی از امراء قبایل سؤال کرد که در
باب زنی که زنای او ثابت شود گفت پدر یا شوهر یا پسر آن زن او را خواهند کشت
اگر از یکی از امراء قبائل بالنسبه بسلطان یا حکومت خیانتی اندیشد
و بدست پادشاه افتد پادشاه بلا تأمل یا او را نابینا سازد یا بقتل رساند و جز این
هر گناهی از وی سر زند او را رجوع بدربار شرع کنند تا به مقتضای حکم شریعت با وی
عمل نمایند و بسا هست که اگر شخصی از ایلیات در خدمت پادشاه باشد و بجهتی
قتلش لازم شود پادشاه او را به سردار قبیله میفرستد و او آن شخص را بقتل میرساند
بالجمله جمیع وقایع مزبوره کاشف از این است که بنای احکام
عدالت ایلیات بر عادات و رسومی است که من حیث المأخذ ورای عادات
و رسوم اهالی و سکنه بلدان و قری است و بسبب وضع زندگی و اتفاقیکه دارند بقدر
طبقات دیگر رعایا در معرض ظلم و عدوان نیستند مداخله سلطان بالنسبه بامور داخلیه
ایلیات اعتباری ندارد و میتوان گفت که علی الاتصال در تغییر و تزلزل است
برای ایلیاتی که بحکم حوادث اقتداری دارد و آنچه بخواهد میکند و در همان قبیله اگر
بوضع دیگر اتفاق افتاده باشد اندک خلاف خواهش و عادت سبب طغیان میشود
بنابر قواعد و رسوم اصلیه قبائل هر ایل باید در تحت اداره امیر خود باشد مقصود

ادارا



اولیای دولت نیز همیشه این است که او را آلت دست خود کنند لکن با این همه

رسوخ سردار قبیله در جمیع حالات در امزجه مردم خود بحدیست که بجز کسانیکه دیده اند

و در تامل این گونه امور عادی بوده اند دیگری اعتقاد نمیکند

عادات قبایل بختیاری

قبایل بختیاری و فیلی بقول سرجان ملکم در کوهستانی که از اصفهان گرفته شود تا شوشتر

تا قریب کرمانشاهان میرود سکنا دارند

بختیاری و بعضی قبایل دیگر میتوان گفت که هرگز بکلی در تحت اطاعت سلاطین ایران

نبوده اند در معاقل جبال منیعه تا هنوز بر عادات و رسوم خود روزگار میگذرانند

و در اداره امور داخله چندان اعتنائی بحکام و اعوان حکام ندارند بلی بجهت انکه

از اراضی خصبه که در دامنه کوهستان ایشان واقع است بهره داشته باشند قدری

قدری سرباز قلیل باتیه می دهند و امنای دولت نیز آنچه توانسته اند ترغیب این طایفه

در سکنای در آن اراضی کرده اند نه فقط بجهت انکه ایشانرا در قبضه قاعده و قانون ملکی

داشته باشند بلکه بیشتر برای انکه چون در آن اراضی سکنا گزیده اند بمرور ایام

لابد با بلاد اطراف که همیشه در معرض تاخت و تاز شان بوده بمعاشرت برایند و از

معاشرت بتدریج بمعاملت و مساهمت گرایند و این صورت مانع تعدی و تطاول

ایشان خواهد شد سرکرده ایلات و احشامات باید از خانواده امرای همان ایل باشد

والا اطاعت او را نمی کنند بلکه اگر پادشاه بخواهد در خط مستقیم وراثت هم نمیتواند

رسوم ختنه و نام گذاردن اطفال و کفن و دفن اموات مابین ایلیات و اهالی بلدان
ایران و سایر طوایف مسلمین اصول یکی است اما عزاداری در ایلیات شایعت صاحب
مرده را میآرند کلاه صاحبش را بر قربوس میگذارند و چکمه اش را از دو طرف زین
می اندازند و کمربندش را از گردن اسب میاویزند و با جمعیت تمام دور میگردانند
و هر یک از دوستان میت که خواسته باشند اسبی مسلح بدون سوار میفرستند تا
شامل تشییع جنازه باشد

اهالی بلدان بیش از قبائل صحرانشین که جزء عسکری ایرانند در معرض ظلم و طغیان حکومت
اند زیرا که وضع زندگی ایلیات بیابان گرد غالباً ایشانرا از تعرض ظلمه مصون میدارد

احشامات ایران در حقیقت اردوئی هستند از لشکر که فقط در معرض زحمات
و صدماتی هستند که لازمهٔ زندگی مردم سپاهی افتاده است و چون نوع اتفاقی خاص دارند
منشاء عداوت و ارادتشان با هم یا امید و اقتدار سلطان بر اینطایفه مثل اقتدار اوست
بر امرای خراجگذار مملکت که اطاعت و نافرمانیشان موقوف به ضعف و قوت
حکومت اوست

ایران در حالت کمال آرامی مردمی خراجگذار دارد که باکراه سر باطاعت نهاده اند
مثل ایلاتی که در کوهستان هستند و زندگی ایشان بتاخت و تاراج اطراف میگذرد

جزء لشکری ایران منقسم باقسام و قبائل عدیده می شود و اصل و منشاء هر یک با قبائل
دیگر اختلاف دارد اتراک از ترکستان اعراب از عربستان و ایلات خود ایران



که عبارت از کُرد و لک و زند و سایر قبایل باشند از این مملکت جمیع طوایف مزبوره

اگرچه اختلاف السنه دارند لکن عادات و رسوم‌شان همه قریب بهم است غالباً در

چادر زندگی می‌کنند و مدار معیشت‌شان بر گله و رمه و شکار است و با تغییر اهویه

تبدیل امکنه مینمایند قواعد حکومتی در میان خود دارند همه بهم نزدیک است مذهب

اسلام دارند قوانین قران مجید و مستنبط از حدیث شریف را اکردن مینهند

در ایام صفویه صدر الصدور مملکت بهر ایلی معتبر یک قاضی معین میکرد و امیر قبیله

غالب بدون حکم قاضی کاری نمیکرد نادرشاه چون منصب صدر الصدور را

برداشت این قاعده را تغییر داد و در این اوقات فقط در هر ایلی ملائیست که با مور

نکاح و طلاق بپردازد و اطفال را نام مینهد و تلقین و تکفین میت می‌کند اگر امر مهمی روی

دهد که احتیاج بمحکمه شرع شود بقاضی و شیخ الاسلام هر شهریکه نزدیکتر است رجوع

می‌کنند

قاعدهٔ عرفیه ایلات با سایر مردم اختلاف کلی دارد چنانکه میتوان گفت در حقیقت

قواعدی جداگانه دارند بغیر از امرای ایل اشخاصی هستند که بر سر هر طایفه مقرر ند

و ایشان از ریش سفید خوانند و این اشخاص غالباً نزدیک یا دور با امیر قبیله قرابت

و مانند وی منصب را بوراثت دارند در ایام آرامی مملکت بمنزله کدخدا و کلانتر

قوم اند و در اوقات جنگ بمنزله سلطان و سرهنگ سپاه و چون سرکرده

ایل در ایل نباشد یکی از این اشخاص را به نیابت خود معین کند و کسی را که به

نیابت

نیابت خود بر سر قوم میگذارد بقدر حاکم شهری که بر رعیت تسلط داشته باشد در میان
قوم صاحب اختیارات اگرچه بیک جهت ایلیاتیت و آن شکوه و حشمت حکومت را ندارد
اما بجهت دیگر مقتدرتر است زیرا که اجرای احکام بر وضع سپاهگیری است

لکن کلیهٔ امراء قبایل و ریش سفیدان طوائف همیشه ملاحظه و رعایت مردم ایلیات را می کنند
اگرچه در این قاعده نیز استثنائی هست زیرا که بعضی از امراء هم هستند که در حین اقتدار
ظالم و بیباک اند

تعریف احکام عدالت عرفیهٔ این طبقه خالی از اشکالی نیست امور عادیه را امیر طایفه یا نایب
او مثل حاکم عرف شهر فیصله می کنند و اگر شخصی معتنابه در یکی از طرفین باشد ریش سفیدان
مجلس کرده بعد از بحث و فحص تمام امر را انجام میدهند هر کس که از خانواده باشد
میتواند که هر وقت امری اقتضا کند انعقاد این مجلس را بخواهد و قبول نکردن آنرا ظلم
دانند ادانی قبیله این حق را ندارند لکن بسیاری از اوقات امیر قوم یا نایب او بجهت خوش
آمد مردم حکم بجمع این مجلس میدهد زیرا که هر حکمی که از این مجلس صدور یابد قبیله آنرا عین عدل
و مروت دانند اجزای مجلس مزبور اشخاص معین نیستند اگر نزاع در باب زمین باشد زمین
داران معتبر جمع می شوند و اگر در باب قرض باشد امیر و ریش سفیدان و دوستان
طرفین یعنی داین و مدیون اجتماع میکنند در صورت قتل اقارب قاتل و مقتول بحضور
مجلس میروند و اگر هر دو طرف از همان قبیله باشند داخل مجلس میشوند و ملای طایفه
علی الرسم یکی از اجزای مجلس است و هر وقت اقتضا کند بیان مسئلهٔ شرعی میکند



مقصود از انعقاد این مجلس تبدیل منازعه مابین طرفین است وچنین مینماید که
وضع آن بجهت اصلاح مابین قبیله شده است

درمیان ایلیات چنانچه مابین اهالی شهرستان رسمست که اگر شخص مدیون از
ادای قروض مزبوره خودا باکند پس از فتوی قاضی یا وقتی معین مینمایند که بعد از
انقضای آن از عهده قروض مزبوره برآید یا جمیع اموال او را گرفته درمیان طلب
کاران بالسویه قسمت میکنند و قاتل را چون گناه وی ثابت شود بورثه مقتول
بسپارند تا چنانچه خواهد از کشتن و بخشیدن و دیت گرفتن با وی معمول دارد
مگر اینکه وارث مقتول هنوز بسن دوازده نرسیده باشد دراین صورت حکم را
بتاخیر می اندازند تا اینکه وارث بدین سن برسد

قاعده مقرره بجهت تعیین واخذ دیت نیست بلکه موقوف است بقدرت یکی از
طرفین در دادن و دیگری در گرفتن وهمچنین شأن ومکانت قاتل یا مقتول را نیز
در آن مدخلیتی تمام است چنانچه بعضی اوقات مبالغی بزرگ بجهت خون یکی از
امرا و قبائل داده شده فقط برای اینکه نایره عداوت قبیله انطفا یابد غالب مطمح
نظر مجلس وقتی که منعقد میشود اصلاح مابین ورثه مقتول با قاتل است علی الخصوص
وقتی که طرفین هرکدام از قبیله علیحده باشند بجهة اینکه اگر بسببی از اسباب امر در
این مجلس انجام نیابد قاتل در معرض انصاف نیاید ورثه واقارب مقتول
تا از وی انتقام نکشیده اند خود را شرمنده و ننگین میشمارند در موارد دیگه ورثه

مقتول قادر براجرای حکم عدل هستند متصل در صدد و منتظر فرصت اند تا انتقام خویش

بگیرند در اینصورت همیشه منجر بکشت و کشتار بیشتر و عداوت زیادتر شده است

چنانچه سالها قطع نمی شود

این قسم نزاع بیشتر در ایام اغتشاش مملکت است

چنانچه یکی از امرا که در سر هوای سلطنت دارد جهت تقویت کار خود قبیله را که

با قبیله دیگر عداوتی دارد آلت دست خود میسازد

طرز و تدبیر حکومت ایران همیشه این اقتضا کرده که اراضی قابل زراعت را بنوعهای

خیلی مناسب بایلات و احشامات بدهند و اینطایفه نیز مافوق آنچه ضروریات

مصارف شان اقتضا میکند زراعت نمی کنند صحراهای خصیب و چمنهای وسیع که

برای ییلاق و قشلاق ایشان مقرر شده است اگرچه بیک جهت جزای حقوق خدمات

لشکر ایشان ملحوظ می شود ولی جزئی مال دیوانی از هر خانواده برحسب ثروت میگیرند

و این مالیه باستصواب سرکرده ایل یا کدخدایان وی جمع میشود

ولی همیشه بریک قرار نیست و هرگز هم زیاد نیست

مالیات ایلیات شیراز گاو شیرده سیصد دینار خر دویست دینار مادیانی که برای کرّه

گرفتن است هزار دینار شتر سیصد دینار گوسفند هفتصد دینار سالیانه بدیوان میدهند

مالیه را که از کرایهٔ زمین و دکاکین در شهرها و از ایلیات و احشامات

میگیرند سرشماری و خانه شماری میگویند و در اخذ آن رعایت حال اشخاص میشود



بلکه بهر نوع قاعده کرایه مقرّر شده است باید بدهند

یک نوع مالیات هم باید حکّام و رؤسای ایلیات در اوّل عید نوروز به پادشاه بدهند و سرشکن رعیّت بکنند

بعضی مالیات دیگر پادشاه در بعضی مواقع اتفاقیه از رعیّت میگیرد الا اینکه این تحمیل بر ایلیات و احشامات کمتر میشود نه بجهت اینکه فقیرترند بلکه بسبب اینکه تحمّل اینگونه چیزها را کمتر می کنند

امراء قبائل در بعضی اقتدارات مانند پادشاه است

سرکردهٔ ایلیات و احشامات باید از خانواده امراء همان ایل باشد و الا اطاعت او را نمی کنند بلکه اگر پادشاه بخواهد تغییری در خط مستقیم وراثت بدهد اشکال دارد بعضی اوقات نمیتواند و چون تعیین یا درحقیقت تقویت کند امیری را که ایل او را نخواهند مگر نافرمانی و سرکشی ایل او را مجبور کرده است که آن امیر را عزل کند

سرجان ملکم در باب لشکر ایران مینویسد از جمله جمعی کثیر سواره بی نظام که ایلات و احشامات ملک میدهند و سرکرده هر طایفه از خودشان میباشد

هر سرکرده ایل باید بالنسبه بجمعیّت خود عدد مخصوصی سواره بدهد هر کسی صاحب آسیائی بوده است باید یک سوار با اسب و سلاح بدهد

در هر طرف ملک نیز نوعی سپاه پیاده هست که بالسویه از ایلات و اهالی بلاد و دهات میگیرند کار این قسم سپاهی علی العادت محافظت ملک و مردم است مصارفشان

ازیان

از همان ضلعه یا شهر یا دهی است که متعلق با نانست در وقت ضرورت بجنگ میروند
اما وقتی که در لشکر باشند یا بمحافظت ملک دور دستی مأمور و ساخلو هستند از
دیوان مواجب میابند جامه و سلاح از خود ایشانست بامیعنی که رخت ملک خود را
میپوشند و بخرج بهر کرده خود بدیگری اطاعت میکنند

اسلحه ایشان عبارت است از تفنگ و خنجر و شمشیر

قبل از شاه عباس کبیر صفوی لشکر ایران همین سواره و پیاده مزبوره بوده اما
شاه عباس محض اینکه قوت امرای ایلات را نقصان کند مقابل ینکچریهای عثمانی
پیاده نظام و توپخانه و سواره نظام ترتیب داده موسوم بشاهسون و وابسته بخود
پادشاه بودند عباس میرزای نایب السلطنه ترتیب نظامی بسبک جدید داد
به مشاقی و صاحب منصب انگلیسی ایشان را تعلیم و تربیت مینمود افواج بختیاری از جمیع
افواجی که از کوهستان گرفته شده سریع الانتقال تر و قابل تعلیم ترند

و هرگز قشون شهری و پیاده نظام دولت ایران برابری با تحمل و مشاق بایلیات صحرا
نشین نمیرسند ولی اینگونه قشون برای جلوگیری از امراء قبائل است که بسبب کثرت
عشیرت همیشه در صدد طغیان اند که در قید اطاعت آرند یا در هول و هراس دارند

بعضی از نیکوتر و وسیع ترین صحاری آنها که هنوز بقایای شهرها و
قری در جمیع اطراف نمایانست بایلیات صحرانشین بیابان گرد واگذار شده که
گله و رمه خود را میچرانند و در مسافت صد میل راه که در سلف زیر زراعت بوده

البته



است حال فقط قطعات زراعت دیده میشود بقدریکه نان قبیله وقصیل سالیانه

اسبان ایشان را بدهد

سرمایه دولت قبائل صحرانشین منحصر در گله و رمه ایشانست امّا با اینکه غذا و بعضی

از البسه ایشان از این حیوان حاصل می شود اعتنائی باصلاح و ترقی حال آن نمیدهند

بسیاری قبائل و احشامات بزرگ ایران از مراتع و مرابع قدیم خود

جای کن شده اند ولی در بسیاری از مواقع و مواضع فقط نقل از طرفی بطرف دیگر

بوده است

دوای اسهال در ایلیات جزء اعظم او دنبه است میجوشانند و میدهند

در بعضی ایلیات معمول است که کسی را تب عارض شد او را بچوب میزنند که شفا یابد

چنانکه خود من دو دفعه در ایران مسافرت کرده کرت اوّل مطابق هزار و هشتصد

میلادی کرت ثانی هزار و هشتصد و ده دفعه اوّل هدایت قلی خان امیر ایشان

یکی از صاحبمنصبان سفارت را که تب ربع داشت و در خیمه خوابیده بود دید چون

از صورت حال مستحضر شد خواهش نمود که او را معالجه نماید چون از طریق معالجه پرسیدیم

گفت آنقدر با این چوب دست او را میزنم تا شفا یابد بیمار قبول این معالجه را ننمود

هدایت قلی خان از این معنی آزرده شد جمعی از ایلیات را بشهادت

طلبید همه قسم خوردند که مبلغی از مرضی بهمین قسم بضرب چوب و کتک شفا یافته اند کرت

دیگر که بدانجا رفتم هدایت قلی خان مرده بوده و ده پسر گذاشته بود پسر بزرگش

محمد علی خان امارت داشت ازوی پرسیدم که او را نیز مانند پدر معالجه مرضی نمائی

گفت آری الولد سرابیه از سلوک وی با مرضی پرسیدم گفت لرزه چون بیمار را عارض

شد او را چوب بسته بقدر قوت میزنم و از فحش و دشنام او را میازارم تا بدین

سبب خوف و غضب احداث حرارت کرده لرزه که ناشی از سردی است دفع

می شود گفتم غیر از اهل خود هم کسی بمداوا نزد تو میآید گفت از حوالی و همسایگان نیز

قلیلی که شعوری دارند میآیند گفتم همین کار را برادرهای تو نیز توانند کرد گفت نه

بلکه این کار مخصوص کسی است که امیر قبیله است

رسوم امراء قبائل

امراء قبائل در ایام آرامی مملکت غالب در پای تخت یا شهرهای حاکم نشین هستند

و گاه گاهی سری بقبیله میزنند در ایام غیاب ایشان بند و بست امور قبیله موقوف

و محول برای و دستور العمل ریش سفیدان طوایف است اجتماع طایفه بسته باسباب

معیشت ایشان است به تبدیل فصول تبدیل مکان می کنند بلکه میتوان گفت در

جمیع ایام سال بجهت تبدیل آب و هوا در حرکت هستند هر جا آب و هوای خوبی در اطراف

امکنه که متعلق به ایشانست بنظر در آید سیاه چادرهای خود را زده اردوئی برپا

می کنند و غالب بر کنار رودی یا قریب به نهری است وضع ارد و عموماً مربع

است و فرقیکه چادر ریش سفید با فقیرترین قبیله دارد این است که چادر ریش سفید

بزرگتر است



سایر اسباب زندگی همه یکسانست و چادرها همه از یک پشم و بر یک نهج ساخته شده اسبها و قاطرها و گوسفندها در اطراف اردو بچرا رها می کنند

جوانان قبیله اگر مشغول نباشند غالب اوقات دسته دسته بکشیدن تنباکو و راحت مشغول اند

زنان یا بامور منزل میپردازند یا طفلان یا پیرمردان را در حرکت دادن گله و رمه مدد می کنند

عادت قبائل این است که بقوّت و جمعیت خود اعتماد داشته باشند که چادرهای خود را در نزدیکی یا دامنهٔ کوهی میزنند که اگر احیاناً خطری روی کند مأمنی بجهت عیال و اطفال و گله و رمه خود در دست داشته باشند

امرای ایلیات بسبب معاشرت با اعیان درخانه و ارکان سایر بلاد تهذیب اخلاق تحصیل کرده اند همچنین تبعهٔ ایشان بسبب مراودت با مردم تفاوت کلی در احوال و افعالشان پیدا شده

ختنهٔ اطفال را در وقت مقرّر میکنند و رسم عقد و نکاح در میان دارند

از سردار قبیله تا خدمتکار هر کس از خود چیزها تعریف میکند مکرر شده است که بر آرامی مملکت افسوس خورده اند و یاد ایامی کرده که بقول خود هر کس اسبی و شمشیر و جگری داشته میتوانسته است بخوشی بگذراند یعنی ایام هرج و مرج مملکت

دفعه اول که بایران آمدم روزی در معبر شکار پرداختم رسیدم بشکاف عمیقی که در

کوه واقع

کوه واقع شده بود چون خواستیم بگذریم پیرمردی از طایفه لک که در خدمت من بود برگشت و متوجه من شده تبسّمی کرد و گفت قریب بیست سال قبل من و ده نفر دیگر هم از قبیله خود در همین درّه در کمین کاروانی نشستیم چون کاروان رسید حمله بردیم و مال بسیار بدست ما آمد تا چند سال سرمایه من بود حالا فقیر شدم

ایلیات دعوی مردمی و مروّت مینمایند

بستگی و تعلّق ایلیات ایران بخانواده امرای خودشان مرقوم شد بسیار کم است که بکلّی دیگرا اطاعت کنند و مکرّر اتفاق افتاده است که بچه کوچکی را بصحرا برده و از قبیله برای او بیعت گرفته اند اگر جمعیّتی از ایل برای خدمت پادشاه بخواهند بزحمت جمع می شوند لکن اگر خود ایل یا امیر قبیله در خطر باشد در آنی بقول خودشان از چادر بچادر و کوه بکوه علامت جمع شدن میبرد

ایلیات ایران همیشه نوع تجارتی با شهرها و قریهای معتبر دارند اسب و گوسفند و قالی میفروشند و در بهار وجه نقد و غلّه و قماش و ظروف میگیرند

رسوم عروسی در میان شهری و ایلیات شباهتی دارد با فی الجمله اختلافی

رسوم مخصوصه بایلیات که احتمال دارد مدّتها قبل از ظهور اسلام درین طبقه شیوع داشته قابل ذکر است در صبحی که عروس را بخانه یا خیمه داماد میبرند همه احبابش جمع میشوند و اگر دختر امیری یا ریش سفیدی باشد سواران متعلّق بپدرش او را بدرقه می کنند و رقاصان و قوّالان را نیز با خود میگیرند اگر منزل داماد نزدیک



است دور نیز زنند و چون بمسافتی که نزدیک خانهٔ داماد است داماد بر اسب خود

سوار و با احباب خود باستقبال میآید نارنجی یا سیبی در دست گرفته بعد از نزدیک

شدن بقوت میاندازد قبل از انداختن نارنج هر دو طرف خاموش میشوند بمجرد انداختن

نعره ها و قیه ها بلند میشود همه در سمیر میزنند داماد اسب خود را چرخی داده رو بمنزل

چهار نعل میتازد سواران سمت عروس او را تعاقب می کنند هر کس او را بگیرد اسب

با زین و جامهٔ که داماد پوشیده است مزد شصت اوست

امّا این رسم در میان متموّلین قوم است فقرا چند قرانی میدهند و مکرّر هم اتفاق

افتاده است که داماد گرفته نمیشود زیرا که در این روز مخصوص در گریز است و

احباب وی نیز در نمیعنی با وی مددی کنند و چون عروس بر در خانه داماد رسید

زنانیکه با او هستند میگویند پیاده نشود و اقارب داماد دور او جمع شده درخواست

می کنند که پیاده شود با لجمله هر یک از مردان قبیله داماد بقدر امکان چیزی بعروس

میبخشند و همچنین از وی خواهش میکنند که مهرش را ببخشد خود داماد هم بعد از این درین

استدعا شریک میشود لکن زنان ایرانی فقط مهر را سدّ راه بدسلوکی شوهر یا بعضی

اتفاقات میدانند لهذا غالب این است که راضی نمیشوند اگرچه بعضی اوقات قدری

از آنرا می بخشند امّا عموماً بقدر کفایت نگاه میدارند اگر وقتی اقتضا کند دست مرد

را زیر سنگ داشته باشند در این عروسیها مرد و زن قبیله حلقه زده میرقصند امرای

قبیله که در حقیقت از هر جهت تربیت شده اند در عروسیهائیکه در خانوادهٔ خود

اتفاق میافتد احتمال دارد از روی ضرورت با عادات قوم موافقت کنند و

غالباً عادت این است که چون از دواجی در ایل واقع شود بحضور خود مجلس عیش

را مزین و با ظهار مروت و سخاوت زیاد و هشاشت و بشاشت وافر جمیع طایفه

را از خویش ممنون و شاکر میسازند

رسم طلاق در ایلیات مثل سکنه بلاد است الا اینکه طلاق در ایلیات کمتر اتفاق

میافتد و اینصورت میتوان گفت اسباب عدیده دارد یکی اینکه پاکدامنی در

این طایفه بیشتر است و دیگر اینکه زنان بجهة زحمتی که میکشند بیشتر در چشم مردان عزیزند

و فقرای قوم هم نمیتوانند ادای کابین کنند و همچنین باید گفت که در این قسم مردم اقارب

زن را بسبب طلاق وی آزرده ساختن خطرناک است زیرا که ما دامیکه زنای

زن ثابت نشده است اقارب او در حمایت وی از جان دریغ ندارند

محکم تر عهدی که ایلیات می بندند بطلاق زن است در ایام سابق اگر کسی بطلاق

زن عهد میکرد و از خلف میکرد تحت عمرش با ستخفاف و حقارت میگذشت

اما در این اوقات مکرر اتفاق افتاده است که قسم بطلاق زن خورده و همان ساعت

گریخته اند و هیچ شرم نکرده اند

در ایلیات اوقات مردان بسواری و شکار و ورزش کارهای لشکری میگذرد

و غذاشان غالب نان خشک و دوغ و شیر است گاه گاه گوشت نیز در استعمال

در میآورند

مسکرات



مسکرات کمتر استعمال می کنند بیشتر تفرحیشان در امینست که در یکجا جمع شده قلیانی بکشند شعر یا افسانه بشنوند و اگر مسخره کاری بکند بخندند

در هزار و هشتصد و یک عیسوی سفارت انگریز در حوالی کرمانشاه آمد و مهدیخان کلهر چند روزی با سفارتخانه بود مهدیخان سر کردهٔ قبیله بود که چهار هزار سوار از آن ایل بیرون میآمد در کمالات صوری از سایر امرای ایران که مؤلف دیده بود امتیاز داشت از فضایل و شعر و صنعت نقاشی بهره مند و بر شهادت و جلادت مشهور بود از جملهٔ تبعهٔ امیر مشار الیه مسخره بود که در فن خود استادی ماهر و در حرفت شیادی نقش بندی کامل بود روزی در عرض راه سفیر انگریز را مخاطب نموده گفت شک نیست که شما فخر می کنید که ایرانیان را باین نوع تربیت کرده اید و مشق داده اید که مثل سرباز انگلیسی پیش پیش شما بنظام حرکت می کنند چند وقت طول کشید که ایرانیان را تعلیم نظام داده اید ایلچی گفت قریب شش ماه مسخره گفت اگر اذن میدهی من کمتر از شش دقیقه زحمت شش ماهه شما را ضایع کنم چون اذن یافت نزدیک سواران ایرانی رفت که جنیبت میکشیدند و حکم مخصوص داشتند که از جای خود حرکت نکنند مسخره دیده بود که تقریباً جمیع اینها بالک یا فیلی بودند که مسکن و مأوی ایشان کوهستان لرستانست بنابرین چون بر دیک رسید بنا کرد به آوازه خواندن و شعر بدین مضمون سرودن گرفت

ای جوانان لرستان بشنوید از من که من گویم از مردانگیهای نیاکان شما

هنوز تمام ناکرده بود که صف برهم خورد و بسبب اینکه هرکس میخواست خود را زودتر
برساند تا واضح‌تر بشنود درهم افتادند و اسبها یکدیگر را لگد میزدند و مسخره چون چنین دید
قاه‌قاه خندیدن گرفت و روی بایلچی کرده گفت از آنچه دیدی دلتنگ مباش بجهة
اینکه من شنیدم مردی با همین شعرها که من خواندم لشکری جمع آورده تا چند هفته پادشاهی
بر مؤلف یقین است که این صحبت حقیقت دارد در هرج و مرج که بعد از فوت نادر
شاه در ایران واقع شد یکی از امراء مجهول النسب و الحسب با جمعی از مغنیان باطراف
لرستان رفته و همین اشعار را خواندن گرفت و فقط بهمین سبب قریب به پنجهزار ایلیات
بر دور او جمع شده او را شاه خواندند

زنان قبیله بسیار کمست که نقاب بر رو گیرند و کارهای محوله با ایشان نیز نوشته شد
احترام زنان ایلیات بیش از زنان شهری است بعلت اینکه بیشتر فایده بوجودشان
مترتب است نه همین تسهیم جامه خوابند بلکه شریک اسفار و خطارند و عادات مردانه
ایشان مکروه طبیعت نیست از آنرو که شایسته این نوع زندگیست اگر از خانواده امراء
نباشند همه قسم خدمت را در خانه میکنند و بغیر واجانب که برحسب اتفاق در خانه یا
در خیمه ایشان فرود آیند بکمال رأفت و مروت مینمایند لکن با وجود کمال خدمت چیزی
در حرکاتشان نیست که موجب غلط فهمی شود

اگرچه غالباً بجهت حرارت آفتاب چهره‌ها تیره است اما در ایام جوانی بیشتر از حسن و جمال
بهره ایشان میشود که نیکوئی منظر با اعتدال اندام مقرون دارند زنان طبقه ادانی

ندارند



این گروه بجهت کثرت زحمات زود شکسته میشوند

الحاصل عادات زنان ایلیات موافق وضع زندگی ایشانست

فقر و فاقه ایلیات مانع است مردان را که بهمان قدر هم که در شریعت جایز است نکاح کنند بسیارشان یکزن دارند مگر اینکه آن زن قابل کار کردن نباشد یا عقیم یا پیر باشد و الا زن دیگر نمی برند سبب اینست که اغلب متحمل معیشت بیش از یکزن نمیتوانند شد و دیگر اینکه مردی که دو یا بیشتر زن داشته باشد غالب نزاع و جدال ایشان عیش را بر وی تلخ خواهند داشت

رسم متعه نیز در زنان ایلیات نیست بعلت اینکه از اینکار بسیار اکراه دارند و بسیار شده که بدینواسطه با ملاها جنگیده اند اگرچه میتوان گفت که آزادی و اعتبار زنان ایلیات بیش از سایر زنانست اما از وضعی که بجهت زنان فرنگستان مقرر است خیلی دورند زنان ایلیات بیشتر خود کار میکنند و شوهرها یا براحت یا بتفریح و تفرج مشغول اند در حقیقت اعتبار زن در چشم مرد مانند خدمتکار است نه رفیق زنان ایلیات بالنسبه بزنان شهری نوع آزادی دارند در حسن اندام و نزاکت طبع بزنان شهری نمیرسند اما از عفت و عصمت و زحمت خانه داری و سایر صفات لازمه از ایشان بهترند در حقیقت اکثر زنان عالی همت و صاحب غیرت در اینان دیده شده و سبب همان وضع زندگی و آزادی ایشانست اگر کسی از ایلیات زن و کنیز بقدریکه در شرع جایز است یا بقدریکه مردم شهر دارند ندارد و فقط بالسبب وضع مخصوص یا فقر و فاقه او است

بطریکه

بمجرد اینکه وضعش تغییر یابد در اقسام عیش و عشرت مستغرق میشود و زن بیچاره
که همیشه شریک رنج او بوده است از راحت او بهره نخواهد داشت

مثلاً اگر بمنصبی ترقی کند مقصود کلی از ترقی را استیفای لذات شهوات میداند
و اگر بشهری برود فی الفور عادات آنجا را اختیار میکند

در ایلیات مادام العمر مادر انرا احترام مینمایند و مادر نیز بر حسب عادت بر فرزندان
حاکم است اختیار خانه جمیع با مادر است و اگر پسر صاحب دولت و ثروت باشد بحسب
عادت انتخاب زن و مصارف عروسی را بخواهش و مصلحت مادر میگذارد و بسبب اینگونه
ملاحظات زنان به پسرها مانوس‌ترند و از دختر مایوس

ایلیاتی که در کوهستان جنوبی ایران سکنا دارند از زمان اسکندر تا حال حالات شان
و وضعشان بالنسبه بسلاطین کلی تغییر یافته است آنچه یونانیان در اینباب نوشته اند
چنین مینماید که با آنچه حال معلوم میشود بعینه یکی است همان تدابیر که متاخرین سلاطین
ایران با این طوائف کرده اند از اسکندر نیز منقول است

باینمعنی که اسکندر سعی کرد که اینجماعت را بزراعت و پرورش گله و رمه مشغول سازد
تا بحفظ اموال خود پرداخته از تاخت و تاراج اطراف باز مانند

امرای قبایل بمعیت یکدیگر یکنوع آزادی دارند ایلیات نیز بجهت حب آزادی طبیعی
بزندگی مانند بهائم راضی شده اند که عرضه ظلم و عدوان نشوند

ایلیات ایران با سکنه بلاد این مملکت اختلاف کلی بالطبع دارند امراء قبایل بسیار شده



کهم بی‌غیرت

که هم بشجاعت و بهادری و هم بمروت و جوانمردی اشتهار و امتیاز یافته اند برحسب

اقتضای وضع زندگی که مخصوص بایشانست از وزراء و اعیان دولت کمتر حیله سازی

میکنند میتوان گفت بکلی ازین عیب عاری هستند اما غرور و تمرّدی که دارند مانع

زمانه سازیست فخر به نسب منظماً باینکه هم از اوان طفولیّت تا دیده اند و ابستگان

خدمتکار و چاکران و هواخواهان جان نثار در دور خود دیده اند سبب این شده است

که عادت کرده اند خود را بیش و دیگران را کم از آنچه هستند پندارند چون تغضب طبیعت شان

بطوریست که بهیچ وجه اداره پذیر نمیشوند لکن کم میافتد که سخنانیکه در حین غضب

بالنسبه ببسیاری بزرگان یا بخود پادشاه نیز میگویند مورث مشقّتی شود غالباً معذرت

هرنا هنجاریهائیکه از ایلیات است خواسته میشود و حتی خود پادشاه هم قبول میکند

روزی اتفاق افتاده که یکی از امراء ایل صحبت از صدر اعظم میداشت خیلی بد میگفت یکی

از مخصوصان وزیر نیز حضور داشت چون محرّر اوراق حاضر بودم از عاقبت آن

اندیشه نمودم روز دیگر از وی پرسیدم که چه واقع شده گفت هیچ چون وزیر را دیدم

گفتم ما ایلیاتی هستیم و بعد خندیده بمن گفت که تو میدانی که این لفظ ایلیات عذر همه

ناهمواری و ناهنجاریها است که کسی بگوید یا بکند

بالجمله طبیعت امراء قبائل را میتوان گفت با تغییرات ملکی تغییر پذیراست و قتیکه مملکت

آرام است خیلی شدّت مزاج ایشان کم میشود بعلّت اینکه در طفولیّت غالب بضمانت

حرکات پدران در پای تخت می مانند و در همانجا تربیت میابند و چون بسنّ شباب رسیدند

همه پا

همیشه باید ملتزم رکاب شاهی باشند رفته رفته عادت اولیای دولت گیرند و تکیه
خوی و رفتار ایشان بپذیرند

طباع ایلیات خیلی مختلف است نسبت با اهالی شهرها ایلیات نیز حسنات و قبایح مخصوص
بخود دارند مردمی صادق و مهمان دوست و رشیدند لکن سخت مزاج و شدید العمل اند
چون ضرورت بدروغ و فریب و حیله ندارند و احتیاج باستعمال هم ندارند این عیوب از ایشان
کمتر از مردم شهر است بجهت اینست که آن اسباب برای ایشان جمع نیست زیراکه
بوضوح پیوسته که هر وقت در شهری سکنا گرفتند یا جزء فاتحین داخل شهری شده اند
از جمیع صفات بر مردم شهری سبقت گرفته اند

(این شرحی است که سرجان ملکم نوشته ولی امروزه این عادات خیلی تغییر کرده است
کلیهٔ عادات میان ایلیات تفاوت و اختلاف زیاد دارد چنانکه هر ایلی را عادتی و
هر طایفهٔ را قانونی علیحده است ~~میشود که هر طایفه صاحب~~ تیره های مختلفه است هر
تیره قانونش با تیره دیگر اختلاف دارد)

خصائص بختیاری

آنچه از استقراء و امتحان معلوم شده ایل جلیل بختیاری بعضی خصائص مخصوص دارند که دیگر مردم
دارای آن خصلت نیستند از جمله مختصات اینطایفه اینست که اطاعت شخص رئیس خود را دارند
اگر رئیس بگوید بدریا یا باتش بروند اطاعت مینمایند و دیگر اینکه بهر جنگی که مأمور میشوند فتح نا
کرده مراجعت نکنند صفت دیگر اینکه حتی القوه در جنگ و چپاول از قتل نفس پرهیز دارند یکی
از مختصات دیگر آنها اینکه مهمان دوست میباشند همچنین در وفای عهد و پاس حقوق با جان ایستادگی دارند

حرف و عهد



خروج قلندر در کوه کیلویه — از جلد اول عالم آرای عباسی

در سال نهصد و نود دوم هجری قلندری که شباهت باسمعیل میرزا یعنی شاه اسمعیل ثانی صفوی
داشت و مثل پادشاه مزبور دو دندان جلو نداشت و در اثنای سیاحت در قلعه قهقهه
اسمعیل میرزا فرزند سلطان محمد صفوی را دیده و سبک و رفتار او را آموخته بود و در علوم
عربیه بهره داشت ادعا کرد که من شاه اسمعیل میباشم و بمیانه الوار کوه کیلویه رفت و ابواب
حیله و تزویر بگشود و چنین اظهار داشت که جمعی از نوکرهای حرام نمک من قصد قتل من نمودند
بنابر مصلحت چاره بجز غیبت و فرار نداشتم شبی از لیالی رمضان المبارک که در وثاق
حلواجی اغلی خفته بودم دیدم آن نوکرهای نمک ناشناس که بکینه سابقه بر در خوابگاه من
اجتماع کرده اراده دخول دارند ناچار شدم درب پنجره خانه را شکسته خود را بیرون افکندم
و جامه سلطنتی بیکسوی نهادم لباس درویشی در بر نمودم و در گوشه پنهان شدم آن خدام
ناسپاس دیگری را که بمن مشابهت تام داشت بجای من خوابانیده خفه نمودند و شهرت
دادند که شاه اسمعیل رخت بدیگر سرای کشیده من دو سال در کسوت قلندری از مملکت
ایران خارج و در اطراف و جوانب بلدان بسیر و سیاحت پرداختم اینک قصد فتح
مملکت روم دارم و چنین و چنان خواهم نمود و بجهت استعمال بنگ خیالات فاسده
در دماغ راه داده لافهای گزاف میزد و هرکسی را بوعده خوشنود میداشت ممالک
ایران و روم را برؤسای کوه کیلویه می بخشید مردمان صحرانشینان که از جاده معرفت
دور بودند سخنان حیله آمیز او را باور کردند و مردم اطرافی که از صدق و کذب مطلب آگهی
ندا‌شتند

نداشتند کلمات دروغ او را محتمل الوقوع پنداشته رفته رفته خبر او در میانه قبایل ایلات و الوار اشتهار یافت و از مرتبه خفا بدرجه ظهور رسیده مردم آمدند و از اطراف و جوانب هجوم کرده هدایا و پیشکشی در حضرتش آوردند

درینوقت قلندر اشهب مقصود را رام دید بفرمود تا برایش بساط خسروانه و اساس پادشاهانه بگستردند و بسبک سلاطین صفوی هر کس که بملازمت خدمت میرسید رسم کرنش و پای بوس بجا می‌آورد و دختران صاحب جمال از هر قبیله بر سبیل نذر بحضورتش گذرانیده تا شرف فراش او یابد مجملاً آن دیوانه عاقل نما از ابلهی دکان سلطنت آراسته خواص متابعین خود را بمناصب عالیه و حکومتهای متعالیه دلخوش میداشت و بترتیب لشکر و سپاه امر کرد چنانکه شماره لشکریانش از جاکی و جواکی و سایر قبایل و عشایر الوار به بیست هزار رسید با این لشکر انبوه بر سر دهدشت که حاکم نشین کوه کیلویه است راند طوائف افشار حقیقت خروج قلندر را بخلیل خان حاکم آن ولایت که درینوقت در اردوی پادشاهی بود اعلام کردند و تکلیف خواستند و بجهت دفع مشارالیه جماعتی بسیار بر سر پسر خلیل خان که سرکرده ایشان رستم بیک بود جمع شدند و بین الفریقین مکرر محاربات عظیمه روی داده اصحاب قلندر گاهی غالب و گاهی مغلوب میشدند جمعی کثیر از افشار و الوار درین معارک بقتل آمده از قضای الهی رستم بیک پسر خلیل خان مقتول شد و قتل او سبب تسلط و استیلای قلندر شده بر قدرتش فزود و طبقه افشار از مقاومت عاجز آمدند و بسیاری از آن طبقه در اینواقعه راه عدم پیمودند و اصحاب قلندر بطور بیرحمانه بسیاری از نساء و صبیان ایشان را اسیر



نمودند

نمودند و بعد از این فتح نمایان احکام و مباشرین باطراف و جوانب فارس و خوزستان
فرستاده باحضار هواخواهان امر مینمود و چون اردوی همایونی در سرحد آذربایجان بمشاغل
عظیمه مشغول بود جلوگیری نتوانستند نمود قلندر بهر شهر که رسید اکثر اهالی چاره جز اطاعت
ندیدند و برای مصلحت تقدیمات و پیشکشیها گذرانیدند

از آنجا که چراغ کذب را نبود فروغی روز بروز سخنان کذب امیرزا و بالوار ظاهر میشد و
تردید خیال درباره دعاوی دست میداد بعلاوه آوازه آمدن خلیل خان شهرت تام پیدا
کرد اسباب بیم قلندر شده بعضی الوار هم بی اعتماد گردیده دست از محاربه کشید و بجانب حویزه
و دزفول شتافت باشد که از سید شجاع الدین بدران مشعشعی که در آنوقت والی حویزه و نواحیش
بود استمداد نماید از نیروی الوار را اجازه داد که بخانه های خود رفته رفع خستگی نمایند
و در موقع لزوم معاودت نمایند

خلیل خان افشار حاکم کوه کیلویه که در رکاب شاه بود بعد از استماع خروج قلندر رخصت
خواسته بدانصوب شتافت چون بدانحوالی رسید جماعتی از الوار خصوصاً طایفه بُندانی
هواخواهی قلندر با عده و عدتی رزم آزمای سر راه باو گرفته بمقاتله و محاربه پرداختند
در آنجا دره کوهی بود که یک راه بیش نداشت الوار در کمین نشسته در وقت عبور خلیل خان
از بالای کوه پیاپی سنگهای بزرگ و تیر و تفنگ بپائین میانداختند یک تیر بخلیل خان
خورده از اسب درغلطید و جان بجان آفرین تسلیم کرد از کشته شدن او غازیان افشار
پریشان و مضطرب شده خودداری دیگر نتوانستند نمود الوار ایشانرا در میان گرفته گروهی را

بهلاکت رسانیدند و اموالشان بغارت بردند اینواقعه سبب طغیان و دلیری الوار شد

پس از اینکه اینخبر گوشزد قلندر شد از درِ قول بازبسته دیگرباره متوجه کوه کیلویه شد

دیگرباره جمعی از الوار بدور او جمع شده بالشکر فراوان بر سر دهدشت راند و همی خواست

قبل از آنکه پرده حیل او کشف نشده روزگاری بشادی و شادکامی گذراند اما روزگار

فرصت نداد و بعد از آنکه خبر کشته شدن خلیل خان و استیصال طوائف افشاریه بسمع پادشاه

ایران رسید سخت برآشفت اسکندرخان برادرزاده خلیل خان را بایالت کوه کیلویه نامزد

فرموده بالشکری فراوان بدانصوب فرستاد و نیز امت خان بیگلربیگی فارس و دیگر امراء

ذوالقدر حکام فارس را بدفع فتنه قلندر و کمک اسکندرخان مأمور کرد و طایفه افشار

نیز بدیشان پیوسته با ازدحام زیاد بدهدشت راندند

پس از آنکه آمدن اردو گوشزد الوار و هواخواهان قلندر شد روی بپراکندگی نهادند و

یکباره مطالب کذب آمیز قلندر وضح و هویدا گردید بکلی دور او را خالی گذاشتند و جز چند

نفری بیشتر از برای او باقی نماند و از هیچ طرف کسی بکمک او نیامد چند روزی حرکت

مذبوحی نمود ناچار در دیوار بست انحصار تحصن جست و همی خواست خود را از چنگال دلیران

قزلباش رهائی بخشد غازیان ذوالقدر خود را بحصار افکنده جمعی از کسان او را که

بمدافعه مشغول بودند بکشتند و خود قلندر را زنده گرفته کشان کشان بیرون آوردند

باشد که او را بدرگاه همایونی برند اما طایفه افشار که صدمات بیشمار از مشارالیه دیده بودند

بدون اجازه ذوالقدریان او را پاره پاره ساختند و سر او را بخدمت پادشاه ایران

فرستادند

فرستادند در موقعیکه اردوی همایونی شهر تربت را محاصره داشتند از لحاظ سلطان محمد صفوی اگذشت واتش فتنه او در کوه کیلویه منطفی گشت

پس از او در مدت چهار پنجسال چندین نفر در بعضی ولایات ایران دعوی اسمعیل میرزائی نموده اما بزودی گرفتار و اسیر شدند

از جمله بعد از واقعه قلندر مزبور قلندر دیگری در محوطه لرستان و چمچال خروج کرده دعوی اسمعیل میرزائی نمود اکراد و الوار قلمرو علیشکر بر سرا و جمع شده شماره لشکریانش بالغ بده هزار نفر شد امراء و ارباب مناصب تعیین کرد در آن سرحد بر و رفتنه و انقلابش بادید یکس نزد سولاغ حسین تکلو فرستاده او را باطاعت و انقیاد دلالت و دعوت نمود و حکم وکالت برای او فرستاد که بجای جوهه سلطان تکلو وکیل و رکن السلطنه باشد سولاغ حسین بمقتضای عقل بدائیه امرا او را منقاد و مطیع شده سخنان او را بالقدم قبول تلقی نموده تصدیق اسمعیل میرزائیت او را نموده و اظهار اخلاص و ارادت منظور داشت و بپای بار خانه شاهکان پیشکش داشت و التماس حضور کرد و یراق و اساس سلطنتی تکمیل نمود خود نیز باستقبال شتافت قلندر بیچاره از روی صداقت باور کرد و با کمال شوکت و جلال متوجه چمچال شد سولاغ حسین و اعیان امراء تکلو بملازمت خدمت رسیده شرط ارادت بجای آورده سجده و پای بوس وقوع یافت و از روی دانش و عقل سولاغ حسین آن ازدحام و جمعیت را از هم پاشید و در هنگام فرصت قلندر را گرفته محبوس داشت در وقتی که رایات همایونی از سفر خراسان مراجعت کرده بدار السلطنه قزوین نزول اجلال شد

قلندرم فرود

قلندر مزبور را تحت الحفظ بحضور پادشاهی فرستاد حسب الامر در خیابان میدان اسب قزوین قبای باروطی که معمول آنزمان بوده بتن او راست کرده آتش زدند بعد از عقوبتی رخت از اینعالم بربست و فتنه آتش خاموش شد

وقایع سال هزار و چهارم هجری از جلد دوم عالم آرای عباسی

در اینسال شاه عباس کبیر صفوی اعتماد الدوله و فرهاد خانرا با لشکر فراوان بانتظام خوزستان و عربستان مامور کرد بیان انتقال آنکه اعتماد الدوله و فرهاد خان از قزوین از خدمت پادشاه ایران مرخص شده از راه لرستان بصوب مقصود راندند و بخرم آباد ورود نمودند در نیوقت شاه وردی خان عباسی که در کمال خوف و بیم در آنجد و دبسر میبرد کسان معتمد بخدمت ایشان فرستاده و اظهار ارادت و بندگی نمود واز اعمال سابقه ندامت و پشیمانی نموده دست در دامن عجز و انکسار زد و به استدعای سرداران عظام عفو زلات خود خواست ایشان جهت تألیف قلوب و اطمینان والی عربستان و حکام کوه کیلویه صلاح دولت را در آن دانستند که او را استمال عنایت شاهی ساخته مجدداً بتفویض حکومت لرستان سربلند گردانند استدعای ایشان در حضرت پادشاه ایران مقبول افتاد لهذا حکم استمالت باسم او عز صدور یافت و خاطر او بعواطف ملوکانه اطمینان یافت و خواست که بخدمت اعتماد الدوله حاضر شده کسب ملاقاة نماید اما در بیم و امید بود بعد از تکرار سفرا و اطمینان خاطر او اعتماد الدوله و فرهاد خان با معدودی از قشون بمزار یکی از اکابر اهل الله که در آن حدود داست رفته شاه وردی خان نیز با



و ولیت نفر از سواران مخصوص در آنمحل حاضر شده ایشانرا ملاقاة نمود و از گذشته

عفو تقصیر خواست و اظهار بندگی و اخلاص نمود و بسوگند موکد با آن دو سردار اظهار

نمود که هرگاه مرحمت شاهی رقم عفو بر جراید و عصیانم کشیده شود ما دام العمر از جاده

خدمتگذاری عدول ننمایم فرهاد خان و اعتماد الدوله هر چند میدانستند که کلام او

از صدق عاری است بمصلحت وقت از تقصیرات او گذشته بعواطف خسروانه امید

وارش نمودند و مجددا ایالت آنولایت را باو تفویض داشتند شاهوردی خان

بشکرانه این مرحمت یکهزار تومان پیشکش قبول نمود که بدیوان اعلی دهد و بسرداران

خدمات لایقه منظور داشت بالجمله اعتماد الدوله و فرهاد خان بعد از فراغت از کار شاه

وردی خان بطرف کوه کیلویه راندند و از قبایل الوار بختیاری و رعایاء جوانکی و

بندانی و فهیده و ممسنی و غیر ذالک که در این چند سال سر از رعیتی باز زده با مور ناشایست

ارتکاب نموده بودند تا موازی ده هزار تومان جریمه و ترجمان باز یافت شده و جوه

مواجب و مرسومات قورچیان و ملازمان درگاه گشت

وقایع سال هزار و پنجم هجری

در اینسال از طرف شاه عباس کبیر حکومت کوه کیلویه باتبه وردی خان والی فارس

مرحمت شد چون در نیوقت جماعت الوار و قبایل سرکش جانکی و جوانکی و بندانی و غیره

مشغول دست درازی باطراف و جوانب بودند الله وردی خان با لسپاهی بیقیاس

بدفع آنجماعت مامور گردید بعد از زد و خورد دگیره ایشانرا بجای خود نشانیده و ملتزم شدند

که اینز

که ازین پس مطیع شاهنشاه ایران باشند

هم در اواخر سال هزار و پنج امیر تاج میر بختیاری که پدر در پدر میر و میرزاده الوار و بختیاری بود و مردم اتخذ و طاعتش را فریضه ذمت میدانستند و تا اینسال مطیع او امر پادشاه ایران نبوده خود در حکمرانی باستقلال میدانست از وفور عقیدت و خلوص نیت بدرگاه شاه عباس صفوی رهسپار شد و تقدیمات شایان در حضرت همایونی گذرانید و دست بیعت داد که ازین پس راه خلاف نپوید و امر پادشاهی را رهین منت خود داند خدماتش مقبول و بخلاع گرانبها سربلند گردید

خودنمائی و رشادت جهانگیر خان بختیاری

در سال هزار و بیست و پنج هجری بحکم سلطان احمد خان پادشاه روم محمد پاشا وزیر اعظم با صد هزار لشکر جرار مامور تسخیر آذربایجان شد شاه عباس کبیر صفوی قشون از ممالک ایران احضار کرده ایشان را پیشباز نموده مردان کاری در قلعه ایروان جای داد و سایر قشون را شعبه شعبه ساخت از جمله جهانگیر خان بختیاری را که از امراء لر بزرگ و بشجاعت و مردانگی شهره شهر بود با دویست تن از انوار رشید بختیاری که در رکاب شاهنشاه ایران بودند مرافقت خلف بیک مامور داشت مشار الیه با عده کثیری که چندین برابر سوارهای او بودند طرف شده برزم پرداخت سپاه رومیه از هر سوی اورا احاطه کردند نزدیک بود که گرفتار آید بخت با او یاری کرده جنگی دلیرانه نموده و از کشته پشته ساخت سواران بختیاری بشیر داد مردانگی دادند و بسلامت از میانه آن



دریای لشکر بیرون آمدند مسایر غزلباشان نیز کمال رشادت را بخرج دادند بعد از غلبه دست از جنگ داشته سپاه خود را پس کشیده بمقام خود آمدند پس از آنکه شجاعت و دلاوری جهانگیر خان گوشزد شاهنشاه ایران شد او را بنواخت و بر دیگرانش برتری داد

بند بستن آب کورنگ را با قدام جهانگیر خان میر بختیاری

آب کورنگ اصفهان دو چشمه است یکی موسوم به مازبر دیگری موسوم بچشمه محمود کر (این دو چشمه وقتی که متصل شد موسوم بکرنگ و کرن است وقتی که داخل صحرای عربستان شود بکارون نامیده میشود) میباشد که از جبال سرحدهای اصفهان بجانب جنوب بیرون آمده از نهر مقعر بطرف کوه کیلویه و خوزستان میرود و بشط العرب می پیوندد صاحب کتاب نزهت القلوب و صور الاقالیم و مسالک الممالک و بعضی کتب دیگر که عیون و انهار را شرح نموده اند در باب آب کورنگ شرحی داده اند که خالی از غرابت نیست این دو چشمه از بلندی بپائین ریخته یکی میشود و برابر زاینده رود اصفهانست و از منبع تا شط العرب زمین از هر دو طرف ارتفاع عظیم دارد و هیچ زمینی را شرب نمی نماید و منفعتی بمزروعات نکند و میسر سازند پادشاه صفوی اراده نمود که آن آب را بدار السلطنه اصفهان وارد نماید و مضاف زاینده رود کرداند که اهالی در خشک سالی از قلت آب تنگی نکشند و باعث ازدیاد معموری و احداث مزارع و بساتین کردد میر فضل الله شهرستانی که وزیر الملک بود باین خدمت مامور شد چون کوهی رفیع در میان میباشد که بدون کندن آن عبور آب ممکن

نیست

منیت کارکنان یکباره مایوس گشته دست از کار کشیدند میر فضل الله نقبها در آنکوه
کند و چاهها داد حفر نمودند بانجائی رسید که سنگ مانع کندن شد

شاه عباس کبیر صفوی علیه الرحمه بدانسر شد که خیال شاه مرحوم را بانجام رساند مهندسان
و معماران بکرات بانمقصود فرستاد جماعتی کوته نظران سخنانی معروض میداشتند که مانع
انیکار شوند و سال بعد از جلوس محب علی بیک لله غلامان را که رئیس ابنیه سلطنتی
صفاهان بود با چند نفر مهندس کاردان و مردمان صاحب وقوف بدان مأموریت
نامزد کرد که اقدامات کامله منظور دارند پس از بازدید تصدیق کردند که اگر بندی بارتفاع
هشتاد ذرع در پیش آب بسته شود که آب بقدر آن بلندی گیرد و کوهی را که سد راه اصفهانست
یکصد و پنجاه ذرع عمق و سه هزار ذرع طول حفر نمایند محتمل است که آب بانطرف ریزد
لله بیک تعهد نمود که در عرض چهار پنجسال انخدمت را بتقدیم رساند حسب الامر شروع بکار
نمود و چون امری دشوار بود همت پادشاهی بدانسر شد که بیمن الطاف الهی و امداد جنود غیبی
این داعیه از قوه بفعل آید و آب مذکور در زمین صفاهان جاری شود

اما فاتح این امر لله بیک نمیدانست لهذا در سال هزار و بیست و نهم هجری امام قلیخان
امیر الامراء فارس را سرکار حفر نمود و حسینخان حاکم لرستان را بخدمت و مأمور داشت
جهانگیر میر بختیاری را که ریاست تامه ایل بختیاری داشت بسرکاری بندبستن مقرر
فرمود مشارالیه با جماعتی از ایل مذکور دامن همت بکمر زده انجام این امر را بعهده گرفت
اخراجات سامان و سرانجام مصالح بایشان داده شد و حکم شد که عموم مردم صفاهان



دالوار

والوار وبختیاری اتخذ و د بکار پرداخته اجرت ستانند

بالجمله امراء مزبوره بفرموده پادشاه ایران روی براه نهاده شروع بکار نمودند جمعی را عقیده این بود که جریان این آب بزمین صفهان تعذر دارد زیراکه ممکن است در مین کوهی که سد راه است سنگ یکپارچه پیش آید که بریدن آن مقدور نباشد بعلاوه چون آنولایت سردسیر است سالی زیاده از چهار پنج ماه از شدت سرما و یخ بندی نمیتوان کار کرد برین تقدیر کار پنجساله در بیست سال پیش میرود و لشکرکشی باطراف نیز مانع پیشرفت اینکار است در سال هزار و سیم شاه عباس محض تشویق امراء و سرداران که باین خدمت مامور بودند بنفس خود بطرف چشمه کورنگ شتافت تا برای العین مشاهده فرماید پس از آنکه موکب همایونی بدانسرزمین رسید هر یک از امراء را بمراحم شاهانه خرسند فرموده در اجرای مقصود تاکیدات بلیغه نمود

حکومت و ایالت خلیل خان بختیاری

در سال هزار و سی و هفتم هجری شاه عباس کبیر صفوی حکومت و امارت تمام حوزه و محوطه بختیاری را بخلیل خان برادر جهانگیر خان بختیاری داد مشارالیه از امراء بزرگ شاه عباس بود و بلقب خانی و رتبه ایالت و مرتبه امارت ممتاز آمد

خلیل خان از ابنیه رفیعه در بعضی نقاط بجای گذاشته از جمله جناب سردار اسعد میفرمایند در سردشت نزدیکی دزفول عمارتی عالی بنا نموده گویند در وقت بنای این امارت بحکم او عمله از بختیاری مجاناً بکار میپرداختند وقتی یکی از کارگران نتوانست حضور بهم رساند

زنش را بجای او بکار واداشتند در وقتی که خلیل خان سرباز دید بتماشای عمارت آمد آن زن

از میانه عمله جات بیرون رفته خود را بکنار کشید و روی خود را پوشانید خلیل خان آن زن را

طلبید و سؤال کرد که چگونه تو در میانه دو هزار عمله اجتناب نمودی و با پاچه های بالا زده گل

میکرفتی و از دیدن من بکنار کرفتی جواب داد من میان اینجماعت یکنفر مرد ندیدم تمام

زنهای ریش دارند اگر نه زیر بار این ظلم تو چون من زنی نمیرفتند این سخن یک

هیجان غریبی باینجماعت دست داده با چوب و بیل و سنگ بر سر خلیل خان ریخته او را

پاره پاره نمودند این سلسله خوانین عمارت سردشت و بهبهان را در قشلاق بنا نمودند

و عمارتی دیگر در دیمه و دیگری را در چقا کرک ییلاق بنا نموده اند که حال مخروبه است

خروج صفی میرزا

در سال هزار و صد و سی و دوم هجری در عهد سلطنت شاه طهماسب صفوی صفی میرزا

نامی در صفحات بختیاری دعوی شاهزادگی نمود و گفت من از اولاد پادشاهان

صفوی میباشم و ادعای سلطنت کرد ایلات آن نواحی محض اجرای مقصود خود دور

او را گرفته اثاثه سلطنتی برای او ترتیب دادند و از هر سوی جماعتی از ایلات بختیاری

و غیره خدمت او را بگردن گرفتند خود صفی میرزا مشغول جمع آوری اسباب پادشاهی

شد و بر شوشتر و کوه کیلویه و ایلات مستولی آمد قریب هشت سال بختیاریان باسم او

کار فرمائی مینمودند و اطراف را بحیطه تصرف خود در آوردند تا در سال چهلم هجری صفی میرزا

در اراضی شوشتر و بختیاری بهلاکت رسید و بساطش برچیده شد اما اهالی بختیاری

بواسطه اغتشاش داخلی مملکت و نبودن پادشاه مستقلی در ایران اوامر کارگذاران دولت را زیر بار نمیرفتند در سال هزار و صد و چهل و پنجم که نادر شاه افشار شاه طهماسب را از سلطنت خلع کرد و اسم پادشاهی را بعباس میرزای رضیع او گذاشت و خود مقلد امور مملکت شد در بیست و هفتم ربیع الاول اردوی معتبری در گلپایگان زد و از گلپایگان بچهار بختیاری و لرستان رفت و آن صفحات را امن کرده راه کرمانشاهان پیش گرفت

شکست دادن بختیاریان محمود افغان را سنه ۱۱۳۴

از جلد سوم عالم آرای عباسی

محمود افغان بعد از فتح اصفهان بجهت اینکه بختیاریان تن باطاعت او در نداده بودند در اینسال باسپاهی بسیار بعزم تسخیر لرستان و کوه کیلویه بختیاری خیمه بیرون زد چون ببلاد بختیاری رسید طایفه بختیاری با قشون خود حاضر و آماده بودند غفلةً بر سر سپاه محمود ریخته از هر سوی ایشانرا در میان گرفتند و رزمی سخت نمودند و گروهی بسیار از سپاهیان و کسان محمود را بهلاکت رسانیدند ناچار محمود راه فرار پیش گرفت و بنواحی کوه کیلویه رفت تا بموقع تلافی نماید از قضا یکشب برفی عظیم بارید و سپاه محمود را برف احاطه نمود سه ماه یارای حرکت نداشت سرما نیز بشدت بود بعد از سه ماه برفها آب شد و نهرها طغیان نمود غزلباشیه جسرها بریدند خواستند از آب بگذرند سپاه و اموال بسیار ضایع شد امکان سلامتی محمود در خود ندیدند محمود از روی اضطرار ملتجی بقاسمخان بختیاری شد و هدیه ها داد قاسمخان در خفیه نزد او دلیل راه فرستاد و ایشانرا باصفهان راه نما شد از آن همه سپاه افاغنه سه هزار نفر برهنه و عریان بیشتر باصفهان نرسیدند و در شب داخل شهر شدند اسباب ضعف

افاغنه شد

افاغنه شد و از محمود روی برتافتند و اغلب باوطان خود رفتند

واقعه سال هزار و صد و سی و هفت ۱۱۳۷ — از تاریخ جهانگشای نادری

در ایام فترت ایران که افاغنه بر بعضی بلاد تمکن یافته بودند شخصی موسوم به صفی میرزا از طایفه کرانی در سنه ۱۱۳۷ هجری در سمت بختیاری از خلیل آباد پای دعوی پیش گذاشت و گفت من از فرزندان شاه سلطان حسین صفوی میباشم و نام من ابو المعصوم میرزا است اما من خود را صفی میرزا موسوم کرده ام محمد حسینخان بختیاری چون مردی ساده و پیر بود دعوی او را قبول کرده خود با تمام ایل مزبور در اینموقع هرج و مرج ایران وجود او را غنیمت شمرده و دست بندگی داد صفی میرزا یکی از نسوان اصفهان را گفت مرا خواهر است درینوقت مشار الیها در یکی از بلوک اصفهان بود از خلیل آباد جمعی را روانه کرد و او را با اعزاز تمام وارد نمودند اهالی بر سخن او اقرار نمودند و اثاثه سلطنت فراهم داشتند لباس پادشاهی بر خود بیاراست و جقه جواهر بر طرف چپ عمامه خود زد و ارقام باطراف و اکناف ممالک فرستاد و امر فرمود خطبه را در مساجد و منابر باسم شاه طهماسب خواندند و بعد از اسم شاه طهماسب اسم او را ذکر نمودند عمال شوشتر و کوه کیلویه و رؤسای ایلات آن نواحی بخدمتش شتافته کمر خدمت بر میان بستند امراء و رجال درباری معین کرد در آن نواحی قدرتی بکماهی پیدا کرد دیر زمانی بانحالت بپائید تا اینکه نادرشاه سرکشان ایران را آرام کرد درینوقت شاه طهماسب در ارض اقدس جا بداشت برؤسای بختیاری نوشت شاهزادگی بشاه طهماسب انحصار دارد اینک صفی میرزا که دعوی باطل نموده او را گرفته

روانه خدمت نمایند موکب نادری در دهدشت بود حکمش بموقع اجرا رسیده او را بقتل آوردند و بساط دعویش برچیدند

واقعه سال هزار و صد و چهل و دو

در سنه ۱۱۴۲ هجری موکب نادری از ایلات کوه کیلویه والوار بختیاری و فیلی و اعراب حویزه و باقی طوائف که سر از اطاعت پیچیده بودند بطرف بروجرد عبور کرده و سرکشانرا بوعد و وعید و سیاست و تبعید آرام کرده بحکم نادرشاه چهل و پنجهزار نفر از ترکمان و اکراد بختیاری و سایر ایلات در ممالک خراسان متوطن شدند و هزار نفر از جوانان رشید بختیاری را با خود همراه داشت و سابقاً حکم نادری صادر شده بود که حاکم بختیاری دویست نفر خانوار از معارف آن ایل کوچانیده در حوالی اصفهان مسکن دهد بعد از ورود اردو به بروجرد این امر بعهده تعویق افتاد و باستحکام قلعه و منازل خود مغرور شده از دادن خانوار سرباز زدند و نادرشاه بفرمود آن هزار نفر را که در اردو بودند بی اسب و اسلحه نمودند و روسای ایشانرا به پیر محمد خان حاکم جام بردند که بعد از جریمه بجای دویست چهار صد خانوار از روسای آنها بنواحی جام تحویل دهد

واقعه سال هزار و صد و چهل

در آنسال که نادرشاه افشار در شیراز بود هزار نفر افاغنه در جزین بطرف لار حرکت کردند از طرف نادرشاه خطابی باطمینان انجماعت صادر شد که برکاب همایونی بپیوندند انجماعت مرقومه نادری را دست آویز کرده از لار و حوالی اصفهان بخارج سفر گرفتند از آنجا گذشته

گذشته به ییلاقات بختیاری درآمدند در نیوقت پسر محمد خان حاکم جام در آنجا بود
چون حکم نادری را ملاحظه کرد متعرض ایشان نشد

واقعهٔ سال ۱۱۴۵ هزار و صد و چهل و پنج

تقریباً در سنه ۱۱۴۵ که نادر شاه از خلع شاه طهماسب آسوده شده وارد اصفهان گردیده محمد خان
بختیاری که از ملتزمین رکاب بود و در هرات خدمات کرده بود بحکومت بختیاری منصوب شده
بعد از ورود بمحل حکومت خود مشغول منظمات گردیده در خلیل آباد یکی از اشرار را سیاست
کرد کسان مضروب اجتماع کرده بسر احمد خان هجوم آورده او را از پای درآوردند
و کوچ کرده بگرمسیرات فرار کردند پس از آنکه اینخبر گوشزد ابوالملوک نادر شاه شد
بسردار حویزه که در بهبهان بود امر کرد که با سپاه خود بشوشتر شتابد و نیز بابا خان
چاپوشلو سرکرده لرستان رودخانه که معبر ایشانست با جماعت خود مسدود دارد
و در بیست و نهم ربیع الثانی فوجی از اصفهان به تنبیه اشرار فرستاد که در زاویه مقدسه
امامزاده اسمعیل معروف بسلعلی منتظر اردوی سلطنتی باشند بعد از شش روز اردوی
نادری از راه سرچشمه متوجه کوهستانات بختیاری شد راهی صعب المسلک بود و با کمال
سختی از آن راه عبور کردند اشرار در قلعه حصاری شده بعد از مدت بیست و یک یوم که
آذوقه بانها مسدود گردیده و از هر سوی بقلعه یورش میآوردند ناچار سر تسلیم پیش نهادند
از گناه ایشان درگذشت مگر آنکسان که قاتل بودند بقصاص رسیدند حکم همایونی شد
که سه هزار خانوار از هفت لنگ بختیاری کوچ کرده در نواحی خراسان سکنا گیرند و

حکومت



حکومت آنجارا بابو الفتح خان پسر دیگر قاسمخان بخشید هم درینسال طایفه بختیاری از اطاعت نادری سر پیچیدند جمعی بدفعه ایشان مأمور شد هم درینسال موکب نادری از راه شولستان وارد اصفهان شد

واقعه سال هزار وصد وچهل وهفت ۱۱۴۷

در اینسال بعرض نادرشاه افشار رسید که جمعی از ایل بختیاری که مأمور خراسان بشدند از جادهٔ اطاعت بیرون شده راه خودسری گرفتند واز عرض راه بکوهستان بختیاری فرار کرده اند برحسب حکم پادشاه باباخان چاپشلو بیگلربیگی لرستان فیلی بدفع ایشان مأمور شد در محلّی که موسوم بزرد قلعه وسقناق انجماعت میباشد سپاه نادری اطراف کوه را محاصره کرده بجدال پرداختند جمعی از طرفین کشته شد اخرالامر مغلوب شدند جمعی از ایشان دستگیر شدند بحکم نادر جماعتی از ایشانرا با الوار سکنه خلیل آباد کوچ دادهٔ روانه خراسان نمودند ودر ولایت جام با سایر رفقای خود هم مسکن شدند

واقعه سال هزار وصد وچهل وهشت ۱۱۴۸

در اینسال ایل بختیاری که با دولت نادری راه عداوت میورزیدند یکباره سر از اطاعت باز زده از جبال وتلال بر آمده علی مرادرا قائد خود ساختند وبا عُدّه وعدّه بهرسوی تاختند ومراکز خودرا از سپاه نادری خالص ساختند چندی بر نیامد که از هر سوی بدیشان مدد رسید دربار دولت راهراسی فرو گرفت تا در قشونی فراوان بدفع ایشان روانه داشت ودر محال رز آغاز قتال وجدال شد ورزمی سخت روی داد

سپاه نادری

سپاه نادری تاب نیاورده فرار کردند نادرشاه ازین واقعه خشمگین شد باباخان چاپشلو را
با جنودی بیرون از حوصله بجنگ ایشان روانه فرمود و از هر سوی مدد باو رسید در حوالی
بختیاری شروع بکارزار شد گروهی از طرفین قالب تهی داشتند علی مراد پهلو تهی کرد
و قشون خود را ببازگشت امر نمود باباخان توقف خود را در آنجا بیمصرف دانسته و با اجزاء
خود بدربار مراجعت فرمود بعد از رجعت او علیمراد وقت را فرصت شمرده مشغول تدارک
گردید و راه بر عابرین مسدود و در طرف کوهستان حصاری محکم ترتیب داد دولتیان سلطانعلی
بیگ ابیوردی و نجفقلی بیک را با حاکم شوشتر و نایب کوه کیلویه بمقاومت ایشان گسیل داشتند
در پای کوه مشهور به سالند نزول کرده اردو زدند کاری از پیش نبردند زیرا که بختیاریان
قله کوه را سقناق خود قرار داده به تحصن پرداختند و گاه گاه از بالا بزیر آمده دست در
گریبان میشدند نجفقلی بیک و سلطانعلی بیک بعد از مدتی تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفتند
علی مراد که دلیری رزم آزمای بود موقع را غنیمت شمرده وارد اردوی نادری را تعاقب کرده جمعی را
از پای درآورد و مابقی باوطان خود فرار کردند اینخبر وقتی گوشزد نادرشاه شد که مشغول محاصره
ایروان بود و تلافی را بوقت دیگر گذاشت پس از آنکه از کار ایروان آسوده شد بطرف
قزوین راند و از آنجا قصد تسخیر بختیاری نمود و با عدتی بیرون از شمار قصد آنمقصود نمود
و قشون فیلی و اردلان و همدان را از طرف کوهستان فیلی بدفع آنها فرستاد و جمعی از جزایری را
از راه شوشتر و دشت گرگان بکمک روانه نمود و جمعی از افواج قاهره را از راه دشت
بدانسوی مأمور داشت و سپاهی دیگر با سواران کوه کیلویه از راه اصفهان بچم بختیاری

مأمور کرد



مأمور کرده و مقرر داشت که هر دسته زوایا و بغولهای بختیاری را محاصره نمایند و خود

نادر با گروهی انبوه در سال هزار و صد و چهل و نهم هجری در هشتم جمادی الاخری طی طریق کرده

بطرف جبال بختیاری کوچ نموده حوالی کوه را که ایشان سنگر نموده بودند وارد و در روز نخست

جمعی از افاغنه و اکراد را پیشاهنگ جنگ ساخت بعد از زد و خورد بسیار قشون نادری

از پای درآمده هزیمت شدند پس از آن بختیاریان مصلحت در آن دیدند که بسنگر تبرگ کرده

(تبرگ واقع در بازفت) که قلعه و سقناق ایشان بود رفته تحصن جویند و از آنجا قصد

دزفول نمودند و پل تبرگ را شکسته راه خود گرفتند لشکر نادری که از راه هزارچم آمده بودند

وقتی بدیشان رسیدند که از پل گذشته بودند انها را تعاقب کرده جمعی از طرفین مقتول

و مجروح شد بروایت صاحب جهانگشای نادری ششصد نفر از آن جماعت بهلاکت رسید

روز دیگر موکب نادری با کوکبه وارد سر پل شد و امر کرد پل را از نو ساختند و لشکریان

عبور کرده کوه غازر را مقر خود قرار دادند و در شعب جبال بدنبال بختیاریان شتافته در

هر گوشه و کنار کارزار در میان آمد و از طرفین جمعی بهلاکت رسیدند و سه هزار نفر بقید

اسیری درآمد از نقطه اول محل دارد ره رخت بربسته فوجی را در کوه بلال برسم طلایه

گذاشته خود بگذرگاه تلاب توجه نمودند و قشون الوار را از راه جبال بسمت زندیه و ممیوند

مأمور داشتند و تا حدود لرستان را بزیر پای در نوردیدند سپس مراجعت بکوه سالند

نمودند و از آنجا وارد محل کرده پشته شده بانتظام امور پرداخته و از آن مکان طی طریق

نموده بدو منزلی للر رحل اقامت انداختند در آن وقت علیمراد در بغوله یکی از جبال موسوم

بکوه کوکی

بکوه گور کنس که بالکای لرستان فیلی می پیوندد منزوی بود جمعی را بطلب آوردن آب فرستاده بود با لشکر نادری دچار شده گرفتار آمدند آنگاه بسر وقت علیمراد شتافته بعد از جزئی مجادله او را با تمام اهل و عیال کوچانیده بخدمت نادر بردند فوراً حکم داد آنمرد رشید را دست و پا بریده چشمش را از کاسه بیرون آوردند و سایر بختیاریان که پشت بخدمت کرده بودند بواسطه رؤسای بختیاری که در اردوی نادری بودند معفو شدند حکم شد که ایشان بجام رفته سکنا اختیار کنند و در مدتی که کوهستان بختیاری محل اقامت و شکارگاه نادری بود پس از آن مدت بسر چشمه زاینده رود رحلت کرد

واقعه عهد شاه سلطان حسین

از منتظم ناصری

در سلطنت شاه سلطان حسین صفوی الوار لرستان و بختیاری سر از چنبر اطاعت پادشاه ایران باززده بخودسری پرداختند از طرف دولت علی قلی خان حکمران کردستان که از طایفه بنی اردلان بود با سپاه کردستان مامور بدفع ایشان شد الوار لرستان و ایل بختیاری با عده و عُده از جوانان رشید جنگجو میدان نبرد را آماده شدند و جنگی مردانه نمودند و جلادتها بکار بردند در آخر بجهت فزونی قشون خصم صلاح را آن دیدند که از جنگ دست باز دارند از طرفین جمعی کثیر مقتول و مجروح شد لاجرم رؤسای بختیاری قدم پیش گذاشته با علی قلیخان صلح و صفا نمودند و چند نفر را بواسطه شفاعت علی قلیخان بدربار اصفهان روانه داشتند و پادشاه ایران را بهدیه و ارمغان از خود خوشنود نمودند و از گذشته ایشان صرف نظر کرد

واقعه سال



واقعه سال هزار و صد و پنجاه و یکم هجری ترجمه علیحضرت ناصر الملک نایب السلطنه ایران

(جمسن فریزر) انکلیسی در مسافرت نادرشاه افشار بهندوستان مینویسید

روز پانزدهم ذی قعده هزار و صد و پنجاه یک ۱۱۵۱ نادرشاه بواسطه کمی آب از تیلوری حرکت

کرده در پشت سرار دوی خاندوران بفاصله دو فرسخ منزل کرد

امروز صبح سعادت خان وارد شده بحضور پادشاه هندوستان رفت قریب سه

ساعت قبل از ظهر خبر رسید که مقدمه قشون ایران با بنه و اتباع سعادتخان که بعضی مسافتی

از اردو دور و بعضی خارج سنگرها مابین اردوی نادرشاه و خان دوران افتاده بودند

حمله کرده چند نفر را کشته و اموال را بغارت بردند سعادت خان تا این را شنید از دربار

بیرون آمده و به تعجیل باستخلاص کسان خود تاخت خاندوران که نزدیک بود با دو پسر

و قشون خود باو ملحق شد مظفر خان سید حسن خان و خانزمانخان میر قلی شهدادخان

اصلح علی خان و غیره مجموع بیست و دو نفر امرا و صاحب منصبان بزرگ با اتباع خود نیز

باو رفتند نادرشاه که تازه از تیلوری رسیده بود مطلع شد و با آنجا رفت هزار سوار

از ایل بختیاری هزار سوار کرد هزار نفر قجر هزار نفر تفنگدار که سر جمع چهار هزار نفر

بودند از قشون خود انتخاب کرد سه هزار نفر از آنها را در جاهای مختلف در کمین گاه

گذاشت پانصد نفر تفنگدار بمقابل سعادتخان و پانصد نفر دیگر در مقابل خان دوران

فرستاد که آنها را داخل جنگ کنند همین که این تدبیر بکار رفت و آنها مشغول شدند

سوارهائیکه در کمین بودند یکمرتبه از سه طرف ریختند و سخت حمله آوردند غیر از این چهار

هزار سوار

هزار سوار از قشون نادر یکنفر داخل این جنگ نشد مگر خودش با هزار سوار افشار
باطراف حرکت میکرد و سواره را تشویق مینمود و دستور العمل میداد بقیه قشون بر حسب
حکم درست صف کشیده بودند هر طایفه بجای خود حاضر بودند که بیک اشاره بامداد
بپایند ولی اتفاقاً بامداد آنها حاجت نشد این چهار یا پنج هزار نفر تا عصر مجادله جنگ
کردند قشون هندوستان پا کشید سعادتخان و شیر جنگ و پسر کوچک خان دوران اسیر شد
خاندوران چند زخم منکر برداشت اورا بچادرش بردند مظفر خان و چند نفر صاحب منصب
دیگر کشته شدند و بعضی سخت زخمدار باردو برگشتند تیغخان زخمدار شده رو بدهلی رفت
عده کثیری در میدان جنگ بخاک افتادند وقتی که فراریان جنگ برگشتند جنجال
و قیل و قال غریبی در اردو شد اغلب چادرها و اسباب خان دوران و مظفر خان و
سعادتخان را آدمهای خودشان بتاراج بردند

واقعه هزار و صد و چهل و شش ١١٤٦ از فارس نامه حاج میرزا حسن طبیب فسائی

در اینسال طوائف بختیاری بجهت اینکه نادرشاه شاه طهماسب صفوی را از سلطنت
معزول ساخت اظهار حق شناسی کرده سر بشورش در آورده احمد خان والی خود را
مقتول نمودند نادرشاه افشار در روز نهم ربیع الاول از اصفهان با لشکر بیشمار بصفحات
بختیاری تاخت سرکشان ناچار سر باطاعت در آوردند سه هزار خانوار از طایفه
هفت لنگ بختیاری را کوچ داده روانه خراسان نمود

وقایع هزار و صد و چهل و هشت ١١٤٨



در اینسال

در اینسال علیمراد خان بختیاری که سمت ریاست و برتری داشت در صفحات بختیاری
دعوی خود سری نمود متجاوز از پنجهزار نفر سوار و پیاده لشکر فراهم نمود و نواحی و اطراف
خود را بحیطه تصرف در آورد یکباره دور و نزدیک از او خائف شدند این اخبار در قزوین
گوشزد نادرشاه شد با سپاهی انبوه از قزوین دفع او را مصمم گشت و بچاپلق نزول نمود
علیمراد خان بعد از استماع خبر حرکت نادرشاه در کوهستان میانه اصفهان و شوشتر
که دارای درّه های عمیق و قلّه های رفیع است تحصن اختیار کرد و بر تکبّر و تمرّد افزود
نادرشاه در ماه ربیع الثانی هزار و صد و چهل و نه ۱۱۴۹ عازم کوهستان بختیاری شده در دامنه
که علیمراد خان حصاری بود اقامت نمود و سواران اکراد و افغان را بدفع ایشان نامزد
کرد از هر طرف او را بحصار انداختند و جنگهای سخت در میانه رد و بدل شد چون
قشون نادری چندین برابر بودند در آخر تاب مقاومت نیاوردند جمعی از طرفین مقتول و
مجروح شد بختیاریان پل رودخانه را بریده بدانسوی آب شتافتند بحکم پادشاه افشار
دوباره آن پل را تعمیر کرده با تمام قشون ایشان را دنبال کرد بعد از جنگهای پی در پی علیمراد
خان گرفتار شد او را با اهل و عیالش بخدمت نادر آوردند فوراً حکم داده دست و پایش را
بریده چشمهایش را کندند پس از آن سه هزار خانوار از جماعت بختیاری کوچانیده بمحال
خراسان فرستاد چون در اینجنگ و سایر جنگها رشادتهای فوق العاده از بختیاریها دیده
بود چهار هزار نفر از جوانان ایشان را انتخاب کرده در اسفار و غزوات با خود همراه
داشت و همه نوع طرفداری را در هر موقع نسبت بآنها مرعی داشت

وقایع ۱۱۴۹

وقایع هزار و صد و چهل و نه   از فارس نامه

در اینسال نادرشاه افشار با قشونی از پیاده و سوار عزیمت فتح قندهار نمود و در جانب شرقی قندهار موکب شاهی فرود آمد عید نوروز را که روز نوزدهم ماه ذی قعده بود در آنجا بپای داشت یکنفر امرای ایرانی از شهر فرار کرده خود را باردوی شاه ایران رسانیده گفت چهار هزار نفر را امیر قندهار بتعاقب فتح علیخان که بجانب قصبه قلات رفته فرستادند فوراً نادرشاه بنفسه بتعاقب آنجماعت شتافت و بدون درنگ رزم داد جمعی از ایشان را کشته مابقی فرار کردند و باردو مراجعت نمود و بعد از ملاحظه معلوم داشت که استحکام قلعه و شهر قندهار بنوعیست که فتح آن بزودی ممکن نیست امر کرد تا در اطراف شهر چندین برج بنا داشتند و راه آمد شد شهر را مسدود نمودند آنگاه شهری در برابر قندهار بنیاد نمودند و بازار و مساجد و سایر ابنیه شهری در آنجا بنا شد تا باندک زمانی شهری عظیم شد و موسوم بنادرآباد نمود چون زمان محاصره بطول انجامید باعث انزجار خاطر شهریاری شده بخیال یورش افتاد در شب بیست و دوم ماه ذی قعدة الحرام سال هزار و یکصد و پنجاهم هجری جماعت بختیاری و افاغنه ابدالی و اکراد خراسان را مأمور بیورش فرمود ایشان متفقاً بشهر حمله بردند اما از ایشان کاری پیش نرفت دویست نفرشان کشته و مابقی بنادرآباد مراجعت کردند

عید نوروز یونت ئیل در سلخ ماه ذی قعده اتفاق افتاد شاهنشاه ایران یکباره از فتح قندهار مأیوس شد آن چهار هزار نفر بختیاری که در اردوی نادری بودند از واقعه با خبر شده



قندهار

فتح قندهار را جهه همت خود ساختند در روز دوم ذی حجه بصورت واحد بشهر قندهار حمله برده بعد از جزئی زد و خورد قلعه قندهار را مسخر نمودند میرحسین والی و خانواده اش بنارین قلعه موسوم به قیتول که در جنوب قلعه واقع است پناه بردند قلعه مزبور برفراز کوهی واقع بود بختیاریان چون شیران شرزه جماعتی بسیار از افاغنه را کشته یا اسیر نمودند توپچیان از بالای نارین قلعه بانداختن توپ و خمپاره مشغول شدند اما در برابر حملات بی‌انجامات ایرانی الاصل کاری از پیش نبرده میرحسین ناچار شده خواهر خود زینب نام را باستیمان بآستان شهریاری فرستاد شاه از گناه ایشان درگذشت و فرمان امان فرستاد میرحسین و اولاد شاه محمود و رؤسای غلیزائی افغان شرفیاب حضور شده با عیال بتوقف مازندران مامور شدند آنگاه امر فرمود تا قلعه قدیم قندهار را با خاک یکسان کرده بر آبادی شهر نادرآباد افزود

وقایع هزار و صد و شصت ۱۱۶۰

در اینسال نادرشاه افشار مقتول شد علی قلیخان که بعد ملقب بعلیشاه و عادلشاه میشود از هرات بمشهد مقدس وارد شده باستمداد طوائف بختیاری و جماعتی دیگر کلات را محاصره کرده فتح مینماید و خزائن نادرشاه را بر داشته مراجعت بارض اقدس مینماید و بتخت سلطنت جلوس مینماید طوائف بختیاری که از این پیش بحکم نادرشاه از محال خود کوچ کرده در خراسان مسکن گرفته بودند بعد از فوت نادر بمحال خود مراجعت مینمایند

دعوی سلطنت علیمردانخان بختیاری از فارسنامه

در سنه ۱۱۶۴ علیمردانخان که از رؤسا و خوانین ایل جلیل بختیاری بود چون مملکت ایرانرا بی پادشاه دید دعوی سلطنت نمود و تمام راه اصفهان را تا عربستان بحیطهٔ تصرف درآورد و از صفحات بختیاری و چاپلق و خوانسار با لشکر کاری نخست فتح اصفهان را وجههٔ همت خود ساخت درینوقت ابوالفتح خان که او نیز از بزرگان بختیاری بود از طرف شاهرخ شاه زند در اصفهان حکومت مینمود با لشکری جرار سپاه علیمردانخانرا پیشباز نمود و در حوالی شهر این دو دریای لشکر باهم درآویختند جمعی فراوان از طرفین مقتول و مجروح شد ظفر ابوالفتح خان را نصیب آمد

علیمردانخان بواسطهٔ سابقهٔ اتحاد و دوستی که با کریمخان زند داشت در اعانت خود طلبید کریمخان با سه چهار هزار نفر سوار باردوی علیمردانخان پیوست و بجنگ ابوالفتح خان مبادرت نمودند بعد از کشش و کوشش علیمردانخان غالب و ابوالفتح خان مغلوب شد شهر اصفهانرا بحیطهٔ تصرف درآورد پس از آن برحسب مصلحت میرزا ابوتراب فرزند میرزا مرتضی صدر الممالک را که دخترزادهٔ شاه سلطان حسین صفوی بود و دراینوقت از عمرش هشت سال سپری شده بود بپادشاهی برداشتند و بر تخت سلطنت نشانیدند و او را شاه اسمعیل خواندند

دیگرباره حکومت اصفهانرا بابوالفتح خان تفویض داشتند علیمردانخان نایب السلطنه و کریم خان وکیل الدوله و سردار سپاه شد و عهد و میثاق درمیانه محکم گردید

درینوقت علیمردانخان نایب السلطنه کریمخانرا با سپاه بختیاری و زند به تدمیر محمد علیخان کلو که از طرف شاهرخ شاه حکومت همدان داشت فرستاد خان زند همدانرا تسخیر



و درها

و در مدتی اندک تصرف نمود انگاه بجانب کردستان تاخته حسنخان اردلانی راگوشمالی
داد و بر تمامی آن نواحی استیلا یافت

لاجرم علی مردانخان بجهت ناسازکاری ابوالفتح خان حکم بقتلش داد و ایالت
اصفهان را بحاجی باباخان بختیاری بخشید و خود شاه اسمعیل را برداشته با قشونی بسیار
بعزم تسخیر فارس کمر بست

لشکرکشی نایب السلطنه گوشزد صالح خان بیات والی فارس شد در کمال عجله قلعه و حصاری را
که بر دور شیراز کشیده بود با تمام رسانیده معادل دو هزار و پانصد نفر تفنگچی شیرازی الاصل
بخواست چون این تمنا منافی صلاح اهل شیراز بود صاحب اختیار در دادن طفره زد
صالح داروغه و آقا علینقی منشی میان افتاده چند نفر از اوباش را با خود متفق ساخته
بصالح خان گفتند صاحب اختیار تفنگچی میدهد اگر بعهده ما باشد فرمان ترا انجام میدهیم
پس فوجی از مردم مسر و پا را آورده مسلح ساخته از حضور صالح خان گذرانیده بقلعه داری پرداختند
از انطرف علیمردانخان نایب السلطنه وارد بلوک کام فیروز گردید صالح خان با استقبال
جنگ بیرون شد در کام فیروز تلاقی فریقین گردید بعد از جدال شکست بر سپاه صالح
خان افتاده بداخل شهر فرار کرد علیمردانخان با پانزده هزار نفر سوار و پیاده فراریان
تعاقب کرده شهر شیراز را محاصره نمودند

صالح خان چون خود را مرد میدان ندانست از حصار شیراز باصفهان گریخت علیمردانخان
بدون جنگ وارد شهر شده تصرف نمود اینواقعه در ماه جمادی الاخری هزار و یکصد و شصت و
پنج اتفاق افتاد

صالح

خلاصه بعد از ورود علیمردان خان بشیراز لوای چنگیزی برافراخت باینکه مردم همه نوع
تقدیمی از نقدی وخیمه وخرگاه وفرش وماکول وملبوس ورخوت ومشروب والآت
حتی شربت غوره وسکنجبین باصطلاح خود علیمردان خان عرق آب لیمو وتفنگ ویراق و
نعل ومیخ ومس وزغال برای توپ وزنبورک پیش گذرانیدند بازهم قناعت ننموده
محصلان گماشت تا از صاحب اختیار ومیرزا محمد کلانتر شیراز نعل بها مطالبه نمایند
در مدت ده روز یکصد وشانزده اسب چاپاری گرفتند کار برآنها سخت شد صاحب
اختیار ناچار شده مطالب را بحضور نایب السلطنه رسانید

خانرا خوش نیامد واورا آزرده خاطر ساخت ومیرزا محمد را از کلانتری معزول ساخت
وصالح داروغه را بجای او بکلانتری اختیار نمود پس از آن هر دو مبالغی جرم گرفت
از آن پس بدان سر شد که مالیات سه ساله آینده فارس را با فروعات که متجاوز از
چهارصد هزار تومان بود مطالبه نماید وچهل هزار نفر سوار از ایلیات وتفنگچی بلوکات
احضار کرد تا بتخت سلطنت ایران جلوس نماید

پس از آن برای وصول مالیات بتمام بلوکات فارس وبنادر وبحرین مامور شدید العمل
فرستاد اهالی از این سختی بستوه آمده با محصلین درآویختند وآنها را جواب گفتند وبخود
داری پرداختند اغلبی از بلوک مانند ابرج وکام فیروز وسرحد چهار دانگه پایمال
حوادث شد چیزی عاید خان نگردید جمعی از عمال که بجای مانده بحکم خان از چشم محروم
شدند از جمله خواجه محمد کلانتر وحاجی علی تبریزی وآقا صادق فیروزآبادی بودند چون از کار

سهو رخنه



شهر برداخت برای تنبیه احمد خان ذو القدر که پدر در پدر بحکومت جهرم سرافراز بود
با سپاه روانه فسا گردید بعد از مقاتله بلوک فسا وخفر وکوار را خراب کرده معاودت
بشیراز نمود با غایکه در فتنه تقی خان خراب نشده بود لشکریان از بن درآوردند
باجمله علیمردانخان پس از انکه از عمل شیراز فراغت یافت معصومعلی خان افشار را
بحکومت شیراز مفتخر داشت بعزم تسخیر کازرون رخت بیرون کشید از راه دشت ارژن
وارد شهر کازرون شد و مالیات از اهالی گرفته وانجا را نظم ونسق نموده مراجعت بشیراز نمود
در کتل هوشنگ معروف بدختر محمد علی خشتی وتفنگ چیان خشت وکلائی وعبدوئی با
سوار و پیاده راه عبور را با وبسته بقتال پرداخشد از طرفین جماعتی بسیار بهلاکت
رسید خان ناچار شده بکازرون معاودت کرد احدی از ترس در شهر بجا نمانده بود
پس از راه تله تقل وارد شولستان ممسنی شده خود را بزرده کوه بختیاری رسانید
خلاصه چون خبر نقض عهد علیمردانخان وقتل ابو الفتح خان بختیاری بسمع کریمخان
وکیل آمد از هر سوی لشکری فراهم کرده راه اصفهان پیش داشت سلیمانخان قللوی قشار
که از لشکر زند منهزم شده و در قلعه که درمیان سا وجلاغ ری بود متوقف شده بود
و دارای هشت هزار جمعیت بود از قصه وکیل مطلع شده خواهش نمود که با او همراه باشد
کریمخان قبول کرد حاجی بابا خان که از جانب علیمردانخان حکومت اصفهان مینمود چون
قشونی قابل حاضر نداشت شهر را بجای گذاشته بیرون رفت کریمخان بی منازع
وارد و حکومت اصفهان را ببرادر خود صادقخان تفویض نمود وخود با قشونی کافی خیمه
پیرون زد

بیرون زد علیمردانخان درینوقت از راه کوهستان بختیاری در سرابِ گرون که اول چهار محال است آمده اطراق کرده بود

لاجرم بعد از تلاقی فئتین شکست بلشکر نایب السلطنه افتاد شاه اسمعیل را مجبوراً بجای گذاشت و بطرف کرمانشاهان رخت بربست

خان وکیل بخت را از دیدار شاه اسمعیل مساعد دیده فتح نامها باطراف فرستاده و فرمان ایالت فارس را بنام ابو الحسن خان شیرازی نوشت

مع القصه علیمردانخان پس از آنکه وارد کرمانشاهان شد یکی از احفاد شاه سلطان حسین یا شخص مجهولی را پیدا کرده اسم شاهی بدو گذاشت و او را شاه سلطان حسین ثانی خواند (مؤلف تاریخ کردستان نویسد شاه سلطان حسین ثانی در بغداد مدعی شد که من پسر شاه سلطان حسین میباشم میرزا مهدی خان منشی نادرشاه که از اسلامبول مراجعت کرده بود او را تصدیق کرد و با جلال تمام وارد کرمانشاهان شد علیمردانخان مقدم او را غنیمت دانسته اثاثه سلطنتی برای او ترتیب داد) و خود کماکان باسم نیابت سلطنت و جهانگیری مشغول شد و آزاد خان افغان غلزائی را که در بلاد آذربایجان استیلا یافته بود و شهر ارومی را مقر حکومت خود ساخته بود بمدد و کمک خود احضار کرد این پیغام در شهر ارومی باز آزاد خان رسید با سپاه ترک و افغان برای معاونت علی مردانخان حرکت نمود نخست بطرف کردستان راند که آنمملکت را ضمیمه ممالک خود سازد حسن علیخان حکمران کردستان که از بنی اردلان بود سخت بیمناک شده و واقعه را

یکی مانی



بکریمخان اطلاع داد و خود بتدارک لشکر پرداخت از سمت دیگر کریمخان با سپاه زندیه

بمعاونت او آمد حسن علیخان دست اطاعت داد آنگاه ابتدای لشکر قشون علیمردانخان را

پیشباز کردند و بمقاتله پرداختند میدان این نبرد در محل پل آور بود چون بخت کریمخان

بیدار بود بعد از چندین جنگ شاه سلطان حسین مغلوب و مقتول گردید و خانه سلطنتی

تاراج و بیغما رفت ناچار علیمردانخان بداخل شهر عزیمت نمود چون این خبر بآزاد خان

رسید از سفر خود پشیمان شده راه تبریز پیش گرفت کریمخان او را تعاقب کرد آزاد

خان خواهش ترک جدال نموده که سر خود گیرید و شیخ علیخان و محمد خان زند را که

سردار سپاه وکیل بودند شفیع ساخت خان زند اعتنائی نکرد و براردوی آزاد خان

حمله برد شیخ علیخان و محمد خان از او رنجیده خود را بیطرف نمودند.

ناچار شکست بر سپاه وکیل افتاده با اهل و عیال خود تا قلعه پریه ملایر که وطن اصلی

او بود فرار نمود و عیال خود را در آنجا گذاشته محمد خان و شیخ علیخان را بمحافظت قلعه

معین داشته خود عود باصفهان نمود دیگر باره تدارکی کامل دیده در حوالی قمشه با

آزاد خان نبردی دلیرانه نمود و سپاه آنها را درهم شکست از آن پس از کوهستان

کوه کیلویه و بختیاری گذشته بخرم آباد و فیلی رسید این وقایع مطابق سنه ۱۱۶۷ بود در

سال بعد نیز وکیل با سپاه افغان جنگ نمود و باز شکست خورده از کوهستان

بختیاری و کوه کیلویه و شولستان گذشته در نواحی قصبه خشت توقف کرد

در سنه ۱۱۶۸ محمد خان زند که از سرداران وکیل بود و مدتی بود از او روگردان شده

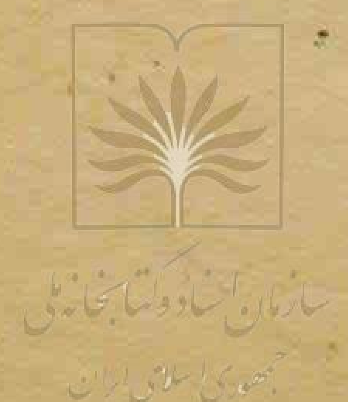
بود و به

بود و به علیمردان خان پیوسته درانموقع محض جبران مافات یکروز که علیمردانخانرا تنها گیر آورده فرصتی یافته برای خاطر وکیل خنجری بر شکم علیمردان خان زده و برانگشت دفی الحال سوار شده خودرا بخدمت وکیل رسانید

در سنه ۱۱۷۰ کریمخان با قشون بسیار برای دفع زکی خان زند سردار سپاه عراق از اردبیل بطرف عراق حرکت نمود چون زکی خان از واقعه مطلع شد در خود تاب توانائی ندید از راه زرده کوه بختیاری و مال میر جانکی گذشته اهل و عیال کریمخان و نسوان اشخاصی را که در رکاب کریمخان بودند در آن نواحی گذاشته خود در نواحی شوشتر نزول نمود درانسال طغیان سرکشان بختیاری کوشزد خان زند شد برای تنبیه ایشان از اصفهان طریق بختیاری پیمود و از هر جانب آنها سپاهی مأمور داشت و اهالی را در حصار افکند ناچار سر تسلیم پیش داشتند جمیع طوائف هفت لنگ بختیاری را کوچ داده در نواحی قم یورت و منزل داد و طایفه چهارلنگ را ببلوک فسای فارس فرستاد بعد از فوت مرحوم وکیل اغلبی از طایفه چهارلنگ از بلوک فسا بوطن خود معاودت نمودند و دو تیره از چهارلنگ در ریگ کرم فسا و قریه کنکان فسا باقی ماندند تا سال هزار و سیصد و چهار در آنجا مشغول رعیتی خود میباشند

آن جماعت که در ریگ کرم توقف دارند مشهور بلر نوترکی هستند و بر عادت قدیمه خود زمستان و تابستانرا در چادرهای سیاه بسر میبرند و بزبان لری تکلم مینمایند

در سنه ۱۱۲۲ کریمخان از محال بختیاری مراجعت بچهار محال اصفهان نمود و سه هزار نفر از



جوانان بختیاری را اسلحه داده داخل قشون خود نمود

در سنه ۱۱۸۹ که قشون کریمخان زند بریاست صادق خان برادرش برای تسخیر بصره در کنار شط العرب اطراق کرده بودند دو هزار نفر بختیاری که در رکاب صادق خان بودند از شط العرب گذشته مشغول ساختن جسر شدند و در هیجده روز جسر را با تمام رسانیده از جسر عبور کرده بصره را محاصره نمودند

در سنه ۱۱۹۳ که سال وفات کریمخان بود چهل و پنجهزار نفر لشکر از طوائف مختلفه در شیراز حاضر بودند از جمله دوازده هزار نفر از اهالی عراق عجم و ششهزار نفر از مردم فارس و بیست و چهار هزار نفر از طوائف لک و الوار و سه هزار نفر از طایفه بختیاری و هزار و چهارصد نفر دیگر را با تفنگهای چخماقی و شمشیرهای مرغوب ملازم رکاب خود داشت و آنها را غلام چخماقی میگفت

وقایع هزار و صد و نود و نه ۱۱۹۹ از منتظم ناصری

در اینسال آقا محمد خان قاجار برای تدمیر احمد خان افغان و جماعت بختیاری از اصفهان خیمه بیرون زد بعد از آنکه آنجماعت سر بخط طاعت در آوردند مراجعت باصفهان نمود

وقایع هزار و دویست و یک

در اینسال محمد خان سردار و عبدالله خان از طرف جعفر خان زند مأمور نظم طایفه جاکی بختیاری شدند

واقعه سال هزار و دویست هجری

از تاریخ قاریه از مجلات ناسخ التواریخ (ج ۱)

در اینسال

در اینسال که علیمرد انخان زند دعوی سلطنت کرد و بعضی بلاد را در حیطهٔ تصرف خود در آورد محمد طاهرخان خواهرزاده زکی خان زند را با جماعتی از ایل بختیاری و دیگر مردم که شمارهٔ اش بهشت هزار تن میرسید مامور تسخیر استراباد نمود محمد طاهرخان برحسب فرمان در ظاهر استراباد لشکرگاه کرد و سنگری راست کرده بنشست مدتی از دو سوی کار بمقاتله میرفت یکشب محمد طاهرخان در کنار شهر برجی برآورد و تفنگچیانرا در آنجا بجای داشت چون صبحگاه اقامحمد شاه قاجار این بدید حکم کرد تا لشکریان آن برج را محاصره نمودند و از جانبی امر کرد تا راه علف و آذوقه را بر لشکر محمد طاهرخان مسدود نمودند و از چارسوی لشکرگاه محمد طاهرخانرا بمحاصره انداخته وطریق خورش و خوردنی برآنها بسته شد با اینکه در اینجنگ جماعت بختیاری مردانه رزم دادند اما بجهت نبودن آذوقه و نتشان انکار شد جمعی راه فرار گرفتند خود محمد طاهرخان هم بطرف گرگان گریخت و گرفتار آمد بحکم اقا محمد شاه سرش از تن برداشتند

داستان ابدال خان بختیاری

در سال هزار و دویستم هجری که ابتدای سلطنت اقامحمد شاه قاجار بود و شهر اصفهانرا بدست کرده بود ابدال خان که از روسای خوانین بختیاری بود به بختیاری ایل خود و گروهی از مردم کلپایگان و فراهان رایت خودسری برافراشت و اطاعت پادشاه قاجار را پشت پای زد با عدت و عدتی رزم آزمای خیمه بیرون زد و دفع اقامحمد شاه را برخود واجب شمرد و تا قریه عسکران بتاخت اقامحمد شاه با عموم سپاه خود او را



بسیار کرد و در میانه نبردهای دلیرانه شد چون لشکر آقا محمد شاه بمراتب از سپاه ابدال

خان برافزون بود تاب مقاومت نیاورده بسنگری که خود بسته بود پناه برد جعفر قلیخان

و علیخان افشار بحکم پادشاه آن سنگر را محاصره نمودند بعد از زد و خورد و هلاکت

جمعی از طرفین ابدال خان و جمعی گرفتار آمده بحکم آقا محمد شاه راه دیار عدم پیمودند گروه

بختیاری که سردار را گرفتار دیدند مقاومت را بیهوده دانسته آنگاه بواسطه نامه

پیام در آشتی زدند شاه اصفهان نیز مصلحت را در مصالحت دیده و از این بیش بعصیان

ایشان ننگریست

در سال هزار و دویست و یکم آقا محمد شاه بنفس خود از راه بروجرد باراضی بختیاری

رفت پس از آنکه با رؤسای ایل شرط و داد در میان نهاد امور آنجا را منظم کرده عازم

همدان شد

فتح پناه اباد

در سال هزار و دویست و هشتم هجری که طالش بدست آقا محمد شاه قاجار فتح شد اقدام بفتح

قلعه پناه آباد نمود در منزل تخت طاوس چراغ علیخان که از رؤسای دلیر بختیاری بود

با عبدالرحیم خان شیرازی و فوجی از جوانان بختیاری بحراست پل و ساختن سنگر

مأمور داشت سلیمانخان و مصطفی خان را با ده هزار کس بر سر قلعه پناه آباد فرستاد

در نیمه راه با قراولان ابراهیم خلیل خان باز خوردند بعضی را کشته و برخی را اسیر نموده باقی

بقلعه گریختند هر بمیانرا دنبال نمودند و در آن سنگر که چراغعلی خان برآورده بود

جای نمودند در این جنگ مردم بختیاری خدمات نمایان نمودند

وقایع سال هزار و دویست و دوازده

محمد خان پسر زکی خان زند بعد از غلبه آقا محمد شاه قاجار بمملکت ایران به بصره گریخت از آن پس محمد خان بسعادت آباد آمده جای کرد نجف خان زند عموی خود را برای استمداد بمیان قبایل بختیاری فرستاد و جماعتی از بختیاریان دور او جمع شدند فتحعلیشاه جمعی از رؤسای ابطال را با گروهی از سواران و پیادگان بدفع او نامزد کرد ایشان بطرف اصفهان راندند محمد خان با گروهی نمایان مبارزت ایشان را ساخته شد بعد مقابله و مقاتله محمد خان شکست خورده بجانب سعادت آباد شتافته آنچه اموالی که در اینمدت بر زبر هم نهاده بود بیغما بردند از آنسوی نجف خان زند که باعث این فتنه شده بود و در اینوقت در میان قبایل بختیاری جا داشت بحکم یوسف خان که از رؤسای ایل بختیاری بود دستگیر شده او را با متابعانش نزد فتحعلیشاه فرستاد

واقعه سال هزار و دویست و بیست و هشتم هجری

در سال یکهزار و دویست و بیست و هشتم هجری که دولت ایران بسرداری عباس میرزای نایب السلطنه با دولت روس جنگ داشت فتحعلیشاه از طهران کوچ داده چمن سلطانیه را لشکرگاه ساخت و جنگ روسیان را ساخته آمد نخستین شاهزاده محمد تقی میرزا با یوسف خان سپهدار عراق و پیاده بختیاری و سوار باجلان را روز چهارشنبه چهارم رجب از راه سرچم و ینگی پی بیرون فرستاد

واقعه سال هزار و دویست و بیست و نهم هجری



بایر نهم

در سال یکهزار و دویست و بیست و نهم هجری که خوانین خراسان بر فتحعلیشاه قاجار عاصی شدند بفرموده پادشاه ایران اسمعیل خان دامغانی و دو برادرش ذوالفقار خان و مطلب خان با لشکرهای ساخته و نظام سمنانی و امان الله خان افشار و تیپ پیاده بختیاری با سواره خواجه وند و عبدالملکی روز دوازدهم ربیع الاول بطرف خراسان رهسپار شدند آغاز کشش و کوشش نمودند سواره خواجه وند و عبدالملکی و پیادگان بختیاری چون شیران نخجیر یافته بر ایشان تاختن بردند بانگ دار و گیر برخواست و خاک با خون آمیخته شد در پایان کار خراسانیان پشت دادند و راه فرار پیمودند مردم عراقی جماعت بختیاری تا نواحی خبوشان از قفای ایشان تاخته مرد و مرکب بهلاکت رسانیدند در اینجنگ مردم بختیاری کمال مردانگی را بظهور رسانیدند

فتح خبوشان

در سال هزار و دویست و سیم هجری دیگرباره بعضی از خوانین خراسان باغوای اسحق خان قرائی طریق طغیان سپردند از طرف دولت لشکری بدفع ایشان فرستاد لشکریان بیست و هشتم شهر شعبان فتح قلعه خبوشان را یکدل شدند پیادگان بختیاری که تمام از جوانان کاری بودند گشادن حصار را بعهده گرفته از چهار سوی یورش برده بر برج قلعه خبوشان عروج کردند و حرسه قلعه را بتیغ بگذرانیدند و از آنجا آهنگ شهر نمودند

نمایش میرزا اسد خان بختیاری

میرزا اسد خان که یکی از خوانین ایل جلیل بختیاری بود شجاعتی بکمال و شهامتی

مالامال داشت و دور و نزدیک از هیبت شمشیرش بر خود لرزان و ترک تاجیک
بامید بخشش کمربندگی بر میان بسته (همان اسد خان بختیاری وند هفت لنگ است که در این
کتاب ذکرش شده چون مصنف با میرزا ذکر کرده ما هم نوشتیم)

وقتی از روی تعامد جنگ شیری را شمشیر بر کمر راست کرد پس از آنکه با آن حیوان درنده
روی در رو شد بیک شمشیرش دو پاره نمود

مردم بختیاری عموماً طوق اطاعتش را از گردن آویختند روز بروز بر شوکت و
عزت افزود و در کوهسار بختیاری معقلی رصین و حصاری متین بر آورد و هیچ پادشاهی را
فرمانبرداری نمیکرد و اوامر پادشاه ایران از پشت پا می زد

در سال یکهزار و دویست و سی و یکم هجری که حکومت بختیاری بعهده شاهزاده محمد تقی
میرزا شد وزیر خود میرزا علی کرایلی و آقا قاسم صندوقدار را باستمالت میرزا اسد خان
گسیل داشت باشد که اوامر پادشاهی را گردن نهد میرزا اسد خان که خمیرمایه اش
بدلاوری عجین بود پیغام شاهزاده را وقعی نگذاشت و بفرمود هر دو تن را گرفته در بند نمودند
چون این خبر گوشزد پادشاه قاجار شد حکومت و نظم بختیاری را بعهده شاهزاده محمد علی
میرزا موکول داشت مشار الیه با سپاهی فراوان طریق خاک بختیاری پیمود و در
حوالی دز میران (همان دز ملکان معروف بدز اسد خانست) که معقل میرزا اسد خان
بود بار بنهاد و لشکر را بمصاف گرد دز میران بر زبر کوهی بلند واقع شده و جز از یکجانب
راه آمد شدن ندارد و از آنراه نیز چون خواهند بدز شوند از فراز قلعه طنابها فرود

آرند و ایشان

آرند و بمیان شخص بر بندند و بسوی بالا کشند

بالجمله شاهزاده محمد علی میرزا وزیر خود میرزا محمد لواسانی را باستمالت نزد اسد خان
بقلعه فرستاد و پیامهای گرم داد که چون تو شخصی بزرگ را سزاوار نیست که روی از
آستان پادشاه ایران بگردانی و خود شاهزاده بپای دژ آمده بایستاد میرزا محمد بعد از
ملاقات رسالت بگذاشت و گفت مصلحت آنست که از دژ فرود شده شاهزاده را دیدار
نمائی اگر باز مقصود را در کنار ندیدی جانب آشتی پیش دار و الا دیگر کرت بمعقل خود
شتاب گیر که ترا مانعی نخواهد بود میرزا اسد خان از فرط تهور قبول کرد و از قلعه فرود شد
و شاهزاده را دیدار کرد سخن از هر در بمیان آمد شاهزاده بسخنان گرم دل او را نرم ساخت
و لازمه ملاطفت منظور داشت چون شاهزاده با سواران خود از این پیش مواضعه
نهاده بود که پس از ملاقات من اسد خان را یک دو دو اطراف او را احاطه دارید
در این وقت که ایشان مشغول صحبت بودند سواران تک تک رسیدند و گرد اسد خان
پره زدند و دهان تفنگها بسوی او بداشتند چون اسد خان کار را دیگرگون دید
در صلح و مسالمت زد و جانب مهر و محبت گرفت شاهزاده نیز از روی مآل اندیشی سزاوار
ندانست که با او در آویزد از تقصیر سابق چشم پوشید و بمواعیدش شادخوار ساخت
و گفت بهتر آنست که راه قلعه پیش داری و تدارک خود کرده بنزد ما شتاب گیری که از این
پس دولت ایران بوجود تو نگرانیها دارد اسد خان بپذیرفت و بقلعه مراجعت کرد
و تدارکی شایان نموده با ابهتی نمایان بخدمت شاهزاده آمد و همواره مجالست او را از

درستی

دست نداد

وقایع سال یکهزار و دویست و سی و سوم

در سال یکهزار و دویست و سی و سوم از طرف فتح علیشاه قاجار شاهزاده محمد تقی میرزا فرمانگذار بختیاری و بروجرد بمقاتلت و مبارزت محمد رحیم خان حکمران خوارزم مأمور شد سوار و پیاده بسیار از ایل بختیاری ملتزم رکاب او بودند و نیز محمد تقی خان و محمد خان دولوی قاجار با ده هزار تن بدو پیوستند

نظام بختیاری

در سال هزار و دویست و سی و پنجم هجری فتح علیشاه قاجار امیر محمد قاسمخان قوانلو را امر کرد که بصفحات بختیاری رفته تمام قبایل بختیاری را بسبک جدید ردیف کرده بنظام گیرد مشارالیه بفرموده رفته شکار کرد بختیاریانرا در تحت نظام در آورد و از این پس اینطایفه یکی از بهترین نظام ایران بشمار میآمدند

بقیهٔ شرح حال اسد خان بختیاری

داستان اسد خان بختیاری از این پیش فی الجمله بشرح شد در اینجا نیز جملی نگارش میشود اسد خان پس از آنکه در لب دز آمد و فرود در آنگریست شاهزاده محمد علی میرزا را بشناخت و تعجب کرد که بچه قدرت و توانائی در اینمکان آمده از جلودار شاهزاده پرسید که محمد علی میرزا است گفت آری شرط ادب بجای آورده بزیر آمد شاهزاده گفت اینک خواستارم که دست از اقدامات خود برداری و با من بطهران بیائی همه نوع ترا ضمانت میکنم اسد خان چون شاهزاده را نگریست که بصداقت پیش آمده توکل بخدا کرده



امر شاهزاده را بگردن گرفت شاهزاده گفت اینک بقلعه رفته ساز سفر را بسیج کن گفت
اگر بقلعه مراجعت کیرم هوای قلعه مرا از خدمت محروم دارد در نیوقت عیالات
اسدخان از لب دز مخارج خواستند شاهزاده هزار تومان که در خرجین ترک
خود حاضر داشت باسدخان داد و گفت این جزئی وجه را بایشان بسپار تا ازین
پس مخارج کافی ایشانرا فرستی

لاجرم اسدخان با اهل و عیال خود وداع کرده در خدمت شاهزاده بطهران آمد شاهزاده
اورا گفت اینک باصطبل همایونی پناهنده شو تا من در حضرت پادشاه عذر تقصیر تو
بخواهم و یکسره بحضرت پادشاه درآمد و عرض کرد اسدخان حاضر است شاه فرمود
میرغضب همراه اورا بیاور شاهزاده گفت اینک پناهنده اصطبل همایونیست سزاوار
نیست پناهندگانرا بقتل آوردن بعلاوه من با و اطمینان داده ام والا باین آسانی
گرفتار نمیشد نخست بفرما تا مرا سر بردارند آنگاه خود دانی و اسدخان پادشاه ایران
حرمت شاهزاده را از دست نداد و سیاست اورا بموقع دیگر گذاشت و فرمود
همه جا با تو باشد خلاصه اسدخان همه‌ره در خدمت شاهزاده معزز و محترم بود و در مسافرتها
همراه و در امور معظمه از او شور و استشاره نمود تا در سال یکهزار و دویست و سی و شش
که شاهزاده مأمور تسخیر بغداد شد مزاجش از اعتدال بگشت و با داود پاشا حکمران
بغداد صلح کرد و بجانب کرمانشاهان کوچ داد در منزل طاق گرا زحمت اسهال با
ضعف بدن بیفزود ناچار بفرمود بار بنهادند و دانست از اینمرض جان بسلامت نبرد

بعد چاپ بمجار

اسدخان بختیاری وخسخان فیلی راکه او نیز از شجعان عالم بود طلب داشت وگفت دور نباشد که چون من جای بپردازم شما ازین لشکرگاه شوانید بسلامت بپرورشوید چه لشکریان کینه پادشاه ایران را درباره شما بخوبی دانند اینک که مرا حشاشه از جان بجاییست طریق مأمن خویش گیرید و برگزیده آن دو مرد دلیر سخن شاهزاده را بصدق مقرون داشته با چشم اشکبار و داع گفته جانب خود گرفتند

وقایع سال هزار و دویست و سی و نه

در سال بکهزار و سی و نهم هجری داود پاشا وزیر بغداد معرف افندی را به تسخیر قلعه مندلیج مأمور داشت مشار الیه با لشکری رزمجوی بدانصوب شتافت امامقلی خان قراهانی و مهدیخان کلهر که حارس و حافظ قلعه بودند وقت دفع او نداشتند امامقلی خان از قلعه بگریخت پس از مختصر رزمی مهدیخان دستگیر و مندلیج مفتوح گشت چون این خبر مسموع شهریار قاجار شد محمد حسین میرزا را بدفع داود پاشا مأمور کرد و خسروخان گرجی را فرمود تا با سپاه بختیاری بدو پیوسته شود محمد حسین میرزا ازین پیش که خسروخان بدو پیوسته شود با پنجهزار سوار جرار و پنج عراده توپ از کرمانشاهان بایلغار تا مندلیج تاخت و بیدرنگ رزم انداخت بحکم یورش قلعه مندلیج بگشود و هشتصد تن رومیان را از دم تیغ آبدار بگذرانید و خبر فتح برای شاهنشاه ایران فرستاد و در ازای این خدمات لقب حشمة الدوله وا داد و امر کرد تا خود بکرمانشاهان شتابد و خسروخان و دلاوران بختیاری را برای نگاهبانی مندلیج بجای گذارد

جلیانی ناجی

طغیان حاجی هاشمخان بختیاری

حاجی هاشمخان که از خوانین بختیاری بود (حاجی هاشمخان بختیاری ساکن لنبان اصفهان بوده زمانیکه نادرشاه مقتول شد آن بختیاریان که بخراسان کوچانیده بود مراجعت کردند جمعی در محلات اصفهان و برخی در دهات طهران توطن اختیار کردند چنانکه سه محله اصفهان ساکنینش بختیاری است لنبان بیدآباد جوزدان) با قبیله خود سالها در محله لنبان اصفهان سکونت داشتند روز بروز بر عده و عده میافزودند از این روی در شهر اصفهان قوت و قدرتی بکمال یافته بر مردم شهری بتکبر و تمرد رفتار میکرد چنان افتاد که عبدالله خان امین الدوله اصفهانی خواهر او را بنکاح خود درآورد از این روی کسی با حاجی هاشمخان یارائی مقاومت نداشت جماعت بختیاری که در شمار ایل و عشیرت او بودند دست بخود شهری و طغیان برآورده اهل حرفت و صنعت و بازرگان اصفهانی را بسیار وقت میازردند و بقوت خود بدون سند و حجت اشیاء ایشان را جر بیت مینمودند. چندانکه حاجی محمد حسینخان اصفهانی زندگانی داشت جراحات آن جماعت را برهم عطوفت و احسان التیام میداد و ایشان بر محض حرمت او چندان دراز دستی نمیکردند که پای اصطبار مردم بلغزد تا این هنگام که حکومت اصفهان بمیرزا علی محمد خان پسر امین الدوله مفوض گشت مشارالیه خواهرزاده حاجی هاشمخان بود دیگباره سکنه لنبان سر بطغیان برداشتند و دیگر اهالی شهری را بچیزی بشمار نگرفتند بسا افتاد که بزور از مردم بازرگان آنچه خواستند گرفتند چنان شد که نه حاجی هاشم خان را در پایان امر آن قوت بود که جماعت

خود را از آن درازدستی منع کند و نه عبدالله خان امین الدوله بواسطه جانبداری عیالات

و فرزندان توانست حاجی هاشم خان و مردم بختیاری را دفع دهد ناچار خود عبدالله خان

امین الدوله در حضرت پادشاه ایران از حاجی هاشمخان سعایت و شکایت نمود

در ماه شعبان سال هزار و دویست و چهلم هجری فتحعلیشاه قاجار با لشکری فراوان راه

اصفهان پیش گرفت تا آنجماعت که با زیردستان و رعایا طریق جور و اعتساف برده‌اند

کیفر بینند زیرا که از علماء اصفهان نیز مکاتیبی چند در تجاوز و طغیان اهل و عشیرت

حاجی هاشمخان رسیده بود لاجرم شاه ایران بعد از ورود باصفهان حاجی هاشمخان را

ماخوذ داشته از هر دو چشم نابینا ساخت و فرمود چون امین الدوله در تادیب حاجی

هاشم خان مسامحت کرده اگر خواهد از محل خود ساقط نشود پنجاه هزار تومان باید بکارکنان

دولت سپارد

وقایع سال هزار و دویست و چهل و دوم هجری

در سال هزار و دویست و چهل و دوم هجری که فتحعلی شاه قاجار با دولت روس بجنگ

مشغول بود ریاست اردو را نایب السلطنه عباس میرزا داشت از طرف روسها مدوف

سردار سپاه بود در نیوقت نایب السلطنه شنید که مدوف شهر گنجه را بحصار انداخته دست

از محاصره شوشی برداشت از قفای مدوف تاختن کرد وقتی برسید که شهر و قلعه گنجه از

لشکر روس آکنده بود ناچار لشکر را حکم داد تا بار نهند و از کوفتگی راه لختی بیاسایند تا در

صبحگاه برزم پردازند از قضا بسقاویچ سردار روس از راه تفلیس با چهار هزار تن با مدوف

بپیوست و بامداد دوشنبه بیست و سیم صفر ساز مقاتلت طراز گشت نایب السلطنه با [illegible]



رکاب و سواران عبدالملکی و سربازان عراقی و بختیاری را در میمنه باز داشت و سپاهیان

استرآباد و مازندران را بر میسره کرد و جهانگیر میرزا با دو تن دیگر از فرزندان خود را

در قلب جای داد سرباز و سوار آذربایجان را در پیرامون ایشان بگماشت خود با

جمعی از لشکریان در میان دره در کمین نشست از آنسوی مدوف دیوار حصار ایشوان

ساخته لشکر خویش را بر صف کرد و سواران قزاق را از چپ و راست بداشت و خود

با سرباز و توپخانه در قلب شد نخستین تفنگچیان بختیاری و عراقی و مازندرانی ساز

مبارزت کردند و به پشته که در آنجا گروهی از جماعت روسیه سیغاق کرده بودند

یورش بردند و در اول حمله روسیانرا هزیمت دادند و پس از آن سواران ایران

اسب برانگیخته با گروه قزاق در آویختند سوار قزاق نیز تاب درنگ نیاورده

پشت با جنگ داد مدوف چون این بنگریست از قلبگاه جنبش کرد و حکم داد تا دهان

توپها بگشادند گلوله توپ و تفنگ چون تگرگ بباریدند نایب السلطنه در اندیشه رفت

که مبادا شاهزادگان که نوآموز کارزارند در آن جنگ آسیبی رسد کس بشتاب فرستاد

که ایشانرا بر کنار کارزار باز دارند نگاهبانان ایشانهم از نادانی و هم از درآشفتگی

فرزندان نایب السلطنه را در پیش چشم لشکریان از قلبگاه بیرون بردند سرباز آذربایجانی

چنان فهم کردند که ایشان طریق فرار گرفتند

لاجرم بی آنکه رزمی دهند و حمله افکنند سر بر کاشتند و آن لشکریان عراقی و بختیاری

که مشغول جنگ بودند چون این بشنیدند دیگر مصلحت در مقاومت ندیدند و از میدان

هزیمت کرده

نزدیک سوی شدند سپاه مازندران نیز ایشانرا دنبال داشتند دو هزار و پانصد تن (آقای سردار اسعد میفرمایند من آنچه شنیده ام پانصد نفر بوده اند شاید این پانصد نفری بوده که با حسن خان گرفتار شده و دو هزار نفر دیگرش با سایر خوانین اسیر شده اند) از جوانان دلیر بختیاری که پیاده بکارزار اشتغال داشتند ممکن نشد که پشت با جنگ کنند ناچار بر پشته صعود کرده تحصن اختیار کردند و یکروز و یکشب با مردم روس رزمی سخت دردادند و جماعتی از مردم روس را بهلاکت رسانیده در پایان کار بجمله اسیر و دستگیر شدند و چهار توپ از سپاه ایران بدست روسیان افتاد

۱۲۴۳
وقایع هزار و دویست و چهل و سه

در اینسال که دولت روس با دولت ایران جنگ میکرد و تبریز را تصرف نمود حسب الامر فتحعلیشاه سوار و سرباز بلاد بدار الخلافه حاضر شده باذربایجان میفرستادند از جمله حسام السلطنه حکمران لرستان و خوزستان با ششهزار سوار بختیاری و بیراوند و باجلان لو و سیلاخوری با پنج عراده توپ بدار الخلافه آمد

منازعه حسام السلطنه و محمود میرزا بر سر لرستان

در سال هزار و دویست و چهل و دوم میان دو برادر یعنی حسام السلطنه حکمران بروجرد و شاهزاده محمود میرزا فرمانفرمای لرستان نزاع درگرفت حسام السلطنه از قبایل باجلان و بیرانوند و یاراحمدی و سکوند و هفت لنگ و چهار لنگ بختیاری قریب چهارده هزار تن لشکری فراهم کرده آهنگ لرستان کرد و شاهزاده محمود میرزا



از قبایل حسنوند و کاکاوند وساکی وچواری شیرنوند وجماعتی از قبایل پشت کوه
موازی دوازده هزار تن مرد سپاهی فراهم کرده رزمی سخت نمودند

دیگر باره میان حسام السلطنه ومحمود میرزا کار بمقاتلت رسید از جانبین بسیار سپاه داشتند
حسام السلطنه از قبایل باجلان وبیرانوند وسلکوند وبختیاری سپاهی بزرگ کرده
تاختن فرمود تا دو فرسخی نهاوند براند

از طرف شاهزاده محمود میرزا سواره خزل وقبیله حسنوند فیلی لشکری بسیار فراهم شده
بریاست شاهزاده جهانشاه خیمه بیرون زدند بعد از تلاقی فریقین در اول حمله جهانشاه
راه فرار پیش داشت وبرما دیانی نشسته بطرف نهاوند گریخت ودر آنجا محصور شد
از طهران اورا احضار کردند سرباز زد ودر قلعه روئین دژ که در وسط شهر نهاوند خود
بنیان کرده بود تحصن اختیار کرد از طرف دارالخلافه حسام السلطنه وشیخ علی میرزا مأمور
شدند که اورا بدارالخلافه بیاورند

وقایع سال هزار و دویست و چهل و پنجم هجری

در سال یکهزار و دویست و چهل و پنجم هجری فتحعلی شاه حکومت کرمانشاهان را بشاهزاده
محمد حسین میرزا ابن محمد علی میرزا داد مردم خورستان ولرستان فیلی که سالها در تحت حکومت
پدر او بودند روی دل بفرزندان او داشتند لهذا در کار حکومت حسام السلطنه در صفحات
لرستان وبروجرد لغزشی افتاد عاقبت کار میان شاهزادگان از مکاتبه بمجادلت کشید
بالجمله محمد حسین میرزا از مردم کوران وزنگنه وکلهر سپاهی راست کرده تا کنار قلعه خرم آباد
براند حسام السلطنه بتجهیز لشکر پرداخت از جماعت بختیاری وباجلان وبیرانوند ویاراحمدی

دلکه

وشکوند وخشنود سپاهی انبوه فراهم کرده باستقبال جنگ تا اراضی الشتر برفت و لشکرگاه راست کرد از آن پس بروجرد را محاصره کرده رزمی سخت درداد و شهر را عنفاً بگشود در این جنگ مردم بختیاری فوق العاده دلاوری نمودند

حکومت حسین خان سردار ایروانی در بختیاری

درسال یکهزار و دویست و چهل و شش حسینخان سردار ایروانی با حسین خان قاجار قزوینی بحکومت چهار محال و نظم قبایل بختیاری از طرف فتحعلی شاه قاجار سرافراز شد از پیش حکومتش با حسام السلطنه بود

وقایع سال هزار و دویست و چهل و هفت

درسال یکهزار و دویست و چهل و هفتم هجری میانه شاهزاده حسام السلطنه فرمانگذار بروجرد و بختیاری و حشمة الدوله محمد حسین میرزا حکمران کرمانشاهان و خوزستان کار بمقاتلت کشید

فتح شوشتر بدست محمد تقی خان بختیاری

محمد تقی خان پسر علیخان کنورسی بختیاری که یکی از خوانین این ایل جلیل بود و بشهامت و شجاعت نامبردار درسال یکهزار و دویست و چهل و نهم هجری اوامر پادشاه قاجار را پشت پای زد و بتدارک لشکر و سپاه پرداخت و با اعراب رامهرمز و فلاحیه دست اتحاد داد تمام طرق فارس به اصفهان را بحیطه تصرف درآورد و دورونزدیک از خوف او بیمناک شدند نخست بفرمود بیست هزار تومان منال دیوان را که از اصفهان بطهران حمل میدادند بغارت برده ضبط نمودند اینداستان هر روزه گوشزد فتحعلی شاه قاجار میشد بجهت کسالت مزاج

علیکری



جلوگیری نتوانست نمود از آنسوی محمدتقی خان بر غرور و نخوت افزود و با هشت هزار سوار بقولی سی هزار سوار جرار آهنگ فتح شوشتر نمود و آن بلده را محاصره انداخت اسدالله میرزا برادر محمدحسین میرزای حشمة الدوله حاکم شوشتر چون خود را مرد میدان ندید شوشتر را بکارگذاران محمدتقی خان سپرد پس از آنکه امور آنجا را انتظام کرد از اراضی شوشتر و دزفول برامهرمز شتافت و آنجا را نیز در تحت اوامر خود درآورد میرزا منصور خان بهبهانی و ولی خان ممسنی و جمال خان دشتی چاره جز اطاعت ندیدند از آنجا بطرف فارس راند طوائف ایلات فارس اطاعت او بگردن آویختند قریب ششصد هزار تومان مالیات دیوانرا از اهالی بگرفت شاه قاجار دفع محمدتقی خانرا از طهران در سیوم جمادی الاولی بنگارستان شد و منشور کرد که از تمام ایران لشکرها برکاب همایونی پیوندند و نیز مکتوبی بحسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس و حسن علی میرزای شجاع السلطنه حکمران کرمان نمود که با قشون فارس و کرمان موکب همایونی را در اصفهان پیشباز باشند

در شانزدهم جمادی الاولی از نگارستان کوچ داده بدار الامان قم آمد و از آنجا امام وردی میرزای سرکشیکچی باشی و صاحبقران میرزای امیر توپخانه و زنبورکخانه را حکم داد تا با بنه و آغروق از راه جوشقان طی مسافت کرده در منزل مورچه خورت اصفهان پیوسته رکاب شوند و خود راه کاشان پیش داشت بیست و دوم جمادی الاولی در قریه فین فرود شد و پس از هشت روز طریق اصفهان گرفت در منزل مورچه خورت بنه و آغروق برسید و محمدتقی میرزای حسام السلطنه نیز از بروجرد بلشکرگاه پیوست و سلطان محمد میرزای

سیف الدوله

سیف الدوله حاکم اصفهان تا بدانجا پذیره گشت و شهریار قاجار از انجا کوچ داده چهارشنبه

چهارم جمادی الاخری وارد اصفهان گردیده در باغ سعادت آباد نشیمن ساخت

و فرمان کرد تا سیف الدوله و آصف الدوله برای دفع محمد تقی خان با لشکر فراوان بکمن

و معقل قبایل بختیاری شتافته جمعیت ایشان بخوبی استحضار بهم رسانند و هم محمد تقی میرزای

حسام السلطنه را با فرمانفرما مأمور فارس کرد و امین الدوله را حکم داد با هفت هزار لشکری

بدیشان پیوسته نخست امر بختیاری و ممسنی را تسویه کرده آنگاه برای اصلاح جمع و خرج فارس

بشیراز شوند اما اجل پادشاه قاجار را مهلت نداد و رخت بدیگر سرای بربست و این عزیمت

بتعویق افتاد امین الدوله مصلحت وقت را از شهر اصفهان بیک سوی نشد و بگرد آوردن

سپاه مشغول شد و از مردم بلده و حومه اصفهان و جماعت بختیاری که در محله لنبان اصفهان

نشیمن داشتند دو هزار تن مرد جنگی حاضر خدمت او شدند

واقعه هزار و دویست و پنجاه هجری

بعد از فوت فتحعلی شاه قاجار در ماه رجب هزار و دویست و پنجاهم هجری ظل السلطان در طهران

بتخت سلطنت نشست امان الله میرزا را با لشکر فراوان از راه قزوین بدفع محمد شاه قاجار مأمور نمود

پس از آن سهراب خان گرجی را مأمور کرد که با هیجده عراده توپ و ششصد زنبورک و هزار تن

تفنگچی بختیاری از طهران بیرون شده باتفاق صاحبقران میرزا بلشکرگاه امام وردی میرزا

پیوسته شود بقیه شرح حالات محمد تقی خان بختیاری

شفیع خان بختیاری از طرف محمد تقی خان تمام خطوط فارس تا خاک کاشان را ضبط

نمره ۱۸۱



تصرف در آورده و منال دیوان را در هر کجا بیابد بگیرد و بخدمت محمد تقی خان گسیل دارد

از این روی صیت جلالت محمد تقی خان بهمه جا رسید

کارگذاران دولت بیش از این سزاوار ندانسته که امر او را بتعویق اندازند

امین الدوله را که مأمور اینکار بود بجهت عدم اطمینان حکم شد بعتبات عالیات رفته مجاور

شود مشار الیه از طریق کوهستان بختیاری باراضی عراق عرب سفر کرد

بعد از گذشتن ماه خریف شاهزاده بهرام میرزا بحکم پادشاه ایران سفر خوزستان را

تصمیم عزم داد و با پنجهزار سوار و پیاده و شش عراده توپ تا جایدر براند میرزا موسی و فرهاد

میرزا با سپاهی بسیار بدو پیوستند چون لشکرکشی پادشاه ایران گوشزد محمد تقی خان شد بهتر

آندید که راه مسالمت بپیماید لهذا شفیع خان مزبور را برسالت خدمت بهرام میرزا فرستاد

مشار الیه در اول اراضی خوزستان نزدیک شاهزاده آمد و گفت محمد تقی خان بدون

اطمینان ترا دیدار نکند هرگاه رشته محبت باین محکم و استوار شود و حضورش را بوقت

دیگر حوالت دهی از ادای مالیات دیوان سر نپیچید

بهرام میرزا گفت یکسال است محمد شاه جای باورنگ کرده در اینمدت محمد تقی خان از سلطنت

یادی نکرده و حبل المتین وداد را از بیخ و بنیاد درهم گسیخته اکنون محض رفع معاذیر بدون

بدون درنگ ما را دیدار کند و از این پس بمهر و محبت رفتار . در حال میرزا علی امین آبادی را

باتفاق شفیع خان گسیل خدمت محمد تقی خان داشت و خود بجانب دزفول کوچ داد

جعفر قلیخان پسر اسد خان بختیاری و دیگر بزرگان آن قبائل با سوار و پیاده فراوان

در شهر دزفول

در شهر دزفول نیز دیگ شاهزاده انجمن شدند و پس از ده روز روانه شوشتر گشت

در یموقع شفیع خان بختیاری و میرزا امین از خدمت محمد تقی خان مراجعت کرده

گفتند که محمد تقی خان ملاقات ترا زیر بار نرفت

شاهزاده یکدل و یکجهت شد که بعد از نوروز لشکر بسازد و بقلع و قمع او بتازد و بعد از نوروز شاهزاده از شوشتر با سپاهی انبوه بعزم مقاتله با محمد تقی خان خیمه بیرون زد چون سپاه کشی او گوشزد محمد تقی خان شد بهتر آن دید که قلعه تل را که سکونت داشت از مرد و مال تهی سازد و در ییلاق مونگشت که معقلی رصین و مسکنی حصین است منزل گیرد و در حال بفرمود تمام ایل و الوس از مرابع و مراتع کوچ کرده در اطراف خویش نشیمن نمایند بعد از ورود اردوی دولتی در حوالی معقل خان بختیاری ببعضی از انجماعت بخدمت محمد تقی خان شده که سزاوار است راه مسالمت و مصالحت بپیمائیم تا از دو طرف جمعی بی گناه تباه نشوند محمد تقی خان چون آنجماعت را دو رویه دید از آن جوش و خروش فرو کش کرده علینقی خان برادر خود را برسم رسالت بخدمت شاهزاده گسیل داشت که ما را مقصودی جز اصلاح نباشد هرگاه دیدار مرا طالبی با عددی چند از لشکریان دور از خیمه گاه بشتاب من نیز چنان کنم بعد از مذاکرات اینجا صحبت بمسالمت پیوندد آنگاه خدمت ترا از دست ندهم

شاهزاده که خود را مرد میدان او نمیدانست از این پیغام سخت مسرور شد و بصوابدید میرزا موسی نایب و (رالنس) معلم انگلیسی بملاطفت پاسخ داد و میرزا موسی را نیز با

علینقی خان



علیقلی خان بخدمت محمد تقی خان فرستاده و پیام داد که پسندهٔ تو پسندهٔ ماست اینک
من از رفقا میترسم و با یکصد سوار از اردوی خود بیرون شد محمد تقی خان نیز باتفاق میرزا
موسی و چهار سوار بنزدیک شاهزاده آمد از طرفین شرط مهربانی بعمل آمد و یکباره آتش
جدال بآب محبت خاموش گردید

آنگاه برحسب آرزوی محمد تقی خان میرزا موسی را بحراست اردوی خود مراجعت فرمود
وخود با فغان آقای سرتیپ توپخانه و الکس انگلیسی با سی سوار بطرف سیقیاق مونگشت
فغان
ره سپار گشت و محمد تقی خان را با شمشیر جواهر و جامهٔ گرانبها تشریف کرد

بالجمله پس از سه روز مسافت بکوه مونگشت رسیده و آن معقلی است که از سه جانب
طریق عبور مسدود و از دو از آنجانب که بدانجا توان صعود کرد پانزده ذرع راه را بنردبان
توان بر شد و بر فراز آنکوه آبی خوشگوار و ساحتی هموار است خلاصه محمد تقی خان
شاهزاده را بر فراز آن جبل صعود داده شرط مهربانی بجای آورد و هرگونه خورش و
خوردنی پیش گذرانید آنگاه تمام خانوادهٔ خود را یکایک در خدمت شاهزاده معرفی
کرده مورد نوازش آمدند شاهزاده یکباره از طرف او خاطر جمع شد و شب را نیز بضیافت
در آنجا بسر آورد صبح دیگر شاهزاده با محمد تقی خان بقلعهٔ تل بر شد بعد از تماشا دو
لوله توپ بی عراده که بختیاریان ازین پیش از کارکنان دولت در جنگ گرفته
بودند بفرمود بطرف کرمانشاهان حمل دادند

پس از آن با محمد تقی خان بلشکرگاه مراجعت کرد و روز دیگر بطرف شوشتر راند بیست و

دو روز

دو روز محمد تقی خان شاهزاده را میهمان بود و با او معاهده کرد که کسان او و عیال
علینقی خان و شفیع خان در کرمانشاهان سکونت اختیار نمایند و علینقی خان خدمت شاهزاده را
هیچوقت از دست ندهد و هزار تن از مردم بختیاری بانتخاب رالنس در تحت نظام درآیند
و خود حضور پادشاه ایران را آماده باشد و منال دیوانرا هرساله برساند

درینوقت علینقی خان باکرو کانیکه ازین پیش مقرر رفته بود برسید خود محمد تقی خان بطرف
ییلاق خویش مراجعت کرد تا تدارک خود کرده راه دارالخلافه پیش دارد خود شاهزاده
در مراجعت بطهران از راه نهاوند و بروجرد طی مسافت کرده در چمن فتح آباد و کندمان و
اراضی چهارمحال و نجف آباد همه جا سفر کرده کار مردم بختیاری و منال دیوانی ایشانرا
بنظام کرده روز بیست و پنجم شعبان المعظم مراجعت بکرمانشاهان نمود شاهزاده بعد از دو
ماه معزول شد و معتمدالدوله منوچهرخان مامور بنظم سرحد عراق عرب و عجم و حکومت خوزستان
و لرستان و بختیاری و کرمانشاهان شد و در ماه رمضان المبارک راه اصفهان پیمود

واقعه سال هزار و دویست و پنجاه و سوم هجری یا پنجاه و دوم

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و سوم هجری یکباره مردم بختیاری از اطاعت کارگذاران
دولت سرباز زدند و منال دیوانرا نپرداختند محمد شاه قاجار شاهزاده حسام السلطنه را با
ششهزار لشکر بدانصوب مامور کرده تا آنچه کرد کان از بختیاریان بگیرد و بمنوچهرخان معتمدالدوله بسپارد
منصورخان سرتیپ فراهانی با فوج برچلو و فوج کمره و فوج فراهانی و علیخان قراگوزلو با
فوج همدانی و آقاخان سرهنگ گلپایگانی و زین العابدین خان شاهسون با هفت صد سوار



و بهمیونی

و اسمعیل خان نایب توپخانه با سه عراده توپ و از جماعت خرزل چهارصد تن سوار ملازم رکاب
او گشت بالجمله حسام السلطنه سلطان مراد میرزا دو ماه در کندمان اطراق کرد و از مردم بختیاری
کروکان بگرفت و امور آن اراضی را نظم کرد آنگاه بطرف جانکی سردسیر کوچ داد

شاهرخ خان که از خوانین بختیاری هفت لنگ بود درینوقت حکومت جانکی داشت چون
طلیعه آن لشکر بدید مصلحت در آن دید که از جانکی رخت بیرون بندد تا رعیت زیر پا پایمال نشود
لهذا با کسان خود بقلل بازفت رفت و در مدت سه ماه شاهزاده در جانکی روز گذاشت و بواسطه
رسالت و رسول شاهرخ خان را رام ساخت و نزد خود آورد و حکومت جانکی را هم باو گذاشت
و پسر او را جزو ملتزمین خدمت خود ساخت و آهنگ جانکی گرمسیر نمود و توپخانه را از جبال
شامخه بزحمت تمام عبور داد و بچمن بالمیر در آمد در کنار رود کرن محمد تقی خان بختیاری با لشکری از
سواره و پیاده علم مخالفت ساز کرده سپاه شاهزاده را پیشباز نمود

واردوی شاهزاده را مانع از آب نمود پانزده روز در میانه کار بمقاتلت و مبارزت میرفت
و روی فتح و ظفر از هیچ طرف هویدا نبود

شاهزاده دانست که محمد تقی خان را قدرتی بکمال است و باسانی سر بر خط فرمان نگذارد همی خواست
که کار بصلح و سلم انجامد محمد تقی خان نیز محض اینکه مراتع و مرابعش پی سپر سنابک ستور نشود
چاره را در مصالحت دید و خود بقلعه تل که از معظم ترین قلاع و حصون او بود کوچ داد و برادر
خود علینقی خان را که مردی سرد و گرم روزگار چشیده بود بخدمت شاهزاده گسیل داشت که
اینک سزاوار است که طرفین دست از جنگ و جوشش باز داریم و شروط مصالحت را بواسطه

رسالتی

رسالت تعیین فرمائی و از پس او فرزند خود را با آذوقه و علوفه برسم هدیه شاهزاده را
فرستاد و اظهار اطاعت اولیای دولت را نموده همی خواست در موقع دیگر شاهزاده را
ملاقات نماید شاهزاده علیقلی خان را حرمت گذاشت و گفت اگر خواهید یکباره این
جوش و خروش خاموش شود خود محمد تقی خان باینجانب آمده بدیدار خود ما را شادخوار
سازد و الا غبار کدورت بکلی مرتفع نشود و صفای خاطر او بر ما واضح نگردد

پس از آنکه فرستاده بخدمت محمد تقی خان مراجعت کرد و داستان را سراسر بگفت
محمد تقی خان بتوسط منوچهر خان معتمد الدوله که باهم عقد اتحاد محکم داشتند چاره طلبید
منوچهر خان آقا سید عبد الحسین خان شوشتری را نزد حسام السلطنه فرستاد که اینک
بصواب نزدیکتر است که با محمد تقی خان سخت گیری نکنی و حضور او را نخواهی و طریق
شوشتر سپاری تا درین محرم مصیبت حضرت سید الشهداء علیه السلام را باتفاق بپای
بریم شاهزاده دستور او بپذیرفت و گروگان از بختیاری گرفته راه شوشتر پیش گرفت
و آنها را بمنوچهر خان سپرد دو سال که از این واقعه سپری شد محمد تقی خان دیگر باره لوای
خودسری برافراشت و اوامر دولت را یکباره پشت پای زد نخست با شاهزاده نیر الدوله
فرخ سیر میرزا حکمران خوانسار و گلپایگان ابواب مکاتبت فراز کرد و در عصیان با
دولت مواضعه نهاد از آن پس به تهیه کار پرداخت و تمام نواحی و اطراف بختیاری را
بتحت قلمرو خود در آورد و منال دیوان را ضبط نمود چنانکه خزائنی متدرجاً ترتیب داد
و ده هزار سوار مسلح آماده و فراهم داشت



چون نا

چون این اخبار گوشزد پادشاه قاجار شد منوچهر خان معتمد الدوله را در دفع و رفع
او مأمور ساخت مشارالیه در اول شریف پنجاه و هفت از اصفهان خیمه بیرون زد و نخست
آهنگ اراضی خوزستان و سرحد مملکت روم و ایران کرد

فوج خوی و فوج ششم تبریز و فوج لرستان و تفنگچی کلبادی مازندرانی و سوار بختیاری
و لرستانی و سپاهی که در تحت فرمان سلیمانخان ارمنی بود با شش عراده توپ ملازم
خدمت ساخت و براه خوزستان پیش گرفت و همه جا توپهای جنگی را با خود حمل داد
و هر جا بکوهستان و ییلاقها عبور کرد و یخ سارهای سخت پیش آمد بفرمود تا با تبر و آلات
بشکستند و توپها را عبور دادند و از آنجا و سنگلاخها بهمت توپچیان و سربازان
عراده های توپ را بکشیدند و راه ببریدند علیقی خان برادر محمد تقی خان که ملازم سفر بود
برادر را از این درنگ و شتاب آگهی فرستاده پیام داد که چاره خویش کن بلکه از این
مخالفت دست باز دار محمد تقی خان که مردی دنیا دیده و سرد و گرم روزگار چشیده بود
عقیده برادر را به پسندید و مصلحت در آن دید که با منوچهر خان معتمد الدوله راه موالفت
بپاید چه از این پیش با من ایشان دوستی و یگانگی در میان بود در حال برادر خود محمد
کریمخان را که راه مردم داری را نجوبی میدانست با سوغاتی درخور باستقبال منوچهر خان
معتمد الدوله فرستاد بالجمله محمد کریم خان طی طریق کرده درک خدمت منوچهر خان معتمد الدوله
نموده هدیه پیش داشت مورد ملاطفت آمد معتمد الدوله سخت فرخناک شد که بدون جنگ
و جدال کار بر وفق مرام شد چیزی نگذشت که خود محمد تقی خان با اشراف و خوانین

قبائل در منزل مالمیر بملاقات معتمد الدوله نائل آمد شرط محبت از طرف منوچهرخان منظور کردید و بدیدارش شاد خوار شد و بجامه گرانبها پیکرش را مزین داشت

آنگاه محمد تقی خان معتمد الدوله را دعوت کرد که شبی در قلعه تل بمهمانی او حاضر شود قبول کرد معتمد الدوله با سران سپاه بقلعه تل بر آمد و شبی بخوشی برد خان بختیاری لازمه ضیافت بجای آورد و گفت همی خواهم با عشیرت خود در قلعه بمانم پس از آنکه سردی زمستان سپری شد درک خدمت ترا در شوشتر نمایم منوچهرخان چون او را راستگو دانست قبول این مسئول نمود بالجمله محمد تقی خان با کسان و اقربای خود در قلعه تل بماند منوچهرخان راه شوشتر گرفت و در پنجم محرم الحرام وارد شوشتر شد

اما از آنسوی بعد از انقضای ماه بهمن و اسفندارمذ محمد تقی خان بوعده وفا نکرد و بشوشتر حاضر نشد هرچند او را وعد و وعید و بیم و امید دادند مفید نیفتاد و استنکاف همی نمود علینقی خان و محمد شفیع خان که حاضر خدمت منوچهرخان بودند گفتند که همانا محمد تقی خان عدم حضورش بجهت عدم اطمینانست بعلاوه بعضی سرکردگان بختیاری با او نرد مخالفت همی بازند اگر اجازت رود علینقی خان بقلعه تل سفر کرده در حراست عشیرت او مواظبت نماید باشد که محمد تقی خان حضور خدمت ترا پشت پای نزند

منوچهرخان این رای به پسندید علینقی خان و محمد حسین خان قراگوزلو را روانه قلعه تل نمود ایشان بفر نموده بقلعه تل برشده او را دیدار کردند و یکانگی منوچهرخان را با او بیان نمودند خلاصه محمد تقی خان را بصحرای (له بهری) که پنج فرسنگی شوشتر است بیاوردند هم در آنجا محمد تقی خان



خواستار آمد که میرزا محمد خان کلبادی که محرم درگاه منوچهر خان است حاضر شده اطمینانی

از نوازش و پیمانی از نو نهد معتمد الدوله محض اتمام حجت میرزا محمد خانرا بخدمتش فرستاد

میرزا محمد خان بفرموده او را دیدار کرد اینکرت هم کار انجام نیافت پیغام داد که اگر منوچهر خان

ملاقات مرا طالب است خود بدینجانب شتابد تا این نفرت بدل بمودت شود

هرچند شفیع خان و محمد حسین خان و میرزا محمد خان او را از اینگونه پیام ممنوع داشتند پذیرفتار

نگشت لاجرم منوچهر خان بعد از استماع اینخبر با حاضرین گفت هرچند مرا قوت دفع او

موجود است اما از آنجا که راهی بیهوده و تا باین حد آمده او را نادیده می انگارم بهتر آنست

که از همانجا بقلعه خود شتابد تا آنچه ازین پس سرنوشت او خواهد بود دید و خواهد رسید

محمد تقی خان بار بربست و بقلعه تل کوچ داد و سایر سرکردگان هر یک بمحال خویش رفتند

درینوقت منوچهر خان به تجهیز لشکر و سپاه بپرداخت و بفرمود تا از قبایل هفت لنگ

بختیاری مردان رزم آزمای کاری انجمن شوند کلبعلی خان و جعفر قلیخان پسر اسد خان

بختیاری با مردم خود برسیدند علی رضا خان که پدرش را محمد تقی خان مقتول ساخته

بود با دلی پرکین و مردمی کینه جوی حاضر لشکرگاه شد علی همت خان و مهدیقلی خان و دیگر

سران بختیاری با لشکرهای ساخته و پرداخته گرد آمدند

آنگاه معتمد الدوله با جندی مجند و قشونی مستعد از شوشتر کوچ داده در تخت قیصری فرود شد

و سلیمانخان سرتیپ برادرزاده خود را بطلایه سپاه و نظم لشکر اختیار نموده طریق قلعه تل

پیش داشت بعد از این اخبارات محمد تقی خان دانست که با آنهمه سپاه رزم دادن مشت

بسندان نبرد

بنددان زدنست وتوقف در قلعه تل را مصلحت ندانست اموال واثقال وعشیرت وتبار خود را
برداشته با ابطال رجال بنزدیک شیخ ثامر خان فرمانگذار قبائل چعب شتافت وچنان
دانست که معتمد الدوله را با شیخ چعب قوه مبارزت نباشد بعلاوه چعب از حدود دولت روم است
واو را در آنحدود راه عبور نیست واگر هم در تحت سلطنت روم نباشد از توابع فارس است
در هر صورت بیرون از حکومت معتمد الدوله است وشیخ چعب فرمان پذیر هیچ پادشاه
نبوده وهمواره پانزده هزار سوار جرار آماده وحاضر دارد
مع القصه محمد تقی خان در فلاحیه سکونت اختیار کرد از آنطرف معتمد الدوله قلعه تل را در
تحت نظر علیرضا خان پدر کشته سپرده خود بجانب چعب بالشگر فراوان بتاخت نخستین پیام
با شیخ ثامر خان فرستاد که سزاوار آنست که محمد تقی خانرا که روی از دولت گردانیده
با من فرستی وفتنه خفته را انگیختن وبندگان خدا را خون ریختن سبب نباشی
شیخ ثامر خان جواب فرستاد که من ومحمد تقی خان هر دو تن از چاکران درگاه پادشاه
ایران میباشیم لکن امروزه چون او در پناه من آمده اگر حفظ وحراست او نکنم در میان
عرب هدف سرزنش وشنعت باشم هم اکنون یکتن از شناسایان درگاه را بدینجانب
فرست تا محمد تقی خانرا مطمئن خاطر ساخته بدان حضرت آرد معتمد الدوله سلیمانخان سرتیپ را
برای انجام این امر روانه فلاحیه داشت واو شیخ ثامر خان ومحمد تقی خانرا امینی داده
باتفاق وارد لشگرگاه ساخت
معتمد الدوله بفرمود او را استقبال نمودند بعد از ورود بکمال مهربانی پذیرایی بجا آورده ابواب



ملاطفت بگشود و از گذشته سخنی نفرمود میرزا محمد خان کلبادی را بمهمانداری او امر کرد و چند تن را نیز بگماشت تا نگران او باشند که از لشکرگاه بیرون نشود معتمدالدوله دیگرباره کس نزد ثامر خان فرستاد که عشیرت محمدتقی خانرا بسوی من فرست شیخ که هرگز گردن بحکم کسی در نداده در بیرون کردن ایشان از فلاحیه کار برفق و مدارا نمود و ایشانرا بدفع الوقت وعده همی داد علی نقی خان بگرد آوردن سپاه مشغول بود معتمدالدوله بعد از اطلاع از تجهیز علی نقی خان ناچار شده با تمام قشون خود سفر فلاحیه پیش دارد

محمد شفیع خان بختیاری که در لشکرگاه بود از معتمدالدوله اجازت خواست که بفلاحیه شده باشد که علیقلی خان و عشیرت محمدتقی خانرا حاضر خدمت سازد معتمدالدوله قبول کرده و اورا رخصت داد لاجرم محمد شفیع خان بعد از ملاقات علیقلی خان و پند و اندرز فراوان اورا همی خواست که ازین جوشش و خروش بازدارد و بخدمت منوچهر خان کام سپارد سخنان او را وقعی نگذشت و در خیالات خود ساعی بود چون محمد شفیع خان کاری از پیش نبرد با او همدست و همداستان شد و بدان سر شدند که بقوت لشکر و سپاه محمدتقی خانرا از خیمه گاه منوچهر خان بیرون برند

بعد از روزی چند شبی که هوا تیره و تار بود باتفاق شیخ ثامر خان با پانزده هزار سوار جرار از بختیاری و عرب برای شبیخون بتاختند و اطراف اردو را دایره مانند در میان گرفتند و ایشانرا حصاره داده یکباره گلوله های آتشین بباریدند

معتمدالدوله

معتمد الدوله که جهان دیده بود دانست که اگر دل ببازد کارش دیگرگون خواهد شد
سلیمانخان سرتیپ را حکم داد که لشکر یا نزا نگران باشد تا راه فرار پیش ندارند و همگان
بر جای خود بوده باشند و توپچیان با گلوله توپ دفع اعراب دهند
بالجمله لشکر بختیاری و عرب با کمال جلادت یورش بردند و حمله های دلیرانه دادند و مرد
و مرکب بخاک افکندند توپچیان بفرموده منوچهر خان و هان توپها با ایشان بگشادند و آتش
دادند سپاه عرب و بختیاری هر چند بانگ توپ را صدای موسیقار پنداشتند و بگیرودار
پرداختند اما در آخر لختی باز پس شدند دیگرباره دلیری کرده یورش افکندند
علیتقی خان چون شیر غضبان تا نزدیک بخیمه میرزا محمد خان کلبادی تاختن آورده
بانگ در داد که هان ای برادر این همه گیر و دار از برای تست زود برخیز و راه فرار
پیش دار محمد تقی خان از جای جنبش کرده که خود را ببرادر رساند اما او را اسلحه موجود نبود
میرزا محمد خان کلبادی که شیر را از کمند جسته دید سخت بترسید و با گرزی که در دست
داشت بروی فرود آورد و بگفت چند تن او را در میان گرفته بسراپرده معتمد الدوله حمل
دادند و با وی بگفت که این شبیخون برای رهائی محمد تقی خان است بهتر آنست که او را
بفرمائی در این سراپرده محبوس نمایند معتمد الدوله دانست که سخن او مقرون بصواب است
حکم داد تا او را بزنجیر گران برنهاده بیکسو بداشتند
خلاصه لشکر بختیاری و عرب که میدان رزم را آزموده و مجرب بودند از ساعت
پنج از شب تا یکساعت قبل از رسیده دم از هر جانب اردو همی یورش افکندند و بسی



سپاهیان را مقتول و مجروح نمودند اگر گلوله توپ نبود اردوی را تباه میساختند در حوالی

صبح که علامت روشنی در هوا پدیدار شد دست از جنگ برداشته سر خود پیش گرفتند اما

چون در راه رودلاخ فراوان بود بسیاری از آن جماعت غریق هلاکت شد جدّم مرحوم لسان الملک

کشتگان بختیاری و عرب را هشتصد تن شمار گرفته و مقتولین را دویست و سی و شش تن مجروح را

هفت تن دیگر گرده اگر این خبر بیرون از راستی باشد ایرادی بآن مرحوم نیست اخبار نگار

آن دولت محض خوش آمد بار یافتگان سلطنت این نوع سخنان کذب آمیز را مایه آبرو

مندی خود میدانستند و این مسئله در سلطنت استبدادی معمول است

بمقصود گرائیم مشایخ اعراب که دیرزمانی بود از شیخ ثامرخان در زحمت بودند و از روی

ناچاری امرش را بگردن گرفته بعد از استماع این خبر فرحناک شده بیعت او از گردن

برداشتند و بخدمت معتمد الدوله شتافته و تعدیات سابقه او را مذکره همی داشتند

شیخ عبد الرضا که از صنادید قبائل حیب بود و با شیخ ثامرخان قرابتی داشت از بیم او

سالها وطن خود را ترک کرده در بغداد زندگی مینمود این هنگام بآرزوی حکومت فلاحیه نامه

به معتمد الدوله نگاشت و اظهار خلوص نیت نمود

معتمد الدوله با کمال ملاطفت نامه او را پاسخ کرد و نزد خود طلب داشت وی بدون درنگ

بلشگرگاه معتمد الدوله حاضر شد همچنان قبیله باوی بخدمت معتمد الدوله آمده اظهار ارادت

نمودند و مورد مرحمت شدند دیگر شیخ عقیل و شیخ عجیل و جماعتی از مشایخ حاضر شده بخلاع

فاخره مفتخر آمدند از طرف دولت منصورخان سرتیپ فراهانی از قبل فرهاد میرزا که بنوقت

خواهد مقرر

حکومت فارس داشت با افواج خود برای اخذ منال دیوان مامور بغر چعب بود و شیخ
ثامر خان او را امکانی نمیگذاشت ناچار در منزل چم صابی نزدیک معتمد الدوله آمده
پس از چند روز مردم خود را برداشته از نهر جراحی که مشهور بنهر خزاین است عبور نموده
بدان سوی آب لشکرگاه ساخت معتمد الدوله حکم داد تا بر نهر خزاین که در کنار بهویت
فلاحیه گذرگاه دارد قنطره ببندند تا لشکر را از آب عبره داده در تخریب فلاحیه و تدمیر
شیخ ثامر خان کار یکسره کنند چون لشکریان بقطع نخیل و ساختن پل مشغول شدند
شیخ ثامر خان این بشنید برای اصلاح علماء فلاحیه را با قرآن مجید بشفاعت بیرون فرستاد
معتمد الدوله جواب داد که بسه شرط صلح میکنم نخست اینکه آن سال که فرمانگذار فارس
بودم منال دیوانی چعب را نداده است امروز آنمال را بپردازد
دوم علینقی خان را با عشیرت محمد تقی خان بدینسوی گسیل دارد سوم آنکه با مردمان
دیارنکانان شوشتر و دزفول بکیر مهر و حفاوت ورزد علماء باز شدند و شیخ ثامر خان
پذیرفتار این شرایط گشت الا آنکه در فرستادن علینقی خان و اهل محمد تقی خان طلب
مهلتی نمود معتمد الدوله گفت ازین هنیز با تو دریغ ندارم بشرط که چند تن از اعیان مردم
خویش را بگروگان روانه لشکرگاه داری شیخ ثامر خان محض انجام صلح دو تن از اکابر
چعب را که یکی موسوم به فدعم و آندیگر مرید نام داشت بگروگان فرستاد
معتمد الدوله بعد از حصول مرام از آنجا کوچ داده محمد تقی خان را با کنده و زنجیر با خود کوچ همی داد
معتمد الدوله بدان لشکرگذاری نمود هم درین وقت محمد علی خان ماکوئی با شش عراده توپ و

رفیح قدیم

فوج قدیم خوی و دو فوج قراجه داغ و فوج قهرمانیه و فوج خلج ساوه و فوج زرندیات

و سواره بروجرد و کرمانشاهان برحسب امر پادشاه نزد معتمدالدوله آمد اما چون مدت میعاد شیخ

ثامرخان بپایان رسید و از فرستادن عشیرت محمدتقی خان خبری سمر نگشت جز اینکه آقا

عباس برادر کهتر محمدتقی خان بمیل خود نزد معتمدالدوله آمد

معتمدالدوله بدان سر شد که دیگرباره لشکر بفلاحیه کشد اما شیخ ثامرخان علیقی خان را گفت که

ازین زیاده مرا نیروی حراست شما نیست صواب آنست که بدیگر جای تحویل دهید علیقی خان

از فلاحیه بیرون شد و از قفای او زنان و فرزندان محمدتقی خان کوچ داده بدست آویز

قرابتی که با خلیل خان بهبه داشتند بخانه او شتافتند خلیل خان نیز چون توان انکار نداشت

ایشانرا با خویش راه نداد ایشان ناچار طریق شعاب قلل جبل گرفتند تا در جبال شامخه

معقلی بدست کنند از قضا در این آمد و شد با اردوی دولتی روبرو شده بعد از زد و خورد دستگیر

و گرفتار آمدند چون خبر معتمدالدوله رسید صفرعلیخان باجلان را بلشکرگاه منصورخان فرستاد تا

ایشانرا بشوشتر حمل دهد هم محمدکریمخان از فلاحیه بیرون شده بخانه خلیل خان بهبه فرود شد

و خلیل خان پنهانی کس بنزدیک علیرضاخان که از قبل معتمدالدوله در قلعه تل جای داشت

فرستاده و او را آگهی داد

علیرضاخان بفرموده جماعتی را بدستگیر کردن او مأمور نمود و خود نیز از دنبال شتاب گرفت

از آنسوی محمدکریمخان تفرس انحال کرده از خانه خلیل خان فرار کرد و در عرض راه با علیرضا

خان دچار شد از دو جانب جنگ به پیوستند و مردانه بکوشیدند در میانه محمدکریمخان بزخم

گلوله تفنگ از اسب در افتاد و جان بداد

از جانب دیگر گروهی از سواران معتمد الدوله که برای گرفتن محمد کریمخان بیرون شدند ناگاه
بمحمد شفیع خان سامانی بازخوردند در اراضی دینارانی او را گرفته زنجیر کشیدند علیقی خان از
گرفتاری او آگاه شده از ملا محمد دینارانی استمداد کرده با گروهی بر سر سواران تاختن آورد
و محمد شفیع خان را از ایشان گرفته رها ساخت از اینسوی علیرضا خان اینخبر بشنید که علیقی خان
با ملا محمد دینارانی محمد شفیع خانرا رها ساخته اند از قلعه تل بیرون تاخت و بدانجماعت دررسید
و جنگ به پیوست و در اول حمله ایشانرا درهم شکست علیقی خان فرار کرده بر جبلی بلند صعود کرد
و ملا محمد مقتول گشت و بیشتر مردم او و لشکر علیقی خان دستگیر گشتند علیرضا خان گرفتارانرا
محبوس کرد و سر ملا محمد را از تن دور کرده نزدیک معتمد الدوله فرستاد در نیوقت معتمد الدوله
دید که شیخ تامر خان در ادای منال دیوان و فرستادن علیقی خان نقض عهد کرد و
کرو کان او را زمان نکال برسید و حکم کرد تا فزعم و مرید را در بازار شوشتر سر از تن بر بریدند
شیخ تامر خان نیز بر خود نهاده بود که ایشانرا بقتلگاه فرستاده چه از پیش زن و فرزند هردو
تن را به بریدن موی و پوشیدن لباس سوگواری امر کرده بود

با لجمله مردم شوشتر چون از حکم منوچهر خان آگهی بدست کردند آقا سید حسین شوشتری و دیگر علمای آن
بلده نزد منوچهر خان آمده زبان بشفاعت گشودند و ایشانرا از قتلگاه نجات دادند

معتمد الدوله پس از آنکه از هلاکت آن دو تن چشم پوشید امر کرد تا هر دو را در خانه آقا محمد
زمان شوشتری جای دادند و بتوانی آهنگ چپ کرد این هنگام نیز از پادشاه قاجار

منوچهر خان بدید



منوچهری برسید که ما فلاحیه و نواحی آنرا از تحت حکومت فرهاد میرزا و عمال فارس انتزاع
کردیم و علاوه بر اصفهان و لرستان و خوزستان با تو سپردیم پس میرزا محسن خان شوشتری را
بحکومت شوشتر بازگذاشته روز هشتم رمضان راه فلاحیه برداشت

لاجرم بعد از تواتر این خبر شیخ ثامر خان بصیانت قلعه و حصانت حصار پرداخت اما با خود
اندیشید که قلعه فلاحیه را آن رصانت نیست که با چنین سیل بنیان کن استقامت کند ناچار
اموال و اثقال و زن و فرزند خود را برداشته روی بقلعه کوت شیخ نهاد که معقلی استوار
و حصنی مستحکم داشت پس از آنکه هزیمت او بمعتمد الدوله رسید شیخ مسلم را که حضور داشت فرمود
اینک نزد برادر خویش شیخ عبدالرضا شتاب کن و او را از بغداد با خود همراه آورده حکومت
فلاحیه خاص او خواهد بود و نیز آقا محمد زمان شوشتری را روانه کوت شیخ ساخت و گفت
او را از من پیام برسان که اگر هم اکنون نزدیک ما شتاب گیری و منال دیوان ادا نمائی
همچنان شیخ قبیله و میر سلسله خواهی بود آقا محمد زمان برفت و بی نیل مقصود رجعت نمود
معتمد الدوله کوچ بر کوچ داده باراضی فلاحیه آمده بار بنهاد و مردم بلده قرآن مجید حمایل کرده
استقبال نمودند در نیوقت شیخ عبدالرضا برسید و بحکومت فلاحیه برقرار شد محمد علی خان ماکوئی
ملقب بشجاع الدوله را منوچهر خان بحکومت بختیاری فرستاد و دو فوج خوی و دو عراده
توپ و هزار تن سوار با او همراه کرد و مقرر داشت که از مردم بختیاری دو فوج سرباز نیز
کند و خراج چند ساله بختیاری را که لا وصول مانده است وصول کرده بفرستد و از بزرگان
و خوانین آن جماعت یکصد خانوار بشرط گروگان بسوی طهران روانه نماید بخواستاری شجاع الدوله

محمد مهدیخان و علیرضا خان از قبائل هفت لنگ بختیاری و کلبعلیخان و جعفر
قلی خان از قبائل چهارلنگ با او همسفر شدند تا انجام مقصود را بشور و مشورتشان کار بندند
خلاصه شجاع الدوله راه بختیاری گرفت آقا شیخ ثامر خان با خود خیال کرد که بسبب شدت
گرما و سورت تابستان معتمد الدوله را در آن اراضی تاب اقامت نخواهد ماند و مراجعت
خواهد نمود بعد از مراجعت او بر فلاحیه تاختن خواهد آورد

اما معتمد الدوله سخت با گرما مقابلت کرده از عزیمت خود دست باز نداشت ناچار شیخ
از اقامت کوت شیخ دست باز داشت و بطرف کویت که در اراضی حجاز است کوچ داد
و مخفی نیست در این وقت شیخ عبدالرضا که سالها بامید حکومت فلاحیه میزیست بی سببی از
فلاحیه راه فرار پیش داشت و برادرش شیخ مسلم نیز از لشکرگاه گریخته بدو پیوست همچنان
فدعم و مزید که سپرده میرزا محسن خان بودند از شوشتر بگریختند

معتمد الدوله حکومت فلاحیه را علاوه بر فرمانگذاری خوزستان نموده بمولی فرج الله مفوض
داشت و محمره را که بفتنه بصریان خراب شده بود حکم بتعمیر و آبادانی کرد و حاجی محمد علی جمعی را
بسفارت بصره نزد متسلم فرستاده پیام داد که یا محمره مدت تمام آباد خواهد شد یا بصره
چون محمره خراب میشود علی پاشا وزیر بغداد را نیز از اینگونه پیامی کرد و از کارداران
دولت خواستار آمد که باراضی روم تاختن کند و کیفر خرابی محمره را باز جوید اما امنای
دولت ایران چون بتوسط وزرای دول خارجه انگلیس و روس بنای مصالحت و مسالمت
با روم داشتند اجازت نکردند لاجرم معتمد الدوله از حفیر بشوشتر و از آنجا بدزفول

سوق داد



سفر کرد و محمد تقی خان را مغلولاً با پنجاه و نه عراده توپ و دو خمپاره و یک قبضه و
بسیار اسبان تازی مصحوب فرج میرزا محمد خان کلبادی روانه دار الخلافه نمود و حکومت
دزفول را بحاجی ملا احمد کرمانشاهانی باز گذاشت و احمد خان پسر حسن خان والی فیلی را
رخصت پشت کوه فیلی داد و محمد حسینخان خرقانی را تشریف حکومت لرستان کرد و با مولی
فرج الله سپاهی جنگجو مأمور شد که یک چندی در چپ متوقف باشد که مبادا شیخ ثامر
خان ساز مراجعت فلاحیه کند در نیوقت محب علیخان ماکوئی تسویه امور بختیاری را
داده بخدمت معتمد الدوله شتافت و حساب خراج بختیاری را با او باز نمود و از روی
سجلی برای سند خود گرفته روانه دار الخلافه داشت و هم قشونی که از مردم بختیاری
گرفته بود از سان معتمد الدوله گذرانید
در سال یکهزار و دویست و پنجاه و هشت علینقی خان برادر محمد تقی خان که از منوچهر خان
معتمد الدوله گریخته بود نیز دو فرهاد میرزا بفارس رفت شاهزاده او را روانه طهران نمود

واقعه سال یکهزار و دویست و شصت و یکم

در اینسال الله قلی میرزای ایلخانی حکمران بروجرد بخیال بعضی دعاوی پرداخت
و همی خواست بزور بختیاریان سر لک کار خود را از پیش برد این بود که محمود خان
کاشانی وزیر ایلخانی راه طهران پیش گرفت تا خیال او را در دربار طهران معلوم دارد
ایلخانی بعد از رفتن او سخت بترسید و نامه بخسرو خان بختیاری سر لک نگاشت
که محمود خان بدانسر است که مرا در حضرت پادشاه گناه کار قلمداد کند اینک چند سوار بفرست

تا او را در عرض راه تباه نمایند محمود خان و دو اسبه خود را بطهران رسانید و از صدمت ایشان

در امان ماند

واقعهٔ سال یکهزار و دویست و شصت و دوم

درین سال محمد شاه قاجار بدرود زندگی گفت درین وقت حکومت بروجرد با جمشید خان

ماکوئی بود و مشارٌالیه در بیرون بروجرد در محال سیلاخور و اراضی بختیاری تابع بروجرد

سکونت داشت و با سراپرده شاهانه و سرباز و ثروتی فوق العاده روز میگذاشت پیش

از آنکه خبر فوت شاه گوشزد او بشود مردم آن اراضی اطلاع کرده ناگاه بروی تاختن

کردند و مال او را بغارت بردند جمشید خان یک تنه راه فرار پیش داشت

هم درینسال افراسیاب خان باجلان بعد از وفات محمد شاه در محال بروجرد آغاز ترکتازی

نموده مصدر شرارت شد و با بزرگان بختیاری نیز مرافقت و موافقت داشت

شاهزاده احتشام الدوله از طرف دولت درین وقت بحکومت بروجرد و سیلاخور منصوب شد

محض دور اندیشی حکومت باجلانرا با فراسیاب خان باز گذاشت

دباقر خان و اسد خان و علیمحمد خانرا بحکومت بختیاری فرستاد ایشان بعد از بیرون شدن

از شهر پای از دائره اطاعت بیرون نهادند زیرا که اخذ خلعت و اجازت مراجعت را از

ضعف حال شاهزاده شمردند از این روی یکباره حدود بختیاری و بروجرد آشفته شد اما

شاهزاده آتش غضب و سخط را بزلال صبر و سکون بنشاند و با پیام مهرآمیز آتش آن شورش را خاموش

کرد

واقعهٔ سال یکهزار و دویست و شصت و چهار

درینسال شاهزاده اردشیر میرزا بحکومت خوزستان و لرستان و بختیاری و نظم اراضی

چیب و را مهر مرما مور شد سلیمانخان گرجی برادرزاده منوچهرخان معتمدالدوله بوزارت
او منصوب شد مشارالیه بسیج سفر کرده با دو فوج سرباز کمره و گلپایگان و دو فوج لشکر لرستان
و یکفوج سرباز فریدن و چهارمحال و چهارصد تن سوار شاهسون و چهارصد سوار چکنی فریدن
و جماعتی از ملازمان رکابی و دویست تن توپچی و هشت عراده توپ و قورخانه لایق در عشر آخر
ربیع الاخر از دارالخلافه بیرون شد و نخستین باراضی کمره و گلپایگان و خوانسار و چهارمحال
و فریدن عبور کرده سرکشان بختیاری را که در اینمدت مشغول خودسری بودند آرام نمود و
قلاع ایشانرا خراب نمود از جمله قلعه اردجن را که در حوالی اراضی بختیاری بود و حصنی
حصین داشت از بنیان برآورد و شش ماه چمن سنگباران و قهیز را لشکرگاه کرده بعد از
نظم آنجا آهنگ لرستان کرد

واقعه سال یکهزار و دویست و شصت و پنج

درینسال مردم اصفهان سر بشورش درآوردند و با غلامحسین خان سپهدار حکمران اصفهان
رزم دادند ناچار سپهدار از دارالخلافه استمداد کرد و سواره بختیاری و باجلان و فوج سیلا
خوری و افواج فیروزکوهی و تفنگچی سورتی و تکی و بعضی سواران دیگر عزیمت اصفهان نمودند
و بلشکر او پیوستند و با مردم اصفهان رزمی سخت داده جمعی از طرفین مقتول آخر الامر اهل شهر
شکست خورده باستیمان درآمدند

طغیان مردم بختیاری

پس از آنکه شاهزاده احتشام الدوله حکمران بروجرد و بختیاری باقرخان و اسدخانرا

بحکومت بختیاری فرستاد ایشانرا با خلعت گرانبها روانه داشت پس از ورود به بختیاری
شاهزاده را بچیزی نشمردند و یکباره دست جور و تعدی از آستین بیرون آوردند و از
ادای مالیات و اطاعت حکم دولت سر باز زدند چنانکه یکشب اسدخان با جمعی سواره و پیاده
بقبیله عبدالوند شبیخون برد و بسیار کس از مردان آنجماعت را بهلاکت رسانید و اموال ایشانرا
بغارت برد و زنان و دختران را اسیر گرفت و نیز وقتی قریه دیگر را بمعرض نهب و یغما داد
و بر صغیر و کبیر رحم نیاورد و نیز وقتی چندین نفر از سربازان فوج سیلاخوری را حکم
داد اسیر گرفتند و بر درخت بست و ایشانرا هدف گلوله خود ساخت و نیز افراسیاب خان
باجلان در عصیان خود طغیان نمود و برادر خود را بسوء ظن از هر دو چشم نابینا ساخت
چون این اخبار گوشزد احتشام الدوله شد دفع ایشانرا واجب شمرد نخستین افراسیاب خان
و قاسمخان باجلان و علیمحمد خان بختیاری را بحسن تدبیر حاضر شهر ساخته هر سه تن را ماخوذ
داشت و در کنده و زنجیر کشید آنگاه برای نظم قبایل ممی وند بختیاری و زلقی و طایفه
سرلک تا چمن فتح آباد براند خسرو خان سرلک که در آن اراضی بجلادت و شجاعت شناخته
دور و نزدیک بود و بخودسری دغوروزندگی مینمود و همواره جماعتی بسیار از پیاده و سواره
بختیاری در اطراف او حاضر بودند احتشام الدوله را وقعی نمیگذاشت و همی گفت او را
آنقدرت نباشد که با من طرف شده ضدیت نماید
لاجرم خسرو خان پس از استماع ورود شاهزاده با پنجاه سوار کاری برنشست و با کمال
بی اعتنائی بلشکرگاه احتشام الدوله درآمد و او را دیدار کرده بیک سوی لشکرگاه اردوی

شاهزاده



شاهزاده بار بنهاد احتشام الدوله چون از قوت و قدرت او اطلاع داشت دانست که

با رزم و پیکار با او برابری نتواند نمود بحیله و تزویر پیش آمده او را خواب کرد و با

کسان خود مواضعه نهاد در اینکه رت که خسرو خان مراد یدار نماید از هر سوی او را در میان

گیرید و ماخوذش نمائید و اگر سواران او از در منازعت بیرون شدند ایشانرا دفع دهید

بالجمله دیگر روز خسرو خان که از خیالات شاهزاده بیخبر بود با نخوت و خیلا ببرابر شاهزاده

در آمد و از هر در سخن راندند ناگاه لشکریان بتاختند و او را چون نگین انگشتری در میان گرفتند

خسرو خان دانست که کار دیگرگون است چاره جز تسلیم ندید و با سارت تن در داد او را بند

برنهادند سوارانش مقاتلت را بیهوده دانسته بطرف بختیاری راندند خسرو خانرا با بند

گران بطهران فرستادند و در انبار دولتی محبوس نمودند

هم شاهزاده اسد خان و باقر خان بختیاری را به تدبیر ماخوذ داشت پس از انجام اینمطلب

دفع خانبابا خان چهار لنگ را واجب شمرد خانبابا خان مزبور بشجاعت و دلاوری مشهور

بود و در قلعه فهره معقلی محکم داشت و این چهار لنگ حکم او را مطیع و منقاد بودند و خندقی

عمیق در اطراف قلعه بود و از بیرون قلعه سه برج افراشته و صد تن تفنگچی رزم آزمای

بنگاهبانی قلعه همواره روز میشمردند

خلاصه شاهزاده با توپ و سوار و سرباز از چمن علی آباد کوچ داده پانزده فرسنگ بتاخت

روز دیگر هنگام بامداد قلعه او را حصار داد پس از آنکه قدری از رنج راه بیاسود حکم بورش نمود

از طرفین شروع بجنگ شد از طرف شاهزاده جواد خان سرهنگ بزخم گلوله از پای در آمد

و هیجده تن سرباز نیز بهلاکت رسیدند خان قلعه را بگذاشت و جانب خود گرفت
چون اهل قلعه بدون سردار ماچار سر تسلیم پیش داشتند و قلعه بدست شاهزاده افتاد
حکم داد تا او را بکلی خراب نمودند

واقعه سال یکهزار و دویست و شصت و شش

در اینسال میرزا قوام الدین که از سادات طباطبائی بود و پدران او حکومت کوه کیلویه
داشتند در کمال استبداد و استقلال میزیست و معروف بمیرزا قوما بود و حکمرانان
فارس را بچیزی نمی شمرد و با بزرگان بختیاری همدست و همداستان شده به پشت گرمی
ایشان از اطاعت دولت سر باز زد و اولیای دولت او را از حکومت معزول نمودند مشار الیه
قریب بسی سال نزد عبدالله خان امین الدوله و منوچهر خان روز همی شمرد چون نوبت
حکومت فارس به بهرام میرزا رسید محمد کریمخان قجر در کوه کیلویه حکومت یافت امور آن
اراضی روی باشفتگی گذاشت میرزا قوما که انتظار چنین روز میشمرد بر اسبی رهوار بر
نشسته عنان زنان بدان اراضی شتافت و بصیانت حصار و رزانت معقل پرداخت
و از غلات و حبوبات در هر جا انباشته ساخت و بخویشاوندی و پیوند با مشایخ اعراب
مستظهر گشته سر بخودسری برآورد و از قتل و اسیر کاروانیان و نهب و غارت اطراف کوتاهی نکرد
چون حرکات او گوشزد درباریان شد اردشیر میرزا بحکومت خوزستان و لرستان و نظم
آن حدود مامور شد بعد از نظم فریدن و چهار محال از راه بروجرد روانه لرستان و خوزستان
گردید و اشرار قبایل پیرانوند و سکوند و دیگر طوایف را آرام کرده از لرستان بدزفول

و شوشتر



و شوشتر سفر نمود و آنحدود را نیز بنظام آورده سلیمانخان سهام الدوله را که سردار سپاه
و سمت وزارت داشت برای نظم رامهرمز با پنجهزار سوار و پیاده و شش عراده توپ
مأمور داشت مشارالیه طریق رامهرمز پیمود تا آن اراضی را انتظام کنند و مشایخ عرب
و خوانین بختیاری را که با میرزا قوام الدین طریق الفت میسپردند باز دارد خود شاهزاده
نیز از دنبال سهام الدوله کوچ میداد که اگر محتاج بمدد شود او را پشتوان باشد
و مکتوبی چند شاهزاده بمشایخ و بزرگان اعراب نوشت و ایشان را از دور میرزا قوام الدین
پراکنده نمود اما خود میرزا قوام الدین در قلعه چم ملاجامی داشت و سوار و پیاده بسیار
دور خود جمع نمود و از اطاعت دولت سر باز زد سهام الدوله نخستین با میرزا رضای پسر
مشارالیه رزمی سخت داده او را بشکست پس از آن بقصد شبیخون کمر بست و از دل
شب علیرضا خان بختیاری و توشمال خان فیلی را با هشتصد مرد دلاور از آب عبره داد
با اینکه جمعی در آب غرقه شدند اعتنا نکرده از رود بدانسوی شده بکنار قلعه آمدند قلعه گیان
بمقاتلت برخاستند نه تن از لشکریان را بزخم گلوله از پای درآوردند و بیست و دو تن را
مجروح نمودند با اینهمه فتوری عارض نشد و بحکم یورش قلعه را فرو گرفتند و برج و باره اش را
با خاک پست کردند و چند عراده توپ کوچک از آنجا بدست کردند و نیز توپی بزرگ
که از زمان نادرشاه افشار در آنجا بجای بود و حملش مشکل بود بحکم شاهزاده خورد و درهم
شکستند میرزا قوام الدین را قوت درنگ نماند و از حرگاه بقلعه بهبهان گریخت
هم در اینسال احتشام الدوله بعضی بلدان عراق حکومت یافت نخست راه محلات پیمود

و در آنجا هجوم

دو رانجا مردم سرک قلاع رفیعه برآورده بودند وجمعی از اشرار در آنجا سکونت داشتند

بعد از زد و خورد قلاع ایشان را خراب ساخت و باسپاهی جنگجو بفریدن تاختن آورده

بعضی قلعه جات بختیاری را که از این پیش در آنجا بنا کرده بودند ویران نمود

حکومت احتشام الدوله در لرستان وخوزستان در سنه هزار و دویست و شصت و هفت

در سال هزار و دویست و شصت و هفتم هجری شاهزاده احتشام الدوله حاکم بختیاری و بروجرد

بحکومت لرستان وخوزستان سربلند آمد وبجهت نظم الصفحات بالشکری انبوه از خرم

آباد راه خوزستان پیش داشت و برادر خود ایلدرم میرزا را به نیابت لرستان برقرار کرد

(ایلدرم میرزا پسر عباس میرزای نایب السلطنه است که در شقاوت وخباثت نظیر نداشت

چنانکه هر وقت میخواست نهار و شام صرف کند بدون کشتن مظلومی دهان نغذا نمی آلود)

از آن پس جنگ با طایفه فیلی را پیشنهاد خود ساخته دو هزار تفنگچی و سوار از طایفه هفت لنگ

بختیاری و چهار لنگ و بسحی با جسینقلی خان و جعفرقلی خان و محمد رحیم خان روانه صیمره نمود

و از آنسوی ایلدرم میرزا را طلب داشت تا بالشکر بکنار رود صیمره آمده اطراق کرد و با

قبائل فیلی جنگ به پیوست لکن هیچیک را از لشکر دل گذشتن از رود نبود در میان کیرودار

خوانین بختیاری بالشکر برسیدند ایلدرم میرزا چون این بدانست دل قوی داشته از

رود عبره کرد و بیتوانی در میان جماعت فیلی تفنگ های خویش را بگشادند محمد رحیم خان

و خوانین بختیاری نیز آغاز مقاتلت نمودند درینوقت مردم فیلی را پای مقاومت



بلغونز

بلغزید و بهر جانب پراکنده شدند و از دور و نزدیک شفعاء برانگیختند جماعتی دست
توسل بدامان محمد رحیم خان زده گروهی به ایلدرم میرزا پناهنده شدند

هم درانیسال محمد علیخان بختیاری که از سران قوم و زعمای یوم بود باستظهار سواران
جرّار بختیاری راه خودسری پیمود و فرمان احتشام الدوله را بچیزی نشمرد و در پنجفرسنگی
دزفول در قلعه استوار نشیمن اختیار کرد و روز بروز کارش بالا گرفت تا یکباره دولت
ایران وجود او را مخل دانستند ابراهیم میرزا پسر احتشام الدوله که از جانب پدر نیابت
حکومت خوزستان داشت با هفتصد تن تفنگچی و استعداد کامل تا کنار قلعه براند محمد علیخان
هر روزه از قلعه بیرون میشد و با او رزم میداد و از طرفین جماعتی بهلاکت میرسیدند آخر
الامر کار آنوقت بر مردم قلعه تنگ شد ناچار قلعه را گذاشتند و گذشتند ابراهیم میرزا اینمسئله را
فوزی عظیم دانسته از تعاقب آنها دست باز داشت

وقایع سال هزار و دویست و هشتادم

درانیسال محمد علیخان یکی از رؤسای معروف هفت لنگ با امر دولت را پشت پای زد و
علناً یاغی شد ابراهیم میرزا با عده بسیاری از سواره بختیاری و باجلان و فوج لرستان
بدفع او مامور شد بعد از زد و خورد کامل امید فتح از هیچ طرف بادید نشد لهذا حاجی شیخ جعفر
مجتهد که نافذ الکلمه بود اصلاح ذات بین کرده طرفین دست از جدال و قتال برداشتند

وقایع سال هزار و دویست و هشتاد و سه

درانیسال که مملکت هرات بدست کارگزاران دولت ایران آمد محض عدم میل انگلیسها قشون

بوشهر

بوشهر کشیدند و با سپاه ایران جنگها کردند این بود که علما د بلاد جهاد با انگلیسها را واجب
شمردند دولت ایران نیز برای جلوگیری و نظم ثغور از پیاده و سواره اردوئی ترتیب داد
و بسرحدات فرستاد و برای خوزستان اردوئی مرکب از نه هزار و هشتصد تن از سوار و پیاده
مرتب نمود و روانه داشت علی محمد میرزای سرتیپ با سوار باجلان و بختیاری نیز از جمله
سپاهیان بودند و در خود خوزستان از چریک فیلی و بیرانوند و باجلان و یاراحمدی و بختیاری
و دیگر قبائل سه چندان بر این جماعت افزوده گشت
هم در اینسال کشتیهای دولت انگلیس در کنار محمره لنگر انداخت و گروهی از کشتی پیاده کرده
لنگری بر آوردند و از آنجا تا لشکر ایرانیان هزار قدم مسافت داشت روز نهم رجب
شروع بجنگ شد و طرفین رزمی دلیرانه نمودند از آنجا که توپهای انگلیسها بسیار دکاری
بودند کار را بر ایرانیان تباه داشتند یکی از سرکردهای نامی در دست محمد مراد خان بود دیر نگ
بود که لشکر را بجای گذارد و بگذرد حسنقلی خان با تفنگچی بختیاری چون کار را دیگرگون دید
قدم جلادت پیش نهاد و خود را بلشکر محمد مراد خان رسانید و را از نو قوتی حاصل شد و
شروع بجنگ کرد

وقایع سال هزار و دویست و هشتاد و شش

در اینسال از طرف دولت حکومت جاهای گرمسیری که متصل بشوشتر است بضیاء الملک
حکمران عربستان داده شد

وقایع سال هزار و دویست و هشتاد و یک



سابقاً مختصری از حالات محمد علیخان بختیاری ذکر شد صاحب مرآت البلدان او را
از زمره خوانین چهار لنگ میداند و میگوید در اینسال مشارالیه در قلعه دزجای کرد
و بجهت رشادت و تهور فوق العاده علم مخالفت افراشت و جمعی از طوائف دور او
جمع شدند از ابیزدی کارگذاران دولت را وقعی نگذاشت

لهذا ابراهیم میرزا با فوج بدفع او مأمور شد و نیز حسینقلی خان رئیس بختیاری با سوار
و پیاده برای گرفتاری محمد علیخان روانه گردید اطراف دز را فرو گرفتند و چند
روز مجادله و مقاتله درمیان بود و از هر طرف عرصه را بر او تنگ کردند آخر الامر
یکشب مردم بختیاری که راه و رخنه دز را میدانستند یورش بدروازه که محل نشیمن
خود محمد علی خان بود بردند چند نفر از کسان محمد علیخان مقتول و مجروح شد خود او
چون کار را سخت دید درهمان شب با طناب از قلعه بزیر آمده راه خود گرفت قشون دولتی
چون از رشادت او اطلاع داشتند جرئت نکردند که او را تعاقب نمایند

وقایع سال هزار و دویست و نود و نه

در بیست و هفتم رجب المرجب اینسال ظل السلطان حکمران اصفهان بتدلیس حسین
علی خان ایلخانی کل طوائف بختیاری و دو پسرش را گرفتار ساخت و ایلخانی را
بزهر مقتول نمود چنانکه شرحش را ازین پیش درین کتاب نوشتیم

هم در اینسال جناب نجفقلیخان (صمصام السلطنه) گرامی فرزند ایلخانی چون از شهادت
پدر اطلاع بدست کرد علناً ضدیت با دولت را آشکار ساخت

جانشین

نباتات بختیاری   ضمیمه نگارش جناب سردار اسعد

داخل بختیاری چنانکه ازین پیش ذکر کردیم تمام کوه و سنگلاخ و جنگلهای پر درختست بعضی اشجار این جنگلها ییلاقی و برخی قشلاقی است اشجار و نباتات ییلاقی مثل درخت مهلب که میوه اش مشابه انجوجک و خوش بو است و برای تجارت بهندوستان حمل میشود و چوب این درخت هم معطر میباشد و نیز بوته گون که گز انگبین و کثیرا از او بعمل میآید و نیز درخت شن که در طهران معروف ببلاخور است در جنگلهای گرمسیرش مثل درخت مورد که همیشه سبز و خزان ندارد و برگش معطر است و نیز بادام تلخ که درختش شبیه طاوسی است و درخت بسیاری میباشد که در امکنه دیگر یافت نمیشود و بزبان بختیاری اسامی مختلف دارد

و در جبال وسط گرمسیر و ییلاق درختی میباشد موسوم به بلال که پوست چوبش قرمز و برنگ عناب است و از چوبش چوب چپق میسازند و برای تجارت به بعضی بلاد داخله حمل میشود و نیز در مابین ییلاق و قشلاق درختی است موسوم به کیکم که از چوبش قنداق تفنگ و جعبه میسازند و بزبان فارسی موسوم بچوب چیت است و نیز در آن امکنه درخت عناب و انجیر فراوانست و درخت انار هم بسیار است که عمل میآورند ولی در جنگل نمیباشد در ماه آخر تابستان ایل بعد از آنکه محصول خود را جمع کرده از ییلاق بطرف قشلاق حرکت میکند و دیگر کسی در ییلاق بجای نمی ماند و بتعنی بقشلاق میروند و در حرکت بقشلاق حیواناتشان علف خشک میخورند بعد از بارش چهل و پنج میزان

علفها میروید



علفها میروید و صحرا سبز میشود و این سبزی روز بروز در تزاید است میتوان گفت تا ماه آخر زمستان تمام صحرای قشلاق سبز و خرم است و در اول ماه حوت شروع بباز شدن گلهای رنگارنگ و نرگس میشود نرگس زارهای بزرگ در گرمسیرات میباشد و بعضی نرگس زارها دو فرسنگ دوره و وسعت و بهترین نرگس دنیا در آن صفحات است باقسام مختلفه و دیگر گلهای رنگارنگ در آنصفحات بسیار میباشد چنانکه بعضی مرغزارهای گل از دور مثل یک پارچه اطلس قرمز است اغلبی از گلهای آنصفحات که بزبان بختیاری اسمی مخصوص دارند در سایر بلاد پیدا نمیشود در صحرای عربستان و قشلاقات بختیاری یکنوع علفی است موسوم به بهمن و در صحرا و ماهور هر نقطه این علف میروید تنها است علف دیگری در میانش نمیروید این علف تمام یک قد است هر وقت نسیم میوزد یکموج مخصوصی در آنها پیدا میشود مثل حمایل سبزی بنظر میآید و بهترین مناظر شمرده میشود

اکثر نباتات ییلاقی بختیاری معطر است گیاه کرفس که در همه جا مشهور است و برای ترشی و ماست استعمال مینمایند فقط در امتداد کوه زردکوه این گیاه یافت میشود چنانکه در کرمانشاهان نیز دیده میشود در سایر بلاد ایران یافت نمیشود و این کرفس مشابهتی بکرفسهای باغی ندارد و نباتات زیاد باسامی مختلفه از برای پلو و آش و خورش و غیره دارد که در سایر امکنه نیست قارچ در ییلاقات بختیاری وفور دارد هرگاه راه بود از تمام این نباتات یکنوع تجارتی دائر میشد در هیچ نقطه از بلاد ایران باندازه بختیاری آبشار ندارد در حقیقت رودخانه هائی که منبع آنها زردکوه است و بشط العرب میریزد

از سرچشمه آنها تا اینکه وارد صحرای عربستان میشود یکنوع آبشار محسوب میشود و کمتر
محلی ازین رودخانه ها قابل شنا است رودخانه کارون که سرچشمه اش محمود گرد و ما به آن راست
و ذکرش در این کتاب شده اکثر رودخانه های جبال بختیاری داخل این رودخانه میشود
در حقیقت از بزرگترین رودخانه های ایرانست همه جا این رودخانه بسنگ خورده سفید
بنظر میآید و بعضی جاهای دیگر از کوه پرت شده تشکیل آبشار میدهد در بعضی مواضع از
دره های بسیار تنگ میگذرد تقریباً عرضش چهار ذرع یا زیاده است در اینمواضع جاده
برای عبور نیست و قاطر نمیتواند بگذرد مگر پیاده و آنهم مخصوص خود بختیاریها است چونکه
اینمواضع از جاده دور است و ازین دره های تنگ بواسطه جرّه عبور میکنند که شرحش را
سابقاً نموده ایم ذکر در تمام بختیاری چشمه آبهای معدنی و آبهای گرم متعدده یافت میشود
مردم بختیاری در آنچشمه ها برای امراض جلدی و عصبانی رفته مداوا مینمایند اما تجربه نشده
که فوائدش معلوم شود چشمه در چهار محال است موسوم به (وقت ساعت) اینچشمه شبانه
روزی چندین دفعه جاری میشود و بعد بکلی خشک میشود در تمام جبال و صحرای بختیاری
امامزاده بسیار است اما صحت و سقم اکثر آنها معلوم نیست
هر طایفه امامزاده مخصوصی برای خود دارد از جمله بقعه سلطان ابراهیم واقع در قشلاق اشتت
که خانواده ما اعتقاد مخصوص باو دارند و فرزند حضرت موسی کاظم علیه السلامش میدانند
خدام او که عده کثیری میباشند و صاحب ثروت هستند از هر عوارضی معافند زیارت
آن امامزاده بسی دشوار است زیرا که راهش فقط گذشتن از جرّه است و طرف دیگرش

دهی نیست

کوهی است که پیاده از آن کوه بصعوبت میگذرد

امامزاده دیگر موسوم به (شاه مال بابا دی است) و بقعه او نیز در قشلاق و شباهت

به بقعه دانیال دارد و نیز امامزاده ئیست در اندکا واقعه در قشلاق موسوم ببابا زاهد

و نیز بابا زاهد دیگری است در چلو بقعه اش در وسط جنگل و کوه ها واقع شده و امامزاده

احمد بدل در قشلاق است همچنین بابا احمد و امامزاده نیز نزدیک دزا سد خانست معروف

بملکان بختیاریها در زمر نوره باسم امامزاده در ملکان گویند

و در قشلاق بقعه ایست معروف بشاه قطب الدین که یکی از اقطاب سلسله شاه نعمت اللهی است

و در سلسله اقطاب معروف بقطب الدین کاکی است در کتاب بستان السیاحه در سلسله

اقطاب نام او را ذکر کرده و در مال میر دو بقعه است یکی موسوم بشاه دینار و دیگری معروف

بامام رضا خود اهالی گویند حضرت رضا در ایمکان نماز خوانده است ولی قبری هم در وسط

بقعه موجود است اکثر امامزاده های واقعه در بختیاری را نمیتوان سندی برای آنها

بدست آورد و خود اهالی تمام این بقاع را امامزاده پیر پیغمبر گویند در منجنیق نزدیک قلعه

تل بقعه ئیست مخروطی الشکل اهالی امامزاده اش میدانند ولی خود من که بدقت ملاحظه

نمودم این محل کوشکی است از برای قبر یکی از زردشتیان چنانکه اطرافش قبرهای زر

دشتیان موجود است که تمام از سنگ تراشیده شده

حکایت شیرین

یک امامزاده در چهار خور ییلاق در قله کوهی واقع است مشهور بشاه پرناس قلعه ممکا

دی ماه

دهی است ارمنی نشین نزدیک چهارخور کدخدای آنده که سالش متجاوز از صد بود و بنیه
قوی داشت مدعی بود که این امامزاده یکی از شاهزادگان کشیشهای ارامنه است
وقتی مرحوم ایلخانی تظلم کرده که قدغن فرمایید قبر کشیش ها را بماردنمایند و مسلمانان
زیارتگاه خود قرار ندهند کدخدای مزبور میگفت که من در جوانی با پدر و مادر
بزیارت این بقعه میرفتم و اینک سه قریه خرابه که در سه طرف اینکوه واقع است
سابقا مساکن ارامنه بوده است و نیز مدعی بود که این کشیش مدفون یکی از شاهزادگان
بزرگ و کشیش نامی ارامنه بوده پس از آنکه ارامنه را شاه عباس اول باصفهان کوچ
داد اغلب گرفتار امراض شده بهلاکت رسیدند شاه عباس خواست آنها را به محلی
خوش آب و هوا بفرستد لهذا آنها را در چهارمحال و فریدن سکنا داد کشیش مزبور
بعد از مدتی از ارمنستان باصفهان آمده از آن پس برای استطلاع احوال ارامنه بدهات
چهارخور رفت بعد از چندی ناخوش و مشرف بموت شد ارامنه سه ده هرکدام خواستند
او را در ده خود مدفون سازند خود کشیش محض رفع تشاجر گفت مرا در قله اینکوه که
مشرف بهر سه ده است دفن نمایید بعد از فوتش او را در همان مکان دفن کرده زیارتگاه
ارامنه شد پس از آنکه دهات مزبوره خراب و ایل نشین شد آن بقعه را زیارتگاه خود
قرار دادند امروزه بواسطه قول کدخدای مزبور اعتقاد اهالی نسبت به پرنس کمتر شده ا[ست]
باز هم عده از جهال آنجا را زیارتگاه میدانند و نذورات مینمایند و برای امورات معظمه
خود بجان امامزاده مجعول قسم میخورند



سرچشمه کورنگ

نورآباد شعبه ندارد

سراز شعبه ندارد

شهنی
شعب شهنی ندارد

شرحی که لورد گرزن درباب طوائف نوشته بود بجهت عدم صحت ترک شد طایفه هفت لنگ بختیاری مشتمل بر چهار طایفه بزرگ از قرار ذیل

ضمیمه نگارش جناب سردار اسعد

اول دورکی

زراسوند	اسیوند	موری	قندعلی	بابا احمدی	عرب	آسترکی
شهنی بردو طایفه است	شعب طایفه اسیوند	شعب موری	شعب طایفه قندعلی	شعب بابا احمدی	شعب عرب	شعب آسترکی
ایهاوند و کورکور	بردین	بابائی	خلیل وند	کشکی	گنگسبز	چاربری
طایفه ایهاوند	پیل	علی جان وند	درناصری	سراج الدین وند	اولاد علی بیک	گائیوند
شعب ایهاوند	خواجه	بوری	صالح بادری	درویش ادینه		
احمد خسروی	گاودوشی	نوری				
توشمال	شماروند					
عمله جاپچی خان نشین						
ایها						
الاسوند						
ایمیری						
شهو						
میر						
زنبور						
طایفه کورکور						
شعب کورکور						
خدره مرغ						
خدری						
گرگی						
باپیر						
سیف الدین وند						

دوم

دوم (دیارانی) مشتمل بر چندین طایفه بزرگ است

طایفه اورک	طوایفی که مال امیر سوسن سکنا دارند
شعب طایفه اورک	بوزوزی
خواجه	بویری
زنگی	سرقلی
قلعه سردی	سعید
غلام	لجمیراورک
موزرموئی	گوروئی
کشتی خالی	شیخ عالی وند
اولاد حاجی علی	شالو مال امیری
غریبی	کورکور
جلالی	عالی محمودی علی محمد خانی
مسنی	عالی محمودی علی مردان خانی
چهار بیچه	بندونی
	شالو ساکن کدام ز بلوتک

سوم طایفه (بابادی)

عالی انور	عکاشه	راکی	کله	ململی
شعب طایفه عالی انور	شعب طایفه عکاشه	شعب طایفه راکی	شعب طایفه کله	شعب طایفه ململی
تقی عبدالله	مراد	کلاوند	گگه	سیله چین
عالیور	عالونی	قاسم وند	پنبه ئی	کور وند
آرپناهی	جوی	ارزونی وند	احمد محمودی	لمورچی
میرقائد	شهروئی	مد ملیل		حلوائی
رهبرا	کلاموئی			بشهنی
	کلهستن			نصیر
	سله چین			گگمار



چهارم

چهارم بختیاروند جاکی سردسیر طایفه مخصوص تابع هفت لنگ است

شعب بختیاروند	عالی جمالی	جاکی سردسیر
منجزی	شعب عالی جمالی	شعب طایفه جاکی
علاالدین وند	بزدی	جلیلی
بلیوند	برام عالی	منوری
وه ناشی		ریگی
اسکی		بارزی
سهرو		بردبر
زرونری		هلوسعد
مشهدی مرواهی		شیاسی
		سوکیت
		بوگر

طایفه چهارلنگ بختیاری مشتمل بر پنج طایفه بزرگ از قرار ذیل است

محمود صالح	کنرسی	زلقی	موکونی	میموند چهارلنگ
طوایف جزو	طوایف جزو کنرسی	طوایف جزو زلقی	طوایف جزو موکوئی	طوایف جزو میموند

اوریش	محمد جعفری	جاکی گرم سیر	دوغ زنی	شیخ سعید	بسحاق
مم جلالی	باباجعفری	طوایف جزو جاکی	جاوند	پیرگونی	شعب طایفه بسحاق
کاقلی	عالی جعفری	کموند	میمون جانی	خوی گونی	بری
عادکار	غریب وند	زنگنه	سادات جعفر	دیونیتی	گرگیوند
آل داود	هرکل	کردزنگنه		شیاس	جلیل وند
قلی	گشتیل	بلواسی		مهدور	خانه قائد شهرد سوند
ممزانی	سندلی	آل خورشیدی			نکت محمودی
آردپنائی	اش گشاس	مم بینی			آدینه وند

بقیه طوائف چهارلنگ

شعب طایفه ممزانی جزء محمود صالح	بقیه طوائف کرزبی	بقیه شعب طایفه سنجاق	بقیه طایفه عبدالوند
جمیل	گریجه	شهروسوند	ماهرودی
تارووند	سیلان	خانه صلاتین	ده قاضی
دویروند	پوستین بجول	میرزووند	چگان
فرخ وند	اسفرین	اتابک	حاجی وند
جمال وند	بوربورون	صوفی	شعب طایفه حاجی وند
جون باوا	ورمحمید	پولادوند	غالبی
چهار پره	استکی	شعب طایفه پولادوند	زید قائد
دریالائی	عاشور وند	هیودی	هیل هیل
بدرفه	عالی وند	سالاروند	الیاسی
گوروئی	برون	خانه جمالی	عیسی وند
موززمینی	تیمی	خانه قائد	شعب طایفه عیسی وند
تاورک	شیخ	گراوند	خانه قائد
باوا	سهونی	عبدالوند	گیروئی
هاروئی	زنگنه	شعب طایفه عبدالوند	ورگی
گشول	گل گیری	گوشاری	دیبائی
دودگه	شعب طایفه سهونی	میران وند	ادادی
	بادرساد	درویش	گوروئی
	جموله	زرین چهائی	جعفروند
	کهیش	تونی	
	مترک		
	شنگی		
	ساد		



راجع بطوایفی که از جبل السماق شام بلرستان آمده اند

موافق نگارش تاریخ شرفنامه بدلیسی بیست و هشت یا بیست و هفت طایفه از جبل السماق شام بلرستان آمده اند امروزه اغلبی از آنها درمیان طوائف بختیاری بطول زمان معدوم شده از جمله ماکویه زاهدیان بوارکی وشنود بیزالی داشکی لوی تحفوی ارملکی کداوی مدیجه اکورد کولار بعضی دیگر هم امروزه از جمله طوایف کوه کیلویه بشمار میآیند مثل طایفه لیراوی کماکشی علائی ممسنی هم دو طایفه است طایفه درکوه کیلویه و طایفه در بختیاری است توانی هم طایفه تونی است طایفه لوتوند که ازمیان رفته قلعه بااین اسم در بختیاری است از طایفه خاکی هم محلی در بختیاری موجود میباشد

ضمیمه درباب طوائف چهار لنگ

طایفه اتابک از جمله طوائف چهار لنگ بختیاری است مسکنشان در بور بور دیزک غالیه کوه میباشد عده از خوانین از نژاد اتابکان امروزه موجود میباشند از جمله میرزا مهدی خان ضیغم الممالک است که بشراکت حاجی محمد علی خان و غلامرضا خان ضرغام لشکر ریاست طایفه بسحق را دارند ضیغم الممالک صاحب خطوط ستة کاتبه وطبع شعر و ادبیات میباشد

پولادوند از جمله طوائف چهار لنگ است که مرکزش درخلیل آباد وازنا و چالسیار فعلاً ریاست اینطایفه بعهده هژبر السلطنه و ضرغام السلطنه و حسام نظام است

عبدالوند از طایفه چهار لنگ است مرکزشان در دهنه شتران کوه است در آنجا دهات

دارند و رئیسشان امروزه خواجه علی شاه خان سردار معظم و خواجه باقرخان است

طایفه حاجی وند جزو عبدالوند میباشد ریاستش نیز بعهده آن دو نفر است

عیسی وند شعبه از طایفه بستجی است رئیس امروزه یوسف خان و اسدخان میباشد

مسکنشان دامنه غالی کوه است

طایفه زلقی از جمله طوایف چهارلنگ میباشد درمیان کوه معروف به بزم نوی است

همچنین در پرچل و قلعه نو و دره قائد رئیسشان اصلان خان و سام خانست

طایفه موکوئی از طوائف چهارلنگ است و درطرف کوه تمن دره و کوه شاهان مسکن

دارند رئیس اینطایفه خواجه امام قلیخان و خواجه میرزاقلی خان و خواجه علی قلیخان میباشند

بعضی لغات بختیاری از قول میرزا مهدیخان ضیغم الممالک

سله	آدینه	هو	دایه
سبد	جمعه	پدر	مادر
کجی	بتی	گگو	دکمه
عمه	خاله	برادر	مشقت
برک	تی	نفت	پوز
ابرو	چشم	بینی	دهان
کرته	کلمیش	کل کبیر	آهو
قبا	آدم کثیف	برخیز	عیب
سکفت	مار	بچه	کلک
سرکوه	سیاه	زنبخ	انگشت
انگشت	سی تو	تیله	تله
زغال سرخ	برای تو	ناودان	چند حیوان

زرگه



مرگ	جفنه	گرگ	چی
بازو	کاسه چوبی	محوطه چادر ایل نشین	شل و شبیه
آتشتی	اخگر	برد	لم
پنبلیج	آتش	سنگ	پاپاین
	کو	دیری	لبسان
بالا	جمع شدن	دوری	بنداز
جنگه	تری	پهلا	پوزار
سبزه و چمن	توانستن	کفش	ارسی
کاله و کیوه	اسپید	کنج	رسن
کفش	سفید	پرچین	بند
استر	نستی	میزر	پور
قاطر	سستی	عمامه	پسر
مینا	سوماته	آرمان	لاش
چارقد	چیزی در شب تار ملاحظه نشود	آرزو	نعش
جار کردن	تلاش	قم قول	پچ پچ
صدا بلند زدن	سعی	حرفی که بگویند ولی کلمات معلوم نشود	بجوی دابسته
گشنه	مسته	چل چو	لانه و کلاته
گرسنه	بول کردن	سخن بیهوده و دروغ	جای طیور و غیره
چراگاه	تیشی	استرم	دیار
محل مرتفع	کلوکاه	قوی و بهم رفته	پیدا و هویدا شدن
آرهل	فره	کرئی	اخم
سربلندی نمودار شد	زیادی	ای پسر	رو درهم کشیدن
الان	تش	قلماسنگ	چل کو
بهانه جستن	آتش	فلاخن	سنگ روی هم چیدن
نای	پورست	قارنید	تلا
کلوکاه	روی مدعی افتاد	بلند آواز کرد	کم شده
نودکانی	انگل	نویر	
ناگهانی	بهانه	یاد	

بیوتاج

سوتیامی	انجول	شه	پیسه	هیاکن
نورچشم منی	لباس وفرش کهنه	سیاه	رنگ سفید وسیاه	صدا کن
هتول	گل	مل	مل	جم
خوف کرد	کوتاه	شانه وکتف	مو	کمی کج
کر	کرکرد	جقله	اخم	نترم
شکیج	ایستاده ومتوقف شد	طفل ببلوغ رسیده	بهم کشیدن صورت	نمیتوانم
نینو	رد آبو	چقا	چوخا	نهانش بلو
نمیشود	بروانطرف	تپه	عبا	مایه گرفت فساد کرد
خوشید	تیل کن	قارقار	لیوه	یلخی
خوابید	تماشاکن	بلند کردن صدا	خل ودیوانه	ول

کوه رنگین

نگارش ضیغم الممالک بختیاری

کوه رنگین که او را وقت وساعت نیز گویند یکی از جبال معروف بختیاری است در اینکوه بعضی گیاهها وبعضی احجار مخصوصه دارد در اینکوه غاری عجیب است که دو سه روز یکدفعه صدائی از این غار بسیار مهیب بیرون میآید بعد از صدا از سوراخی که در دیوار غار است آبی بسرعت تمام از آن خارج شده وبسوراخی دیگر که در دیوار برابر است میریزد واز آن سوراخ هم بیرون رفته سرازیر میشود تخمیناً یکساعت بعضی اوقات دو ساعت طول این جریانست بعد از آن آرام میگیرد گاهی از اوقات ماهی وبعضی حیوانات مرده در آن آب دیده میشود

کوه دره‌زان

کوه دره‌زان که او را گنداب نیز گویند از رشته جبال بختیاری است مغاره خیلی طولانی

دارد که



دارد که باید بامداد چراغ و آتش درآن رفت مقداری که انسان در داخله غار رفت آنها درآنجا می بیند بالباس وکیوه چون دست بآنها زده شود فوراً متلاشی شده مثل خاکستر فرو ریزد تا حال کسی نفهمیده که این اشخاص در چه زمانی در اینغار آمده اند بعلاوه چون حیوانات موذیه درآن غار از قبیل افعی وغیره فراوانست کسی نمیتواند باخر غار برود و از کم وبیش مطلب اطلاع بدست کند

متعلق تجالات اتابک نصرة الدین احمد

چون اتابک نصرة الدین احمد مربی اهل فضل وکمال بود بعضی از فضلاء و مورخین کتب بنام او بیادگار گذاشتند از جمله تاریخ تجارب السلف است که مترجمش هندو شاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی کرانی نخجوانی بوده از عربی بفارسی بنام اتابک مزبور تمام کرده مصنف کتاب صفی الدین محمد بن علی طقطقی است که بنام زکی شاه بن صاحب السعید بدر الدین حسن بن احمد دامغانی نوشته دو سال بنیابت برادرش سیف الدین امیر محمود حکومت کاشان را داشته

زز — از معجم البلدان

زز بهر دو زای معجمه ولایتی است در ناحیهٔ

لالستان ما بین اصفهان وجبال

لر واو از نواحی اصفهان

بشمار میآید

معادلی

معادن غالیه کوه بختیاری

معدن قیر در کوه رکین که شعبه از غالیه کوه است موجود میباشد

معدن قیر و مومیائی در خود غالیه کوه   معدن زغال سنگ در غالیه کوه

معدن سنگ وزین در غالیه کوه میباشد برنگ طلا   سنگ یشم سبز در غالیه کوه است

معدن طلق در غالیه کوه   و نیز معدن سنگی سبز رنگ برنگ یشم در آن کوه است

معدن سنگ آهک در غالیه کوه   معدن سنگ گچ در غالیه کوه   معدن نمک در غالیه کوه

یکنوع علفی در شعبات غالیه کوه یافت میشود که شب مثل چراغ میسوزد

درختی در غالیه کوه است شباهت با درخت بید دارد که بسیار معطر است

شکار و درنده در غالیه کوه از همه نوع فراوانست

یکچشمه در غالیه کوه است که بمحض بیرون آمدن یخ میشود

شتران کوه بختیاری

شتران کوه یکی از جبال بختیاری است و دارای بعضی معادنست و نیز نباتات و اشجار مختلفه دارد یک غاری در دامنه کوه شتران کوه میباشد که جلوا و برف است و تا نیم فرسخ طاق برفی دارد و در انتهار چند سنگ آب جاری است و در میان برفهای آنجا یکنوع کرمی است شبیه بمار که نشو و نمای او از برف است

رامهرمز   از کتاب معجم البلدان

رامهرمز شهری است در نواحی خوزستان اسم مختصر است از رامهرمز اردشیر رام در



بنان ۵۵۰

زبان فارسی بمعنی مراد و مقصود است و هرمز یکی از اکاسره ساسانیست عامه رامهرمز را

برای اختصار رامز گویند (صاحب مراصد الاطلاع مینویسد رام اردشیر مدینه نوحی است

میان اصفهان و خوزستان)

خلاصه رامهرمز از شهرهائی باشد که در آن خرما و گرده و اترج و برف یافت شود

و در سایر شهرها موجود نباشد

ورد بن ورد جعدی گوید

أمُعتبراً أصبحت مِن رامهرمز — الا کُل کعبی هناکَ غریبُ

اذا راحَ رکبٌ مصعدُون فقلبه — مَع المصعدین الرائحین جنیبُ

وَانّ القلیب الفردمن ایمن الحمی — الیّ وانْ لم آته لحبیبُ

ولا خیر فی الدنیا اذا لم ترد بها — حبیباً وَلم یطرب الیک حبیبُ

ونیز کعب بن الاسقری در مرگ بشر بن مروان گوید

حتی اذا حلفوا الاهواز واجتمعوا — برامهرمز من وا فایه الخبر

نعی بشر فجال القوم وانصدعوا — الا بقایا ما ذکروا اذکروا

پول نادری

سابقاً در شرح حالات علی صالح خان سردار نوشته شد که نادر شاه افشار پنجهزار و پانصد نادری

بموجب فرمان در حق این سردار برقرار کرد دیده اینک از نگارش پلیس ایران معلوم میشود پنجهزار و پانصد تومانی

نادری برابر صد هزار تومان حالیه میباشد چه هر نادری اشرفی بعه وزن هر اشرفی آنزمان موازی شش مثقال و نیم است

بن نجف جیز

تاریخ جناب صمصام السلطنه و وقایع اصفهان

جناب نجفقلی خان صمصام السلطنه دویمین فرزند مرحوم حسینقلی خان ایلخانی بختیاری
که شرح حالات آنمرحوم و سایر اجداد بزرگوارش در اینکتاب درج است

ریاست کل ایل و طوائف بختیاری تقریباً از هشتاد سال قبل الی کنون در این
خانواده میباشد پس از فوت مرحوم حسینقلی خان منصب ایلخانی گری با مرحوم
اسفندیار خان سردار اسعد پسر حسینقلی خان شد و بعد از فوت اسفندیار خان بر حسب
ارث و استحقاق بجناب صمصام السلطنه منتقل گردید

پس از انفصال پارلمان و غلبه مستبدین محمد علی میرزای مخلوع از ایل بختیاری مدد
خواست بهر حیله و وسیله چهارصد و پنجاه و دو نفر سوار بطهران جلب نمود دولتیان
شهرت دادند که بالغ بهزار نفر است از طرف دولت ظالمانه ایشان را پیشباز
کردند و باکمال جلال وارد نمودند و پس از چند روز بوعد و وعید آنها را بطرف تبریز
روانه نمودند و اینعده را کافی ندانستند بعضی از خوانین را فریب داده که دیگر
باره سوار بخواهند چند نفر از خود خوانین مأمور بختیاری شدند که جماعتی را بطهران
بیاورد صمصام السلطنه اینفعه جداً مانع شدند که برای خیالات باطله محمد علی میرزا
نمیتوان خون مسلمانانرا بگردن گرفت و این لکه تاریخی را تا ابد در دودمان خود نمیگذاریم
شخص جاهل خائب و خاسر بطهران مراجعت کرد و ممانعت صمصام السلطنه را برای در
باریان بدین حکایت کرد دولتیان مصلحت دیدند که صمصام السلطنه را از ایلخانی گری



معزول نمایند

معزول نمایند باشد که مقصودشان بخطبه وصول پیوندد و همی خواستند که با تدبیر سدّ باب تقدیر را نمایند صمصام السلطنه بهیچوجه اعتنا بخیالات دولتیان نکرد بلکه تمام مقصودش تعلق بحمایت ملت گرفت

این قضیه مصادف بود با حکومت جناب میرزا محمد خان اقبال الدوله غفاری کاشانی در اصفهان و بنیابت حکومت معدل الممالک نام شیرازی در اینموقع معدل الممالک نسبت باهالی اصفهان از هر نوع تعدّی خودداری نکرده بود بالجمله بواسطه استقامت ستار خان سردار ملی در آذربایجان و شکستهای پیاپی که بدولتیان میداد غالب بلاد ایران بجنبش درآمدند از جمله شهر اصفهان نیز بواسطه تعدّیات اجزای حکومت و عزم ثابت و عقیده صافی جناب حاجی آقانور الله ثقة الاسلام و اقدامات باطنی ایشان مستعد شورش و اعلای لوای مشروطیت بودند غالباً از طرف ثقة الاسلام بجناب صمصام السلطنه مکاتبه میشد و قاصدهای خفیه آمد و شد مینمود و صمصام السلطنه میگفت که اگر اهالی اصفهان با من مساعدت کنند حکومت را در شکارگاه دستگیر نموده و اصفهانرا قبضه مینمایم و مشروطیت را عودت میدهم و برای پیشرفت خیال مقدس عالی و اطاعت احکام روحانی نجف اشرف با ضرغام السلطنه بنی عم خویش که غالباً بقار و مشاجره خانوادگی داشتند راه موافقت را پیش گرفته و در برداشتن این مانع بزرگ هم عهد شدند ولی هم آنها و هم اهالی اصفهان در صدد بدست آوردن ایراد مشروعی بود تا آنکه

حکومت

حکومت ابو القاسمخان فرزند ضرغام السلطنه را گرفته حبس نمود

این اقدام غیر معقولانه مشارالیه موقعی بدست مشروطه خواهان شهری اصفهان داده ثقة الاسلام را ملاقات نموده و همراهی خواستند جناب ایشان لایحه که بر دعوت صمصام السلطنه از طرف ملت مشتمل بود با احکام مجدده علماء اعلام نجف اشرف نزد صمصام السلطنه فرستاد و جواب را موکول باطمینان از طرف ملت گذاشت و قران مجید را بدو امهر کرده نزد ثقة الاسلام فرستاد و قران شریف را خاتم زده پیش وکیل نمود اقبال الدوله گویا از باطن خیال صمصام السلطنه آگهی بدست کرده شکار را موقوف نمود هم در اینموقع مکاتیب جناب سردار اسعد برای آقای صمصام السلطنه و آقای ثقة الاسلام پیاپی میرسید که در برقراری مشروطیت خود داری ننمایند این ایام چون ثقة الاسلام خانه نشین بود و مراوده و مداخله در امور نمی نمود بعناوین دیگر در پیشرفت مشروطیت کار میکرد از جمله برادرش آقانجفی را که در مشروطیت همراه نبود و با اسرار آنها مداخله نداشت برای تسعیر جنس و مرافعات و محاکمات با حکومت طرفش مباحث و ترتیبات خوشی مقصود در اجرای مباحث رفته رفته مخالفت حکومت و علما علنی شد و سربازان ملایری بواسطه اختلاف میان حکومت و علماء تجری پیدا کرده در دوم ذیحجة الحرام هزار و سیصد و بیست و شش (۱۳۲۶) سربازان مزبور بدکان یکنفر میوه فروش دست درازی کرده که بهانه بدست گرد سربازها را زدند و چند دکانرا بستند اقبال الدوله حکم داد چند نفر را گرفته حبس کردند آنگاه



واد تمام سرباز و توپچی در میدان حاضر شده یک عراده توپ هم بیرون کشیدند تجار

وکسبه که از واقعه با خبر شدند تمام دکاکین را بستند وبخانه آقا نجفی پناهنده شدند

ثقة الاسلام موقع را غنیمت دانسته آقا حبیب الله وچند نفر دیگر را وادار کرد که مردم را

بقونسولخانه روس وانگلیس راه نمائی نمایند ولی تا عصر آنروز دو قونسول مزبور ایشان را

بمحوطه راه ندادند پناهنده گان تا چند ساعت از شب گذشته در پشت دیوار قونسولخانه

ممنوع از ورود بودند ناچار بخانهای خود مراجعت کردند وروز بعد بمسجد شاه پناهنده

شدند ولی بواسطه عدم تأمین چهار صد نفر بطرف قونسولخانهٔ روس رفتند باین معنی

آقا میرزا که آقا محمد علی نقشینه وبعضی تجار وکسبه ساکنین سرای حاجی کریم که بهمه جهت هفده نفر بودند

شب را در مسجدی که مقابل قونسولخانه بود بیتوته نمودند وصبح زود بغتةً وارد قونسولخانه

شدند وسایرین را دعوت کردند

آقا نجفی بملاحظه بعضی وجوه مالیاتی وبعضی مذاکرات خارجی که با حکومت طرفیت داشت

جداً برای برداشتن حکومت ایستادگی کرد وباکمال فعالیت عدم رضایت از اقبال

الدوله ومضرات اقدامات او را تعقیب وبدگاری مینمود وثقة الاسلام باطناً در صدد

اعلای کلمهٔ مشروطیت بود مجدانه کوشش مینمود ومخارج متحصنین را از خود میرسانید اقبال

الدوله نظام العلماء وحاجی میرزا عبد الحسین انصاری وچند نفر دیگر از اهل اصفهان را

بمسجد شاه فرستاد که چند نفر را اهالی اصفهان انتخاب کنند ومقاصد خود را کتباً

بفرستند مع التأسف آنکه هیئت متظلمین فرستادگان ایشانرا با تهدید وتشدد

نمودند

در آنجا
سخت عودت دادند بودن آنها خالی از مخاطره نبود

دراینوقت استعداد جنگی حکومت یکفوج جلالی و یک فوج ملایری و بیست نفر از
غلامان کشیکخانه بسرکردگی خسروخان و هشت نفر قزاق و یکصد و پنجاه نفر
از سوار اصانلو و معدودی از تفنگچیان اصفهان که کلیة استعداد دو هزار و
نهصد و کسری عدد بشمار میآید و اغلبی از سربازها که در خانه های اهالی قراول بودند
حاضر نمودند در میدان نقش جهان اجتماع کرده دفیله مینمودند اما جلوه نداشت و بنظر
اهالی نمیآمد و مکرر حکومت تلگراف شکایت بدربار طهران میزد و مدد میخواست
جواب مساعد نمیرسید ثقة الاسلام برای اینکه اهالی بمشروطه طلبی معرفی نشوند با
هیئت متحصنین همراهی علنی نمیکرد و چون منتظر ورود صمصام السلطنه و سوار بختیاری
بود غالباً واسطه اصلاح مابین حکومت و متحصنین میشد و از خیالات جابرانه اجرای
حکومت جلوگیری میکرد و از طرفی آقای نجفی را با حضار اهالی دهات بشهر و بعنوان
تخفیف مالیاتی تشویق و ترغیب مینمود و متوالیاً قاصدهای مخفی مثل مؤمن زاده
اصفهانی وغیره را به طلب بختیاریها میفرستاد تا آنکه لیله نهم ذیحجه یکصد و ده نفر سوار
و پیاده بختیاری بریاست ضرغام السلطنه بختیاری بدست جرد که نیم فرسنگی
شهر است وارد شدند مصادف با این واقعه اعلانی بمضمون ذیل توسط حاجی
غفارخان قوام دیوان مخفیاً بدرب قونسولخانها و بازار و مسجد شاه الصاق شد
خدمات حاجی غفارخان در طهران معلوم است بعد از انفصال پارلمان محمد علی میرزا

در ایام هجرت



درپی مزاحمت او برآمد فراراً از طهران بکرمان و از کرمان باصفهان آمد و سراً با ثقة الاسلام در پیشرفت مشروطیت همدست و همداستان شد ظاهراً وسیله صلح میان اقبال الدوله واهالی اصفهان و باطناً آتش روسیون را دامن میزد

سواد اعلان

ای اهالی اصفهان از چه وحشت دارید چرا آنچه در دل دارید و دو سال است دولت بشماها داده حق شرعی حقیقی وطن پرستی شماها است از دل بزبان نمیآورید معدل نایب الحکومه قصیر الجثه شیرازی که دنبال او راچسبیده اید چه اهمیتی دارد درصورتیکه جانهای عزیز برادرهای آذربایجانی وسایر نقاط ایران در راه اخذ حقوق خود وشماها رفته ومیرود واین اجماع وآشوب راکه خداوند باین قسم برای رسیدن شماها بحقوق خود در اینشهر فراهم کرده مغتنم دانسته وقدر بدانید و هرگاه غیرت را استشمام کرده اید در نژاد شما خللی نیست اقدام نموده باکمال رشادت وقوت قلب از جان و مال گذشته بخواهید حقوق شرعی خودتانرا و تأسی برادرهای آذربایجانی نموده بار بگیرید و نیک نامی ابدی جهت خود و اخلافتان در دنیا بگذارید یا ترک عصبیت کرده و هموطنان خود را در سایر نقاط ایران مورد توبیخ و سرزنش قرار دهید

(مجاهدین اسلام)

بروز این اعلان تولید حرارتی سخت در اهالی اصفهان نموده و باعث هیجان عظیم شد صبح پنجم ضرغام السلطنه از طرف محله چهارسوق شیرازیان ورود نموده غفلتاً عده از مشروطه طلبان خفیاً از او استقبال کردند در

دروازه دولت که رسیدند سربازان ظایری که راه دارخانه را سنگر نموده چند
گلوله بطرف بختیاری انداخته یکنفر از بختیاری هم کشته شد بختیاریها از طرف
بازار مسجد شاه آمدند و با قبال الدوله تا ورود بمسجد شاه پیامهای فریب آمیز
دادند که ما ظرفیت نداریم و حامی دولت میباشیم از هنگام ورود بقرب راه دار
خانه که ورود آنها بتوسط عزیز خان قشقائی و محمد حسین خان سرتیپ باقبال الدوله
رسید درینوقت حکومت امر بشلیک تفنگ و توپ بطرف مسجد شاه نمود جمعیت
ملت که تقریباً دو سه هزار نفر میشدند از مسجد شاه متفرق شدند و هیئت علماء با آقای
ثقة الاسلام بجای ماندند چند نفر هم از طرف ملت از بالای گلدسته های مسجد بدار
الحکومه شلیک مینمودند و هم بگلدسته توپ بستند که آثارش باقی است آنچند نفر
هم مجال توقف نیافتند و متفرق شدند و چند نفر از ملیتان بهلاکت رسید
درینوقت ضرغام السلطنه وارد مسجد شاه شد و از علماء اجازه دفاع نمود مجاز شد
دوازده نفر از خوانین بختیاری را بعده مبارکه دوازده امام انتخاب نموده از
جمله پسرش ابوالقاسمخان بود ایشان پیش دستی کرده کنبد شیخ لطف الله را
از تصرف دولتیان بیرون آوردند و با گلدسته های مسجد سنگر نمودند مجدداً
شروع به تیراندازی شد ابوالقاسم خان بدو اسیابی یکنفر توپچی را هدف
گلوله نموده بطوریکه از بالای برج بزیر افتاد توپچی دیگر بالا رفت و توپ کوهستانی را
بطرف ملیتان قراول رفت بواسطه محکم نمودن مکان توپ و نداشتن پاچه بند برج

خراب شد و توپ و توپچی بزمین افتاد و پس از آن توپ دیگری از درب ذخیره

بیرون کشیده درب مسجد شاه را هدف قرار دادند امّا از شلیک توپ فایده نکرد

و پس از آن صدای توپ قطع شد

در اینوقت سربازان ملایری و جلالی بعضی در سنگر مشغول شلیک و بعضی مشغول غارت

بازار شدند و تمام بازار بزرگ را غارت کردند ضرغام السلطنه از واقعه با خبر شد

چهارده نفر از شجعان بختیاری را بجلوگیری سربازان فرستاد ایشان سربازان را

متفرق کرده چند نفر را مقتول و چند نفر را دستگیر نمودند و بمسجد شاه آورده محبوس شدند

بختیاریان این هنگام سبقت کرده سردر نقره خانه را که سنگری محکم بود قبضه نمودند

در شب دهم اقبال الدوله مجلس مشاوره از اجزای خود و چند نفر دیگر از قبیل حاجی

فاتح الملک وکیل و حاجی غفارخان مزبور و شاهزاده منوچهر میرزای کارگذار

اصفهان تشکیل داد اجزای شخصی او اینطور رای میدادند که حتی القوه باید با ملیّیان

مقاومت کرد امّا حاجی غفارخان محض اینکه مانع را از میان بردارد او را بفرار

دلالت میکرد حاجی فاتح الملک را رای اینشد که باید یکی از قونسولخانه ها پناهنده شود

بخیال اینکه دیگر جنگ و خونریزی موقوف شود زیرا که اگر فردا اقبال الدوله با اینحال

باقی می ماند خونریزی کاملی میشد اقبال الدوله این رای را اختیار کرد بعلاوه

نمیخواست با ملت طرف شود و خون بی گناهانرا بگردن گیرد کارگذار بر حسب درخواست

خواهش اقبال الدوله شرحی بمضمون ذیل بقونسول روس نوشت

بقونسول

شخص ایالت امشب را میخواهند در قونسولخانه دولت بهیه روس پذیرفته شوند تا
قرار اصلاحی در اینجا داده گذاشته شود

آنها جواب دادند باوجوداینکه ملت بقونسولخانه پناهنده شده و ما اخطار نمودیم
که خونریزی نشود باز بطرف ملت شلیک نمودید و بازارها را غارت نمودند چگونه می
توانیم ایشانرا به پذیریم پس از آن شرحی بهمان مضمون به قونسولخانه انگلیس از طرف
کارگذاری نوشته شد جواب رسید که خانه من خانه خود حکومت است بعنوان
مهمانی هر وقت تشریف بیاورند پذیرفته خواهند شد

لهذا اقبال الدوله دو ساعت از شب مزبور رفته با عده از بستگان خود و سرباز به
قونسولگری انگلیس رفت و سه صندوقچه آهنی از جواهر و نقدینه و نشان قدسی که مهر علا
میرزا باو داده بود با نضمام تلگرافهای رمز با خود برد

اقبال الدوله اینموقع را خیلی با قیمت میدانست که جانی بدر برده و با ملت مقاومت
ننموده روز یازدهم سربازان و بختیاریان مشغول جنگ بودند اما فتح از هیچ
طرف ظاهر نشد و تحصن اقبال الدوله در آنروز مستور ماند تلگرافخانه وقایع را
بدربار طهران اطلاع داد از طرف اقبال الدوله و کسانش بعضی تلگرافها بتوسط سیم
انگلیس بطهران زده شد روز دوازدهم سرباز و توپچی از نداشتن آذوقه سنگرها
از دست دادند سربازهای جلالی با اسبابهای غارتی بتوابع اصفهان فرار کردند
سربازان ملایری بقونسولگری انگلیس متحصن شدند روز سیزدهم توپخانه و ذخیره

ازقسمتها



از فشنگ ورندل و یک توپ کوهستانی و دو عزاده توپ ته پر و قریب هزار

و ششصد گلوله توپ بتصرف ملیتان آمد ولی ماسوره های توپ را بازنموده برده بودند

که بی فایده باشد و نیز اسبابهای اقبال الدوله بغارت رفت دراینموقع صدای زنده

باد بختیاری و پاینده باد آزادی بلند شد از حسن اتفاق آنکه غالب اسبابهای

غارت شده بازاریان که درسربازخانه چهار حوض پنهان نموده بودند پس از فرار آنها

بدست آمد همان روز دوازدهم جناب صمصام السلطنه با پانصد سوار و پیاده آراسته

وارد شهر شد و یکسره بمسجد شاه ورود کرد مشروطه طلبان را رونقی و رمقی از نو باز آمد و

شعف همی نمودند صمصام السلطنه را باکمال احترام پیشباز نمودند

دراینموقع آقا نجفی برخورد که مقصود از این اقدامات بدست آوردن حقوق مشروعه

ملت است نه تخفیف مالیات و تسعیر جنس ثقة الاسلام دراینموقع که خود را بمقاصد قلبی

کامیاب دید بتوسط رقعه و پیغام سایر علماء را دعوت نمود حاضر نشدند و خوف کردند

جناب صمصام السلطنه قدغن کرد که تمام علماء کاغذ نوشتند و نیز جار کشیدند که هرگاه

انجمن ولایتی را حاضر نکنید من از این شهر میروم این اقدام کار خود را کرد آقایان علماء

و سایرین دانستند که بدون همراهی صمصام السلطنه کاری از پیش نمیبرند لهذا در

شانزدهم ماه در چهل ستون انجمن را منعقد نمودند

اقبال الدوله مکرر میگفت که اگر مشروطه میخواهید من با شما همراه میباشم اما بشرط آنکه از

حکومت من سر نه پیچید ثقة الاسلام هم نیز برای همراهی او اسباب را فراهم آورد که کالکه

باو روانی پهد

با قران مجید برای اقبال بفرستند و او را محترماً بانجمن بیاورد

اقبال الدوله از این اثرات خوشنود و بانتظار آمدن ثقة الاسلام وقت میگذرانید
ولی تلگراف طهران و تعیین حکومت فرمانفرما و خبر حرکت اردو و توپ و سوار و تلگرافات
امیر بهادر و مشیر السلطنه بروسای توپخانه و دستخطهای محمد علی میرزا اسباب تشجیع
و تقویت اجزای حکومت شده تغییر مسلک دادند و از این اقدام صرف نظر نمودند
و شروع کردند به تخویف و تهدید ملت اما تهدیدات ایشان هیچ اثری نداد و بسخن
آنها اعتنا نکردند و کماکان بر ضد حکومت قیام داشتند از طرف طهران تلگرافاتی
بمضمون ذیل باقبال الدوله میرسید

(اقبال الدوله حرکات اولیه و ثانویه که کردی آدم با شرف میکرد عده قشون جمعیت
استعداد قورخانه و توپ بچه قدر است محرکین کیانند فوری جواب محمد علی شاه)

اقبال الدوله بعد از تفکر و اینکه دولت را قانع سازد جوابی مخابره نمود و پیش آمد
احوال را محول بعدم مساعدت امیر بهادر وغیره کرد اما در باب استعداد قشون چیزی
نداشت که جواب بگوید امیر بهادر با تشدد تمام میرپنج توپخانه و محمد حسینخان سرتیپ
فوج جلالی را مخاطب ساخته خبرهای جعلی از قبیل فتح تبریز و هزیمت ملت و غلبه اردوی
دولتی را بآنها تلگراف کرد و نیز از استعداد آنها سوال میکرد و ایشانرا دلخوش همی
کرد که بزودی اردو از طهران بکمک شما خواهد رسید

ولی سرتیب مزبور گرفتار غارت زدگی خانه خود و تحصن بقونسول گری بود و ابداً باین

سخنان



سخنان وقعی نمیگذاشت عجب آنکه اقبال الدوله موقع را از دست میداد و مطالبه

اسب و تازی و وحوش شکاری را مینمود

در اینموقع انجمن ولایتی دائر و مشغول کار شد جناب صمصام السلطنه با کمال جد در همراهی

با ملت خودداری نداشت و به پشت گرمی او علم مشروطیت در اصفهان بلند گردید

و شروع کرد بجمع آوری اسباب غارتیان انجمن ایالتی در صدد محاکمه اجزای

حکومت برآمد که آنها را به محکمه کشیده خسارات وارده از ملت را مطالبه نمایند

اقبال الدوله از محکمه ابا نمود وزیر بار نرفت و تقصیر را بگردن معدل گذاشت و

بتوسط قونسول خانه تأمین نامه از صمصام السلطنه گرفت و با سی و دو سوار بطرف

طهران ره سپار شد صمصام السلطنه برادرزاده خود منتظم الملک پسر مرحوم اسفندیار

خان سردار اسعد و ضیغم السلطنه را با او همراه کرده از خاک اصفهانش عبور داده

مراجعت نمودند در اینموقع که با اقبال الدوله در قونسولخانه مشغول مذاکرات بودند

صمصام السلطنه تلگرافخانه را از چنگ دولتیان بیرون آورده متصرف شد اما

تلگرافچیان محرمانه مطالب را باتباع شاه طهران اطلاع میدادند پس از کشف اینمسئله

ذبیح الله خان بختیاری را که سابقاً در تلگرافخانه بود صمصام السلطنه از طرف خود

به تلگرافخانه فرستاد و او را ذبیح الملک نام نهاد ورود او به تلگرافخانه اسباب پیشرفت

ملتیان و جریان مقاصد ایشان شد و بعضی مطالب و مسائل پلتیکی را کشف نمود از

جمله تلگرافی به شیراز باصف الدوله نمود و چنین وادار کرد که این تلگراف از طرف

مرده

مشیر السلطنه صدر اعظم است و مضمون تلگراف این بود که تو از حکومت فارس معزول
و وجود تو فوراً در طهران لازم است

این تلگراف هیجان غریبی با هالی فارس دست داد آصف الدوله مشغول تدارک سفر
طهران شد و با بیم انگلیس از طهران تکلیف خواست معلوم شد این تلگراف اصل ندارد
و از اصفهان شده لهذا آصف الدوله فسخ عزیمت نمود

باری پس از حرکت اقبال الدوله صمصام السلطنه باستحکام انجمن ولایتی و تنظیمات
داخلی و اطراف و آسایش اهالی مشغول شد بعضی از سربازها که توقفشان را در اصفهان
مصلحت نمیدانست خرجی داده از شهر اخراج کرده و اسلحه آنها را ضبط نمود

ثقة الاسلام بریاست موقتی انجمن انتخاب شد باجمله صمصام السلطنه با کمال وطن
پرستی مشغول اصلاح امور شد و آنچه را بغارت برده بودند گرفته تومان شمار بصاحبان آن اشیا
رد کرد تمام اهالی تشکر نمودند اما با اینخدمت داعیه حکومت نکرد و فراش و شاطر
که معمول ولایت است بخود نمی پذیرفت و میگفت من حاکم نیستم آمدن من برای استقرار
مشروطیت است دائماً تلگراف تشویق و تشکر از انجمن سعادت اسلامبول و آذربایجان
باو میرسید چون دائماً اخبار و اراجیف در شهر پر میشد که اردوی دولتی بقصد
اصفهان بحضرت عبد العظیم آمده صمصام السلطنه مجبوراً حاجی غفار خان قوام دیوان را
برای تعیین عده جمعیت اردو و استفهام حرکت فرمانفرما باردو روانه کرد و در
ضمن همراهی خود را با مشروطیت به متحصنین سفارت عثمانی پیغام داد

مشارالیه چاپاری بطرف طهران رفت و ورود و منزلی طهران ناصرالدوله برادر

فرمانفرما راکه رئیس فوج فراهان و مامور اردوی اصفهان بود ملاقات کرده از اُو

رد شده و بطهران ورود کرده و شاهزاده فرمانفرما را ملاقات کرد و مکاتیب ثقة الاسلام

و صمصام السلطنه را رسانیده و از شاهزاده استفهام نمود که آیا بطرف اصفهان حرکت

میکند جواب شنید که من باصفهان نخواهم آمد و قوه طرف شدن با ملت را ندارم

چنانکه در ماموریت تبریز هم نتوانستم بر ضد ملت قدمی بردارم و حکم و امر دولت را در اینباب

رد نمودم اینک بهمین نحو بجناب صمصام السلطنه تلگراف نما و او را اطمینان بده که من

بطرف اصفهان نخواهم آمد

قوام دیوان پس از آنکه این نوع سخنان را از شاهزاده فرمانفرما استماع نمود از

خوشحالی در پوست نمی گنجید فوراً مطالب را رمزاً نوشته به تلگرافخانه برد که مخابره

شود اما تلگرافخانه قبول نکرد و دولتیان از آن سر بند آمدن قوام دیوان اطلاع

یافتند و شاهزاده مؤید الدوله حاکم طهران او را گرفتار و حبس نمود اما نوشتجات و

مکاتیب علماء اعلام اصفهان را که در دست داشت بدست دولتیان نیفتاد و بالجمله قوام

دیوان را به محبس انداختند و امر بکشتن او صادر شد در اینموقع میرزا مصطفی مجتهد آشتیانی

در حضرت عبدالعظیم بدست ناکسان شهادت یافت و بازار طهران بسته شد گفتگوی قوام

دیوان از میان رفت پس از آنکه دستخط مشروطیت صادر شد فرمانفرما و دیگران

وساطت کردند و بعد از سه ماه و سه روز او را مرخص ساختند

بعضوره

بمقصود پردازیم در اینوقت جناب حاجی علی قلیخان سردار اسعد وزیر داخله حالیه برادر
کوچکتر صمصام السلطنه برای اعلای لوای مشروطیت از فرنگستان وارد بختیاری شد
و سان سوار دیده با استعداد کافی باصفهان ورود کرد و ملیتان را از ورود او قوتی
کامل دست داد و در پیشرفت مقاصد ملت یقین حاصل شد

چون برای راه انداختن اردو بطرف طهران مخارج کافی ضرور بود بمناسبت اینکه
جناب شیخ خزعل خان سردار ارفع حکمران محمره از طرف محمره با بختیاری هم خاک و
همسایه و در امور سرحد مشترکت ملکی دارند و بعلاوه با جناب سردار اسعد سمت خویشاوندی دارد
اینمسئله را با ایشان در میان نهادند در حقیقت از ایشان باسم قرض طلب نمودند فوراً
سردار ارفع ده هزار تومان برات تجارتی با کمال رضا و رغبت باصفهان فرستاد این
مساعدت مردانه خیلی بموقع واقع شد

صمصام السلطنه قبل از انقضای مدت تمام وجه را مسترد و قبض خود را دریافت
داشت بالجمله پس از آنکه صمصام السلطنه و سردار اسعد از نظم و ترتیب داخلی اصفهان
و اطرافش آسوده شدند و انجمن ولایتی را دائر نمودند شروع کردند بنوشتن مکاتیب
و تلگرافات بسایر بلاد ایران و مردم را برای اقامه مشروطیت و دفع محمد علی میرزای
خائن دعوت نمودند و نیز بعد از ورود جناب محمد ولیخان سپهدار اعظم برشت و
قبضه کردن آنولایت را بنای مکاتبه با ایشان را اقدام نمودند و سپهدار را با خود هم رای
و هم خیال یافتند در اینوقت جداً در عمل خود ساعی شدند و تلگراف ذیل را بوزیر مختار

انگلیس مقیم



اطریش نمودند صورت تلگراف از اصفهان بطهران یازدهم ربیع الثانی ۱۳۲۷

توسط جناب مستطاب اجل اکرم وزیر مختار وایلچی مخصوص دولت بهیه اطریش ومجارستان

مقدم وشیخ السفراء دام اقباله

خدمت جنابان مستطابان سفرای دول متحابه مقیمین دربار ایران دام اقبالهم چنانچه

خاطر مهام شناسی انجناب مستطابان واضح وآشکار است در چهاردهم جمادی الثانی

هزار وسیصد وبیست وچهار ۱۳۲۴ نظر باستدعای عموم ملت ایران شاهنشاه مغفور مظفر

الدین شاه انار الله برهانه دولت ایرانرا (کنستی توسیون) ودارای پارلمان قرار

داده قانون اساسی را بامضای خود ودستخط مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

که رتبه ولایت عهد داشته صادر وجاری فرمود ولی بدبختانه پارلمان جوان ایرانرا

تحریک مفسدین بقوه جبریه بسرحمانه منفصل ودستخط ملوکانه صادر گردید که بعد از سه

ماه از تاریخ انفصال پارلمان جمادی الاولی هزار وسیصد وبیست وشش ۱۳۲۶ بود بانتخابات

وتشکیل مجلس شروع خواهد شد چون اینوعده وفا نشد همه روزه کار فتنه وفساد در

مملکت بالا گرفت رشته تجارت مقطوع آسایش عمومی مرفوع مناسبات بین الملل مخاطره

لهذا از تمام ولایات باکمال عجز وانکسار وفای بعهد وامر بانتخاب ورفع تعطیل قومی

مجلس را از خاکپای مبارک پادشاه خود دام سلطانه درخواست نمودند وبطوری

که از یک ملت نجیب شاهنشاه پرستی شایسته است مستدعیات خود را متواتر بمرکز ابلاغ

داشته از انجائیکه در اینمدت بهیچوجه من الوجوه بعهد وجوابی از لا ونعم سرافراز نیامدند

یقین حاصل کردند که عرایض دولتخواهانه ایشانرا به پیشگاه مقدس همایونی نمی
رسانند و از نیمهی گذشته مفسدین و خائنین درباری باسم صلاح ملک چنان آتش
باذربایجان برافروخته که اینک دو دولتین قوی شوکتین انگلیس و روس را دل بحال
ضعفا و مساکین آن سوخته برای حمایت مظلومین و رسانیدن آذوقه بسوق استعداد
نظامی مجبور شدند و برخلاف معاهده رسمانه خود عمل نمودند درانیوقت ملت ایران از غیرت
ملی و عرق وطن پرستی بجوش آمده برای اداره کردن مملکت خود و حفظ مناسبات قدیمه
و روابط قویه که با دول متحابه دارند با تمام قوای خود حاضر شده که از هر طرف بمرکز
سلطنت روی آورند و بلا واسطه عرایض دولتخواهانه خود را بعرض پیشگاه معدلت پناه
همایونی برسانند و بتصور اینکه مبادا اشرار و مفسدین حفظ خود را در خرابی مملکت دیده
با قوه جبری متظلمین را جلوگیری کنند و ایشانرا از ورود بطهران و تشرف باستان
مقدس پادشاه متبوع معظم خود ممنوع دارند به ناچار هر یک بقدر استعداد خود قوه
برای مدافعه حاضر کرده مهیای آمدن بطهران شدند و حرکت نمودند که با جان و مال
خود در استقلال مملکت ایران بکوشند و راضی نمیشوند بهر اسم و رسم که باشد پای یکنفر
سپاه خارجه بایران باز شود و زحمت بر آنان وارد آید و اینست که از نمایندگان بیغرض
دولتهای معظمه خواهش مینمائیم که مقرر فرمایند هیچ قوه نظامی در خاک ایران داخل
نشود و موافق مسلک بیطرفی که پیش نهاد فرموده اید هیچ طور مداخله را جایز ندانسته
و باز توضیح مینمائیم که بدون تردیدی حرکت و مسلم بدانند که ملت آنچه اقدامات میکند



بازگرداد

برای استرداد حقوق حقه خود و استقلال مملکت است (علیقلی سردار اسعد) نجفقلی صمصام السلطنه

راپرت عشر اول جمادی الاخری ۱۳۲۷

در اینماه تلگرافی سردار اسعد از اصفهان به سپهدار اعظم نموده است که من امروز وارد شدم چند روز معطل میشوم تا قونسول روس و انگلیس بیایند و مذاکرات لازمه بشود

تلگراف اصفهان بقزوین

جواب انجمن محترم ولایتی شید الله ارکانه

قضیه فجیعه مشهد دائر بقتل نفوس و نهب اموال مسلمانان و هتک احترام آستان ملایک پاسبان و سلب راحت آن ساکنین دارند و سایر مفاسد موقعی از برای صبر و شکیبائی باقی نگذارده البته فریضه ذمه هر مسلمانی است که در دفع این تعدیات حتی الامکان در مقام چاره جوئی برآمده لذا از اصفهان پرتست بسفرا و اطلاع ببلاد جنوبی داده شده اردوئی بریاست منتظم الملک دیروز حرکت امروز عده کافی بریاست ضرغام السلطنه حرکت میکند اردوی مفصل دیگر هم در جناح حرکت است (انجمن ایالتی)

تلگراف حضرت حجة الاسلام اخوند ملا کاظم و جناب ملا عبدالله از عتبات عالیات بسردار اسعد ۲۴ جمادی الثانیه

خلع محمد علی میرزا و نصب ولیعهد و قبضه طهران جهاد با مستبدین واجب عینی و هرگاه قشون روس تجاوز از حقوق شان نموده و بهواداری استبداد اقدام کنند دفاعشان واجب و بهمین زودی مقام منیع ریاست روحانیه اسلامیه برای نجات مملکت اسلامی

دقیقه

و تصفیه قطعی سلطنت تشیعه حرکت بجانب ایران خواهند نمود

تلگراف تقی زاده وکیل مجلس از تبریز بجناب سردار اسعد

حضور حضرت اجل عالی آقای سردار اسعد دام اجلاله العالی

دو تلگراف مبارک از سیم کمپانی و ایران زیارت وضع تبریز از تعدیات مهمانان
خارجه مغشوش مردم مضطرب جمعی کثیر در شهبندر عثمانی پناهنده و حضرت ستارخان
سردار و باقرخان سالار نیز در آنجا هستند قشون عثمانی تخطیات زیاد باطراف اردبیل
- خوی - سلماس بلوکات زیاد تصرف و خود ارومی را هم شلوق کرده اند با
گرفتاری این بلیات که معلوم میدارد قدر بدبختی آذربایجان را و عدم فراغتش از مصائب
باز دو سه روز است بواسطه شایعات جراید و انتشارات منابع دیگر که درباره شرائط
خانه برانداز وهنی بر استقلال که در پرگرام دولتین شاه و مقاوله در میان دولتین
دو دولت بسته شد از گذاشتن ایران مثل مصر در تحت نظارت آنها و بودن ادارات
در دست مستشارهای فرنگی و سلب اختیار دولت از استقراض خارجه بدون اجازه آنها
و لزوم تصدیق ایشان در تعیین وزراء و ضمانت حفظ جان و مال سلطنت پادشاه و غیره
افکار عامه و خیالات چنان پریشان و مضطرب و قلوب متزلزل و منقلب است که
مصائب دیگر حتی مهمانان را هم فراموش کرده ایم چه همه چیز علاج دارد غیر از مرگ و اگر
مطالب کلاً و بعضاً صحیح باشد فاتحه مملکت خوانده شد بدون اطلاع ملت وطن را فروخته
و مثل مصر کرده اند و در آن خیلی غلیان افکار موجود است و از طهران هم از کابینه وزراء



دیم هنوز

وهم از سفرای دولتین توضیحات رسمی خواسته ایم وچون پارلمان منعقد نیست مراکز

ملی حق استیضاح تا حدی دارند و در صورت صحت مصمم هر نوع تقلا برای جلوگیری هستیم

خوبست شماها نیز درانیباب توضیحات از طهران بخواهید و بعد از گرفتن جواب باید

باقداماتی که با حضرت سپهدار اعظم مفصلاً گفتگو شده و بحضور عالی از راه غیر مستقیم

عرض خواهد شد عمل کرد آه که خباثت اولیاء امور چه خاکها بسر ملت ریخته و خواهد

ریخت بجناب معتمد خاقان سلام میرسانم و در اخلاص پایدارم (تقی زاده)

تلگراف جناب صمصام السلطنه بروزنامه حبل المتین کلکته

حبل المتین طهران مسخر سلطنت آباد محاصره مسلک رقیه دوماه قبل را تصویب

میکنم بمراکز خارجه وحجج عتبات عالیات اطلاع بدهید (نجفقلی صمصام السلطنه)

از اصفهان بروزنامه حبل المتین کلکته ۲۸ جمادی الاخری

حبل المتین بعد از شهید شدن یازده نفر خاصان وکثیری بختیاری ملت فاتح وصاحب

منصبان نظام وقزاق تسلیم شاه درسفارت روس پناهنده پارلمان دائر (نجفقلی صمصام السلطنه)

تلگراف جناب سپهدار اعظم بجناب آن صمصام السلطنه وسردار اسعد باصفهان

بعد العنوان مطالبی راکه بهیئت وزراء عظام مخابره ومطرح فرموده بودند زیارت کرده

تمام محتوی صلاح دولت وملت وسخن مقرون بحساب وصدق وحقانیت وبا مطالب

اظهاریه تبریز وقزوین موافقت دارد روح مطلب همان قرارداد خانه براندازی است

که مسموع شد درواقع درصورت صدق همان مسئله (القتل اولی من رکوب العار)

دیگر

وبخوبی مخالفت از قانون اساسی را تصریح میکند با انکه پس از افتتاح پارلمان معاهدات ومعادلات داخله با خارجه منوط بتصویب نمایندگان ملت است و این اقدام خلاف قانون با تعهدات که در اعمال و اجراء مواد قانون اساسی نموده اند منافی است یکی مسئله خروج مجاورین است که اول فصل مستدعیات عشره بوده است تأمینات کامله طهران وتعیین حکام قانونی مشروطه وتعمیر پارلمان بطور تاکید که اهم واوجب مطالب هست کانه همان خروج همسایگانست ولازم است جداً توضیحات خواسته تا تکلیف قطعی دولت وملت معلوم شود مطالب اظهاریه آن ذوات محترمه را عیناً به تبریز مخابره کردم (محمد ولی وهیئت حاضره تلگرافخانه)

اعلان چاپی که از اصفهان بعراق فرستاده شد

بعموم اهالی عراق اعلان واعلام میشود چشم باز کنید وهوشیار شوید امروز تمام ولایات ایران مطالبه حقوق مغصوبه خویش را مینمایند آیا شماها از مذهب اسلام یا از نوع ملت ایران نیستید موافق احکام حضرات حجج اسلام دامت برکاتهم دادن مالیات واطاعت این سلطان جور منافی با اسلامیت است لهذا بموجب این اعلان اخطار میشود که اگر چنانچه بعد از رسیدن همین ورقه تا ده روز دیگر درصدد انتخاب وتشکیل انجمن ولایتی بر آمدید فبها المطلوب والا احرار وجنود خدائی ومجاهدین بختیاری وفدائیان اسلام با نصوب آنجا عطف عنان نموده انجمن ولایتی تشکیل داده سلب این شرافت از شماها خواهد شد با قاآیان شما هم نوشته شد اعلانی است که حجت را تمام کرده اقدام شما را منتظرم (نجفقلی بختیاری)



صورت

تلگراف صمصام السلطنه از اصفهان ببوشهر

اردوی بختیاری از منظریه گذشته اقدامات قونسولین مفید نیفتاد و معاودت
نمودند بموجب تلگراف رقت انگیز مشهد از طرف قراول روس بتحریک حکومت
ظلم و تعدی فوق العاده باهالی بیچاره وارد آمده (صمصام السلطنه)

تلگراف از اصفهان بانجمنهای ولایات

البته خبر فتح دیروز را کاملاً شنیده اید سلطنت آباد در محاصره عجالةً مقصرین
گرفتار سپهدار اعظم با سرداران ملی بسلامتی در بهارستان در کمال آسودگی مشغول
خدمتگذاری برای آسودگی نوع لازم است وکالت مطلقه در کلیه امورات باین
دو سردار غیور و فرزندان رشید ایران داده شود که هرچه صلاح وقت است عمل
نمایند انجمن بدون تعطیل و تضییع باید مشغول کار و مواظبت امور بود از حال همدیگر
دقیقه غفلت ننمایند وکالت مطلقه فوراً با سیم انگلیس مخابره نمایند

انجمن ولایتی اصفهان نجفقلی شکرالله

تلگراف سپهدار اعظم و سردار اسعد بتمام ولایات ایران

تلگرافخانه مبارکه بعموم حکام ولایات مخابره نمایند البته بتوسط روزنامجات تلگرافی
مستحضر شده اید که هرقدر عموم ملت ایران در استیفای حق مشروعه مشروطه خودشان
مستدعیات نمودند و رؤسای ملت و رجال محترم دولت را برانگیخته فایده نبخشید هر

قدم جز گلوله توپ مسلسل و شرپنل و تفنگ جوابی شنیده نشد بعد از ریختن خون جمعی کثیر از مجاهدین و غلبه طرف شاه در روز جمعه بیست و هفتم شهر جمادی الثانیه ۱۳۲۷ بسفارت روس رفته و موافق قانون و حقوق بین الملل و تصویب عموم علماء اعلام و رجال و شاهزادگان و طبقات مردم از اصناف وغیره از تصدی بامورات سلطنت خلع و حضرت اقدس سلطان احمد میرزای ولیعهد را عموماً برای سلطنت انتخاب و نیابت سلطنت را بعهده حضرت مستطاب اشرف آقای عضد الملک وا گذار نمودند بعموم ولایات قلمرو خودمان اعلام داریم امید واریم در سایه توجه حضرت امام عصر عجل الله تعالی فرجه و حسن نیت اعلیحضرت اقدس سلطان احمد شاه در سلطنت مشروطه بقاطبه مردم از عالی و دانی در نهایت خوشی و خرمی بگذرد زنده و پاینده باد دولت و سلطنت مشروطه ایران — سپهدار اعظم — علی قلی

مختصر شرح زندگانی آقای صمصام السلطنه

در سنه هزار و دویست و شصت و نه ۱۲۶۹ در چهار گه ییلاق بختیاری است آقای نجف قلیخان صمصام السلطنه متولد شده سنوات طفولیت خود را در خدمت پدر خود آقای حسینقلی خان ایلخانی بوده و بدستور پدر تربیت میشد و پس از گذشتن پانزده سال از سن ایشان دارای آگاهی یافتن از تحصیلات لازمه که در آنوقت مرسوم العموم بوده از طرف پدر بسر کردگی هزار نفر سوار بصوابدید حشمت الدوله که حاکم لرستان و عربستان بود مامور گوشمال (بن عبدالخان) عرب میشود و در آنو قعه که واقعاً اول شروع


بکار و دو میدان

بکار و در میدان جنگ و جدال جزو مستبدیان بشمار میآمده لیاقت ذاتی و قابلیت
فطری خود را بیک تدبیر قابل توجهی ظاهر ساخته و سرکشان طاغی را آنچه شایسته
جلادت و بایسته رشادت بود نشان داده و در میان جنگل بچنگل عقاب خود و سزای
اعمال وحشیانه خودشان سپرده و با سرافرازی تمام جمعی را اسیر و دستگیر کرده بمحل
پدر میآید چندی بعد نیز همان اعراب (بن عبدالخان) دیگر باره بسرکشی بر میخیزند بنا
بر حکم شیخ حسن مجتهد باز ایلخانی آقای صمصام السلطنه را باتفاق محمد حسینخان سپهدار مأمور
رفع و دفع آن اشرار میکند صمصام السلطنه هم با هزار و دویست سوار عزیمت کرده با
طاغیان مقابل میشود در آنجنگ خود حسین بن عبدالخان کشته میشود و نعش او را در آبی
که از جلو چادر حشمت الدوله میگذشت گرفته شد انگشتری در دست داشت که روی آن
کنده شده بود (حسین بن عبدالخان) تدابیر شجاعیه این مرد ثانی که از آن ایرانی نژاد
بعرصه ظهور آمد مایه بسی امیدواریهای پدر گردید و مملکت ایران چشم انتظار خود را
بیک نوع امیدواری قابلی بجانب رفتار و کردار ایشان انداخت و گویا برای ترقی
و آبادانی از همان وقت دست بدامان غیرتمند ایران گردیده باجمله آقای صمصام السلطنه — اینمرد آن
تمام اوقات خود را مصروف کارهائی مینمود که باید کار خیر بماند در سنه ۱۲۹۹ حسینقلی خان
ایلخانی با دو نفر از پسرهایش اسفندیارخان و حاجی علیقلی خان گرفتار ستم ظل السلطان
شدند و در همان وقت ظل السلطان حسینقلی خان ایلخانی را کشته و آنچه نوشته و اسباب
قیمتی داشتند که ایلخانی و اسفندیارخان داشتند تصرف نمود و مبلغ زیادی هم

مأمور نمود

مأمور فرستاد به بختیاری وجبراً از صمصام السلطنه و سردار ظفر گرفتند در آنموقع
آقای صمصام السلطنه و آقای سردار ظفر و آقای یوسفخان و آقای امیرقلی خان در
بختیاری گرفتار زحمات زیاد هستند و دو برادر دیگر شان اسفندیار خان و حاجی
علیقلی خان در محبس ظل السلطان بطور سخت محبوس و زنجیر شده اند ناچار از روی
لاعلاجی و درماندگی آقای سردار ظفر در بختیاری ماند و آقای صمصام السلطنه و امیر
قلیخان و یوسفخان چهار روزه بطهران آمدند و در حضرت عبدالعظیم متحصن شدند اتفاق
ظل السلطان هم در آنوقت طهران بود بستی شدن آنها در حضرت عبدالعظیم انتشار پیدا
نمود نصیر الدوله شیرازی با وجیه الله میرزای سپهسالار از طرف شاه مأمور شده
که آنها را از حضرت عبدالعظیم بطهران آورده و بظل السلطان میسپارند ظل السلطان
هم بعد از چهار ماه آنها را روانه اصفهان کرده و خودش هم باصفهان میرود در آنوقت
بنا بر قراریکه ظل السلطان در طهران داده بود آقای حاجی علیقلی خان را از حبس مرخص
نمود مدت حبس بودن حاجی علیقلی خان یکسال بود از سنه ۱۲۹۹ تا سنه ۱۳۰۰ ولی آقای اسفندیار
خان تا سنه ۱۳۰۵ که شش سال تمام باشد در آن محبس گرفتار بود و از آنجائیکه گشایش کارها
بسته بدست قدرت نمای حضرت باری تعالی است کوشش و تقلای خوانین برای
خلاصی یافتن اسفندیار خان و راحت نمودن خویشان را از تحکمات ظل السلطان مدتی
بطول انجامید تا آنکه اسباب کار را خداوندی بطور فراهم آورد و میرزا علی اصغر خان
امین السلطان صدراعظم بسبب عزل او شده از تمام حکومات معزول گردید پس از آن



امین السلطان

امین السلطان میرزا عبدالله خان کماشته خودش را فرستاد باصفهان و اسفندیارخان را
ازمحبس خلاص نمود و همراه خود او را بطهران آورد و منصب ایل بیگی را باو دادند و رضا
قلی خان بواسطه اینکه عموی بزرگ اسفندیار خان بود بمنصب ایلخانی نائل گشت و
باتفاق نظام السلطنه که حکومت عربستان را داشت بچهارمحال آمد از بابت اینکه
ایلخانی گری را برضا قلی خان داده بودند حاجی امامقلی خان خیلی دلگیر بود و باین جهت
کم کم کدورت باطنی ظاهر گشت ورشته دعوا کشیده شد تا بجائیکه یکروز بساط جنگ گسترده
گردید آقای صمصام السلطنه و آقای سردار ظفر با عده سوار با امامقلی خان و اتباعش
مقابل شده از قبل الظهر تا غروب آفتاب روز جنگ برپا بود و قریب هفتاد نفر آدم و اسب
در آن کارزار کشته و زخمدار گشت.
مع الجمله از آنوقت همینطور این کدورت درمیانه بود تا سنه ۱۳۰۸ که اسفندیار و آقای حاجی
علیقلی خان و آقای سردار ظفر و رضا قلی خان و حاجی امامقلی خان در طهران بودند
امین السلطان محض رفع این کدورت قرار براین داد که امامقلی خان ایلخانی باشد
و اسفندیار خان ایل بیگی و حکومت چهارمحل هم با رضا قلیخان بدین قرارداد همگی به
بختیاری آمدند و در انجام باز سؤال و جوابهای زیادی رد و بدل نمودند بالاخره قرار
بر آن شد که سه نفر باهم حکومت نمایند و کلیه این نقار و کدورت برای سوءظنی بود که
مخصوصاً اسفندیار خان ببعضی توهمات داشت نه برای حکومت یا ریاست
در سنه ۱۳۱۲ باز حکومت بختیاری و چهارمحال تعلق بظل السلطان گرفت و دوباره اسباب زحمت

فراهم شد ولی این بار آقای صمصام السلطنه دل را قوی کرده و بهمدستی رضا قلیخان و
محمد حسینخان سپهدار جداً برای جلوگیری تعدیات ظل السلطان ایستادگیهای مردانه
نمودند تا آنکه ظل السلطان اردوئی برای دستگیری ایشان فرستاد در (دزشهر)
آقای صمصام السلطنه و سایر خوانین با اردوی ظل السلطان که تقریباً سه هزار نفر بودند
مقابل شده و جنگ سختی واقع شده و قریب هشتاد آدم و اسب در آنجنگ کشته شد و
اسب آقای حاجی علیقلی خان هم گلوله خورد بالاخره اردوی ظل السلطان تاب مقاومت
نیاورده فرار نمودند پس از آن آقای صمصام السلطنه با هزار خانوار بختیاری بلرستان رفته
دو سال آنجا بوده و بعد در بهبهانی با اولاد حاجی امامقلیخان معاهده کرده از لرستان مراجعت
نموده اسباب معزولی ظل السلطانرا فراهم آوردند در آنوقت اشرار (دیرگوند) بشرارت
و بدکرداری رفتار مینمودند آقای صمصام السلطنه و اسفندیارخان و سپهدار و سردار محتشم
با ده هزار سوار و پیاده برای دفع آنها حرکت نمودند و دو دسته باهم تصادف نمودند جنگ
سختی کرده و در آن جنگ قریب صد نفر از طرفین مقتول و زخمدار شد عاقبت (دیرگوند)
مغلوب و اسیر گشتند و قریب پنجاه نفر از روسای آنها را آقای صمصام السلطنه مغلولاً
به بختیاری آورد آقای صمصام السلطنه تمام اوقات خود را باین قبیل زحمات مشغول
بوده و در هر ماه و سالی یکنوع زحمت و مشقتی در جلوش نمودار میشد و برای دفع و رفع
اینگونه فسادها و کوتاه نمودن دست ظالمین و اشرار جد و جهد فوق العاده ظاهر میساخته
بطوریکه وقتی بگذارشات زندگانی ایشان تعمق نمائیم می بینیم در هیچ وقت این سه رادمرد



را همه وقت

راحت و آسوده نبوده اند و همیشه مشغول دفاع و جنگ و جدال بوده اند منتهی هر وقتی بروز
ظاهر میشد در سنه ۱۳۲۶ هزار و سیصد و بیست و شش که جناب ستارخان سردار ملی در تبریز
با اردوی دولت مشغول زد و خورد و جنگ بود بمحض اینکه آقای صمصام السلطنه اطلاع
از وضع تبریز و اهالی آنجا حاصل نمود و حال آنها را بنظر وطن خواهی و نوع دوستی ملاحظه
نمود و دانست فی الحقیقه برای مطالبه حقوق ملتی بیچاره و مظلوم افتاده اند بخونخواهی
آنها خون غیرت و فتوت او بجوش آمده اول بار با بعضی از آقایان اصفهان بواسطه
مکاتبات معاهداتی بعمل آورده و یکباره از سر غیرت با یک قوت قلبی تمام که مخصوص
ایرانی نژاد است کشته شدن در راه مملکت و ملت را بعهده گرفت در اینموقع که مصمم اینکار
بزرگ شده آقای حاجی علیقلی خان سردار اسعد یگانه برادر غیرتمند وطن خواه با دانش
ایشان و برادر دیگرشان یوسفخان امیر مجاهد و فرزندشان مرتضی قلیخان تمام در
اروپا بودند آقای صمصام السلطنه بدون هیچگونه ملاحظه و تنها بودن بدون درنگ بجانب
مقصود خود باشتاب هرچه تمام تر حرکت نمود ضرغام السلطنه را با پسرش ابوالقاسمخان
و عده سواری از جلو باصفهان فرستاد و خود از عقب تشکیل اردوی قابلی داده با استعداد
کافی بانضمام همتی که درخور مردان نامدار است مثل سیل جاری حرکت نمود قبل از ورود
صمصام السلطنه باصفهان ضرغام السلطنه با همان عده سواریکه از پیش فرستاده بودند شروع
بکار نمودند و بعد از یکشبانه روز جنگ با حکومت اقبال الدوله شنید که صمصام السلطنه با اردوی
قابلی وارد میشوند شبانه در قونسولخانه انگلیس پناهنده شد و شهر اصفهان بتصرف

بختیاری آمد

بختیاری آمد و صمصام السلطنه هم با یکدنیا عزت و فتوت وارد اصفهان شده و بمقر حکومت قرار گرفته و معنی مروت و عدالت را بعرصه ظهور آورد و اول حکمی را که جاری کرد مسترد داشتن اموال مردم بود که اتباع حکومت بغارت برده بودند بطوری این حکم مؤثر افتاد که هرکس هرچه برده بود خود او باکمال احترام بصاحبش رد مینمود (چنان کنند بزرگان چو کرد باید کار) در یموقع آقای سردار اسعد و مرتضی قلیخان و یوسفخان امیر مجاهد از اروپا فوراً حرکت بایران مینمایند آقای حاجی علیقلی خان سردار اسعد و مرتضی قلیخان از طرف ناصری باصفهان آمدند و ملحق بآقای صمصام السلطنه شدند ولی آقای یوسف خان بحجت زیاد و تدابیر بسیار از طرف طهران باصفهان میآید و بصورت ظاهر همچو وانمود میکند که میروم باصفهان و صمصام السلطنه را از این حرکت پشیمان کرده و با مقاصد محمد علی میرزا همراهی خواهم نمود باینگونه تدابیر خودش را بسلامت باصفهان میرساند محمد علی میرزا هم همه روزه بوسایل مختلفه تلگرافات مهم مخابره میکرد که شاید خوف دامنگیر شود و آقای صمصام السلطنه نیز با خیالات و مقاصد مکروه محمد علی میرزا همراه شود

باری چون فهمید اینگونه مذاکرات همان حکایت میخ بر سنگ است و بهیچوجه صمصام السلطنه از رای ثابت خود بر نمیگردد ناچار تهیه اردوئی کرده بطرف اصفهان فرستاد ولی اردوی دولتی از قم و کاشان جرئت حرکت کردن بطرف اصفهان را نمی نمودند و قریب هفت ماه اردو در قم و کاشان بودند و نمی توانستند برای اصفهان حرکت نمایند آقای صمصام السلطنه برای اینکه کار را بزودی یکطرفه نماید تشکیل اردوئی داده ملحق با ایل



سردار اسعد

سرو از اسعد آمودند واین اردو که بالغ بدو هزار نفر بودند از راه رباط کریم ملحق باقای سپهدار اعظم شدند.

اعطای نشان قدس باقای صمصام السلطنه

در عشر سوم ربیع الثانی هزار و سیصد و بیست و نه ۱۳۲۹ از طرف دولت علیه ایران یکقطعه نشان قدس که از اولین امتیازات ایندولت است بصمصام السلطنه مرحمت شد

سواد ملفوفه فرمان شاهنشاهی

بنام نامی اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاه سلطان احمد شاه قاجار خلدالله ملکه و سلطانه از آثار ثابته عدالت و حق گذاری و وسائل ترقی و سعادت ملت و مملکت است که بر اشخاصی را طبق نیات خالصه و قلوب صافیه خود خدمات شایان در استحکام اساس سلطنت مشروطه نموده و در استقرار این اساس مقدس بمزایای مجاهدات قویه توفیق و تائید یافته وظایف فرضیه دولتخواهی و سعادتمندی را با فداکاریهای صمیمانه بموقع تقدیم رسانیده اند پاداش شایان مبذول آید و چون جناب مستطاب اجل اکرم صمصام السلطنه در تقدیم اینخدمت بدولت و ملت و تمهید و تشیید اساس عدل و سعادت جانفشانیهای صادقانه وطن پرستی خود را کاملاً بموقع بروز و ظهور آورده و در مجاهده با بدخواهان این اساس پاک امتحانات نمایان داده و شایسته قدردانی و مرحمت دولت گردیده و بر دولت ابدمدت فرض است که همیشه رجال کافی و متصدیان خدمات بزرگ را با افتخارات عالیه نائل دارد لهذا جناب معزی الیه را بصدور اینفرمان با عطای نشان قدس و حمایل مخصوص آن که بزرگترین امتیازات دولت است مقرر و مباهی میداریم که اراین

و اشتی

قدرشناسی دولت بر اعتبار مقامات خدمتگذاری خود افزوده بذل اینموهبت را
از عطایای بالاستحقاق بدانند تنگوزئیل ۱۳۲۹
در عشر دوم جمادی الاولی ایالت کرمانشاهان بعهده ایشان موکول شد اما نپذیرفتند

اسامی فرزندان ذکور جناب صمصام السلطنه

مرتضی قلیخان وکیل مجلس دارالشورای ملی   دوم چراغ علیخان



صورت جناب اشرف نجفقلی خان صمصام السلطنه ایلخانی کل بختیاری



شرح حالات و تاریخ زندگانی سردار اسعد

جناب اشرف حاجی علیقلیخان سردار اسعد چهارمین فرزند برومند مرحوم حسین قلی خان ایلخانی کل بختیاری است که شرح حالات اجداد کرامش در اینکتاب مسطور درج و ضبط است در سنه ۱۲۷۴ در قشلاق بختیاری متولد شد چون از جبین مبینش آثار جلالت و اطوار سیادت معلوم و مبرهن بود در ورود مسعودش مهر پدر را بجانب خود جلب نمود و کمال مواظبت را در نشو و نمای او از هر جهت منظور داشت

ورثت السیادة کابراً عن کابرٍ ایلخانی بزبان حال این شعر همی خواند

آمد وثی که می طلبیدیم از خدای پرسید راه خانه و خود از در آمده

پس از آنکه زمان کودکی را طی نمود و اوان صباوت را متوعب شد معلمی دانشمند مر او را حاضر ساخت تا پس از فرا گرفتن الف با و مقطعات حروف به تعلیم کلام الله المجید پرداز از آنجا که خداوند تعالی در برخی از بندگان خود هوش و فراست را بودیعت نهاده در اندک مدتی زبان فارسی و خط تحریر را فرا گرفت از آن پس بمقدمات عربیه و ادبیه از نحو و صرف و منطق و معانی و بیان و بدیع و امثله عرب مشغول گردید چنان مهارتی در این علوم پدید آگردد که با هر کس از فضلاء و ادبا، مباحثه نمودی غالب شدی هم در تاریخ سلف رنجی بسزا دیدی و گنجی مهنا بدست کردی توان گفت که در مملکت ایران چون وی آگاهی در تواریخ و سرگذشت پیشینیان امروزه نباشد خصوصاً در تواریخ فرنگ یکی از علماء با فرهنگ است با اینکه در انوقت در بختیاری

هنوز از علوم جدیده اثری نبود بعد از تکمیل ادبیات فارسی و عربی بتحصیل علوم خارجه پرداخت هم در سالی چند در علوم جدیده شخصی شاخص گردید هر کس حضرتش را می نگریست از این هوش خداداد تعجب مینمود و نمیدانست که ازین پس فخر ایران و پشتوان ایرانیان خواهد بود این طفل یکشبه ره صد ساله میرود و در هر موقع که از علم و ادب و دقایق عجم و عرب فراغتی یافت به تیراندازی و گوی بازی و اسب تازی پرداخت و در تمام این فنون سرآمد عصر خود شد

اما با کمال شجاعت و دلاوری در هر موقع از فروتنی و مردم داری کوتاهی نکرد علم و کتاب را بهتر از نغمه طنبور و رباب دانست و قلم و کاغذ را بر ساز و آواز مقدم داشت

قلم کوته و صریر خوشم　　　زخمه و نغمه رباب منست

و همواره دور و نزدیک ترک و تاجیک از سفره نعم و دست کرمش خوشه برگرفتند و توشه برداشتند سیم و زر در حضورش پستر از سنگ و حجر است

گر دل و دست بحر و کان باشد　　　دل و دست خدایگان باشد

و در خدمت والده محترمه خود در سنه بزیارت خانه خدا مشرف شد

لاجرم چون مرحوم حسین قلی خان ایلخانی بجهت قدرت و نفوذ کامله خود تمام ایلیات مختلفه بختیاری را مطیع خود ساخت و قدرت و سطوتش در تمام ایران خصوصاً در اصفهان موقعی عظیم بدست کرد شاهزاده مسعود میرزای ظل السلطان حکمران اصفهان سخت بر خود هراسان شد و حکمش در بختیاری دیگر بهیچوجه محل اعتنا نشد بعلاوه بجهت

اظهار



انظلمهای فاحش و بی ناموسیها که شاهزاده مزبور با آب و گلش عجین بود و در صفهان
از هتک ناموس و کشتن و بستن دزه فرو گذار نمیکرد با بیواسطه در مدت حکمرانی خود
دارای پنجاه شصت کرور مکنت گردید میتوان گفت که شاهزاده اعدا عدو انسانیت
و تمدنست و بوئی از مردی و مردانگی در وجود او نیست خود در مجلس از این پیش گفته بود
که من بدست خود هفتصد نفر را بقتل آوردم برای نمونه یکی از اعمال زشت او را
مینگارم تا عوام ایران او را بخوبی بشناسند

وقتی شاهزاده ننگ آل قاجار بشکار میرفت و سگهای شکاری همراه داشت در راه
زن دهقانی را نگریست که پای برهنه و با جامه پاره در تابش آفتاب مشغول کندن
تیغ و خار است موقع بدست کرد و گفت قوچی را کشته و پوستش را کندند و روده
و امعاء او را آورده آنگاه حکم داد آن زن را برهنه ساخته آن روده ها را از سر پا بر او
پیچیدند پس از آن با مر او قلاده سگهای شکاری را برداشته حکم بیورش دادند سگها
که بوی روده شنیدند با کمال سختی آن زن بیچاره را درمیان گرفتند پاره پاره ساختند
شاهزاده آزاده اینکار را نوعی از دلاوری میدانست و بسی خنده نمود

بمطلب گرائیم ایلخانی که سراپایش بعدل و داد مشحون و خمیرمایه اش برحم و مروت
و تدین و اسلامیت مرهون بود همیشه شاهزاده را از این نوع حرکات منع همی کرد
رفته رفته ایلخانی را سدی بزرگ از برای خیالات و اقدامات زشت خود دانست
و عداوت او را در دیگ سینه همی پخت اما خود را مرد میدان او نمی شمرد ناچار بدسیس

و حیل پرداخت

وحیل پرداخت و در پیش پدرش ناصرالدین شاه بنای افساد را گذاشت و حضوراً
و غیاباً باهمی گفت ایلخانی را آن قدرت و شوکت است که عنقریب سلطنت را از
قاجاریه به بختیاری تحویل دهد و کسی را قدرت جلوگیری نخواهد بود ناصرالدین شاه
سخنان پسر را باور نموده اجازه قتل او را داد شاهزاده کار را انجام و اسب مقصود را
رام دید و به تدبیر حسین قلیخان و دو پسرش اسفندیارخان سردار اسعد و حاجی علی
قلیخان (جناب سردار اسعد) را در دارالحکومه اصفهان بضیافت طلبید و ایشان را
بنامردی بگرفت و در همانشب ایلخانی را طناب انداخت و فرزندانش را بزندان
1299
فرستاد بتاریخ شب بیست و هفتم رجب هزار و دویست و نود و نه خدایش رحمت کناد
و شهرت داد ایلخانی سکته نموده فوراً طوائف بختیاری را بوعد و وعید بجانب خود
جلب نمود و الا ایل جلیل بختیاری که بغیرت شهره اند و همه نوع پیشرفت از
برای ایشان فراهم بود شاهزاده را بهلاکت میرسانیدند بعلاوه شاهزاده
میان خوانین بختیاری افساد نمود تا بجنگ خانگی پردازند و بتلافی اقدام ننمایند
پس از آنکه یکسال از این واقعه گذشت باقدامات مجدانه امین السلطان صدر اعظم سردار
اسعد از زندان خلاصی یافته بدارالخلافه آمد و مورد مراحم ملوکانه آمده سپرده به
صدر اعظم شد و در خانه صدر اعظم منزل کرد کمال احترمت و جانبداری را در هر موقع
از سردار اسعد ملحوظ میداشت و عده سوارانی که از ایل بختیاری در طهران باصدور
سوار میشدند در تحت ریاست جناب معظم بود از آنجا که فرط کیاست و عقل و تدبیر

مشارالیه

مشار الیه معلوم صدر اعظم بود در تمام امورات کشوری و لشکری از او شور
واستشاره نمود و رای او را بر سایر آراء مقدم میداشت

این بود که رفته رفته بحسن معاشرت ویمن مجالست جلب قلوب اهالی را نموده بزرگان
کشوری و امیران لشکری هر روزه درک خدمتش نمودند

یکباره عامه و خاصه بحضرت او توجه نمودند و در اینمدت توقفش در دار الخلافه او قات
خود را با شاعه حریت و مشروطیت مصروف داشت مفاسد ظلم و محاسن عدل را بدوستان
بیان مینمود جمعی با او هم رای و هم عقیده شدند سالی چند که از نیمقدمه سپری شد میان
خوانین و رؤسای بختیاری نقار و کدورت حاصل شده کار بجنگ و جدال کشید چاره
سفر بختیاری را واجب شمرده بدانصوب شتافت و با زبانی لین و بیانی نرم میان
برادران و عموزادگان را اصلاح نمود آنگاه بطهران مراجعت کرد و چندی دیگر در طهران
توقف داشت و مرسومش این بود که سالی شش ماه در طهران و مابقی را در بختیاری زندگی
میکرد یکباره سفر فرنگستان در خاطرش خطور کرده اجازه اینمسافرت را حاصل نمود
در سال هزار و سیصد و سیجده از راه هندوستان بمسافرت فرنگستان رفت بعضی
بلاد هند را از قبیل اکره و دهلی و بمبئی و غیره را سیاحت کرده از آنجا بمصر و از مصر
باروپا تشریف برد قریب دو سال و کسری اینمسافرت مدت داشت تمام نکات
علمی و تاریخی و سیاسی اروپا را با دقت ملاحظه کرده برای مملکت خود ذخیره برداشت
و در مجالس رسمی و پارلمانها حضور بهم رسانید چون شخصیتا و در اروپا شهرتی پیدا کرد

نبود مایل

بفرمانسفیری بپاریس دعوت شد و عضویت بهم رسانید در اینمسافرت مبلغ گزافی
بمصرف رسانید چنانکه حضرتش را یکی از لردهای انگلیس میشمردند بعد از سیر و گشت
کامل بایران مراجعت کرد دیگر کرت در سال هزار و سیصد و بیست و چهار ۱۳۲۴ برای
معالجت چشم عزیمت فرنگستان نمود و تمام شهرهای بزرگ اروپا را سیاحت
کامل فرموده اند دفعه مدت مسافرت سه سال کشید زبان فرانسه را بخوبی فرا
گرفت چنانکه محتاج مترجم نمیشد در آنجا خبر تعطیل پارلمان را استماع کرد سخت افسرده
خاطر و پریشان شد و از ایرانیان مشروطه طلب که در پاریس بودند مجالس متعدده
منعقد کرده در برقراری مجلس ملی شور و مشورت نمود نتیجه این شد که باید خود به تنهائی
کمر همت بربندد در قلع و دفع محمدعلی میرزا بکوشد نخست بواسطه مکتوبات متعدده
مابین خوانین بختیاری را اصلاح کرده آنها را بر ضد سلطنت برانگیخت و خود
از راه هندوستان بعربستان ورود نمود و از راه بختیاری عزیمت اصفهان کرد
بعد از فتح اصفهان با اردو و تدارک کامل تسخیر طهران را پیشنهاد خود ساخت و در
هزار و سیصد و هفت ۱۳۲۷ عزیمت دار الخلافه نمود چون واقعات اینسفر در اینکتاب
درج شده بتکرارش نپرداختیم خلاصه در بادامک ملحق باردوی جناب سپهدار اعظم
شده باردوی دولتی چندین جنگ کرده اردوهای دولتی را شکست داده پس
نشاندند در بیست و چهارم جمادی الاخری هزار و سیصد و بیست و هفت ۱۳۲۷ بطهران
ورود کردند بعد از جزئی زد و خوردی با مستحفظین بهارستان و قزاقخانها شهر را



منظم و نسق

متصرف شده در مرکز بهارستان نزول اجلال نمودند اهالی شهر با کمال بشاشت
ایشانرا پیشباز کردند در مدت دو سه روز از طرف اردوی محمد علی میرزا شهر و
بهارستانرا بمباردمان نمودند اما کاری از پیش نبردند در اینموقع جمعی از جوانان
رشید بختیاری مصمم شدند که بسلطنت آباد که مقر جلوس محمد علی میرزاست بتازند
وکار او را بسازند چون اینخبر گوشزد شاه قاجار شد سخت بر خود بترسید و مجال
توقف نکرده یکسره بسفارت روس پناهنده شد در جمعه بیست و هشتم جمادی الآخر
بیرق روس و انگلیس برای حفاظت او در بالای عمارتی که او متحصن بود زده شد
و از آنجا که هر سلطانی بسفارتی پناه ببرد از سلطنت معزول است محمد علی میرزا هم
از سلطنت خلع و مستعفی شد در اینموقع چرچیل صاحب نماینده سفارت انگلیس و
بارون نفکی نماینده سفارت روس در بهارستان خدمت آقای سردار اسعد و
آقای سپهدار اعظم آمده خلع محمد علی میرزا را اخبار کردند و گفتند دولت انگلیس و
روس امروزه هر کس که دولت ایران او را بپادشاهی بردارد ضدیت نخواهند
کرد و روی اینسخن را با سردار اسعد و سپهدار اعظم داشتند که چون شما فاتح ایران
هستید هر کدام خواهید پای باریکه سلطنت گذارید این دو سردار از اینسخن تحاشی
کرده که ما اینهمه خدمت را برای برقراری مشروطیت و برطرف نمودن استبداد
بعهده گرفتیم نه برای مرتقی شدن بتخت جهانبانی و شهریاری در همانروز شاهنشاه
زاده اعظم سلطان احمد میرزا را بسلطنت انتخاب کردند و علیرضا خان قاجار را بنیابت

سلطنت دوره

سلطنت و وزارت داخله بعهده سردار اسعد موکول داشتند هر چند جناب معظم نمیخواست زیر بار شغلی برود تا همه مردم بدانند که خدمت او برای استقلال مملکت و مشروطیت است نه برای وزارت و سلطنت چون در آنموقع کسی زیر بار این شغل خطیر نمیرفت از روی لاعلاجی قبول کرد در مدت ده ماه بوزارت مزبوره برقرار بود و آنوزارتخانه را رفورم کرده نظم کامل و امنیت در تمام مملکت برقرار کرد

صورت ملفوفه فرمان وزارت داخله سردار اسعد

چون حضرت مستطاب اجل اکرم آقای حاج علی قلیخان سردار اسعد که در استقرار حقوق مقدسه ملت و اعاده شئون دولت بتحصیل نیک نامی تاریخی و سربلندی ابدی موفق شدند و لازم است خدمات و زحمات خود را در راه ترقی و انتظام مملکت تکمیل و تشکرات عمومی را از قبول زحمات آتیه نیز جلب فرمایند

لهذا مجلس عالی فوق العاده که بتاریخ جمعه بیست و هفتم ۲۷ جمادی الثانیه در بهارستان منعقد شد وزارت جلیله داخله را که در اینموقع اهمیت مخصوص دارد بحضرت معظم تفویض مینمایند که حسن کفایت و فرط غیرت خود را در انتظام این امر جلیل بموقع اجرا گذارند

تلگراف سپهدار اعظم رئیس الوزراء درباب وزارت داخله

بعموم حکام ولایات ممالک محروسه نظر بحسن خدمات و جان بازی در استقرار قوانین سلطنت مشروعه مشروطه از حضرت مستطاب اجل اشرف امجد حاج علی قلیخان سردار اسعد و اطلاعاتیکه در امور دارند بتصویب عموم ملت وزارت داخله را بعهده حضرت معظم وا

گذار نمودند



کذار نمودند را پرت جزئی و کلی امورات را بحضرت معظم بدهند و دستور العمل بخواهند (سپهدار اعظم)

پس از آنکه سردار اسعد انتخاب کردید تلگراف ذیل را از طرف خود و سپهدار اعظم برای

برقراری اعلیحضرت سلطان احمدشاه را بسلطنت بتمام ولایات مخابره فرمود

صورت تلگراف

تلگرافخانه مبارکه بعموم حکام ولایات مخابره نمایند البته بواسطه روزنامجات تلگرافی

مستحضر شده اید که هر قدر عموم ملت ایرای در استیفای حق مشروع مشروطه خودشان

مستدعیات نمودند و روسای ملت و رجال محترم دولت را برانگیختند فایده نبخشید

هر قدم جز گلوله توپ مسلسل و شرپنل و تفنگ جوابی شنیده نشد بعد از ریختن خون

جمعی کثیر از مجاهدین و غلبه ملت شاه در روز جمعه بیست و هفتم شهر جمادی الثانیه هزار و

۱۳۲۷
سیصد و بیست و هفت بسفارت روس رفته و موافق قانون و حقوق بین الملل بتصویب

عموم علماء اعلام و رجال شاهزادگان و طبقات مردم از اصناف وغیره از تصدی

با مور سلطنت خلع و حضرت اقدس سلطان احمد میرزای ولیعهد را عموماً برای سلطنت

انتخاب و نیابت سلطنت را بعهده حضرت مستطاب اشرف آقای عضد الملک واگذار

نمودند بعموم ولایات قلمرو خودتان اعلام دارید امید داریم در سایه توجه حضرت

امام عصر عجل الله تعالی فرجه و حسن نیت اعلیحضرت اقدس سلطان احمدشاه در سلطنت

مشروطه بقاطبه مردم از عالی و دانی در نهایت خوشی و خرمی بگذرد زنده و پاینده باد

دولت و سلطنت مشروطه ایران (سپهدار اعظم — سردار اسعد)

نیر غلان

و نیز اعلان ذیل از طرف سردار اسعد در طهران طبع و نشر شد

صورت اعلان

چون در تاریخ جمعه بیست و هفتم جمادی الثانیه هزار و سیصد و بیست و هفتم ۱۳۲۷ بتوجهات
حضرت خداوند متعال و اهتمام مجاهدین ملت سلطنت مشروطه و شاهنشاهی ایران
مطابق قانون اساسی از طرف عموم ملت بشخص مقدس اعلیحضرت قوی شوکت
اقدس همایون شهریاری سلطان احمد میرزا خلد الله ملکه و دولته و سلطانه واگذار
گردیده برای اینکه تشریفات جلوس میمنت مانوس همایون شاهنشاهی بسریر سلطنت
سینه عظمی بعنوان رسمیت مشهود عموم اهالی ایران گردد که بلوازم جشن و سرور و چراغانی
اقدام نمایند لهذا بموجب اینورقه اعلام میشود امروز که سه شنبه دوم شهر رجب المرجب
هزار و سیصد و بیست و هفت و روز مولود حضرت هادی علیه و علی آبائه و ابنائه الاف
الصلوة و السلام است موکب مسعود بندگان اقدس شهریاری ارواحنا فداه از سلطنت
آباد تشریف فرمای دار الخلافه شده و فردا که چهارشنبه سوم رجب است بمیمنت و
سعادت و اقبال در ساعت سه بغروب مانده در عمارت مبارکه تخت مرمر بسریر سلطنت
عظمی جلوس فرموده سلام رسمی منعقد خواهد شد و شب پنجشنبه و جمعه در شهر دار الخلافه
بشکرانه این موهبت علائم وجد و شعف ملی را باقامه جشن و چراغان و تهیه دعای ذات
بابرکات همایون بمعرض ظهور و بروز خواهند رسانید (محل مهر وزیر داخله علیقلی)

پس از آنکه امور مملکت منظم و مشروطیت برقرار گردید شخص سردار اسعد به بی غرضی و بی طمعی



از خود

طرف توجه عموم ملت شد و در تمام مجالس و محافل سخن به تمجید سردار اسعد و خوانین

بختیاری مشحون و در تمام جراید داخله و خارجه صفحاتش از این فتح نمایان مملو بود

شعرای ایران و عرب قصاید و غزلیات در تعریف حضرت معظم بسیار سرودند هر گاه

خواستمی تمام را فراهم سازم دیوانی مدوّن میشد از آنجا که این گرامی فرزند ایران

تمجید و تعریف را خوش ندارد از نوشتن آنها صرف نظر نمودم و بحسن کفایت

و مین کفالت وزیر داخله بعضی از ولایات ایران که گرفتار اشرار و متمردین بود امورش

به بهتر وجهی تصفیه شد از جمله قرجه داغ و زنجان و اردبیل که فرزند رشید خود

جعفرقلی خان سردار بهادر و دیگر فرزندش محمد خانرا با سواران بختیاری بدانصوب

گسیل داشت بعد از جنگهای سخت اشرار را متفرق و بلاد را منظم کرده مراجعت کردند

میتوان گفت که اگر سردار بهادر مأمور باین جنگ نشده بود رحیم خان چلبیانلو و سر

کردگان شاهسون اردبیل تمام ایرانرا زیر و زبر کرده بودند بلکه خود طهرانرا متصرف میشدند

خلاصه ببعضی جهات در عشر دوم ربیع الثانی هزار و سیصد و بیست و هشت کابینه وزراء از

مشاغل خود استعفاء دادند دوباره همان کابینه تشکیل یافت در اینکرت سردار اسعد

وزیر جنگ شد نظام ایرانرا که بسبک قدیم متشکل بود رفرم ساخت و قوانینی بطرز

جدید دائر نمود چنانکه امروزه ایران همان قوانین و رفرمی است که سردار اسعد   نظام

مرتب داشته و برای صاحبمنصب و تابین افتخاری باز دید شد چنانکه بزرگان باکمال

میل خدمت لشکری را می پذیرفتند بعد از آنکه چهار ماه وزارت جنگ را بعهده داشت

از مداومت در خدمت ملول شد بعلاوه میخواست بمردم بفهماند که مقصود من شغل و
وزارت نیست در ماه رجب از وزارت جنگ استعفا داد کابینه هم چند بار که بسر کار آمد
هرچه اصرار کردند که یکی از وزارتخانه‌ها را قبول کند زیر بار نرفت و در مجلس ملی بوکالت انتخاب شد
اکثریت مردم بخیال افتادند که سردار اسعد خیال سلطنت را دارد چه همه نوع پیشرفت از
برایش فراهم بود و اهالی ایران هم این معنی را قبول داشتند و نفوذ سردار اسعد در طهران
و در سایر ولایات ایران فوق العاده بود و اغلبی از ولایات در تحت حکومت خوانین
بختیاری بود در جراید داخله و اروپا هم شرح و بسطی میدادند که بزودی سلطنت از خانواده
قاجاریه منتقل بخانواده بختیاری خواهد شد زیرا که بختیاریان ایرانی خالص و نسب
بساسانیان میرسانند و قاجاریه از نژاد ترک و اجنبی هستند این سخنان هر روزه گوشزد
سردار اسعد میشد از آنجا که هیچ مقصودی جز خدمت بمشروطیت و استقلال ایران نداشت
طبعش ملول و منزجر میشد لهذا تمام بنی اعمام و اخوان خود را که در ولایات حکومت داشتند
بطهران احضار کرده تا بیغرضیش بعالمیان مشهود شود

بعد از عزل کابینه سپهدار اغتشاش و هرج و مرجی در ایران بادید شد از جمله در شب نهم
رجب آقا سید عبدالله مجتهد بهبهانی را چند نفر علناً رفته بقتل آوردند در اینموقع تمام امید
واری مردم بوجود سردار اسعد بود در شانزدهم رجب سردار اسعد بمجلس ملی رفته نطق دلربا
انشاء و انشاد فرمود

صورت نطق

(بنده از سال گذشته که بطهران آمدم لازم نیست که بگویم چه نوع جانفشانی و چه زحمت

کرده ام



کرده ام همه میدانید این همه خدمات و جانفشانیها که میکنیم و این جوانهائی که بکشتن
داده ام ثمره او را خواهیم دید ثمره آن استقلال و امنیت مملکت است ولی بدبختانه
می بینیم هنوز بان نتیجه که باید برسیم نرسیده بلکه نتیجه امروزه بعکس بخشیده و داریم بقهقرا
میکردیم یعنی بنده امروزه را بمراتب بدتر از پارسال می بینیم پارسال درینوقت یک اطمینانی
در مردم بود که حالا نیست هر فرد ایرانی وطن پرست مسلمانی که صاحب اعتقاد باشد خدمت
و جانفشانی او مضاعف باشد بجهت اینکه امروزه می بینیم وطن ما در خطر است و از هر طرف
بدبختی های زیاد ما را تهدید مینماید در اینباب مذاکره از دشمن هم نباید بکنیم که بگوئیم دول
خارجه با ما همراهی نکردند یا بگوئیم مستبدین بر ضد ما کار میکنند علی العجاله تقصیر با تمام است
چه مشروطه و چه مستبد آنچه می بینیم تمام اغراض شخصی در کار است در صورتیکه امروزه
روزی است که هر نوع دشمنی که با هم داریم کنار بگذاریم و صورت همدیگر را ببوسیم
و بگوئیم دشمنی من و تو باشد بوقت دیگر و همانطور که حضرت آیة الله خراسانی از نجف
اشرف تلگراف کرده اند که غرض های شخصی را بگذارید و غرض شخصی را بر استقلال
مملکت ترجیح ندهید امروزه اولین چیزی که برای ما لازم است اتحاد است از روی حقیقت
باید اغراض شخصی را کنار گذاشت و با یک اتحاد فوق العاده مشغول کار شد جز بعهده
اینکار بنده خودم را میدانم و امروزهم بفضل خدا قوه خود را بیشتر از پارسال میدانم و از
همه حیثیت قوت و قدرتم بیشتر است معلوم است وکلاء محترم هم با بنده همراهی مینمایند
که قاتلین آقا را (آقا سید عبدالله بهبهانی) پیدا کنم اگرچه بکشته شدن پسر و برادرم باشد

در [illegible] ریاست

در ظرف یکهفته امنیت خواهم داد مشارالیه خوش بختی پدر است که به بیند پسرش در راه استقلال وطن و ملت کشته شود و این بنده حاضرم جان و مالم را در راه ملت نثار کنم امیدوارم بزودی یعنی تا یک هفته دیگر چنان امنیتی بدهم که تا بحال کسی چنین امنیتی ندیده باشد اینکه دیر اقدام کردم برای تشکیل کابینه بود ولی امیدوارم انشاءالله تعالی درهمین دو سه روزه یک خدمت نمایانی باین مملکت بنمایم)

در هفدهم رمضان همین سال علیرضاخان عضدالملک نایب السلطنه بدرود زندگی گفت برای انتخاب نیابت سلطنت چند نفر را در نظر داشتند از جمله سردار اسعد بود که بهمه جهت اولویت داشت از جهت علم و تجربه و قوت جمعی در انجمنی اصرار کردند پس از آنکه اکثریت مجلس ملی عالی حضرت ناصرالملک را به نیابت سلطنت انتخاب کرد و تلگرافات باروپا بناصرالملک زدند زیر بار اینکار نمیرفت زیرا که مانع را سردار اسعد میدانست که این شغل را برای خود میداند سردار اسعد محض اینکه عدم میل خود را باینکار بعالمیان مشهود دارد تلگرافات کثیره بحضرت ناصرالملک زد که من با تمام قوا برای همراهی با شما حاضرم و زود تر بایران بیائید ناصرالملک را در توقف تقویت معنوی حاصل شده فقط باطمینان شخص سپهدار اعظم سردار اسعد بایران آمده زیر بار این امر خطیر رفت

پس از ورود ناصرالملک بطهران ذره از مساعدت او کوتاهی ننمود چنانکه یوسفخان امیر مجاهد و سلطان محمدخان سردار اشجع عموزاده خود را تا انزلی پیشباز نایب السلطنه فرستاد در طهران هم در هنگام سواری سواران بختیاری همه نوع حفاظت از شخص ناصرالملک



دارند لاجرم در سراء وضراء سردار اسعد همیشه هواخواه مشروطیت واستقلال ایران خود

داری ندارد چنانکه مکرّر میفرمود اگر وقتی محمد علی میرزا بخواهد بزور پنجاه هزار نفر دیگر

باره بایران بیاید من حاضرم که فقط با سواران بختیاری دفع اورا بنمایم

پس از آنکه در ماه صفر هزار وسیصد وبیست ونه ۱۳۲۹ کابینه مستوفی الممالک معزول ومستعفی

شدند ودیگر کرّت ریاست وزراء بجناب سپهدار اعظم موکول شد اصراری داشتند

که یکی از وزارتخانها را سردار اسعد قبول نماید بهیچوجه زیر بار اینکار نرفت

درماه ربیع الثانی هزار وسیصد وبیست ونه ۱۳۲۹ شش هزار تومان مواجب ویکقطعه نشان

قدس از طرف دولت قویشوکت بسردار اسعد مبذول شد جناب سردار تمام شش هزار

تومانرا بوزارت علوم واگذار کرد بنظارت چهار نفر از وکلای مجلس ملّی ورجال

درباری بصورت اشخاص ذیل

جناب میرزا حسینخان معتمد الملک رئیس مجلس دار الشورای ملّی جناب حاج سید نصر الله

وکیل جناب ذکاء الملک وکیل جناب حکیم الملک وزیر معارف سابق ونشان

مزبور رانیز بدولت مسترد داشتند تا عموم مردم بدانند که خدمت ایشان در برقراری

مشروطیت وآنهمه خسارت مالی وکشته شدن دویست نفر بختیاری برای موجب ونشان

نیست

صورت ملفوفه فرمان همایونی

بنام نامی اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاه سلطان احمد شاه قاجار خلّد الله ملکه

وسلطانه چون ترقی هر قوم وسعادت هر ملتی بمراتب قدرشناسی ومقامات حق

گذار

کذاری دولت موکول و بهترین وسائل تشویق بپاداش خدمات و جبران مجاهدات
اولیاء امور مملکت و خدمت کذاران ترقی خواه مرهونست و علاوه بر دلائل عقلی
و شواهد تاریخی اراده واجب الاطاعه الهی نیز بمفاد صریح فضل الله المجاهدین علی القاعدین
مؤید اینمعنی و مصداق اینمقصود است برای دولت و ملت ایران نیز که بتائیدات
خداوندی مشکلات قرون قدیمه را بحسیات صافیه خود حل و تصفیه نموده با جان
فشانیهای صادقانه قدم بدوره سعادت و ترقی کذاشته و با فداکاریهای فوق العاده
بمراحل نیکبختی و عزت فائز آمده نائل فرض و حتم است بپاداشی که شایسته و مقام
چنین دولتی باشد جان فشانان استحکام اساس سلطنت مشروطه و فداکاران این
مقصود مقدس را بمواهب خاص و عطایای عالیه شرافت و افتخار بخشند

و چون جناب مستطاب اجل اکرم حاج علیقلیخان سردار اسعد از جمله سران و سردارانی
بوده که برای استقرار این اساس سلطنت مشروطه و استحکام مبانی عدالت با عزم
صالح و راسخ با یثار نفس و نثار هستی و حیات خود تصمیم نموده و بفرایض وطنخواهی
و ایرانیت موفق و مؤید کردیده اند و بر دولت جاوید آیت لازم است مجاهدات قویه
بلیغه ایشانرا دراین موضوع مقدس شایسته تکریم و تحسین شمارد لهذا بصدور اینفرمان
معزی الیه را با عطای نشان قدس و حمایل مخصوص آن که بزرکترین امتیازات دولت
قوی شوکت است مباهی و مفتخر فرمودیم که اینمرحمت دولت را موجب تکمیل اعتبارات
خدمات صادقانه خود قرار داده بقدر دانی دولت مستظهر و امیدوار باشند   شنکوزئیل ۱۳۲۹

درشهر ذق



در عشر دوم جمادی الاولی چون تمام ولایات ایران مغشوش و هرج و مرج شده بود

وزارت داخله را باصرار بسردار اسعد تفویض نمودند زیرا که امروزه نظم ایران از غیر

از سردار اسعد از عهده کسی بیرون نمیآید در تمام جراید هم نوشتند با این همه زیر بار

وزارت نرفت و برای معالجه چشم عزیمت فرنگ را دارد در عشر دوم جمادی الاولی ۱۳۲۹

هزار و سیصد و بیست و نه برای معالجه چشم عزیمت فرنگستان را فرمود دولت خیال دارد

تبریک تاجگذاری دولت انگلیس را بعهده ایشان موکول نماید در هنگام عزیمت

عموم تجار و کسبه بمنزل ایشان ورود نمودند و مانع حرکت شدند و گفتند اگر شما برود

مملکت هم عقب شما میرود و بحث در اینباب ایستادگی نمودند با اینهمه در غره جمادی الاخر ۱۳۲۹ بطرف اروپا حرکت کرد

خلاصه امروزه دولتسرای سردار اسعد پناهگاه مظلومین و ملهوفین است و هرکس

در ایران مظلوم واقع شود و دستش از همه جا کوتاه گردد بحضرت او پناهنده شود از

بامداد تا پنج از شب با روئی بشاش جلوس میفرماید و ورود واردین را به بهترین وجهی

می پذیرد و سفره کرمش بروی بیگانه و آشنا بازاست و دست احسانش بتهییز

دراز میتوان گفت اینوضع جلوس امروزه در ایران مخصوص شخص او است و دیناری

بهیچ اسم و رسم برشوه یا بهدیه از کسی قبول نمیکند بهترین دلیل برای اینمسئله اینست

که در این دو ساله اخیره هشتاد هزار تومان مقروض شده تمام را در راه مشروطیت

بمصرف رسانیده با اینکه علی الظاهر شغلی ندارد اما نایب السلطنه و رئیس الوزراء در امور

معظمه دولتی و سیاسیات مملکتی بدون استشاره از سردار اسعد اقدامی نمی نمایند

حکم

ده جلد کتاب رمان از زبان فرانسه و عربی بزبان پارسی ترجمه کرده در آخر کتاب
(علی قلی بختیاری) امضا دارد ادبای مملکت معتقدند که تا حال رمانی بزبان فارسی
باین نوع سادگی و روانی در ایران ترجمه نشده و بهترین یادگار از برای سردار اسعد است
از جمله تأسیسات خاطر او یکی تأسیس راه کاروان رو از بختیاری به محمره است که مال
التجاره انگلیس از بنادر فارس بداخله ایران حمل میشود موسوم به (راه لینچ کمپانی) میباشد
در امسال که دولت انگلیس بجهت اغتشاش راه فارس و عدم حمل مال التجاره بدولت
ایران یادداشت سخت داد این راه چون باز بود و قافله بسلامت میگذشت مانع اقدامات
دولت انگلیس شد از جمله تأسیسات خاطر او ایجاد مدرسه واقعه در چهار محال است که مخارج
گزاف در اینراه بمصرف رسانید و این مدرسه برای تحصیل چهارصد شاگرد گنجایش داشت
و بعضی عادات و رسوم عهد جاهلیت را که از قدیم الایام در میان ایلیات و طوایف
بختیاری متداول و معمول بود در زحمت زیاد موقوف داشت

اسامی فرزندان سردار اسعد

جعفر قلیخان سردار بهادر محمد تقی خان ضیاء السلطان محمد خان
محمد قلی خان خانبابا خان منوچهر خان

صورت امتیازات سردار اسعد

در سنه ۱۲۹۲ برتبه سرهنگی در سنه ۱۲۹۸ برتبه سرتیپی در سنه ۱۳۱۱ منصب نشان و حمایل
امیر تومانی نائل شد و در سنه ۱۳۲۲ بعد از فوت برادر ارشدش اسفندیار خان سردار اسعد
در سنه ۱۳۲۵

و در سنه ۱۳۲۵ بلقب نبیل سردار اسعد ملقب و مخاطب شد

۱۳۲۹

در عشر سوم ربیع الثانی هزار و سیصد و بیست و نه بنشان قدس که از بزرگترین امتیازات

دولت ایرانست مفتخر آمد



حضرت اشرف حاج علیقلیخان سردار اسعد

در وقتیکه مشغول نوشتن سفرنامه لیارد بودیم جناب معاون الدوله وزیر پست و تلگراف
فرمانی از محمد شاه راجع معتمدالدوله ارائه داد که دستخطی بخط محمد شاه در حاشیه آن بود و شهر
فرج میشود بصره در آنوقت جزو ایران بوده ندانستیم بچه ملاحظه در این دستخط است

سواد دستخط   معتمدالدوله رویت سعید بروح نایب السلطنه که از اول تا آخر از خدمت
و صداقت تو بسیار رضامندم امر کرمانشاه تا حال خیلی مغشوش بود خوب منظم کردی امر
محمره را مضبوط کردی یقین دارم در هر جا که شما مامور نظمش باشید هرگز عیب نخواهد کرد انصافاً
نظم فارس و کرمانشاه با بصره را آن عالیجاه داد از شاهزادگان حرکت لغوی میشنوم که کارشکنی
میکنند زود مضبوط میکنم محمد تقی خان بختیاری که بر داغ و صداقت آمده انشاءالله همچنین روانه اش
بکنم که بسیار سرافراز باشد از مردهای بزرگ باشد اگر قشون کشی سمت عراق عرب و بصره بشود از خیلی
کارسازی میشود آدم باعرضه با مصرف را از خدا میخواهم از گوشه نشینی و دوره گردی چه برمیآید بچه کار
دنیا و آخرت میآید نظم همه انصفحات را از آن عالیجاه میخواهم امر رعیتی و نوکری را باید بسیار
مضبوط بکنی ایل کلهر و گوران چرا وحشی صفت شده مگر قشونهای رکابی که زحمت میکشند و بکار دین
و دولت میآیند و با اسم و رسم و آبرو میشوند آدم نیستند نوکری که مثل نوکرهای شاه چراغ باشند
هیچ کار من نمیآید نوکرها باید در هر سرحد در رکاب حاضر باشند در زحمت و راحت
با ما شریک باشند نه اینکه اگر ما بدناب بیائیم گوران نوکر هست در سفر
خراسان آذربایجان و سمتهای دیگر حاضر نباشند و نوکر
زن و بچه و دخترشان نباشند دهم ربیع الثانی ۱۲۵۴





از نقوش حجاری شده کول فره است



از صور اشکفت سلمان است



از نقوش کول فره است

از صور کول فره است



از نقوش کول فره است


کول فره

کول فره





تلگراف فرمانفرما باصفهان راجع بجلالت جناب صمصام السلطنه

جناب مستطاب صمصام السلطنه ایلخانی چون اعلیحضرت مقدس ظل الله ارواحنا فداه مقرر داشتند باردوئی بطور موقت باصفهان بیایم و ترتیبی برای نظم آنجا و اصلاح مفاسد از روی کمال تحقیق بدهم و منهم در حقیقت قبول اینخدمت و اصلاح امور مسلمانان آنجا را بعد از فضل خداوندی باطمینان برادری با شما و ایلخانی و سابقه که با شماها داشتم قبول کردم امروز بعضی تلگرافات از شما سردار ظفر بمن ارائه داد که خیلی متاسف شدم از دیدن آن تلگرافات اگرچه با جنابان اجل سردار ظفر و امیر مفخم و سردار معتضد که از طرف منست قرار دادم فوراً با سوار بطرف چهارمحال حرکت کنند ولی نمیدانم این اشتباهات چه طور در دماغ و کله با عقل شما اثر کرده است برادر جان عزیز من سر دنیا را با پوشی نپوشانده اند و مملکت بی صاحب نیست صاحب مملکت خیلی در حفظ رعیت خودش ساعی تر از همه کس است و اینراه راه خرابی خودتان و خانه داده تان است هیچ انصاف نیست کاری بکنید که خودتان در اینموقع اسباب خرابی همدیگر بشوید بطور اجمال و برادرانه مینویسم میدانید من با شما معناً و قلباً دوست هستم ابداً اصلاح خانواده را در اینموقع نمی بینم خودتان را آلوده باین مسائل بکنید در خانه اگر کسی است یکحرف بس است در امورات ایلی و کشمکشهای ولایتی خودتان هم بحضرات خیلی ملامت کردم الحق خوب نکرده اند اصلاح اینمسائل را کاملاً بعهده و ذمه خود میگیرم دیگر حالا فکر نموده کلاه تان را قاضی بکنید دوستی سی ساله مرا با خودتان تشکر بکنید و یکجواب عاجلی بدهید تا بعضی تکالیف را هم من و هم برادرهایتان بفهمیم مکرر امینویسم در خانوادگی خاصه خانواده شماها که هیچوقت این نغمه ها نبوده عاقبت وخیم می بینم

[illegible]



دیگر مخابره (جواب صمصام السلطنه بفرمانفرما)

حضور حضرت والا شاهزاده فرمانفرما دامت شوکته العالی

زیارت دستخط تلگرافی که باقتضای مراحم و الطاف قدیمه شرف صدور یافته تشرف حاصل نمود و موجب تشکرات فوق العاده گردید بر هر ذی حسی واجب و متحتم است که بقدر قوه و استطاعت در استقلال دولت و ملت خود کوشیده و در امتثال احکام علمای حقه فرو گذار در خودداری ننموده با کمال ادب و امیدواری عقل سلیم و وجدان مستقیم بندگان حضرت اشرف ارفع والا دامت شوکته را حکم قرار میدهیم و بموجد حقیقی کل اشیاء قسم میدهیم که آیا حفظ استقلال دولت و بقای این ملت ششهزار ساله باین اساس و ترتیبی است که فدوی باقتدای علمای حقه بر دست همت خود گماشته ام یا آنکه حکام جور بدون اطلاع بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری ارواحنا فداه از هیچگونه ظلم و ستم و قتل و غارت و بی عصمتی نسبت بملت بیچاره فرو گذار نکنند و برای جلب نفع شخصی و شهوت رانی مملکتی را خراب و ملتی را معدوم نمایند؟ و مسلم است مادامیکه حدود حکومت معین نباشد فائده بر تغییر حکومت مترتب نخواهد بود دیگر بندگان حضرت مستطاب اشرف والا دامت شوکته همان هستید که در مجلس شورای ملی گریه ها کردید و برای رفع تجاوزات عثمانی از جیب فتوت خود متحمل مخارج فوق العاده برای تشکیل اردوی سرحدی شدید حال را بشهادت میطلبم که اگر حضرت اشرف والا هم بقای سلطنت سلسله جلیله قاجاریه و استقلال این ملت بیچاره را طالب هستید عرایض بیغرضانه این خادم قدیم دولت را تصدیق خواهید فرمود و برای تشکیل دارالشورای ملی ساعی و جاهد خواهید بود و امروز هم بتصدیق تمام عقلای عالم

بهیچ وجه

هیچ نوش داروئی برای خرابیهای مملکت و درماندگیهای ملت جز ایجاد مشروطیت در خزانه بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری ارواحنا فداه یافت نمیشود و نیز خاطر مبارک را مستحضر میسازم که در طهران انتخاب وکلا محقق و مجلس مقدس تشکیل یافت این دولتخواه حقیقی و پیر غلام واقعی که همیشه حفظ اساسیه سلطنت را در سلسلهٔ جلیله قاجاریه بر هر چیز مقدم دانسته و میدانم فوری بر اسب خود سوار شده عقب کار خود میروم ولی حالا ممانعت کلّی از طرف عموم اهالی اصفهان و توابع چهار محال و بختیاری در پیش است و قاطبتاً متفق الکلمه در تشکیل مجلس مقدس ساعی و جاهد و با تمام قوای خود خروج فدوی را از اصفهان مانع اند دیگر هر قسم رای مبارک قرار بگیرد امر و مقرر فرمایند

(نجفقلی)

مختصر حالات فرزندان مرحوم حاجی امام قلی خان ایلخانی طاب ثراه

بعد از فوت مرحوم حسینقلی خان ایلخانی ریاست و ایلخانیگری حسب الارث والاستحقاق بمرحوم حاجی امامقلیخان ایلخانی مرجوع شده و در مدت ریاست کمال قدرت را داشت و لازمهٔ عدالت را بجای آورد و تمام عموم ایلات آن اطاعت آنمرحوم را از دل و جان پذیرفتند فرزندان آنمرحوم مرحوم حسین خان سپهدار مرحوم حاجی عباسقلیخان جناب لطفعلیخان امیر مفخم فرمانفرمای لرستان و بروجرد و نهاوند و ملایر و تویسرکان جناب غلامحسینخان سردار محتشم ایل بیگی حالیه جناب نصیرخان سردار جنگ آقای سلطانمحمدخان سردار اشجع حکمران اصفهان آقای علی اکبرخان سالار اشرف آقای محمدرضاخان معین همایون ولادت جناب امیر مفخم در سنه ۱۲۷۹ است و در مدت حکومت خود چنان نظمی در آن صفحات داده که محل تعجب است و شخص نیز امیر مفخم بتدبیر و درایت معروف و در علوم فارسی و عربی کمال قدرت را دارند تولد سردار محتشم و سردار جنگ در سنه ۱۲۷۷ است چون خوانین شرح حالات خود را نداده‌اند بهمین چند سطر اکتفا نمود خوانین مزبور امروزه فخر ایران و با کمال جدیت حامی مشروطیت و استقلال مملکت میباشند



شرح زندگانی سردار ظفر

جناب حاجی خسرو خان سردار ظفر فرزند پنجم مرحوم حسینقلی خان ایلخانی بختیاری طاب ثراه است بعد از تحصیل ادبیات فارسی زبان در فنون تاریخ و سیر گذشتگان رنج فراوان دید و گنج بی پایان برداشت و اغلب اوقات را مشغول گوی بازی و سواری و تیر اندازی بود میتوان گفت در این فن منحصر بفرد است دو کرت در خدمت پدر بزرگوار و والده محترمه اش بزیارت عتبات عرش درجات نائل شد و در سن چهارده سالگی با مرحوم اسفندیارخان سردار اسعد بمشهد مقدس حضرت رضوی تشرف حاصل کرد و در سن هیجده سالگی با حاج امام قلیخان ایلخانی عموی خویش و جمعی خوانین دیگر بیت الله الحرام را احرام بست و شرایط اسلامیت بجای آورد در سن بیست سالگی با سوار و پیاده مأمور نظم عربستان شد در امسال حسینقلی خان ایلخانی در اصفهان مقتول و دو برادرش مرحوم اسفندیارخان سردار اسعد و جناب حاج علی قلیخان سردار اسعد حالیه گرفتار و محبوس شدند

چون ظل السلطان از رشادت و دلاوری سردار ظفر اطلاع داشت سخت هراسناک شد و همی خواست او را گرفتار سازد این بود که تلگرافی در گرفتاری او بحکومت عربستان نوشت از آنجا که سیم تلگراف مقطوع شده بود باین مقصود نائل نشد والده ماجده اش از چقاخور بتوسط یکنفر قاطرسوار ماوقع را بسردار ظفر اطلاع داد قاطرسوار مزبور بکمال هنر را بخرج داد که در مدت اندک خود را بخدمت سردار ظفر رسانید

پس از

پس از آنکه اینخبر وحشتناک گوشزد سردار ظفر شده با عدّه سواری جرّار خود را از
مهلکه نجات داد و به بختیاری وُرود کرد و جنگهای داخلی چندی او را مشغول
داشت آخرالامر با فامیل خود اصلاح کرد و یکسفر دیگر بزیارت کربلای معلّا نائل گردید
و از کیسه فتوت در اینسفر مبارک مخارج زیاد نمود در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه یکسال و
چهار ماه با سوار در طهران مشغول خدمت بود و در رکاب شاه بمازندران رفت و در هر
موقع مورد توجه شهریاری میشد در اوایل سلطنت مظفرالدین شاه دو سال بحکومت
کوه کیلویه و بهبهان سرافراز آمده در آن مدّت کمال انتظام را در آنصفحات برقرار
کرد و لازمه عدالت را مرعی داشت

از آنجا که با جناب سردار اسعد برادر صُلبی و بطنی میباشد در غیاب ایشان در طهران
ریاست سوار بعهده او موکُول بود و لازمه خدمت را بدولت و ملّت مینمود در سفر آخر
یکسال و کسری در طهران توقف نمود

در اوایل سلطنت محمد علی میرزا با برادر امجدش سردار اسعد باروپا رفت و در آنجا فی الجمله
زبان فرانسه را فرا گرفت و از پلتیک و سیاسیات دول اطلاع بدست کرد طُول اینسفر
پنجماه کشید در اینموقع خبر رسید که در داخله بختیاری اغتشاشی پدید شده مجبوراً با کمال
تعجیل از راه رُوسیه بایران آمد چنانکه از مسکو بقزوین را هشت رُوزه طی نمود و از قزوین
با اسب سواری خود پنج رُوزه به بختیاری رفت بعد باتفاق عموزادگان خود جناب لطف
علیخان امیر مفخم و نصیر خان سردار جنگ و سلطان محمد خان سردار اشجع با سوار بختیاری

جرالام



حسب الامر دولت بطهران ورود کرد

پس از آنکه گرامی برادرش جناب صمصام السلطنه ایلخانی مملکت اصفهان را بگشود جناب سردار اسعد یوسف خان امیر مجاهد برادر کوچک خود را از اروپا نزد سردار ظفر فرستاد و بعضی پیغامها و مکاتیب داد که امروزه وقت است حمایت ملت را از دست مذهبی و دست ظلم و ستم محمد علی میرزا کوتاه داری اینخبر در قم بسردار ظفر رسید یکباره خیالاتش تغییر نمود و برای قطع ریشه استبداد از جان و دل حاضر شد و از اردوی دولتی خارج شده بطرف اصفهان راند و در آنجا استماع کرد که سردار اسعد از اروپا وارد شده محض ملاقات برادر قصد خدمت او نمود

پس از آنکه جناب سردار اسعد با قشون بطرف طهران حرکت کرد سردار ظفر اولاد وجمیع نیشان و سوار خود را در رکاب ایشان برای جنگ با محمد علی میرزا فرستاد و خود بجهت نظام ایلات و طوائف بختیاری رفت و در آنجا مشغول سوق سوار و پیاده برای کمک بسردار اسعد شد بعد از فتح طهران و تغییر سلطنت در فصل زمستان بطهران آمد

چون در نیوقت مملکت کرمان و تخوش اشرار شده بود فرمان فرمائی کرمان و بلوچستان بعهده ایشان موکول شد لهذا ببختیاری برای فراهم آوردن سوار رفت و سیصد سوار جرار بریاست یکی از فرزندان خود بکرمان فرستاد و در این حین با فساد جمعی از مفسدین طهران میان خوانین بختیاری کدورتی حاصل شده سردار ظفر صلاح را در اقامت و رفع تکدر فامیلی دیده باندک زمان میان ایشانرا به بهترین وجهی اصلاح کرد و در اطاعت

ویدیمزاراً

و جانبداری بسردار اسعد از تمام قول شرفی گرفت و آنچه حکومت و ایالت در دست
عموزادگان و برادرانش بود محض اینکه بیغرضی خود ثابت نمایند زمین گذاشتند
و عموماً با سوار بسیار بطرف دار الخلافه حرکت کردند در نیوقت نایب حسین که
از اشرار کاشانست شهر کاشانرا با سوار و پیاده همراهی اهالی تملک نمود در
عرض راه از دولت بخوانین تلگراف شد که نایب حسین را قلع و قمع نمایند خوانین
بمعیت سردار ظفر کاشانرا محاصره کرده بعد از چندین جنگهای سخت شهر را بگشودند
و نایب حسین و اتباعش فرار کردند پس از نظم آنجا بطرف طهران عزیمت کردند از
آنوقت تا امروزه که ماه جمادی الاولی هزار و سیصد و بیست و نه هجری است با اخوان ۱۳۲۹
و عم زادگان در طهران توقف دارد و در امور معظمه طرف شور و استشاره سردار اسعد
و نیابت سلطنت و وزراء است و اغلب اوقات مشغول تکمیل زبان فرانسه میباشد
و دو فرزند خود را برای تحصیل زبان فرانسه و علوم خارجه سال گذشته به تبویس
فرستاده است با اینکه سردار ظفر در شجاعت و رشادت ضرب المثل بختیاری است
و در میدان رزم و هنگام عزم از دریای لشگر نترسد در مجلس و محفل با روئی خوش و
خلقی متواضع دوستانرا برخوردار دارد سفره نعم و دست کرمش بر دوست و دشمن
آماده و گشاده است و در سیاسیات مملکتی و یا سیاسی دولتی اطلاعاتی پسندیده دارد
و همواره برای حفظ استقلال و مشروطیت ایران از دل و جان ایستادگی دارد و مبالغی
کثیره در این راه از کیسه خود بمصرف رسانیده خداوندش توفیق دهاد

اسامی خوانین

اسامی فرزندان ذکور سردار ظفر

مهدی قلیخان سالار مسعود	علیقلی خان	الیاس خان	علیمراد خان
اسکندر خان	امیر حسینخان سرتیپ	علی محمد خان	علی صالح خان
نصرالله خان	درویش علی خان	سلطان حسین خان	



جناب حاج خسرو خان سردار ظفر امیر تومان

شرح حالات آمیر مجاهد

جناب یوسف خان امیر مجاهد ششمین فرزند مرحوم مبرور حسین قلیخان ایلخانی
بختیاری تولدش در سال هزار و دویست و هشتاد و پنجم هجری در بختیاری است در
سن هفت سالگی شروع بعلم فارسی نمود و بفرا گرفتن کلام الله مجید مشغول شد پس از
آن بعلم سواری و تفنگ پرداخت و در اندک مدتی بدرجه کمال رسانید چنانکه در
چندین جنگ داخلی هنر و رشادت خود را بمعرض ظهور و بروز آورد بعد از شهادت
مرحوم پدرش در سنه ۱۲۹۹ اغلب در چهار محال و قشلاق و ییلاق عربستان زندگانی
مینمود و در سفری که بطهران آمد باموختن زبان فرانسه و تاریخ اشتغال یافت در
اوایل سلطنت مظفر الدین شاه بلقب اعتضاد السلطان ملقب شد و در اواخر سلطنت
آنمرحوم بلقب سالار حشمت مخاطب و مفتخر آمد و در دربار دولت همواره طرف توجه اولیای
دولت بود و در سفر دوم جناب سردار اسعد باروپا در سنه ۱۳۲۴ در خدمت ایشان بود و
یکسال پاریس و سویس و لندن و برلن و اطریش را سیاحت نمود و بر تجربیات خود
افزود و دانست که ترقی ممالک اروپا بواسطه مشروطیت است و بخزینه خاطر سپرد که
در این راه بمملکت و وطن خود خدمت نماید

پس از آنکه برادر ارشدش سردار اسعد برای استقرار مشروطیت ایران از راه بوشهر
عازم ایران شد امیر مجاهد از راه بادکوبه با دستور العملهای سردار اسعد با مخاطرات
زیاد بطرف طهران حرکت کرد محمد علی میرزا چون از ورود او اطلاع بدست کرد بواسطه



بعض اظهار

پیغامهای گرم او را بعهد و کمک خود خواست امیر مجاهد که سراپایش مملو از مشروطیت
بود بوعده های او وقعی نگذاشت و با کمال جدیت مشغول مقاصد خود شد و از طهران
حسب الامر حضرت سردار اسعد از راه قم بطرف اصفهان حرکت کرد تا در آنجا اسباب
ضعف دولتیان و قوت ملتیان باشد بعد از ورود سردار اسعد باصفهان در خدمت
ایشان برای فتح طهران کمر بست و در تمام جنگهای عرض راه که ازین پیش مذکور شد
بنفس خود شجاعتها و دلاوریها نمود و برای وطن خود یادگارها گذاشت بعد از آنکه
طهران مفتوح و محمد علی میرزا مخلوع گردید از طرف دولت و ملت بلقب امیر مجاهد ملقب
و سرافراز گردید در ماه جمادی الاخری هزار و سیصد و بیست و نه (١٣٢٩) امیر مجاهد در طهران
مشغول خدمت بملت و دولت است و هیچوقت قدمی جز بمشروطیت بر نمیدارد و سخنی
جز بآزادی و حریت نمیگوید و امروزه برای مشروطه طلبان حصنی حصین و حصاری منیع است



جناب یوسفخان امیر مجاهد



اطلاعات

اطلاعات جناب میرزا صادقخان ادیب الممالک که از فحول ادبای مملکت ایرانست در باب اصل و ریشه لُر و بختیاری *

لُر در مملکت ایران در ناحیهٔ جنوب شرقی شیراز بفاصله ۱۹۰ کیلومتر شهری که دارای دوازده هزار نفوس است مرکز ایالت لرستان محسوب میشود و اهالی این مملکت بساختن اسلحه و نسج قماش و پارچهای ابریشمی ممتاز و سایر صنایع معروفند حکومت این سامان زمانی تا جزیره هرمز متصرف بود و شاه عباس کبیر بر آن استیلا یافت

لرستان ایالتی است در سمت جنوب شرقی فارس که از ناحیه غرب و شمال منتهی بخلیج فارس میشود طول مسافت آن ۴۵۰ کیلومتر و عرضش ۶۰ کیلومتر است هوایش در نهایت گرمی است آبش در نهایت کمی اطرافش مسکن اعراب بوده است

نام قدیم این ایالت الامایدبوده منسوب به (الام) فرزند بزرگ سام بن نوح در عصر پنجم از هجرت خورشید شجاع الدین نام از اتابکان حکومتی در آنجا تشکیل کرد که در خانواده وی تا مدت یکصد و چهل و شش سال برقرار ماند (۱) از لغت وجغرافیای احمد رفعت ترکی نقل و ترجمه شد) عیلام (۲) نام فرزند دوم سام بن نوح است که در هنگام تفرق بسمت جنوب مملکت ایران رفته و در انجا توطن اختیار نمود سکنهٔ (مدِ) و (لرستان) و (قهستان) از نسل وی منشعب شدند — او را (الام) نیز خوانند (کیومرث) که در سنه ۲۴۱۵ از خلقت سلطنت پیشدادیان را در ایران تاسیس نمود از سلاله عیلام است (۲) از لغت وجغرافیای ترکی احمد رفعت ترجمه و نقل شد)



مرحوم میرزا آقاخان کرمانی در تاریخ ایران مینگارد

(هفتم سلاله هخامنشی - اینان ابتدا در (ایلام) و پس از آن در فارس سلطنت داشتند شاید (لهراسب) بمعنی لر بزرگ) باشد زیرا که قبیله اینان از قوم لر بوده اند و مراد از لهراسب یکی از اولاد هخامنش است)

اعتماد السلطنه مرحوم در خاتمه جلد سوم (درر التیجان) که اسامی باستانی بعضی بلاد مسخره اشکانیان را توضیح مینماید نام قدیم مملکت (لرستان و خوزستان) را الیمائی و الیمائیس ضبط کرده بنام عیلام و در کتاب مقدس نام (علام - عیلام) پسر سام بن نوح مصرح میباشد (از ترجمه الواح ستون معلوم میشود) که در آن عصر (خوزستان و لرستان را اوجی مینامیدند و چون لهجه پارسی را با کردی و لری مقایسه نمائیم لفظ (خوز) و (هوز) و (اوجه) همه نزدیک بیکدیگر میشوند همچنین است لفظ (سوزه) و (سوس) و شوش) زیرا که پارسیان کاهگاه حرف ها را بجای خاء تبدیل کنند چون (خور) بمعنی آفتاب که اصلا (هور) است یا به الف و همزه چون (آهین) و (آهینه) که (آهین) و (آهینه) خوانند یا به (سین) مانند (ماهی) که (ماسی) تلفظ کنند و (کاماسیا) بمعنی (کاو و ماهی) است و مثال این هر سه در (هوز) و (خوز) و (اوجی) و (سوزه) بپدیدار گردید

مرحوم میرزا آقاخان در کتاب خود آنجا که طوائف (آرین) را تعداد کرده است چنین مینگارد) گروه دیگر در سواحل عمان و نهراهواز سکونت داشته جنس پارس

و ایلام

و الام (۱) بدیشان منسوب است و (پارز) و (پارس) کنار نهر آب را گویند در پراتیر مینویسند

(۱) فردوسی (الام) را (الان) خوانده و این همان مقلوب (ایران) و (آریان) است

که بابلیان بلام تبدیل کرده اند چنانکه در پارسی (بابل) را (بابرون) گویند

و (الام) لرستان و اهواز است و (لهراسب) از آنجا و از سلسله لران بوده چه

معنی لهراسب به لرزاده یا لر بزرگ دلالت دارد والله اعلم بحقایق الامور

نگارنده ادیب الممالک گوید شاید همچنان (عیلام) در تداول السنه و افواه تبدیل

به (علام) و (الام) و (الان) و (لان) - الّلان) وغیره شده است طوایف (الّمان)

هم خویشتن را از نژاد مهاجرین الهی میشمرند این نام را از (الامیان) اخذ کرده و بخود برنهاده اند

اما درباب نسب سلسله الوار نمیتوان گفت که همه آنها از یک نژاد و تبارند ولی بطور حتم

میتوان حکم کرد که مملکت خوزستان و لرستان از ازمنه قدیمه و اولین دوره سامان

و تمدن مرتع احشام و دیورتگاه لران بوده چنانکه اعتمادالسلطنه مرحوم در جغرافیای قدیم مملکت

اشکانیان بشرح ذیل را بیان کرده است

کس سه‌ای - این اسم را (پلوتارک) (کاس سین) مینویسند گویند یکی از طوایف

صحرانشین ایران بوده که در زمان اسکندر در کوههای (پاطاق) و کرند در حدود دیگه

بطرف لرستان است سکنا داشته اند بواسطه تنگناهای سخت هیچ پادشاه اطاعت

نمیکردند اسکندر جمعی زبده سوار فرستاده آنها را مغلوب نمود (بعقیده نگارنده)

(اعتمادالسلطنه) طایفه مزبوره اجداد الوار حالیه بوده اند نگارنده (ادیب الممالک) گوید

اگر طوایفی



اگر مطالعین عظام در لفظ (کیسه سیئ) و (کاسه سین) بدقت ملاحظه فرمایند خواهند دانست که ازین کلمه تا لفظ (سوسی) و (خوزی) و (سوزستان) و (خوزستانی) فاصله و بعدی نیست دیگر از نامهای قدیمی مملکت (سوزه) و (الام) دورقستان است بنام بلده موسومه به (دَوْرَق) یاقوت حموی در معجم البلدان گوید

دَوْرَق - بفتح اول و سکون ثانی و رائی مهمله که بعد از آن قاف است بلدی است در خوزستان که پای تخت بلوک (سُرَّق) محسوب میشود و آنرا (دَوْرَق الفرس) مینامند (مِسْعَری بن مهلهل) در رساله خود آورده است که از (رامهرمز) تا (دورق) آتشکده های بسیار در بیابان دور و دراز دیده میشود که در آنها ابنیه عجیبه میباشد و درین نواحی معادن بسیار است همچنین در دورق بسیاری از آثار کهن که نسبت آنها را (بقباد بن دارا) میدانند باقی است و شکاره دراین حدود فراوان میباشد عجب اینکه شکارها از چریدن در بعضی اماکن احتراز دارند و بهیچگونه داخل آن حدود نمیشوند میگویند مادر قباد اینکه پسرش درین مراتع مایل بصید بود و از کار مملکت داری تن همی زد آن مواضع را طلسم کرد (این داستان از افسانهای کهن است ادیب الممالک)

در آنجا جانوران گزنده بسیار است و سم آنها قابل معالجه نیست نیز گوگرد زرد دریائی در آنجا میباشد که در تمام شب جریان دارد و در غیر اینموضع یافت نشود

(مولف در اینجا بعضی روایات از خود یا مسعر بن مهلهل کرده است که بواسطه کمال شباهت آنها بافسانه و عدم مناسبت با شرافت تاریخی از ترجمه آنها صرف نظر کرده و همان

مقدار را حذف نمودیم ادیب الممالک) اهالی این سامان دارای جود و سماحتی هستند
که در آن نواحی اختصاص بخودشان دارد اینشهر و بلوک در نهایت وسعت است
و بسیاری از رواة منسوب بدان میباشند از آنجمله (ابوعقیل بشیر بن عقبه دورقی
ازدی ناجی) از راویان بصره که اخذ حدیث از (حسن بصری) و (قتاده) وغیرهما نموده
(مسلم بن ابراهیم الفراهیدی) و (هشیم) و (یحیی بن سعید القطان) و جز آنها از وی روایت کرده اند
دیگر (ابو الفضل دورقی) که از (سهل بن عماره) وغیره استماع حدیث نموده و برادر
کهتر (ابوعلی دورقی) میباشد دیگر (ابومسلم محمد بن شیرویه ناجی دورقی) است - که
(ابوبکر بن مردویه حافظ اصفهانی) سند روایت خود را بوی میرساند

جماعتی خود را بواسطه پوشیدن کلاههای دورقی منسوب بدورق کرده اند از آنجمله
(ابو عبدالله احمد بن ابراهیم بن کثیر بن زید بن افلح دورقی) برادر کهتر (یعقوب بن ابراهیم)
گویند در آن هنگام ناسک و زاهد را (دورقی) میگفتند - و چون پدر وی مردی ناسک
بوده است بدین لقب شهرت یافته و فرزندانش منسوب بوی شده اند

نیز گفته اند که موطن اصلی (ابوعبدالله) شهر دورق بوده است و مومی الیه از (اسمعیل بن
علیه) و (یزید بن هرون) و (وکیع) و اقران آنها روایت میکند
چنانکه (ابو یعلی موصلی) و (عبدالله بن محمد بغوی) از وی روایت کرده اند وفاتش
در ماه شعبان سنه ۲۴۶ اتفاق افتاد قسمی از پیمانهای شراب را نیز (دورق) نامند
وقتی (احیمر سعدی) از بیم (سلیمان بن علی) امیر بصره که در جستجوی وی جدیت داشت

دوزنفا



وخونش را هدر کرده بود در پناه بیابانهای عراق سرگردان و متواری همی زیست اتفاقا
چندی در صحاری دورق روز بشب آورده و ابیاتی در اشتیاق وحنین بوطن سروده از جمله

وما زالت الایام حتی رأیتنی   بدورق ملقی بینهن اسود

دورقستان یاقوت حموی گوید بلده کوچکی است که من آنرا دیده ام لنگرگاه
سفائن هند است در ساحل (عسکر مکرم) که متصل بدریا میشود کشتیهائی که از (جزیره
کیش) میآیند ناچار باید درین اسکله ورود نمایند ولی از راه بصره به کیش از طریق دیگر
میروند و آن راه (عبادان) است و در مراجعت از راه خوزستان طی طریق همانند
زیرا که مرداب یا دریاچه آن متصل بخشکی میشود و برای مسافرتشان تراست که
از آن راه عبور نماید سُرّق یاقوت حموی در معجم البلدان آورده است که (سُرّق)
بضم اول وفتح ثانی باتشدید که در آخر آن قاف است یکی از بلوک اهواز میباشد
رود خانه آن میگذرد که اردشیر بن بهمن بن اسفندیار آنرا حفر کرده مرکز شهرستان آن دورق
اسحق بن ابراهیم موصلی گوید (حارثه بن بدر غدانی) را که در نزد زیاد بن ابیه مکانتی تمام
بود چون زیاد از دنیا برفت پسرش عبیدالله اورا وقعی ننهاد حارثه روزی فرصت
بدست آورده گفت ایها الامیر با اینکه بدرستی از سابقه معرفت وخصوصیت من با
پدرت ابومغیره آگاهی سبب بی لطفی چیست ابن زیاد گفت پدرم بمقامی رسیده بود
که خورده بینان بروی عیب واعتراض نتوانستندی ولی من در عنفوان شبابم و
مطمح نظر اولو الالباب از معاشرت چون توئی که ندیم جام شراب و حلیف باده نابی

ناگزیر محترز بایدم بود تا مردمان قرین و مقارن را یکسان نپندارند و مرا شرابخواره
تصور نکنند و این عادت را در برابر من کتمان و انکار نتوانی کرد زیرا که هر زمان ترا
بپهلوی خود خوانده ام از دهانت رائحهٔ خمر استشمام شده و اندیشه دارم که چون در
پهلوی من جای گیری ندما دربارهٔ من بدگمان شوند پس اگر ترک اینکار گفتی اول
کسی خواهی بود که بر من ورود کند و آخر کسی که از محضر من بیرون آید حارثه
گفت در صورتیکه من برای خداوندی که مالک سود و زیان من است ترک باده
نگویم چگونه برای تقرب در نزد تو از عادت خود کناره جویم چون حال چنین است
خواهشمندم که مرا از نزد خود دور گرده یکی از اعمال ولایات خود برگماری
ابن زیاد وی را بایالت سرق نامزد کرد - جماعتی او را تهنیت کردند از آن جمله
(ابوالاسود دئلی) بود که در آن هنگام این ابیات بگفت

أحار بن بدر قد ولیت ولایة   فکن جرذاً فیها تخون وتسرق

چغاخور - چگاخور موقعی است که بزرگان سلسلهٔ بختیاری آنرا مضرب خیام و مرتع
احشام خود قرار داده و در آن ییلامیشی کنند این مقام بر بالای تپه واقع است
و (چگا) که اکنون (چغا) گویند بمعنی تپه باشد مانند (چگاسرخ) و (چغاکرد) و
(چگاسیاه) و امثال آن از قرار معلوم قلعهٔ (خورزاد) در (ایذج) در فراز
این تپه بوده است چنانکه در شرح (عسکر مکرم) مذکور آید و آن را (چگاخورزاد)
نامیده و رفته رفته کلمهٔ آخر را حذف کرده باختصار (چگاخور) کرده اند و شاید (چگاخور)

بمعنی تپه

بمعنی تپه آفتاب (تل الشمس) باشد اعتماد السلطنه مرحوم در (مرآت البلدان ناصری)

آنرا با قاف ضبط کرده و از دهات ناحیهٔ (گندمان) محسوب داشته است

عسکر مُکرَّم یاقوت حموی گوید بصیغه اسم مفعول از اکرام از بلاد مشهور خوزستان منسوب است به (مکرم بن معزاء الحارث) از قبیلهٔ (جونه بن الحارث بن نمیر بن عامر بن صعصعه) حمزه بن الحسن اصفهانی گوید یکی از شهرهای خوزستان (رستقباذ) معرب (رستم کواد) بود که تازیان در صدر اسلام آنرا ویران کردند و در حوالی آن در نقطه که اردوی عسکر مکرم بن معزاء الحارث از اصحاب حجاج بن یوسف الثقفی بود شهر مزبور را بنیاد نهادند و نیز گفته اند که مکرم یکی از غلامان حجاج بود که وی را بمحاربه (خورزاد) بن باس که علم طغیان برافراشته و در قلعهٔ (خورزاد) که بنام وی در ایذج معروف بود متحصن شده تا دیر گاهی در آنحصار بمحافظت خود میپرداخت (گویا قلعه مزبوره در چگاخور بوده است و آن تپه را بنام آن (چگاخور) نامیده اند ادیب الممالک)

و مکرم روزگاری دراز او را محاصره نمود تا تنگ آمده در کسوت مبدل مخفیانه از قلعه بیرون آمده و میخواست فرار کرده خود را بمقام سریر خلافت عبدالملک مروان رسانیده آغاز توبه و انابه نماید مکرم در آنموقع ویرا دستگیر کرد و با کلاهی که در آن دو دانه گوهر گرانبها بود نزد حجاج فرستاد و دهکده کهنه درین سامان بود که مکرم بنای عمارات آن پرداخت رفته رفته اهالی بر بنای آن افزودند تا شهری بزرگ موسوم به (عسکر مکرم) جماعتی از اهل علم بدین بلد منسوبند از آنجمله (عسکریان) که نخستین (ابو احمد حسن بن عبدالله بن سعید بن اسمعیل بن

زید بن

زید بن حکیم) علامهٔ لغوی شاگرد (ابن دُرَید) که در میانهٔ اقران استاد شهیر فرد بشمر میرفت و اخبار فضایل وی در کتب ادبا مذکور است و دیگر (حسن بن عبدالله بن سهل بن سعید بن مهران مکنی به ابی هلال العسکری) (صاحب کتاب جمهرة الامثال) شاگرد (ابو احمد حسن بن عبدالله) سابق الذکر که خبر وی نیز در کتب ادبا مسطور است و در باره وی گفته‌اند

و حسن ما قرات علی کتاب بخط العسکری ابی هلالٍ

جانکی مخفف (جوانکی) و نام یکی از اقوامی است که در سلطنت اتابیک هزار اسف بن ابو طاهر بن محمد بن علی از جبل السماق شام بلرستان آمده و بوی گرویدند مانند قوم عقیلی از نسل عقیل بن ابیطالب و هاشمی از نسل هاشم بن عبد مناف و دیگر طوائف متفرقه که بختیاری نیز از آنها شمرده شود

چون این حدود از دیرگاه یورتگاه طایفهٔ جوانکی بوده از طریق اطلاق حال بر محل بنام خودشان موسوم و بتخفیف جانکی خوانده شده در میانهٔ شمال و مغرب جانکی محدود میشود بجاک (گُندُزلو) که از توابع شوشتر است (گندزلو مخفف کهن دزلو است یعنی طوائف سکنهٔ قدیم قلعهٔ کهنهٔ خوزستان که موسوم به (کهن دز) بوده است ادیب الممالک

از طرف شمال اول خاک جانکی (چشمهٔ باران گرد) است که دو رشته سنگ آب دارد و از باران گرد تا (قلعه تل) که حاکم نشین جانکی است یکفرسنخ است قلعه تل از بناهای (محمد تقی خان چهارلنگ) بختیاری است که در عهد خاقان مغفور فتحعلیشاه بر روی تلی که تقریباً پنجاه ذرع ارتفاع دارد بنا نموده و الوار تل را بالضم تلفظ کرده

(قلعه تُل)



(قلعه تل) میگویند آنقلعه دارای چند برج است چاهی بالای تل حفر کرده اند که اهل
قلعه از آن آب میکشند این تل و قلعه وسط جلگه میباشد میانه باران گرد و قلعه تل
بقعه ایست معروف به (خنک سوار) در قلعه تل هم چشمه ایست که بقدر چشمه باران
گرد آب دارد از قلعه تل تا (باغ ملک) که یکی از آبادیهای جاکی است دو فرسنگ است
باغ ملک مسکن طایفه (زنگنه) است و طایفه زنگنه قبل از نادرشاه در کرمانشاهان مسکن
داشته اند هنوز اغلب آنطایفه هم در کرمانشاهان ساکنند (مرحوم محمد خان امیر نظام زنگنه)
در بدو سلطنت ناصر الدین شاه بر ایشان ریاست داشت و در اواخر دوره سلطنت آن
شهریار مرحوم (ظهیر الملک) دختر زاده امیر نظام مزبور رئیس آنطایفه بود و ازین ایل دو
فوج سرباز گرفته میشد و این هر دو در تحت لوای امارت ظهیر الملک بودند تا در سنه ۱۳۱۱ یکی
از آن دو فوج بواسطه اتهامی که بظهیر الملک در اغتشاش شهر وارد شد از طرف دولت
اخراج و از خدمت معاف شدند اکنون فرزند ظهیر الملک که ملقب باعظم الدوله میباشد
بجای پدر منصوب و مستقل است (ادیب الممالک)
آثار خرابه و بیوتات معتبر در باغ ملک دیده میشود و آن آثار را اهل بلد (منجنیق) میخوانند
و شاید موضعی برای بستن منجنیق هنگام مدافعه دشمن بوده است (ادیب الممالک)
تپه در بالای منجنیق هست و بقعهٔ دارد که آنرا (امیر المومنین) مینامند (محتمل که این بقعه
متعلق به (امیر علی بن بدر بن شجاع الدین خورشید) باشد که عوام امیر علی را (امیر المومنین)
خوانده اند (ادیب الممالک) دو بقعهٔ دیگر نیز در آنجا هست یکی معروف به (دایان خلیل)

شاید این بقعه متعلق به دو تن باشد یکی دانیال و دیگر خلیل اما خلیل حسام الدین بن
بدر بن شجاع الدین خورشید است که در شاپور خواست در میدان جنگ بدست لشکریان شهاب الدین
سلیمان شاه کشته شد اما دانیال امیر نجم الدین دانیال از جمله کرشاسفی بود که بخونخواهی
پسر با تاج الدین امرا همدست شده خواست حسام الدین عمر بیک را از تخت فرود آورد
صمصام الدین محمود کرشاسفی را بجای او بر نشاندند و بعد از کوشش و کشش بسیار در دامنه کوه
پر برف کشته شد و دیگر مشهور به (قاسم علی) رودخانه کوچکی از کوه (منگشت) از طرف
قبله سرازیر و جاری میشود یکی از قرای معتبره جانکی (ابو العباس) است این دهکده خیلی
معتبر بوده آثار و ابنیه و عمارت و کاروانسرا و حمام و مسجد که از گچ و سنگ ساخته بوده اند
در آن پدیدار است بقعه دارد که آنرا (شهر بخش) میگویند قریهٔ ابو العباس از آب رودخانه
مشروب میشود و پس از آنکه رودخانه اینقریه را مشروب کرد بباغ ملک میآید و بطرف
قبله میرود تا برامهرمز و از مزارع جانکی دیگر جائی از آب این رودخانه مشروب نمیشود
از باغ ملک تقریباً چهار فرسنگ که گذشتید (میداود) است طایفه (ممسنی) که از ایل
جانکی میباشند در (میداود) اقامت دارند و اینمحل از قدیم مسکن اینطایفه بوده است
رودخانه که از کوه منگشت جاری شده بطرف اقامتگاه طایفه بهمئی میرود و املاک
آنها را مشروب میکند بمیداود نیز میآید و اراضی میداود هم از آن مشروب میشود در
میداود آثار و ابنیه و علائم آبادانی قدیم مشهود است از میداود تا (سرله) نیم فرسخ است
طایفهٔ (گندزلو) در سرله مسکن دارند آب سرله از چشمه ایست که آنرا (برم جمال) میگویند

دهکده

وتخمیناً ده سنگ آب دارد و آثار ابنیه و خرابه از سنگ و گچ در کوه هست این آب از

سرله برامهرمز میرود و آخر خاک جانکی (دبنک) است که تا سرله دو فرسخ میباشد و آخر

خاک جانکی و اول خاک بهمئی از ولایت کوه گیلویه است

از محالات جانکی (گل گیر) است اینمحال نیز آخر خاک جانکی است بطرف شوشتر و معروف

به (زیر کوه) جانکی است محلی است وسیع و چند رشته قنات خرابه در آن دیده میشود

چون گل و گیاه زیاد در این محل میروید آن را محال (گل گیر) مینامند تلی در وسط این

محل است و پائین تل چشمه که آب آن قلیل بقدر کفایت دواب است و فاضلی ندارد

که بتوان به آن زراعت نمود (توله) و (جاروب) که دو صحرا است از زیر کوه جانکی است

درین دو محل زراعت دیم میشود و پیشتر که آبادی جانکی بیشتر بود ایلات (مکوند) در

توله و جاروب اقامت داشتند حالا زراعت درستی در آنجا نمیشود طایفه (گندزلو)

که از طوائف شوشتر است پیش ازین در جانکی تقریباً سه هزار خانوار بودند ولی حالا

ششصد خانوار از آنها باقی است و باقی متفرق شده اند جمعیت جانکی بهمه جهت

هزار خانوار است برنج جانکی معروف است و کمال امتیاز را دارد در سنه ۱۲۷۶ نگارنده

(اعتماد السلطنه) نیابت حکومت عربستان و بختیاری داشت در فصل تابستان بجانکی

سفر کرده در قریه ابو العباس که بالنسبه ییلاق خوش هوائی است اقامت نمود از عطر و

رائحه خوش برنج جانکی خیلی تعجب کرد باین معنی که از آشپزخانه تا قامتگاه خود بنده

که البته زیاده از پانصد ذرع بود هر وقت ازین برنج طبخ میشد عطر و رائحه برنج خیلی آشکارا

بشتامته بنده و هرکس دران منزل بود میرسید

در چشمهٔ معروف به (شعب سلیمان) و صورت در سنگ منقور است

آب مالمیر از (شعب سلیمان) است (چنانکه صاحب معجم در شرح ایذج نگاشته) از وضع

حالیه مالمیر معلوم است که شهر بسیار بزرگی بوده حالا (مالمیر) و (هلایجان) جزو بختیاری است

از معارف طایفه بختیاری درین عصر (حسینقلی خان بن جعفر قلیخان) است که ایلخانی

کل بختیاری چارلنگ و هفت لنگ میباشد و از معارف قدیم یکی (محمد تقی خان

چارلنگ ثانی قصه فوق و یکی (علیرضا خان که از بنی اعمام محمد تقی خان بوده است

(نقل از معجم البلدان) کلتانیه بفتح کاف و تاء مثناه بعد از نون یاء مشدد و دهیست

ابو یحیی ساجی در تاریخ بصره در ذکر اساوره لفظ آنرا باین ترتیب که در فوق ذکر شد

تصحیح نموده و دهی است درمیانه سوس و صیمره یا قریب بآن در ناحیه (شمر بن ذی الجوشن

ملعون) که مشارک در قتل حضرت (حسین بن علی) علیهما السلام بود کشته شد

کلنجرد قلعهٔ معظم محکمی است مابین خوزستان و لرستان که از آنجا تا اصفهان دو روز

راه است گنجه ـ جائی است از نواحی لرستان مابین خوزستان و اصفهان

زرد کوه یکی از جبال بختیاری است که سرچشمهٔ (شط کارون) و (کرند - کرن

دینع) زاینده رود از اینکوه میباشد شاه عباس کبیر خواست شعبهٔ ازین آب باصفهان

برد و فایز نشد آب کارون در زمان سلطنت کیان و اشکانیان فاصل مابین عراق

عجم و فارس بوده حمد الله مستوفی در شرح جبال مینویسد که (کوه زرده در لرستان است)



اهدوند

هردوت در تاریخ خود شط کرن را (گند) مینویسد و در شرح حال کیخسرو کبیر نوشته است

که چون (سیروس) برای تسخیر بابل ازین راه با قشون خود عبور میکرد بساحل (گند) رسید

خواست از رودخانه عبور کند آب بقدری زیاد بود که بدون کشتی عبور از آن ممکن نبود

درین اثنا اسب سفید خاصه پادشاه را که در لب شط آب میدادند لجام از دست مهتر رها

کرده وارد شط شد طغیان آب او را دوچار خطرات امواج کرده غریق بحر فنا گردید

سیروس ازین قضیه متأثر شده گفت (قبل از اینکه بابل را فتح کنم این شط را ادب کرده

وبطوری او را ذلیل و زبون خواهم نمود که زنان و کودکان از آن پیاده عبور کنند)

و براین عزم مصمم گشته یکسال در محلی که اهواز در آنجا بنیاد شد از دوازده قشون خود را

بخش کرده در دو ساحل این شط جای داد و بدیشان حکم کرد که در هرسمتی یکصد و هشتاد

نهر از آن شط جدا کرده بصحرا برند و برآین منوال سیصد و شصت نهر از آن منشعب گردید

(مرحوم اعتماد السلطنه گوید) این روایت بافسانه شبیه است اما ممکن است که کیخسرو بجهت

آبادی خوزستان اینکار کرده باشد ~~داستان کیفر دادن آب بوغاز داردانل هر~~

~~موقع غرق سفائن و قشون ایران خوانده است که چگونه دریا را ادب نمود~~ پس از

آگاهی بر عادت کبر و غرور سلطنت ایران هیچگونه از قهر کیخسرو بر شط کرن تعجب نمی نماید و آنرا

افسانه نمی پندارد آنچه عموم مورخین نگاشته اند کیخسرو آب دریا را با دوازده ضربت تازیانه

ادب کرد ولی این بنده شنیده ام یا در کتابی که اینک بنام و نشانش از خاطر محو شده است

قرائت کرده ام که شاهنشاه ایران خشت خود را که عبارت از نیزه کوچک شبیه (زوبین)

بآب ز

یا (زُج - مزراق) بود بدریا زده او را تهدید کرد و از اینجاست که شیخ سعدی فرماید
نیکخواهانم نصیحت میکنند   خشت بر دریا زدن بیحاصل است   ادیب الممالک)
اعتماد السلطنه مرحوم در جلد سوم درر التیجان مینگارد که (اُلتُوش) اسمی است که یونانیها
برودخانه کارون داده اند سرچشمهٔ این رودخانه در مقابل سرچشمه زاینده رود
اصفهان است در بالا دست قریه (سمیرم) از اعمال همین ولایت قدری که جریان
می یابد از طرف همین رودخانه (آوردجان) و رودخانه (چهارمحال) که از رشته
آب تشکیل یافته با آن یکی میشود و محل این التقا در قریه (رزدگون) است یکفرسخ
پائین تر نیز رودخانهٔ (خرسان) و رودخانه قریهٔ (سادات) از یسار بآن رود خانه
که بالمآل موسوم برود کارون میشود میریزد و بطرف شمال غربی مایل گشته در هر جا از طرفین
راست و چپ انهار کثیره بآن داخل شده همینکه بمحاذی خرابه (سوزیان) که سوس یا شوش
باشد میرسد (کارون) نام میگیرد چون بقلعه (کُوتُوند) رسید رو بجنوب میگذارد و در
بالای شوشتر رود (شوره زن مرده) نیز بآن ملحق میشود بعد دو قسمت شده یکی موسوم
به (گورگور) یا (گرگر) که بطرف مشرق جریان یافته قسمت دیگر که به (شطیط) معروف است
از سمت مشرق شوشتر گذشته در زیر (بندقیر) برودخانهٔ دزفول می پیوندد یا آب دزفول
که از حوالی بروجرد سرچشمه گرفته و انهار و رودخانهای عدیده بآن پیوسته تا زیر بندقیر
رسیده در محل مزبور برود کارون میریزد پس از آن چند قسمت شده قسمتی بشط العرب و
قسمتهای دیگر بخلیج فارس منصب میشود (در موضع دیگر از کتاب مزبور مینگارد)



پانزی برگی

پازی تگریس - پاسی تگریس) قدما این اسم را بچند رودخانه خوزستان و عراق
عرب داده از جمله رودخانهٔ (کارون) را باین اسم نامیده وشط العرب را نیز (پازی تگریس)
نام نهاده اند (ادیب الممالک گوید بعقیده بنده نگارنده (پازی تگریس) نام سواحل
شرقی دجله بغداد است چه (پاز) بمعنی ساحل و (تگریس) نام قدیم دجله است که اصلاً (تگر)
بوده وبتعریب دجله خوانده اند وحرف سین در آخر آن علامت تعریف است
که از یونان اخذ شده) ناظم العلوم محمد صفی خان - درجغرافیای خود میگوید)

رود کارون - از رود کوه بختیاری باسم (کرند) خارج وبعد از ورود بدشت شوشتر
متوجه بسمت جنوب گشته پس از دریافت آب شور بشوشتر واصل میشود از اینجا شعبهٔ نهر
مصنوعی آب (گرگر) شروع میشود وآن ترعهٔ ایست که هزار وپانصد سال قبل بحکم
شاپور محض سهولت آبیاری درجانب شرقی رودخانه مزبور که اینجا باسم رودخانه
شوشتر معروفست تا بند قیر یعنی تا ملتقای آب دیز حفر واحداث گشته

وجزیره بزرگ (میاناب) (شاید همان (مازود) و (میان رود) که حمدالله مستوفی
در تاریخ گزیده ضبط کرده است باشد ادیب الممالک) که خاکش مستعد زراعت بود بواسطه
همین بوده آبادی بهم رسانیده رود کارون پس از قطع کوه وکمر وعبور از سد قدیم اهواز
وارد دشت باتلاق عربستان میشود درصورتیکه قسمتی از آبهای آن بواسطه (ترعه بهمشیر)
مستقیماً وارد خلیج فارس وقسمت دیگر نزدیک محمره داخل شط العرب میشود بعقیده
جمیع مهندسین وممیزین رود کارون یک متر عمق دارد قایق تا ۲۵۰ کیلومتری

مهد





ترسیم هوتم شیندلر انكلیسی ۱۳۲۹

خرم آباد
سیلاخوره
بروجرد
کوه هفتاد پهلو
آب دز
دزفول
کوه هفت تنان
گوتوند
شوشتر
آب گرگر
شطیط
تل خیاط
بند قیر
کوه اسماری
کوه سیاه
نفت
مال امیر
ویس
اهواز
رامهرمز

کتبه میرزا رضاخان مهندس الملک